غُرَرُ الحِکَم و دُرَرُ الکَلِم

مجموعهٔ کلمات

قصار حضرت علی علیه السّلام

حدود شش هزار جمله و حدیث

مترجم ـ محمد علی الانصاری

جلد اول

غرر الحکم و درر الکلم
مترجم
محمد علی الانصاری
۱

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

جلد اول

کتاب مستطاب غرر الحکم و درر الکلم

یا مجموعه کلمات قصار حضرت مولی الموالی الامام ابو الحسن
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام والثناء

تالیف آیة الله مرحوم عبد الواحد آمدی از علمای قرن پنجم هجری

(ترجمه و نگارش)

خادم الشریعة شاعر اهل البیت الطاهرة علیهم السلام
و ناظم نهج البلاغة الشریف الحاج محمد علی انصاری القمی

نویسنده کتاب شریف حسن هریسی

فہرست کتاب مستطاب غُرر الحِکَم و دُرَر الکَلِم

جمع کلمات / ۵۷۶۷ عدد

بسمہ تعالیٰ شانہ العزیز

(غرر الحکم) ھی روضۃ ممطورۃ ✻ بالنور من سبحات وجہ الباری
او حکمۃ قدسیۃ جلیت بہا ✻ مرآۃ ذات اللہ للنظار
او نور عرفان تلألأ ھادیا ✻ للعالمین مناھج الابرار
او لجۃ من رحمۃ قد اشرقت ✻ بالعلم فھی تموج بالانوار
(خطب) روت الفاظھا عن لؤلؤ ✻ من مائہ بحر المعارف جاری
وتھللت کلماتھا عن جنۃ ✻ حفت من التوحید بالنوار
وکانھا عین الیقین تفجرت ✻ من فوق عرش اللہ بالانھار
(حکم) کامثال النجوم تبلجت ✻ من ضوء ما ضمنت من الاسرار
کشف الغطاء ببانھا فکانھا ✻ للسامعین بصائر الابصار
وتری من (الکلم القصار) جوامعا ✻ یغنیک عن سفر من الاسفار
لفظ یمد من الفؤاد سوادہ ✻ والقلب منہ بیاض وجہ نھار
وجلی عن المعنی السواد کانہ ✻ صبح تبلج صادق الاسفار
من کل عاقلۃ الکمال عقیلۃ ✻ تنتاف فوق مدارک الافکار
عن مثلھا عجز البلیغ واعجزت ✻ ببلاغۃ ھی حجۃ الاقرار
واذا تاملت الکلام رایتہ ✻ نطقت بہ کلمات علم الباری
ورایت بحرا بالحقائق طامیا ✻ من موجہ سفن العلوم جواری
ورایت ان ھناک برا شاملا ✻ وسع الانام کدیمۃ مدرار
ورایت ان ھناک عفو سماحۃ ✻ فی قدرۃ تعلو علی الاقدار
ورایت ان ھناک قدرا ماشیا ✻ عن کبریاء الواحد القھار
قدر الذی بصفاتہ وسماتہ ✻ ممسوس ذات اللہ فی الآثار
مصباح نور اللہ مشکاۃ الھدی ✻ فتاح باب خزائن الاسرار
(صنو الرسول) وکان اول مؤمن ✻ عبد الالہ کصنوہ المختار
وبہ اقام اللہ دین نبیہ ✻ واتم نعمتہ علی الاخیار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مفجر ينابيع البيان، من عذبه لسان الإنسان، ومحصي أسرار البلاغة بمعجزة بلاغ القرآن، ملهم أوليائه روائع الحكم، ومنطقهم بجوامع الكلم، ليشع بذلك قبس الإيمان، ويمهد للخلق سبل الرضوان، جلت نعمه عن أن يوفيها شكر، أو أن يحيط بها حصر، ولو أوتي الحامد عمر الزمان، وقسط الميزان، ومقدرة الإنس والجان.

والصلوة والسلام على الإنسان الأول في ميزان الاصطفاء، والرسول الأعظم في ميدان الانتخاب والاجتباء، محمد وآله عناوين صحائف الإيمان، ونماذج الكمال الأعلى في نظام الأكوان، ولا سيما وصيه وصفيه علي، مشرق غرر الحكم، ومصدر درر الكلم، صلاة وسلاما دائمين ما نطق لسان، وما ذر الشارقان.

وبعد: فهذه قبسات من روائع الأثر، أعدهما الله بلطفه لسعادة البشر، أو بالأحرى هي نفحات من روح التنزيل، وأشعات من مصدر الوحي الجليل، أنزلها على قلب وليه وخليفته بعد نبيه ليبين بها السبيل ويبعثها هادية لكل جميل.

وما عسى أن يقول أحد إذا رام التشبيه، أو أراد المدح والتنويه، أيقول هي درر تزدان بها الحور، ولئالي تحلى بها الصدور والنحور، وما قيمة هذا العرض الناقص الزائل، تجاه هذا الجوهر الخالد الكامل، وحسبها أنها نهلات من خضم الولاية، وشفافات من معين الهداية.

وكتاب القاضي ناصح الدين الآمدي أحصى كتاب جمعت فيه هذه الذخائر، وأبهى روض تنسق من هذه الأزاهر، والكتاب بعد من خيرة ما يعتمد، ومن صفوة ما يستند، فمؤلفه أبو الفتح عبد الواحد بن التميمي الآمدي، من يعرفه علماء الإمامية بالصدق والجلالة، وينعتونه بالوثاقة والنبالة، وقد روى كتابه هذا الثقات من علماء الأثر، والأثبات من نقدة الخبر، فهو ذخيرة كبيرة للتوجيه، وعدة عظيمة لالتزام الخلق النزيه.

وقد رغبت أن أشترك بجهدي في بسط هذه السعادة، وأن أساهم بمقدوري في نشر هذه الإفادة فأعمم نفعها لإخواني أبناء اللغة الفارسية، وأحمل عبقها لديار الشعوب الإيرانية الديار التي حملت عهد الولاء لأهل البيت عليهم السلام، وشرفت باتباعهم والانتماء إليهم

مُنْذُ اَسْبَقِ الْأَیّامِ ✻

وَمِنَ اللهِ سُبْحانَهُ اَسْئَلُ اَنْ یُسْعِدَنی فیما قَصَدْتُ ، وَاَنْ یَأْخُذَ بِیَدی لِما اَرَدْتُ ، وَاَنْ یُنیرَ بِهِ صَحائِفَ عَمَلی یَوْمَ وُرُودی عَلَیْهِ ، وَاَنْ یُثَقِّلَ بِهِ مَوازینی یَوْمَ فاقَتی اِلَیْهِ ، اِنَّهُ اَعْظَمُ مَدْعُوٍّ وَاَکْرَمُ مَرْجُوٍّ . ✻ وَاَنَا الْأَحْقَرُ الْحاجُّ مُحَمَّدْ عَلِیِّ الْأَنْصاریُّ الْقُمِّیُّ وَفَّقَهُ اللهُ تَعالیٰ

✻ (لِما یَرْضیهِ وَجَعَلَ مُسْتَقْبَلَهُ خَیْراً مِنْ ماضیهِ) ✻

سبب ترجمه و نگارش کتاب شریف غرر الحکم و شرح حال مؤلف

در اوائل سال یکهزار و سیصد و هفتاد و پنج قمری مطابق سال یکهزار و سیصد و سی و پنج شمسی پس از اینکه از کار شرح ترجمه کتاب شریف نهج البلاغه عزیز بنظم و نثر فارغ شده و آنرا بطرزی بدیع در ده مجلد بطبع سانده‌ام ، نظرم این بود که چندی باستراحت پردازم تا تن را قوّتی و فکر را نیروئی پدید آید ، اتفاقاً دو سه روزی بیش نگذشته بود که برحسب تصادف در یکی از مدارس قم وارد شده یکی از دوستان اهل علم که جوان و سیّد مهذّبی بود مرا بحجره خویش دعوت کرد پذیرفتم بمحض نشستن همانطوریکه دیدن و دأب عشّاق علم و ادب و طلّاب فرهنگ و کتاب است بدیدن قفسه کتب پرداختم در میان آنها کتابی قطور که جلد کهنه آن از قدمتش حاکی بود نظرم را جلب کرد آنرا بیرون کشیده بمطالعه‌اش سرگرم گردیدم ، کتاب نه بلکه دریائی پر از گوهر و یا آسمانی پر از انجم و اختر یافتم که یاقوتهای فروزان و اختران تابانش دیدگان بیننده را در پرتو و لمعان انوار درخشانش خیره و مات میساخت ، لذّت و مسرّتی که در آندم برای من دست داد گفتنی است ، باوّل آن مراجعه کردم بیشتر بر حیرت و تعجّبم افزوده گشت ، زیرا دیدم این گنج شایگان که برایگان بچنگ من افتاده و دولت دیدارش دست داد کتاب مستطاب (غُرَرُ الْحِکَمِ وَ دُرَرُ الْکَلِمِ) از کلمات و حکم و آثار باب مدینه علم الٰهی سیّد الفصحا و امیر البلغا رئیس الموحّدین امام ابو الحسن حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه میباشد که در حدود ۸۷۰ الی ۹۰۰ سال پیش بهمّت یکی از بزرگان از علماء شیعه جمع و تدوین گردیده است ، علّت حیرت من این بود که چنین کتابی با این نفاست که در برابر فصاحت الفاظ و لطافت معانیش فصحای جهان و حکمای دوران سر تسلیم و تعظیم فرود میآورند و در طول قرون گذشته بایستی مورد استفاده ملل اسلامی و پیروان مکتب علوی قرار گرفته باشد چرا اغلب ملّت اسلام از آن بیخبر است و مخصوصاً در کشور شیعه نشین ایران که در طبع و نشر کتب در سالهای اخیر شاید مقام سوّم جهانی را لااقل احراز کرده است ، چرا کسی باین فکر نیفتاده است که این سخنان گرانمایه را که زبان بیان از وصف هر یک از آنها درمانده و لال است ترجمه کند و در دسترس استفاده علاقه‌مندان بساحت مقدّس مرتضی علی عَلَیْهِ السَّلامُ قرار دهد .

این فکر چنان عشق و ذوقی در نگارنده ایجاد کرد که خستگی گذشته را فراموش کرد از متولی کتاب (که وقف خاص بر اولاد بود) درخواست کردم که آنرا برای ترجمه وطبع و انتشار در دسترس اینجانب قرار دهد ، با اینکه نسخهٔ خطی و بسیار زیبا و منحصر بفرد بود تقاضای من پذیرفته شد ، ومن هم بلافاصله مشغول کار گردیدم ، گرچه در اثر کنجکاوی در کتابخانهای مهم وهمچنین در نزد بعضی از علماء اعلام نسخه های متعددی از این کتاب یافت شد که بعداً نام خواهم برد لکن بموقع نمیدانم که مشخصات و مزایائی که در این نسخهٔ نفیس وشیرین دیدم متذکر گردم :

اَوَّلاً : این کتاب در حدود پانزده هزار کلمه از کلمات وحکمتهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که مؤلف محترم جمع آوری کرده وبه ترتیب حروف تهجی مرتب فرموده است .

ثانیاً خط آن نسخ وبسیار زیبا ودر سال ۱۰۷۰ یعنی ۳۰۶ سال پیش بدست نویسندهٔ آن محمد سلیم نامی پایان یافته است

ثالثاً در اوائل و اطراف صفحات واواخر آن حواشی وتعلیقات گرانبهائی است از احادیث واشعار وحکم بمناسبت موضوعاتی نوشته شده است .

رابعاً صاحب اصلی آن که خود پیدا است یکی از علماء بزرگ ومحدثین سترگ بنام میرزا عبد الجواد عقیلی بوده است آن را وقف خاص بر اولاد نموده وعلت بدست آوردن آن را بخط خود چنین بیان کرده گوید : در ایام سلطنت علی مراد خان زند در نجف اشرف در نزد مرحوم آقا سید مهدی طباطبائی اَعْلَی اللّٰهُ دَرَجَتَهُ (که همان مرحوم بحر العلوم معروف است) درس میخواندم روزی بزیارت مولی حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه مشرف پس از زیارت عرض کردم یا مولای من کتابی از شما میخواهم که از مواعظ خودتان بوده وحقیر از آن بهره مند شوم ، از حرم مطهر که بیرون آمدم ملا معصوم علی کتابفروش درب صحن مرا صدا زد که فلانی بیا این کتاب را بخر که کتاب خوبی است وبقیمت ارزانی بما داد معلوم شد التماس حقیر در نزد حضرت امیر علیه السلام قبول شده واین عطا از آن حضرت است . حَرَّرَهُ فِي النَّجَفِ الأَشْرَف ۱۲۰۸

(ونیز این اشعار بخط همان میرزا عبد الجواد عقیلی در وصف این کتاب نوشته شده است)

کجائی توای طالب تیز رای	که جویای حقی ازین در آی	به مبنای دانشور از هیچ باب	رفیقی نباشد بسان کتاب
کتابی چنین عمر دانی کجاست	همت عمرها هم مسرت فزاست	برآرد تورا سر ز خواب گران	شود رهنمایت سوی سروران
ز انجام و آغاز هر دو سرا	نماید ز مجرا و از ماجرا	کند پاکت از آلایش نفس دون	شوی از هداة وهم از مهتدون
کند آگهت هم ز سیر سلوک	ز سیر رعایا و سیر ملوک	ز اخلاق و اطوارت آگه کند	ز دل ریشهٔ فعل بد بر کند
نماید بهمراه ورسم صواب	ز فقرت رهاند کند کامیاب	ز جهل و ز اندوه و از سوء حال	رهاند رساند بفیض زلال
ز نقصان رساند باوج کمال	ز اوج کمالت بقرب وصال	چو مادر نهد بر لبت شهد ناب	چو دایه دهد از بدت اجتناب

شنوی گر ز مصباح او را رواست | که هم صحبتی نیک چون کیمیاست
چنین میوه مشکبوی لطیف | نیاید مگر از نهالی شریف
نهالی است از کوثر آن خورده آب | که هر برگ آن مایه صد سحاب
نبی گفته او را بود باب علم | ز کف بحر و کان و ز دل کوه حلم
علی سرور جمله اصفیاست | خود از اولیاء برتر از انبیاست
وجود جهان بسته جود اوست | کز آن همچو مغز و جهان همچو پوست
بود این همه رشحه زان سحاب | قلیلی از آن جمع در این کتاب

گرد آورندگان کلمات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

پیش از آنکه وارد نگارش شرح حال مؤلف محترم این کتاب شوم لازم میدانم کسانی از علمای اعلام را که در طول قرون در گرد آوردن این کلمات باهرات همت گماشته اند تا آنجا که میسور است متذکر گردم تا هم یادی از آنان شده باشد و هم ممکن است بعداً کتابهای آنان بدست و راه برای شخص متتبع هموارتر گردد .

۱- ظاهراً نخستین کس جاحظ (ابو عثمان عمرو بن بحر اللغوی البصری معروف بجاحظ که کتابی نیز در مدح عثمانیه نگاشته است که سید ابن طاوس آنرا نقض کرده و وفاتش در سنه ۲۵۵ در بصره اتفاق افتاده است) بوده باشد که او صد کلمه از کلمات حضرت را جمع آوری کرده است و عده از فضلاء زمان صد کلمه جاحظ را بنظم و نثر فارسی و عربی و ترکی و آلمانی شرح و ترجمه نموده اند از قبیل رشید الدین محمد وطواط شاعر سخن سرای معروف متوفای سال ۵۷۳ و دیگر درویش علی اشرف نامی در سال ۸۳۷ آنرا بفارسی ترجمه نموده است . سوم عبد الرحمن جامی متوفای ۸۹۸ آنرا بفارسی ترجمه نموده است . چهارم فلایش آلمانی این کلمات را بالمانی ترجمه نموده با ترجمه رشید وطواط در سال ۱۸۳۸ میلادی بچاپ سانیده است . پنجم عبد الواحد نامی از علماء و متکلمین دوره صفویه آنرا بنظم فارسی ترجمه نموده است . ششم قطب راوندی نیز شرحی بر صد کلمه جاحظ نگاشته است .

۲- کتاب نثر اللئالی است که مؤلف آن ابو علی طبرسی یا علی بن فضل الله الراوندی یا قطب الدین راوندی است که این مجموعه را نوشته و در سی باب بترتیب حروف تهجی تنظیم و در سال ۱۳۱۲ چاپ شده است . و نیز همین کتاب را چنی چند از ادبا و شعرا از قبیل ابن بادجی ابو المحاسن محمد بن سعد بن محمد نخجوانی در سال ۷۳۲ هر یک کلمه را بیک بیت فارسی ترجمه کرده دیگر یوسف نصیب نامی نثر اللئالی را بترکی ترجمه و نامش را رشته جواهر گذارده و در سال ۱۲۵۷ در اسلامبول بطبع رسانیده است و بطوریکه آقا سید عبد الحجه بلاغی مؤلف تاریخ نجف نوشته است شخص ترک دیگری بنام معلم ناجی این کتاب را بنام (امثال علی) بترکی ترجمه و در سال ۱۳۰۲ در اسلامبول چاپ کرده است . و باز امیر علیشیر نوائی این کتاب را بنام نثر الجواهر هر کلمه را بیک رباعی ترکی ترجمه نموده است . و باز شخص دیگری آنرا بفارسی ترجمه کرده که نسخه از آن بخط سید محمد بقا که در سال ۱۳۱۲ باسفیداب نوشته شده است در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است . و باز در سال ۱۳۱۸ همین نثر اللئالی را (فیلسوف الدوله) کاظم بن محمد گیلانی بفارسی ترجمه کرده و در تهران طبع نموده است .

۳- مرحوم سید شریف رضی اعلی الله مقامه الشریف ۴۷۰ کلمه از کلمات قصار آنحضرت را گلچین و در آخر نهج البلاغه که بچاپ رسیده است.

۴- عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی در آخر شرح بر نهج البلاغه هزار کلمه از کلمات قصار آنحضرت را گرد آورده و آنرا ذیلی بر کتاب شریف رضی قرار داده است.

۵- اسعد بن عبدالقاهر الاصفهانی استاد سید ابن طاوس مقداری از آن کلمات نورانی را در کتاب اکسیر السعادتین گرد آورده است.

۶- علی بن محمد اللیثی الواسطی ۱۳۶۲۶ کلمه از آنها را بنام عیون الحکم والمواعظ و ذخیرة المتعظ والواعظ گرد آورده و مرحوم محمد تقی لسان الملک سپهر کاشانی مؤلف ناسخ التواریخ تمامی آنها را بدون ذکر مأخذ در آخر جلد حالات حضرت امیرالمؤمنین نقل کرده و این کتاب چاپ شده و در کتابخانه مدرسه مبارکه مروی تهران موجود است.

۷- قاضی ابو یوسف یعقوب بن سلیمان الاسفراینی مجموعه از کلمات آنحضرت را بنام (الفرائد القلائد) گرد آورده و نسخه از آن در کتابخانه مروی موجود و در حدود قرن ششم ظاهراً نوشته شده است.

و نیز عده بسیاری از علماء و فضلای اخیر از قبیل آیة الله علامه آقای سید هبة الدین شهرستانی و آقای سید عبدالله بهبهانی مقیم شوشتر محمد حسن میرزای قاجار احمد علی سپهری (مورخ الدوله) و مکتبی شیرازی سازنده لیلی و مجنون و وقار پسر مرحوم وصال شیرازی هر یک مقداری از این کلمات را تیمناً و تبرکاً بنظم و نثر شرح و ترجمه نموده اند و همچنین بسیاری از علماء قرون گذشته هر یک بنوبه خود در گلستان علوم علوی و حکم و آثار مرتضوی بسیر و تفرج پرداخته و از آن گلهای گوناگون بذوق و سلیقه خویش گلدسته ها بر بسته اند تازه اینها کسانی اند که آثارشان کمابیش بدست افتاده و علمای رجال از قبیل صاحب ریاض و حاجی نوری و مرحوم خونساری در روضات نامی از آنها برده اند و از کجا که صدها نفر دیگر از علماء و دانشمندان از این خرمن پر برکت خوشه ها نچیده باشند و دست حوادث ایام آنها را بباد نهب و غارت نسپرده باشد و بطور قطع میتوان یقین کرد که همین طور است زیرا که مرحوم قطب الدین کیدری صاحب شرح کبیر بر نهج البلاغه در شرح خویش گوید از بعضی از علماء اهل حجاز شنیدم که میگفت در کشور مصر در نزد صحافی مجموعه یافت شد که آن جلد بیست و چندم از کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و این جای شگفتی نیست زیرا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام باب مدینه علوم و حکمتهای رسول خداست که خودش فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم بروی من گشود که از آن هزار در یک میلیون باب علم و دانش بروی من گشوده گشت و گذشته از این زندگانی پر ماجرای حضرت در طول چهار سال و خورده خلافت از فتنه ناکثین و قاسطین و مارقین در میدانهای جنگ و جاهای دیگر ایجاب میکند که سخنان حضرت بیش از آنها باشد و دیگر اینکه آنحضرت علیه السلام کلام الله ناطق و علم و حکمتش را پایانی نیست کما قال الله تعالی

وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خود آنحضرت مکرر میفرمودند: بین دو پهلوی من علم فراوانی انباشته شده است ایکاش کسیرا میدیدم که یکی از این بارگران دانش را بدوشش میگذاشتم. ---

اما مؤلف کتاب شریف غرر الحکم و درر الکلم

۸- از سیاق سخن خارج نشویم بطور قطع و یقین توان گفت از میان تمام کسانی که همت گمارده و سخنان باب مدینه علم را گرد آورده بیچکدام همتشان والاتر از مرحوم آمدی علیه الرحمة والرضوان نبوده است و بیش از وی نتوانسته اند جمع آوری نمایند ارباب رجال از قبیل حاجی نوری در خاتمه مستدرک و صاحب روضات و محدث قمی در سفینة البحار و مؤلف کشف الظنون در موضوع شرح حال این مرد بزرگ سخنانی نوشته و تحقیقات رشیقه نموده اند لکن جز این سخنان همگی آنها تألیف گرانبهای خلق مرحوم افندی صاحب ریاض العلماء میباشد ما نیز مدرک خویش را از آن کتاب اخذ مینمائیم مرحوم افندی در شرح حال مؤلف چنین میگارد: القاضی سید ناصح الدین ابوالفتح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد التمیمی الآمدی فاضل عالم محدث شیعی و لکن قال فی دیباجة کتاب غرر الحکم علی کرم الله وجهه شاید این کلمه از باب تقیه یا از تصرف نساخ بوده باشد. وبطوریکه از تاریخ ازبل بدست میآید ایشان از سادات نبوده و شاید محفوظ نیز از القاب جدش بوده است ولفظ ابن هم از اغلاط نساخ بوده باشد در هر صورت عده از بزرگان از فضلاء او را از اجله علمای امامیه شمرده اند که یکی از آنها ابن شهرآشوب مؤلف کتاب مناقب اعلی الله مقامه الشریف میباشد که او را از مشایخ خویش شمرده و اجازه روایت از وی گرفته و مرحوم علامه مجلسی سخن ابن شهرآشوب را مورد اعتماد قرار داده و در اول کتاب بحار الانوار نامی از او برده و از کتاب غرر الحکم مطالبی نقل نموده است و فرموده در اینکه مؤلف از علماء امامیه است مجال هیچ شکی نیست و اعتراف این فرد بزرگ جهان اسلام برای معرفی مؤلف بحد اعلا کافی است. (شهرستان آمِد یا آمُد مولد مؤلف).

صاحب کتاب تقویم البلدان گوید: آمِد بکسر یا بضم میم و مدالف که در آخرش دال مهمله است یکی از شهرستانهای جزیره بین دجله و فرات و اولین شهر از دیار بکر است و این شهر دارای دژی استوار از سنگ است که بگرداگرد آن کشیده شده و آتش و سنگ بر آن کارگر نمیشده و در آن شهرستان چشمه سارها و باغستانهای فراوان بوده است و کشت و زرع در آن بسیار خوب میشده است. ---

ناصر خسرو در سفرنامه اش گوید در سال ۴۸۳ (و این درست در زمانی است که مؤلف غرر الحکم حیوة داشته است) روز ۲۶ ج ۱ بود که بشهر آمِد وارد شدم و من در هیچ جا شهری باین خوبی ندیده بودم این شهر بر سر قله از سنگ سیاه بنا شده قلعه داد که خشتهای صد منی و هزار منی از سنگ برای آن تراشیده اند و سنگها را طوری بهم پیوند

داده اند که ابداً کل و کجی درمیان آنها نیست و در سر دیوار قلعه برجها ساخته و سنگرها پرداخته اند که در هر کنگره اش مردی میتواند جنگ کند و مسجدی جامع در این شهر از همین سنگ سیاه بنا نهاده اند که دارای دویست ستون و بر سر ستونها بارستونهای کوچکتری نصب کرده اند و طاق را با زیب و زینتی تمام بر سر آنها بنا گذارده اند و چشمه از میان این شهر و این قلعه سیاه روانست که پنج آسیاب دران میگردد و باغستانهای شهر را مشروب میسازد .

مذهب مؤلف : پیش از این یاد آور شدیم که مؤلف حتماً یکی از علما و رؤسای مذهب امامیه است و این مطلب را ابن شهراشوب و علامه عالیمقدار مجلسی تأیید فرموده و جای تردیدی باقی نگذارده و اگر مؤلف غیر امامی بود البته بزرگان نامش را در ردیف علماء امامیه ذکر نمیکردند و اگر جزئی احتمالی درباره عامی بودنش میرفت صاحب ریاض العلماء با آن سعه اطلاعاتش بدان اشارتی مینمود در صورتیکه نه تنها چنین احتمالی را نداده بلکه تصریح با مامی بودنش نموده است و البته اگر خود مرحوم آمدی اعلی الله مقامه الشریف احادیثی که در این کتاب نقل فرموده است با اسناد ذکر میکرد مجالی برای این گفتگوها باقی نمیگذاشت لکن آنوقت شاید حجم کتاب چند برابر کتاب فعلی میشد و خود ایشان در مقدمه نوشته که من برای فرار از اطناب اسناد کتاب را کنار زدم از این قسمت هم که بگذریم بطوریکه مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک یاد آور شده اند بهترین دلیل تشیع و امامی بودن مؤلف همانا احادیث شریفه ایست که در طی مطالب مندرج است و قلوب و بضیه اهل سنت تاب تحمل چنین احادیثی را ندارد و آنها جز از یک امامی مخلص نمیتواند باشد .

(۱) كَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا قَسِيمُ النَّارِ وَخَازِنُ الْجِنَانِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَلَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامٌ إِلَّا وَهُوَ عَارِفٌ بِأَهْلِ وِلَايَتِهِ وَذَلِكَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ .

(۲) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَرَادُّهَا عَلَى عَقِبِهَا .

(۳) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّا لَنُنَافِرُ عَلَى الْحَوْضِ وَإِنَّا لَنَذُودُ عَنْهُ أَعْدَائَنَا وَنَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَائَنَا فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَداً .

(۴) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ .

(۵) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِيكُمْ وَمُقِيمُكُمْ عَلَى حُدُودِ دِينِكُمْ وَدَاعِيكُمْ إِلَى جَنَّةِ الْمَأْوَى .

(۶) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِنَا اهْتَدَيْتُمُ الظَّلْمَاءَ وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ .

(۷) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلِبَ وَبِنَا يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ .

(۸) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ لَكِنْ

اَخافُ اَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلا اِنّي مُفْضِيهِ اِلَى الْخاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذلِكَ مِنْهُ.

(۹) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : وَاعَجَبا اَتَكُونُ الْخِلافَةُ بِالصَّحابَةِ وَلا تَكُونُ بِالصَّحابَةِ وَالْقَرابَةِ.

(۱۰) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَئَ النَّسَمَةَ ما اَسْلَمُوا وَلكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَاَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمّا وَجَدُوا اَعْواناً عَلَيْهِ اَعْلَنُوا ما كانُوا اَسَرُّوا وَاَظْهَرُوا ما كانُوا بَطَنُوا.

(۱۱) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاِنَّ رَأْسَهُ لَعَلى صَدْري وَلَقَدْ سالَتْ نَفْسُهُ في كَفّي فَاَمْرَرْتُها عَلى وَجْهي وَلَقَدْ وَلَّيْتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَلائِكَةُ اَعْواني فَضَجَّتِ الدّارُ وَالْاَفْنِيَةُ مَلَأٌ يَهْبِطُ وَمَلَأٌ يَعْرُجُ وَما فارَقَتْ سَمْعي هَيْنَمَةٌ مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَارَيْناهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ فَمَنْ ذا اَحَقُّ بِهِ حَيّاً وَمَيِّتاً.

(۱۲) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : لا تَخْلُو الْاَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّةٍ اِمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَاِمّا باطِناً مَغْمُوراً لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَبَيِّناتُهُ.

(۱۳) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : نَحْنُ دُعاةُ الْحَقِّ وَاَئِمَّةُ الْخَلْقِ وَاَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْ اَطاعَنا مَلَكَ وَمَنْ عَصانا هَلَكَ

(۱۴) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : وَنَحْنُ بابُ الْحِطَّةِ وَهُوَ بابُ السَّلامِ مَنْ دَخَلَهُ سَلِمَ وَنَجا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ.

(۱۵) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطى بِها يَلْحَقُ التّالي وَاِلَيْها يَرْجِعُ الْغالي.

(۱۶) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : نَحْنُ اُمَناءُ اللهِ عَلى عِبادِهِ وَمُقيمُوا الْحَقِّ في بِلادِهِ بِنا يَنْجُو الْمُوالي وَبِنا يَهْلِكُ الْمُعادي

(۱۷) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَيَنابيعُ الْحِكَمِ وَمَعادِنُ الْعِلْمِ ناصِرُنا وَمُحِبُّنا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَمُبْغِضُنا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

(۱۸) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : اِنَّمَا الْاَئِمَّةُ قُوّامُ اللهِ عَلى خَلْقِهِ وَعُرَفائُهُ عَلى عِبادِهِ وَلا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلا يَدْخُلُ النّارَ اِلّا مَنْ اَنْكَرَهُمْ وَاَنْكَرُوهُ.

(۱۹) وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني فَاِنّي بِطُرُقِ السَّماءِ اَخْبَرُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْاَرْضِ.

خلاصه این احادیث شریفه و چندین هزار حدیث نفیس و شیرین دیگر بخوبی ثابت مینماید که مؤلف شیعه خاص و این کلمات مقدس و نورانی از شخص حضرت ابوالحسن امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه میباشد و همان فصاحت الفاظ و شیرینی معانی که در باقی خطب و حکم و مواعظ دیگر آن حضرت موجود است بعینه در همین کلمات باهرات مشهور و آشکار است.

تألیفات دیگر مؤلف : و بطوریکه صاحب ریاض العلماء از قول اربلی که از علماء عامه است نقل میکند:

الی عبد الله البستی که خود راوی احادیث عامه است نقل کرده است که کتاب جواهر الکلام فی الحِکَم و الأحکام تألیف عبد الواحد آمِدی را دیده است و بعد افندی گوید این کتاب غیر از کتاب غُرَر الحِکَم و دُرَر الکلم میباشد.

زمان مؤلف: در کتب رجال نامی از زمان تولد و فوت آمدی علیه الرحمة و الرضوان نیست لکن بنابراینکه ابن شهرآشوب آمِدی را از مشایخ خویش در اول مناقب ذکر کرده است و روی این حساب که تولد ابن شهرآشوب در سال ۴۸۸ و وفاتش در سال ۵۸۸ به ده روز کمتر بوده و قرآن مجید را در هشت سالگی محفوظ و در اول جوانی بطوریکه نوشته اند در علوم شیعه وارد بوده و اجازهٔ نقل حدیث از غرر الحکم را از آمِدی گرفته است لابد آمدی در آن زمان یکی از مشایخ کبار حدیث و مردی لااقل شصت ساله بوده است و باز از روی این قرینه که شیخ الطائفه شیخ طوسی قدس الله روحه الشریف در ماه محرم سنه ۴۶۰ در نجف اشرف وفات کرده باشند بطور حتم میتوان گفت که آمِدی در آن زمان در قید حیوة بوده و لااقل سی سال از زمان شیخ را درک کرده است پس از تنظیم این مقدمه بر حسب اتفاق بکتاب ریحانة الأدب مرحوم خیابانی گذارم افتاد دیدم ایشان سال وفات آمِدی را پیدا کرده و ۵۱۰ قمری مرقوم داشته اند که با حدس و تخمین نگارنده مطابق در آمد. بنابراین شواهد زنده و روشن آمدی معاصر با شیخ طوسی و تاریخ تألیف کتاب مستطاب غرر الحکم را در حدود نهصد سال قبل میتوان حدث و تخمین زد و از عجایب روزگار است که چنین گنج گرانبهائی که واقعاً آسمانی پر از شموس طالعه و اقمار و کواکب منیره است در طول نه قرن که یکصد و ده نفر از علما و دانشمندان بشرح و ترجمهٔ کتاب مستطاب نهج البلاغه پرداخته اند چرا در اطراف این کلمات مقدس که هر یک از آنها دریائی از علم و حکمت و تأمین کنندهٔ سعادت دو جهانی بشریت است بشرح و دقت نپرداخته اند و بطبع و انتشارش اقدام ننموده اند. بلی تنها کسی که باین فکر افتاد و در این میدان قدم نهاد عالم حکیم مدقق مرحوم آقا جمال محقق خونساری اعلی الله مقامه متوفای ۱۰۹۹ است که باین کار اقدام کرد و شرح مبسوطی بر آن زد و بطوریکه حاجی نوری در خاتمهٔ مستدرک متذکر شده است آن را در دو جلد ضخیم ترتیب داده است لکن حاجی هر چه کاوش کرده است آن را نیافته و آرزومند دیدارش بوده است.

نگارنده هنگامیکه این عبارت را از حاجی نوری دیدم بطمع افتاده و برای زیارت آن کتاب شریف بکتابخانجات مهم کشور در کار نامه نگاری شدم تا اینکه معلوم شد یک نسخهٔ از آن که تا خاتمه حرف الف است در کتابخانهٔ مبارکهٔ مرحوم سپهسالار طی شماره ۳۲۸۰ موجود است گرچه کاتب در آخر نام خویش را اظهار نکرده است لکن از قرائن و شواهد پیدا است که خط زیبای خود مرحوم خونساری است و این نسخه را یکی از علماء بنام محمد حسین ابن نور الدین الحسینی الجزائری در سال ۱۱۴۸ در شهر لکنو از بلاد هندوستان بهنگام سیاحت دیده و شناخته و آنرا خریده بایران آورده است.

دیگر آنکه در قرون گذشته که صنعت چاپ در دنیا متداول نگردیده بود علمای عالیقدر اسلام کتب گرانبهاد

سودمندی راکه مورد نظرشان قرار میگرفت با زحمات بسیار برای خود استنساخ مینمودند کتاب شریف غرر الحکم نیز یکی از همان کتبی است که دانشمندان اسلامی در طی قرون گذشته نسخه هائی از آن برداشته اند که فعلاً در کتابخانه های بزرگ از جمله ایران موجود است که برخی از آنها که نگارنده رؤیت کرده اشارتی میرود تا ثابت گردد که کتاب غرر الحکم یکی از کتب مهمه ایست که مورد نظر و احترام علمای اعلام بوده است .

۱- یک نسخه بسیار نفیس با جلد و سرفصلهای طلا کاری در کتابخانه حضرت رضا علیه الصلاة والسلام موجود است که در فواصل هر یک از جملات یک ستاره طلا مقرر داشته اند و در سنه ۹۶۱ یعنی ۴۱۵ سال قبل در شهر مکه معظمه بدست کاتب آن بهاء الدین حسین خاتمه یافته و شماره نمره آن ۱۸۶ میباشد .

۲- نسخه دیگری بدخط در همان کتابخانه است طی شماره ۱۱۶۸ که تاریخ نگارشش ۵۱۷ یعنی ۸۵۹ سال قبل و با زمان خود مؤلف محترم بسیار نزدیک است .

۳- نسخه دیگری در کتابخانه مبارکه مدرسه مرحوم سپهسالار است که تاریخ اتمامش ماه مبارک رمضان ۹۹۵ یعنی ۳۸۱ سال قبل در مدینه طیبه نوشته شده و شماره آن ۲۸۴۲ میباشد .

۴- نسخه دیگری با خط نسخ و نفیس و جلد طلا کاری بسیار عالی لکن بدون تاریخ طی شماره ۳۰۹۲ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

۵- نسخه دیگری در کتابخانه ملی آقای حاج حسین آقای ملک طی شماره ۲۴۳۷ موجود است که نویسنده اش علی بن اسمعیل بن یوسف بن خمر تکین الجلبی یا جلبی آنرا در شب ۱۳ شهر رمضان ۷۱۷ یعنی ۶۵۹ سال قبل در شهر بغداد بپایان رسانده همچنین نسخه های خطی زیبای دیگری در قم و اصفهان در نزد علمای اعلام و مهره فن بخطوط مختلف دیده شد و از جمله یک نسخه خطی بسیار نفیس و زیبا در کتابخانه مبارکه (زعیم الشیعه و محیی آثار الشریعه نائب الامام حضرت آیة الله آقای حاج آقا حسین بروجردی قمی متع الله المسلمین بطول بقائه) دیده شد و موجود است . ناگفته نماند که این حکم رائعه و درر ناصعه یکمرتبه در سال ۱۲۸۰ در هندوستان بدون ترجمه چاپ شده و یکمرتبه هم در سال ۱۳۴۹ در صیدا در مطبعة العرفان با حروف سربی همان متن عربی چاپ شده است لکن در ایران تاکنون نسخه چاپی آن دیده نشده و کسی هم نشانی از آن ندارد . امیدوارم طبع و انتشار و بعبارت دیگر احیاء این کتاب زیبا و نفیس با خط شیوا و شیرین آقای حاج میرزا حسن هریسی تبریزی المسکن و شرکت با آقای حاج محمد علی علمی تاجر تهران که همواره همتشان صرف طبع و انتشار کتب دینی است مورد قبول حضرت امیر المؤمنین و سائر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین قرار گیرد و شیعیان آنحضرت بجای خواندن کتب مضله و رمانهای عشقی و مجلات مخرب ایمان و عقیده و محرک شهوت این کتاب شریف و این کلمات مقدس نورانی را مورد مطالعه و سطر سطر عالیه اش را دستور العمل و سرمشق زندگی خویش قرار داده تا از آلام درونیش کاسته و باشاهد خوشبختی هماغوش گردد .

این قصیدهٔ فریده را که حاوی نزدیک یکصد و چهل حدیث شریف که متفق علیه فرق اسلامی است در ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶ قمری که کشور اسلامی پاکستان بمناسبت یکهزار و سیصدمین سال میلاد مولا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جشنی بسیار مفصل برپا کرده و از بزرگان و دانشمندان جهان مخصوصاً ایران دعوت کرده بود سروده ام و اکنون که کتاب شریف غرر الحکم برای بار دوم چاپ میگردد برای روشنی چشم و مزید سرور شیعیان حضرت مرتضی علی علیه السلام ضمیمه و زینت بخش کتاب میگردد

شبی بروشنی از صبح وصل روشنتر — شبی ز لطف و طراوت هوایش جان پرور
شبی ز رحمت حق باب آسمانها باز — شبی ز جملهٔ شبهای سال نیکوتر
شبی زمین همه روشن ز روشنی نجوم — شبی زمانه منوّر ز نور روی قمر
هزار و سیصد و هفتاد و شش ز هجرت بود — هزار و سیصدمین سال تولد حیدر
شنیدم آنکه گرفته است جشن پاکستان — برفته از همهٔ شیعیان در آن کشور
بمن چه گفت خرد گفت ملک ایران را — حریم آل نبی خواند حضرت جعفر(ع)
توای (فرزدق) دوران و (دعبل) ایام — توای (کمیت) زمان (حمیری) نام آور
بدان دهان و لب پر ز لعل از چه خموش — ز مهر حیدر صفدر دلت تهی است مگر
چرا نپاشی بر فرق هفت گردون گنج — چرا نسازی بر خلق بخش در و گهر
چو این ز عقل شنیدم ز جای برجستم — که از مدیحه کنم کام خلق پر ز شکر
بشرط آنکه نیارم مگر حدیث صحیح — که هر دو فرقهٔ اسلام دارد ش باور

*

علی است آنکه پسر عمّ مصطفی بود و است — علی است آنکه برادر بود به پیغمبر
علی است آنکه تولد شده بخانهٔ حق — علی است آنکه بود خانه زاد و دادگر
بجز علی که زاده که خوانده است آنرا — بگو دگر که خدا را شده ستایشگر
کدام کودک غیر از علی بگهواره — قماط خود بدریده بدامن مادر

بجز علی که بخلقت شد علت اولی — بجز علی که بود عقل محض را مظهر
بجز علی که بدامان وحی بشنیده است — ز جبرئیل وز اسرار کائنات خبر
بجز علی که نموده است جان فدای رسول — بشهر مکه و خوابید جای آن سرور
بجز علی که امانات مصطفی رد کرد — همه لباس و اثاث و متاع زیور و زر
بجز علی ز چه کس شد غزای بی خطا است — که ز انبیای سلف هم عیان نشد بنظر
بجز علی چه کسی گشته بابش از دل و جان — رسول حق را در کودکی حمایت گر
بجز علی چه کسی گشته مادرش خادم — بمصطفی و ز حکمش نتافت هرگز سر
بجز علی چه کسی عم وی بود حمزه — بجز علی چه کسی شد برادرش جعفر
بجز علی ز که شد خانه حق از بت پاک — بجز علی ز که دیده است شرک آفت و شر
بجز علی که چنان سایه از قفای نبی — همیشه بود روان در سفر و یا بحضر
بجز علی ز که شد عمرو سرنگون ز کینه — بجز علی ز که در خون طپان تن عنتر
بجز علی ز که امین دلیر یک ضربت — شده ز طاعت انس و ز جن همه برتر
بجز علی ز دو چشم چه کس ز آب دهان — رسول حق بنموده است دفع آفت حر
بجز علی که بجیش خدای فرمان داد — بجز علی که بامر خدای فرمان بر
بجز علی که در انداخته است سینه مرحب — بجز علی که کشید از یهودیان کیفر
بجز علی چه کسی در ز قلعه خیبر — سطبر و سنگین کنده است و کرده است سپر
بجز علی بچه شخصی فرشتگان سه هزار — بجنگ بدر نموده سلام و کرده گذر
بجز علی ز دلیری او چه کس شگفت — شده ملائک هفت آسمان بفتح و ظفر
بجز علی باحد شد تن کدام جوان — ز سینه تا بقدم پاره از دم خنجر
بجز علی چه کس از جبرئیل گرفته است — بگاه جنگ و جدل ذوالفقار خارا در
بجز علی ز که پر کنده جیش کفار است — بجز علی ز که صفشان جدا ز یکدیگر

بجز علی که ز پروردگار شد مأمور — که تا کند برائت بشهر مکه گذر
بجز علی که نترسید و برد و کرد ابلاغ — بمشرکان که پلیدند و رجس و زشت و قذر
بجز علی که بدوش نبی نهاده قدم — بجز علی که ز بتها بکوفته پیکر
بجز علی که باصحاب کهف کرده سلام — بجز علی که از حشر مژده داده خبر
بجز علی چه کسی روزه را گرفته سه روز — بجز بآب نکرد از خوراکها لب تر
بجز علی به یتیم و اسیر و بر مسکین — جز اهل بیت که اطعام کرد شخص دگر
بجز بشان علی هل اتی نشد نازل — بجز بشخص علی نیست آیتش رهبر
بجز برای علی قرص خور ز جای غروب — دگر برای که برگشته تند چون صرصر
بجز علی است چه کس شاخص ذوی القربی — خدا ز مومن جز با علی نداشت نظر
بجز علی چه کسی جنگ اوست جنگ رسول — بجز علی زکه صلح است صلح آن سرور
بجز علی است چه کس جانشین نفس رسول — بجز علی که بزهراست دخترش شوهر
بجز علی شب دامادی چه دامادی — ز آسمان شده اندر زمین فرود اختر
بجز علی که ز امت بفضل شد افضل — بجز علی که ز اصحاب آمده برتر
بجز علی چه کسی با نبی شده است شریک — بمرغ بریان شد مصطفی چو خوان گستر
بجز علی چه کسی را نبی بخم غدیر — فکند چنگ نبوت ورا گرفت کمر
بجز علی بهمه مومنان چه کس مولاست — پس از نبی است باسلامیان چه کس سرور
بجز علی چه کسی باب خانه اش باز است — بصحن مسجد و هم بسته بابهای دگر
بجز علی سر احمد که داشت بر سینه — که جان پاک پیمبر برون شد از پیکر
بجز علی که بداده است غسل آن حضرت — بجز علی که کفن کرد بر تن اطهر
بجز علی است چه کس عاشق رخش جنت — بجز علی ز چه فردی قسیم نار سقر
بجز علی چه کسی گاه نزع و کندن جان — حضور یافته بالین مومن و کافر

بجز علی چه کس اندر شبان اول قبر — بداده فرمان هم بر نکیر و هم منکر

بجز علی است چه کس کان جود و فضل — بجز علی که بسائل ببخشد انگشتر

بگنج دانش و دین جز علی که باشد باب — بشهر علم نبی جز علی که باشد در

بجز علی که بود آبیار باغ سخن — بجز بدست علی این شجر نداده ثمر

بجز علی است کلام که تالی قرآن — بجز علی سخن که زهر سخن برتر

بجز علی که تراشد ز لعل لب شهد — بجز علی که نشاند بجای لفظ گهر

بجز علی است چه کس سینه اش خزینه علم — بجز علی بچه کس گرد گشته هر چه هنر

بجز علی طرق جنح را که هست خبیر — بجز علی همه ز اسرار کن که داده خبر

بجز علی به محمد ص چه کس وزیر شده است — جز از علی ز که اسلام یافت زینت و فر

بجز علی چه کسی بر پیمبران ملجأ — بجز علی چه پسر را ابو البشر مفتخر

بجز علی بچه کس شرع بود مستوثق — بجز علی بچه کس عدل بوده مستظهر

بجز علی چه کسی بر فلک دهد فرمان — جز از علی ز که فرمان برد قضا و قدر

بجز علی که بدر ماندگان پناه و دلیل — بجز علی که بگمگشتگان بود رهبر

بجز علی است چه فردی قسیم جنت و نار — بهر دو گوید علی این بگیر و زان بگذر

بجز علی چه کس از مؤمنین حمایت کش — بجز علی که گنهکار را شفاعتگر

بجز علی که رهاننده دوستان از رنج — ز تشنه کامی و گرمای عرصه محشر

بجز علی و جز او نادوی بر (انصاری) — چه کس بروز جزا ناصر آید و یاور

بجز علی که براین چامه رشتق کشد — خط قبولی و امضا نماید این دفتر

بجز علی که بگوید که بر قصور بهشت
کنند نقش مر این شعر بزر و گهر

شاعر اهل البیت حاج محمد علی انصاری قمی ۱۳۷۶ قمری

خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ای امیر عرب ای آنکه خطیب خطبائی
خطبا بنده شرمنده سخن را تو خدائی

از تو پیدا شد و هم طی بتو قانون فصاحت
بخدا گر پس یزدان تو مهین خطبه سرائی

ماسوی الله همگی الکن و از جمله تو افصح
آفرینش همه لال اندر زبان چون تو گشائی

طایر عقل باوج سخنت خواست رسیدن
قرنها پر زد و ناخن نشدش بند بجائی

پسر مریم اگر زنده بسی تن کرد بعمری
صد مسیحا تو بهر دم بدمی زنده نمائی

خواست جبریل مگر جاه ترا پایه شناسد
حق براو بانگ زد و گفت که بیچاره کجائی

من مسکین گدایین که ز عشق تو بنازم
بر سلاطین جهان با همه این بیسر و پائی

چشم در ره بود (انصار) اندر دم مردن
دور از انصاف بود گر بسرش پای نسائی

نویسنده حسن هریسی سنه ۱۳۲۷

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

جلد اول

کتاب مستطاب غرر الحکم و درر الکلم

یا مجموعهٔ کلمات قصار حضرت مولی الموالی الامام ابو الحسن
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام والثناء

تالیف آیة الله مرحوم عبد الواحد آمدی از علمای قرن پنجم هجری

(ترجمه و نگارش)

خادم الشریعة شاعر اهل البیت الطاهرة علیهم السلام
و ناظم نهج البلاغة الشریف الحاج محمد علی الانصاری القمی

حق طبع برای مترجم محفوظ و در تهران بافست چاپ گردید

نویسنده کتاب شریف حسن حسینی ملقب بمیرزا بلکن

كتاب غرر الحكم ودرر الكلم من كلمات مولانا أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب عليه الصلوة والسلام

(ترجمهٔ مقدّمهٔ مؤلف)

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ مِنَ الْآنَ إِلٰى قِيَامِ يَوْمِ الدِّيْنِ

سپاس ذات مقدّس خداوندی را سزد که مارا بتوفیق خویش بسوی راه خودش رهبری فرمود، و با توحید و یکتا پرستی ما ورا، او ما را برهمه بندگانش برتری داد، او را برنعمتهای یگانه و دوگانه اش (وکلیّهٔ نعمتهائی که از او بما میرسد) سپاس میگذارم سپاسیکه افکار و اندیشه ها (ی برق آسای بشریّت) از اندازه گیری وشمارهٔ آن کوتاه آیند و درمانده گردند، و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست گواهی دادن کسی که زبانش براستی سخن میگوید، و دلش از درستی پراست، و باز گواهی میدهم براینکه محمّد (صلّی الله علیه وآله وسلّم) بندهٔ برگزیده از میان بندگان او و رسول و فرستادهٔ او است که مردم را بسوی توحید بخواند (و از شرک و بت پرستی برهاند) و او را هنگامی فرستاد که مردم پیرو نارواَئیها (و پرستش کنندهٔ سنگ و چوب و آتش و خورشید و ستاره ها) بودند پاک پروردگار راههای دین و مراکز متّقین را برسول خود که درود و رحمت خدای براو و برآل طاهرینش باد نشان داد و روشن گردانید، بطوریکه حق درخشید و نور افشاند، و باطل بسوخت و نابود گردید.

صلوات، و درود و رحمت خدای براو و برآل طاهرینش که پیشوایان و پاکیزگان و نیکوکاران و برگزیدگان اند،

و بر یاران که بنجابا دیکان آمد باد ، چنان صلواتی که زمان و پیدایش روز و شب آنرا بپایان نرساند (و گردش روزگار تمامش نگرداند) .

چنین گوید کسیکه بر خویش اسراف ورزیده (و عمر عزیزش را ابرایگان از دست داده) و نیازمند آمرزش از پروردگارش میباشد عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد الآمدی که خدای از وی خوشنود باشد که آنچه که مرا بر خصوصیات و فوائد گردآوردن سخنان و نگارش و قلمداد کردن این کتاب (شریف و نفیس و شیرین) برانگیخت همانا چیزی بود که ابو عثمان جاحظ را (یعنی عمرو بن بحر البصری اللغوی که بنواصب نزدیک ، و کتابی در مدح عثمانیه نگاشته است که ابو جعفر اسکافی و شیخ مفید و سید ابن طاوس آنرا نقض کرده اند او در سنه ۲۵۵ بمرض فالج در بصره در گذشت) دشنا ساخته بود و او آنرا برای خود آماده کرده و در دفترش یادداشت نموده و حدتش را بیان ساخته بود ، و آن چیز صد کلمه کلماتی بود که بردارنده انواع سودها و بخشاینده لذتها بگوشها بود ، و آن کلمات را جاحظ از کلمات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه گرد آورده بود ، من (همینکه آن را از جاحظ دیدم خندیدم) پیش خود گفتم عجبا پناه بر خدا از این مرد با اینکه او علامهٔ زمان و یگانه در میان همگنان است با آن سابقه علمی و اوج بلندش در دانش و چیز فهمی و نزدیکیش با صدر اول (و زمان علی بن ابیطالب علیه السلام) و ضرب المثل بودنش در فضل بسهمی بیشتر و حظ و بهرهٔ وافر ترجمه شده است که از ماه تمام روشن چشم پوشیده ، و از بسیار بکم ساخته است ، چرا چنین کرده است مگر این جزئی از کل و اندکی از بسیار و قطرهٔ از باران بیشمار بیشتر است ؟ آنگاه من با همه گرفتاری خاطر و کوتاهی از رتبهٔ اهل کمال در حالیکه بعجز و ناتوانی از دریافت آنچه که فضلای صدر اول خواسته (و در آن راه قدم نهاده اند) و کوتاه دستی خویش را از گردیدن در میدانشان و کم وزنی خود را در میزانشان میدانم و اعتراف دارم باینحال (همت گماشتم تا آنجا که تیر رس فکر و مطمح نظر من است از سخنان آن حضرت گرد آورم و کتابی در این باب بپردازم) و برخی از حکم و کمی از بسیار از سخنان آنحضرت را که سخنوران (جهان ، و حکمای دوران) از آوردن مانندش ناامیدند گرد آوردم ، و خدا میداند که من در اینکار گو اینکه در وصف آنحضرت بمرتبهٔ کمال رسیده باشم مع ذلک نیستم مگر چونان کسی که دریا را با دست پیمودن (و کوه را با ناخن خستن) خواهد و باز بیش از این بقصور خویش معترف است ، چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنحضرت علیه السلام از چشمه سار گوارای نبوی

آب آشامیده ، وعلم ودانش آلهی هردو پهلوی او را پر کرده است ، وبنابر آنچه که ائمهٔ نقل (وحدیث) بما رسانده اند سخن خود آنحضرت حق وکلامش درست است که فرمود : بدانید میان دو پهلوی من علم فراوانی انباشته شده است ، چه میشد اگر بردارنده ونگهدارنده پیدا میکردم (ولی دوش دل را ازاین بارگران آلهی سبک میکردم وبرای اختصار) من سندهای آن سخنان کنار زدم وحروفش را بترتیب حروف ۲۹ گانهٔ تهجی مرتب کرده وآنچه که از سخنان حکیمانه و کلمات (شاهانه) آنحضرت بود تمامی را از حیث سجع وقافیه موافق ومطابق یکدیگر قرار دادم زیرا با این ترتیب آن کلمات درگوش جای گیرنده تر ودر دلها فرود آینده تر ونفوس هم بسوی کلام منظوم میلش بیشتر است ومرامش از سخن منثور دورتر وحفظش برخواننده آسانتر ولفظش برای بیننده که میخواهد از آن لعلها ومروارید های درخشان نور برگیرد جذاب وشیرین تر است ، با تمام این اوصاف من این کلچینی را از ترس تطویل بایجاز واختصار کوشیده ام تا خواننده را رنجی نرسد وآنچه شفای دردش در آنست برایش روشن ساخته ام با خردمندان را شادی وبی نیازی بخشودم واین کتاب را غُرَرُ الحِکَمِ وَدُرَرُ الکَلِمِ نام نهاده واز درگاه پاکِ پروردگار ثواب خوبی را امیدوارم واز هر عیب وزشتی بدو پناه برنده ام ، وتوفیق من نیست مگر از جانب خدا که پشتیبانم در کارها او است وبسوی او است بازگشت من .

اَلْفَصْلُ الْأَوَّلُ

(مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ فی حَرْفِ الْأَلِفِ وَقَدْ عُبِّرَ عَنْهُ مَجازاً بِالْهَمْزَةِ)

(قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ)

فصل اول

از آنچه که وارد گردیده است از حکم حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام واز آنها بلفظ همزه تعبیر میشود وآن دارای ۲۲۲۹ کلمه میباشد آنحضرت علیه السّلام فرمودند :

۱ أَلدّينُ يَعصِمُ — دین انسان را (از بدی و لغزش) باز میدارد.

۲ أَلدُّنيا تُسلِمُ — دنیا انسان را در چنگال گرفتاریها وا گذارنده است و یاری نمیکند اورا.

۳ أَلدّينُ يُجِلُّ — دین انسان را بزرگ میدارد.

۴ أَلدُّنيا تُذِلُّ — دنیا شخص را خوار میسازد.

۵ أَلدُّنيا أَمَدٌ — دنیا مدتی است گذرنده و دوام ندارد

۶ أَلآخِرَةُ أَبَدٌ — آخرت همیشه و پایدار است.

۷ أَلعِلمُ يُنجِدُ — دانش شخص را یاری میکند.

۸ أَلحِكمَةُ تُرشِدُ — حکمت شخص را راهنمائی کند

۹ أَلعَدلُ مَألوفٌ — عدل و داد دلپذیر است.

۱۰ أَلجَورُ عَسوفٌ — ستم از راه بدر برنده و دلگیر است

۱۱ أَلصِّدقُ وَسيلَةٌ — صدق و راستی در برای نجات از بلاهای دنیا و آخرت بهترین وسیله است.

۱۲ أَلعَفوُ فَضيلَةٌ — درگذشت از تقصیرها کمال شخص است.

۱۳ أَلسَّخاءُ سَجِيَّةٌ — بخشش خوئی است ثابت

۱۴ أَلشَّرَفُ مَزِيَّةٌ — بلندی مرتبه برتری در کمالست

۱۵ أَلحَزمُ بِضاعَةٌ — دور اندیشی سرمایه است.

۱۶ أَلتَّواني إضاعَةٌ — سستی و کاهلی از دست دادن فرصتهاست

۱۷ أَلوَفاءُ كَرَمٌ — نگهداشتن پیمان بزرگواری است

۱۸ أَلمَوَدَّةُ رَحِمٌ — دوستی و مهربانی خویشاوندیست (انسان اگر با کسی کار نیکو و با مردم بمهربانی رفتار کرد مردم حمایتگرش شوند).

۱۹ أَلتَّواضُعُ يَرفَعُ — فروتنی شخص را بر میکشد.

۲۰ أَلتَّكَبُّرُ يَضَعُ — گردنکشی انسان را میافکند

۲۱ أَلحِكمَةُ عِصمَةٌ — حکمت نگهبان انسان است

۲۲ أَلعِصمَةُ نِعمَةٌ — پاکدامنی برای انسان نعمت است

۲۳ أَلكَرَمُ فَضلٌ — بخشش کمال است.

۲۴ أَلوَفاءُ نُبلٌ — وفاداری نجابت است.

۲۵ أَلعَقلُ زَينٌ — عقل و خرد زینت است.

۲۶ أَلحُمقُ شَينٌ — ابلهی زشتی و ننگ است.

۲۷ أَلصِّدقُ أَمانَةٌ — صدق و راستی امانت است.

۲۸ أَلكِذبُ خِيانَةٌ — دروغگوئی خیانت است.

۲۹ أَلإنصافُ راحَةٌ — داد دادن آسودگی است.

۳۰ أَلشَّرُّ وَقاحَةٌ — ظلم و بدی بیحیائی است

۳۱ أَلجودُ رِياسَةٌ — جود باعث سروری است

۳۲ اَلْمُلْكُ سِیاسَةٌ پادشاهی نگهبانی (رعیّت) است.

۳۳ اَلْأَمانَةُ إیمانٌ امانت داری ایمان داشتن است.

۳۴ اَلْبَشاشَةُ إحْسانٌ گشاده روئی نیکی کردن است.

۳۵ اَلْکَرِیمُ أَبْلَجُ بخشنده گشاده رو است

۳۶ اَللَّئِیمُ مُلْهَوِجٌ ناکس زبان بنده و فریب دهنده است

۳۷ اَلْفِکْرُ یَهْدِی فکر و اندیشه راهنما است.

۳۸ اَلصِّدْقُ یُنْجِی راستی (انسان را از بدیها) رهاننده است و رستگار میسازد

۳۹ اَلْکِذْبُ یُرْدِی دروغ هلاک میسازد.

۴۰ اَلْقَناعَةُ تُغْنِی قناعت بی نیازی بخشد.

۴۱ اَلْغِناءُ یُطْغِی توانگری سرکشی بخشد.

۴۲ اَلْفَقْرُ یُنْسِی ناداری فراموشی آرد.

۴۳ اَلدُّنْیا تُغْوِی دنیاپرستی بگمراهی کشد.

۴۴ اَلشَّهْوَةُ تُغْرِی آرزو فتنه انگیزی کند.

۴۵ اَللَّذَّةُ تُلْهِی خوشگذرانی بازی دهد.

۴۶ اَلْهَوی یُرْدِی آرزو فتنه انگیزی کند و شخص را هلاک میسازد.

۴۷ اَلْحَسَدُ یُضْنِی رشک و حسد شخص را رنجور میسازد

۴۸ اَلْحِقْدُ یُذْوِی کین توزی از هم میپاشد.

۴۹ اَلْیَقِینُ عِبادَةٌ یقین پرستش و بندگی خدا است.

۵۰ اَلْمَعْرُوفُ سِیادَةٌ نیکوئی (با مردم سبب) سروری است.

۵۱ اَلشُّکْرُ زِیادَةٌ سپاسگزاری سبب زیادتی است

۵۲ اَلْفِکْرُ عِبادَةٌ اندیشه و تفکر عبادت خدا است

۵۳ اَلْعَفافُ زَهادَةٌ پاکدامنی جهان را واگذاردن است.

۵۴ اَلْأُمُورُ بِالتَّجْرِبَةِ کارها با آزمایش درست شود.

۵۵ اَلْأَعْمالُ بِالْخُبْرَةِ امور با آگاهی و خبرویّت درست گردد

۵۶ اَلْعِلْمُ بِالْفَهْمِ دانش بدریافت و اندیشه است.

۵۷ اَلْفَهْمُ بِالْفِطْنَةِ دریافت بزیرکی است.

۵۸ اَلْفِطْنَةُ بِالْبَصِیرَةِ زیرکی با بینش است.

۵۹ اَلتَّدْبِیرُ بِالرَّأْیِ تدبیر و چاره هر کار بدوراندیشی است

۶۰ اَلرَّأْیُ بِالْفِکْرِ دوراندیشی با اندیشه و فکر حاصل گردد

۶۱ اَلظَّفَرُ بِالْحَزْمِ پیروزی با بیداری و هشیاری است

۶۲ اَلْحَزْمُ بِالتَّجارِبِ دوراندیشی با آزمایشها و تجربه است

۶۳ اَلْمَکارِمُ بِالْمَکارِهِ ارجمندی با دشواریها است.

۶۴ اَلثَّوابُ بِالْمَشَقَّةِ مزد با رنج است.

۶۵ اَلْعُجْبُ هَلاكٌ خودبینی تباهی است.

۶۶ اَلرِّیاءُ إشْراكٌ خودنمائی شرک بخدا است.

۶۷ اَلْجَهْلُ مَوْتٌ نادانی مرگ است.

۶۸ اَلتَّوانِی فَوْتٌ سستی در کار بمراد نرسیدن است.

۶۹ أَلشَّهَوَاتُ آفَاتٌ آرزوها تباهیها هستند.

۷۰ أَللَّذَّاتُ مُفْسِدَاتٌ عیش و نوشها تباه کننده هستند.

۷۱ أَلْأَمَانِيُّ أَشْتَاتٌ آرزوها پراگنده است.

۷۲ أَلْيَأْسُ حُرٌّ ناامیدی (از مردم) آزادگی است.

۷۳ أَلطَّمَعُ مُضِرٌّ طمع زیان زننده است.

۷۴ أَلْمُنْصِفُ كَرِيمٌ دادگستر گرامی است.

۷۵ أَلظَّالِمُ لَئِيمٌ ستمگر خوار است

۷۶ أَلْمَعْرُوفُ رِقٌّ خوبی کمندیست (درگردن خلق)

۷۷ أَلْمُكَافَاتُ عِتْقٌ (نیک را) نیکو عوض دادن آزادیست

۷۸ أَلصَّبْرُ مِلَاكٌ شکیبائی ملاک و بنیاد کار است.

۷۹ أَلْجَزَعُ هَلَاكٌ بیتابی درامور هلاکت است.

۸۰ أَلتَّوَدُّدُ يُمْنٌ دوستداری فرخندگی است.

۸۱ أَلْأَنَاةُ حُسْنٌ بردباری نیک و جمال است.

۸۲ أَلسَّخَاءُ خُلُقٌ بخشندگی خوی نیکی است.

۸۳ أَلْعُجْبُ حُمْقٌ خودپسندی ابلهی است.

۸۴ أَلسَّفَهُ خُرْقٌ گولی وکودنی ابلهی است.

۸۵ أَلْعِلْمُ كَنْزٌ دانش گنجی است (پر ارزش و گرانبها)

۸۶ أَلْعِبَادَةُ فَوْزٌ بندگی خدا کردن پیروزی است

۸۷ أَلْقَنَاعَةُ عِزٌّ قناعت سبب آبرومندیست

۸۸ أَلدِّينُ حُبُورٌ دین مایهٔ خورسندی است

۸۹ أَلْيَقِينُ نُورٌ یقین (بخدا و حشر و قیامت) در دل نوری است.

۹۰ أَلْإِيمَانُ أَمَانٌ ایمان بخدا امنی از بدیها است

۹۱ أَلْكُفْرُ خِذْلَانٌ کفر بخدا خواری و سرافکندگی است

۹۲ أَلرِّضَا غَنَاءٌ بقضای خداوندی رضا دادن توانگری است.

۹۳ أَلسَّخَطُ عَنَاءٌ خشم (و ناخورسندی از تقدیرات موجب) رنج است.

۹۴ أَلتَّوَكُّلُ كِفَايَةٌ اعتماد برحق کفایت کنندهٔ انسان است.

۹۵ أَلتَّوْفِيقُ عِنَايَةٌ موفقیت در کارها بخواست خدا است

۹۶ أَلْإِخْلَاصُ غَايَةٌ پاکی خلوص نیت منتها درجه کمال است

۹۷ أَلْخَوْفُ أَمَانٌ ترس از خدا موجب رستگاری است

۹۸ أَلْوِجْدَانُ سُلْوَانٌ دریافت آسایش است

(سَلَا يَسْلُو سُلُوًّا سُلْوَانًا أَيْ طَابَتْ نَفْسُهُ عَنْهُ. اَلْمُنجد).

اَلْفَقْدُ ضد / نیافتن ضد

۹۹ أَلْفَقْرُ أَحْزَانٌ نداری مورث اندوهها است

۱۰۰ أَلدَّيْنُ رِقٌّ وام داشتن بندگی است.

۱۰۱ أَلْقَضَاءُ عِتْقٌ پرداخت وام آزادی است.

۱۰۲ أَلصِّدْقُ فَضِيلَةٌ راستی موجب افزایش مرتبه است

١٠٣ أَلْكِذْبُ رَذِيلَةٌ دروغگوئی موجب فرود پایگی است.

١٠٤ أَلْمَعْرُوفُ حَسَبٌ نیکوکاری حسب ونسب است.

١٠٥ أَلْمَوَدَّةُ نَسَبٌ دوستی خویشی و پیوند است

١٠٦ أَلصَّمْتُ وَقَارٌ خاموشی هیبت و وقار است

١٠٧ أَلْهَذَرُ عَارٌ هرزه درائی ننگ و عار است.

١٠٨ أَلْعُسْرُ لُؤْمٌ پریشانی سرزنش است

١٠٩ أَللَّجَاجُ شُؤْمٌ سخت گیری و خصومت نامبارک است

١١٠ أَلْفِكْرُ رُشْدٌ اندیشه کار را کردن براه راست راه یافتن است.

١١١ أَلْغَفْلَةُ فَقْدٌ غافل ماندن ره گم کردن است.

١١٢ أَلْوَرَعُ اجْتِنَابٌ پرهیزکاری از حرام دوری گزیدن است.

١١٣ أَلشَّكُّ ارْتِيَابٌ یقین نداشتن اظطراب نفس است

١١٤ أَلطَّاعَةُ تُنْجِي فرمانبرداری خدا (انسان را ازگرفتاری) رهاننده است

١١٥ أَلْمَعْصِيَةُ تُرْدِي نافرمانی هلاک گرداند

١١٦ أَلْجُبْنُ آفَةٌ ترس و بزدلی زیان است

١١٧ أَلْعَجْزُ سَخَافَةٌ ناتوانی وانمودن سبک عقلی است

١١٨ أَلْمُصِيبُ وَاجِدٌ جوینده در راه درست یابنده است.

١١٩ أَلْمُخْطِئُ فَاقِدٌ خطا کننده یابنده نیست

١٢٠ أَلصِّدْقُ نَجَاحٌ راستی رستگاری است

١٢١ أَلْكِذْبُ فَضَّاحٌ دروغگوئی بسی رسواکننده است

١٢٢ أَلْعِلْمُ عِزٌّ دانش باعث ارجمندی است

١٢٣ أَلطَّاعَةُ حِرْزٌ فرمان خدا بردن پناه است

١٢٤ أَلصَّبْرُ مَرْفَعَةٌ شکیبائی بلندی و رفعت مرتبه است

١٢٥ أَلْجَزَعُ مَنْقَصَةٌ بیتابی نقص و پستی پایه است

١٢٦ أَلشَّجَاعَةُ زَيْنٌ دلاوری زیور مرد است.

١٢٧ أَلْجُبْنُ شَيْنٌ ترس زشتی مرد است.

١٢٨ أَلْإِصَابَةُ سَلَامَةٌ راست روی رستگاری است

١٢٩ أَلْخَطَاءُ مَلَامَةٌ ناراستی نکوهش و سرزنش است

١٣٠ أَلْعَجَلَةُ نَدَامَةٌ شتاب در کار موجب پشیمانی است

١٣١ أَلرِّزْقُ مَقْسُومٌ روزی قسمت شده است (و هر جا باشد میرسد).

١٣٢ أَلْحَرِيصُ مَحْرُومٌ آزمند ناکام است

١٣٣ أَلْبَخِيلُ مَذْمُومٌ بخیل و تنگ چشم نکوهیده است.

١٣٤ أَلْحَسُودُ مَغْمُومٌ رشک برنده همیشه اندوهناک است

١٣٥ أَلظَّالِمُ مَلُومٌ ستمگر سرزنش شده است

١٣٦ أَلْجَفَاءُ شَيْنٌ بدرفتاری زشت است.

١٣٧ أَلْمَعْصِيَةُ حَيْنٌ نافرمانی خدا نابودی است.

١٣٨ أَلْحَازِمُ يَقْظَانٌ دوراندیش بیدار است

۱۳۹ أَلْغافِلُ وَسْنانٌ مرد بیخبر خواب است.

۱۴۰ أَلْحِرْمانُ خِذْلانٌ محرومی باعث خواریست

۱۴۱ أَلْقِنْيَةُ أَحْزانٌ مال بدست آمده اندوهها است

۱۴۲ أَلْآمالُ خَوّانٌ آرزو خیانت کننده است

۱۴۳ أَلْيَقْظَةُ نُورٌ بیداری نور است.

۱۴۴ أَلْغَفْلَةُ غُرُورٌ بیخبری از امور خود را فریفتن است

۱۴۵ أَلْمَكْرُ لُؤْمٌ فریب و حیله بد سگالی است

۱۴۶ أَلْخَدِيعَةُ شُؤْمٌ فریب دادن نامیمون است

۱۴۷ أَلْبُخْلُ فَقْرٌ بخیلی تهی دستی است.

۱۴۸ أَلْخِيانَةُ غَدْرٌ خیانت بیوفائی است.

۱۴۹ أَلشَّكُّ كُفْرٌ نداشتن یقین بضروریات دین کفر است

۱۵۰ أَلْإِحْسانُ مَحَبَّةٌ نیکی کردن دوستی است.

۱۵۱ أَلشُّحُّ مَسَبَّةٌ بخل برانگیزنده دشنام است

۱۵۲ أَلْعَقْلُ قُرْبَةٌ خردمندی نزدیکی است.

۱۵۳ أَلْحُمْقُ غُرْبَةٌ بیخردی دوری است.

۱۵۴ أَلْإِيثارُ فَضِيلَةٌ برگزیدن دیگران برتری است

۱۵۵ أَلْإِحْتِكارُ رَذِيلَةٌ حبس کردن مال زشتی است

۱۵۶ أَلْأَمانَةُ صِيانَةٌ امانت نگهبانی است.

۱۵۷ أَلْإِذاعَةُ خِيانَةٌ فاش کردن راز خیانت است.

۱۵۸ أَلتَّقِيَّةُ دِيانَةٌ ترس و تقیه دین داری است

۱۵۹ أَلتَّقْوىٰ عِزٌّ پرهیزکاری ارجمند میدارد.

۱۶۰ أَلْفُجُورُ يُذِلُّ گناهان شخص را خوار میکند.

۱۶۱ أَلْحَزْمُ صِناعَةٌ دوراندیشی خوش پیشه ایست

۱۶۲ أَلْعَجْزُ إِضاعَةٌ ناتوانی وقت تلف کردن است

۱۶۳ أَلْوَرَعُ جُنَّةٌ. پرهیزکاری سپر از بدیها است

۱۶۴ أَلطَّمَعُ مِحْنَةٌ طمع باعث رنج و گرفتاری است

۱۶۵ أَلتّاجِرُ مُخاطِرٌ بازرگان در معرض خطر زیان است

۱۶۶ أَلْفاجِرُ مُجاهِرٌ گنهکار رسوا و فاش کننده راز است

۱۶۷ أَلْعِلْمُ دَلِيلٌ دانش رهبر است.

۱۶۸ أَلْإِصْطِحابُ قَلِيلٌ همراهی (اشخاص با انسان یکسان) کم است

۱۶۹ أَلْحَياءُ جَمِيلٌ شرم زیبا است.

۱۷۰ أَلطَّمَعُ رِقٌّ طمع از غیر (بمنزله) بندگی است

۱۷۱ أَلْيَأْسُ عِتْقٌ ناامیدی از مردم آزادی است

۱۷۲ أَلْأَناةُ إِصابَةٌ بردباری بمقصد رسیدن است

۱۷۳ أَلطّاعَةُ إِجابَةٌ فرمان خدای بردن (احکامش را) پذیرفتن است.

۱۷۴ أَلْخُضُوعُ دَنائَةٌ فروتنی ناکسی است (در برابر توانگران)

۱۷۵ أَلصَّمْتُ مَنْجاةٌ خاموشی رستگاری است

۱۷۶ أَلْأُمُورُ أَشْباهٌ کارها همانند هم اند

۱۷۷ أَلْمَعْرُوفُ قُرُوضٌ نیکیها قرضها هستند

۱۷۸ أَلشُّكْرُ مَفْرُوضٌ سپاسگزاری از خدا و خلق واجب است .

۱۷۹ أَلفِطْنَةُ هِدايَةٌ زیرکی راه بمقصد بردن است

۱۸۰ أَلغَباوَةُ غَوايَةٌ کودنی و کولی گمراهی است .

۱۸۱ أَلطَّمَعُ فَقْرٌ طمع داشتن فقیر بودن است .

۱۸۲ أَلإِشْراكُ كُفْرٌ شرک بخدا ورزیدن کفر است .

۱۸۳ أَلحَياءُ مَحْرِمَةٌ شرمگین بودن با حرمان و دوری زیستن است

۱۸۴ أَلزَّلَلُ مَنْدَمَةٌ لغزش از کار موجب پشیمانی است

۱۸۵ أَلزُّهْدُ ثَرْوَةٌ ترک دنیا توانگری است .

۱۸۶ أَلهَوىٰ صَبْوَةٌ آرزو داشتن کودکانه است

۱۸۷ أَلحِلْمُ عَشيرَةٌ بردباری خویشاوند پیدا کردن است

۱۸۸ أَلسَّفَهُ جَريرَةٌ نادانی و بی‌خردی گناه است

۱۸۹ أَلأَمانِيُّ تَخْدَعُ آرزوها میفریبند .

۱۹۰ أَلأَجَلُ يَصْرَعُ اجل شخص را بخاک میافکند

۱۹۱ أَلدُّنْيا تَضُرُّ دنیا (در هر چیز بر انسان) زیان میزند

۱۹۲ أَلآخِرَةُ تَسُرُّ آخرت خوشنود میگرداند

۱۹۳ أَلأَمَلُ يَغُرُّ آرزو فریب میدهد .

۱۹۴ أَلعَيْشُ يَمُرُّ روزگار میگذرد .

۱۹۵ أَلرَّحيلُ وَشيكٌ هنگام کوچیدن (از دنیا) نزدیک است

۱۹۶ أَلعِلْمُ يُنْجيكَ دانش ترا میرهاند .

۱۹۷ أَلجَهْلُ يُرْديكَ نادانی ترا هلاک میگرداند

۱۹۸ أَلمَوْتُ مُريحٌ مرگ رهاننده است .

۱۹۹ أَلبَرِيُّ صَحيحٌ لاغری تندرستی است (نسخه: أَلبَريءُ — بی‌گناه تندرست است)

۲۰۰ أَلأَمْرُ قَريبٌ مرگ و قیامت نزدیک است .

۲۰۱ أَلمُنافِقُ مُريبٌ مرد دورو در شک اندازنده است .

۲۰۲ أَلتَّأْييدُ حَزْمٌ مدد خواستن هشیاری است

۲۰۳ أَلإِحْسانُ غُنْمٌ نیکوئی با مردم کردن غنیمت است

۲۰۴ أَلعَدْلُ إِنْصافٌ داد و داد دادن میانه روی کردن است

۲۰۵ أَلقَناعَةُ عَفافٌ قناعت داشتن پارسا بودن است

۲۰۶ أَلمُسْتَسْلِمُ مُوَقًّى تسلیم شونده در پیش هر چیزی نگهداشته شده است .

۲۰۷ أَلمُحْتَرِسُ مُلْقىً تن پرور افکنده است

۲۰۸ أَلأَجَلُ جُنَّةٌ اجل هر کس پایش سپریست (از بلاها)

۲۰۹ أَلتَّوْفيقُ رَحْمَةٌ موفقیت در کارها رحمت خدا است

۲۱۰ أَلعِلْمُ جَلالَةٌ دانشمندی بزرگواری است

۲۱۱ أَلجَهالَةُ ضَلالَةٌ نادانی گمراهی است .

۲۱۲ أَلفُرَصُ خُلَسٌ فرصتها با نیرنگ بدست میآیند

۲۱۳ أَلفَوْتُ غُصَصٌ فرصت را از دست دادن غصه‌ها است

۲۱۴ أَلهَيْبَةُ خَيْبَةٌ باشکوه بودن بی‌بهره ماندن است

۲۱۵ أَلصِّدْقُ مَرْفَعَةٌ راستی سربلندی دهنده است

۲۱۶ أَلصَّبْرُ مَدْفَعَةٌ شکیبائی دردها را برگرداننده است

۲۱۷ أَلْعَجْزُ مَضْیَعَةٌ ناتوانی تباه شدن است.

۲۱۸ أَلْفَشَلُ مَنْقَصَةٌ سست جنبیدن در کار نقص است.

۲۱۹ أَلصَّمْتُ وَقارٌ خاموشی هیبت و وقار است.

۲۲۰ أَلْقَناعَةُ نِعْمَةٌ خورسند بقسمت خود بودن نعمت است

۲۲۱ أَلْأَمْنُ اغْتِرارٌ ایمنی (از روزگار خود را) فریب دادن است

۲۲۲ أَلْخَوْفُ اسْتِظْهارٌ ترس از خدا باعث پشت گرمی است

۲۲۳ أَلْاِتِّعاظُ اعْتِبارٌ پند پذیرفتن هشیاری است.

۲۲۴ أَلْیَقَظَةُ اسْتِبْصارٌ بیداری بینا بودن است

۲۲۵ أَلْإِنْذارُ إِعْذارٌ بیم دادن عذر خواستن است

۲۲۶ أَلنَّدَمُ اسْتِغْفارٌ پشیمانی از گناه بازگشتن است

۲۲۷ أَلْإِقْرارُ اعْتِذارٌ اقرار بگناه پوزش طلبیدن است.

۲۲۸ أَلْإِنْکارُ إِصْرارٌ انکار گناه بر گناه پائیدن است

۲۲۹ أَلْإِکْثارُ إِضْجارٌ پرگوئی دل تنگی آرد.

۲۳۰ أَلْمُشاوَرَةُ اسْتِظْهارٌ مشاورت کردن پشتیبان گرفتن است

۲۳۱ أَلْمالُ حِسابٌ مال داشتن حساب پس دادن است.

۲۳۲ أَلظُّلْمُ عِقابٌ ستمکاری سبب عقوبت است.

۲۳۱ أَلشَّهَواتُ قاتِلاتٌ خواهشها کشندگانند

۲۳۴ أَلْعِلْمُ حَیاةٌ دانش سبب زندگی و زنده دلی است

۲۳۵ أَلْإِیمانُ نَجاةٌ ایمان سبب رهائی از آتش است

۲۳۶ أَلْیَأْسُ سَلْوَةٌ ناامیدی تسلی بخش است.

۲۳۷ أَلتَّقْوی اجْتِنابٌ پرهیزکاری دوری جستن است

۲۳۸ أَلظَّنُّ ارْتِیابٌ بدگمانی چهرهٔ منظور را نهفتن است

۲۳۹ أَلطَّمَعُ مُذِلٌّ طمع خوار کننده است.

۲۴۰ أَلْوَرَعُ مُجِلٌّ پارسائی بزرگ کننده است

۲۴۱ أَلْمِحَنُ مَعابٌ نیکوکار ریاکاری شده است

۲۴۲ أَلْمُسِیءُ بُهْتانٌ بدکار بر باطل است.

۲۴۳ أَلْمَکُورُ شَیْطانٌ بسیار فریب دهنده شیطان است

۲۴۴ أَلتَّأَنِّی حَزْمٌ با مدارا کار کردن دوراندیشی است

۲۴۵ أَلْفُرْصَةُ غُنْمٌ دریافت وقت غنیمت است.

۲۴۶ أَلْمَعْرُوفُ فَضْلٌ نیکوکاری فضل و فزونی است

۲۴۷ أَلْکَرَمُ نُبْلٌ کرم و احسان بزرگواری است

۲۴۸ أَلْغَفْلَةُ ضَلالَةٌ بیخبری گمراهی است.

۲۴۹ أَلْغِرَّةُ جَهالَةٌ فریب خوردن نادانی است

۲۵۰ أَلْأَمَلُ خَوّانٌ امید بسیار خیانتکار است

۲۵۱ أَلْجاهِلُ حَیْرانٌ نادان سرگردان است.

۲۵۲ أَلْأَمَلُ یَخْدَعُ آرزو فریبنده است.

۲۵۳ أَلْبَغْیُ یَصْرَعُ سرکشی بخاک میافکند.

۲۵۴ أَلدُّنْیا خُسْرانٌ جهان جای زیان است.

۲۵۵ أَلْجَوْرُ بِعاثٌ ستم نتیجه های کردار شخص است

۲۵۶ أَللَّذَّاتُ آفاتٌ خوشیها رنجها آیند.

۲۵۷ أَلْعِلْمُ مَجَلَّةٌ دانش شخص را بزرگ کننده است

۲۵۸ أَلْجَهْلُ مَضَلَّةٌ نادانی گمراه کننده است.

۲۵۹ أَلشَّرَهُ مَذَلَّةٌ آزمندی باعث خواری است

۲۶۰ أَلْعَقْلُ شِفاءٌ خرد شفابخش است.

۲۶۱ أَلْحُمْقُ شَقاءٌ ابلهی بدبختی است.

۲۶۲ أَلصَّدَقَةُ کَنْزٌ تصدق دادن گنجی است (که هرچه در آن گنج ذخیره کنی در آخرت بازیابی).

۲۶۳ أَلْإِخْلاصُ فَوْزٌ پاک درونی پیروزی است

۲۶۴ أَلصِّدْقُ یُنْجِی راستی رهاننده است

۲۶۵ أَلْکِذْبُ یُرْدِی دروغ هلاک کننده است

۲۶۶ أَلْبَرِیءُ جَرِیءٌ بی گناه بیباک است.

۲۶۷ أَلصَّدَقَةُ تَقِی صدقه انسان را از بلا نگه میدارد

۲۶۸ أَلدِّینُ نُورٌ دین سبب نورانیت است.

۲۶۹ أَلْیَقِینُ حُبُورٌ یقین و ایمان بخدا باعث شادانی است

۲۷۰ أَلصَّبْرُ ظَفَرٌ شکیبائی در کار پیروزی است

۲۷۱ أَلْعَجَلُ خَطَرٌ شتاب در کار خطر است

۲۷۲ أَلْغِنَی أَشَرٌ گمراهی از شادی بی اندازه است

۲۷۳ أَلْعَیُّ حَصَرٌ درماندگی در سخن تنگی سینه است

۲۷۴ أَلْعَدْلُ مِلاکٌ ملاک کارها عدل و داد است

۲۷۵ أَلْجَوْرُ هَلاکٌ بیدادگری هلاکت است

۲۷۶ أَلْعِلْمُ حِرْزٌ دانش پناه است.

۲۷۷ أَلْقَناعَةُ عِزٌّ قناعت سبب ارج و عزت است

۲۷۸ أَلْمَعْرُوفُ کَنْزٌ نیکی گنجی است.

۲۷۹ أَلْغَفْلَةُ طَرَبٌ بی خبری آسودگی است.

۲۸۰ أَلرِّئاسَةُ عَطَبٌ سروری سبب هلاکت است.

۲۸۱ أَلشَّهْوَةُ حَرَبٌ خواهش نفس سبب هلاکت است

۲۸۲ أَلشُّکْرُ مَغْنَمٌ شکرگذاری غنیمت آور است.

۲۸۳ أَلْکُفْرُ مَغْرَمٌ کفران نعمت غرامت خیز است

۲۸۴ أَلْعُقُولُ مَواهِبُ خردها بخششهای خدایند

۲۸۵ أَلْآدابُ مَکاسِبُ کردارهای پسندیده درآمدهای نیکند

۲۸۶ أَلدُّنْیا بِالْإِتِّفاقِ دنیا به تصادف است نه بشایستگی

۲۸۷ أَلْآخِرَةُ بِالْإِسْتِحْقاقِ آخرت بشایستگی و عمل بچنگ آید.

۲۸۸ أَلْمُؤْمِنُ بِعَمَلِهِ ایمان مرد باندازهٔ عمل او است.

۲۸۹ أَلْإِنْسانُ بِعَقْلِهِ مرد است و عقلش.

۲۹۰ أَلْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ مردانگی باندازهٔ نیک مردیست

۲۹۱ أَلرَّجُلُ بِجَنانِهِ رادمردی بدلاوری است.

۲۹۲ أَلْمَرْءُ بِإِیمانِهِ مرد است و ایمانش.

۲۹۳ أَلْعِلْمُ بِالْعَمَلِ دانش و کار باهم توأم است.

۲۹۴ أَلدُّنْيا بِالْأَمَلِ جهان باميد گذرد .

۲۹۵ أَلْبِشْرُ مَبَرَّةٌ خوشروئى نيكوئى است

۲۹۶ أَلْعُبُوسُ مَعَرَّةٌ ترشروئى ننگ وگناه و آزاست

۲۹۷ أَلْجَهْلُ وَبالٌ نادانى سبب گناه گردد ..

۲۹۸ أَلتَّوْفيقُ إِقْبالٌ توفيق روى آوردن بخت است

۲۹۹ أَلْحَرامُ سُحْتٌ حرام ناپاك و مايه ننگ است

۳۰۰ أَلْمَوْتُ فَوْتٌ مرگ ازدست دادن فرصت است

۳۰۱ أَلْحَريصُ نَعِبٌ حريص برنج اندراست .

۳۰۲ أَلْقُنْيَةُ سَلَبٌ مال بدست آورده شده ربودنى است

۳۰۳ أَلْمالُ عارِيَةٌ مال ناپايدار است .

۳۰۴ أَلدُّنْيا فانِيَةٌ جهان نابود شونده است

۳۰۵ أَلْإِسْتِقامَةُ سَلامَةٌ مستقيم بودن درستى است

۳۰۶ أَلشَّرُّ نَدامَةٌ زشتى موجب پشيمانى است

۳۰۷ أَلْعَدْلُ حَياةٌ دادگسترى سبب زندگانى است

۳۰۸ أَلْجَوْرُ مَماةٌ ستم نابود كننده است

۳۰۹ أَلْعَدْلُ فَضيلَةُ الْإِنْسانِ عدل وداد باعث افزايش انسانيت است

۳۱۰ أَلصِّدْقُ أَمانَةُ اللِّسانِ درستى امانت دارى لسان است .

۳۱۱ أَلْجَزَعُ مِنْ أَعْوانِ الزَّمانِ زارى واندوه ازياران زمان است (كه ببدبختى بشر كمك ميكند) .

۳۱۲ أَلْإِحْتِكارُ داعِيَةُ الْحِرْمانِ مال را به بند كردن ناامیدی را خواندن است

۳۱۳ أَلصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمانِ شكيبائى در امور سر ايمان است

۳۱۴ أَلسَّخاءُ زَيْنُ الْإِنْسانِ بخشش آرايشگر انسان است

۳۱۵ أَلْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسانِ گذشت از گناه برترين خوبيها است .

۳۱۶ أَلْفَقْرُ زينَةُ الْإِيمانِ ندارى آرايشگر ايمان است

۳۱۷ أَلْقَلْبُ خازِنُ اللِّسانِ دل گنجور زبان است

۳۱۸ أَللِّسانُ تَرْجُمانُ الْجَنانِ زبان گويا ترجمان راز دل است .

۳۱۹ أَلْإِنْصافُ عُنْوانُ النُّبْلِ دادگرى نشانه زيركى و نجابت است

۳۲۰ أَلصِّدْقُ أَخُو الْعَدْلِ راستى برادر داد وعدالت است

۳۲۱ أَلْهَوى عَدُوُّ الْعَقْلِ آرزو دشمن عقل است .

۳۲۲ [۱ مِن] أَللَّهْوُ ثِمارُ الْجَهْلِ بلهوسى بار درخت نادانى است

۳۲۳ أَلْجَوْرُ مُضادُّ الْعَدْلِ بيدادگرى ضد دادگسترى است

۳۲۴ أَلْوَفاءُ حِلْيَةُ الْعَقْلِ وفا آرايشگر خرد است

۳۲۵ أَلْوَفاءُ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وفا وصدق توأم اند

۳۲۶ أَلْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ خرد پيامبر حق است

۳۲۷ ألتوفيق مفتاح الرفق — توفيق كليد نرمی است

۳۲۸ ألحياء يمنع الرزق — شرم جلوگير روزی است
(انسان جسور ابواب رزق را برروی خويش باز ميكند بالعكس خجول) ميبندد

۳۲۹ ألصدق لسان الحق — راستی زبان گويای حقيقت است

۳۳۰ ألباطل مضاد الحق — نادرستی ضد و دشمن درستی است

۳۳۱ ألحلم زين الخلق — نرمی زيور خوشخوئی است

۳۳۲ ألخيانة أخو الكذب — خيانت برادر دروغ است

۳۳۳ ألحرص مطية التعب — آزمندی شتر باركش رنج است

۳۳۴ ألرغبة مفتاح النصب — آرزو كليد رنجها است

۳۳۵ ألظفر شافع المذنب — پيروزی شفيع گنهكار است

۳۳۶ ألخرس خير من الكذب — گنگ و لالی بهتر از دروغ گفتن است

۳۳۷ ألعلم زين الحسب — دانش زيور نيك نهادی است

۳۳۸ ألأدب أفضل حسب — برترين پاك گهری كمال و ادب است

۳۳۹ ألمودة أقرب نسب — دوستی نزديكترين خويشاوندی است

۳۴۰ ألصدقة أفضل القرب — برترين نزديكی بخدا تصدق دادن است

۳۴۱ ألناس أعداء ما جهلوا — مردم بدانچه نادانند دشمن اند

۳۴۲ ألناس بخير ما تفاوتوا — مردم در خير ميباشند (باشند) انگاه باهم اتفاق داشته

۳۴۳ ألوفاء سجية الكرام — وفای بعهد روش نيكان است

۳۴۴ ألغدر شيمة اللئام — بی وفائی كار بد كرداران است

۳۴۵ ألأعمال ثمار النيات — كردارهای نيك ميوه نيات است

۳۴۶ ألصدقة أفضل الحسنات — بالاترين خوبيها تصدق دادن است

۳۴۷ ألرفق مفتاح النجاح — نرمی كليد باب رستگاری است

۳۴۸ ألتوفيق قائد الصلاح — موفقيت شخص را بسوی نيكی ميكشاند

۳۴۹ ألبشر أول البر — نخستين نيكی گشاده روئی است

۳۵۰ ألطمع أول الشر — نخستين بدی طمع داشتن است

۳۵۱ ألكتاب ترجمان النية — نامه شخص بيان كننده راز دل او است

۳۵۲ ألعمل عنوان الطوية — نمونه راز درون كردار است

۳۵۳ ألوقار نتيجة الحلم — وقار لنگر مرد نتيجه بردباری او است

۳۵۴ ألتواضع ثمرة العلم — فروتنی ميوه درخت دانش است

۳۵۵ ألعدل خير الحكم — برترين حكمها دادگستری است

۳۵۶ ألصدق خير القول — راستی برترين گفتار است

۳۵۷ ألإخلاص خير العمل — بهترين كارها خلوص نيت است

۳۵۸ ألشح يكسب المسبة — بخل زشتی آورنده است

۳۵۹ ألسخاء يزرع المحبة — بخشش دوستی ميكارد
ننگ كننده است

۳۶۰ ألطمع فقر حاضر (حاضر خ) — طمع ناداری آماده است

۳۶۱ أليأس غناء حاضر — نوميدی از خلق دارائی حاضر است

۳۶۲ ألتكبر يضع الرفيع — گردنكشی بلند را ميافكند

۳۶۳ ألتواضع يرفع الوضيع — فروتنی افتاده را بر ميكشد

۳۶۴ ألرفق مفتاح الصواب — نرمی كليد راستی است.

٣٦٥ أَلسَّفَهُ مِفْتاحُ السِّبابِ كولى وكودنى كليد دشنام است

٣٦٦ أَلْهَوىٰ آفَةُ الأَلْبابِ آرزو نابود كننده خردها است

٣٦٧ أَلْعِتابُ حَياةُ الْمَوَدَّةِ گله گذارى زنده كننده دوستى است (براى اينكه دوست وقتى درددلش را با دوش درميان نهاد لابد دوستش آن گله را برطرف كرده رشتهٔ مودت محكمتر ميشود).

٣٦٨ أَلْهَدِيَّةُ تَجْلِبُ الْمَحَبَّةَ ارمغان براى دوست بردن محبت را جلب ميكند.

٣٦٩ أَلْمَوْتُ رَقيبٌ غافِلٌ مرگ نگهبانى است كه بيخبر آيد

٣٧٠ أَلدُّنْيا ظِلٌّ زائِلٌ جهان سايه ايست زودگذر

٣٧١ أَلْمَوْتُ بابُ الآخِرَةِ مرگ دروازه آخرت است

٣٧٢ أَلتَّجَمُّلُ مُرُوَّةٌ ظاهِرَةٌ خودآراستن مردانگى است هويدا

٣٧٣ أَلْمَواعِظُ حَياةُ الْقُلوبِ اندرزها زنده كننده دلها است

٣٧٤ أَلذِّكْرُ مُجالَسَةُ الْمَحْبوبِ ياد دوست بودن با دوست همنشينى كردن است

٣٧٥ أَلدّينُ أَفْضَلُ مَطْلوبٍ دين برترين خواسته انسان است

٣٧٦ أَلْعَقْلُ صَديقٌ مَقْطوعٌ خرد دوستى است بريده شده

٣٧٧ أَلْهَوىٰ عَدُوٌّ مَتْبوعٌ آرزو دشمنى است كه دنبالش روند.

٣٧٨ أَلْعاقِلُ يَأْلَفُ مِثْلَهُ خردمند با چون خودى پيوند كند

٣٧٩ أَلْجاهِلُ يَميلُ إِلىٰ شَكْلِهِ[1] نادان ميلش بسوى همجنس خود است

[1] فى غ

٣٨٠ أَلسَّلامَةُ بِالتَّفَرُّدِ رهائى در تفرد است.

٣٨١ أَلرّاحَةُ فِى الزُّهْدِ آسايش در بى رغبتى دنيا است

٣٨٢ أَلْجودُ عِزٌّ مَوْجودٌ بخشش كردن عزتى است آماده

٣٨٣ أَلإِنْسانُ عَبْدُ الإِحْسانِ آدمى بندهٔ نيكى است

٣٨٤ أَلصَّبْرُ يُناضِلُ الْحِدْثانَ شكيبائى با گرفتاريهاى روزگار در مبارزه است

٣٨٥ أَلْهَيْبَةُ مَقْرونٌ بِالْخَيْبَةِ شكوه وهيبت با خسران و زيان انباز است.

٣٨٦ أَلْكَمالُ فِى الدُّنْيا مَفْقودٌ تماميت در جهان نايابست

٣٨٧ أَلْحَسَدُ شَرُّ الأَمْراضِ رشك بردن بدترين دردها است

٣٨٨ أَلْجودُ حارِسُ الأَعْراضِ بخشش نگهبان آبروها است

٣٨٩ أَلإِقْتِصادُ يُنْمِى الْقَليلَ ميانه روى كم را بسيار ميگرداند

٣٩٠ أَلإِسْرافُ يُفْنِى الْجَزيلَ زياده روى بسيار را كم ميسازد

٣٩١ أَلسّاعاتُ تُكْمِنُ الآفاتِ روزگار در كمين نهان شدن آفتها و اندوهها است (كه بناگاه بر انسان بتازاند)

٣٩٢ أَلْعُمْرُ تُفْنيهِ اللَّحَظاتُ لحظات و دقايقى كه ميگذرند نابود كننده عمرند.

٣٩٣ أَلصّادِقُ مُكْرَمٌ جَليلٌ راستگو همواره عزيز و گرامى است.

٣٩٤ أَلْكاذِبُ مُهانٌ ذَليلٌ دروغگو هميشه ذليل و خوار است.

۳۹۵ اَلْحَیاءُ مِفْتاحُ الْخَیْرِ کلید کلیه نیکیها خوبی است

۳۹۶ اَلْفِحِّةُ عُنْوانُ الشَّرِ وقاحت وبیشرمی درگاه زشتی است.

۳۹۷ اَلْإِسْتِغْفارُ یَمْحُو الْأَوْزارَ طلب آمرزش نابود کننده گناهان است.

۳۹۸ اَلْإِصْرارُ شِیمَةُ الْفُجّارِ پافشاری برگناه روش گنهکاران است

۳۹۹ اَلسّاعاتُ تَنْهَبُ الْأَعْمارَ ساعات روزگار تاراج کننده عمرهایند.

۴۰۰ اَلْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ شکم پری مانع از زیرکی است

۴۰۱ اَلرِّیبَةُ تُوجِبُ الظِّنَّةَ بدگمانی موجب ناباکی دل است

۴۰۲ اَلصَّبْرُ جُنَّةُ الْفاقَةِ شکیبائی سپر درویشی ندار است

۴۰۳ اَلْعُجْبُ رَأْسُ الْحَماقَةِ خودپسندی ریشه نادانی است

۴۰۴ اَلْحَیاءُ مَقْرُونٌ بِالْحِرْمانِ شرم وحیا با ناکامی نزدیک وتوأم است

۴۰۵ اَلْیَقینُ عُنْوانُ الْإِیمانِ یقین بخدا وقیامت نشانه ایمان است

۴۰۶ اَلْحِرْصُ عَلامَةُ الْفَقْرِ حرص وگرسنه چشمی نشانه فقر است (زیرا شخص اگر دارای دلی دارا باشد اینقدرها حرص نمیزند).

۴۰۷ اَلشَّرَهُ داعِیَةُ الشَّرِّ آزمندی بدیها را میکشد

۴۰۸ اَلصِّدْقُ حَیاةُ التَّقْوی راستی روان وجان پرهیزکاری است

۴۰۹ اَلْکِتْمانُ مِلاکُ النَّجْوی رازداری پایه وزیربنای رازسپردن است

۴۱۰ اَلْقِسْطُ رُوحُ الشَّهادَةِ عدالت جان گواهی است یعنی بیعدالت گواهی بیروح واثری ندارد

۴۱۱ اَلْفَضیلَةُ غَلَبَةُ الْعادَةِ فضیلت برعادات زشت غلبه پیدا کردن است.

۴۱۲ اَلْعَفْوُ زَکاةُ الظَّفَرِ گذشت ازگناه پاک کننده وزکوه پیروزی است.

۴۱۳ اَللَّجاجُ بَذْرُ الشَّرِّ ستیزگی تخم بدیها کاشتن است

۴۱۴ اَلْمَنِیَّةُ وَلَا الدَّنِیَّةُ مرگ خوشتر تا بناکسی زیستن

۴۱۵ اَلْمَوْتُ وَلَا ابْتِذالُ الْحُرْمَةِ مرگ خوشتر تا برسوائی افتادن

۴۱۶ اَلتَّقَلُّلُ وَلَا التَّذَلُّلُ کم چیزی خوشتر تا خواری

۴۱۷ اَلْمُرُوَّةُ اَلْقَناعَةُ وَالتَّجَمُّلُ مردانگی قناعت کردن وآرایش نمودن است.

۴۱۸ اَلتَّجارِبُ لا تَنْقَضی آزمایش تمام نگردند.

۴۱۹ اَلْحَریصُ لا یَکْتَفی آزمند بهیچ چیز سیر نشود

۴۲۰ اَلْعَیْنُ رائِدُ الْقَلْبِ دیده دیده بان دل است

۴۲۱ اَلْهَمُّ یُنْحِلُ الْبَدَنَ اندوه پیکر را میگدازد

۴۲۲ اَلْعَیْنُ بَریدُ الْقَلْبِ دیده پیک دل است

۴۲۳ اَلْفِکْرُ یُنیرُ اللُّبَّ اندیشیدن درون آدمی را روشن کند

وآیات خداوندی) خرد را منوّر میگرداند .

۴۲۴ أَلْمَرَضُ حَبْسُ الْبَدَنِ — درد بدن را به بند درمیافکند

۴۲۵ أَلْفِتْنَةُ تُجْلِبُ الْحُزْنَ — فتنه وگناه اندوه را می‌کشد

۴۲۶ ، أَلْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ — رشک در بند افکن روح است

۴۲۷ أَلْهَمَّازُ مَذْمُومٌ مَجْرُوحٌ — زشتگو نکوهیده و دل ریش است

۴۲۸ أَلْغَمُّ مَرَضُ النَّفْسِ — اندوه باعث بیماری جان است

۴۲۹ أَللَّجَاجُ يُشِينُ الْعَقْلَ — جنگ وجدال روح را معیوب میگرداند

۴۳۰ أَلْمَالُ نَهْبُ الْحَوَادِثِ — مال تاراجگر پیش آمدهای سخت است

۴۳۱ أَلْمَالُ سَلْوَةُ الْوَارِثِ — دارائی سبب آسایش وارث است

۴۳۲ أَلْأَيَّامُ تُفِيدُ التَّجَارِبَ — روزگارها تجربه استفاده میرسانند

۴۳۳ أَلشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ — شفیع ومیانجی شهپر خواهشگر است

۴۳۴ أَلْحِسَابُ قَبْلَ الْعِقَابِ — حساب پیش از پاداش است

۴۳۵ أَلثَّوَابُ بَعْدَ الْحِسَابِ — ثواب پس از حساب است

۴۳۶ أَلْبَغْيُ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ — ستم زداینده نعمت است

۴۳۷ أَلظُّلْمُ يَجْلِبُ النِّقْمَةَ — ستم گشاینده باب زشتیها وگرفتاریها

۴۳۸ أَلْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ رَحِمٍ — دوستی با مردم نزدیکتر خویشاوند است .

۴۳۹ أَلشُّكْرُ يُدِرُّ النِّعَمَ — سپاسگزاری نعمت را افزون میسازد .

۴۴۰ أَلْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ — دادگستری احکام را زنده کننده است

۴۴۱ أَلصِّدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ — راست گفتن جان سخن است

۴۴۲ ، أَلْقِسْطُ خَيْرُ الشَّهَادَةِ — بهترین گواهی در گواهی داد است

۴۴۳ أَلسَّخَاءُ أَشْرَفُ عَادَةٍ — برترین خوها جود وبخشش است

۴۴۴ أَلْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ — پاک درونی بار درخت عبادت است

۴۴۵ أَلْيَقِينُ أَفْضَلُ الزَّهَادَةِ — دانش ویقین بخدا بالاترین بدرست

۴۴۶ أَلْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ — در قبر خفتن بهتر تا با فقر زیستن

۴۴۷ أَلْمِرَاءُ بَذْرُ الشَّرِّ — تخم زشتی ستیزه خوئی است

۴۴۸ أَلْإِلْحَاحُ دَاعِيَةُ الْحِرْمَانِ — پافشاری در خواهش ناامید کننده است .

۴۴۹ أَلْقِنْيَةُ يَنْبُوعُ الْأَحْزَانِ — توانگری سرچشمه اندوهها است

۴۵۰ أَلدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ — جهان بازار زیان است

۴۵۱ أَلْجَنَّةُ دَارُ الْأَمَانِ — بهشت سرای آسایش است

۴۵۲ أَلْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ — یقین بخدا ستون ایمان است

۴۵۳ أَلْإِيثَارُ أَشْرَفُ الْإِحْسَانِ — والاترین نیکیها برگزیدن دیگران است

۴۵۴ أَلْمَصَائِبُ مِفْتَاحُ الْأَجْرِ — مصیبات گشاینده باب اجرند

۴۵۵ أَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الشَّرِّ — جهان کشتزار زشتی است

۴۵۶ أَلْحِيلَةُ فَائِدَةُ الْفِكْرِ — بچاره بیچارگی برخواستن نتیجه اندیشه است .

۴۵۷ ، أَلدُّنْيَا ضُحْكَةُ مُسْتَعْبِرٍ — برای درگذرنده جهان مورد تمسخر وخنده است .

۴۵۸ أَلعَقلُ مُصلِحُ كُلِّ أَمرٍ — خرد چاره‌ساز هر کاری است

۴۵۹ أَلعُيُونُ طَلائِعُ القُلُوبِ — دیده‌ها پیشروان دلهایند

۴۶۰ أَللَّجاجُ مَثارُ الحَربِ — ستیزه‌خوئی انگیزگاه جنگ است

۴۶۱ أَلصَّدرُ رَقیبُ البَدَنِ — سینه نگهبان بدن است

۴۶۲ أَلعَمَلُ شِعارُ المُؤمِنِ — کار طاعت تن‌پوش مؤمن است

۴۶۳ أَلدُّنیا دارُ المِحَنِ — جهان سرای اندوه و محنت است

۴۶۴ أَلرِّضا یَنفِی الحَزَنَ — خوشنودی زداینده اندوه است

۴۶۵ أَلصَّبرُ ثَمَرَةُ الیَقینِ — صبر و شکیب بار درخت یقین است

۴۶۶ أَلزُّهدُ ثَمَرَةُ الدِّینِ — دوری از جهان بار درخت دین است

۴۶۷ أَلعَبدُ حُرٌّ ما قَنِعَ — بنده تا قانع است آزاد است

۴۶۸ أَلحُرُّ عَبدٌ ما طَمِعَ — آزاد تا با طمع است بنده است

۴۶۹ أَلعُجبُ رَأسُ الجَهلِ — خودبینی سر نادانی است

۴۷۰ أَلتَّواضُعُ عُنوانُ النُّبلِ — فروتنی نشانه نجابت است

۴۷۱ أَلعَجزُ سَبَبُ التَّضییعِ — اظهار بیچارگی کردن موجب تباهی است

۴۷۲ أَلجَنَّةُ جَزاءُ المُطیعِ — بهشت پاداش بنده فرمانبر است

۴۷۳ أَللِّسانُ جَمُوحٌ بِصاحِبِهِ — زبان بر صاحبش سرکش است

۴۷۴ أَلشَّرُّ یَکبُو بِراکِبِهِ — بدی صاحب و سوارش را بروی در می‌افکند

۴۷۵ أَخُوكَ مُواسِیكَ فِی الشِّدَّةِ — برادر تو کسی است که در سختی با تو مواسات کند.

۴۷۶ أَلغِشُّ سَجِیَّةُ المَرَدَةِ — خیانت روش سرکشان است

۴۷۷ أَلحِقدُ شیمَةُ الحَسَدَةِ — کینه‌توزی پیشه رشکبران است

۴۷۸ أَلمَرءُ عَدُوُّ ما جَهِلَ — مرد با آنچه که نادان است دشمن است

۴۷۹ أَلمَرءُ صَدیقُ ما عَقَلَ — مرد با آنچه که دانا است دوست است

۴۸۰ أَللَّجاجُ یَنبُو بِراکِبِهِ — ستیزه‌خوئی با سوارش نمی‌سازد

۴۸۱ أَلبُخلُ یُزری بِصاحِبِهِ — بخل بخیل را عیبدار میسازد

۴۸۲ أَلعاقِلُ لا یَنخَدِعُ — خردمند گول نمیخورد

۴۸۳ أَلجاهِلُ لا یَرتَدِعُ — نادان از زشتی دست بردار نیست

۴۸۴ أَلظُّلمُ وَخیمُ العاقِبَةِ — پایان ستمگری سخت است

۴۸۵ أَلحِرصُ ذَمیمُ المَغَبَّةِ — دنبال آزمندی نکوهش است

۴۸۶ أَلإعذارُ یُوجِبُ الإعتِذارَ — عذرخواهی موجب پذیرش عذر است

۴۸۷ أَلعُجبُ یُوجِبُ العِثارَ — لازمه خودپسندی بسر درافتادن است

۴۸۸ أَلتَّأَنّی یُوجِبُ الإستِظهارَ — لازمه احتیاط و آرامی پشتیبان جستن است.

۴۸۹ أَلإصرارُ یُوجِبُ النّارَ — لازمه سختگیری با آتش درافتادن است

۴۹۰ أَلأَمانیُّ شیمَةُ الحَمقیٰ — آرزوهای بیجا داشتن روش ابلهان است

۴۹۱ أَلتَّوانی سَجِیَّةُ النَّوکیٰ [1] — سستی خوی نادانان است

[1] (نوک نَوکاً أی حَمُقَ المنجد)

۴۹۲ أَلدُّنیا دارُ الأَشقیاءِ — جهان سرای بدبختان است

۴۹۳ أَلجَنَّةُ دارُ السُّعَداءِ — بهشت خانه نیکبختان است

۴۹۴ أَلدُّنیا مَعبَرَةُ الآخِرَةِ — جهان گذرگاه آخرت است

۴۹۵ أَلطَّمَعُ مَذَلَّةٌ حاضِرَةٌ طمع مرگ آماده خواری است

۴۹۶ أَلدُّنْيا مُطَلَّقَةُ الْأَكْياسِ جهان رها کرده شده زیرکانست

۴۹۷ أَلْعاجِلَةُ مُنْيَةُ الْأَرْجاسِ سرای عاجل (دنیا) آرزوی ناپاکان است

۴۹۸ أَلْعِزُّ مَعَ الْيَأْسِ ارجمندی با نومیدی از مردم است

۴۹۹ أَلذُّلُّ فِي مَسْأَلَةِ النّاسِ خواری در چیز خواستن از مردم است

۵۰۰ أَلذُّلُّ مَعَ الطَّمَعِ طمع با خواری همراه است

۵۰۱ أَلْكَرِيمُ يَتَغافَلُ وَيَنْخَدِعُ جوانمرد خود را بفریب و بیخبری میزند (تا طرف شرمنده نشود)

۵۰۲ أَلْمَرْءُ إِبْنُ ساعَتِهِ مرد فرزند زمان و فرصت خویش است

أَلْعاقِلُ عَدُوُّ شَهْوَتِهِ خردمند بدخواه آرزوی خویش است

أَلْجاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ نادان بنده آرزوی خویش است

۵۰۵ أَلْقُنْيَةُ نَهْبُ الْأَحْداثِ ذخیره و پس انداز تاراجگر حوادث است (در دنیا خیری را پس انداز مال و در آخرت با اندوخته عمل میتوان بست).

۵۰۶ أَلْمالُ سَلْوَةُ الْوُرّاثِ دارائی (تو) سبب آسایش وارثان است

۵۰۷ أَلصَّمْتُ آيَةُ الْحِلْمِ خاموشی نشانه بردباری است

۵۰۸ أَلْفَهْمُ آيَةُ الْعِلْمِ فهم و کیاست نشانه دانش است

۵۰۹ أَلْفَرَحُ بِالدُّنْيا حُمْقٌ بجهان خورسند گشتن نادانی است

۵۱۰ أَلْاِغْتِرارُ بِالْعاجِلَةِ خُرْقٌ فریب جهان زودگذر را خوردن کم خردی است

۵۱۱ أَلْإِسْلامُ أَبْلَجُ الْمَناهِجِ درخشان ترین راهها راه اسلام است

۵۱۲ أَلْإِيمانُ واضِحُ الْوَلائِجِ ایمان تکیه گاهی هموار و روشن است

۵۱۳ أَلصِّدْقُ لِباسُ الدِّينِ راستی لباس دیانت است

۵۱۴ أَلزُّهْدُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ بی رغبتی بجهان بار درخت یقین است

۵۱۵ أَلْغِنَى يُسَوِّدُ غَيْرَ السَّيِّدِ توانگری غیر سرور را سروری میبخشد

۵۱۶ أَلْمالُ يُقَوِّي غَيْرَ الْأَيِّدِ دارائی مددکار تهی مدد است

۵۱۷ أَلْحَياءُ غَضُّ الطَّرْفِ شرمگین بودن دیده پوشیدن است

۵۱۸ أَلنَّزاهَةُ عَنِ الظَّرَفِ پاکی از آلودگیها عین خردمندیست

۵۱۹ أَلْبَخِيلُ خازِنٌ لِوَرَثَتِهِ بخیل گنجور وراث خویش است

۵۲۰ أَلْمُحْتَكِرُ مَحْرُومٌ مِنْ نِعْمَتِهِ محتکر از نعمت آرزوی خود محروم است

۵۲۱ أَلْبِشْرُ أَوَّلُ الْبِرِّ گشاده روئی نخستین نیکی است

۵۲۲ أَلطَّلاقَةُ شِيمَةُ الْحُرِّ گشاده روئی روش آزادمرد است

۵۲۳ أَلشُّكْرُ حِصْنُ النِّعَمِ سپاسگزاری دژ رویین نعمت است

۵۲۴ أَلْحَياءُ تَمامُ الْكَرَمِ شرم تمام کرم است

۵۲۵ أَلْمَعْرُوفُ زَكاةُ النِّعَمِ نیکوکاری زکاة نعمتها است

۵۲۶ أَلْحَزْمُ أَسَدُّ الْآراءِ بیدار کار بودن نهایت استواری درجه اندیشه است

۵۲۷ أَلْغَفْلَةُ أَضَرُّ الْأَعْداءِ بیخبری زیان دارترین دشمنان است

۵۲۸ أَلْعَقْلُ داعِي الْفَهْمِ خرد خواننده فهم و زیرکی است

۵۲۹ أَلْبُخْلُ يَكْسِبُ الذَّمَّ بخل نکوهش آور است.

۵۳۰ أَلْعَقْلُ أَقْوَى أَساسٍ خرد استوارترین ریشه کار است

۵۳۱ اَلْوَرَعُ أَفْضَلُ لِبَاسٍ پرهیزکاری خوشترین لباسهاست

۵۳۲ اَلْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ سرانجام پیشتازان (میدان بندگی) بهشت است.

۵۳۳ اَلنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرِطِينَ دوزخ آخرین مرکز از راه بیرون روندگان است.

۵۳۴ اَلْعَقْلُ أَفْضَلُ مَرْجُوٍّ خرد برترین امید است (برای انسان)

۵۳۵ اَلْجَهْلُ أَنْكَى عَدُوٍّ نادانی پررنج ترین دشمن است.

۵۳۶ اَلْعِلْمُ أَفْضَلُ شَرَفٍ دانش برترین شرافت است

۵۳۷ اَلْعَمَلُ أَكْمَلُ خَلَفٍ عمل بعلم کاملترین جانشین است

۵۳۸ اَلنِّفَاقُ أَخُو الشِّرْكِ دوروئی با شرک بخدا برابر است

۵۳۹ اَلْغِيبَةُ شَرُّ الْإِفْكِ بدگوئی از مردم بدترین بهتان است

۵۴۰ اَلْجَهْلُ يُزِلُّ الْقَدَمَ نادانی قدم را میلغزاند

۵۴۱ اَلْبَغْيُ يُزِيلُ النِّعَمَ ستمکاری از بین برنده نعمت است

۵۴۲ اَلزُّهْدُ أَصْلُ الدِّينِ ریشه دیانت بی رغبتی بدنیاست

۵۴۳ اَلصِّدْقُ لِبَاسُ الْيَقِينِ راستی تن پوش یقین بخداست

۵۴۴ اَلدِّينُ أَقْوَى عِمَادٍ دین استوارترین ستون است

۵۴۵ اَلتَّقْوَى خَيْرُ زَادٍ پرهیزکاری بهترین توشه است

۵۴۶ اَلطَّاعَةُ أَحْرَزُ عَتَادٍ فرمان خدا بردن نگهدارنده ترین ساز و برگ است

۵۴۷ اَلتَّوَكُّلُ خَيْرُ عِمَادٍ توکل بر خدا بهترین ستون است.

۵۴۸ اَلْوَرَعُ خَيْرُ قَرِينٍ پرهیز بهترین همنشین است.

۵۴۹ اَلْأَجَلُ حِصْنٌ حَصِينٌ مهلت آدمی مقدر استوارترین قلعه است (که شخص را از پیش آمد حفظ میکند).

۵۵۰ اَلْعَقْلُ يُصْلِحُ الرَّوِيَّةَ خرد اصلاح کننده روش شخص است

۵۵۱ اَلْعَدْلُ يُصْلِحُ الْبَرِيَّةَ دادگستری اصلاح کننده کار بشر است

۵۵۲ اَلْمَعْذِرَةُ دَلِيلُ الْعَقْلِ پوزش را پذیرفتن (از زشتیها و لغزشها) دلیل خردمندی است

بُرْهَانٌ خ

۵۵۳ اَلْحِلْمُ عُنْوَانُ الْفَضْلِ بردباری نشانه فضل و دانش است

۵۵۴ اَلْعَفْوُ عُنْوَانُ النُّبْلِ گذشت از گناه نشانه نجابت است

۵۵۵ اَلْحُمْقُ أَضَرُّ الْأَصْحَابِ نادانی زیان دارترین یاران است

۵۵۶ اَلشَّرُّ أَقْبَحُ الْأَبْوَابِ زشتی نکوهیده ترین درها است.

۵۵۷ اَلْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ خردمند کسی است که زبانش را در بند کشد

۵۵۸ اَلطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ فرمان خدای بردن بهره زیرکان است

۵۵۹ اَلْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ دانشمندان فرمان روایان بشر اند

۵۶۰ اَلرِّجَالُ تُفِيدُ الْمَالَ مال را مردان کسب میکنند و بفائده میبرند

۵۶۱ اَلْمَالُ مَا أَفَادَ الرِّجَالَ مال مردان را پیدا نمیکند

۵۶۲ اَلْجُودُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ بخشایشگری از نیکومنشی است.

۵۶۳ اَلْمَنُّ مُفْسِدَةُ الصَّنِيعَةِ منت نهادن کار خوب را تباه مینماید

۵۶۴ اَلتَّجَنِّي أَوَّلُ الْقَطِيعَةِ گناه تراشی برای بی گناه اولین برید نست

۵۶۵ اَلْعَيْشُ حُلْوٌ وَمُرٌّ زندگانی هم شیرین است و هم تلخ.

۵۶۶ أَلدُّنْيا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ جهان میفریبد زیان میرساند و میگذرد

۵۶۷ أَلإِقْتِصادُ يُنْمِي الْيَسيرَ میانه روی کم را بسیار میسازد

۵۶۸ أَلإِسْرافُ يُفْنِي الْكَثيرَ زیاده روی بسیار را نابود میگرداند

۵۶۹ أَلزُّهْدُ أَساسُ الْيَقينِ بی اعتنائی بدنیا پایهٔ یقین است

۵۷۰ أَلصِّدْقُ رَأْسُ الدّينِ راستی سر و اصل دین است

۵۷۱ أَلسّامِعُ شَريكُ الْقائِلِ شنونده شریک گوینده است

۵۷۲ أَلْبِشْرُ أَوَّلُ النّائِلِ گشاده روئی اولین بهره است (که از کسی بکسی دیگر میرسد).

۵۷۳ أَلْعَفْوُ تاجُ الْمَكارِمِ گذشت از گناه افسر و اکلیل نیکیهاست

۵۷۴ أَلْمَعْرُوفُ أَفْضَلُ الْمَغانِمِ برترین غنیمتها نیکی است.

۵۷۵ أَلتَّواضُعُ يَنْشُرُ الْفَضيلَةَ فروتنی سبب انتشار فضل و بزرگی است

۵۷۶ أَلتَّكَبُّرُ يُظْهِرُ الرَّذيلَةَ گردنکشی آشکار کننده پستی است

۵۷۷ أَلْمُتَعَرِّضُ لِلْبَلاءِ مُخاطِرٌ آنکه پیرامون بلا گردد خویشتن را بخطر میافکند

۵۷۸ أَلْمُعْلِنُ بِالْمَعْصِيَةِ مُجاهِرٌ آنکه آشکارا بنافرمانی خدا برخیزد کوس نافرمانی میزند.

۵۷۹ أَللِّسانُ تَرْجُمانُ الْعَقْلِ زبان گوینده راز عقل است

۵۸۰ أَلتَّنَزُّهُ أَوَّلُ النُّبْلِ پاکیزگی آغاز نجابت و زیرکی است

۵۸۱ أَلضِّيافَةُ رَأْسُ الْمُرُوَّةِ مهمانی کردن رأس مردانگی است

۵۸۲ أَلْعِفَّةُ أَفْضَلُ الْفُتُوَّةِ پاکدامنی برترین جوانمردی است

۵۸۳ أَلْحِقْدُ مَثارُ الْغَضَبِ کین توزی برانگیزنده خشم است

۵۸۴ أَلشَّرُّ عُنْوانُ الْعَطَبِ بدی نشانهٔ هلاکت است.

۵۸۵ أَلتَّجَنّي رَسُولُ الْقَطيعَةِ گناه تراشی پیک بریدن پیوند است

۵۸۶ أَلصَّبْرُ يُهَوِّنُ الْفَجيعَةَ صبر و شکیب مصیبت را آسان میسازد

۵۸۷ أَلْآدابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ ادبها و کمالات پوششهای نوین اند (که انسان هر وقت اراده کند یکی از آنها را بر تن کند و ادب دین خویشتن داری از محرمات و عمل بواجبات است).

۵۸۸ أَلْعُمْرُ أَنْفاسٌ مُعَدَّدَةٌ زندگی نفسهائی شمرده شده اند (هر روزی بر انسان میگذرد قطعه از وی کم میگردد).

۵۸۹ أَلْعِلْمُ مِصْباحُ الْعَقْلِ دانش چراغ درخشان خرد است.

۵۹۰ أَلصَّوابُ أَسَدُّ الْفِعْلِ درستی استوارترین کارها است

۵۹۱ أَلْمَعْرِفَةُ نُورُ الْقَلْبِ معرفت بخدا نور و روشنی دل است

۵۹۲ أَلتَّوْفيقُ مِنْ جَذَباتِ الرَّبِّ بخت و توفیق از جذبات و نظرهای لطف پروردگار است.

۵۹۳ أَلتَّوْحيدُ حَياةُ النَّفْسِ اقرار بیگانگی خدا کردن زنده کننده جان است

۵۹۴ أَلذِّكْرُ مِفْتاحُ الْأُنْسِ یاد خدا کردن کلید آشنائی با خدا است

۵۹۵ أَلْمَعْرِفَةُ أَلْفَوْزُ بِالْقُدْسِ خداشناسی پاکی و تقدس رسیدن است

۵۹۶ أَلشَّريعَةُ رِياضَةُ النَّفْسِ شریعت رام کردن و ریاضت دادن نفس است

۵۹۷ أَلتَّوَكُّلُ حِصْنُ الْحِكْمَةِ تکیه بر خدا کردن قلعهٔ دانش و حکمت است

۵۹۸ أَلتَّوْفيقُ أَوَّلُ النِّعْمَةِ سازگاری بخت اولین نعمت خدا است

۵۹۹ أَلصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ خاموشی بستان اندیشه است

۶۰۰ أَلغِلُّ بَذْرُ الشَّرِّ کین توزی تخم زشتی است

۶۰۱ أَلحَقُّ سَیفٌ قاطِعٌ حق شمشیری است برنده

۶۰۲ أَلباطِلُ غُرُورٌ خادِعٌ ناحق فریب دهنده ایست فریبکار

۶۰۳ أَلزُّهدُ مَتجَرٌ رابِحٌ بی رغبتی بدنیا تجارت سودآوری است

۶۰۴ أَلعَمَلُ وَرَعٌ راجِحٌ کردار نیک پرهیزکاری راجحی است

۶۰۵ أَلکِذبُ عَیبٌ فاضِحٌ دروغگوئی عیبی رسوا کننده است

۶۰۶ أَلإیمانُ شَفیعٌ مُنجِحٌ ایمان بخدا و رسول شفیعی است پیروزمند

(کانسان را از گرفتاری دنیا و آخرت میرهاند).

۶۰۷ أَلبِرُّ عَمَلٌ مُصلِحٌ نیکوکاری اصلاح کننده امور (دنیا و آخرت) است

۶۰۸ أَلعُجبُ عُنوانُ الحَماقَةِ خودپسندی برهان نادانی است

۶۰۹ أَلقَناعَةُ عُنوانُ الفاقَةِ خرسندی نشانه ناتوانی است

۶۱۰ أَلحَسَدُ رَأسُ العُیُوبِ رشک بردن سر زشتیها است

۶۱۱ أَلکِبرُ شَرُّ العُیُوبِ گردنکشی بدترین عیوب است

۶۱۲ أَلجَفاءُ یُفسِدُ الإخاءَ ستمکاری برادری را از بین میبرد

۶۱۳ أَلوَفاءُ عُنوانُ الصَّفاءِ وفاداری نشانه صفا و محبت است

۶۱۴ أَلمُریبُ وَالخائِنُ سَواءٌ رو گرداننده از حق با خیانتکار برابر است

۶۱۵ أَلاقتِصادُ نِصفُ المَؤُونَةِ میانه روی نصفی از اسباب مخارج است

۶۱۶ أَلتَّدبیرُ نِصفُ المَعُونَةِ چاره جوئی نیمی از یاری در زندگی است

۶۱۷ أَلعَفافُ أَفضَلُ شیمَةٍ پاکدامنی برترین روش است

۶۱۸ أَلکَرَمُ مَعدِنُ الخَیرِ بخشش معدن و مرکز خیر است

۶۱۹ أَللُّؤمُ رَأسُ الشَّرِّ ناکسی سر و اساس زشتیها است

۶۲۰ أَلإنصافُ شیمَةُ الأَشرافِ داد وری روش بزرگان است

۶۲۱ أَلحَیاءُ قَرینُ العَفافِ شرم و پاکدامنی دوش بدوش همند

۶۲۲ أَلتَّجاعُزُ عِزٌّ حاضِرٌ دوری عزتی است مهیا و آماده

۶۲۳ أَلجُبنُ ذُلٌّ ظاهِرٌ ترس و بددلی خواری آشکار است

۶۲۴ أَلمالُ یَعسُوبُ الفُجّارِ مال رئیس و مشیر گنهکاران است.

۶۲۵ أَلفُجُورُ مِن خَلائِقِ الکُفّارِ گنهکاری خوی کفار است.

۶۲۶ أَلمالُ مادَّةُ الشَّهَواتِ مال ریشه و اصل شهوتها است

۶۲۷ أَلدُّنیا مَحَلُّ الآفاتِ جهان جایگاه گرفتاریها است

۶۲۸ أَلمالُ یُقَوّی الآمالَ دارائی باعث نیرومندی آرزوها است

۶۲۹ أَلآجالُ تَقطَعُ الآمالَ اجلها باعث بریدن رشته آمال اند

۶۳۰ أَلعاقِلُ یَطلُبُ الکَمالَ خردمند جویای کمال است

۶۳۱ أَلجاهِلُ یَطلُبُ المالَ بیخرد خواهان مال است.

۶۳۲ أَلهَوی شَریکُ العَمی آرزو با کوری انباز و دمساز است

۶۳۳ أَلأَذی یَجلِبُ القِلی آزار مردم کشاننده دشمنی است

۶۳۴ أَلبَلاءُ رَدیفُ الرَّخاءِ گرفتاری و آسایش دنبال هم اند

۶۳۵ أَلشَّهَواتُ مَصائِدُ الشَّیطانِ آرزوها شکارگاههای شیطان اند

۶۳۶ أَلعَدلُ فَضیلَةُ السُّلطانِ دادگستری باعث ارجمندی پادشاه است

۶۳۷ أَلعَفوُ أَفضَلُ الإحسانِ گذشت از گناه بالاترین خوبیها است

۶۳۸ أَلبَذلُ مادَّةُ الإمکانِ روزگار بداد و دهش سرپا است

۶۳۹ أَلْاِعْتِذارُ مُنْذِرٌ ناصِحٌ پوزش طلبیدن بیم دهنده و نصیحت کننده است.

۶۴۰ أَلطّاعَةُ مَتْجَرٌ رابِحٌ فرمان خدای بردن بازرگانی پرسود است.

۶۴۱ أَلْحَقُّ أَفْضَلُ سَبِيلٍ حق بالاترین راه است.

۶۴۲ أَلْعِلْمُ خَيْرُ دَلِيلٍ دانش بهترین رهنما است.

۶۴۳ أَلْخَشْيَةُ شِيمَةُ السُّعَداءِ ترس از خدا روش نیکبختان است.

۶۴۴ أَلْوَرَعُ شِعارُ الْأَتْقِياءِ پارسائی روش پرهیزکاران است.

۶۴۵ أَللِّئامُ أَصْبَرُ أَجْساداً دونان در رنج پیکر شکیباترند.

۶۴۶ أَلْكِرامُ أَصْبَرُ أَنْفُساً نیکمردان با درد جان شکیباترند.

۶۴۷ أَلْمُؤْمِنُونَ أَعْظَمُ أَحْلاماً مؤمنان از حیث عقل بزرگترین مردمند.

۶۴۸ أَلْيَقِينُ جِلْبابُ الْأَكْياسِ یقین تن پوش زیرکان است.

۶۴۹ أَلْإِخْلاصُ شِيمَةُ أَفاضِلِ النّاسِ پاکدرونی روش بزرگان مردم است.

۶۵۰ أَلْجَهْلُ يُفْسِدُ الْمَعادَ نادانی تباه کننده آخرت است.

۶۵۱ أَلْإِعْجابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيادَ خودپسندی جلوگیر از فزونی جاه است.

۶۵۲ أَلْعُجْبُ أَضَرُّ قَرِينٍ خودخواهی زیان دارترین همنشین است.

۶۵۳ أَلْهَوى داءٌ دَفِينٌ آرزو دردی است پنهان

۶۵۴ أَلذِّكْرُ نُورٌ وَرُشْدٌ یاد خدا بودن نور و هدایت است.

۶۵۵ أَلنِّسْيانُ ظُلْمَةٌ وَفَقْدٌ فراموشی از حق تاریکی و گمراهی است.

۶۵۶ أَلتَّوَكُّلُ أَفْضَلُ عَمَلٍ خدای را پشتیبان گرفتن برترین کارها است.

۶۵۷ أَلثِّقَةُ بِاللّٰهِ أَقْوى أَمَلٍ به پناه خدا رفتن استوارترین آرزو است.

۶۵۸ أَلْإِيثارُ شِيمَةُ الْأَبْرارِ بخشش روش نیکان است.

۶۵۹ أَلْإِحْتِكارُ شِيمَةُ الْفُجّارِ حبس مال کردار بدکاران است.

۶۶۰ أَلْإِيمانُ بَرِيءٌ مِنَ الْحَسَدِ ایمان از رشک و حسد بدور است.

۶۶۱ أَلْحُزْنُ يَهْدِمُ الْجَسَدَ اندوه بدن را درهم میشکند

۶۶۲ أَلظّالِمُ يَنْتَظِرُ الْعُقُوبَةَ ستمگر همواره چشم براه کیفر کردار خویش است.

۶۶۳ أَلْمَظْلُومُ يَنْتَظِرُ الْمَثُوبَةَ ستمکش همیشه چشم براه پاداش است.

۶۶۴ أَلتَّقْوى أَزْكى زِراعَةٍ پرهیزکاری پاکیزه ترین زراعت است.

۶۶۵ أَلنُّصْحُ يُثْمِرُ الْمَحَبَّةَ صاف بودن محبت ببار آرد.

۶۶۶ أَلْغِشُّ يَكْسِبُ الْمَسَبَّةَ غش و ناپاکی و دوروئی کسب کننده زشتی است.

۶۶۷ أَلطّاعَةُ هِمَّةُ الْأَكْياسِ فرمان خدا بردن منظور نظر دل آگهان است.

۶۶۸ أَلْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجاسِ نافرمانی خدا کردن تنها در نظر ناکسان است.

۶۶۹ أَلطّاعَةُ أَوْقى حِرْزٍ فرمان خدای بردن نگهدارنده ترین پناه است.

۶۷۰ أَلْقَناعَةُ أَبْقى عِزٍّ قناعت پایدارترین عزت است.

۶۷۱ أَلْعِلْمُ أَعْظَمُ كَنْزٍ دانش بزرگترین گنج است.

۶۷۲ أَلْإِخْلاصُ أَعْلى فَوْزٍ عمل را خالص گذاردن بالاترین پیروزیست.

۶۷۳ أَلْمَعْصِيَةُ تَفْرِيطُ الْفَجَرَةِ نافرمانی خدا کردن از راه بدر شدن فرومایگان است.

۶۷۴ أَلْمَكْرُ شِيمَةُ الْمَرَدَةِ فریب روش سرکشان است.

۶۷۵ أَلْمُسْتَرِيحُ مِنَ النّاسِ الْقانِعُ آنکه قانع است از دست مردم آسوده است.

۶۷۶ اَلْحَرِيصُ عَبْدُ الْمَطَامِعِ آزمند بندهٔ طمعکاریهاست

۶۷۷ اَلْحِرْصُ عَلَامَةُ الْأَشْقِيَاءِ آزمندی نشانهٔ بدبختان است

۶۷۸ اَلْقَنَاعَةُ عَلَامَةُ الْأَتْقِيَاءِ بکم ساختن نشانهٔ نیکان است

۶۷۹ اَلْمُوَاصِلُ لِلدُّنْيَا مَقْطُوعٌ پیوندکننده بدنیا از خدا بریده است

۶۸۰ اَلْمُغْتَرُّ بِالْآمَالِ مَخْدُوعٌ فریفتهٔ آرزو فریب خورده است

۶۸۱ اَلْأَمَانِيُّ بَضَائِعُ النَّوْكَى آرزوها اندوختهای ابلهان است

۶۸۲ اَلْآمَالُ غُرُورُ الْحَمْقَى امیدها موجب فریب نادانان است

۶۸۳ اَلْآمَالُ تُدْنِي الْآجَالَ آرزوها نزدیک سازندهٔ مرگهایند

۶۸۴ اَلْمَطَامِعُ تُذِلُّ الرِّجَالَ طمعکاریها خوارکنندهٔ رادمردانند

۶۸۵ اَلْبِشْرُ أَوَّلُ النَّوَالِ خوشروئی اولین بخشش است

۶۸۶ اَلْمَطَلُ عَذَابُ النَّفْسِ تنبلی و کاهلی عذاب جان است

۶۸۷ اَلْيَأْسُ يُرِيحُ النَّفْسَ نومیدی از خلق آسایش جان میدهد

۶۸۸ اَلْأَجَلُ يَفْضَحُ الْأَمَلَ اجل رسواکنندهٔ آرزوست

۶۸۹ اَلْأَجَلُ حَصَادُ الْأَمَلِ اجل درو کنندهٔ آرزوست

۶۹۰ اَلْآمَالُ لَا تَنْتَهِي آرزوها(ی بشر) بی پایان است

۶۹۱ اَلْجَاهِلُ لَا يَرْعَوِي نادان (از نادانی) باز نمیگردد

۶۹۲ اَلْحَيُّ لَا يَكْتَفِي • زنده بس کردن ندارد

۶۹۳ اَلْغِلُّ يُحْبِطُ الْحَسَنَاتِ کین توزی خوبیها را باد میدهد

۶۹۴ اَلْغَدْرُ يُضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ مکر و حیله بدیها را دو چندان میسازد

۶۹۵ اَلْمَكْرُ سَجِيَّةُ اللِّئَامِ فریبکاری خوی فرومایگان است

۶۹۶ اَلشَّرُّ جِمَاعُ الْآثَامِ بدکاری کشندهٔ گناهان است

۶۹۷ اَللُّؤْمُ جِمَاعُ الْمَذَامِّ ناکسی گردآورندهٔ نکوهشها است

۶۹۸ اَلْمَوَدَّةُ نَسَبٌ مُسْتَفَادٌ دوستی با مردم پیوندیست فائده برده شده

۶۹۹ اَلْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى الرَّشَادِ اندیشه نماینده راه راست است

۷۰۰ اَلْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ رَحِمٍ دوستی نزدیکترین خویشاوندی است

۷۰۱ اَلصَّفْحُ أَحْسَنُ الشِّيَمِ گذشت از گناه بهترین روش است

۷۰۲ اَلتُّخَمَةُ تُفْسِدُ الْحِكْمَةَ شکم خوارگی دانش را تباه میکند

۷۰۳ اَلْبِطْنَةُ تَحْجُبُ الْفِطْنَةَ شکم پر جلو زیرکی را میگیرد •

۷۰۴ اَلْجَزَعُ يُعْظِمُ الْمِحْنَةَ بیتابی در مصیبت محنت را بزرگ

مبتدا

۷۰۵ اَلصَّبْرُ يُمَحِّصُ الرَّزِيَّةَ شکیبائی مصیبت را از هم میپاشد

۷۰۶ اَلْعَجْزُ شَرُّ مَطِيَّةٍ ناتوانی بدترین مرکوب است

۷۰۷ اَلْبِشْرُ شِيمَةُ الْحُرِّ گشاده روئی روش آزادمرداست

۷۰۸ اَلْعَقْلُ يَنْبُوعُ الْخَيْرِ خرد سرچشمهٔ خیرات است.

۷۰۹ اَلْجَهْلُ مَعْدِنُ الشَّرِّ نادانی مرکز بدی و زشتی است

۷۱۰ اَلشِّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ سیری از بین برندهٔ پارسائی است

۷۱۱ اَلشَّرَهُ أَوَّلُ الطَّمَعِ آزمندی سر و ریشهٔ طمع است

۷۱۲ اَلْاِنْفِرَادُ رَاحَةُ الْمُتَعَبِّدِ تنهائی سبب آسایش عبادت کنندگان است

۷۱۳ اَلزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ ترک دنیا روش خاصان است

۷۱۴ اَلشَّوْقُ شِيمَةُ الْمُوقِنِينَ شوق روش اهل یقین است

۷۱۵ أَلْخَوْفُ جِلْبابُ الْعارِفِينَ ترس از خدا جامهٔ عارفان است.

۷۱۶ أَلْفِكْرُ نُزْهَةُ الْمُتَّقِينَ اندیشه (در آیات آلهی) تفرجگاه پرهیزگاران است.

۷۱۷ أَلسَّهَرُ رَوْضَةُ الْمُشْتاقِينَ بیداری شب بوستان عاشقان است

۷۱۸ أَلْإِخْلاصُ عِبادَةُ الْمُقَرَّبِينَ پاکدلی عبادت نزدیکان بخدا است

۷۱۹ أَلْوَجَلُ شِعارُ الْمُؤْمِنِينَ ترس از خدا تن پوش مؤمنان است

۷۲۰ أَلْبُكاءُ سَجِيَّةُ الْمُشْفِقِينَ گریه از خوف خدا خوی دلباختگان است

۷۲۱ أَلذِّكْرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ یاد خدا کردن لذت و عیش دوستان است

۷۲۲ أَلْهَوىٰ آفَةُ الْأَلْبابِ هوی و هوس آفت عقلها است

۷۲۳ أَلْإِعْجابُ ضِدُّ الصَّوابِ خودنمائی ضد درستی است

۷۲۴ أَلْعَقْلُ حِفْظُ التَّجارِبِ عقل و کمال همان حفظ تجربه‌ها است
(اگر کسی بتواند آنها را بجای خودش حفظ کند و بکار بندد ولی افسوس که تواریخ امم تکرار میشود و ما علل انقراض اقوام را میخوانیم باز خود ما صدها درجه بدتر از آنها را مرتکب میشویم).

۷۲۵ أَلصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقارِبِ دوست بتمام معنی دوست نزدیکترین خویشاوند است.

۷۲۶ أَلْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ مرد راز خویش را نگهدارنده‌تر است.

۷۲۷ أَلْحَرِيصُ مَتْعُوبٌ فِيما يَضُرُّهُ آزمند دچار و گرفتار چیزی است که باو زیان میرساند.

۷۲۸ أَلْعاقِلُ يَضَعُ نَفْسَهُ فَيَرْتَفِعُ خردمند نفس خویش را خوار میدارد آنگاه بزرگ میگردد

۷۲۹ أَلْجاهِلُ يَرْفَعُ نَفْسَهُ فَيَتَّضِعُ نادان نفس خود را بر میکشد آنگاه خوار میشود

۷۳۰ أَلصَّبْرُ ثَمَرَةُ الْإِيمانِ شکیبائی بار درخت ایمان است

۷۳۱ أَلْمَنُّ يُنَكِّدُ الْإِحْسانَ منت نهادن تیره کننده نیکی است.

۷۳۲ أَلصِّدْقُ نَجاةٌ وَكَرامَةٌ راستی رستگاری و برتری است

۷۳۳ أَلْكِذْبُ مَهانَةٌ وَخِيانَةٌ دروغ خواری و خیانت است

۷۳۴ أَلصَّمْتُ وَقارٌ وَسَلامَةٌ خاموشی وقار و تندرستی است.

۷۳۵ أَلْعَدْلُ فَوْزٌ وَكَرامَةٌ دادگستری پیروزی و بزرگواری است

۷۳۶ أَلْعَدْلُ أَغْنَى الْغِنىٰ دادگستری بالاترین دارائیها است

۷۳۷ أَلْحُمْقُ أَدْوَى الدّاءِ نادانی دردناکترین دردها است.

۷۳۸ أَلْعِلْمُ حَياةٌ وَشِفاءٌ دانش باعث زندگی و شفای دردها است

۷۳۹ أَلْجَهْلُ داءٌ وَعَناءٌ نادانی درد و درماندگی است.

۷۴۰ أَلْقَناعَةُ عِزٌّ وَغَناءٌ قناعت ارجمندی و توانگری است.

۷۴۱ أَلْحِرْصُ ذُلٌّ وَعَناءٌ آزمندی خواری و رنج است.

۷۴۲ أَلْبَخِيلُ مُتَعَجِّلُ الْفَقْرِ بخیل دو اسبه بسوی فقر میشتابد

۷۴۳ أَلْعِلْمُ أَجَلُّ بِضاعَةٍ دانش برترین سرمایه است

۷۴۴ أَلدُّنْيا مُنْيَةُ الْأَشْقِياءِ جهان منتهای آرزوی بدبختان است

۷۴۵ أَلْآخِرَةُ فَوْزُ السُّعَداءِ آخرت منتهای پیروزی نیکبختان است

۷۴۶ أَلْمُلُوكُ حُماةُ الدِّينِ پادشاهان حامیان دین اند

۷۴۷ أَلتَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ خدا را پشتیبان گرفتن از نیرومندی یقین است.

۷۴۸ أَلشَّكُّ يُفْسِدُ الدِّينَ شک بخدا باعث تباهی دین است

۷۴۹ أَلْعَدْلُ قِوامُ الرَّعِيَّةِ دادگستری نگهدارندهٔ ملت است

۷۵۰ أَلشَّرِيعَةُ صَلاحُ الْبَرِيَّةِ راه خدا و شریعت سبب اصلاح مردم است.

۷۵۱ أَلْجُنُودُ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ لشکریان قلعه‌ها و نگهبانان رعیتند.

۷۵۲ أَلْعادَةُ طَبْعٌ ثانٍ عادت طبیعت ثانوی است (مردم را از عادت برگرداندن همچون معجزه است).

۷۵۳ أَلْعَدْلُ فَضِيلَةُ السُّلْطانِ دادگستری باعث ارجمندی پادشاهان است

۷۵۴ أَلْأَحْزانُ سُقْمُ الْقُلُوبِ اندوهها باعث بیماری دل است

۷۵۵ أَلْخُلْفُ مَثارُ الْحُرُوبِ مخالفتها برانگیزنده جنگهایند.

۷۵۶ أَلْخَطُّ لِسانُ الْيَدِ نوشتن خط زبان گویای دست است

۷۵۷ أَلْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ اندیشه (در آیات الهی) شخص را بسوی راه راست میبرد.

۷۵۸ أَلسّاعاتُ تَنْهَبُ الْأَعْمارَ ساعات روزگار تاراجگر عمرهاست

۷۵۹ أَلْآجالُ تَقْطَعُ الْآمالَ سر رسیدن عمر آرزوها را برنده است

۷۶۰ أَلظُّلْمُ يَطْرُدُ النِّعَمَ ستمگری دور کنندهٔ نعمت است.

۷۶۱ أَلْبَغْيُ يَجْلِبُ النِّقَمَ ستم رشتی و نقمت را جلب میکند.

۷۶۲ أَلْعَجْزُ يُثْمِرُ الْهَلَكَةَ نتیجهٔ بیچارگی هلاکت است

۷۶۳ أَلْكَرَمُ يُنْجِلُ الْمَلِكَةَ جوانمرد همیشه سیمای خوب نشان میدهد

۷۶۴ أَلْمُؤْمِنُ كَيِّسٌ عاقِلٌ مؤمن عاقل و زیرک است.

۷۶۵ أَلْكافِرُ فاجِرٌ جاهِلٌ کافر بدکار و نادان است.

۷۶۶ أَلْحَقُّ أَقْوَى ظَهِيرٍ حق نیرومندترین پشتیبان است.

۷۶۷ أَلْباطِلُ أَضْعَفُ نَصِيرٍ ناحق سست‌ترین یار است

۷۶۸ أَلتَّوْفِيقُ مُمِدُّ الْعَقْلِ موفقیت مددکار خرد است

۷۶۹ أَلْخِذْلانُ يُمِدُّ الْجَهْلَ خواری خذلان شخص را بسوی نادانی کشنده است (زیرا انسان در زندگی وقتی که شکست خورد سر رشته خرد نیز از دستش بدر میرود و خود را گم میکند).

۷۷۰ أَلْحِلْمُ حِجابٌ مِنَ الْآفاتِ بردباری در پیش گرفتاریها پرده است

۷۷۱ أَلْوَرَعُ جُنَّةٌ مِنَ السَّيِّئاتِ پارسائی در پیش گناهان سپری است

۷۷۲ أَلتَّقْوَى رَأْسُ الْحَسَناتِ پرهیزکاری اساس نیکوکاری است

۷۷۳ أَلشَّكُّ يُحْبِطُ الْإِيمانَ شک بخدا و معاد ازمیان برندهٔ ایمان است

۷۷۴ أَلْحِرْصُ يُفْسِدُ الْإِيقانَ آزمندی تباه کنندهٔ یقین است

۷۷۵ أَلشَّكُّ ثَمَرَةُ الْجَهْلِ شک بار درخت نادانی است

۷۷۶ أَلْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ خودخواهی تباه کننده خرد است

۷۷۷ أَلْإِخْلاصُ غايَةُ الدِّينِ منتهی درجه دین پاکی دل است

۷۷۸ أَلرِّضا ثَمَرَةُ الْيَقِينِ خوشنودی بداده خدا ثمره یقین است

۷۷۹ أَلْعِفَّةُ شِيمَةُ الْأَكْياسِ پاکدامنی روش زیرکان است

۷۸۰ أَلشَّرَهُ سَجِيَّةُ الْأَرْجاسِ آزمندی شیوهٔ ناپاکان است.

۷۸۱ أَلْعِلْمُ أَعْلَى فَوْزٍ دانشمندی برترین پیروزمندیست

۷۸۲ أَلطّاعَةُ أَبْقَى عِزٍّ فرمانبرداری خدا پایدارترین ارجمندیست

۷۸۳ اَلْکَیِّسُ مَنْ قَصَّرَ آمالَهُ زیرک کسی است که آرزویش کوتاه باشد

۷۸۴ اَلشَّریفُ مَنْ شَرُفَتْ خِلالُهُ بزرگوار کسی است که دوستی یا اوصافش پسندیده باشد.

۷۸۵ اَلنِّفاقُ شَیْنُ الْأَخْلاقِ دوروئی عیب خوی‌ها است

۷۸۶ اَلْبِشْرُ یُونِسُ الرِّفاقَ گشاده روئی دوستان را با انسان مأنوس میگرداند.

۷۸۷ اَلنِّفاقُ أَخُو الشِّرْكِ دوروئی برادر شرک بخدا است (زیرا انسان که بخدا مؤمن باشد دیگر دوروئی نکند).

۷۸۸ اَلْخِیانَةُ صِنْوُ الْإِفْكِ خیانت همتای بهتان است

۷۸۹ اَلنِّفاقُ تَوْأَمُ الْکُفْرِ دوروئی با کفر همراه و انباز است

۷۹۰ اَلْغِشُّ شَرُّ الْمَکْرِ بدترین مکرها غش و بداندیشی است

۷۹۱ اَلنِّفاقُ یُفْسِدُ الْإِیمانَ دوروئی فاسد کننده ایمان است

۷۹۲ اَلْکِذْبُ یُزْری بِالْإِنْسانِ دروغ گوئی انسان را معیوب میسازد.

۷۹۳ اَلرِّفْقُ عُنْوانُ النُّبْلِ نرمی نشانه بزرگواریست.

۷۹۴ اَلْإِحْسانُ رَأْسُ الْفَضْلِ نیکی با مردم سرکرده نیکیها است

۷۹۵ اَلْحَقُّ أَوْضَحُ سَبیلٍ حق درخشان ترین راهها است.

۷۹۶ اَلصِّدْقُ أَنْجَحُ دَلیلٍ راستی رهاننده ترین دلیل است.

۷۹۷ اَلْکِذْبُ یُوجِبُ الْوَقیعَةَ دروغ موجب سرافکندگی است

۷۹۸ اَلْمَنُّ یُفْسِدُ الصَّنیعَةَ منت گذاری نیکی را تباه میسازد

۷۹۹ اَلزُّهْدُ مِفْتاحُ صَلاحٍ زهد در دنیا کلید درستی‌ها است

۸۰۰ اَلْوَرَعُ مِصْباحُ نَجاحٍ پرهیزکاری چراغ درخشان رستگاری است

۸۰۱ اَلتَّقْوی رَئیسُ الْأَخْلاقِ پرهیزکاری سرور خوهای نیک است

۸۰۲ اَلْإِحْتِمالُ زَیْنُ الرِّفاقِ بردباری آرایشگر دوستان است

۸۰۳ اَلْوَرَعُ خَیْرُ قَرینٍ پارسائی بهترین همنشین است.

۸۰۴ اَلتَّقْوی حِصْنٌ حَصینٌ پرهیزکاری دژیست استوار

۸۰۵ اَلطَّمَعُ رِقٌّ مُخَلَّدٌ آز بندگی همیشگی است

۸۰۶ اَلْیَأْسُ عِتْقٌ مُجَدَّدٌ ناامیدی (از مردم) آزادی تازه است

۸۰۷ اَلصَّبْرُ عُدَّةٌ لِلْبَلاءِ شکیبائی پناه از گرفتاری است

۸۰۸ اَلشُّکْرُ زَیْنٌ لِلنَّعْماءِ سپاسگذاری آرایشگر نعمتها است

۸۰۹ اَلْقُنُوعُ عُنْوانُ الرِّضا قناعت نشانه خوشنودی از خدا است

۸۱۰ اَلصَّبْرُ کَفیلٌ بِالظَّفَرِ صبر و شکیب پشتیبان پیروزی است

۸۱۱ اَلصَّبْرُ عُنْوانُ النَّصْرِ صبر در مکاره نشانه یاری است

۸۱۲ اَلصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلْبَلاءِ صبر بلا را دفع دهنده‌تر است

۸۱۳ اَلصَّبْرُ یُرْغِمُ الْأَعْداءَ صبر داغ دشمنان را میکوبد و بخاک میمالد

۸۱۴ اَلصَّبْرُ عُدَّةُ الْفَقْرِ صبر در بیچیزی پناه و پشتبان است

۸۱۵ اَلصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلضُّرِّ صبر گرفتاری را دفع کننده‌تر است

۸۱۶ اَلصَّبْرُ عَوْنٌ عَلی کُلِّ أَمْرٍ صبر بر هر کاری یاری دهنده است

۸۱۷ اَلصَّبْرُ أَفْضَلُ الْعُدَدِ صبر بهترین توشه و پناه است.

۸۱۸ اَلْکَرَمُ أَفْضَلُ السُّؤْدَدِ برترین سروریها بخشش است

۸۱۹ اَلتَّواضُعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ فروتنی بار درخت دانش است.

۸۲۰ أَلْکَظْمُ ثَمَرَةُ الْحِلْمِ — میوهٔ درخت بردباری خشم را فرو خوردن است.

۸۲۱ أَلْحِلْمُ رَأْسُ الرِّیَاسَةِ — سرکردهٔ سروری بردباری است.

۸۲۲ أَلْإِحْتِمَالُ زَیْنُ السِّیَاسَةِ — بردباری آرایشگر سیاست است.

۸۲۳ أَلْعَفْوُ زَیْنُ الْقُدْرَةِ — گذشت از گناه آرایشگر توانائی است.

۸۲۴ أَلْعَدْلُ نِظَامُ الْإِمْرَةِ — دادگستری سبب نظم فرمانروائی است.

۸۲۵ أَلْعَفْوُ یُوجِبُ الْمَجْدَ — گذشت از گناه موجب بزرگیست.

۸۲۶ أَلْبَذْلُ یُکْسِبُ الْحَمْدَ — بخشش و دهش سبب ستایش است.

۸۲۷ أَلسَّخَاءُ خُلُقُ الْأَنْبِیَاءِ — بخشش خوی پیمبران است.

۸۲۸ أَلدُّعَاءُ سِلَاحُ الْأَوْلِیَاءِ — دعا اسلحه و آلت دوستان خداست.

۸۲۹ أَلسَّخَاءُ یُثْمِرُ الصَّفَاءَ — ثمرهٔ دهش و بخشش مهر و صفاست.

۸۳۰ أَلْبُخْلُ یُنْتِجُ الْبَغْضَاءَ — نتیجهٔ بخل و زفتی دشمنی است.

۸۳۱ أَلْبَخِیلُ أَبَداً ذَلِیلٌ — بخیل همیشه خوار است.

۸۳۲ أَلْحَسُودُ أَبَداً عَلِیلٌ — رشکبر همیشه بیمار است.

۸۳۳ أَلْإِحْسَانُ یَسْتَعْبِدُ الْإِنْسَانَ — احسان انسان را بنده میسازد.

۸۳۴ أَلْمَنُّ یُفْسِدُ الْإِحْسَانَ — منت نهادن احسان را فاسد میسازد.

۸۳۵ أَلسَّکِینَةُ عُنْوَانُ الْعَقْلِ — وقار و آرامش نشانهٔ خردمندیست.

۸۳۶ أَلْوَقَارُ بُرْهَانُ النُّبْلِ — آرامش نشانهٔ بزرگواریست.

۸۳۷ أَلْخُرْقُ شَیْنُ الْخُلُقِ — کم خردی زشتی خوی است.

۸۳۸ أَلْخُرْقُ شَرُّ خُلُقٍ — نادانی بدترین زشتخوئی است.

۸۳۹ أَلطَّیْشُ یُنَکِّدُ الْعَیْشَ — سبکعقلی زندگانی را بر انسان تنگ میگرداند.

۸۴۰ أَللُّؤْمُ یُوجِبُ الْغِشَّ — ناکسی خیانت را بار میآورد.

۸۴۱ أَلْمُتَأَنِّی حَرِیٌّ بِالْإِصَابَةِ — مرد با آرامش سزاوار رسیدن به مقصد است.

۸۴۲ أَلْمَعْصِیَةُ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ — گناه جلو اجابت دعا را میگیرد.

۸۴۳ أَلْمُخْلِصُ حَرِیٌّ بِالْإِجَابَةِ — پاک درون سزاوار اجابت است.

۸۴۴ أَلظُّلْمُ یُوجِبُ النَّارَ — ستم واجب میگرداند بر شخص آتش را.

۸۴۵ أَلْبَغْیُ یُوجِبُ الدَّمَارَ — ستم واجب میسازد هلاکت را.

۸۴۶ أَلتَّقْوَی ذَخِیرَةُ مَعَادٍ — پرهیزکاری توشهٔ راه آخرت است.

۸۴۷ أَلرِّفْقُ عُنْوَانُ سَدَادٍ — لطف و نرمی نمونه محکم کاری است.

۸۴۸ أَلْیُمْنُ مَعَ الرِّفْقِ — فرخندگی توأم با نرمی است.

۸۴۹ أَلنَّجَاةُ مَعَ الصِّدْقِ — رستگاری در راستی است.

۸۵۰ أَلشَّرَهُ یُثِیرُ الْغَضَبَ — آزمندی برانگیزندهٔ آتش خشم است.

۸۵۱ أَللَّجَاجُ عُنْوَانُ الْعَطَبِ — ستیزه خوئی نشانه و نمونهٔ هلاکت است.

۸۵۲ أَلْعُسْرُ یُفْسِدُ الْأَخْلَاقَ — دشواری تباه کنندهٔ اخلاق است.

۸۵۳ أَلتَّسَهُّلُ یُدِرُّ الْأَرْزَاقَ — امور آسان گرفتن روزیرا بسیار میگرداند.

۸۵۴ أَلظُّلْمُ أَلْأَمُ الرَّذَائِلِ — ستمکاری زشت‌ترین زشتخوئیها است.

۸۵۵ أَلْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ — دادگستری برترین خوبیها است.

۸۵۶ أَلْعَدْلُ قِوَامُ الْبَرِیَّةِ — دادگستری اساس پایداری مردم است.

۸۵۷ أَلظُّلْمُ بَوَارُ الرَّعِیَّةِ — ستمکاری باعث هلاکت رعیت است.

۸۵۸ ألغضب مركب الطيش — خشم سواری سبک سیرت است

۸۵۹ ألحسد ينكد العيش — رشک و حسد زندگی را بر ایشان تنگ میسازد

۸۶۰ ألغفلة أضرّ الأعداء — غفلت زیان رساننده ترین دشمنان است

۸۶۱ ألإصرار شرّ الآراء — ایستادگی و پافشاری بر گناه بدترین رایهاست

۸۶۲ ألعلم أفضل قنية — دانش بهترین سرمایه است

۸۶۳ ألعقل أحسن حلية — خرد بهترین زینتی است.

۸۶۴ ألعقل يوجب الحذر — خرد ترس از گناه را واجب میگرداند

۸۶۵ ألجهل يجلب الغرر — نادانی شخص را بسوی فریبها میکشد

۸۶۶ ألعقل مركب العلم — خرد مرکب دانش است.

۸۶۷ ألعلم مركب الحلم — دانش مرکب بردباری است

۸۶۸ ألعلم أصل كلّ خير — دانش ریشه همه خوبیها است

۸۶۹ ألجهل أصل كلّ شرّ — نادانی ریشه همه بدیها است

۸۷۰ ألجهل أدوء الداء — نادانی دردناکترین دردها است.

۸۷۱ ألشهوة أضرّ الأعداء — آرزو زیان‌آورترین دشمنان است

۸۷۲ ألتقوى أقوى أساس — پرهیزکاری استوارترین بنیاد است

۸۷۳ ألصبر أقوى لباس — شکیبائی خوشترین لباس است.

۸۷۴ ألعقل حسام قاطع — خرد شمشیر است برنده.

۸۷۵ ألصدق حقّ صادع — راستی حقی است شکافنده (باطل)

۸۷۶ أليقين يرفع الشكّ — یقین شک را برطرف میسازد.

۸۷۷ ألإرتياب يوجب الشرك — بدگمانی موجب شرک بخدا است.

۸۷۸ ألعلم عنوان العقل — دانش نمونه و نشانه خرد است

۸۷۹ ألمعرفة برهان الفضل — خداشناسی نماینده فضل و کمال است

۸۸۰ ألعلم لقاح المعرفة — دانش آبستن کننده معرفت خدا است

۸۸۱ ألنزاهة آية العفّة — پاکیزگی نشانه پاکدامنی (از گناهان) است

۸۸۲ ألعلم ينجد الفكر — دانش بلند کننده اندیشه است.

۸۸۳ ألإحتمال يجلّ القدر — بردباری رتبه شخص را بزرگ میسازد

۸۸۴ ألسفه يجلب الشرّ — نادانی شخص را بسوی شر کشاننده است

۸۸۵ ألذكر يشرح الصدر — یاد خدا سبب گشادگی سینه انسان است

۸۸۶ ألعقل سلاح كلّ أمر — خرد اسلحه و آلت هر کاری است
(وکلیهٔ امور را بپیروی خرد میتوان فیصل بخشید).

۸۸۷ ألعلم نعم الدليل — دانش رهنمای بسیار خوبی است

۸۸۸ ألحياء خلق جميل — شرم و حیا خوئی است نیکو

۸۸۹ ألمريب أبداً عليل — گمان بد برنده همیشه بیمار است

۸۹۰ ألطامع أبداً ذليل — طمعکار همیشه خوار است.

۸۹۱ ألعلم قائد الحلم — دانش کشاننده حلم و بردباری است

۸۹۲ ألحلم ثمرة العلم — بردباری بار درخت دانش است

۸۹۳ أليقين يثمر الزهد — یقین بخدا بار میدهد زهد را

۸۹۴ ألنصيحة تثمر الودّ — اندرز دادن دوستی بار آرد

۸۹۵ ألمروّة إنجاز الوعد — مردانگی بوعده وفا کردن است

۸۹۶ ألعلم أفضل هداية — دانش بهترین راه نماینده است

۸۹۷ أَلصِّدْقُ أَشْرَفُ رِوَايَةٍ راستى شريفترين روايت است.

۸۹۸ أَلْجَهْلُ يُفْسِدُ الْمَعَادَ نادانى برباد دهندهٔ آخرت بشر است

۸۹۹ أَلْعُجْبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ خودپسندى فزونى رزق و رتبت را جلوگيرنده است.

۹۰۰ أَلْإِيمَانُ أَعْلَى غَايَةٍ ايمان بخدا و رسول والاترين رسيدن بمقصد است.

۹۰۱ أَلْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَايَةٍ اخلاص شريف‌ترين كرانه است

۹۰۲ أَلْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ يقين بخدا سر و رشتهٔ دين است

۹۰۳ أَلْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ پاكدرونى بار درخت يقين است

۹۰۴ أَلْحُزْنُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِينَ اندوه (عشق بخدا) شعار مؤمنان است

۹۰۵ أَلشَّوْقُ خُلْصَانُ الْعَارِفِينَ شوق (و محبت بخدا) دوست دگزيدهٔ خداشناسان است.

۹۰۶ أَلْيَقِينُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ يقين بخدا برترين عبادت است

۹۰۷ أَلْمَعْرُوفُ أَشْرَفُ سِيَادَةٍ نيكوكارى برترين سرورى است

۹۰۸ أَلتَّوْفِيقُ رَأْسُ سَعَادَةٍ موفقيّت در امور رشته و سرچشمهٔ نيكبختى است

۹۰۹ أَلْإِخْلَاصُ مِلَاكُ الْعِبَادَةِ ملاك بندگى بخدا خلوص نيّت است

۹۱۰ أَلْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ بالاترين ايمان اخلاص در عمل است

۹۱۱ أَلْإِيثَارُ غَايَةُ الْإِحْسَانِ برگزيدن ديگران در كار خير انتها درجهٔ بخشش كردن است

۹۱۲ أَلْيَقِينُ جِلْبَابُ الْأَكْيَاسِ يقين بخدا تن پوش زيركان است

۹۱۳ أَلْعَدْلُ أَقْوَى أَسَاسٍ دادگسترى نيرومندترين بنيان است

۹۱۴ أَلنِّعَمُ يَسْلُبُهَا الْكُفْرَانُ كفران نعمت باعث سلب نعمت است

۹۱۵ أَلْقُدْرَةُ يُزِيلُهَا الْعُدْوَانُ دشمنى با مردم قدرت را از بين ميبرد

۹۱۶ أَلْإِسَاءَةُ يَمْحَاهَا الْإِحْسَانُ نيكى درباره مردم زشتى را از بين ميبرد

۹۱۷ أَلْكُفْرُ يَمْحَاهُ الْإِيمَانُ ايمان بخدا كفر را از بين ميبرد.

۹۱۸ أَلشَّرَهُ يُزْرِي وَيُرْدِي (أَلشَّرَهُ خ) بدى خ آزمندى شخص را معيوب ميسازد و بسر در ميافكند.

۹۱۹ أَلْحِرْصُ يُذِلُّ وَيُشْقِي آزمندى شخص را خوار و بدبخت ميسازد

۹۲۰ أَلزُّهْدُ مَتْجَرٌ رَابِحٌ بى رغبتى بجهان تجارت پرسود است.

۹۲۱ أَلْبِرُّ عَمَلٌ صَالِحٌ نيكوكارى كار را نيكو و درست انجام دادن است.

۹۲۲ أَلزُّهْدُ قِصَرُ الْأَمَلِ بى رغبتى بجهان كم كردن آرزو است

۹۲۳ أَلْإِيمَانُ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ ايمان خالص گردانيدن عمل است

۹۲۴ أَلْأَمَلُ يُنْسِي الْأَجَلَ آرزو مرگ را از ياد انسان ميبرد.

۹۲۵ أَلظُّلْمُ تَبِعَاتُهُ مُوبِقَاتٌ ستمكارى گرفتاريها هلاك كننده اند

۹۲۶ أَلشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلَاتٌ آرزوها زهرهاى كشنده اند

۹۲۷ أَلْفَوْتُ حَسَرَاتٌ مُحْرِقَاتٌ هر آنچه از دست ميرود حسرتهاى جگرسوز اند.

۹۲۸ أَلْفِكْرُ يُفِيدُ الْحِكْمَةَ انديشه (در مصنوعات الهى) مفيد حكمت است

۹۲۹ أَلْإِعْتِبَارُ يُثْمِرُ الْعِصْمَةَ پند گرفتن پاكدامنى از گناهان بار ميآرد

۹۳۰ أَلْإِصْرَارُ أَعْظَمُ حُوبَةٍ پافشاری در گناه بزرگترین گناه است.

۹۳۱ أَلْبَغْيُ أَعْجَلُ عُقُوبَةً سزای ستمگری سخت شتابنده است

۹۳۲ أَلْإِيثَارُ شِيمَةُ الْأَبْرَارِ در کار خیر دیگری را بر خود ترجیح دادن روش نیکان است.

۹۳۳ أَلْاِحْتِكَارُ شِيمَةُ الْفُجَّارِ حبس مال کردار بدکرداران است

۹۳۴ أَلْحَسُودُ لَا يَبْرَءُ رشکبر هیچگاه رهائی ندارد (وهمواره در آتش حسد میسوزد).

۹۳۵ أَلشَّرِهُ لَا يَرْضَى آزمند هیچگاه خورسند نمیشود

۹۳۶ أَلْحَسُودُ لَا خُلَّةَ لَهُ رشکبر ابدا دوست نمیگردد.

۹۳۷ أَللَّجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ ستیزه کار را رای اندیشه نیست.

۹۳۸ أَلْخَائِنُ لَا وَفَاءَ لَهُ خیانتکار بی وفا است.

۹۳۹ أَلتَّكَبُّرُ عَيْنُ الْحَمَاقَةِ گردنکشی اصل و ریشه نادانی است

۹۴۰ أَلتَّبْذِيرُ عُنْوَانُ الْفَاقَةِ اسراف کردن نشانهٔ ندار شدن است.

۹۴۱ أَلنَّجَاةُ مَعَ الْإِيمَانِ رستگاری در داشتن ایمان است

۹۴۲ أَلْفَضْلُ مَعَ الْإِحْسَانِ بزرگی و سروری با احسان است

۹۴۳ أَللُّؤْمُ مَعَ الْاِمْتِنَانِ پستی با منت گذاردن همراه است

۹۴۴ أَلنَّدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ يَمْحُوهَا پشیمانی بر گناه، گناه را از بین میبرد

۹۴۵ أَلْعُجْبُ بِالْحَسَنَةِ يُحْبِطُهَا خودپسندی بر نیکی کار نیک را نابود میکند

۹۴۶ أَلْعَاجِلَةُ غُرُورُ الْحَمْقَى روی آوردن دنیا باعث فریب ابلهان است.

۹۴۷ أَلْغَفْلَةُ شِيمَةُ النَّوْكَى غفلت از آخرت روش بیخردان است

۹۴۸ أَلْإِصْرَارُ سَجِيَّةُ الْهَلْكَى پافشاری در گناه روش تباهان است

۹۴۹ أَلْغِيبَةُ آيَةُ الْمُنَافِقِ بدگوئی از مردم نشانه دورویست

۹۵۰ أَلنَّمِيمَةُ شِيمَةُ الْمَارِقِ سخن چینی خوی و روش بی دین است.

۹۵۱ أَلسِّلْمُ ثَمَرَةُ الْحِلْمِ آشتی و نرمی بار درخت بردباریست.

۹۵۲ أَلرِّفْقُ يُؤَدِّي إِلَى السِّلْمِ نرمی شخص را بسوی آشتی میکشاند

۹۵۳ أَلْجُوعُ أَدْوَءُ الدَّوَاءِ گرسنگی سودمندترین داروها است

۹۵۴ أَلشِّبَعُ يُكْثِرُ الْأَدْوَاءَ شکم خوارگی دردها را بسیار میکند

۹۵۵ أَلْاِسْتِغْفَارُ دَوَاءُ الذُّنُوبِ طلب آمرزش از گناهان دوای گناهان است

۹۵۶ أَلسَّخَاءُ سَتْرُ الْعُيُوبِ جوانمردی و بخشش پوشندهٔ عیوب است

۹۵۷ أَلْكَرَمُ أَفْضَلُ الشِّيَمِ داد و دهش بالاترین روشها است

۹۵۸ أَلْإِيثَارُ أَشْرَفُ الْكَرَمِ در کار خیر دیگران را مقدم داشتن شریفترین کرمها است.

۹۵۹ أَلْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ پاک درونی بالاترین ایمان است

۹۶۰ أَلْإِيثَارُ أَفْضَلُ الْإِحْسَانِ برگزیدن دیگران برترین بخشش ها است

۹۶۱ أَلْخَيْرُ لَا يَفْنَى خوبی نابود نمیشود

۹۶۲ أَلشَّرُّ يُعَاقَبُ عَلَيْهِ وَيُجْزَى بدی جزا داده میشود و رسوائی د

۹۶۳ أَلْأَعْمَالُ ثِمَارُ النِّيَّاتِ کارها ثمرهای نیات اند.

۹۶۴ أَلدُّنْیا مَصْرَعُ الْعُقُولِ جهان جای درافتادن خردهاست

۹۶۵ أَلشَّهَواتُ تَسْتَرِقُّ الْجَهُولَ آرزوها اسیرکننده شخص نادانست

۹۶۶ أَلْإِنْصافُ زَیْنُ الْإِمْرَةِ دادگستری آرایش حکومت است

۹۶۷ أَلْعَفْوُ زَکوةُ الْقُدْرَةِ گذشت ازگناه زکوة توانائی است

۹۶۸ أَلْمَوْعِظَةُ نَصیحَةٌ شافِیَةٌ پند اندرز چیز یست شفادهنده (دردها)

۹۶۹ أَلْفِکْرُ مِرْآةٌ صافِیَةٌ فکر و اندیشه آئینه ایست شفاف و روشن

۹۷۰ أَلْعَجَلَةُ تَمْنَعُ الْإِصابَةَ شتاب در امور انسان را از رسیدن باز میدارد

۹۷۱ أَلْمَعْصِیَةُ تَمْنَعُ الْإِجابَةَ گناه بازدارنده اجابت دعاست

۹۷۲ أَللَّجاجُ بَذْرُ الشَّرِّ ستیزه خوئی تخم شر و فساد است.

۹۷۳ أَلْجَهْلُ فَسادُ کُلِّ أَمْرٍ نادانی تباه کننده همه کارهاست

۹۷۴ أَلْیَأْسُ عِتْقٌ مُریحٌ ناامیدی از مردم آزادی آسایش بخشی است

۹۷۵ أَلْإِحْتِمالُ خُلْقٌ نَجیحٌ بردباری خوئی است ستوده و نیک

۹۷۶ أَلْقَناعَةُ أَهْنَأُ عیشَةٍ قناعت گواراترین عیش و زندگی است

۹۷۷ أَلْغَضَبُ مُثیرُ الطَّیْشِ خشم انگیزنده سبکسری است

۹۷۸ أَلْفِکْرُ جَلاءُ الْعُقُولِ فکر و اندیشه روشن کننده خردهاست.

۹۷۹ أَلْحُمْقُ یُوجِبُ الْفُضُولَ ابلهی موجب زیاده روی است

۹۸۰ أَللَّهْوُ قُوتُ الْحَماقَةِ بازیگری خوراک و نیرودهنده ابلهی است

۹۸۱ أَلْعُجْبُ رَأْسُ الْحَماقَةِ خودخواهی سر و ریشه ابلهی است

۹۸۲ أَلتَّواضُعُ زَکوةُ الشَّرَفِ فروتنی افزاینده بزرگی است

۹۸۳ أَلْعُجْبُ آفَةُ الشَّرَفِ خودپسندی زائل کننده شرافت است

۹۸۴ أَلتَّقْوی مِفْتاحُ الصَّلاحِ پرهیزکاری کلید باب درستی است

۹۸۵ أَلتَّوْفیقُ رَأْسُ النَّجاحِ موفقیت راس رستگاری است

۹۸۶ أَلْحَسَدُ یُفْنِی الْجَسَدَ رشک نابود کننده پیکر است

۹۸۷ أَلْکَریمُ بَریءٌ مِنَ الْحَسَدِ جوانمرد از رشکبری بدور است

۹۸۸ أَلْمَنایا تَقْطَعُ الْآمالَ مرگها قطع کننده آرزوهایند

۹۸۹ أَلْأَمانِیُّ هِمَّةُ الرِّجالِ آرزوها آهنگ و جولانگاه رادمردان است.

۹۹۰ أَلْقَناعَةُ سَیْفٌ لا یَنْبُو قناعت شمشیریست کند نشدنی

۹۹۱ أَلْإِیمانُ شِهابٌ لا یَخْبُو ایمان درخشان ستاره ایست فرونرفتنی

۹۹۲ أَلصَّبْرُ مَطِیَّةٌ لا تَکْبُو شکیبائی شتریست هموار و بسر در نیامدنی

۹۹۳ أَلْعُیُونُ مَصائِدُ الشَّیْطانِ دیدها دامهای شیطانند

۹۹۴ أَلْإِیثارُ أَعْلَی الْإِیمانِ برگزیدن دیگران بالاترین ایمانست

۹۹۵ أَلتَّوْفیقُ عِنایَةُ الرَّحْمنِ کامکاری یاری خداوند است

۹۹۶ أَلْقُدْرَةُ تُنْسِی الْحَفیظَةَ توانائی فراموش کننده نقیمه است

(بسا اشخاص که بهنگام ناتوانی اشخاص را منظور دارند لکن همینکه بنوا و نیروئی رسیدند عافظه کاری را از یاد میبرند)

۹۹۷ أَلْعُجْبُ یُظْهِرُ النَّقیصَةَ خودپسندی نقص و زشتی ناشی شخص را آشکار میسازد.

۹۹۸ أَلسُّلُوُّ حاصِلُ الشَّوْقِ فراموشی محصول و در آمد شوق است

(انسان بهر چیزی دلبستگی اشتباه یابد در آن راه با کمال گشادرو و عشق بسر برد و لیکن پیچ و سختی را تحمل ننماید)

۹۹۹ اَلصِّدْقُ لِباسُ الْحَقِّ درستی تن پوش حقیقت است.

۱۰۰۰ اَلْهَوىٰ قَرينٌ مُهْلِكٌ هوا و هوس همنشینی است کشنده.

۱۰۰۱ اَلْعادَةُ عَدُوٌّ مُتَمَلِّكٌ خوی و عادت دشمنی است که مالک صاحبش گردیده شده.

۱۰۰۲ اَلْعاقِلُ مَهْمُومٌ مَغْمُومٌ خردمند (همواره بیاد آخرتش) ناشاد و اندوهناک است.

۱۰۰۳ اَلتَّكَرُّمُ مَعَ الْاِمْتِنانِ لُؤْمٌ بخشیدن با منت نهادن پستی است.

۱۰۰۴ اَلْحَزْمُ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ دوراندیشی نگهداری تجربه است.

۱۰۰۵ اَلتَّوْفيقُ اَفْضَلُ مَنْقَبَةٍ کامرانی برترین ستودگیها است.

۱۰۰۶ اَلشَّرَفُ اِصْطِناعُ الْعَشيرَةِ بزرگواری با خویشان نیکی کردن است.

۱۰۰۷ اَلْكَرَمُ اِحْتِمالُ الْجَريرَةِ بزرگواری تحمل کردن گناه است (از مردم).

۱۰۰۸ اَلْغَضَبُ نارُ الْقُلُوبِ خشم کردن آتش دلها است.

۱۰۰۹ اَلْحِقْدُ اَلْاَمُ الْعُيُوبِ کین توزی زشت‌ترین عیب است.

۱۰۱۰ اَلْاَدَبُ اَحْسَنُ سَجِيَّةٍ ادب بهترین خوی است.

۱۰۱۱ اَلْمُرُوَّةُ اِجْتِنابُ الدَّنِيَّةِ مردانگی از ناکسی دوری کردن است.

۱۰۱۲ اَلْخِيانَةُ رَأْسُ النِّفاقِ خیانت با مردم سر و ریشه دوروئیست.

۱۰۱۳ اَلْكِذْبُ شَيْنُ الْاَخْلاقِ دروغ ننگ اخلاق است.

۱۰۱۴ اَلْاِنْصافُ اَفْضَلُ الشِّيَمِ عدل و انصاف برترین روشها است.

۱۰۱۵ اَلْاِفْضالُ اَفْضَلُ الْكَرَمِ احسان بمردم فزونترین نیکی است.

۱۰۱۶ اَلْعافِيَةُ اَهْنَأُ النِّعَمِ صحت مزاج گواراترین نعمتها است.

۱۰۱۷ اَلرِّفْقُ اَخُو الْمُؤْمِنِ رفق و نرمی برادر مؤمن است.

۱۰۱۸ اَلْعَمَلُ رَفيقُ الْمُوقِنِ کردار نیک رفیق شخص با یقین است.

۱۰۱۹ اَلْعَقْلُ اَشْرَفُ مَزِيَّةٍ عقل و خرد برترین فزونیها است.

۱۰۲۰ اَلْعَدْلُ اَفْضَلُ سَجِيَّةٍ عدل و داد برترین روش است.

۱۰۲۱ اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ مرد در زیر زبانش نهفته است.

۱۰۲۲ اَلْكَريمُ مَنْ بَدَأَ بِاِحْسانِهِ جوانمرد کسی است که ابتدا باحسان کند.

۱۰۲۳ اَلْمَعْرُوفُ ذَخيرَةُ الْاَبَدِ نیکوکاری پس انداز همیشگی است.

۱۰۲۴ اَلْحَسَدُ يُذيبُ الْجَسَدَ حسد بدن را آب میکند.

۱۰۲۵ اَلْحِرْصُ عَناءٌ مُؤَبَّدٌ آزمندی رنجی است همیشگی.

۱۰۲۶ اَلطَّمَعُ رِقٌّ مُخَلَّدٌ طمعکاری بندگی همیشگی است.

۱۰۲۷ اَلتَّواضُعُ اَشْرَفُ السُّؤْدُدِ فروتنی شریفترین سروریها است.

۱۰۲۸ اَلْبِرُّ غَنيمَةُ الْحازِمِ نیکی بهره و غنیمت دوراندیش است.

۱۰۲۹ اَلْاِيثارُ اَعْلَى الْمَكارِمِ بخشش برترین بزرگواریها است.

۱۰۳۰ اَلتَّفْريطُ مُصيبَةُ الْقادِرِ کوتاهی در کار مصیبت و بلای توانا است.

۱۰۳۱ اَلْقَدَرُ يَغْلِبُ الْحاذِرَ تقدیر خدا بر گریزنده (از زیان) غلبه دارد.

۱۰۳۲ اَلْاَطْرافُ مَجالِسُ الْاَشْرافِ گوشه‌ها و کنارها نشیمن گاههای بزرگان است (و آنها میان مجالس کمتر نشینند).

۱۰۳۳ اَلْوَرَعُ ثَمَرَةُ الْعَفافِ نتیجه پاکدامنی پرهیزگاری است.

۱۰۳۴ اَلْكُتُبُ بَساتينُ الْعُلَماءِ کتابها باغستانهای دانشمندانند.

۱۰۳۵ اَلْحِكَمُ رِياضُ النُّبَلاءِ حکمتها گلزارهای صاحبان فضل است.

۱۰۳۶ أَلعلومُ نزهةُ الأدباءِ دانشها تفرجگاه دانشمندانند

۱۰۳۷ أَلورعُ شيمةُ الفقهاءِ پارسائی روش فقیهان است

۱۰۳۸ أَلأدبُ صورةُ العقلِ ادب صورت و سیمای خرد است

۱۰۳۹ أَلأملُ حجابُ الأجلِ آرزوی دراز پرده پیش اجل است (و انسان را از یاد مرگ باز میدارد).

۱۰۴۰ أَلأدبُ كمالُ الرّجلِ دانش و ادب کمال مرد است

۱۰۴۱ أَلمرءُ لا يصحبهُ إلّا العملُ غیر از کردار نیک چیزی یار انسان نیست.

۱۰۴۲ التكبّرُ في الولايةِ ذلٌّ في العزلِ تکبر و گردنکشی در ایام حکمرانی خواری است هنگام برکناری

۱۰۴۳ أَلعقلُ يوجبُ الحذرَ خرد باعث میگردد ترس و پرهیز را.

۱۰۴۴ أَلتعزّزُ بالتكبّرِ ذلٌّ عزّتی که از تکبر خیزد خواری است

۱۰۴۵ أَلتكبّرُ بالدّنيا قلٌّ بزرگی بواسطهٔ دنیا داری کوچک است.

۱۰۴۶ أَلعلمُ أصلُ الحلمِ دانش پایه و ریشهٔ بردباری است

۱۰۴۷ أَلحلمُ زينةُ العلمِ بردباری آرایشگر دانش است

۱۰۴۸ أَلحسودُ لا شفاءَ لهُ رشکبر درد رشکش درمان نپذیرد.

۱۰۴۹ أَلخائنُ لا وفاءَ لهُ خیانتگر بی وفا است.

۱۰۵۰ أَلحقودُ لا راحةَ لهُ بداندیش همیشه بدون آسایش است

۱۰۵۱ أَلمعجبُ لا عقلَ لهُ خود پسند بیخرد است.

۱۰۵۲ أَلملوكُ لا مودّةَ لهُ پادشاهان دوستی بردار نیستند

۱۰۵۳ أَلأملُ لا غايةَ لهُ آرزو پایان پذیر نیست.

۱۰۵۴ أَلخائفُ لا عيشَ لهُ زندگی بر ترسناک تنگ است.

۱۰۵۵ أَللئيمُ لا مروّةَ لهُ ناکس بیمروّت است.

۱۰۵۶ أَلفاسقُ لا غيبةَ لهُ شخص فاسق غیبت ندارد

۱۰۵۷ أَلمرتابُ لا دينَ لهُ بدگمان شکّ آور بی دین است

۱۰۵۸ أَلشّاكُّ لا يقينَ لهُ شخص پر شک ایمان و یقین ندارد

۱۰۵۹ أَلفخورُ لا تقيّةَ لهُ شخص نازنده بخویش را پرهیزکاری نباشد

۱۰۶۰ أَلحسودُ لا يسودُ رشکبر بسروری نرسد.

۱۰۶۱ أَلفائتُ لا يعودُ از دست رونده برگشتنی نیست

۱۰۶۲ أَلمسألةُ مفتاحُ الفقرِ سؤال و دریوزگی کلید باب فقر و تهیدستی است

۱۰۶۳ أَللّجاجُ يعقبُ الضّرَّ ستیزه خوئی زیان بدنبال دارد

۱۰۶۴ أَلإستشارةُ عينُ الهدايةِ راه هدایت در مشورت کردن است

۱۰۶۵ أَلصّدقُ أفضلُ روايةٍ راستی نیکوترین روایت کردن است

۱۰۶۶ أَلعلمُ أشرفُ هدايةٍ دانش شریفترین راه هدایت است

۱۰۶۷ أَلجنّةُ أفضلُ غايةٍ بهشت نیکوترین پایان امر است

۱۰۶۸ أَلقدرُ يغلبُ الحذرَ تقدیر خداوندی بر ترس و پرهیز چیره است

۱۰۶۹ أَلزّمانُ يريكَ العبرَ روزگار پندها و عبرتها را بتو مینمایاند

۱۰۷۰ أَلدّنيا محلُّ الغيرِ روزگار مرکز تغییرات و گردشهای گوناگون است

۱۰۷۱ اَلْهَوىٰ ضِدُّ الْعَقْلِ　آرزو دشمن عقل است۔

۱۰۷۲ اَلْعِلْمُ قاتِلُ الْجَهْلِ　دانش کشندۀ جهل و نادانی است

۱۰۷۳ اَلْغَفْلَةُ ضِدُّ الْحَزْمِ　بیخبری دشمن بیداری و دوراندیشی است

۱۰۷۴ اَلْعِلْمُ داعِی الْفَهْمِ　دانش خوانندۀ فهم و دریافت است

۱۰۷۵ اَلْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ　خرد مرکب رهوار دانش است

۱۰۷۶ اَلصِّدْقُ خَيْرُ مُنْبِئٍ　راستی بهترین خبردهنده است۔

۱۰۷۷ اَلْحَياءُ خُلْقٌ مَرْضِيٌّ　شرم و حیا خوئی است پسندیده

۱۰۷۸ اَلتَّجارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفادٌ　آزمایشها دانشی است بهره برده شده

۱۰۷۹ اَلْاِعْتِبارُ يُفيدُ الرَّشادَ　پذیرفتن پند سو رسانندۀ هدایت است

۱۰۸۰ اَلْحَسَدُ يُنْشِئُ الْكَمَدَ　رشک پدید آرندۀ اندوه است۔

۱۰۸۱ اَلْهَمُّ يُذيبُ الْجَسَدَ　اندوه و غم گدازندۀ پیکر است

۱۰۸۲ اَلنِّيَّةُ اَساسُ الْعَمَلِ　اساس و بنیاد کار نیت کردن است

۱۰۸۳ اَلْاَجَلُ حَصادُ الْاَمَلِ　اجل دورکنندۀ آرزو است

۱۰۸۴ اَلْاَمَلُ رَفيقٌ مُؤْنِسٌ　آرزو همراهی است انس گیرنده (و ترک آن بر دوری میسر نیست)

۱۰۸۵ اَلتَّبَذُّرُ قَرينُ مُفْلِسٍ　تندروی و گشادبازی یاری تهیدست است۔

۱۰۸۶ اَلْوَفاءُ حِصْنُ السُّؤْدَدِ　پناه و دژ سروری وفاداری است

۱۰۸۷ اَلْاِخْوانُ اَفْضَلُ الْعُدَدِ　برادران برترین پشتیبانند

۱۰۸۸ اَلتَّقْوىٰ حِصْنُ الْمُؤْمِنِ　پرهیزکاری قلعه استوار مؤمن است

۱۰۸۹ اَللَّحْظُ رائِدُ الْفِتَنِ　نگاه کردن دیدبان فتنه‌ها است

۱۰۹۰ اَلْهَوىٰ اُسُّ الْمِحَنِ　آرزومندی اساس اندوهها است

۱۰۹۱ اَلْحَياءُ تَمامُ الْكَرَمِ　شرم و حیا تمام نیکوکاری است

۱۰۹۲ اَلصِّحَّةُ اَفْضَلُ النِّعَمِ　تندرستی بالاترین نعمتها است

۱۰۹۳ اَلتَّواضُعُ سُلَّمُ الشَّرَفِ　فروتنی نردبان بزرگواری است

۱۰۹۴ اَلتَّكَبُّرُ اُسُّ التَّلَفِ　گردنکشی ریشه و اساس نابودی است

۱۰۹۵ اَللَّئيمُ لا يَسْتَحْيي　ناکس و فرومایه بی شرم است۔

۱۰۹۶ اَلْعِلْمُ لا يَنْتَهي　دانش پایان پذیر نیست

۱۰۹۷ اَلْحِلْمُ تَمامُ الْعَقْلِ　بردباری عقل است کامل و تمام

۱۰۹۸ اَلصِّدْقُ كَمالُ النُّبْلِ　راستروی بزرگواری کامل است

۱۰۹۹ اَلْعَفْوُ اَحْسَنُ الْاِحْسانِ　نیکوترین نیکیها گذشت از گناه است

۱۱۰۰ اَلْاِحْسانُ يَسْتَرِقُّ الْاِنْسانَ　احسان انسان را به بند در میکشد

۱۱۰۱ اَلْفِتْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْعَناءِ　فتنه و رنج همراه هم اند۔

۱۱۰۲ اَلْمِحْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِحُبِّ الدُّنْيا　گرفتاری و دوستی دنیا با هم نزدیکند

۱۱۰۳ اَلْهَوىٰ مَطِيَّةُ الْفِتَنِ　آرزومندی مرکب فتنه‌ها است۔

۱۱۰۴ اَلْكَذِبُ شَيْنُ اللِّسانِ　دروغ آفت زبان است

۱۱۰۵ اَلطّاعَةُ عِزُّ الْمُعْسِرِ　فرمان خدا بردن سبب آبرومندی مرد بینوا است

۱۱۰۶ اَلصَّدَقَةُ كَنْزُ الْمُوسِرِ　صدقه دادن گنج توانگر است۔

۱۱۰۷ اَلْمُقِرُّ بِالذُّنُوبِ تائِبٌ　آنکه اقرار بگناهان میکند توبه‌کار است

۱۱۰۸ اَلْمَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غالِبٌ　آنکه از راه حق مغلوب است غالب است

۱۱۰۹ أَلسّاعاتُ تَنْتَقِصُ الأَعْمارَ ساعتها و دمها کوتاه کنندهٔ عمر اند

۱۱۱۰ أَلظُّلْمُ يُدَمِّرُ الدِّيارَ ستمکاری خراب کنندهٔ خانه‌ها ست

۱۱۱۱ أَلتَّوْبَةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ بازگشت بخدا فرود آرندهٔ مهر و رحمت خدا ست

۱۱۱۲ أَلإِصْرارُ يَجْلِبُ النِّقْمَةَ پافشاری بر گناه فرود آرندهٔ خشم و سطوت خدا است .

۱۱۱۳ أَلطّاعَةُ تَسْتَدِرُّ المَثُوبَةَ فرمان خدا بردن پاداش را سرازیر فرو ریزد

۱۱۱۴ أَلمَعْصِيَةُ تَجْلِبُ العُقُوبَةَ نافرمانی خدا کردن کیفر حق را کشنده است

۱۱۱۵ أَلغِيبَةُ جُهْدُ العاجِزِ ناتوان نهایت کوشش بدگوئی است

۱۱۱۶ أَلجَنَّةُ مَآلُ الفائِزِ بهشت پایان کار کامروا است

۱۱۱۷ أَلبَشاشَةُ حِبالَةُ المَوَدَّةِ خوشروئی کمند دوستی است

۱۱۱۸ أَلإِنْصافُ يَسْتَدِيمُ المَحَبَّةَ دادگستری دوستی را پایدار میدارد

۱۱۱۹ أَلحَزْمُ بِإِجالَةِ الرَّأْيِ دوراندیشی بگردش و کار انداختن اندیشه است .

۱۱۲۰ أَللَّجاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ ستیزه‌خوئی اندیشه را تباه میکند

۱۱۲۱ أَلعَجْزُ يُطْمِعُ الأَعْداءَ بیچارگی دشمن را در انسان بطمع میافکند

۱۱۲۲ أَلخِلافُ يَهْدِمُ الآراءَ مخالفت اندیشه‌ها را نابود میسازد

۱۱۲۳ أَلرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الأَسْرارِ اندیشهٔ درست بنگهداری رازها است

۱۱۲۴ أَلإِذاعَةُ شِيمَةُ الأَغْبياءِ افشای سر روش بیگانگان است

۱۱۲۵ إِضاعَةُ الفُرْصَةِ غُصَّةٌ فرصت را از دست دادن سبب تنگدلی است .

۱۱۲۶ أَوْقاتُ السُّرُورِ خِلْسَةٌ دمهائی که بشادمانی بر میاید بزودی گذرا است (و انسان برای شادی دمی نباید گرفتاری دائمی برای خود ببیند و رزد) .

۱۱۲۷ أَلغالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ آنکه بناحق غالب گردد مغلوب است

۱۱۲۸ أَلمُحارِبُ لِلْحَقِّ مَحْرُوبٌ آنکه با حق بجنگ برخاست غارت کرده شده است .

۱۱۲۹ أَلقَلْبُ مُصْحَفُ الفِكْرِ دل نامهٔ اندیشه است (اندیشه‌ها نخست در مغز و سپس در دل منعکس گردند)

۱۱۳۰ أَلنِّعَمُ تَدُومُ بِالشُّكْرِ نعمتها با سپاسگزاری پایدارند

۱۱۳۱ أَلوِلاياتُ مَضامِيرُ الرِّجالِ حکمرانیها میدان جولان دادن مردانند

۱۱۳۲ أَلأَعْمالُ تَسْتَقِيمُ بِالعُمّالِ پایداری کارها بکارپردازان است

۱۱۳۳ أَليَأْسُ يُعِزُّ الأَسِيرَ ناامیدی از مردم اسیر را ارجمند میدارد

۱۱۳۴ أَلطَّمَعُ يُذِلُّ الأَمِيرَ طمع امیر را خوار میسازد .

۱۱۳۵ أَلسَّخاءُ يُكْسِبُ الحَمْدَ بخشش ستایش را بدست آرد

۱۱۳۶ أَلعَفْوُ يُوجِبُ المَجْدَ گذشت از گناه پدید آرندهٔ بزرگیست

۱۱۳۷ أَلإِمامَةُ نِظامُ الأُمَّةِ پیشوائی کار مردم را سر و سامان است

۱۱۳۸ أَلطّاعَةُ تَعْظِيمُ الإِمامَةِ فرمان خدا بردن پیشوا را بزرگ داشتن است

۱۱۳۹ أَلدُّنْيا دارُ المِحْنَةِ جهان جایگاه رنج و محنت است .

۱۱۴۰ أَلهَوَى مَطِيَّةُ الفِتْنَةِ آرزو مرکب فتنه و آشوب است

۱۱۴۱ أَلعَفْوُ أَحْسَنُ الإِنْتِصارِ گذشت از گناه بهترین یاری گرفتن است

۱۱۴۲ أَلْباطِلُ يَزِلُّ بِراكِبِهِ باطل سوارش را میلغزاند و میافکند

۱۱۴۳ أَلظُّلْمُ يُرْدِي صاحِبَهُ ستم صاحبش را هلاك میکند

۱۱۴۴ أَلْكَرَمُ حُسْنُ الْإِصْطِبارِ جوانمردی نیکو شکیب ورزیدنست

۱۱۴۵ أَلْحَزْمُ شِدَّةُ الْإِسْتِظْهارِ دوراندیشی پشت (هر کاری) را استوار ساختن است.

۱۱۴۶ أَلتَّجْرِبَةُ تُثْمِرُ الْإِعْتِبارَ بار درخت آزمایش پند گرفتن است

۱۱۴۷ أَلْعِزُّ إِدْراكُ الْإِنْتِصارِ ارجمندی بیاری رسیدن یافتن است

۱۱۴۸ أَلْقَناعَةُ رَأْسُ الْغِنىٰ ریشه توانگری قناعت است.

۱۱۴۹ أَلْوَرَعُ أَساسُ التَّقْوىٰ بنیاد کار پرهیزکاری پارسائیست

۱۱۵۰ أَلْحِرْصُ يُزْرِي بِالْمُرُوَّةِ آزمندی مردانگی را معیوب میسازد

۱۱۵۱ أَلْمَلَلُ يُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ آزرده نمودن برادری را تباه میسازد

۱۱۵۲ أَلْعُزْلَةُ حِصْنُ التَّقْوىٰ گوشه گیری از مردم زیور پرهیزکار است

۱۱۵۳ أَلدُّنْيا غَنِيمَةُ الْحَمْقىٰ جهان بهره و بخشش گولان است

۱۱۵۴ أَلْحَلِيمُ مَنِ احْتَمَلَ إِخْوانَهُ بردبار کسیست که با برادران خود سازگار باشد

۱۱۵۵ أَلْكاظِمُ مَنْ أَماتَ أَضْغانَهُ فروخورنده خشم کسیست که کینه‌ها را از سینه‌اش بکشد.

۱۱۵۶ أَلْعاقِلُ مَنْ أَحْرَزَ أَمْرَهُ خردمند کسی است که کارش را دریابد

۱۱۵۷ أَلْجاهِلُ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ نادان کسی است که جای خود را نشناسد

۱۱۵۸ أَلصِّدْقُ صَلاحُ كُلِّ شَيْءٍ راستی اصلاح کننده هر چیزی است

۱۱۵۹ أَلْكِذْبُ فَسادُ كُلِّ شَيْءٍ دروغ تباه کننده هر چیزی است

۱۱۶۰ أَلْمَوْتُ يَأْتِي عَلىٰ كُلِّ حَيٍّ مرگ بر هر زنده وارد میشود

۱۱۶۱ أَلصِّدْقُ يُنْجِيكَ وَإِنْ خِفْتَهُ راستی ترا میرهاند اگرچه از آن بیمناك باشی (هیچگاه از راستی مترس و دروغ را بر آن ترجیح مده)

۱۱۶۲ أَلْكِذْبُ يُرْدِيكَ وَإِنْ أَمِنْتَهُ دروغ ترا هلاك میکند اگرچه از آن ایمن باشی (لکن دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است).

۱۱۶۳ أَلتَّزَهُّدُ يُؤَدِّي إِلَى الزُّهْدِ بروش زاهدان رفتن انسان را بسوی زهد حقیقی میکشاند.

۱۱۶۴ أَلْإِعْتِبارُ يَقُودُ إِلَى الرُّشْدِ پند پذیرفتن شخص را بسوی هدایت میکشد.

۱۱۶۵ أَلسَّعادَةُ ما أَفْضَتْ إِلَى الْفَوْزِ نیکبختی آنستکه برستگاری برساند

۱۱۶۶ أَلْقَناعَةُ تُؤَدِّي إِلَى الْعِزِّ قناعت شخص را بسوی ارجمندی میبرد.

۱۱۶۷ أَلْعالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كانَ مَيِّتاً دانشمند زنده است گو اینکه مرده باشد.

۱۱۶۸ أَلْجاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كانَ حَيّاً نادان مرده است گو اینکه زنده باشد.

۱۱۶۹ أَلْمَواعِظُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعاها پندها برای نگهدارنده آن پناهگاه است

۱۱۷۰ أَلْأَمانَةُ فَوْزٌ لِمَنْ رَعاها امانتداری پیروزمندی است برای کسیکه نگهش دارد.

۱۱۷۱ أَلتَّقْوىٰ حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا پرهیزکاری پناه است برای کسیکه آنرا کاربندد.

۱۱۷۲ أَلشَّرَهُ جٰامِعٌ لِمَسٰاوِئِ الْعُيُوبِ آزمندی مرکز گرد آمدن عیبهای زشت است.

۱۱۷۳ أَلْإِنْصٰافُ يُؤَلِّفُ الْقُلُوبَ دادگری دلهارا بهم پیوند میدهد.

۱۱۷۴ أَلْحِرْصُ مُوقِعٌ فِي كَثِيرِ الْعُيُوبِ حرص و آز افکننده در بسیاری از بدی‌هاست

۱۱۷۵ أَلْكِبْرُ مَصْيَدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمىٰ تکبّر عظیمترین دام ابلیس است

۱۱۷۶ أَلْحَسَدُ مَقْنَصَةُ إِبْلِيسَ الْكُبْرىٰ رشک بری بزرگترین دام شیطان است

۱۱۷۷ أَلْوَعْدُ مَرَضٌ وَالْبُرْءُ إِنْجٰازُهُ باکسی پیمان نهادن بمنزلهٔ بیماریست و رستن از آن بیماری بجا آوردن عهد و پیمان است.

۱۱۷۸ أَلْإِحْسٰانُ ذُخْرٌ وَالْكَرِيمُ مَنْ حٰازَهُ نیکوئی با مردم گنجی است و جوانمرد بخشنده آن را نگهدارنده است.

۱۱۷۹ أَلْإِرْتِقٰاءُ إِلَى الْفَضٰائِلِ صَعْبٌ مُنْجٍ بسوی نیکیها بالا رفتن و بکمالات اخلاقی آراسته شدن دشوار نجات بخش است. و صَعْب: شتری را گویند که رام نباشد. و مراد آنستکه بالا رفتن بسوی فضائل اخلاقی و آراسته شدن بکمالات انسانی و طی مراتب ترقی سخت و دشوار است همچون شتری که رام نباشد زیرا سعی بی اندازه و گذشت از بسیاری از علائق را لازم دارد و با وجود این باعث نجات خواهد بود.

۱۱۸۰ أَلْإِنْحِطٰاطُ إِلَى الرَّذٰائِلِ سَهْلٌ مُرْدٍ : فرو افتادن در رذائل اخلاقی آسان هلاک کننده است

۱۱۸۱ أَلْمُحْسِنُ مَنْ صَدَّقَ أَقْوٰالَهُ أَفْعٰالُهُ نیکوکار کسی است که گفتارش را کردار و رفتارش درست بدارد.

۱۱۸۲ أَلْكَيِّسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ أَعْمٰالَهُ : زیرک کسی است که خودشناس باشد و کردارش را خالص خدای گذارد

۱۱۸۳ إِظْهٰارُ الْغِنىٰ مِنَ الشُّكْرِ دارائی را آشکار ساختن نوعی از سپاس است.

۱۱۸۴ إِظْهٰارُ التَّبَاؤُسِ يَجْلِبُ الْفَقْرَ اظهار نداری نمودن فقر را جلب میکند.

۱۱۸۵ أَلْمُعِينُ عَلَى الطّٰاعَةِ خَيْرُ الْأَصْحٰابِ آنکه بر فرمان خدای بردن انسان را یاری میکند بهترین یاران است.

۱۱۸۶ أَلْفُرَصُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحٰابِ فرصتها همچون ابر در گذرند (از آنها حد اکثر استفاده را ببرید)

۱۱۸۷ أَلْغِيبَةُ قُوتُ كِلاٰبِ النّٰارِ بدگوئی از مردم خوراک سگهای جهنم است.

۱۱۸۹ أَلأَمَلُ خادِعٌ غارٌّ ضارٌّ آرزو مکر کننده فریب دهنده زیان رساننده است .

۱۱۹۰ إِخْفاءُ الفاقَةِ وَالأَمْراضِ مِنَ المُرُوَّةِ نادارى و دردمندیرا پنهان داشتن از مردانگی است .

۱۱۹۱ أَلتَّفَكُّرُ فِي آلاءِ اللهِ نِعْمَ العِبادَةِ در نعمتهای خدا اندیشیدن عبادت خوبی است .

۱۱۹۲ أَلإِیثارُ أَفْضَلُ عِبادَةٍ وَأَجَلُّ سِیادَةٍ برگزیدن دیگران بالاترین عبادت و بزرگترین آقائی و سروری است .

۱۱۹۳ أَلواحِدُ مِنَ الأَعْداءِ كَثِیرٌ از دشمن یکی هم بسیار است .

۱۱۹۴ أَلمُلْكُ المُنْتَقِلُ حَقِیرٌ یَسِیرٌ پادشاهی ناپایدار اندک است و ناچیز .

۱۱۹۵ أَلصَّدِیقُ مَنْ صَدَقَ غَیْبُهُ دوست آنست که سرّ هم دوستیش درست باشد .

۱۱۹۶ أَلمَنْقُوصُ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَیْبُهُ ناتمام کسی است که عیبش از وی پوشیده باشد .

۱۱۹۷ أَلقُدْرَةُ تُظْهِرُ مَحْمُودَ الخِصالِ وَمَذْمُومَها : قدرت خوهای زشت و زیبا را آشکار میکند .

۱۱۹۸ أَلغِنَی وَالفَقْرُ یَكْشِفانِ جَواهِرَ الرِّجالِ وَأَوْصافَها دارائی و ناداری گهرهای مردان و اوصاف آنان را آشکار میسازد .

۱۱۹۹ أَلمالُ یُبْدِئُ جَواهِرَ الرِّجالِ وَخَلائِقَها دارائی گهرهای مردان و اخلاق آنان را هویدا میسازد .

۱۲۰۰ أَلنِّفاقُ مَبْنِیٌّ عَلَی المَیْنِ بنای دوروئی بر دروغ است .

۱۲۰۱ أَلبَغْیُ سائِقٌ إِلَی الحَیْنِ ستمکاری شخص را بسوی تباهی میکشاند .

۱۲۰۲ أَلفَقْدُ المُمْرِضُ فَقْدُ الأَحْبابِ از دست دادن دوستان از دست دادنی است دردآور .

۱۲۰۳ أَلثَّوابُ عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ وَتَعالی عَلی قَدْرِ المُصابِ پاداش نیکی نزد خدا تعالی باندازه مصیبت است .

۱۲۰۴ أَلسُّكُوتُ عَلَی الأَحْمَقِ أَفْضَلُ جَوابِهِ بالاترین پاسخ برابله خاموشی است .

۱۲۰۵ أَلتَّعْرِیضُ لِلعاقِلِ أَشَدُّ عِتابِهِ خردمند را کنایه زدن سخت ترین نکوهش او است .

۱۲۰۶ أَلجاهِلُ لا یَعْرِفُ تَقْصِیرَهُ ... أَلجاهِلُ كَزَلَّةِ العالِمِ صَوابُهُ راست روی نادان همچون لغزش دانا است .

۱۲۰۷ أَلتَّوْحِیدُ أَنْ لا تَتَوَهَّمَهُ یکتاپرستی خدا آنست که برای وی همتائی نیندیشی .

۱۲۰۸ أَلتَّسْلِیمُ أَنْ لا تَتَّهِمَهُ گردن نهادن آنست که بهتان نزنی .

۱۲۰۹ أَلمَكْرُ بِمَنِ ائْتَمَنَكَ كُفْرٌ فریب دادن آنکس که ترا امین دارد کفر است .

۱۲۱۰ إِذاعَةُ سِرٍّ أُودِعْتَهُ غَدْرٌ فاش کردن رازی که بتو سپرده اند خیانت است .

۱۲۱۱ أَلشَّرَهُ أُسُّ کُلِّ شَرٍّ آزمندی ریشهٔ هر شرّیست

۱۲۱۲ أَلعِفَّةُ رَأْسُ کُلِّ خَیْرٍ پاکدامنی کنارکشیدن از محرّمات الهی ریشهٔ همهٔ خوبیها است .

۱۲۱۳ أَلمَواعِظُ شِفاءٌ لِمَنْ عَمِلَ بِها پندها برای آنکه پند پذیراست دارو(ی درد) است .

۱۲۱۴ أَلأَمانَةُ فَضیلَةٌ لِمَنْ أَدّاها امانت برای اداکنندهٔ آن فضیلتی است .

۱۲۱۵ أَلسّامِعُ لِلْغیبَةِ کَالمُغْتابِ غیبت شنو همچون غیبت کن است .

۱۲۱۶ أَلمُصیبَةُ بِالصَّبْرِ أَعْظَمُ المَصائِبِ بالاترین مصیبات مصیبت بی صبری است .

۱۲۱۷ أَلدَّهْرُ مُوَکَّلٌ بِتَشْتیتِ الأُلّافِ روزگار بپراکندگی پیوندها گمارده شده است .

۱۲۱۸ أَلأُمورُ المُنْتَظِمَةُ یُفْسِدُها الخِلافُ مخالفت کارهای باسر وسامان را سرهم میریزد .

۱۲۱۹ أَلتَّجَمُّلُ مِنْ أَخْلاقِ المُؤْمِنینَ آراسته شدن از خوهای اهل ایمان است

۱۲۲۰ أَلتَّکَلُّفُ مِنْ أَخْلاقِ المُنافِقینَ وانمود آراسته شدن از خوهای منافقان است

۱۲۲۱ أَلجَدَلُ فِی الدّینِ یُفْسِدُ الیَقینَ مجادله در دین یقین را از بین میبرد .

۱۲۲۲ أَلنّاسُ أَبْناءُ ما یُحْسِنونَ مردم فرزندان آنچه که خوب دانسته و بجا آورده اند

۱۲۲۳ أَلصّاحِبُ کَالرُّقْعَةِ فَاتَّخِذْهُ مُشاکِلاً یار چون پینهٔ جامه است پس او را همرنگ انتخاب کن

۱۲۲۴ أَلرَّفیقُ کَالصَّدیقِ فَاخْتَرْهُ مُوافِقاً همراه مانند دوست است او را با خود سازگار گیر .

۱۲۲۵ أَلکِذْبُ یُؤَدّی إِلَی النِّفاقِ دروغ کار را بدورویی میکشاند .

۱۲۲۶ أَلشَّرَهُ مِنْ مَساوِی الأَخْلاقِ آزمندی از خوهای زشت است .

۱۲۲۷ إِعْجابُ المَرْءِ بِنَفْسِهِ حُمْقٌ ابلهی است که شخص از خودش خوشش آید .

۱۲۲۸ أَلإِفْراطُ فِی المَزْحِ خُرْقٌ ابلهی است که انسان در مزاح اندازه نگه ندارد .

۱۲۲۹ أَلحِلْمُ نُورٌ جَوْهَرُهُ العَقْلُ بردباری نوریست که گوهر آن خرد است .

۱۲۳۰ أَلسَّخاءُ عِنْوانُ المُرُوَّةِ وَالنُّبْلِ بخشندگی نشانهٔ مردانگی و بزرگواری است .

۱۲۳۱ أَلصَّوابُ مِنْ فُروعِ الرَّوِیَّةِ راست روی از

شاخهای دور اندیشی است (وانسان با اندیشهٔ راست ره بمقصود برد).

۱۲۳۲ أَلْمُرُوَّةُ مِنْ كُلِّ خِيَانَةٍ عَرِيَّةٌ بَرِيَّةٌ مردانگی از هرخیانت وآلودگی پاک و بیزار است.

۱۲۳۳ أَلْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ التَّجَارِبُ خردمند کسی است که تجربه ها ویرا پند آموزند (وآنها را بموقع بکار بندد).

۱۲۳۴ أَلْجَاهِلُ مَنْ خَدَعَتْهُ الْمَطَالِبُ نادان کسی است که امور گوناگون جهانش بفریبد.

۱۲۳۵ أَلسُّلْطَانُ الْجَائِرُ يُخِيفُ الْبَرِيَّ پادشاه ستمگر بی گناه را میترساند

۱۲۳۶ أَلْأَمِيرُ السُّوءُ يَصْطَنِعُ الْبَذِيَّ فرمان فرمای بد به ناسزاگوی بدزبان نیکی کند.

۱۲۳۷ أَلْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ خوش سیمائی زیبائی ظاهر است.

۱۲۳۸ أَلْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ خوش باطنی زیبائی باطن است.

۱۲۳۹ أَلْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ خردمند کسی است که شهوتش را بمیراند.

۱۲۴۰ أَلْقَوِيُّ مَنْ قَمَعَ لَذَّتَهُ توانا کسی است که خوشیها ولذتش را از هم بپاشد.

۱۲۴۱ أَلنِّفَاقُ مِنْ أَثَافِيِّ الذُّلِّ دوروئی از دیگ پایه های خواری است.

۱۲۴۲ أَلْحُمْقُ مِنْ ثِمَارِ الْجَهْلِ ابلهی از میوه های درخت نادانی است.

۱۲۴۳ أَلْجَزَعُ أَتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ رنج بیتابی بیش از شکیبائی است.

۱۲۴۴ أَلْخَيْرُ أَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ کار خوب آسانتر از کار زشت است. گذرنده است

۱۲۴۵ أَلْإِشْتِغَالُ بِالْفَائِتِ يُضَيِّعُ الْوَقْتَ سرگرمی با گذشته وقت را تباه میسازد (و باید بکار آخرت باقی پرداخت).

۱۲۴۶ أَلرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ الْمَقْتَ دل بدنیا بستن موجب دشمنی است (هم انسان دشمن خدا میگردد وهم مردم دشمن انسان).

۱۲۴۷ أَلْمَشِيبُ رَسُولُ الْمَوْتِ موی سپید پیک مرگ است

۱۲۴۸ أَلْمُجَرِّبُ أَحْكَمُ مِنَ الطَّبِيبِ آزموده (وسرد وگرم روزگار چشیده) از طبیب کارآگاه تراست.

۱۲۴۹ أَلْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ مرد بی دوست غریب است

۱۲۵۰ أَلدُّنْيَا كَيَوْمٍ مَضَى وَشَهْرٍ انْقَضَى جهان همچون روزی است که برود وماهی است که سرآید.

۱۲۵۱ أَلدُّنْيَا دَارُ الْغُرَبَاءِ وَمَوْطِنُ الْأَشْقِيَاءِ :

جهان سرای غریبان و آرامگاه بدبختان است .

۱۲۵۲ أَلْمُتَثَبِّتُ مُتَحَصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ مشورت کننده از خطا ایمن بدور است .

۱۲۵۳ أَلْمُسْتَبِدُّ مُتَهَوِّرٌ فِي الْخَطَاءِ وَالْغَلَطِ خودسر و بی مشورت بافتادن در خطا و غلط بیباک است .

۱۲۵۴ إِطِّرَاحُ الْكُلَفِ أَشْرَفُ قِنْيَةٍ بدور انداختن مشقتها بالاترین سرمایه است .

۱۲۵۵ أَلْوَلَهُ بِالدُّنْيَا أَعْظَمُ فِتْنَةٍ دل بجهان باختن بالاترین گرفتاری است .

۱۲۵۶ أَلنَّدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ اِسْتِغْفَارٌ پشیمانی از گناه طلب آمرزش است .

۱۲۵۷ أَلْمُعَاوَدَةُ إِلَى الذَّنْبِ إِصْرَارٌ بسوی گناه بر گشتن در گنهکاری پافشردن است .

۱۲۵۸ أَلرَّأْيُ كَثِيرٌ وَالْحَزْمُ قَلِيلٌ رای بسیار و دور اندیشی کم است .

۱۲۵۹ أَلْبَرِيءُ صَحِيحٌ وَالْمُرِيبُ عَلِيلٌ وارسته تندرست و شک کننده ناتندرست است .

۱۲۶۰ أَلْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ راستی سزاوارتر است که پیروی شود .

۱۲۶۱ أَلْوَعْظُ النَّافِعُ مَا رَدَعَ پند سودمند آنست که (شنونده را از گناه) بازدارد .

۱۲۶۲ أَلْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ النَّجَاحِ مشورت کننده برسوی رستگاری است .

۱۲۶۳ أَلْمُسْتَدْرِكُ عَلَى شَفَا صَلَاحٍ تدارک کنندهٔ خطای خود برلب رستگاری است .

۱۲۶۴ أَللِّسَانُ سَبُعٌ إِنْ أَطْلَقْتَهُ عَقَرَ زبان درنده ایست که اگر رشس سر دهی زخم میزند .

۱۲۶۵ أَلْغَضَبُ شَرٌّ إِنْ أَطَعْتَهُ دَمَّرَ خشم شر و زشتی است که اگر رشس فرمان بری هلاکت سازد .

۱۲۶۶ أَلْبَغْيُ أَعْجَلُ شَيْءٍ عُقُوبَةً ستم بزرگترین چیزیست از جهت کیفر و سزای آن .

۱۲۶۷ أَلْبِرُّ أَعْجَلُ شَيْءٍ مَثُوبَةً نیکی شتابنده‌ترین چیزیست از جهت پاداش .

۱۲۶۸ أَلْعِلْمُ كَثِيرٌ وَالْعَمَلُ قَلِيلٌ دانش بسیار و کار بستنش بسیار کم است

۱۲۶۹ أَلدِّينُ ذُخْرٌ وَالْعِلْمُ دَلِيلٌ دین توشه و دانش رهنمای بسوی آخرت است .

۱۲۷۰ أَلْكَرِيمُ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ جوانمرد از چیز کم سپاس میگذارد و

۱۲۷۱ أَللَّئِيمُ يَكْفُرُ الْجَزِيلَ ناجوانمرد از چیز بسیار ناسپاسی میکند .

۱۲۷۲ اَلدَّوْلَةُ كَمَا تُقْبِلُ تُدْبِرُ دولت دنیا همانطور که رو میکند پشت مینماید .

۱۲۷۳ اَلدُّنْيَا كَمَا تَجْبُرُ تَكْسِرُ جهان همانطور که پیوند میزند می شکند .

۱۲۷۴ اَلْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِنْ مَلَكَ شتاب کننده درکارها خطاکار است اگرچه مالک آن کار گردد

۱۲۷۵ اَلْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ آهسته رو درست میرود اگرچه تباه گردد .

۱۲۷۶ أَمَارَاتُ السَّعَادَةِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ کار را خاص و خالص برای خدا کردن نشانهٔ نیکبختی است .

۱۲۷۷ اِصْطِنَاعُ الْعَاقِلِ أَحْسَنُ فَضِيلَةٍ بهترین فضیلت آنست که خردمند دربارهٔ انسان نیکی را معمول دارد

۱۲۷۸ اِصْطِنَاعُ اللَّئِيمِ أَقْبَحُ رَذِيلَةٍ زشت ترین رذیلت وفرومایگی آنست که ناکس برای انسان کاری کند

۱۲۷۹ اَلْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيمٌ لَا يَفْنَى دانش گنجی است بزرگ وفانی نشدنی .

۱۲۸۰ اَلْعَقْلُ ثَوْبٌ جَدِيدٌ لَا يَبْلَى خرد جامه ایست نو وکهنه نشدنی .

۱۲۸۱ اَلْأَحْمَقُ لَا يَحْسُنُ بِالْهَوَانِ ابله باخواری نیکو نگردد .

۱۲۸۲ اَلْجَزَاءُ عَلَى الْإِحْسَانِ بِالْإِسَاءَةِ كُفْرَانٌ : نیکی را بابدی پاداش دادن کفران نعمت است

۱۲۸۳ اَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ دانشمند کسی است که خود را بشناسد .

۱۲۸۴ اَلْجَاهِلُ مَنْ جَهِلَ أَمْرَهُ نادان کسی است که بکارش ناشناس باشد .

۱۲۸۵ اَلْعَاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى عَمَلِهِ تکیه گاه مرد خرد کارش میباشد (وپیوسته بدان سرگرم است

۱۲۸۶ اَلْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ تکیه بی خرد آرزو و امالش میباشد .

۱۲۸۷ اَلْعَاقِلُ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ وَخَاطِرِهِ دانشمند بدل وفکر واندیشه اش می بیند .

۱۲۸۸ اَلْجَاهِلُ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ وَنَاظِرِهِ نادان بچشم ودیدهٔ ظاهر خود می بیند .

۱۲۸۹ اَلشَّكُّ يُطْفِئُ نُورَ الْقَلْبِ شک وتردید نور دل را خاموش میسازد .

۱۲۹۰ اَلطَّاعَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ فرمانبرداری خشم خدای را فرو می نشاند

۱۲۹۱ اَلْإِيمَانُ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ ایمان از دورویی بدور است .

۱۲۹۲ اَلْمُؤْمِنُ مُنَزَّهٌ مِنَ الزَّيْغِ وَالشِّقاقِ مؤمن از بداندیشی وکین توزی ودشمنی پاک است .

۱۲۹۳ اَلصّادِقُ عَلیٰ شَرَفِ مَنْجاةٍ وَكَرامَةٍ راست گو براعلا درجهٔ رستگاری وبزرگواری است .

۱۲۹۴ اَلْكاذِبُ عَلیٰ شَفا مَهْواةٍ وَمَهانَةٍ دروغگو بر لب پرتگاه افتادگی وخواری است .

۱۲۹۵ اَلصَّبْرُ أَعْوَنُ شَيْءٍ عَلَی الدَّهْرِ در پیش آمدهای روزگار صبر بهترین یار است .

۱۲۹۶ اَلْحَزْمُ وَالْفَضِيلَةُ فِي الصَّبْرِ دوراندیشی وبزرگواری درشکیبائی است .

۱۲۹۷ اَلْعَقْلُ مُنَزِّهٌ عَنِ الْمُنْكَرِ آمِرٌ بِالْمَعْرُوفِ : خرد پاک کنندهٔ از بدی وادارکنندهٔ بر نیکی است

۱۲۹۸ اَلْعَقْلُ حَيْثُ كانَ آلِفٌ مَأْلُوفٌ : خرد هرجا باشد الفت گیرنده والفت گرفته شده است (اگر کسی بسویش برود میپذیرد واگر او بسوی کسی برود آن کس راپذیرفتار است .

۱۲۹۹ اَلصَّبْرُ خَيْرُ جُنُودِ الْمُؤْمِنِ شکیبائی بهترین سپاهیان مؤمن است .

۱۳۰۰ اَلصِّدْقُ أَشْرَفُ خَلائِقِ الْمُوقِنِ راستی شریفترین خوهای مرد بایقین است .

۱۳۰۱ اَلْعَقْلُ شَجَرَةٌ ثَمَرُهَا السَّخاءُ وَالْحَياءُ : خرد درختی است که میوهٔ آن شرم وجوانمردی وبخشش است .

۱۳۰۲ اَلدِّينُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا التَّسْلِيمُ وَالرِّضا : دین درختی است که ریشهٔ آن تسلیم ورضای تقدیرات الهی ست (زیرا که خدا بجز صلاح بنده را نخواهد وهرچه کند بصلاح او است ومتدین واقعی کسی است که در فقر وغنا وصحت ومرض خواست خدا راگردن نهد .

۱۳۰۳ آلَةُ الرِّياسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ سینه گشاده ابزار کار سروری است .

۱۳۰۴ أَوَّلُ الْعِبادَةِ إِنْتِظارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ نخستین بندگی خدا انتظار گشایش کار کشیدن بوسیلهٔ صبر است .

۱۳۰۵ اَلْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ بچیز موجود بخل ورزیدن (وآن را در راه خدا انفاق نکردن) بخدا بدگمان بودن است .

۱۳۰۶ اَلزُّهْدُ أَنْ لا تَطْلُبَ الْمَفْقُودَ حَتّیٰ يُعْدَمَ الْمَوْجُودُ زهد آنست که دنبال آنچه پیدا نیست نروی تا آنچه موجود ودردست است تمام شود .

۱۳۰۷ اَلْكَرِيمُ مَنْ بَذَلَ إِحْسانَهُ بخشنده کسی است که بخشش خود را برایگان نماید .

۱۳۰۸ اَللَّئِيمُ مَنْ كَثُرَ إِمْتِنانُهُ پست کسی است

کم بسیار منّت گذارد .

۱۳۰۹ أَلعاقِلُ مَن بَذَلَ نَداهُ خردمند کسی است که خیرو عطایش را ببخشد .

۱۳۱۰ أَلحازِمُ مَن کَفَّ أَذاهُ دوراندیش کسی است که دست از آزار مردم بکشد .

۱۳۱۱ إِخلاصُ التَّوبَةِ یُسقِطُ الحَوبَةَ با خلوص نیّت بجا بازگشتن گناه را از بین میبرد .

۱۳۱۲ إِحسانُ النِّیَّةِ یُوجِبُ المَثُوبَةَ حسن نیّت لازم میدارد ثواب و پاداش نیکو را .

۱۳۱۳ أَلحَصَرُ خَیرٌ مِنَ الهَذَرِ تنگ گفتن از هذیان بیهوده گفتن خوشتر است .

۱۳۱۴ أَلهَذَرُ مُقَرِّبٌ مِنَ الغِیَرِ هذیان هرزه درائی شخص را برسوائی نزدیک میکند .

۱۳۱۵ أَلحَصَرُ یُضعِفُ الحُجَّةَ درماندگی در تکلّم باعث سستی و ناتوانی دلیل و برهان میشود

۱۳۱۶ أَلهَذَرُ یَأتی عَلَی المُهجَةِ ژاژخواهی برجان زیان میزند

۱۳۱۷ أَلحَسُودُ غَضبانٌ عَلَی القَدَرِ رشکبر بر مقدرات خدا خشمگین است .

۱۳۱۸ أَلمُخاطِرُ مُتَهَجِّمٌ عَلَی الغَرَرِ آنکه خویش را بمخاطرات میافکند بر چیزهای فریبنده هجوم میکند .

۱۳۱۹ أَلغَنِیُّ مَنِ استَغنی بِالقَناعَةِ توانگر کسی است که بواسطهٔ قناعت توانگر شود .

۱۳۲۰ أَلعَزیزُ مَنِ اعتَزَّ بِالطّاعَةِ ارجمند کسی است که بواسطهٔ بندگی خدا عزیز و ارجمند باشد .

۱۳۲۱ أَلأَباطیلُ مُوقِعَةٌ فِی الأَضالیلِ ناحقها و باطلها درگمراهیها واقع میگردانند (وحق همواره با اهل ایمان و هدایت ملازم است) .

۱۳۲۲ أَلبَخیلُ مُتَحَجِّجٌ بِالمَعاذیرِ وَالتَّعالیلِ بخیل همواره بعذرها و علتها (ی بیجا و بیهوده) بهانه میآورد .

۱۳۲۳ أَلعَقلُ زَینٌ لِمَن رُزِقَهُ خرد برای شخص خردمند زیبائی و آرایشی است .

۱۳۲۴ أَلعِلمُ رُشدٌ لِمَن عَمِلَ بِهِ دانش برای کسیکه آنرا بکار بندد رشد و هدایت است .

۱۳۲۵ أَلفِکرُ فی غَیرِ الحِکمَةِ هَوَسٌ درغیر حکمت آلهی اندیشیدن هوا و هوس است .

۱۳۲۶ أَلصَّمتُ بِغَیرِ تَفَکُّرٍ خَرَسٌ بدون اندیشه خاموش نشستن گنگی و لالی است (فلذا خاموشی مردان حق همیشه توام با اندیشه و آیات آلهی است) .

۱۳۲۷ أَلخُلقُ المَحمُودُ مِن ثِمارِ العَقلِ خوی خوش از میوه های بوستان خرد است .

۱۳۲۸ أَلْخُلْقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثِمَارِ الْجَهْلِ خوی زشت از میوه های خارستان بیخردی است .

۱۳۲۹ أَللِّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ زبان ترازوی سنجش انسانیت است .

۱۳۳۰ أَلْعَاقِلُ مَنِ اتَّعَظَ بِغَيْرِهِ خردمند کسی است که از دیگران پند آموزد .

۱۳۳۱ أَلْجَاهِلُ مَنِ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ نادان کسی است که برای آرزو و هوایش فریب بخورد .

۱۳۳۲ أَلْمَغْبُوطُ مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ غبطه خورده شده کسی است که یقینش بخدا قوی باشد .

۱۳۳۳ أَلْمَغْبُونُ مَنْ فَسَدَ دِينُهُ زیانکار کسی است که دینش تباه شده باشد .

۱۳۳۴ أَلْمُؤْمِنُ مُنِيبٌ مُسْتَغْفِرٌ تَوَّابٌ مؤمن روی آورنده بازگردنده آمرزش جوینده از خدا است .

۱۳۳۵ أَلْمُنَافِقُ مَكُورٌ مُضِرٌّ مُرْتَابٌ منافق مکرکننده زیان زننده بدگمان است .

۱۳۳۶ أَصَابَ مُتَأَنٍّ أَوْ كَادَ نرم رفتار رسنده یا نزدیک برسیدن است .

۱۳۳۷ أَخْطَأَ مُسْتَعْجِلٌ أَوْ كَادَ تندرو بخطا افتاده یا آنکه نزدیک است که بخطا افتد .

۱۳۳۸ أَلْعَقْلُ فِي الْغُرْبَةِ قُرْبَةٌ خردمندی در غریبی خویشی و نزدیکی است .

۱۳۳۹ أَلْحُمْقُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ ابلهی در وطن غربت و بیگانگی است .

۱۳۴۰ أَلسَّعِيدُ مَنْ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ نیکبخت کسی است که طاعتش پاک برای خدا باشد .

۱۳۴۱ أَلْغَنِيُّ مَنْ آثَرَ الْقَنَاعَةَ توانگر کسی است که قناعت را برای خود بگزیند .

۱۳۴۲ أَلدِّينُ يَصُدُّ عَنِ الْمَحَارِمِ دین انسان را از ارتکاب محرمات باز میدارد .

۱۳۴۳ أَلْكَرَمُ تَحَمُّلُ أَعْبَاءِ الْمَغَارِمِ بخشش بار تاوانها را بدوش کشیدن است .

۱۳۴۴ أَلْمُرُوَّةُ تَحُثُّ عَلَى الْمَكَارِمِ مردانگی انسان را بنیکوکاریها برمیانگیزد .

۱۳۴۵ أَلنَّصِيحَةُ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ اندرزدادن از خوهای جوانمردان است .

۱۳۴۶ أَلْغِشُّ مِنْ أَخْلَاقِ اللِّئَامِ دغلکاری از خوهای ناکسان است .

۱۳۴۷ أَلشُّكْرُ تَرْجُمَانُ النِّيَّةِ وَلِسَانُ الطَّوِيَّةِ : سپاسگذاری آهنگ دل و زبان راز درون است .

۱۳۴۸ إخلاصُ العَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الیَقینِ وَصَلاحِ النِّیَّةِ
پاکیزه کاری از یقین استوار و درون پاک است.

۱۳۴۹ اَلمَصائِبُ بِالسَّوِیَّةِ مَقْسُومَةٌ بَیْنَ البَرِیَّةِ
مصیبتها بطور تساوی و یکسان میان مردم تقسیم شده است (و هر کس باندازه توانائیش بار روی دوشش نهاده شده است).

۱۳۵۰ اَلعالِمُ الَّذی لا یَمَلُّ مِنْ تَعَلُّمِ العِلْمِ دانشمند کسی است که از آموزش دانش ملول و خسته نگردد.

۱۳۵۱ اَلحَلیمُ الَّذی لا یَشُقُّ عَلَیْهِ مَؤُونَةُ الحِلْمِ بردبار کسی است که برداشتن بار بردباری بر روی گران نیفتد.

۱۳۵۲ اَلمُؤْمِنُ غَریزَتُهُ النُّصْحُ وَسَجِیَّتُهُ الکَظْمُ مؤمن دانش پند دادن و خویش خشم را فرو خوردن است.

۱۳۵۳ اَلأَیّامُ تُوضِحُ السَّرائِرَ الکامِنَةَ روزگار از روی اسرار پوشیده پرده میافکند.

۱۳۵۴ اَلأَعْمالُ فِی الدُّنْیا تِجارَةُ الآخِرَةِ کار کردن در دنیا برای خدا بازرگانی آخرتی است.

۱۳۵۵ اَلفَقْرُ مَعَ الدَّیْنِ مَوْتُ الأَحْمَرِ درویشی با قرض دارای مرگ سرخ است.

۱۳۵۶ اَلفَقْرُ مَعَ الدَّیْنِ الشَّقاءُ الأَکْبَرُ درویشی با قرض دارای بدبختی بزرگ است.

۱۳۵۷ اَلتَّأَنّی فِی الفِعْلِ یُؤْمِنُ الخَطَلَ آهستگی در کردار انسان را از لغزش بر کنار میدارد.

۱۳۵۸ اَلتَّرَوّی فِی القَوْلِ یُؤْمِنُ الزَّلَلَ: نگاه گفتار اندیشه را کار بستن شخص را از لغزیدن امین میدارد.

۱۳۵۹ اَلمُواساةُ أَفْضَلُ الأَعْمالِ برترین اعمال اعمال مواساه است.

۱۳۶۰ اَلمُداراةُ أَحْمَدُ الخِلالِ مدارا کردن با مردم ستوده ترین خوی ها است.

۱۳۶۱ أَخُو العِزِّ مَنْ تَحَلّی بِالطّاعَةِ برادر عزت (یعنی صاحب عزت) کسی است که با زیور فرمانبرداری آراسته باشد.

۱۳۶۲ أَخُو الغِنی مَنِ التَحَفَ بِالقَناعَةِ برادر بی نیازی (یعنی صاحب توانگری) کسی است که قناعت را روانداز خود سازد.

۱۳۶۳ اَلزُّهْدُ فِی الدُّنْیا الرّاحَةُ العُظْمی آسایش بزرگتر از دنیا بریدن و کنار کشیدن است.

۱۳۶۴ اَلإِسْتِهْتارُ بِالنِّساءِ شیمَةُ النَّوْکی زنان را دل سپردن شیوه گولان و احمقان است.

۱۳۶۵ اَلإِتِّکالُ عَلَی القَضاءِ أَرْوَحُ بر قضای الهی تکیه زدن آسایش بخش تر است.

۱۳۶۶ اَلإِشْتِغالُ بِتَهْذیبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ: بپاکیزگی نفس پرداختن سازگارتر است.

۱۳۶۷ اَلعَمَلُ بِطاعَةِ اللهِ أَرْبَحُ: دستور خدا را کار بستن سودمندتر است.

۱۳۶۸ أَلرَّجَاءُ لِرَحْمَةِ اللهِ أَنْجَحُ : امید مر رحمت خدارا داشتن پیروزی بخش تراست .

۱۳۶۹ أَلْحُرُّ حُرٌّ وَإِنْ مَسَّهُ الضُّرُّ : آزاد مرد آزاد است اگرچه پریشانیش بفشار گذارد .

۱۳۷۰ أَلْعَبْدُ عَبْدٌ وَإِنْ سَاعَدَهُ الْقَدَرُ : بنده بنده است اگرچه روزگار و قضای خداوندی با وی مساعدت کند .

۱۳۷۱ أَلْكَرَمُ إِيثَارُ الْعِرْضِ عَلَى الْمَالِ : جوانمردی برگزیدن عرض و ناموس است بر اتلاف مال .

۱۳۷۲ أَللُّؤْمُ إِيثَارُ الْمَالِ عَلَى الرِّجَالِ : پستی برگزیدن مال است بر مردان و دوستان .

۱۳۷۳ أَلْعَقْلُ رُقِيٌّ إِلَى عِلِّيِّينَ : خرد داشتن با علا علّیّین و آسمانها بالا رفتن است .

۱۳۷۴ أَلْهَوَى هُوِيٌّ إِلَى أَسْفَلِ السَّافِلِينَ : هواپرستی بفرودترین درکات درافتادن است .

۱۳۷۵ أَلتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ أَمَانَةٌ وَدِيَانَةٌ : یاری دادن برای پایداری حق امانت و دیانت است .

۱۳۷۶ أَلتَّظَافُرُ عَلَى نَصْرِ الْبَاطِلِ لُؤْمٌ وَخِيَانَةٌ : همکاری کردن برای یاری باطل پستی و خیانت بخدا است .

۱۳۷۷ أَلْمَعْرُوفُ أَنْمَى زَرْعٍ وَأَفْضَلُ كَنْزٍ : نکوکاری سودمندترین زراعت و بالاترین گنج است .

۱۳۷۸ أَلتَّقْوَى أَوْثَقُ حِصْنٍ وَأَوْفَى حِرْزٍ : پرهیزکاری استوارترین دژ و نگهدارنده ترین پناه است .

۱۳۷۹ أَلْغِنَى عَنِ الْمُلُوكِ أَفْضَلُ مُلْكٍ : بالاترین ملک در برابر پادشاهان اظهار غنا و توانگری نمودن است .

۱۳۸۰ أَلْجُرْأَةُ عَلَى السُّلْطَانِ أَعْجَلُ هُلْكٍ : دلیری بر پادشاهان (و در روی آنان ایستادن و سخن را در دهانشان شکستن) شتابنده ترین هلاکت است .

۱۳۸۱ أَلْعَجَلُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوجِبُ الْغُصَّةَ : پیش از امکان برکاری شتاب کردن غصه و اندوه در پی دارد .

۱۳۸۲ أَلصَّبْرُ عَلَى الْمَضَضِ يُؤَدِّي إِلَى إِصَابَةِ الْفُرْصَةِ : شکیب بر پیش آمد و درد شخص را بسوی بدست آوردن فرصت میکشاند .

۱۳۸۳ أَلسِّلْمُ عِلَّةُ السَّلَامَةِ وَعَلَامَةُ الْاِسْتِقَامَةِ : آشتی سبب سلامتی و نشانه راست رفتن است .

۱۳۸۴ أَلْحِلْمُ حِلْيَةُ الْعِلْمِ وَعِدَّةُ السِّلْمِ : حلم و بردباری پیرایه دانش و سرمایه آشتی است .

۱۳۸۵ أَلْغَضَبُ عَدُوٌّ فَلَا تُمَلِّكْهُ نَفْسَكَ : خشم خصم دشمن است او را بر خویش مسلط مساز .

۱۳۸۶ أَللُّؤْمُ قَبِيحٌ فَلَا تَجْعَلْهُ لُبْسَكَ : پستی و ناکسی زشت است آن را جامه خویش مساز .

۱۳۸۷ أَلْجَهْلُ يُزِلُّ الْقَدَمَ وَيُورِثُ النَّدَمَ : نادانی

پی را میلغزاند و پشیمانی بار میآورد .

۱۳۸۸ أَلْحَیاءُ تَمامُ الْکَرَمِ وَأَحْسَنُ الشِّیَمِ : شرم وحیا تمام کرم ونیکوکاری وبهترین خوی هاست

۱۳۸۹ أَلدِّینُ لا یُصْلِحُهُ إلَّا الْعَقْلُ : کار دین جز بنیروی خرد اصلاح نپذیرد .

۱۳۹۰ أَلإحْسانُ إلَی الْمُسِیءِ أَحْسَنُ الْفَضْلِ : نیکی با بدان بالاترین نیکوئی است .

۱۳۹۱ أَلتَّوَدُّدُ إلَی النّاسِ رَأْسُ الْعَقْلِ : دوستی کردن با مردم ریشه خردمندی است .

۱۳۹۲ أَلْجِهادُ عِمادُ الدِّینِ وَمِنْهاجُ السُّعَداءِ : پیکار در راه خدا ستون دین وروش نیکبختان است .

۱۳۹۳ أَلْمُجاهِدُونَ تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ : پیکار کنندگان در راه خدا را درهای آسمانها برایشان گشاده میشود .

۱۳۹۴ أَلْمُتَّقُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ : پرهیزکاران دلهایشان غمگین ومردم از بدیهایشان ایمنند

۱۳۹۵ أَلإیمانُ صَبْرٌ فِی الْبَلاءِ وَشُکْرٌ فِی الرَّخاءِ : نشانه ایمان شکیب در گرفتاری وسپاسگزاری در آسایش است .

۱۳۹۶ أَلشُّکْرُ زِینَةُ الرَّخاءِ وَحِصْنُ النَّعْماءِ : سپاسگزاری از خدا آرایش در حال گشادگی ونگهبان نعمتهاست .

۱۳۹۷ أَلْمَغْبُونُ مَنْ باعَ جَنَّةً عَلِیَّةً بِمَعْصِیَةٍ دَنِیَّةٍ : زیانکار کسی است که بهشت بلند پایه را بگناهی پست سودا کند

۱۳۹۸ إحْتِمالُ الدَّنِیَّةِ مِنْ کَرَمِ السَّجِیَّةِ : رنج زشتی ناکسان را برخویش هموار کردن از خوش سرشتی انسان است .

۱۳۹۹ أَلْمَواعِظُ صِقالُ النُّفُوسِ وَجَلاءُ الْقُلُوبِ : پندها نفوس بشری را صاف وصیقلی کننده ودلها پاکیزه سازنده اند

۱۴۰۰ أَلتَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ : باز گشت از گناه بخدا دلها را پاکیزه میکند وگناهان را میشوید .

۱۴۰۱ أَلْغَضَبُ یُفْسِدُ الأَلْبابَ وَیُبْعِدُ مِنَ الصَّوابِ : خشم وغضب عقول را تباه میسازد واز درستی دور میگرداند

۱۴۰۲ أَلإعْجابُ ضِدُّ الصَّوابِ وَآفَةُ الأَلْبابِ : خودپسندی دشمن درستی وسبب تباهی خردهاست .

۱۴۰۳ أَلأَمَلُ یُفْسِدُ الْعَمَلَ وَیُفْنِی الأَجَلَ : آرزومندی عمل را تباه میسازد ووقت را از بین میبرد .

۱۴۰۴ أَلتَّثَبُّتُ فِی الْقَوْلِ یُؤْمِنُ الْعِثارَ وَالزَّلَلَ : در گفتار تأمل واندیشه کردن انسان را از لغزش وبسر درآمدن نگاه میدارد

۱۴۰۵ إخْوانُ الدِّینِ أَبْقَی مَوَدَّةً : برادران دینی دوستیشان پایدارتر است .

۱۴۰۶ إخْوانُ الصِّدْقِ أَفْضَلُ عُدَّةً : برادران راست ودرست برترین آماده شده گانند برای پیش آمدها

۱۴۰۷ أَخٌ تَسْتَفِیدُهُ خَیْرٌ مِنْ أَخٍ تَسْتَزِیدُهُ : برادری که

تازه بهمرسانی بهتر است از برادری که او را زیانی بشماری و از او گله‌مند باشی .

۱۴۰۸ إدمانُ الشِّبَعِ یُورِثُ أنواعَ الوَجَعِ : سیری همیشگی پدید میاورد دردهای گوناگون را .

۱۴۰۹ أسبابُ الدُّنیا مُنقطِعَةٌ وعَوارِیها مُرتَجَعَةٌ : سرمایه‌های جهان بریدنی و عاریه‌های او برگشت کننده است

۱۴۱۰ إیثارُ الدَّعَةِ یَقطَعُ أسبابَ المَنفَعَةِ : گزیدن آسایش رشته‌های سود را میبرد .

۱۴۱۱ ألإطراءُ یُحدِثُ الزَّهوَ ویُدنی مِنَ الغِرَّةِ : مدح و ستایش بی اندازه پدید میاورد تکبر و بزرگی فروختن بدیگران را و (ممدوح را) نزدیک بغریب میسازد

۱۴۱۲ ألحَریصُ أسیرُ مَهانَةٍ لا یُفَکُّ أسرُهُ : آزمند گرفتار خواری است و بند گرفتاریش گشاده نگردد .

۱۴۱۳ ألمُستَثقِلُ النّائِمُ تُکَذِّبُهُ أحلامُهُ : شخص سنگین بخواب رفته دروغگویش میسازد خوابهای او (یعنی آنکه باسنگینی سیری بخواب رفته بخوابهای او اعتنائی نباشد)

۱۴۱۴ ألمُتَجَبِّرُ الظّالِمُ تُوبِقُهُ آثامُهُ : شخص گردنکش و ستمگر را گناهانش هلاک میسازد .

۱۴۱۵ ألمُؤمِنُ مَعمُومٌ بِفِکرَتِهِ ضَنینٌ بِخُلَّتِهِ : مؤمن فرو گرفته شده و سرگرم افکار خویش و بدوستی کردن خود با دیگران بخیل است (همیشه از مردم کناره گیرد و بفکر آخرتش میباشد و باکسی کمتر انس میگیرد و این چنین کس بسیار کم است

۱۴۱۶ ألفَقرُ یُخرِسُ الفَطِنَ عَن حُجَّتِهِ : نادار شخص زیرک را از برهانش باز میدارد .

۱۴۱۷ ألأمانیُّ تُعمی عُیونَ البَصائِرِ : آرزوها دیده‌های بینش را کور میسازند .

۱۴۱۸ ألألسُنُ تُتَرجِمُ عَمّا تُجِنُّهُ الضَّمائِرُ : هرچه در درونها پوشیده باشد زبانها از آنها پرده برمیدارند .

۱۴۱۹ ألذِّکرُ جِلاءُ البَصائِرِ ونُورُ السَّرائِرِ : یاد خداوند جلادهنده بصیرتها و روشن کننده درونها است

۱۴۲۰ ألحَسَدُ مَرَضٌ لا یُؤسیٰ : رشک و حسد دردی است بیدرمان .

۱۴۲۱ ألنَّمیمَةُ ذَنبٌ لا یُنسیٰ : سخن چینی گناهی است فراموش نشدنی .

۱۴۲۲ ألمُؤمِنُ لَیِّنُ العَریکَةِ سَهلُ الخَلیقَةِ : مؤمن نرم و هموار و خوشخوی و باگذشت است .

۱۴۲۳ ألکافِرُ شَرِسُ الخَلیقَةِ سَیِّئُ الطَّریقَةِ : کافر درشتخوی و بدرفتار است .

۱۴۲۴ ألمُؤمِنُ لا یَظلِمُ ولا یَأثَمُ : مؤمن نه ستمگر است و نه گنهکار .

۱۴۲۵ أَلدُّنْيا حُلْمٌ وَالْاِغْتِرارُ بِها نَدَمٌ : جهان خوابی است شیرین و دل باختن بدان پشیمانی دارد.

۱۴۲۶ أَلْمُصِيبَةُ بِالدِّينِ أَعْظَمُ الْمَصائِبِ : درد دین بالاترین دردها است (ولی دین هیچ ندارد).

۱۴۲۷ أَلظَّنُّ الصَّوابُ مِنْ شِيَمِ أُولِي الْأَلْبابِ : گمان نیک بردن از روش و رفتار خردمندان است.

۱۴۲۸ أَلْكَرِيمُ مَنْ سَبَقَ نَوالُهُ سُؤالَهُ : بخشنده کسی است که عطایش بر درخواست از وی پیشی گیرد.

۱۴۲۹ أَلْعاقِلُ مَنْ صَدَّقَتْ أَقْوالَهُ أَفْعالُهُ : خردمند کسی است که گفتارش را کردارش تصدیق نماید

۱۴۳۰ أَلْكَفُّ عَمّا فِي أَيْدِي النّاسِ عِفَّةٌ وَكِبَرُ هِمَّةٍ : پاکدامنی و بلندی همّت است از آنچه در دست مردم است دست باز داشتن.

۱۴۳۱ أَلْفِعْلُ الْجَمِيلُ يُنْبِئُ عَنْ عُلُوِّ الْهِمَّةِ : کار نیک بجا آوردن حاکی از بلند همّتی انسان است.

۱۴۳۲ أَلْعاقِلُ مَنْ وَقَفَ حَيْثُ عَرَفَ : خردمند کسی است که هر جا (حق را) بشناسد توقّف کند.

۱۴۳۳ أَلْحازِمُ مَنْ أَطْرَحَ الْمُؤَنَ وَالْكُلَفَ : دوراندیش کسی است که بار سختیها و رنجها را از خویش دور سازد (و مؤونه گران) بر خویش آسان گیرد.

۱۴۳۵ أَلْحَياءُ يَصُدُّ عَنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ : حیا و شرم انسان را از زشتکاری باز میدارد.

۱۴۳۶ أَلْجاهِلُ مَنِ اسْتَغَشَّ النَّصِيحَ : نادان کسی است که پند دهنده را خیانتکار بشمارد.

۱۴۳۷ أَلْفِكْرُ فِي الْخَيْرِ يَدْعُو إِلَى الْعَمَلِ بِهِ : فکر در کار نیک شخص را بسوی کار بستنش میکشد.

۱۴۳۸ إِسْتِقْباحُ الشَّرِّ يَدْعُو إِلَى تَجَنُّبِهِ : کار زشت را زشت پنداشتن شخص را بکناره گیری از آن وا میدارد.

۱۴۳۹ أَلْمَعْرُوفُ يُكَدِّرُهُ تَكْرارُ الْمَنِّ بِهِ : منّت گذاشتن پی در پی بخشش را از بین میبرد و تیره میسازد.

۱۴۴۰ أَلنَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ يَمْنَعُ مِنْ مُعاوَدَتِهِ : پشیمانی از گناه انسان را از برگشتن بسویش باز میدارد.

۱۴۴۱ أَلْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلّا ما عُمِلَ بِهِ : دانش همگیش سر راه بر انسان میگیرد جز آنچه بکار بسته شود.

۱۴۴۲ أَلْعَمَلُ كُلُّهُ هَباءٌ إِلّا ما أُخْلِصَ فِيهِ : کارها همه هیچ اند جز آنچه خالص برای خدا گذارده شود.

۱۴۴۳ أَلطّاعَةُ لِلّٰهِ أَقْوىٰ سَبَبٍ : فرمان خدا را بردن استوارترین رشته است.

۱۴۴۴ أَلذِّكْرُ هِدايَةُ الْعُقُولِ وَتَبْصِرَةُ النُّفُوسِ : یاد خدا رهنمای خردها و بینش نفسها است.

۱۴۴۵ أَلْغَفْلَةُ ضَلالُ النُّفُوسِ وَعُنْوانُ النُّحُوسِ : غفلت گمراهی نفوس و نمونه نحوست است.

۱۴۴۶ أَلْقانِعُ غَنِيٌّ وَإِنْ جاعَ وَعَرِيَ : قانع توانگر است اگرچه گرسنه و برهنه باشد .

۱۴۴۷ أَلظَّنُّ يُخْطِئُ وَالْيَقِينُ يُصِيبُ وَلا يُخْطِئُ : گمان خطا لكن يقين درست ميرود و خطا نميكند .

۱۴۴۸ أَلْحَظُّ يَسْعىٰ إِلىٰ مَنْ لا يَخْبِطُهُ : بخش و بهره بسوى كسيكه آن را تباه نسازد مى شتابد .

۱۴۴۹ أَلرِّزْقُ يَطْلُبُ مَنْ لا يَطْلُبُهُ : روزى جوياى كسى است كه آنرا نجويد (و در طلبش پر نكوشد) .

۱۴۵۰ أَلْبُخْلُ يُذِلُّ مُصاحِبَهُ وَيُعِزُّ مُجانِبَهُ : بخل يار و صاحبش خوار و دورى كننده اش را ارجمند ميدارد .

۱۴۵۱ أَلْمُؤْمِنُ يُنْصِفُ مَنْ لا يُنْصِفُهُ : مؤمن با آنكس كه باوى بى انصافى كند با انصاف رفتار مينمايد .

۱۴۵۲ أَلدُّنْيا سَمٌّ يَأْكُلُهُ مَنْ لا يَعْرِفُهُ : جهان زهرى است كشنده آنكه او را نشناسد مينوشد .

۱۴۵۳ أَلْأَرْزاقُ لا تُنالُ بِالْحِرْصِ وَالْمُطالَبَةِ : روزيها بحرص زدن و دنبال آنها دويدن بانسان نرسند .

۱۴۵۴ أَلْعُزْلَةُ أَفْضَلُ شِيَمِ الْأَكْياسِ : گوشه گيرى از مردم بالاترين روش زيركان است .

۱۴۵۵ أَلْيَأْسُ خَيْرٌ مِنَ التَّضَرُّعِ إِلَى النّاسِ : ناكامى خوشتر تا دست بينوائى بسوى مردم دراز كردن .

۱۴۵۶ أَلْكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ : بخشش از خويشاوندى پيوند كننده تر و مهرآورنده تر است .

۱۴۵۷ أَلصَّمْتُ زَيْنُ الْعِلْمِ وَعُنْوانُ الْحِلْمِ : خاموشى آرايش دانش و نشانه بردبارى است .

۱۴۵۸ أَلْإِيثارُ أَعْلىٰ مَراتِبِ الْكَرَمِ وَأَفْضَلُ الشِّيَمِ : برگزيدن ديگران بالاترين درجات بخشش و برترين روشها است .

۱۴۵۹ أَلْحِلْمُ نِظامُ أَمْرِ الْمُؤْمِنِ : بردبارى سبب پيوند رشته كار مؤمن است .

۱۴۶۰ أَلْجَنَّةُ جَزاءُ كُلِّ مُؤْمِنٍ مُحْسِنٍ : بهشت پاداش كار هر مؤمن نكوكارى است .

۱۴۶۱ أَلْفَقِيرُ فِي الْوَطَنِ مُمْتَهَنٌ : نادار در وطن خوار است .

۱۴۶۲ أَلْغِنىٰ فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ : دارائى در غربت وطن است .

۱۴۶۳ أَلْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ اللَّبْسَةِ : زن كژدمى است كه گزشش شيرين است .

۱۴۶۴ أَلْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ : نادارى در وطن غريبى است .

۱۴۶۵ أَلْقُلُوبُ أَقْفالٌ وَمَفاتِحُهَا السُّؤالُ : دلها قفلهائى هستند كه كليدشان سؤال است (هنگاميكه لب بدرخواست

بازشود هويّت هركس هويدا گردد) .

۱۴۶۶ أَلْمَالُ يُفْسِدُ الْمَآلَ وَيُوَسِّعُ الْآمَالَ : دارائى پايان كار را به تباهى كشد و آرزوها را وسعت بخشد .

۱۴۶۷ إِعَادَةُ الْاِعْتِذَارِ تَذْكِيرٌ بِالذَّنْبِ : پوزش را دو مرتبه وا ز نو خواستن گناه را يادآورى كردن است .

۱۴۶۸ إِعَادَةُ التَّقْرِيعِ أَشَدُّ مِنْ مَضَضِ الضَّرْبِ : نكوهش را از سر گرفتن كوفتگيش از زدن دردناكتر است .

۱۴۶۹ أَلْوَفَاءُ عُنْوَانُ وُفُورِ الدِّينِ وَقُوَّةِ الْأَمَانَةِ : وفاى بعهد نشانهٔ بزرگى و زيادتى دين و توانائى امانت .

۱۴۷۰ أَلْخِيَانَةُ دَلِيلٌ عَلَى قِلَّةِ الْوَرَعِ وَعَدَمِ الدِّيَانَةِ : خيانت دليل بر كمى پرهيزكارى و بى دينى است .

۱۴۷۱ أَلْمُؤْمِنُ إِلْفٌ مَأْلُوفٌ مُتَعَطِّفٌ : مؤمن الفت گير الفت پذير و مهربان است .

۱۴۷۲ أَلْمُتَّقِي قَانِعٌ مُتَنَزِّهٌ مُتَعَفِّفٌ : پرهيزكار قناعتگر و پاكدامن و باعفت است .

۱۴۷۳ أَلنَّزَاهَةُ مِنْ شِيَمِ النُّفُوسِ الطَّاهِرَةِ : پاكدامنى از خوى و عادتهاى پاكروانان است

۱۴۷۴ أَلْوَرَعُ يَحْجُزُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَحَارِمِ : پارسائى انسان را از ارتكاب و سوارى محرّمات بازميدارد .

۱۴۷۵ أَلْعَدْلُ يُرِيحُ الْعَامِلَ بِهِ مِنْ تَقَلُّدِ الْمَظَالِمِ : دادگرى شخص دادگر را از بر گردن گرفتن حقوق مردم آسوده ميكند .

۱۴۷۶ أَلْمَوْتُ أَوَّلُ عَدْلِ الْآخِرَةِ : مرگ نخستين عدل و دادگرى آخرت است .

۱۴۷۷ أَلنِّفَاقُ مِنْ أَثَافِيِّ الذُّلِّ : دوروئى از پايه هاى خوارى و مذلت است .

۱۴۷۸ أَلطَّامِعُ أَبَداً فِي وِثَاقِ الذُّلِّ : طمعكار هميشه در بند خوارى است .

۱۴۷۹ أَلْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلْدَتِهِ : ندار در شهرش غريب و بيگانه است .

۱۴۸۰ أَلْبَخِيلُ ذَلِيلٌ بَيْنَ أَعِزَّتِهِ : بخيل در ميان دوستانش خوار است .

۱۴۸۱ أَلصَّبْرُ يَنْزِلُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ : صبر باندازهٔ مصيبت و گرفتارى بر انسان وارد ميگردد .

۱۴۸۲ أَلْحَقُّ سَيْفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَاطِلِ : حق شمشير برنده بر اهل باطل است .

۱۴۸۳ أَلْحَقُّ مَنْجَاةٌ لِكُلِّ عَامِلٍ : حق براى هركسيكه آنرا بكار بندد باعث رستگارى است .

۱۴۸۴ أَلْوَرَعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الطَّمَعِ : پارسائى بهتر تا با طمع بخوارى زيستن .

۱۴۸۵ أَلْجُوعُ خَيْرٌ مِنَ الْخُضُوعِ : گرسنگى بهتر از فروتنى كردن (در نزد ناكسان)

۱۴۸۶ أَلْمالُ لِلْفِتَنِ سَبَبٌ وَلِلْحَوادِثِ سَلَبٌ: دارائی سبب فتنه‌ها و گرفتاریها و ربوده شده پیش آمدهای بد است.

۱۴۸۷ أَلْمالُ داعِيَةُ التَّعَبِ وَمَطِيَّةُ النَّصَبِ: دارائی کشاننده رنجها و مرکب سواری خستگی است.

۱۴۸۸ أَلْكَرَمُ مَلْكُ اللِّسانِ وَبَذْلُ الْإِحْسانِ: بزرگواری زبان را در بند کشیدن و دست نیکوئی از آستین بیرون آوردن است.

۱۴۸۹ أَلصِّدْقُ أَمانَةُ اللِّسانِ وَحِلْيَةُ الْإِيمانِ: راستگوئی امانت زبان و زیور ایمان است.

۱۴۹۰ أَلْمالُ لا يَنْفَعُكَ حَتّى يُفارِقَكَ: دارائی تا از تو جدا نگردد سودت نبخشد.

۱۴۹۱ أَلْأَمانِيُّ تَخْدَعُكَ وَعِنْدَ الْحَقائِقِ تَدَعُكَ: آرزوها تو را میفریبند و هنگام ظهور حقایق وا گذارت میکنند.

۱۴۹۲ أَلْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ سَهْلٌ مُؤْتَمَنٌ: مؤمن هموار و نرم و آسان و امانت دار است.

۱۴۹۳ أَلْكافِرُ خَبٌّ ضَبٌّ جافٍ خائِنٌ: کافر فریبکار و منحرف و جفاکار و خیانت پیشه است.

۱۴۹۴ أَلشَّيْبُ أَخِرُ مَواعِيدِ الْفَناءِ: پیری و سپید موئی آخرین میعادگاه نابودی است.

۱۴۹۵ أَلْمَوْتُ مُفارَقَةُ دارِ الْفَناءِ وَارْتِحالٌ إِلى دارِ الْبَقاءِ: مرگ از دار فنا رفتن و بدار بقا وارد شدن است.

۱۴۹۶ أَلْإِنْقِيادُ لِلشَّهْوَةِ أَدْوَءُ الدّاءِ: دردناکترین دردها شهوت را گردن نهادن است.

۱۴۹۷ أَلصَّبْرُ عَلَى الْمَصائِبِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَواهِبِ: از بالاترین موهبتها بر گرفتاریها شکیبائی کردن است.

۱۴۹۸ أَلْفِكْرُ فِي الْعَواقِبِ يُنْجي مِنَ الْمَعاطِبِ: دوراندیشی انسان را از گرفتاریها میرهاند.

۱۴۹۹ أَلنَّوْمُ راحَةٌ مِنْ أَلَمٍ وَمُلائِمُهُ الْمَوْتُ: خواب آسودگی از درد و همانند مرگ است.

۱۵۰۰ أَلْعِلْمُ جَمالٌ لا يَخْفى وَنَسيبٌ لا يُجْفى: دانش جمالی است پنهان نشدنی و اصل و نسبتی است جفا کردنی و دور نشدنی.

۱۵۰۱ أَلْجَهْلُ مُميتُ الْأَحْياءِ وَمُخَلِّدُ الشَّقاءِ: نادانی کشنده زندگان و باعث بدبختی ابدی آنان است.

۱۵۰۲ أَلْقَوْلُ بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ الْعِيِّ وَالصَّمْتِ: سخن بحق و درست گفتن بهتر از لال و خاموش نشستن.

۱۵۰۳ أَلْمَكْرُ شَيْطانٌ في صُورَةِ إِنْسانٍ: مکر کننده شیطانی است در صورت انسان.

۱۵۰۴ أَلثِّقَةُ بِالنَّفْسِ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطانِ: اتکاء بنفس کردن (و خدا را فراموش نمودن) از استوارترین کمینگاههای شیطان است.

۱۵۰۵ أَهْلُ الذِّكْرِ أَهْلُ اللّٰهِ وَحامَّتُهُ: اهل ذکر مردان

خدا و برگزیدگان ویند.

١٥٠٦ أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللهِ وَخاصَّتُهُ : اهل قرآن مردان و برگزیدگان خدایند.

١٥٠٧ أَلْحُزْنُ وَالْجَزَعُ لا يَرُدّانِ الْفائِتَ : اندوه و وبیتابی از دست رفته را برنمیگردانند.

١٥٠٨ أَلصَّبْرُ عَلَى الْمُصيبَةِ يَفُلُّ حَدَّ الشّامِتِ : صبر بر مصیبت تیزی زبان نکوهشگر را کند میسازد.

١٥٠٩ أَلْمُؤْمِنُ كَثيرُ الْعَمَلِ قَليلُ الزَّلَلِ : مؤمن پرکار وکم لغزش است.

١٥١٠ أَلْحَسَدُ دَأْبُ السُّفَّلِ وَأَعْداءِ الدُّوَلِ : رشک وحسد شیوه فرومایگان ودشمنان دارائیهاست.

١٥١١ أَلدُّنْيا مَعْدِنُ الشَّرِّ وَمَحَلُّ الْغُرُورِ : جهان جایگاه بدی ومرکز مکر وفریب است.

١٥١٢ أَلْحاسِدُ يَفْرَحُ بِالشُّرُورِ وَيَغْتَمُّ بِالسُّرُورِ : حسود ستمگر در بدحالیها خوشحال ودر خوشحالیها بدحال است.

١٥١٣ أَلْمُرُوَّةُ تَمْنَعُ مِنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ : مردانگی انسان را از هر فرومایگی باز میدارد.

١٥١٤ أَلْكَرَمُ نَتيجَةُ عُلُوِّ الْهِمَّةِ : بزرگواری زائیده همت بلند است.

١٥١٥ أَلْحاسِدُ لا يَشْفيهِ إِلّا زَوالُ النِّعْمَةِ : هیچ چیز جز از بین رفتن نعمت حسود را آسوده نگرداند.

١٥١٦ إِسْتِفْسادُ الصَّديقِ مِنْ عَدَمِ التَّوْفيقِ : تباه کردن دوست از بی اقبالی است.

١٥١٧ إِسْتِدْراكُ فَسادِ النَّفْسِ مِنْ أَنْفَعِ التَّحْقيقِ : فساد نفس را دریافتن از سودمندترین حقایق است.

١٥١٨ أَلْعُلَماءُ باقُونَ ما بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ : تا زمانیکه روز و شب برقرار اند دانشمندان پایدار اند.

١٥١٩ أَلتَّدْبيرُ قَبْلَ الْفِعْلِ يُؤْمِنُ الْعِثارَ : پیش از کار به پایان آن اندیشیدن ایمن میسازد از لغزش

١٥٢٠ إِشْتِغالُكَ بِمَعائِبِ نَفْسِكَ يَكْفيكَ الْعارَ : اینکه بعیوب نفست بپردازی (و آنها را پاک کنی) تورا از ننگ برکنار میدارد.

١٥٢١ إِشْتِغالُكَ بِإِصْلاحِ مَعادِكَ يُنْجيكَ مِنْ عَذابِ النّارِ : اینکه باصلاح آخرت سرگرم باشی تورا از عذاب گرفتاری آتش میرهاند.

١٥٢٢ أَلْحُرِّيَّةُ مُنَزَّهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ : آزادگی پاک است از کینه وفریب

١٥٢٣ أَلْمُرُوَّةُ بَريئَةٌ مِنَ الْخَناءِ وَالْغَدْرِ : مردانگی از دشنام دادن و بیوفائی بدور و بیزار است.

١٥٢٤ أَلْحازِمُ مَنْ تَرَكَ الدُّنْيا لِلْآخِرَةِ : دوراندیش

کسی است که دنیا را برای آخرت ترک گوید .

۱۵۲۵ أَلرّابِحُ مَنْ باعَ الْعاجِلَةَ بِالْآجِلَةِ : سودبرنده کسی است که جهان زودگذر را بآخرت پایدار سودا کند .

۱۵۲۶ أَلْحَزْمُ حِفْظُ ما كُلِّفْتَ وَتَرْكُ ما كُفيتَ : دور اندیشی آنست که آنچه را مکلّفی نگهداری وآنچه را کفایت شده واگذاری (این قدر در راه ال نکوشی بواجبات الهی اقدام نمائی) .

۱۵۲۷ أَلْعَجْزُ اِشْتِغالُكَ بِالْمَضْمُونِ لَكَ عَنِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ وَتَرْكُ الْقَناعَةِ بِما اُوتيتَ : بیچارگی پرداختن تو است بآنچه که برای تو ضمانت وکفالت شده است بغافل ماندن از آنچه که بر تو فرض وواجب افتاده است و نساختن بآنچه که برای تو میرسد .

۱۵۲۸ إِمامٌ عادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ وابِلٍ : پیشوای دادگستر بهتر از باران درشت پربرکت است .

۱۵۲۹ أَلسَّخاءُ حُبُّ السّائِلِ وَبَذْلُ النّائِلِ : داد ودهش محبّت با سائل وبخشش با ایشان است .

۱۵۳۰ آلَةُ الْبَلاغَةِ قَلْبٌ عَقُولٌ وَلِسانٌ قائِلٌ : نشانه سخن گستری دلی دانا وزبانی گویا است .

۱۵۳۱ أَلْبَغْيُ يَصْرَعُ الرِّجالَ وَيُدْني الْآجالَ : ستم مردان را میافکند ومرگها را نزدیک میسازد .

۱۵۳۲ أَلْإِصْرارُ أَعْظَمُ حَوْبَةً وَأَسْرَعُ عُقُوبَةً : پافشاری بر گناه بزرگترین گناه وکیفرش شتابنده تر است .

۱۵۳۳ أَلْإِسْتِغْفارُ أَعْظَمُ جَزاءً وَأَسْرَعُ مَثُوبَةً : طلب آمرزش از خداوند ای بزرگترین پاداش وثوابش شتابنده تر است .

۱۵۳۴ أَلرِّفْقُ بِالْأَتْباعِ مِنْ كَرَمِ الطِّباعِ : مهرو نرمی با بستگان ونزدیکان از بلندی خوی ها است .

۱۵۳۵ إِصْطِناعُ الْأَكارِمِ أَفْضَلُ ذُخْرٍ أَكْرَمُ إِصْطِناعٍ : نیکوکاری بابزرگان برترین اندوخته وگرامی ترین نیکوئی است .

۱۵۳۶ أَلْحِقْدُ داءٌ دَوِيٌّ وَمَرَضٌ مُوبٍ : کین توزی دردی است دردناک وبیماری است وبادار .

۱۵۳۷ أَلْحِقْدُ خُلْقٌ دَنِيٌّ وَعَرَضٌ مُرْدٍ : کین توزی خوئی است پست وعارضه ایست که انسان را فرو میافکند .

۱۵۳۸ أَلْمُؤْمِنُ سيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ : مؤمن مرام وروشش میانه روی طریقه وسیره ای او استقامت است .

۱۵۳۹ أَلْمُؤْمِنُ يَعافُ اللَّهْوَ وَيَأْلَفُ الْجِدَّ : مؤمن لهو بازی را کنار میزند وجدّ وکوشش را کار می بندد .

۱۵۴۰ أَلْبِشْرُ اِبْتِداءُ الصَّنيعَةِ بِغَيْرِ مَؤُونَةٍ : گشاده روئی نخست خوبی را کار بستن است بدون زحمت دادن .

۱۵۴۱ أَلسَّيِّدُ مَنْ تَحَمَّلَ الْمَؤُونَةَ وَجادَ بِالْمَعُونَةِ : بزرگوار کیست که بار مردم را بدوش کشد ویاریش را به آنان ببخشد .

۱۵۴۲ أَلتَّواضُعُ مِنْ مَصائِدِ الشَّرَفِ : فروتنی با مردم از شکارگاههای شرف است (که در آن صید شرف بچنگ میآید).

۱۵۴۳ أَلْحازِمُ مَنْ تَجَنَّبَ التَّبْذيرَ وَعافَ السَّرَفَ : دوراندیش کسیست که از ولخرجی کناره‌گیرد و اسراف را از خود دور کند.

۱۵۴۴ أَلْكِذْبُ وَالْخِيانَةُ لَيْسا مِنْ أَخْلاقِ الْكِرامِ : دروغ گفتن و خیانت کردن از خوهای بزرگان نیستند.

۱۵۴۵ أَلْفُحْشُ وَالتَّفَحُّشُ لَيْسا مِنَ الْإِسْلامِ : دشنام دادن و ناسزا شنیدن از مسلمانی بدور است.

۱۵۴۶ أَلْمَشْوَرَةُ تَجْلِبُ لَكَ صَوابَ غَيْرِكَ : مشورت کردن رأی صائب و درست دیگری را بسوی تو میکشد.

۱۵۴۷ أَلْإِسْتِبْدادُ بِرَأْيِكَ يُزِلُّكَ وَيُهَوِّرُكَ فِي الْمَهاوي : ایستادگی روی اندیشهٔ خودت ترا میلغزاند و به پرتگاهها افکند.

۱۵۴۸ أَلْعَفافُ أَشْرَفُ الْأَشْرافِ : پارسائی بالاترین برتریها و بزرگواریها است.

۱۵۴۹ أَلرِّضا بِالْكَفافِ يُؤَدّي إِلَى الْعَفافِ : بدانچه کفایت کند خورسند بودن شخص را بسوی پاکدامنی میکشاند.

۱۵۵۰ إِصْطِناعُ الْكَفُورِ مِنْ أَعْظَمِ الْجُرْمِ : نکوئی درباره ای ناسپاس از بزرگترین گناهها است.

۱۵۵۱ أَلطُّمَأْنينَةُ قَبْلَ الْخُبْرَةِ ضِدُّ الْحَزْمِ : پیش از آزمودن آن دل بستن خلاف دوراندیشی است.

۱۵۵۲ أَلصَّدَقَةُ تَقي مَصارِعَ السُّوءِ : تصدق دادن انسان را از پرتگاههائی نگه میدارد.

۱۵۵۳ أَلْمُذْنِبُ عَلى بَصيرَةٍ غَيْرُ مُسْتَحِقٍّ لِلْعَفْوِ : آنکه دانسته گناه میکند سزاوار گذشت و عفو نیست.

۱۵۵۴ أَلْإِحْسانُ إِلَى الْمُسيءِ يَسْتَصْلِحُ الْعَدُوَّ : نیکی با بدکار دشمن را هم اصلاح میکند.

۱۵۵۵ أَلصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ : بالاترین نیکیها پنهان تصدق دادن است.

۱۵۵۶ أَلزَّهْوُ فِي الْغِنى بَذْرُ الذُّلِّ فِي الْفَقْرِ : بحال توانگری گردنکشی کردن تخم خواری را افشاندن است.

۱۵۵۷ أَلْحَسُودُ كَثيرُ الْحَسَراتِ مُتَضاعَفُ السَّيِّئاتِ : رشکبر حسرت و اندوهش فراوان و گناهانش دو برابر است.

۱۵۵۸ أَلْمُحْسِنُ حَيٌّ وَإِنْ نُقِلَ إِلى مَنازِلِ الْأَمْواتِ : نیکوکار زنده است اگرچه بجاهای مردگانش ببرند.

۱۵۵۹ إِجْتِنابُ السَّيِّئاتِ أَوْلى مِنْ إِكْتِسابِ الْحَسَناتِ : از بدیها دوری گزیدن سزاوارتر از خوبیها بدست آوردن است.

۱۵۶۰ أَلْعاقِلُ مَنْ يَزْهَدُ فيما يَرْغَبُ فيهِ الْجاهِلُ : خردمند آن کسی است که دوری گزیند از آنچه که نادان بدان روی میآورد.

۱۵۶۱ أَلْكَيِّسُ صَديقُهُ الْحَقُّ وَعَدُوُّهُ الْباطِلُ : زیرک دوستش حق و دشمنش باطل است.

۱۵۶۲ أَلحَكِيمُ يَشْفِي السَّائِلَ وَيَجُودُ بِالْفَضَائِلِ : حکیم و دانشمند درد (نادانی) سائل را دوا میکند و فضائل را بخشش مینماید

۱۵۶۳ أَلعِلْمُ زَيْنُ الأَغْنِيَاءِ وَغِنَى الفُقَرَاءِ : دانش آرایشگر دارایان و دارائی ناداران است .

۱۵۶۴ أَلإِخْوَانُ زِينَةٌ فِي الرَّخَاءِ وَعُدَّةٌ فِي البَلاءِ : برادران دینی بهنگام آسایش زینت و بگاه گرفتاری پشتیبانند

۱۵۶۵ أَلكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى وَإِذَا تَوَاعَدَ عَفَى : جوانمرد گاهی وعده کند وفا میکند و گاهی که با خلف وعده کند عفو مینماید

۱۵۶۶ أَللَّئِيمُ إِذَا قَدَرَ أَفْحَشَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ : ناجوانمرد اگر توانا شود بدرشتی گراید و اگر وعده دهد خلاف میکند.

۱۵۶۷ أَلكَرِيمُ إِذَا أَيْسَرَ أَسْعَفَ وَإِذَا أَعْسَرَ خَفَّفَ : جوانمرد بگاه مالداری حاجت روا میکند و بگاه سختی بخویش آسان میگیرد

۱۵۶۸ أَلنَّاسُ رَجُلانِ طَالِبٌ لا يَجِدُ وَوَاجِدٌ لا يَكْتَفِي : مردم دو نفرند جوینده که نمییابد و یابنده که سیر نمیشود

۱۵۶۹ أَلنَّاسُ رَجُلانِ جَوَادٌ لا يَجِدُ وَوَاجِدٌ لا يُسْعِفُ : مردم دو نوعند یکی بخشنده که نمییابد دیگر یابنده که حاجت روا نمیسازد

۱۵۷۰ أَللَّئِيمُ إِذَا أَعْطَى حَقَدَ وَإِذَا أُعْطِيَ جَحَدَ : ناکس بدهد بکین گراید و اگر داده شود انکار کند .

۱۵۷۱ أَلجَاهِلُ إِذَا جَحَدَ وَجَدَ وَإِذَا وَجَدَ أَلحَدَ : نادان هرگاه کم خیر شود توانگر گردد و هرگاه توانگر شود گرفتار لغزش شود

۱۵۷۲ أَلعَامِلُ بِالعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الوَاضِحِ : آنکه بدانش کار میکند مانند کسی است که براه روشن میرود

۱۵۷۳ أَلفَقْرُ الفَادِحُ أَجْمَلُ مِنَ الغِنَى الفَاضِحِ : نداری سنگینی کننده بهتر تا دارائی رسوا کننده است .

۱۵۷۴ أَلشُّكْرُ مَأْخُوذٌ عَلَى أَهْلِ النِّعَمِ : سپاسگذاری گرفته شده بر اهل نعمتها (و آنها بیشتر باید این معنی را رعایت کنند)

۱۵۷۵ أَلمَوَدَّةُ فِي اللهِ آكَدُ مِنْ وَشِيجِ الرَّحِمِ : دوستی در راه خدا رشته‌اش استوارتر از پیوند خویشی است .

۱۵۷۶ أَلمَعْرُوفُ كَنْزٌ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُودِعُهُ : خوبی گنجی است بنگر آن را بکه می سپاری .

۱۵۷۷ أَلإِصْطِنَاعُ ذُخْرٌ فَارْتَدْ عِنْدَ مَنْ تَصْنَعُهُ : احسان پس انداز است پس بجوی آنرا نزد آنکسی که میگذارش

۱۵۷۸ أَلمَخْذُولُ مَنْ لَهُ إِلَى اللِّئَامِ حَاجَةٌ : خوار آن کسی است که بناکسانش نیاز افتد .

۱۵۷۹ أَللَّجَاجَةُ تُورِثُ مَا لَيْسَ لِلْمَرْءِ إِلَيْهِ حَاجَةٌ : ستیزه خوئی انسان را وادار بکاری میکند که نیازی بدان ندارد

۱۵۸۰ أَلتَّجَارِبُ لا تَنْقَضِي وَالعَاقِلُ مِنْهَا فِي زِيَادَةٍ : آزمایشها تمام شدنی نیستند و مرد خرد همواره بفزودن آن سرگرم است

۱۵۸۱ أَلكَاتِمُ لِلْعِلْمِ غَيْرُ وَاثِقٍ بِالإِصَابَةِ فِيهِ : پنهان کننده دانش مطمئن نیست که در آن راه درست پیموده باشد

۱۵۸۲ أَلتَّارِكُ لِلْعَمَلِ غَيْرُ مُوقِنٍ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ : واگذارنده عمل بپاداش آن یقین ندارد .

۱۵۸۳ أَلْفَقْرُ وَالْغِنىٰ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ : نداری و دارائی پس از عرض بر پروردگار پاک (او انسان وار قیامت که شد معلوم میشود دارا است یا ندار)

۱۵۸۴ أَلْحَيَاءُ مِنَ اللّٰهِ يَمْحُو كَثِيرًا مِنَ الْخَطَايَا : شرم از خداوند بسیاری از گناهان را از بین میبرد .

۱۵۸۵ أَلرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ يُهَوِّنُ عَظِيمَ الرَّزَايَا : بداد خدا خورسندی دادن گرفتاریهای بزرگ را کوچک میسازد

۱۵۸۶ أَلْحِرْصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ وَلَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ : آزمندی جاه مرد را بکاهد و بر روزیش نیفزاید .

۱۵۸۷ أَلْمُخَاصَمَةُ تُبْدِي سَفَهَ الرَّجُلِ وَلَا تَزِيدُ فِي حَقِّهِ : دشمنی کردن سبکی مرد را نمایان کند و درباره اش چیزی نیفزاید.

۱۵۸۸ أَلصِّدْقُ مُطَابَقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلٰهِي : راستی تطبیق گفتار و منطق است بوضعی که خدا معین فرموده است (او شخص باید زبان را در مورد سخط الهی بکار نیندازد)

۱۵۸۹ أَلْكِذْبُ زَوَالُ الْمَنْطِقِ عَنِ الْوَضْعِ الْإِلٰهِي : دروغ دور داشتن گفتار و منطق است از جائیکه خدا معین فرموده است

۱۵۹۰ إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِنَا يَلْحَقُ التَّالِي : شخص غلو کننده بسوی ما بازگردد و وازپی درآینده بما برسد.

۱۵۹۱ أَلنَّفْسُ الْكَرِيمَةُ لَا تُؤَثِّرُ فِيهَا النَّكَبَاتُ : بختیها در نفس رادمرد بزرگ راه ندارند .

۱۵۹۲ أَلنَّفْسُ الشَّرِيفَةُ لَا تَثْقُلُ عَلَيْهَا الْمَؤُونَاتُ : در زندگی آنچه باید شاید بر مرد باهمت سنگینی نمیکنند.

۱۵۹۳ أَلنَّفْسُ الدَّنِيَّةُ لَا تَنْفَكُّ عَنِ الدَّنَاءَاتِ : دارنده ای نفس پست هیچگاه از پستی جدائی ندارد

۱۵۹۴ أَلتَّقْوىٰ حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ : پرهیزکاری دژ استواریست برای آنکس که بدان پناه برد

۱۵۹۵ أَلتَّوَكُّلُ كِفَايَةٌ شَرِيفَةٌ لِمَنِ اعْتَمَدَ إِلَيْهِ : خدای را پشتیبان گرفتن کفایت کننده خوبیست برای کسیکه بدان تکیه نماید

۱۵۹۶ أَلْإِخْلَاصُ خَطَرٌ عَظِيمٌ حَتّىٰ يُنْظَرَ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ : اخلاص امر بزرگیست (و پایان آن هویدا نگردد) مگر اینکه دیده شود امرش چسان پایان مییابد .

۱۵۹۷ أَلْحِرْصُ ذُلٌّ وَمَهَانَةٌ لِمَنْ يَسْتَشْعِرُهُ : آزمندی خواری و خفت است برای کسیکه آن را شعار خویش سازد .

۱۵۹۸ أَلْجَزَعُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ أَشَدُّ الْمُصِيبَةِ : هنگام گرفتاری بیتابی نمودن از خود گرفتاری دشوارتر است

۱۵۹۹ أَلْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ مِنْ تَمَامِ الْمِحْنَةِ : هنگام رنج و محنت زاری کردن گرفتاری را کامل کردن است .

۱۶۰۰ أَلْكِبْرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ : گردنکشی شخص

را بافتادن در گناهها میکشاند .

۱۶۰۱ أَلْكَرِيمُ مَنْ تَجَنَّبَ الْمَحَارِمَ وَتَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ : راد مرد کسی است که از حرامها کناره گیرد و از زشتیها دوری گزیند .

۱۶۰۲ أَلْمُبَادَرَةُ إِلَى الْعَفْوِ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ : بسوی عفو و درگذشتن شتافتن از خوهای بزرگان است .

۱۶۰۳ أَلْمُبَادَرَةُ إِلَى الْأِنْتِقَامِ مِنْ شِيَمِ اللِّئَامِ : بسوی کیفر و کین شیدن شتافتن از خوهای ناکسان است .

۱۶۰۴ أَلْكَرِيمُ مَنْ جَادَ بِالْمَوْجُودِ : راد مرد کسی است که بهر چه هست بخشایش کند .

۱۶۰۵ أَلسَّعِيدُ مَنِ اسْتَهَانَ بِالْمَفْقُودِ : نیکبخت کسی است که گم گشته را بدیده خواری بنگرد .

۱۶۰۶ أَلْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ : با پیمان شکنان وفاداری کردن نزد خدا پیمان شکنی محسوب است .

۱۶۰۷ أَلْغَدْرُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ : با پیمان شکنان پیمان شکنی کردن نزد خدا وفای بعهد محسوب است .

۱۶۰۸ إِكْتِسَابُ الْحَسَنَاتِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَاسِبِ : بهترین کسبها گرد آوردن نیکیها است .

۱۶۰۹ أَلْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُؤْمِنُ مَكْرُوهَ النَّوَائِبِ : به پایان کارها اندیشیدن از گرفتاریها رهیدن است .

۱۶۱۰ أَلْحِرْصُ أُسُّ الْفَقْرِ وَأُسُّ الشَّرِّ : آزمندی اساس نداری و ریشه زشتی است .

۱۶۱۱ أَلْغَشُوشُ لِسَانُهُ حُلْوٌ وَقَلْبُهُ مُرٌّ : ناپاک آلوده زبانش شیرین و دلش تلخ است .

۱۶۱۲ أَلْمُنَافِقُ لِسَانُهُ يَسُرُّ وَقَلْبُهُ يَضُرُّ : مرد دورو زبانش شاد کننده و دلش زیان زننده است .

۱۶۱۳ أَلْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَبَاطِنُهُ عَلِيلٌ : ریاکار بیرونش زیبا و درونش بیمار است .

۱۶۱۴ أَلْمُنَافِقُ قَوْلُهُ جَمِيلٌ وَفِعْلُهُ الدَّاءُ الدَّخِيلُ : مرد دورو گفتارش نیک و زیبا و کردارش درد بیست کاری

۱۶۱۵ أَلصِّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْأِيمَانِ : راستی استوارترین پایهٔ ایمان بخدا است .

۱۶۱۶ أَلصَّبْرُ أَوَّلُ لَوَازِمِ الْأِيقَانِ : شکیبائی بر گرفتاریها نخستین لازمهٔ یقین بخدا است .

۱۶۱۷ أَلْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ : دانش شخص را بسوی حق هدایت میکند .

۱۶۱۸ أَلْأَمَانَةُ تُؤَدِّي إِلَى الصِّدْقِ : امانت داری شخص را بسوی راستی میکشاند .

۱۶۱۹ أَلْعِلْمُ مِصْبَاحُ الْعَقْلِ وَيَنْبُوعُ الْفَضْلِ : دانش چراغ روشن عقل و سرچشمهٔ فضل و فزونیها است .

۱۶۲۰ أَلْعِلْمُ قَاتِلُ الْجَهْلِ وَمُكْسِبُ النُّبْلِ : دانش کشندهٔ نادانی و بدست آرندهٔ بزرگواری است.

۱۶۲۱ أَلْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَبَالٌ : علم بدون عمل سوء عاقبت است.

۱۶۲۲ أَلْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَلَالٌ : عمل بدون علم گمراهی است.

۱۶۲۳ أَلْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيمٌ لَا يَفْنَى : دانش گنج بزرگی است تمام نشدنی.

۱۶۲۴ أَلْعَقْلُ شَرَفٌ كَرِيمٌ لَا يَبْلَى : خردمندی شرافتی است بزرگ و نپوسیدنی.

۱۶۲۵ أَلْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ : خردمند کسی است که زبانش را به بند درکشد.

۱۶۲۶ أَلْحَازِمُ مَنْ دَارَى زَمَانَهُ : دوراندیش کسی است که با روزگار خویش مدارا کند.

۱۶۲۷ أَلْمَكْرُ وَالْغِلُّ مُجَانِبَا الْإِيمَانِ : مکر و فسون و کین توزی از ایمان بدوراند.

۱۶۲۸ أَلْمَطْلُ وَالْمَنُّ مُنَكِّدَا الْإِحْسَانِ : سهل انگاری و منت گذاری نیکی را تباه میکنند.

۱۶۲۹ أَلصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيبَةِ يُجْزِلُ الْمَثُوبَةَ : بر مصیبت شکیب ورزیدن اجر را دوچندان میکند.

۱۶۳۰ أَلْكَذِبُ يُرْدِي مُصَاحِبَهُ وَيُنْجِي مُجَانِبَهُ : دروغ یار خود را هلاک میکند و دوری کننده اش را میرهاند.

۱۶۳۱ أَلْعُسْرُ يَشِينُ الْأَخْلَاقَ وَيُوحِشُ الرِّفَاقَ : دشواری خوها را زشت میسازد و دوستان را بیگانه و دور مینماید.

۱۶۳۲ أَلسَّخَاءُ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَيَزِينُ الْأَخْلَاقَ : دهش و بخشش مهربانی را بدست میاورد و خوها را زیبا میسازد.

۱۶۳۳ أَلْوَفَاءُ حِلْيَةُ الْعَقْلِ وَعُنْوَانُ النُّبْلِ : وفاداری آرایشگر خرد و نشانهٔ بزرگواری است.

۱۶۳۴ أَلْاِحْتِمَالُ بُرْهَانُ الْعَقْلِ وَعُنْوَانُ الْفَضْلِ : بردباری نشانهٔ خردمندی و نمونهٔ افزونی و بزرگواری است.

۱۶۳۵ أَلْمَعْرِفَةُ دَهَشٌ وَالْخُلُوُّ مِنْهَا عَطَشٌ : عشق و عرفان حق باعث مدهوشی و بیخودی از خویش و تهی بودن از آن موجب تشنگی (بسرچشمهٔ وصال حق) است.

۱۶۳۶ أَلسَّيِّئُ الْخُلُقِ كَثِيرُ الطَّيْشِ مُنَغَّصُ الْعَيْشِ : مرد بدخو سبکی و بیخردیش بسیار و عیشش آلوده و تباه است.

۱۶۳۷ أَلْمَطْلُ أَحَدُ الْمَنْعَيْنِ : کندی و کاهلی یکی از دو منع و باز گرفتن است.

۱۶۳۸ أَلْيَأْسُ أَحَدُ النُّجْحَيْنِ : نومیدی از مردم یکی از دو پیروزی است.

۱۶۳۹ أَلسَّامِعُ لِلْغِيبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِيْنَ : غیبت شنو خودش یکی از دو غیبت کننده است.

۱۶۴۰ أَلْمُصِيبَةُ بِالصَّبْرِ أَعْظَمُ الْمُصِيبَتَيْنِ : گرفتاری

بی صبری بالاترین یکی از دو گرفتاری بزرگ است .

۱۶۴۱ أَلظَّنُّ الصَّوابُ أَحَدُ الرَّأْيَيْنِ : گمان درست یکی از دو تدبیر درست است

۱۶۴۲ أَلرُّؤْيَا الصّالِحَةُ إِحْدَى البِشارَتَيْنِ : خواب خوب دیدن یکی از دو مژده است .

۱۶۴۳ أَلْكَفُّ عَمّا فِي أَيْدِي النّاسِ أَحَدُ السَّخاءَيْنِ : از آنچه در دستهای مردم است دست باز داشتن یکی از دو بخشش است .

۱۶۴۴ أَلذِّكْرُ الجَمِيلُ إِحْدَى الحَياتَيْنِ : نیک نامی یکی از دو زندگانی است .

۱۶۴۵ أَلبِشْرُ أَحَدُ العَطاءَيْنِ : گشاده روئی یکی از دو بخشش است .

۱۶۴۶ أَلمَرْأَةُ الصّالِحَةُ أَحَدُ الكَسْبَيْنِ : زن خوب یکی از دو چیزی است که شخص (کسب) بدست میاورد .

۱۶۴۷ أَلكِتابُ أَحَدُ المُحَدِّثَيْنِ : کتاب یکی از دو حدیث گوینده است .

۱۶۴۸ أَلإِغْتِرابُ أَحَدُ الشَّتاتَيْنِ : غربت یکی از دو پراگندگی است (و آن دیگرش مرگ است) .

۱۶۴۹ أَللَّبَنُ أَحَدُ اللَّحْمَيْنِ : شیر یکی از دو گوشت است

۱۶۵۰ أَلعَجِيزَةُ أَحَدُ الوَجْهَيْنِ : سُرین (باسن) یکی از دو روی است . (یعنی آنکه جمال زن فقط در صورتش نیست بلکه در سُرین او نیز میباشد پس هنگام انتخاب زن باید بدیدار رویش اکتفا نمود) .

۱۶۵۱ أَلدُّعاءُ لِلسّائِلِ إِحْدَى الصَّدَقَتَيْنِ : بدرخواست کننده دعا کردن یکی از دو تصدق دادن است .

۱۶۵۲ أَلأَدَبُ أَحَدُ الحَسَبَيْنِ : دانش و فرهنگ داشتن یکی از دو پاک گهری است .

۱۶۵۳ أَلدِّينُ أَشْرَفُ النَّسَبَيْنِ : دین داری شریفترین دو پیوند است (یکی پیوند دیگر شرافت خانوادگی است) .

۱۶۵۴ أَلمُصِيبَةُ واحِدَةٌ وَإِنْ جَزِعْتَ صارَتِ اثْنَتَيْنِ : گرفتاری یکی است اگر بیتابی کنی دو تا میشود .

۱۶۵۵ أَلنِّيَّةُ الصّالِحَةُ أَحَدُ العَمَلَيْنِ : نیّت پاک یکی از دو عمل کردن است .

۱۶۵۶ أَلعِلْمُ إِحْدَى الحَياتَيْنِ : دانش یکی از دو زندگانی است .

۱۶۵۷ أَلمَوَدَّةُ إِحْدَى القَرابَتَيْنِ : دوستی یکی از دو خویشاوندی است .

۱۶۵۸ أَلسَّفَرُ أَحَدُ العَذابَيْنِ : مسافرت یکی از دو

گرفتاری و بدبختی است .

۱۶۵۹ أَلحِرصُ أَحَدُ الشِّقائَينِ : آزمندی یکی از دو بدبختی است .

۱۶۶۰ أَلبُخلُ أَحَدُ الفَقرَينِ : بخیلی یکی از دو ناداری است

۱۶۶۱ أَلسِّجنُ أَحَدُ القَبرَينِ : زندان یکی از دو گور است (زیرا چه بسا اشخاص که از همین گور زندان بگور درافتادند) .

۱۶۶۲ أَلمَنزِلُ البَهِيُّ إِحدَى الجَنَّتَينِ : منزل روشن و خرّم یکی از دو بهشت است .

۱۶۶۳ أَلهَمُّ أَحَدُ الهَرَمَينِ : أندوه یکی از دو پیری است .

۱۶۶۴ أَلحَسَدُ أَحَدُ العَذابَينِ : رشک بردن یکی از دو عذاب است .

۱۶۶۵ أَلمَرَضُ أَحَدُ الحَبسَينِ : بیماری یکی از دو زندان است .

۱۶۶۶ أَلعَفوُ أَعظَمُ الفَضِيلَتَينِ : گذشت از گناه برترین و بزرگواری است .

۱۶۶۷ أَلصَّبرُ أَحَدُ الظَّفَرَينِ : شکیبائی یکی از دو پیروزمندی است .

۱۶۶۸ أَلمُؤمِنُ يَقظانُ يَنتَظِرُ إِحدَى الحُسنَيَينِ : مؤمن بیدار است و همواره بانتظار یکی از دو نیکی است (یا گشایش کار رهائی یا مرگی که او را بروح و رحمت آلهی برساند)

۱۶۶۹ أَلزَّوجَةُ المُوافِقَةُ إِحدَى الرّاحَتَينِ : زن موافق و دمساز (با اخلاق انسان) یکی از دو آسایش است .

۱۶۷۰ أَلظّالِمُ طاغٍ يَنتَظِرُ إِحدَى النِّقمَتَينِ : ستمگر سرکش و چشم براه یکی از دو کیفر است (یا کیفر این جهان یا جزای آنجهان) .

۱۶۷۱ أَلعادِلُ راعٍ يَنتَظِرُ أَحَدَ الجَزائَينِ : پادشاه دادگستر شبانی است که چشم براه یکی از دو پاداش است

۱۶۷۲ أَلأَدَبُ وَالدِّينُ نَتِيجَةُ العَقلِ : دانش و دین زاده و نتیجهٔ خرد است .

۱۶۷۳ أَلحِرصُ الشَّرَهُ وَالبُخلُ نَتِيجَةُ الجَهلِ : آزمندی و حرص بسیار و بخیلی انگیزه نادانی اند .

۱۶۷۴ أَلكَرَمُ حُسنُ السَّجِيَّةِ وَاجتِنابُ الدَّنِيَّةِ : بزرگواری خوش رفتاری و دوری از زشتی است .

۱۶۷۵ أَلأَمَلُ يُقَرِّبُ المَنِيَّةَ وَيُباعِدُ الأُمنِيَّةَ : آرزوی دراز مرگ را نزدیک و آرزو را دور میسازد .

۱۶۷۶ أَلعاقِلُ مَن تَغَمَّدَ الذُّنُوبَ بِالغُفرانِ : خردمند کسی است که گناهان را با آمرزش بپوشاند .

۱۶۷۷ أَلْكَرِيمُ مَنْ جَازَى الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ : جوانمرد کسی است که بدی را بخوبی پاداش دهد .

۱۶۷۸ أَلْمُحْسِنُ مَنْ عَمَّ النَّاسَ بِالْإِحْسَانِ : نیکوکار کسی است که نیکی اش بهمه مردم برسد .

۱۶۷۹ أَلشَّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَفَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ : دلاوری یاری آماده و فضیلت و برتری هویدائی است .

۱۶۸۰ أَلْعِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ وَنِعْمَةٌ عَمِيمَةٌ : دانش میراثی است گرانسنگ و نعمتی است عام .

۱۶۸۱ أَلْإِنْصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِئْتِلَافَ : دادگری مخالفت را از میان میبرد و پیوند و الفت بار میآورد .

۱۶۸۲ أَلتَّقْوَى جِمَاعُ التَّنَزُّهِ وَالْعَفَافِ : پرهیزکاری گردآورده پاکیزگی و پاکدامنی است .

۱۶۸۳ أَلتَّوْفِيقُ أَشْرَفُ الْحَظَّيْنِ : موفقیت و کامروائی برترین بهره است .

۱۶۸۴ أَلتَّوَاضُعُ أَفْضَلُ الشَّرَفَيْنِ : فروتنی برترین دو بزرگواری است .

۱۶۸۵ أَلسَّخَاءُ إِحْدَى السَّعَادَتَيْنِ : بخشش یکی از دو نیکبختی است

۱۶۸۶ أَلطَّمَعُ أَحَدُ الذُّلَّيْنِ : طمعکاری یکی از دو خواری است

۱۶۸۷ أَلْوَعْدُ أَحَدُ الرِّقَّيْنِ : پیمان نهادن یکی از دو بندگی است

۱۶۸۸ إِنْجَازُ الْوَعْدِ أَحَدُ الْعِتْقَيْنِ : وفای بوعده یکی از دو آزادی است .

۱۶۸۹ أَلْحِلْمُ إِحْدَى الْمَنْقَبَتَيْنِ : بردباری یکی از دو فضیلت است .

۱۶۹۰ أَلْمَوَدَّةُ فِي اللّٰهِ آكَدُ النَّسَبَيْنِ : دوستی در راه خدا استوارترین دو خویشاوندی است .

۱۶۹۱ أَلْحَسَدُ أَلْأَمُ الرَّذِيلَتَيْنِ : رشک بردن پست ترین دو صفت پست است .

۱۶۹۲ أَلزُّهْدُ أَفْضَلُ الرَّاحَتَيْنِ : بی رغبتی بدنیا برترین دو راحتی است .

۱۶۹۳ أَلْعَافِيَةُ أَشْرَفُ اللِّبَاسَيْنِ : تندرستی شریفترین دو لباس است .

۱۶۹۴ أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ الْأَنِيسَيْنِ : دانش برترین دو انیس و همراه است .

۱۶۹۵ أَلْعَمَلُ الصَّالِحُ أَفْضَلُ الزَّادَيْنِ : کار نیک برای آخرت بهترین دو توشه است .

۱۶۹۶ أَلْعَدْلُ أَفْضَلُ السِّيَاسَتَيْنِ : دادگستری برترین دو سیاست است .

۱۶۹۷ أَلْجَوْرُ أَحَدُ الْمُدَمِّرَيْنِ : ستمکاری یکی از دو هلاک کنندگان است .

۱۶۹۸ أَلْخُلْقُ النَّجِیحُ إِحْدَی النِّعْمَتَیْنِ : خوی خوش و نرم یکی از دو نعمت است .

۱۶۹۹ أَلصُّورَةُ الْجَمِیلَةُ أَوَّلُ السَّعَادَتَیْنِ : روی زیبا نخستین دو نیکبختی است .

۱۷۰۰ أَلصِّحَّةُ أَهْنَأُ اللَّذَّتَیْنِ : تندرستی گواراترین دو لذّت است .

۱۷۰۱ أَلشَّهْوَةُ أَحَدُ الْمُغْوِیَیْنِ : خواهش یکی از دو گمراه کننده است .

۱۷۰۲ أَلشَّجَاعَةُ أَحَدُ الْعِزَّیْنِ : دلاوری یکی از دو عزّت وارجمندی است .

۱۷۰۳ أَلْفِرَارُ أَحَدُ الذُّلَّیْنِ : گریز از میدان جنگ یکی از دو خواریست .

۱۷۰۴ أَلْوَلَدُ الصَّالِحُ أَجْمَلُ الذِّکْرَیْنِ : فرزند شایسته زیباترین دو نام نیک است .

۱۷۰۵ أَلْقُرْآنُ أَفْضَلُ الْهِدَایَتَیْنِ : قرآن برترین دو هدایت است .

۱۷۰۶ أَلْإِیمَانُ أَفْضَلُ الْأَمَانَتَیْنِ : ایمان بخدا و رسول برترین دو امانت است .

۱۷۰۷ أَلْخُلْقُ السَّیِّئُ أَحَدُ الْعَذَابَیْنِ : زشتخوئی یکی از دو عذاب و گرفتاری است .

۱۷۰۸ أَلْوَلَدُ أَحَدُ الْعَدُوَّیْنِ : فرزند یکی از دو دشمن است .

۱۷۰۹ أَلصَّدِیقُ أَفْضَلُ الذُّخْرَیْنِ : دوست برترین دو اندوخته است .

۱۷۱۰ أَلْمَرْکَبُ الْهَنِیءُ إِحْدَی الرَّاحَتَیْنِ : مرکب رهوار یکی از دو آسایش است .

۱۷۱۱ أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ الْجَمَالَیْنِ : دانش برترین دو زیبائی است .

۱۷۱۲ أَلذِّکْرُ أَفْضَلُ الْغَنِیمَتَیْنِ : یاد خدا بودن برترین دو بهره است .

۱۷۱۳ أَلصَّدَقَةُ أَعْظَمُ الرِّبْحَیْنِ : تصدّق دادن بزرگترین دو سود است .

۱۷۱۴ أَلْعِلْمُ بِاللهِ أَفْضَلُ الْعِلْمَیْنِ : علم بخدا برترین دو دانش است (یعنی هرگاه علم را تقسیم بدو قسمت کنیم یکی از آن مربوط بمبدأ و معاد و دیگری مربوط بامور دیگر البتّه آنکه مربوط بمبدأ و معاد است افضل از آن دیگر است) .

۱۷۱۵ أَلْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَیْنِ : خویشتن شناسی سودمندترین دو معرفت است .

۱۷۱۶ أَلْأَخْذُ عَلَی الْعَدُوِّ بِالْفَضْلِ أَحَدُ الظَّفَرَیْنِ : بر دشمن

بوسیلهٔ نیکی دست یافتن یکی از دو پیروزی است

۱۷۱۷ أَلْقَناعَةُ أَفْضَلُ الغِنائَیْنِ : بکم ساختن برترین دو دارائی است .

۱۷۱۸ أَلْهَوىٰ أَعْظَمُ العَدُوَّیْنِ : هواپرستی بزرگترین دو دشمن است .

۱۷۱۹ أَلصَّدَقَةُ أَفْضَلُ الذُّخْرَیْنِ : تصدّق دادن برترین دو اندوخته است .

۱۷۲۰ أَلنِّساءُ أَعْظَمُ الفِتْنَتَیْنِ : زنان بزرگترین دو فتنه اند .

۱۷۲۱ أَلْمَعْرُوفُ أَفْضَلُ الکَنْزَیْنِ : نیکی بزرگترین دو گنج است .

۱۷۲۲ أَلصَّلوٰةُ أَفْضَلُ القُرْبَتَیْنِ : نماز برترین نزدیکیها بخدا است .

۱۷۲۳ أَلصِّیامُ أَحَدُ الصِّحَّتَیْنِ : روزه گرفتن یکی از دو تندرستی است .

۱۷۲۴ أَلتَّهَجُّدُ إِحْدَى الحَیاتَیْنِ : شب زنده داری یکی از دو زندگانی است .

۱۷۲۵ أَلْقَناعَةُ أَفْضَلُ العِفَّتَیْنِ : قناعت دو پاکدامنی است .

۱۷۲۶ أَلشُّکْرُ أَحَدُ الجَزائَیْنِ : سپاسگزاری یکی از دو پاداش است .

۱۷۲۷ أَلدَّیْنُ أَحَدُ الرِّقَّیْنِ : قرض یکی از دو بندگی است .

۱۷۲۸ أَلتَّفْرِیعُ إِحْدَى العُقُوبَتَیْنِ : نکوهش یکی از دو کیفر است .

۱۷۲۹ أَلنَّدَمُ أَحَدُ التَّوْبَتَیْنِ : پشیمانی یکی از دو توبه است .

۱۷۳۰ أَلْغَدْرُ أَقْبَحُ الخِیانَتَیْنِ : بیوفائی زشترین دو خیانت است .

۱۷۳۱ أَلصَّدِیقُ أَفْضَلُ العُدَّتَیْنِ : دوست وفادار برترین دو پشتیبان است .

۱۷۳۲ أَلْبَشاشَةُ أَحَدُ القِرائَیْنِ : گشاده روئی یکی از دو مهمانی کردن است .

۱۷۳۳ أَلْعَدْلُ رَأْسُ الإِیمانِ وَجِماعُ الإِحْسانِ : دادگستری سر و ریشهٔ ایمان و گردآورندهٔ نیکی و احسان است .

۱۷۳۴ أَلإِیثارُ أَحْسَنُ الإِحْسانِ وَأَعْلَى مَراتِبِ الإِیمانِ : برگزیدن دیگران نیکوترین نیکیها و بلندترین مراتب ایمان است .

۱۷۳۵ أَلْبُخْلُ یَکْسِبُ العارَ وَیُدْخِلُ النّارَ : بخل صفتی است که ننگ را کسب کرده و سرانجام آدمی را داخل آتش میکند .

۱۷۳۶ أَلظُّلْمُ فِی الدُّنْیا بَوارٌ وَفِی الآخِرَةِ دَمارٌ : ستمکا

در دنیا تباهی و در آخرت شکنجه و هلاکت است

۱۷۳۷ أَلْكِذْبُ فِي الْعَاجِلَةِ عَارٌ وَفِي الْآجِلَةِ عَذَابُ النَّارِ: دروغ در دنیا باعث ننگ و رسوائی و در آخرت موجب عذاب و آتش است .

۱۷۳۸ أَلْغَضَبُ يُرْدِي صَاحِبَهُ وَيُبْدِي مَعَايِبَهُ: خشم صاحبش را هلاك میکند و زشتیهایش را هویدا میسازد

۱۷۳۹ أَللَّجَاجُ يَكْبُو رَاكِبُهُ وَيَنْبُو بِصَاحِبِهِ: ستیزه خوئی مرکبی است که سوارش را زپا در میآورد و صاحبش را عاجز کند

۱۷۴۰ أَلْعَالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ أَقْوَالِهِ أَفْعَالُهُ: دانشمند کسی است که کردارش درستی گفتارش را گواهی دهد

۱۷۴۱ أَلْوَرِعُ مَنْ تَنَزَّهَتْ نَفْسُهُ وَشَرُفَتْ خِلَالُهُ: پارساکسی است که خودش پاکیزه و بلند باشد خویهای او

۱۷۴۲ أَلزُّهْدُ شِيمَةُ الْمُتَّقِينَ وَسَجِيَّةُ الْأَوَّابِينَ: کناره گیری از جهان کردار پرهیزکاران و روش بخدا بازگشتگان است

۱۷۴۳ أَلتَّقْوَى ثَمَرَةُ الدِّينِ وَأَمَارَةُ الْيَقِينِ: پرهیزکاری میوه درخت دین و نشانه یقین است .

۱۷۴۴ أَلْحِكْمَةُ رَوْضَةُ الْعُقَلَاءِ وَنُزْهَةُ النُّبَلَاءِ: حکمت و دانش بوستان خردمندان و تفرجگاه زیرکان است

۱۷۴۵ أَلْجَاهِلُ لَنْ يُلْفَى أَبَداً إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً: نادان هیچگاه دیدار نگردد جز اینکه یا تند است یا کند .

۱۷۴۶ أَلْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ: خرد منشی خوئیست که زیاد میگردد بدانش و آزمایشها .

۱۷۴۷ أَللَّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَيُوغِرُ الْقُلُوبَ: ستیزه خوئی موجب پیدایش پیکارها و گداز دلها است .

۱۷۴۸ أَلْعُلَمَاءُ غُرَبَاءُ لِكَثْرَةِ الْجُهَّالِ: از بس نادانان فراوان اند دانشمندان غریب و بیکسانند.

۱۷۴۹ أَلنَّاجُونَ مِنَ النَّارِ قَلِيلٌ لِغَلَبَةِ الْهَوَى وَالضَّلَالِ: از بس هوا و گمراهی غالب است رستگاران از آتش کمند

۱۷۵۰ أَلدُّنْيَا لَا تَصْفُو لِشَارِبٍ وَلَا تَفِي لِصَاحِبٍ: سر چشمه جهان برای نوشنده اش صاف شدنی و برای دارنده اش وفا کردنی نیست که نیست .

۱۷۵۱ أَلصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ يُنِيلُ شَرَفَ الْمَرَاتِبِ: بر پیش آمدهای روزگار شکیب ورزیدن شخص را بپایه های بلند میرساند .

۱۷۵۲ أَلْمُذْنِبُ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بَرِيءٌ مِنَ الذَّنْبِ: آنکه ندانسته گناه میکند از گناه برکنار است .

۱۷۵۳ أَلْأَحْمَقُ غَرِيبٌ فِي بَلْدَتِهِ مُهَانٌ بَيْنَ أَعِزَّتِهِ: بی خرد در شهر خود بیگانه است خوار است میان عزیزان خود

۱۷۵۴ أَلْعِلْمُ يُنْجِي مِنَ الْإِرْتِبَاكِ وَالْحَيْرَةِ: دانش شخص را

از در افتادن وسرگردانی میرهاند .

۱۷۵۵ أَلصَّدِيقُ أَفْضَلُ عُدَّةٍ وَأَبْقَى مَوَدَّةً : یار نیک برترین پناه و در دوستی پایدارتر است .

۱۷۵۶ أَلْعَاقِلُ مَنْ هَجَرَ شَهْوَتَهُ وَبَاعَ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ : خردمند کسی است که شهوتش را دور سازد و دنیایش را بآخرتش بفروشد .

أَفَانٍ بِبَاقٍ نَشْتَرِيهِ سَفَاهَةً * وَسُخْطاً بِرِضْوَانٍ وَنَاراً بِجَنَّةٍ . (عنه علیه السلام) .

دنیا بدین خردمنت ازلی بصارتی است *
ای بد معامله بهمه هیچ میخری . (سعدی)

۱۷۵۷ أَلْجَاهِلُ لَا يَرْتَدِعُ وَبِالْمَوَاعِظِ لَا يَنْتَفِعُ : نادان (از راهی که میرود) بازگشتنی نیست و از پندها سود بردنی نه .

۱۷۵۸ أَلْمُؤْمِنُ عَفِيفٌ مُقْتَنِعٌ مُتَنَزِّهٌ مُتَوَرِّعٌ : مؤمن پاکدامن سازکار دوری کننده پرهیزکار است .

۱۷۵۹ أَلصَّبْرُ عَلَى طَاعَةِ اللهِ أَهْوَنُ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى عُقُوبَتِهِ : بر طاعت خدا شکیب ورزیدن آسانتر تا بر کیفر و زجرش صبر کردن .

۱۷۶۰ أَلْعَاقِلُ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا لِحَاجَتِهِ أَوْ حُجَّتِهِ وَلَا يَشْتَغِلُ إِلَّا بِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِ : خردمند سخن نگوید مگر یا برای حاجتش یا برای حجتش و غلبه بر دشمنش و مشغول نمیشود مگر باصلاح امور آخرتش .

۱۷۶۱ أَلْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا مَذْمُومٌ وَفِي الْآخِرَةِ مُعَذَّبٌ مَلُومٌ : بخیل در دنیا نکوهیده و در آخرت گرفتار و نکوهش شده است .

۱۷۶۲ أَلظُّلْمُ يُزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُهْلِكُ الْأُمَمَ : ستمکاری پی (حیات انسانی) را میلغزاند و نعمت را میگرداند و امتها را هلاک میسازد .

۱۷۶۳ أَلْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَلِمَ عَقَلَ : دانش دلیل بر خرد است فلذا هر که دانشمند شد خردمند است

۱۷۶۴ أَلْعِلْمُ مُحْيِي النَّفْسِ وَمُنِيرُ الْعَقْلِ وَمُمِيتُ الْجَهْلِ : دانش انسان را زنده میدارد و خرد را نور میبخشد و نادانی را میکشد .

۱۷۶۵ أَلْعَاقِلُ مَنْ تَوَرَّعَ عَنِ الذُّنُوبِ وَتَنَزَّهَ مِنَ الْعُيُوبِ : خردمند کسی است که از گناهان بپرهیزد و از زشتیها پاک باشد .

۱۷۶۶ أَلسَّخَاءُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَيَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ : بخشش گناهان را نابود میسازد و مهر دلها را بدست میآورد

۱۷۶۷ أَلْكَيِّسُ أَصْلُهُ عَقْلُهُ وَمُرُوَّتُهُ خُلْقُهُ وَدِينُهُ حَسَبُهُ : مرد زیرک بنیادش خردش و مردانگیش خویش و دینش حسب و نسبش میباشد .

۱۷۶۸ أَلْعَالِمُ مَنْ لَا یَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا یَتَشَبَّعُ بِهِ : دانشمند آن کس است که از یاد گرفتن سیر نمیگردد و وانمود سیری از آن هم نمیکند .

۱۷۶۹ أَلْمُؤْمِنُ مَنْ کَانَ حُبُّهُ لِلّٰهِ وَبُغْضُهُ لِلّٰهِ وَأَخْذُهُ لِلّٰهِ وَتَرْکُهُ لِلّٰهِ : مؤمن کسی است که دوستیش برای خدا دشمنیش برای خدا گرفتنش برای خدا رها کردنش برای خدا باشد .

۱۷۷۰ أَلْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ إِلَّا عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ : خردمند کسی است که زبانش را (از هر چیز) ببندد در کشد مگر از ذکر خدا

۱۷۷۱ أَلْمُؤْمِنُ شَاکِرٌ فِي السَّرَّاءِ صَابِرٌ فِي الْبَلَاءِ خَائِفٌ فِي الرَّخَاءِ : مؤمن در بهنان سپاسگزار در گرفتاری شکیبا در آسایش ترسناک (از خدا و عذاب قیامت) است .

۱۷۷۲ أَلْمُؤْمِنُ عَفِیفٌ فِي الْغِنَیٰ مُتَنَزِّهٌ عَنِ الدُّنْیَا : مؤمن در دارائی پاکدامن و از دنیا پیراسته و پاک است

۱۷۷۳ أَلزِّینَةُ بِحُسْنِ الصَّوَابِ لَا بِحُسْنِ الثِّیَابِ : آرایش بخوبی راست روی است نه بجامه نیکو .

۱۷۷۴ أَلرِّفْقُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَشِیمَةُ ذَوِي الْأَلْبَابِ نرمی کلید راستی و کردار خردمندان است .

۱۷۷۵ أَلْعَاقِلُ مَنْ عَصَیٰ هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ : خردمند کسی است که در راه فرمانبرداری از پروردگارش هوایش را فرمان نبرد .

۱۷۷۶ أَلْحَظُّ لِلْإِنْسَانِ فِي الْأُذُنِ لِنَفْسِهِ وَفِي اللِّسَانِ لِغَیْرِهِ : حظ و بهره انسان در گوشش برای خودش میباشد (که پندها را بشنود و بکار بندد) و در زبانش برای غیر خودش میباشد (که آیات حکمت را برای دیگران بیان سازد).

۱۷۷۷ أَلْوُصْلَةُ بِاللّٰهِ فِي الْإِنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ وَالْخَلَاصُ مِنْ أَسْرِ الطَّمَعِ بِاکْتِسَابِ الْیَأْسِ : بخدا پیوستن در بریدن از مردم و رهائی از بند طمع در بدست آوردن نا امیدی از خلق است .

۱۷۷۸ أَلْعِلْمُ ثَمَرَةُ الْحِکْمَةِ وَالصَّوَابُ مِنْ فُرُوعِهَا میوهٔ درخت حکمت دانش است و راست روی از فروع آن میباشد .

۱۷۷۹ أَلْحَرِیصُ فَقِیرٌ وَإِنْ مَلَکَ الدُّنْیَا بِحَذَافِیرِهَا : آزمند ندار است گرچه جهان را همگی مالک باشد .

۱۷۸۰ أَلصِّدْقُ عِمَادُ الْإِسْلَامِ وَدِعَامَةُ الْإِیمَانِ راستی ستون اسلام و پناهگاه ایمان است .

۱۷۸۱ أَلْإِیمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْکَانِ : ایمان تصدیق بزبان و عمل کردن بارکان بدن است .

۱۷۸۲ اَلْجُودُ فِي اللّٰهِ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ : در راه خدا بخشش کردن بندگی نزدیکان بخدا است .

۱۷۸۳ اَلْخَشْيَةُ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ شِيمَةُ الْمُتَّقِينَ : ترس از خدا روش پرهیزکاران است .

۱۷۸۴ اَلتَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي عِبَادَةُ التَّوَّابِينَ : پاکیزگی از گناهان و دوری گزیدن از آن عبادت بخدا باز گشتگان است .

۱۷۸۵ اَلْحَزْمُ تَجَرُّعُ الْغُصَّةِ حَتَّى تُمْكِنَ الْفُرْصَةُ : دوراندیشی اندوه را جرعه جرعه فرو خوردن است تا آنکه فرصت بدست آید (و زمان اندوه سپری گردد) .

۱۷۸۶ اَلتَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ : کندی در کار جهان از دست دادن و در آخرت موجب اندوه و حسرت است .

۱۷۸۷ اَلْكَرَمُ بَذْلُ الْجُودِ وَإِنْجَازُ الْوُعُودِ : جوانمردی بخشش را کار بستن و پیمانها را بجای آوردن است .

۱۷۸۸ أَصْلُ الدِّينِ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ : بنیاد دینداری امانت را پس دادن و پیمانها را بجای آوردن است .

۱۷۸۹ اَلسَّيِّدُ مَحْسُودٌ وَالْجَوَادُ مَحْبُوبٌ مَوْدُودٌ : مهتر و سرور رشک برده شده و مرد بخشنده مهرورزیده و دوست داشته شده است .

۱۷۹۰ اَلْحَسُودُ أَبَداً عَلِيلٌ وَالْبَخِيلُ أَبَداً ذَلِيلٌ : رشکبر همیشه دردمند و بخیل همواره خوار است .

۱۷۹۱ اَلْجَنَّةُ خَيْرُ مَآلٍ وَالنَّارُ شَرُّ مَقِيلٍ : بهشت بهترین انجام و دوزخ بدترین خوابگاه است .

۱۷۹۲ اَلْمَعُونَةُ تَنْزِلُ مِنَ اللّٰهِ عَلَى قَدْرِ الْمَؤُونَةِ : یاری و وجه خرج از جانب خدا باندازهٔ اخراجات نازل میگردد .

۱۷۹۳ اَلْمِزَاحُ فُرْقَةٌ تَتْبَعُهَا ضَغِينَةٌ : هزل و مزاح جدائی است که کینه و دشمنی را در پی دارد .

۱۷۹۴ اَلْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نَارَ اللَّجَاجَةِ : در نکوهش کار اندازه نگهداشتن آتش ستیز را تیز کردن است

۱۷۹۵ اَلْجُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخُضُوعِ : گرسنگی خوشتر تا خواری زاری و فروتنی را کشیدن .

۱۷۹۶ اَلْقَانِعُ نَاجٍ مِنْ آفَاتِ الْمَطَامِعِ : مرد قانع از آفتهای طمعها رسته و بدور است .

۱۷۹۷ اَلْكَرِيمُ يَزْدَجِرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئِيمُ : جوانمرد آزرده میشود از چیزیکه ناکس بدان مینازد .

۱۷۹۸ اَلْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ عَمَّا يَأْنَسُ بِهِ الْحَكِيمُ : نادان میگریزد از آنچه که دانا بآن خو میگیرد .

۱۷۹۹ اَلْمَعْرُوفُ غُلٌّ لَا يَفُكُّهُ إِلَّا شُكْرٌ أَوْ مُكَافَاةٌ : خوبی بندی است که آنرا باز نکند مگر سپاسگذاری یا پاداش

۱۸۰۰ اَلْحَقُّ أَبْلَجُ مُنَزَّهٌ عَنِ الْمُحَابَاةِ وَالْمُرَابَاةِ: حق و راستی روشن و دور از طرفداری و ستیزه خوئی است

۱۸۰۱ اَلْمُؤْمِنُ بَيْنَ نِعْمَةٍ وَخَطِيئَةٍ لَا يُصْلِحُهُمَا إِلَّا الشُّكْرُ وَالْاِسْتِغْفَارُ: مؤمن همواره میان نعمت و نافرمانی خداست و کار این دو را جز سپاسگزاری و آمرزش خواستن از خدا اصلاح نماید.

۱۸۰۲ اَلْحِلْمُ عِنْدَ شِدَّةِ الْغَضَبِ يُؤْمِنُ مِنْ غَضَبِ الْجَبَّارِ: بگاه سختی خشم بردباری بکار بستن از خشم خداوند جبار ایمن میسازد

۱۸۰۳ اَلْكَمَالُ فِي ثَلَاثٍ الصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ وَالتَّوَرُّعُ فِي الْمَطَالِبِ وَإِسْعَافُ الطَّالِبِ: تمامیت انسان در سه چیز است بر گرفتاری شکیب ورزیدن و در کارها پرهیز بکار بستن و بر آوردن خواسته درخواست کننده

۱۸۰۴ اَلرِّفْقُ يُيَسِّرُ الصِّعَابَ وَيُسَهِّلُ شَدِيدَ الْأَسْبَابِ: نرمی کارهای سخت را هموار کند و سببهای سخت را آسان نماید

۱۸۰۵ اَلْعَالِمُ يَعْرِفُ الْجَاهِلَ لِأَنَّهُ كَانَ قَبْلُ جَاهِلًا: دانا شناسای نادان است زیرا که خودش پیش از آن نادان بوده است (و میداند نادانی چه دردی درمانی است و درمانش جز بدانش نیست).

۱۸۰۶ اَلْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ الْعَالِمَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَبْلُ عَالِمًا: نادان دانا را نمی شناسد زیرا که او پیش از آن دانشمند نبوده است.

۱۸۰۷ اَلتَّوْفِيقُ وَالْخِذْلَانُ يَتَجَاذَبَانِ النَّفْسَ فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيِّزِهِ: کامرانی و ناکامی بشر را بسوی خویش میکشند هر کدام که چیره شدند نفس بشری در بند آنست (یا بسوی خیر راه میابد یا دچار چنبر شر میگردد)

۱۸۰۸ اَلْمُؤْمِنُ حَذِرٌ مِنْ ذُنُوبِهِ يَخَافُ الْبَلَاءَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ: مؤمن از گناهش هماره بیمناک است از گرفتاری ترسناک و رحمت پروردگارش را امیدوار است

۱۸۰۹ اَلْعَقْلُ وَالْعِلْمُ مَقْرُونَانِ فِي قَرَنٍ لَا يَفْتَرِقَانِ وَلَا يَتَبَايَنَانِ: خرد و دانش در یکجا بهم پیوسته اند از یکدیگر دور و جدا نگردند.

۱۸۱۰ اَلْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانِ تَوْأَمَانِ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ: ایمان و عمل دو برادرند از یک شکم و دو رفیق و همراه اند (در یک راه) و هیچکدام از هم جدا نشوند.

۱۸۱۱ اَلْإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْيَقِينُ وَفَرْعُهَا التُّقَى وَنُورُهَا الْحَيَاءُ وَثَمَرُهَا السَّخَاءُ: ایمان درختی است که ریشه آن یقین و شاخه اش تقوی و شکوفه اش حیاء و میوه اش بخشش و سخاست.

۱۸۱۲ اَلْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا وَمَنْ

أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا : خشم آتشی است فروزنده هرکه آنرا فروخورد خاموشش سازد و هرکه رها سازد نخستین کس که بدان سوزد خود او است .

۱۸۱۳ أَلْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَنَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَيُوبِقُهَا : شناسا کسی است که خودش را بشناسد و نفسش را (از بند هوا و هوس) آزاد سازد و آنرا از هرچه که از خدا دور میسازد و هلاک کند پاکیزه

۱۸۱۴ أَلشَّهَوَاتُ أَعْلَالٌ قَاتِلَاتٌ وَأَفْضَلُ دَوَائِهَا إِقْتِنَاءُ الصَّبْرِ عَنْهَا : شهوتها دردهائی کشنده اند وبرترین دوای آنها بدست آوردن صبر است از آنها

۱۸۱۵ أَلْأَحْمَقُ لَا يُحْسِنُ بِالْهَوَانِ وَلَا يَنْفَكُّ عَنْ نَقْصٍ وَخُسْرَانٍ : ابله خوب نمیشود بخواری و از نقص و خسران باز نمی ایستد .

۱۸۱۶ أَلْبُكَاءُ مِنْ خِيفَةِ اللهِ لِلْبُعْدِ عَنِ اللهِ عِبَادَةُ الْعَارِفِينَ : گریه از خوف خدا برای دوری و هجران از خدا عبادت عارفان است .

۱۸۱۷ أَلتَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ : در اسرار آفرینش کشورهای آسمانها و زمین اندیشیدن عبادت پاکیزگان است .

۱۸۱۸ أَلْحُمْقُ دَاءٌ لَا يُدَاوَى وَمَرَضٌ لَا يَبْرَءُ : ابلهی بیدرمان دردی است که دوا نپذیرد و بیماری است که از انسان جدا نگردد .

۱۸۱۹ أَلْحَجَرُ الْغَصْبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ لِخَرَابِهَا : سنگ غصبی در خانه گرو خرابی آن خانه است .

۱۸۲۰ أَلْإِخْوَانُ فِي اللهِ تَعَالَى تَدُومُ مَوَدَّتُهُمْ لِدَوَامِ سَبَبِهَا : آنانکه برای خاطر خدا باهم برادری میکنند دوستیشان برای پایداری سبب آن دوستی پاینده و پایدار است .

۱۸۲۱ أَلْكَيِّسُ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ وَعَقَلَ الذَّمَّ عَنْ نَفْسِهِ : خردمند کسی است که امروزش از دیروزش بهتر باشد و باب نکوهش را بروی خویش بربندد

۱۸۲۲ أَلْعَاقِلُ مَنْ أَحْسَنَ صَنَائِعَهُ وَوَضَعَ سَعْيَهُ فِي مَوَاضِعِهِ : خردمند کسی است که احسان خود را نیکو گذارد و کوشش خویش را بجای خود بکار برد (ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرماید : نیکوکردن صنایع بآن است که آنرا کوچک گیری و پنهان داری و در آن شتاب کنی پس هرکه کار نیکی که درباره مؤمنی کند کوچک شمارد مؤمن را بزرگ شمرده است و اگر کار را بزرگ گیرد مؤمن را کوچک شمرده است و اگر آنرا پنهان دارد کارش پسندیده است او اگر در آن شتاب کند عطیه و بخشش گوارا است)

۱۸۲۳ أَلشَّقِيُّ مَنِ اغْتَرَّ بِحَالِهِ وَانْخَدَعَ لِغُرُورِ آمَالِهِ
بدبخت کسی است که بر حال خویش بنازد و از آرزوهای
فریبنده اش بغرور و فریب در افتد .

۱۸۲۴ أَللَّئِيمُ إِذَا بَلَغَ فَوْقَ مِقْدَارِهِ تَنَكَّرَتْ أَحْوَالُهُ
ناکس وقتی مرتبه اش بالا گیرد حالش دگرگون گردد .

۱۸۲۵ أَلتَّقَرُّبُ إِلَى اللّٰهِ بِمَسْأَلَتِهِ وَإِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا
بخداوند تعالی نزدیک شدن بدرخواست چیزی از او
کردن و نزدیکی بمردم درخواست را ترک گفتن است .

۱۸۲۶ أَلدُّنْيَا مُنْتَقِلَةٌ فَانِيَةٌ إِنْ بَقِيَتْ لَكَ لَمْ تَبْقَ
لَهَا : جهان کوچ کننده و نابود شونده است اگر آن از
برای تو باید تو برای آن پاینده نیستی .

۱۸۲۷ أَلْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ
شگفتا رشکبران تا چه اندازه بیخبر از تندرستی اند .

۱۸۲۸ أَلدُّنْيَا أَصْغَرُ وَأَحْقَرُ وَأَنْزَرُ مِنْ أَنْ تُطَاعَ فِيهَا
اَلْأَحْقَادُ : جهان کوچکتر خوارتر و اندکتر از آن است
که کینه ها در آن پیروی شوند .

۱۸۲۹ إِخْوَانُ الصِّدْقِ زِينَةٌ فِي السَّرَّاءِ وَعُدَّةٌ فِي
اَلضَّرَّاءِ : برادران راست رو در شادی آرایش و
در سختی مددکار

۱۸۳۰ أَلدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَاءَ صَاحِبِهَا صَوَابًا وَصَوَابَ
ضِدِّهِ خَطَأً : دولت و دارائی جهان خطاء جهاندار را
صواب و صواب خلاف او را خطا نشان میدهد .

۱۸۳۱ أَلْخُرْقُ مُنَاوَاةُ الْأُمَرَاءِ وَمُعَادَاةُ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى
اَلضَّرَّاءِ : کولی و ابلهی دشمنی با امیران و دشمنی
کردن با کسی است که توانائی ضرر زدن را دارد .

۱۸۳۲ أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ شَرَفٍ لِمَنْ لَا قَدِيمَ لَهُ : دانش برترین
شرفی است برای کسی که سابقه شرف نداشته باشد

۱۸۳۳ أَلْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنَ النَّصِيحِ لَهُ
نادان کار زشت خویش را نمی شناسد و از پندگو پذیرای
پند نیست .

۱۸۳۴ أَلْعَطِيَّةُ بَعْدَ الْمَنْعِ أَجْمَلُ مِنَ الْمَنْعِ بَعْدَ الْعَطِيَّةِ :
بخشش را پس از باز گرفتن دادن زیباتر است تا پس از
دادن باز گرفتن .

۱۸۳۵ أَلدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الْآمَالَ وَيُدْنِي
اَلْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ : روزگار بدنها را کهنه
میگرداند و آرزوها را نو میسازد و مرگ را نزدیک میگرداند
و امیدواریها را دور میگرداند .

۱۸۳۶ أَوَاخِرُ مَصَادِرِ التَّوَقِّي أَوَائِلُ مَوَارِدِ الْحَذَرِ :
پایانهای جایگاههای نگاهداشتن و صیانت
آغازهای موارد پرهیز کردن است .

۱۸۳۷ اَلْعَاقِلُ اِذَا سَکَتَ فَکَّرَ وَاِذَا نَطَقَ ذَکَرَ وَاِذَا نَظَرَ اِعْتَبَرَ: خردمند بگاه خموشی میندیشد و بگاه گفتار بیاد خدا باشد و بهنگام نگاه کردن پند پذیرد.

۱۸۳۸ اَلدَّاعِی بِلَا عَمَلٍ کَالْقَوْسِ بِلَا وَتَرٍ: خواننده بدون عمل همچون کمان بدون زه است.

۱۸۳۹ اَلْمُرُوَّةُ اِجْتِنَابُ الرَّجُلِ مَا یَشِینُهُ وَاکْتِسَابُهُ مَا یَزِینُهُ: مردانگی دوری گزیدن مرد است از آنچه که او را زشت دارد و بدست آوردن او است آنچه که او را زیبا سازد.

۱۸۴۰ اَلرَّفِیقُ فِی الدُّنْیَا کَالرَّفِیقِ فِی دِینِهِ: رفیق و یار در دنیا همچون یار در دین است (یعنی کاملاً باید مراعات جهات دینی را بکند).

۱۸۴۱ اَلْغِنَی بِاللّٰهِ أَعْظَمُ الْغِنَی: بالاترین توانگریها توانگری بواسطه خدا است.

۱۸۴۲ اَلْغِنَی بِغَیْرِ اللّٰهِ أَعْظَمُ الْفَقْرِ وَالشَّقَاءِ: توانگری بدون خدا بالاترین نداری و بدبختی است.

۱۸۴۳ اَلْعِلْمُ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ یُحَاطَ بِهِ فَخُذُوا مِنْ کُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ: دانش بیش از آنست که بتوان آنرا در حیز تصرف کشید فلذا از هر دانشی بهتر آنرا فراگیرید (و باقی را واگذارید).

۱۸۴۴ اَلسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِیفَةٌ یَضَعُهَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فِیمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ: بخشایشگری و دلاوری خوهای ارجمندی هستند که خداوند سبحان آنها را در هر کس که او را دوست دارد و آزمایش کرده قرار میدهد.

۱۸۴۵ اَلْجُبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللّٰهِ: ترس و آز و بخل خوهای زشتی اند که آنها را سوء ظن بخدا گرد میآورد.

۱۸۴۶ اَلصَّبْرُ عَلَی الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِیَةِ فِی الرَّخَاءِ: شکیب در گرفتاری برتر از تندرستی در آسایش است.

۱۸۴۷ اَلْعَقْلُ أَغْنَی الْغِنَی وَغَایَةُ الشَّرَفِ فِی الْآخِرَةِ وَالدُّنْیَا: خردمندی برترین توانگری و انتها درجه ارجمندی در آخرت و دنیا است.

۱۸۴۸ اَلْکَرِیمُ یَجْفُو اِذَا عُنِّفَ وَیَلِینُ اِذَا اسْتُعْطِفَ: جوانمرد بهنگامی که درشتی بیند دوری گزیند و گاهی که از وی درخواست مهر و محبت شود نرم گردد.

۱۸۴۹ اَللَّئِیمُ یَجْفُو اِذَا اسْتُعْطِفَ وَیَلِینُ اِذَا عُنِّفَ: ناکس گاهی که نرمی بیند جفا و درشتی کند و گاهی که درشتی بیند مهر و نرمی گراید.

۱۸۵۰ اَلْمُؤْمِنُ اِذَا سُئِلَ أَسْعَفَ وَاِذَا سَأَلَ خَفَّفَ: مؤمن را هرگاه چیزی خواهند بدهد و هرگاه چیزی خواهد سبک گیرد.

۱۸۵۱ أَلْمَحَاسِنُ فِي الإِقْبَالِ هِيَ الْمَسَاوِئُ فِي الإِدْبَارِ: خوبیهای در خوشبختی بدیهای در گرفتاری و بخت برگشتگی اند.

۱۸۵۲ أَلصَّمْتُ يُكْسِبُكَ الْوَقَارَ وَيَكْفِيكَ مَؤُونَةَ الأِعْتِذَارِ: خموشی بلباس وقار را بر تو میپوشاند و سختی عذرخواهی را از تو کفایت میکند.

۱۸۵۳ أَلأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ آرزوی دراز داشتن تسلط داشتن شیاطین بر دلهای بیخبران است.

۱۸۵۴ أَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَخُذُوهَا وَلَوْ مِنْ أَفْوَاهِ الْمُنَافِقِينَ.
حکمت و دانش گمشده هر مؤمنی است پس آنرا فرا گیرید اگر چه از دهن منافقان باشد.

۱۸۵۵ أَلْجَهْلُ فِي الإِنْسَانِ أَضَرُّ مِنَ الأَكَلَةِ فِي الْبَدَنِ نادانی در انسان زیانش از خوره در بدن بیشتر است.

۱۸۵۶ أَلسَّعِيدُ مَنْ خَافَ الْعِقَابَ فَآمَنَ وَرَجَا الثَّوَابَ فَأَحْسَنَ: نیکبخت کسی است که از عذاب بترسد و ایمن گردد و بثواب امیدوار باشد، و کار نیکو کند.

۱۸۵۷ أَلْحَاسِدُ يَرَى زَوَالَ النِّعْمَةِ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ نِعْمَةً عَلَيْهِ: حسود زوال نعمت از محسود را برای خود نعمتی می بیند (در صورتیکه بدبخت سخت در اشتباه است).

۱۸۵۸ أَلسَّاعِي كَاذِبٌ لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ ظَالِمٌ لِمَنْ سَعَى عَلَيْهِ: سخن چین دروغگو است نسبت بآنکه سخن نزد وی برد و نسبت بآنکه سخنش را میبرد و ستم روا دارد.

۱۸۵۹ أَلْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ: دانش همواره فرمان دهنده و مال فرمان برنده است.

۱۸۶۰ أَلْعِلْمُ يُرْشِدُكَ إِلَى مَا أَمَرَكَ بِهِ وَالزُّهْدُ يُسَهِّلُ لَكَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ: دانش ترا براهی که فرمانت میدهد هدایت میکند و زهد راهش را برای تو هموار میسازد.

۱۸۶۱ أَلْمَالُ يُكْرِمُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: مال دار را در دنیا ارجمند میدارد و نزد خداوند سبحانش خوار میسازد.

۱۸۶۲ أَلْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ: دانشمند و فقیه کامل عیار کسی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند و از آمرزش خدا ایشان را مأیوس نسازد.

۱۸۶۳ أَلْعَالِمُ كُلُّ الْعَالِمِ مَنْ لَمْ يَمْنَعِ الرَّجَاءَ لِرَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَ اللَّهِ: دانشمند بتمام معنی دانشمند کسی است که مردم را از رحمت خدا باز ندارد و از سخت گیری خدا ایشان را ایمن ندارد.

۱۸۶۴ أَلْمالُ وَالْبَنُونَ زینَةُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا وَالْعَمَلُ الصّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ : مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا و کردار نیکو کشتهٔ آخرت اند .

۱۸۶۵ أَلْمُنْکِرُ الْبَخیلُ جامِعٌ لِمَنْ لا یَشْکُرُهُ وَقادِمٌ لِمَنْ لا یَعْذِرُهُ : بخیل حبس کننده مال را برای کسی گرد میآورد که از او سپاس نگذارد (و آن وارث است) و برکسی روی میآورد که عذرش نپذیرفتنیست

۱۸۶۶ أَلْکَرَمُ إیثارُ عَذْبِ الثَّناءِ عَلیٰ حُبِّ الْمالِ : جوانمردی شیرینی و گوارائی ستایش را بر دوستی مال گزیدن است .

۱۸۶۷ أَلزُّهْدُ تَقْصیرُ الْآمالِ وَإِخْلاصُ الْأَعْمالِ : زهد کوتاهی آرزوها و پاکیزه کردن کارها است .

۱۸۶۸ أَلْأَخُ الْمُکْتَسَبُ فِی اللّٰهِ أَقْرَبُ الْأَقْرِباءِ وَأَرْحَمُ مِنَ الْأُمَّهاتِ وَالْآباءِ : برادریکه در راه خدا بدست آید نزدیکترین خویشان و مهربانتر از مادرها و پدرها است

۱۸۶۹ أَللُّؤْمُ إیثارُ حُبِّ الْمالِ عَلیٰ لَذَّةِ الْحَمْدِ وَالثَّناءِ : ناکسی دوستی مال را بر لذت حمد و ستایش برگزیدن است .

۱۸۷۰ أَلْعامِلُ بِجَهْلٍ کَالسّائِرِ عَلیٰ غَیْرِ طَریقٍ فَلا یَزیدُهُ جِدُّهُ فِی السَّیْرِ إِلّا بُعْداً عَنْ حاجَتِهِ : آنکه از روی نادانی کار میکند همچون کسی است که از راه بیرون است و کوشش او در رفتار نیفزاید مگر دوری از حاجتش را .

۱۸۷۱ أَلْمَرْءُ یُوزَنُ بِقَوْلِهِ وَیُقَوَّمُ بِفِعْلِهِ فَقُلْ ما یَتَرَجَّحُ زِنَتُهُ وَافْعَلْ ما تَجِلُّ قیمَتُهُ : مرد بگفتارش سنجیده میشود و بکردارش قیمت میکرد پس بگو انچه راکه افزون باشد وزن آن و بجای آور انچه راکه گران باشد بهای آن .

۱۸۷۲ أَلْکَذّابُ مُتَّهَمٌ فی قَوْلِهِ وَإِنْ قَوِیَتْ حُجَّتُهُ وَصَدَقَتْ لَهْجَتُهُ : دروغگو در گفتارش متهم است اگرچه حجتش قوی و لهجه اش درست باشد .

۱۸۷۳ أَلنّاسُ أَبْناءُ الدُّنْیا وَالْوَلَدُ مَطْبُوعٌ عَلیٰ حُبِّ أُمِّهِ : مردم فرزند جهانند و فرزند بر مهر مادرش خو گرفته است

۱۸۷۴ أَلْعاقِلُ مَنِ اتَّهَمَ رَأْیَهُ وَلَمْ یَثِقْ بِما تُسَوِّلُ لَهُ نَفْسُهُ : خردمند کسی است که اندیشه اش را درست نداند و بهر آنچه که نفسش برایش میآراید فریفته نشود .

۱۸۷۵ أَلْمُؤْمِنُ حَیِیٌّ غَنِیٌّ مُوقِنٌ تَقِیٌّ : مؤمن شرمگین توانگر بایقین پرهیزکار است .

۱۸۷۶ أَلْمُنافِقُ وَقِحٌ غَبِیٌّ مُتَمَلِّقٌ شَقِیٌّ : منافق بیشرم نفهم چاپلوس بدبخت است .

۱۸۷۷ أَلْکَلامُ بَیْنَ خَلَّتَیْ سُوءٍ هُمَا الْإِکْثارُ وَالْإِقْلالُ فَالْإِکْثارُ هَذَرٌ وَالْإِقْلالُ عِیٌّ وَحَصَرٌ : سخن

میان دو صفت زشت واقع است یکی پرگوئی دیگر کم گوئی پرگوئی که بیهوده گوئی است کم گوئی نیز عاجز بودن و درمانده شدن است .

۱۸۷۸. أَلْإِيمَانُ وَالْإِخْلَاصُ وَالْيَقِينُ وَالْوَرَعُ وَالصَّبْرُ وَالرِّضَا بِمَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ : ایمان و اخلاص و یقین و پارسائی صبر و خوشنودیست بآنچه که مقدرات الهی پیش میآورد

۱۸۷۹. أَلصَّدِيقُ إِنْسَانٌ أَنْتَ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُكَ : دوست انسانی است که خودت هستی جز اینکه او غیر تو است

۱۸۸۰. أَلْمُشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَتَعَبٌ لِغَيْرِكَ : مشورت کردن برای تو آسایش و برای دیگری رنج است .

۱۸۸۱. أَلذِّكْرُ يُؤْنِسُ اللُّبَّ وَيُنِيرُ الْقَلْبَ وَيَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ : یاد خدا آرامش بخش خرد و روشن کننده دل و فرود آرنده رحمت است .

۱۸۸۲. أَوَّلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ عَنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَنْصَارُهُ عَلَى خَصْمِهِ : نخستین پاداشی که شخص بردبار میگیرد آنست که تمامی مردم علیه دشمنش بیاریش برمیخیزند .

۱۸۸۳. أَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَالْمَوْتُ تُحْفَتُهُ وَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ : جهان زندان مؤمن و مرگ ارمغانی است برای او و بهشتش جایگاه میباشد .

۱۸۸۴. أَلدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ مُشْخِصُهُ وَالنَّارُ مَثْوَاهُ : دنیا بهشت کافر و مرگ برگرداننده او و آتش جایگاه او است .

۱۸۸۵. أَلْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللهِ أَرْبَحُ وَلِسَانُ الصِّدْقِ أَزْيَنُ وَأَنْجَحُ : بفرمان خدای کار کردن سودمندتر و زبان راست گو آرایش دهنده تر و رستگار کننده تر است

۱۸۸۶. أَلْغَدْرُ بِكُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَهُوَ بِذَوِي الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ أَقْبَحُ : بیوفائی نسبت بهر کس باشد زشت است (یعنی از هر کس که سر بزند نسبت بهر کس که باشد زشت و ناپسند است) و آن از خداوندان توانائی و قدرت زشت تر و ناپسندتر است . (زیرا امکان دارد که بیوفائی ناتوان را مستند بعجز او دانست)

۱۸۸۷. أَلْوَفَاءُ تَوْأَمُ الْأَمَانَةِ وَزَيْنُ الْأُخُوَّةِ : وفا و امانت داری باهم همزاد و آرایش دهنده برادری است

۱۸۸۸. أَلشَّرَهُ يَشِينُ النَّفْسَ وَيُفْسِدُ الدِّينَ وَيُزْرِي بِالْفُتُوَّةِ : آزمندی شخص را زشت و دین را تباه میکند و جوانمردی را معیوب میسازد .

۱۸۸۹. أَلْوَرَعُ يُصْلِحُ الدِّينَ وَيَصُونُ النَّفْسَ وَيَزِينُ الْمُرُوَّةَ : پارسائی دین را اصلاح کننده نفس را نگهدارنده

و مردانگی را آرایش کننده است .

١٨٩٠ اَلعاقِلُ مَن زَهِدَ في دُنيا دَنِيَّةٍ فانِيَةٍ وَرَغِبَ في جَنَّةٍ سَنِيَّةٍ خالِدَةٍ عالِيَةٍ : خردمند کسی است که جهان ناچیز نابود شونده را کنار زند و در بهشت روشن و جاودان بلند پایه روی آورد

١٨٩١ اَلصَّبرُ أفضَلُ سَجِيَّةٍ وَالعِلمُ أشرَفُ حِلْيَةٍ وَعَطِيَّةٍ : شکیبائی بزرگترین خوی و دانش ارجمندترین آرایش و بخشودگی است .

١٨٩٢ إنتِباهُ العُيُونِ لا يَنفَعُ مَعَ غَفلَةِ القُلُوبِ : با بیخبری دل بیداری دیدگان سودی ندهد .

١٨٩٣ اَلمُتَّقي مَنِ اتَّقَى الذُّنُوبَ وَالمُتَنَزِّهُ مَن تَنَزَّهَ عَنِ العُيُوبِ : پرهیزکار کسی است که از گناهها بپرهیزد (و نگذارد آلوده گناه گردند) و پاکیزه کسی است که خویشتن را از زشتیها پاک نگهدارد .

١٨٩٤ اَلفِكرُ فِي الأمرِ قَبلَ مُلابَسَتِهِ يُؤمِنُ الزَّلَلَ : پیش از ورود در کار اندیشیدن از لغزش ایمن زیستن است .

١٨٩٥ اَلطّاعَةُ جُنَّةُ الرَّعِيَّةِ وَالعَدلُ جُنَّةُ الدُّوَلِ : فرمانبرداری سپر ملت و دادگستری سپر شاهان است .

١٨٩٦ اَلصَّبرُ أن يَحتَمِلَ الرَّجُلُ ما يَنُوبُهُ وَيَكظِمَ ما يُغضِبُهُ : شکیبائی آن است که مرد هر گرفتاری که پیش آید تحمل کند و هر چه خشم آورد در خود فرو برد

١٨٩٧ اَلصَّفحُ أن يَعفُوَ الرَّجُلُ عَمّا يَجني عَلَيهِ وَيَحلُمَ عَمّا يُغيظُهُ : گذشت آنست که مرد از هر جنایتی که بروی وارد میشود بگذرد و از هر چه که خشم میافکند بردباری نماید .

١٨٩٨ اَلجَزَعُ لا يَدفَعُ القَدَرَ وَلكِن يُحبِطُ الأجرَ : بیتابی تقدیر خدا را دگرگون نسازد ولکن ثواب را از بین میبرد .

١٨٩٩ اَلحِرصُ لا يَزيدُ فِي الرِّزقِ وَلكِن يُذِلُّ القَدرَ : آزمندی روزی را نفزاید لکن خوار میگرداند مرتبه را.

١٩٠٠ اَلحازِمُ لا يَشغَلُهُ النِّعمَةُ عَنِ العَمَلِ لِلعاقِبَةِ : دوراندیش کسی است که نعمت او را از عمل کردن برای رستگاری باز نمیدارد .

١٩٠١ اَلرّابِحُ مَن باعَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ وَاستَبدَلَ الآجِلَةَ عَنِ العاجِلَةِ : سودمند کسی است که دنیا را با آخرت بفروشد و آخرت را از دنیا عوض گیرد .

١٩٠٢ اَلشَّرَهُ مَركَبُ الحِرصِ وَالهَوىٰ مَركَبُ الفِتنَةِ : بدکرداری مرکب آزمندی و آرزو مرکب فتنه است

١٩٠٣ اَلبَلاغَةُ ما سَهُلَ عَلَى المَنطِقِ وَخَفَّ عَلَى الفِطنَةِ

بلاغت آنست کہ از زبان آسان برآید و بر دریافت و زیرکی سبک باشد (و مطالب بدون رنج و زحمتی دستگیر گردد).

۱۹۰۴- أَلنَّاسُ كَصُوَرٍ فِي صَحِيفَةٍ كُلَّمَا طُوِيَ بَعْضُهَا نُشِرَ بَعْضُهَا : مردم ہمچون نقوشی در نامہ ہا رسم اند ہرچہ پارۂ از آن نوردیدہ شود پارۂ دیگر آشکارا گردد.

۱۹۰۵- أَلْبَخِيلُ يَبْخَلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لِوَارِثِهِ بِكُلِّهَا : بخیل بر نفس خویش بخل ورزد بکمی از دنیایش وہمگی مالش را بوارثش مبخشد.

۱۹۰۶- أَلْمَالُ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ : مال شخص دارا را در دنیا بر میکشد و در آخرت میافکند.

۱۹۰۷- أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ فِي الْآخِرَةِ : بندگان خدا در دنیا ہر کار کنند در آخرت پیش چشمانشان پیدا است.

۱۹۰۸- أَلْمَرْأَةُ شَرٌّ كُلُّهَا وَشَرٌّ مِنْهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا : اصولا زن بد است و بدتر از آن اینکہ مردم ناگزیر از آن اند.

۱۹۱۰- أَلشَّهَوَاتُ آفَاتٌ قَاتِلَاتٌ وَخَيْرُ دَوَائِهَا إِقْتِنَاءُ الصَّبْرِ عَنْهَا : آرزوہا دردہائی کشندہ اند وبہترین دوای آن صبر کردن از آنہا را بدست آوردن است.

۱۹۱۱- أَلْحَسَدُ دَاءٌ عَيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلَاكِ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمَحْسُودِ : رشک وحسد دردی بیدرمانی است کہ زایل نشود مگر بمرگ حسود یا ہلاکت محسود.

۱۹۱۲- أَلْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ : حسد خوبیہا را میخورد بدانسانکہ آتش ہیزم را میخورد.

۱۹۱۳- أَلذُّنُوبُ الدَّاءُ وَالدَّوَاءُ الْإِسْتِغْفَارُ وَالشِّفَاءُ أَنْ لَا تَعُودَ : گناہان درد اند طلب آمرزش از خدا دوا وشفا آنست کہ بازگشت بگناہ نشود.

۱۹۱۴- أَلصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَصَبْرٌ عَلَى مَا تُحِبُّ : صبر دو تا است یکی صبر بر آنچہ نخواہی دیگر صبر بر آنچہ کہ بخواہی.

۱۹۱۵- أَلصَّبْرُ أَحْسَنُ حُلَلِ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خَلَائِقِ الْإِنْسَانِ : صبر خوش برش ترین حلہ ہای ایمان وبہترین خوہای انسان است.

۱۹۱۶- أَلشَّكُّ يُفْسِدُ الْيَقِينَ وَيُبْطِلُ الدِّينَ : شک دین ویقین را باطل وتباہ میگرداند.

۱۹۱۷- أَلْكَيِّسُ مَنْ أَحْيَى فَضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رَذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَهَوَاهُ : زیرک کسی ست کہ خوبیہای خویش را زندہ دارد وبدیہایش را بمیراند بلکہ خواہش وہوش را از بیخ برکند.

۱۹۱۸- أَلْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يَغُرُّ مَنْ رَآهُ وَيُخْلِفُ مَنْ رَجَاهُ : آرزو مانند سراب (آب نما) است بینندہ اش را میفریبد وامیدوار بخود را باز میدارد از آرزویش.

۱۹۱۹ أَلسُّلْطَانُ الْجَائِرُ وَالْعَالِمُ الْفَاجِرُ أَشَدُّ النَّاسِ

نِکَایَةً : پادشاه ستمگر و دانشمند بدکردار سختترین مردمند در گزند رسانیدن بمردم .

۱۹۲۰ إِسْتِکَانَةُ الرَّجُلِ فِی الْعَزْلِ بِقَدْرِ شَرِّهِ فِی الْوِلَایَةِ : خواری شخص هنگام عزل باندازهٔ زشتکاری او در هنگام فرمانداری است .

۱۹۲۱ إِکْمَالُ الْمَعْرُوفِ أَحْسَنُ مِنْ إِبْتِدَائِهِ : خوبی را تمام کردن از ابتدا کردن بآن بهتر است (یا کار را شروع مکن یا اینکه تمام کن) .

۱۹۲۲ أَلْکَافِرُ خَبٌّ لَئِیمٌ خَؤُونٌ مَغْرُورٌ بِجَهْلِهِ مَغْبُونٌ : کافر حیله باز ناکس خیانتگر بنازش بنادانیش زیانکار است

۱۹۲۳ أَلْمُؤْمِنُ غِرٌّ کَرِیمٌ مَأْمُونٌ عَلَی نَفْسِهِ حَذِرٌ مَحْزُونٌ : مؤمن فریبخور نیکوکار بر نفس خویش امین از بدی کناره گیر و محزون است .

۱۹۲۴ أَلرَّاضِی عَنْ نَفْسِهِ مَغْبُونٌ وَالْوَاثِقُ بِهَا مَفْتُونٌ : از خود راضی زیانکار و آنکه بنفس خود اطمینان پیدا کند (و کارها را از طرف خود بنگرد) فریب خورده و بفتنه افتاده است .

۱۹۲۵ أَلشِّرِّیرُ لَا یَظُنُّ بِأَحَدٍ خَیْرًا لِأَنَّهُ لَا یَرَاهُ إِلَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ : بدکار گمان نیک دربارهٔ هیچکس نبرد برای اینکه همه را چون خود بیند .

۱۹۲۶ أَلصَّدِیقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَکَ فِی عَیْبِکَ وَحَفِظَکَ فِی غَیْبِکَ وَآثَرَکَ عَلَی نَفْسِهِ : دوست راستین کسی است که ترا در بارهٔ عیبهایت اندرز دهد و در پشت سرت نگهدار تو باشد و ترا بر خودش مقدم بدارد .

۱۹۲۷ أَلْمَرْءُ حَیْثُ وَضَعَ نَفْسَهُ بِرِیَاضَتِهِ وَطَاعَتِهِ فَإِنْ نَزَّهَهَا تَنَزَّهَتْ وَإِنْ دَنَّسَهَا تَدَنَّسَتْ : مردم جائی است که خویش را بریاضت و اطاعت خدای بدارد حال اگر نفس خویش را (باطاعت) پاکیزه داشت پاکیزه شود و اگر پست داشت پست است .

۱۹۲۸ أَلرَّجُلُ حَیْثُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ إِنْ صَانَهَا ارْتَفَعَتْ وَإِنِ ابْتَذَلَهَا اتَّضَعَتْ : مرد در مرتبه ایست که برای خود بگزیند اگر نفس را نگهداشت خود را برکشد و اگر خوار داشت فرو افتد .

۱۹۳۰ أَلْعَوَافِی إِذَا دَامَتْ جُهِلَتْ وَإِذَا فُقِدَتْ عُرِفَتْ : تندرستیها و نعمتها هرگاه ادامه پیدا کند قدرش مجهول است وقتی ناپیدا شود قدرش شناخته آید .

۱۹۳۱ أَلدُّنْیَا إِنِ انْجَلَتْ إِنْجَلَتْ وَإِذَا حَلَّتْ اِرْتَحَلَتْ : جهان هرگاه از کسی پاشیده شود پاشیده شده و هرگاه براو فرود آید از او کوچ کرده است

۱۹۳۲ أَلْجَوَادُ مَحْبُوبٌ مَحْمُودٌ وَإِنْ لَمْ یَصِلْ مِنْ جُودِهِ إِلَی مَادِحِهِ شَیْءٌ وَالْبَخِیلُ ضِدُّ ذَلِکَ : بخشنده

دوست داشته شده وستوده است اگرچه از جودش بسته شگرش نرسد وبخیل بخلاف این است .

١٩٢٣ أَلْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذٰلِكَ : خردمند کسی است که چیزها را بجای خود نهد وبیخرد برخلاف این است .

١٩٢٤ أَلْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَلَا خَيْرَ فِيمَا بَيْنَ ذٰلِكَ : یاددهنده ویادگیرنده در ثواب انباز همند وخیری که درمیان این دو تا باشد نیست (یعنی نه عالم باشد نه متعلم که آن مرده ایست درمیان زندگان)

١٩٢٥ أَلدُّنْيَا دُوَلٌ فَأَجْمِلْ فِي طَلَبِهَا وَاصْطَبِرْ حَتّٰى تَأْتِيَكَ دَوْلَتُكَ : جهان همواره بگردش است دریافت آن را برخویش آسان گیر وکمی صبر کن تا نوبت دولت تو نیز دررسد .

١٩٢٦ أَلْحُمْقُ أَلْإِسْتِهْتَارُ بِالْفُضُولِ وَمُصَاحَبَةُ الْجَهُولِ : نادانی بفرونیها وزیادیها دل بستن و با نادانان نشستن است .

١٩٢٧ أَلْحَزْمُ اَلنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَمُشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ : دوراندیشی پایان کار را نگریستن وبا خردمندان مشورت کردن است .

١٩٢٨ أَلتَّوَكُّلُ اَلتَّبَرِّي مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَانْتِظَارُ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ : معنی توکل بیزاری جستن از توش وتوان خویش وپیش آمدها را چشم براه داشتن است .

١٩٢٩ اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْطَبِرْ : روزگار دو روز است روزی بسود وروزی بزیان تو است آن روز که بسود تو است تند متاز وروزیکه بزیان تو است شکیبا باش .

١٩٣٠ أَخُوكَ فِي اللّٰهِ مَنْ هَدَاكَ إِلَى الرَّشَادِ وَنَهَاكَ عَنِ الْفَسَادِ وَأَعَانَكَ عَلٰى إِصْلَاحِ الْمَعَادِ : در راه خدای آن کس برادر تو است که براه راست هدایت کند و از تباهی بازت دارد وبر سروسامان دادن کار آخرت یاریت نماید .

١٩٣١ أَلْكَيِّسُ تَقْوَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَجَنُّبُ الْمَحَارِمِ وَإِصْلَاحُ الْمَعَادِ : زیرکی از خدا ترسیدن واز حرامها دوری گزیدن وکار آخرت را بسامان کردن است .

١٩٣٢ أَللَّئِيمُ لَا يَتْبَعُ إِلَّا شَكْلَهُ وَلَا يَمِيلُ إِلَّا إِلٰى مِثْلِهِ : ناکس جز ناکس را پیروی نکند وجز بمثل خودش میل نماید .

١٩٣٣ أَلْحَازِمُ مَنْ جَادَ بِمَا فِي يَدِهِ وَلَمْ يُؤَخِّرْ عَمَلَ يَوْمِهِ إِلَى غَدِهِ : دوراندیش کسی است که آنچه بدست دارد ببخشد وکار امروزش را بفردایش نیفکند .

۱۹۴۴ أَلْحِكْمَةُ لاتَحِلُّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَهِيَ عَلَى إِرْتِحَالٍ
دانش درست در دل مرد دورو جا نگیرد جز آنکه آن هنگام بحال کوچیدن است .

۱۹۴۵ أَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ أَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ :
دانش به از دارائی است برای اینکه دانش تورا نگهدار است اما دارائی را تو باید نگه داری .

۱۹۴۶ أَلشَّرَفُ عِنْدَ اللهِ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ : نزد خدا ارجمندی به نیکوکاریها است نه بخوش گفتاریها .

۱۹۴۷ أَلْإِسْتِصْلَاحُ لِلْأَعْدَاءِ بِحُسْنِ الْمَقَالِ وَجَمِيلِ الْفِعَالِ أَهْوَنُ مِنْ مُلَاقَاتِهِمْ وَمُغَالَبَتِهِمْ بِمَضِيضِ الْقِتَالِ : دشمنان را درست کردن بسخن خوش و کار نیک آسانتر است تا اینکه آنها را روبرو شدن وپیروز شدن بر آنان بدرد و رنج جنگ .

۱۹۴۸ أَلْفَضِيلَةُ بِحُسْنِ الْكَمَالِ وَمَكَارِمِ الْأَفْعَالِ لَا بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَجَلَالَةِ الْأَعْمَالِ : برتری (بر دیگران) بکمال نیکو است و کارهای نیکو گذاردن است و بدارائی بسیار و بزرگی کارها نیست

۱۹۴۹ أَلصَّبْرُ عَنِ الشَّهْوَةِ عِفَّةٌ وَعَنِ الْغَضَبِ نَجْدَةٌ وَعَنِ الْمَعْصِيَةِ وَرَعٌ : صبر از شهوت پاکدامنی و از خشم بزرگواری و از نافرمانی خدا پارسائی است .

۱۹۵۰ أَلسَّخَاءُ أَنْ تَكُونَ بِمَالِكَ مُتَبَرِّعًا وَعَنْ مَالِ غَيْرِكَ مُتَوَرِّعًا :
سخاوت آنست که مال خود را بخشنده و از مال غیر خودت پرهیز کننده باشی :

۱۹۵۱ أَلْفَقِيرُ الرَّاضِي نَاجٍ مِنْ حَبَائِلِ إِبْلِيسَ وَالْغَنِيُّ وَاقِعٌ فِي حَبَائِلِهِ : ندار خورسند از بندهای شیطان رهنده و دارای (ناخورسند) در آن واقع شونده است .

۱۹۵۲ أَللَّئِيمُ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُسْلَمُ مِنْ شَرِّهِ وَلَا يُؤْمَنُ مِنْ غَوَائِلِهِ : ناکس را امید نیکی نتوان داشت و از بدیش رها نتوان شد و از گرفتاریهایش ایمن نتوان زیست .

۱۹۵۳ أَلْمُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ وَحَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ وَخَيْرَاتُهُمْ مَأْمُولَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ :
پرهیزکاران دامنهایشان پاک و خواهشهایشان سبک و از خوبیهایشان امید داشته شده و از بدیهایشان مردم ایمن اند .

۱۹۵۴ أَلْمُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ قَانِعَةٌ وَشَهَوَاتُهُمْ مَيِّتَةٌ

وَوُجُوهُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ : پرهیزکاران نفوسشان قانع و خواهشهایشان فرو مرده و چهره هایشان گشاده و خندان و دلهایشان اندوهگین و غمناک است .

۱۹۵۵ أَلْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ كَثِيرُ الْفِكْرِ عَلَى النَّعْمَاءِ شَاكِرٌ وَفِي الْبَلَاءِ صَابِرٌ : مؤمن پیوسته بیاد خدا است اندیشه اش بسیار بر نعمتهای خدا سپاسگذار و در گرفتاریها شکیبا است .

۱۹۵۶ أَلدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ وَالْآخِرَةُ دَارُ حَقٍّ يَحْكُمُ فِيهَا مَلِكٌ قَادِرٌ : جهان کالای آماده ایست نیکوکار و بدکردار از آن میخورند و آخرت سرای درستی است که پادشاهی توانا در آن حکمفرما است .

۱۹۵۷ أَلْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ وَالتَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ : اسلام تسلیم (بدستورات الهی) است و تسلیم یقین و یقین هم باور داشتن (خدا و معاد) است باور داشتن اقرار کردن، اقرار کردن ادا نمودن و ادا نمودن بدستورات خدا رفتار کردن است .

۱۹۵۸ أَلْعَاقِلُ إِذَا عَلِمَ عَمِلَ وَإِذَا عَمِلَ أَخْلَصَ وَإِذَا أَخْلَصَ اعْتَزَلَ : خردمند هنگامیکه دانست عمل کند و وقتی که عمل کند پاک گذارد و وقتی که عمل را پاک گذارد از مردم کناره کشد .

۱۹۵۹ أَلتُّؤَدَةُ مَمْدُوحَةٌ إِلَّا فِي فُرَصِ الْخَيْرِ : نرمی و آهستگی در هر کاری ستوده است جز در کارها و فرصتهای نیک (که باید بسویش شتافت) .

۱۹۶۰ أَلْإِسْرَافُ مَذْمُومٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي أَفْعَالِ الْبِرِّ : زیاده روی در هر کاری زشت است مگر در کارهای نیک .

۱۹۶۱ أَلْأَفْضَالُ أَفْضَلُ قِنْيَةٍ وَالسَّخَاءُ أَحْسَنُ حِلْيَةٍ : احسان بمردم برترین سرمایه است و داد و دهش نیکوترین زیور است .

۱۹۶۲ أَلْعَقْلُ أَجْمَلُ زِينَةٍ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ مَزِيَّةٍ : خرد زیباترین زیور و دانش ارجمندترین برتری است .

۱۹۶۳ أَلشَّرِكَةُ فِي الْمُلْكِ تُؤَدِّي إِلَى الْإِضْطِرَابِ : انبازی و شرکت در پادشاهی و جهانداری میکشاند باشفتگی (زیرا که اتفاق نیافتد که دو کس در رأی با هم متفق باشند) .

۱۹۶۴ أَلشَّرِكَةُ فِي الرَّأْيِ تُؤَدِّي إِلَى الصَّوَابِ : در رای و اندیشه شریک گرفتن شخص را براه راست میکشاند .

۱۹۶۵ أَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ : دانش و کار

باهم توأم اند هرکه بداند بکند .

۱۹۶۶ اَلْعِلْمُ یَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَاِنْ اَجابَهُ وَ اِلّا ارْتَحَلَ : دانش انسان را بعمل کردن صلا میزند اگر پاسخ شنید که خوب وگرنه میکوچد .

۱۹۶۷ اَلْمُؤْمِنُ الدُّنْیا مِضْمارُهُ وَالْعَمَلُ هِمَّتُهُ وَالْمَوْتُ تُحْفَتُهُ وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ : مؤمن جهان میدانش و کار و عمل مورد همتش و مرگ (از جانب خدا) ارمغانش و بهشت گروگان این مسابقه است .

۱۹۶۸ اَلْکافِرُ الدُّنْیا جَنَّتُهُ وَالْعاجِلَةُ هِمَّتُهُ وَالْمَوْتُ شَقاوَتُهُ وَالنّارُ غایَتُهُ : کافر جهان بهشتش مال همتش و مرگ سبب بدبختیش و دوزخ پایان کارش میباشد .

۱۹۶۹ اَلْاُمُورُ بِالتَّقْدیرِ لا بِالتَّدْبیرِ : کارها وابسته بمقدرات خداست نه پیش بینی بنده .

۱۹۷۰ اَلتَّثَبُّتُ خَیْرٌ مِنَ الْعَجَلَةِ اِلّا فی فُرَصِ الْخَیْرِ : آهستگی بهتر از شتاب است مگر در فرصتهای نیک (که باید آن را بکار برد) .

۱۹۷۱ اَلْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فی کُلِّ اَمْرٍ اِلّا فیما یَدْفَعُ الشَّرَّ : شتاب در هر کاری زشت است مگر در هنگام دفع شر

۱۹۷۲ اَلْاِنْصافُ مِنَ النَّفْسِ کَالْعَدْلِ فِی الْاِمْرَةِ : از خویشتن انصاف دادن همچون دادگری بهنگام فرمانروائیست

۱۹۷۳ اَلتَّواضُعُ مَعَ الرِّفْعَةِ کَالْعَفْوِ مَعَ الْقُدْرَةِ : بحال بلندی و توانائی فروتنی کردن همچون گذشت از گناه بحال قدرت است .

۱۹۷۴ اَلْجُنُودُ عِزُّ الدّینِ وَحُصُونُ الْوُلاةِ : سپاهیان سبب ارجمندی دین و دژهای فرمانداران اند .

۱۹۷۵ اَلْعَدْلُ قِوامُ الرَّعِیَّةِ وَجَمالُ الْوُلاةِ : داد گستری پایدارندگی ملت و آرایش فرماندهان است .

۱۹۷۶ اَلْعاقِلُ مَنْ صانَ لِسانَهُ عَنِ الْغیبَةِ : خردمند کسیست که زبانش را از بدگوئی مردم نگهدارد .

۱۹۷۷ اَلْمُؤْمِنُ مَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنِیَّةِ : مؤمن کسیست که دلش را از زشتیها پاک سازد .

۱۹۷۸ اَلْمالُ وَبالٌ عَلی صاحِبِهِ اِلّا ما قَدَّمَ مِنْهُ : مال بر صاحبش دردسر است جز آنچه که پیش فرستاده شود

۱۹۷۹ اَلنِّساءُ لَحْمٌ عَلی وَضَمٍ اِلّا ما ذُبَّ عَنْهُ : زنان چون گوشتی هستند بر تخته قصاب جز آنچه دور کرده از آن . وضم : تخته قصاب است که گوشت را روی آن قطعه قطعه میکند ، وغرض آنستکه زنان هنگامیکه زن شمرده میشوند نه در سن بچگی و نه هنگام پیری باید از آنان مواظبت کرد چون وقت بهره گیری از آنانست چون گوشت قطعه شده که قابل استعمال است

۱۹۸۰ اَلْعَقْلُ اَصْلُ الْعِلْمِ وَداعِیَةُ الْفَهْمِ : خرد ریشه دانش و کشاننده بسوی فهم و زیرکی است .

۱۹۸۱ اَلدُّنْيا ظِلُّ الْغَمامِ وَحُلْمُ الْمَنامِ : جهان همچون سایهٔ ابر و خواب شیرین است .

۱۹۸۲ اَلْمَوْتُ اَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ وَاَمْلَكُ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ : مرگ از سایهٔ شما بشما همراه تر و از خود تان برشما مالک تر است .

۱۹۸۳ اَلْحَقُودُ مُعَذَّبُ النَّفْسِ مُتَضاعِفُ الْهَمِّ : کینه ور همواره خویش معذب و اندوهش دو چندان است .

۱۹۸۴ اَلْحَسُودُ دائِمُ السُّقْمِ وَاِنْ كانَ صَحِيحَ الْجِسْمِ : رشکبر دردش همیشگی است گو اینکه تندرست باشد .

۱۹۸۵ اَلْمُؤْمِنُ قَرِيبٌ اَمْرُهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ خالِصٌ عَمَلُهُ : مؤمن کارش (بخدا) نزدیک اندوهش دور و بی پایان خاموشیش بسیار عملش پاک برای خدا است .

۱۹۸۶ اَلْمُتَّقُونَ اَعْمالُهُمْ زاكِيَةٌ وَاَعْيُنُهُمْ باكِيَةٌ وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ : پرهیزکاران کارهاشان پاکیزه دیدگانشان گریان و دلهاشان (از خوف خدا) بریان و ترسان است .

۱۹۸۷ اَلْعاقِلُ يَجْتَهِدُ فِي عَمَلِهِ وَيُقَصِّرُ مِنْ اَمَلِهِ : خردمند در کارش کوشا و آرزویش را کاهنده است .

۱۹۸۸ اَلْجاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلى اَمَلِهِ وَيُقَصِّرُ مِنْ عَمَلِهِ : بجز در برآرزویش تکیه میزند و از کارش میکاهد .

۱۹۸۹ اَلْكِبْرُ خَلِيقَةٌ مُرْدِيَةٌ مَنْ تَكَثَّرَ بِها قَلَّ : خودپسندی خوئی است فکننده هر که بسیار بدان پردازد خود را کم سازد .

۱۹۹۰ اَلْجَهْلُ مَطِيَّةٌ شَمُوسٌ مَنْ رَكِبَها زَلَّ وَمَنْ صَحِبَها ضَلَّ : نادانی مرکبی است چموش هر که سوارش شد زمین خورد و هر که بدان پیوست گمراه گردید .

۱۹۹۱ اَللِّسانُ مِعْيارٌ اَرْجَحَهُ الْعَقْلُ وَاَطاشَهُ الْجَهْلُ : زبان آلت سنجش است که خرد آن را سنگین کند و نادانیش سبک سازد .

۱۹۹۲ اِكْتِسابُ الثَّوابِ اَفْضَلُ الْاَرْباحِ وَالْاِقْبالُ عَلَى اللّٰهِ رَأْسُ النَّجاحِ : کسب ثواب برترین سود ها و بخدا روی آوردن ریشهٔ رستگاری است .

۱۹۹۳ اَلْمُفْلِحُ مَنْ نَهَضَ بِجَناحٍ اَوِ اسْتَسْلَمَ فَاَراحَ : رستگار کسی است که با پر (دین) بپرد و یا او امر شریعت را گردن نهد و آسوده ماند .

۱۹۹۴ اَلْعَجْزُ مَعَ لُزُومِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْقُدْرَةِ مَعَ رُكُوبِ الشَّرِّ : ناتوانی با ملازمت خیر و خوبی خوشتر از توانائی با سواری بر شر است .

۱۹۹۵ اَلْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنى مَعَ الْفُجُورِ :

پیشه وری با پاکدامنی خوشتر از توانگری با آلودهٔ دامنی است.

۱۹۹۶ اَلْمُوقِنُونَ وَالْمُخْلِصُونَ وَالْمُؤْثِرُونَ مِنْ رِجالِ الْأَعْرافِ: اهل یقین و پاکان و ایثار کنندگان از مردان اعرافند (اعراف مرزی است بین بهشت و جهنم که در آنجا بهشتیها از جهنمیها تمییز داده میشوند).

۱۹۹۷ اَلرِّضا بِالْكَفافِ خَيْرٌ مِنَ السَّعْيِ فِي الْإِسْرافِ: سازگاری با آنچه که کارسازی کند خوشتر از شتاب در کار و لخرجی است.

۱۹۹۸ اَلْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمالِ الْخَلْقِ: برترین اعمال مردم امر بمعروف (و نهی از منکر) است.

۱۹۹۹ اَلْإِسْتِغْناءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ: بی نیازی از پوزش خواستن خوشتر از راست گفتن.

۲۰۰۰ اَلرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيا مَعَ ما يُعايَنُ مِنْ غِيَرِها جَهْلٌ: با اینهمه گردشهای گوناگون دل بجهان بستن و بدان تکیه زدن از نادانی است.

۲۰۰۱ اَلطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِبارِ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ: پیش از آزمایش دل بهر کس سپردن از کوته خردی است.

۲۰۰۲ اَلتَّقْصِيرُ فِي الْعَمَلِ لِمَنْ وَثِقَ بِالثَّوابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ: کوتاهی در کار از برای کسیکه بپاداش آن اطمینان

داشتن زیان است.

۲۰۰۳ إِشْتِغالُ النَّفْسِ بِما لا يَصْحَبُها بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَكْبَرِ الْوَهْنِ: خود را سرگرم کردن بکاریکه پس از مرگ همراه نباشد از بالاترین ابلهیها است.

۲۰۰۴ اَلْعاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَواهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ: خردمند کسی است که بر آرزویش پیروز باشد و آخرتش را بدنیایش نفروشد.

۲۰۰۵ اَلْحازِمُ مَنْ لَمْ يَشْغَلْهُ غُرُورُ دُنْياهُ عَنِ الْعَمَلِ لِأُخْراهُ: دوراندیش کسی است که چیزهای فریبندهٔ جهانش از کار برای آخرتش بازش ندارد.

۲۰۰۶ اَلْعُمْرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللهُ سُبْحانَهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ وَأَنْذَرَ السِّتُّونَ: آن عمریکه پاک پروردگار فرزند آدم را از آن بیم داده و در آن پوزش پذیرا است شصت است.

۲۰۰۷ اَلْعُمْرُ الَّذِي يَبْلُغُ الرَّجُلُ فِيهِ الْأَشُدَّ الْأَرْبَعُونَ: آن عمریکه بشر در آن بکمال خرد میرسد چهل است.

۲۰۰۸ اَلْعارِفُ وَجْهُهُ مُسْتَبْشِرٌ مُتَبَسِّمٌ وَقَلْبُهُ وَجِلٌ مَحْزُونٌ: مرد خداشناس چهره‌اش خرم و خندان و دلش ترسان و اندوهناک است.

۲۰۰۹ اَلْكَيِّسُ مَنْ كانَ غافِلاً عَنْ غَيْرِهِ وَلِنَفْسِهِ

كَيِّسٌ أَلتَّقاضِى : زیرک کسی ست که از دیگری بخبر و درخواستش از خودش بسیار باشد (همواره نفس را بکار ریاضت بدارد) .

٢٠١٠ أَلْخَوْفُ سِجْنُ ٱلنَّفْسِ عَنِ ٱلذُّنُوبِ وَرَادِعُهَا عَنِ ٱلْمَعَاصِى : ترس از خدا بمنزلهٔ زندانی است برای نفس از ارتکاب گناهان و او را از نافرمانیها بازدارنده است

٢٠١١ أَلْمَالُ فِتْنَةُ ٱلنَّفْسِ وَنَهْبُ ٱلرَّزَايَا : ثروت گمراهی نفس و غارت و تاراج شده پیش آمدهاست

٢٠١٢ أَلْعَفَافُ يَصُونُ ٱلنَّفْسَ وَيُنَزِّهُهَا عَنِ ٱلدَّنَايَا پاکدامنی صبر از گناه نفس را باز میدارد و از زشتیها پاکیزه میسازد .

٢٠١٤ أَلتَّقْوَى ظَاهِرُهُ شَرَفُ ٱلدُّنْيَا وَبَاطِنُهُ شَرَفُ ٱلْآخِرَةِ : ظاهر تقوی و پرهیزکاری شرافت دنیا و باطنش و اندرونش شرافت آخرت است (یعنی آنچه که از پرهیزکاری و ترس از خدا در این سرای هویدا است بلندی مرتبه و بزرگواری بین مردم است و چون باعث بلندی مرتبه و درجه آخرت هم هست از این جهت تعبیر باندرون و باطن شده است

٢٠١٤ أَلشَّرَفُ بِالْهِمَمِ ٱلْعَالِيَةِ لَا بِالرِّمَمِ ٱلْبَالِيَةِ شرف و ارجمندی در همتهای بزرگ داشتن است نه باستخوانهای پوسیده (پیکرهای بزرگ از هم متلاشی شونده)

٢٠١٥ أَلْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي ٱلْقَلْبِ وَتُثْمِرُ عَلَى ٱللِّسَانِ حکمت درختی است در دل میروید و میوه‌اش در زبان پیدا میگردد

٢٠١٦ أَلصِّدْقُ رَأْسُ ٱلْإِيمَانِ وَزَيْنُ ٱلْإِنْسَانِ : راستگوئی سر ایمان و زیور انسان است .

٢٠١٧ أَلْمُؤْمِنُ عَلَى ٱلطَّاعَاتِ حَرِيصٌ وَعَنِ ٱلْمَحَارِمِ عَفٌّ مؤمن آزمند بر فرمانبرداری خدا و از حرامها پاک و برکنار است

٢٠١٨ أَلْعَاقِلُ لَا يُفَرِّطُ بِهِ عُنْفٌ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ ضَعْفٌ خردمند درشتی از اندازه بدر نبرد و نرمی از پایش نیفکند (حد وسط را رعایت کند) .

٢٠١٨ أَلْكَرِيمُ يَأْبَى ٱلْعَارَ وَيُكْرِمُ ٱلْجَارَ : جوانمرد از ننگ سر باز زند و همسایه را گرامی دارد .

٢٠١٩ أَللَّئِيمُ يَدَّرِعُ ٱلْعَارَ وَيُؤْذِى ٱلْأَحْرَارَ : نا جوانمرد جامهٔ ننگ را به پیکر درپوشد و آزادمردان را آزارد

٢٠٢٠ أَلْمُتَّقِي مَيِّتَةٌ شَهْوَتُهُ مَكْظُومٌ غَيْظُهُ فِي ٱلرَّخَاءِ شَكُورٌ وَفِي ٱلْمَكَارِهِ صَبُورٌ : پرهیزکار شهوتش کشته و خشمش فروخورده است در آسایش شاکر و در گرفتاریها شکیبا است .

٢٠٢١ أَلذِّكْرُ نُورُ ٱلْعَقْلِ وَحَيَاةُ ٱلنُّفُوسِ وَجَلَاءُ ٱلصُّدُورِ یاد خدا روشن کنندهٔ خرد و زنده کنندهٔ نفوس و صیقل دهندهٔ سینه‌ها است .

۲۰۲۲ أَلصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ فِي الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ فِي الْمَحَارِمِ : صبر دو تا است یکی صبر در گرفتاری که نیک و زیبا است و بهتر از آن صبر در حرامها است (و وا ایستادن از آنها).

۲۰۲۳ أَلْإِنْقِبَاضُ عَنِ الْمَحَارِمِ مِنْ شِيَمِ الْعُقَلَاءِ وَسَجِيَّةُ الْأَكَارِمِ : خودداری از حرامها از روشهای خردمندان و خوی بزرگواران است.

۲۰۲۴ أَلسَّيِّدُ مَنْ تَحَمَّلَ أَثْقَالَ إِخْوَانِهِ وَأَحْسَنَ مُجَاوَرَةَ جِيرَانِهِ : آقا کسی است که بار برادرانش را بدوش کشد (و اندوه ایشان را بزداید) و با همسایگانش نیکی نماید.

۲۰۲۵ أَلْفِرَارُ فِي أَوَانِهِ يَعْدِلُ الظَّفَرَ فِي زَمَانِهِ : گریز بهنگام برابر پیروزی است بگاه پیروزی.

۲۰۲۶ أَلْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشَجَرَةٍ أَصْلُهَا الْعَقْلُ : دانش در بشر بمنزلهٔ درختی است که ریشه‌اش خرد است.

۲۰۲۷ أَلْخِلَالُ الْمُنْجِبَةُ لِلشَّرِّ الْكِذْبُ ، وَالْبُخْلُ ، وَالْجَوْرُ وَالْجَهْلُ : خویهائیکه از آنها زشتی زاید دروغ ، و بخل ، و ستم ، و نادانی است.

۲۰۲۸ إِزْرَاءُ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ بُرْهَانُ رَزَانَةِ عَقْلِهِ وَعُنْوَانُ وُفُورِ فَضْلِهِ : اینکه مرد خویشتن را معیوب داند گواهی است بر استواری عقل و نشانه‌ایست از فراوانی فضل و فزونیش.

۲۰۲۹ أَلْمُنَافِقُ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ : مرد دورو همواره از خود جانبداری کند و مردم را نکوهش نماید.

۲۰۳۰ أَلْإِكْثَارُ يُزِلُّ الْحَكِيمَ وَيُمِلُّ الْحَلِيمَ فَلَا تُكْثِرْ فَتُضْجِرَ وَلَا تُفَرِّطْ فَتُهَانَ : پرگوئی دانشمند را میلغزاند و بردبار را خسته میسازد پس پرگوئی مکن که دلتنگ کنی و کوتاهی مکن که خار گردی.

۲۰۳۱ أَلْمَغْبُونُ مَنْ شُغِلَ بِالدُّنْيَا وَفَاتَهُ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ : زیانکار کسی است که سرگرم دنیا باشد و بهرهٔ آخرتش از دستش برود.

۲۰۳۲ أَلْكِبْرُ يُسَاوِرُ الْقُلُوبَ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ : سرکشی دلها را می گیرد گرفتن دلها را همچون گرفتن زهرهای کشنده.

۲۰۳۳ أَلْمُؤْمِنُ أَشَدُّ النَّاسِ حُزْنًا عَلَى نَفْسِهِ : مرد با یقین سخت‌ترین مردم است از حیث اندوه بر نفس خودش.

۲۰۳۴ أَلْخَائِنُ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ وَكَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ : خیانتگر کسی است که خود را بغیر خودش سرگرم سازد و امروزش از دیروزش بدتر باشد.

۲۰۳۵ اَلصَّدِیقُ مَن وَقاکَ بِنَفسِهِ وَآثَرَکَ عَلیٰ مالِهِ وَوَلَدِهِ وَعِرسِهِ : دوست کسی ست که تورا بنفس خود نگهدارد و تورا بر مال و اولاد و عیالش برگزیند

۲۰۳۶ اَلعاقِلُ مَن یَملِکُ نَفسَهُ اِذا غَضِبَ وَاِذا رَغِبَ وَاِذا رَهِبَ : خردمند کسی ست که بگاه خشم و بگاه روی آوردن و بگاه روی برگرداندن و ترسیدن نفس را به بند در کشد و عنانش را بدست گیرد .

۲۰۳۷ اَلبُکاءُ مِن خَشیَةِ اللهِ یُنیرُ القَلبَ وَیَعصِمُ مِن مُعاوَدَةِ الذَّنبِ : گریه از ترس خدا دل را روشن کند و شخص را از بازگشت بگناه بازدارد .

۲۰۳۸ اَلاَمَلُ اَبَداً فی تَکذیبٍ وَطولُ الحَیوٰةِ لِلمَرءِ تَعذیبٌ : آرزو همیشه شخص را بدروغ میدارد و زندگانی دراز برای مرد عذاب و شکنجه است .

۲۰۳۹ اُنسُ الاَمنِ تُذهِبُهُ وَحشَةُ الوَحدَةِ : آرامش امنیت را وحشت تنهائی آنرا از بین میبرد

۲۰۴۰ وَاُنسُ الجَماعَةِ تُنَکِّدُهُ وَحشَةُ المَخافَةِ : و آرامش جماعت را هول ترس تیره میگرداند .

۲۰۴۱ اَلفُرصَةُ سَریعَةُ الفَوتِ وَبَطیئَةُ العَودِ : فرصت و وقت بتندی میرود و دیر میاید .

۲۰۴۲ اِتباعُ الاِحسانِ بِالاِحسانِ مِن کَمالِ الجودِ پی کردن بخشش به بخشش از کمال جوانمردی است

۲۰۴۳ اَلزُّهدُ اَقَلُّ ما یوجَدُ وَاَجَلُّ ما یُعهَدُ وَیَمدَحُهُ الکُلُّ وَیَترُکُهُ الجُلُّ : کوچکترین چیزیکه یافت میشود و بزرگترین چیزیکه بدان تعهد سپرده میشود زهد است معذلک همگان او را میستایند و بیشتر آنرا وامیگذارند .

۲۰۴۴ اَلصَّبرُ عَلَی الفَقرِ مَعَ العِزِّ اَجمَلُ مِنَ الغِنیٰ مَعَ الذُّلِّ صبر بر فقر بجمال عزت زیباتر از توانگری باخواری است

۲۰۴۵ اَلسُّرورُ یَبسُطُ النَّفسَ وَیُثیرُ النَّشاطَ : شادی نفس را باز و منبسط میسازد و خوشی میبخشد .

۲۰۴۶ اَلغَمُّ یَقبِضُ النَّفسَ وَیَطوِی الاِنبِساطَ : اندوه نفس را بهم در میکشد و شادی را بهم در مینوردد

۲۰۴۷ اَلتَّلَطُّفُ فِی الحیلَةِ اَجدیٰ مِنَ الوَسیلَةِ : تدبیرهای نیکو برای کار را جستن سودمندتر است از دستاویز

۲۰۴۸ اَلحازِمُ مَن تَخَیَّرَ لِخُلَّتِهِ فَاِنَّ المَرءَ یوزَنُ بِخَلیلِهِ دوراندیش کسی ست که دوست نیک را برگزیند زیرا که مرد بدوستش سنجیده میشود .

۲۰۴۹ اَلدُّنیا مَلیئَةٌ بِالمَصائِبِ طارِقَةٌ بِالفَجائِعِ وَالنَّوائِبِ : جهان پر از گرفتاریها و دردها و پیش آمدها را ناگهان بانسان آورنده است

۲۰۵۰ اَلْحَازِمُ مَنْ حَنَّكَتْهُ التَّجَارِبُ وَهَذَّبَتْهُ النَّوَائِبُ : دورانديش كسى است كه آزمايشها كام اورا ماليده باشند وحوادث پاكيزه اش كرده باشند

۲۰۵۱ اَلْإِحْسَانُ غَرِيزَةُ الْأَخْيَارِ وَالْإِسَاءَةُ غَرِيزَةُ الْأَشْرَارِ : نيكى خوى نيكان وبدى خوى بدانست

۲۰۵۲ اَلسَّاعَاتُ تَخْتَرِمُ الْأَعْمَارَ وَتُدْنِي مِنَ الْبَوَارِ : ساعتها عمرها را كم ميكنند وبهلاكت نزديك ميسازند .

۲۰۵۳ اَلْكَرِيمُ يَرَى مَكَارِمَ أَفْعَالِهِ دَيْنًا عَلَيْهِ يَقْضِيهِ : جوانمرد خوش كرداريهاى خويش وام مى پندارد كه هر وقت باشد بايد آنهارا ادا كند .

۲۰۵۴ اَللَّئِيمُ يَرَى سَوَالِفَ إِحْسَانِهِ دَيْنًا لَهُ يَقْتَضِيهِ : ناكس خوبيهاى گذشته خويش را وام ميپندارد وآنرا مطالبه ودرخواست مينمايد .

۲۰۵۵ اَلْكَرِيمُ يَرْفَعُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ مَا أَسْدَاهُ عَنْ حُسْنِ الْمُجَازَاةِ : جوانمرد نفس خويش را برميكشد در هر چيزيكه بجاى آورده است از كارهاى خوب از پاداش نيكو .

۲۰۵۶ اَلْحَلِيمُ يُعْلِي هِمَّتَهُ فِيمَا جُنِيَ عَلَيْهِ مِنْ طَلَبِ سُوءِ الْمُكَافَاةِ : بردبار همتش را بلند ميدارد در آنچه كه بر وى ستم شود از اينكه بدى پاداش دهد .

۲۰۵۷ اَلْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو مَعَ الْإِنْفَاقِ : مال بدادن كم ميشود لكن علم با دادن پاكيزه ميگردد وافزون ميشود

۲۰۵۸ أَحْوَالُ الدُّنْيَا تَتْبَعُ الْاتِّفَاقَ وَحُظُوظُ الْآخِرَةِ تَتْبَعُ الْاسْتِحْقَاقَ : حالات دنيا پيرو اتفاقات است وبهره هاى آخرت پيرو لياقت .

۲۰۵۹ اَلرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا يُعَايَنُ مِنْ سُوءِ تَقَلُّبِهَا جَهْلٌ : دلبستگى بدنيا با آنچه كه از بدگرديهاى آن ديده ميشود نادانى است .

۲۰۶۰ اَلْبُخْلُ بِإِخْرَاجِ مَا افْتَرَضَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ أَقْبَحُ الْبُخْلِ : بخل ورزيدن به بيرون كردن آنچه كه خداوند سبحان در مالها واجب گردانيده زشت ترين بخل است (وانسان بايد حقوق واجبه را از خمس وزكوة بپردازد) .

۲۰۶۱ اَلسَّخَاءُ مَا كَانَ إِبْتِدَاءً فَإِنْ كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ : بخشش آنست كه بدون درخواست باشد واگر با درخواست شد آن حيا وننگ داشتن است

۲۰۶۲ اَلْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ : تندى نوعى از ديوانگى است براى اينكه صاحبش

پشیمان میشود اگر پشیمان نشد البته دیوانگیش سخت واستوار است .

۲۰۶۳ أَلعَقلُ مَنفَعَةٌ وَالعِلمُ مَرفَعَةٌ وَالصَّبرُ مَدفَعَةٌ : خرد سود و نفع و دانش بلند و شکیب (بر گرفتاری) راندن از خود است .

۲۰۶۴ أَلدُّنیا مَصائِبُ مُفجِعَةٌ وَمَنایا مُوجِعَةٌ وَعِبَرٌ مُقطِعَةٌ : جهان گرفتاریهای بفریاد آورنده و مرگهای دردناک و پندهای جدا سازنده است

۲۰۶۵ أَلجَزَعُ عِندَ المُصیبَةِ یَزیدُها وَالصَّبرُ عَلَیها یُبیدُها : بیتابی بهنگام گرفتاری آن را بیفزاید و شکیبائی بر آن از آن نابود کند

۲۰۶۶ أَلشُّکرُ عَلَی النِّعمَةِ جَزاءٌ لِماضیها وَاجتِلابٌ لِآتیها : سپاسگزاری بر نعمت پاداش مر آنچه گذشته است از آن و کشیدن آن مر آینده از آن را

۲۰۶۷ أَلتَّبَجُّحُ بِالمَعاصی أَقبَحُ مِن رُکوبِها : شادمانی بر گناهان از گناه کردن زشت تر است .

۲۰۶۸ أَلقَلبُ یَنبوعُ الحِکمَةِ وَالأُذُنُ مَغیضُها دل سرچشمهٔ حکمت و گوش مکان فرو رفتن آنست

۲۰۶۹ أَلدُّنیا شَرَکُ النُّفوسِ وَقَرارَةُ کُلِّ ضُرٍّ وَبُؤسٍ : جهان دام مردمان و جایگاه هر زیان و بینوائی است

۲۰۷۰ أَلنُّفوسُ طَلِقَةٌ لٰکِنَّ أَیدِیَ العُقولِ تُمسِکُ أَعِنَّتَها عَنِ النُّحوسِ : نفوس مردم آزاد و رها است لکن دو دست خردها عنان و زمام آنها را گرفته و از بدیها نگاهشان میدارد .

۲۰۷۱ أَلأَیّامُ صَحائِفُ آجالِکُم فَخَلِّدوها أَحسَنَ أَعمالِکُم : روزگار دفترچه سر رسید عمرهای شما است پس بهترین کارهایتان را در آن درج و ثبت نمائید .

۲۰۷۲ أَلآخِرَةُ دارُ مُستَقَرِّکُم فَجَهِّزوا إِلَیها ما یَبقیٰ لَکُم : آخرت سرای آرامش شما است پس آنچه که از برای شما ماندنی است بسوی آنجا بکشید و سازگنید

۲۰۷۳ أَلبُکاءُ مِن خَشیَةِ اللهِ مِفتاحُ الرَّحمَةِ : گریه از خوف خدا کلید باب رحمت و آمرزش است .

۲۰۷۴ أَلعَمَلُ بِالعِلمِ مِن تَمامِ النِّعمَةِ : دانش را بکار بستن از تمامی نعمت است .

۲۰۷۵ أَلدُّنیا غُرورٌ حائِلٌ وَسَرابٌ زائِلٌ وَسِنادٌ مائِلٌ : جهان فریب دهندهٔ رنگارنگ و سرابی زائل شونده و تکیه گاهی است متمایل بافتادگی .

۲۰۷۶ أَلجَهلُ بِالفَضائِلِ مِن أَقبَحِ الرَّذائِلِ به فضیلتها نادان بودن (و دانشمندان را پاس احترام

نداشتن) از زشت ترین زشتیهاست.

۲۰۷۷ أَلْحُظْوَةُ عِنْدَ الْخَالِقِ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا لَدَيْهِ: بهره مند شدن نزد آفریدگار بس کردن در آن چیزی است که نزد او است.

۲۰۷۸ أَلْحُظْوَةُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِالرَّغْبَةِ عَمَّا فِي يَدَيْهِ: بهره مند شدن نزد آفریدگان برو گردانیدن از آنچه که در دو دست آنهاست میباشد.

۲۰۷۹ أَلْمُتَقَرِّبُ بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَالنَّوَافِلِ مُتَضَاعَفُ الْأَرْبَاحِ: آن کس که باداء واجبات و مستحبات بخدا نزدیک میگردد سود هایش دو چندان است.

۲۰۸۰ أَلْمَوَدَّةُ تَعَاطُفُ الْقُلُوبِ فِي ائْتِلَافِ الْأَرْوَاحِ: با مردم دوستی کردن دلها را در پیوند دادن جانها بیکدیگر متمایل سازد.

۲۰۸۱ أَلتَّيَقُّظُ فِي الدِّينِ نِعْمَةٌ عَلَى مَنْ رُزِقَهُ: بیداری در دین هر که را روزی شود نعمتی است.

۲۰۸۲ أَلْأَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ: دوستان یک نفرند در پیکرهای پراکنده.

۲۰۸۳ أَلْعِلْمُ يُرْشِدُكَ وَالْعَمَلُ يَبْلُغُ بِكَ الْغَايَةَ: دانش تو را راه مینماید و عمل تو را بمنتهی درجه کمال میرساند.

۲۰۸۴ أَلْعِلْمُ أَوَّلُ دَلِيلٍ وَالْمَعْرِفَةُ آخِرُ نِهَايَةٍ: دانش نخستین دلیل و شناسائی خدا آخرین درجه کمال است.

۲۰۸۵ أَلْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ: سخن در بند تو است مادام که لب بر آن نگشودی همین که گشودی تو در بند آنی.

۲۰۸۶ أَلْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْحِدَّةُ تُؤَجِّجُ إِحْرَاقَهُ: بردباری آتش خشم را خاموش میسازد و تندی زبانه آنرا بر میافروزد.

۲۰۸۷ أَلْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ: مؤمن نفسش از سنگ سخت تر و او از بنده افتاده تر است.

۲۰۸۸ أَلشَّدُّ بِالْقِدِّ لَا مُقَارَنَةُ الضِّدِّ: بستن با تسمه و نه همراه بودن با دشمن یعنی: کسی را بتسمه بند کنند بهتر است از اینکه رفیق و همراه باشد با دشمن یعنی مقید بودن از اینگونه ازادی خوشتر است.

۲۰۸۹ أَلْعَاقِلُ يَتَقَاضَى نَفْسَهُ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِ وَلَا يَتَقَاضَى لِنَفْسِهِ بِمَا يَجِبُ لَهُ: خردمند آنچه که بر وی واجب است از نفسش میخواهد نه اینکه آنچه برای نفسش واجب است از دیگران

وهو سها) از خود بخواهد.

۲۰۹۰ أَلْكَرِيمُ إِذَا احْتَاجَ إِلَيْكَ أَعْفَاكَ وَإِذَا احْتَجْتَ إِلَيْهِ كَفَاكَ : جوانمرد اگر نیازمند تو شود واگذارت کند و اگر نیازمندش شوی بچاره سازیت برخیزد.

۲۰۹۱ أَللَّئِيمُ إِذَا احْتَاجَ إِلَيْكَ أَحْفَاكَ وَإِذَا احْتَجْتَ إِلَيْهِ عَنَّاكَ : ناجوانمرد اگر نیازمند تو شود بکوشد و سخت گیرد و اگر تو نیازمندش شوی آزارت دهد.

۲۰۹۲ أَلْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ : عبادت کننده بدون دانش همچون خر آسیا است میگردد و از جای خود دور نمیشود.

۲۰۹۳ أَلْكَرِيمُ يَعْفُو مَعَ الْقُدْرَةِ وَيَعْدِلُ فِي الْإِمْرَةِ وَيَكُفُّ إِسَائَتَهُ وَيَبْذُلُ إِحْسَانَهُ : جوانمرد بحال توانائی میبخشد و در هنگام فرمان روائی بداد رفتار میکند و بازمیدارد بدی خود را از مردم و نیکی اش را بکار می بندد.

۲۰۹۴ أَلتَّوْبَةُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ : بازگشت بخدا معنایش پشیمانی بدل و طلب آمرزش بزبان و واگذاری آن کار زشت باندام و نیت کردن است بباز نگشتن بسوی آن کار.

۲۰۹۵ أَلْجُودُ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا رَجَاءِ مُكَافَاةٍ حَقِيقَةُ الْجُودِ : بخششی که بدون ترس و امیدواری بپاداش باشد آن اصل بخشش است.

۲۰۹۶ إِعْطَاءُ هَذَا الْمَالِ فِي حُقُوقِ اللهِ دَخَلَ فِي بَابِ الْجُودِ : این مال را در راه حقوق خدا صرف کردن در بخشش وارد شدن است.

۲۰۹۷ أَلْمُؤْمِنُ إِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ وَإِذَا سَكَتَ تَفَكَّرَ وَإِذَا تَكَلَّمَ ذَكَرَ وَإِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَإِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ : مؤمن هرگاه نگاه کند پند گیرد و چون خاموش گردد بیندیشد و چون سخن گوید بیاد خدا باشد و گاهی که چیزی بوی داده شود سپاسگذارد و چون گرفتار شود شکیبا باشد.

۲۰۹۸ أَلْمُؤْمِنُ إِذَا وُعِظَ ازْدَجَرَ وَإِذَا حُذِّرَ حَذِرَ وَإِذَا عُبِّرَ اعْتَبَرَ وَإِذَا ذُكِّرَ ذَكَرَ وَإِذَا ظُلِمَ غَفَرَ : مؤمن چون اندرز داده شود باز ایستد و چون ترسانده شود کناره گیرد و چون پند داده شود

پند پذیرد و چون تذکر داده شود متذکر گردد و چون ستم باو شود بگذرد .

۲۰۹۹ أَلْفَقْرُ صَلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَمُرِيحُهُ مِنْ حَسَدِ الْجِيرَانِ وَتَمَلُّقِ الْإِخْوَانِ وَتَسَلُّطِ السُّلْطَانِ : نداری بنفع حال مؤمن است و او را از رشک همسایگان و چاپلوسی دوستان و سلطه و اقتدار سلطان آسوده میسازد .

۲۱۰۰ أَلصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِياً عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُعِيناً عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ : دوست آن کسی است که از ستم و تعدی بازدارد و در کار نیکی و احسان انسان را یاری دهد .

۲۱۰۱ أَلتَّقْوَى أَكَدُ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ إِنْ أَخَذْتَ بِهِ وَجُنَّةٌ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ : استوارترین رشته ارتباطی که بین تو و خدا است تقوی است اگر چنگ بدان درزنی و نیز سپری است در پیش گرفتاریهای سخت .

۲۱۰۲ أَلْكَرَامَةُ تُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ مَا تُصْلِحُ مِنَ الْكَرِيمِ : نیکی بهمان اندازه که از رادمرد موجب صلاح است بهمان اندازه از نامرد موجب فساد است (زیرا ناکس اگر گاهی خوبی کند منت بگذارد و چه بسا که کار به آبروریزی کشد) .

۲۱۰۳ أَلْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَجِرُ مَاؤُهَا وَشَجَرَةٌ لَا يَخْضَرُّ عُودُهَا وَأَرْضٌ لَا يَظْهَرُ عُشْبُهَا : نادان سنگی است که آبش جاری نگردد و درختی است که چوبش سبز نشود و زمینی است که گیاهش بیرون نزند .

۲۱۰۴ أَلنَّاسُ طَالِبَانِ طَالِبٌ وَمَطْلُوبٌ فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا : مردم دو خواستارند خواهنده و خواسته شده آنکه دنیا را خواست مرگش بخواهد تا از جهانش بیرون کشد اما آنکه آخرت را خواهان است دنیا او را بخواهد تا روزیش را از آن دنیا بگیرد (و بمراد دل برسد) .

۲۱۰۵ أَلْأَمَانَةُ وَالْوَفَاءُ صِدْقُ الْأَفْعَالِ وَالْكَذِبُ وَالْإِفْتِرَاءُ خِيَانَةُ الْأَقْوَالِ : امانت داری و وفا درست انجام دادن کارهاست و دروغ و بهتان در گفتارها خیانت روا داشتن .

۲۱۰۶ أَلْبَخِيلُ يَسْمَحُ مِنْ عِرْضِهِ بِأَكْثَرَ مِمَّا أَمْسَكَ مِنْ عَرَضِهِ وَيُضَيِّعُ مِنْ دِينِهِ أَضْعَافَ مَا حَفِظَ مِنْ نَشَبِهِ : بخیل از آبرویش بیشتر میدهد تا آنچه که خودداری میکند از مالش و تباه میکند از دینش برابر آنچه

که ازدارائی و وابسته خود نگه میدارد.

۲۰۱۷ اَلرّاضِی بِفِعْلِ قَوْمٍ کَالدّاخِلِ فِیهِ مَعَهُمْ وَلِکُلِّ داخِلٍ فی باطِلٍ اِثْمانِ اِثْمُ الرِّضا بِهِ وَاِثْمُ العَمَلِ بِهِ : هرکس که بکار مردمی راضی باشد همچون کسی است که با آنها بدان کار داخل بوده است و از برای هر داخل در باطلی دو گناه است یکی گناه خوشنودی دیگر گناه کردن آن کار.

۲۰۱۸ اَلاَجَلُ مَحْتُومٌ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَلا یَغُمَّنَّ اَحَدَکُمْ اِبْطاؤُهُ فَاِنَّ الحِرْصَ لا یُقَدِّمُهُ وَالعَفافَ لا یُؤَخِّرُهُ وَالمُؤْمِنُ بِالتَّجَمُّلِ خَلیقٌ : مرگ حتمی و روزی قسمت شده و رسیدنی است پس اگر دیر رسیدن روزی بناید یکی از شمارا اندوهناک سازد زیرا نه حرص آنرا پیش اندازد و نه پاکدامنی آنرا پس افکند والبته مؤمن سزاوار شکیب و تحمل است.

۲۰۱۹ اَلنّاسُ ثَلاثَةٌ فَعالِمٌ رَبّانِیٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاةٍ وَهَمَجٌ رِعاعٌ اَتْباعُ کُلِّ ناعِقٍ لَمْ یَسْتَضیئُوا بِنُورِ العِلْمِ وَلَمْ یَلْجَؤُوا اِلی رُکْنٍ وَثیقٍ : مردم سه دسته اند : دانشمند خدائی و دانش آموز براه رستگاری و نادانی که همچون پشه ایکه برسرگین الاغ و گوسفند مینشینند (این دسته سوم) پیرو هر صدائی نابهنجاری اند نه بنور دانش روشنی میابند و نه بگوشه استواری پناه میجویند.

۲۱۱۰ اَلرّاضی عَنْ نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَیْبُهُ وَلَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَیْرِهِ لَساءَهُ ما بِهِ مِنَ النَّقْصِ وَالخُسْرانِ : آنکه از خود راضی است عیبش از وی پوشیده است اگر این شخص شناسای فضل و برتری دیگران میبود نقص و کسر خود او دلگیر میساخت (ولی افسوس که آدم از خود راضی جز خودش کسی را نمی شناسد.

۲۱۱۱ اَلْمَرْءُ بِاَصْغَرَیْهِ بِقَلْبِهِ وَلِسانِهِ اِنْ قاتَلَ قاتَلَ بِجَنانٍ وَاِنْ نَطَقَ نَطَقَ بِبَیانٍ : مردانگی هرکس وابسته بدو چیز کوچک او است دل و زبانش اگر جنگ کند جنگ کند بدل و اگر بگفتار در آید بوسیله بیان و زبان باشد.

۲۱۱۲ اَلنِّعْمَةُ مَوْصُولَةٌ بِالشُّکْرِ وَالشُّکْرُ مَوْصُولٌ بِالمَزیدِ وَهُما مَقْرُونانِ فَلَنْ یَنْقَطِعَ المَزیدُ مِنَ اللهِ تَعالی حَتّی یَنْقَطِعَ الشُّکْرُ مِنَ الشّاکِرِ : نعمت و شکر بهم پیوسته اند در عین حال شکر پیوسته بفزونی است و این دو همواره باهم اند و هیچگاه رشته افزونی از جانب خداوند تعالی پاره نگردد تا اینکه رشته شکر و سپاسگزاری از جانب شاکر بریده شود.

٢١١٣ أَلذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَراسِمِ اللِّسانِ وَلا مِنْ مَناسِمِ الْفِكْرِ وَلٰكِنَّهُ أَوَّلٌ مِنَ الْمَذْكُورِ وَثانٍ مِنَ الذّاكِرِ : ذکر نه از وظائف زبان است و نه از راهها و روشهای فکر و اندیشه لکن بنیاد و اوّل آن از یاد کرده شده است و دوّمی از یاد کننده (خدا توفیق که بنده را موفق خواهد یاد خود را در دل آن بنده اندازد و بنده بیاد خدا افتد .

٢١١٤ أَلْعَقْلُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْعِلْمُ وَزِيرُهُ وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالْعَمَلُ قَيِّمُهُ : عقل دوست مؤمن و دانش وزیر او و صبر سرهنگ سپاهیان او و عمل کارگردان او است .

٢١١٥ أَلزَّمانُ يَخُونُ صاحِبَهُ وَلا يَسْتَعْتِبُ لِمَنْ عاتَبَهُ : جهان با جهاندار خیانت کند و عتاب کننده خود را خوشنود نکند (و گوش بفریاد کس ندهد) .

٢١١٦ أَلْإِيمانُ وَالْعَمَلُ أَخَوانِ تَوْأَمانِ وَرَفِيقانِ لا يَفْتَرِقانِ لا يَقْبَلُ اللهُ أَحَدَهُما إِلّا بِصاحِبِهِ : ایمان و عمل دو برادرند همزاد و دو یارند جدا نشدنی خدا هیچکدام این دو را نپذیرد مگر با رفیقش .

٢١١٧ أَلْمَذَلَّةُ وَالْمَهانَةُ وَالشَّقاءُ فِي الطَّمَعِ وَالْحِرْصِ : ذلّت و خواری و بدبختی در طمع و حرص است .

٢١١٨ أَلصَّبْرُ عَلَى مَضَضِ الْغُصَصِ يُوجِبُ الظَّفَرَ بِالْفُرَصِ : صبر بر سوزش غمها و غصه‌ها موجب پیروزی بر فرصتها است .

٢١١٩ أَلنّاسُ كَالشَّجَرِ شَرابُهُ واحِدٌ وَثَمَرُهُ مُخْتَلِفٌ : مردمان همچون درختانند که آب از یکجوی خورند لکن میوه‌هایشان گوناگون است .

٢١٢٠ أَلطَّمَعُ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَضامِنٌ غَيْرُ مُوفٍ : طمع فرود آرنده است نه برگرداننده و ضامن شونده‌ایست نه ادا کننده .

٢١٢١ أَلْعَقْلُ صاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمٰنِ وَالْهَوىٰ قائِدُ جَيْشِ الشَّيْطانِ وَالنَّفْسُ مُتَجاذِبَةٌ بَيْنَهُما فَأَيُّهُما غَلَبَ كانَتْ فِي حَيِّزِهِ : خرد سپهسالار سپاه خدا و هوا امیر لشکر سپاه شیطان و نفس میان این دو در حال کشش است پس هر کدام از آنها که غالب شوند نفس در اختیار او است

٢١٢٢ أَلْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدّانِ وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَمُزَيِّنُ الشَّهْوَةِ الْهَوىٰ وَالنَّفْسُ مُتَنازِعَةٌ بَيْنَهُما فَأَيُّهُما قَهَرَ كانَتْ فِي جانِبِهِ : عقل و شهوت دو دشمن هم‌اند علم پشتیبان عقل و هوای نفس

آرایش هستند شهوت و نفس انسانی مورد نزاع این دو است هر یک از این دو که دیگری را مقهور ساز دنفس بسوی آن مایل است.

۲۱۲۳ أَلسَّيِّدُ مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُخَادِعُ وَلَا تَغُرُّهُ الْمَطَامِعُ : مهتر کسی ست که مردم را بازی ندهد و فریب ندهد و طمعها هم او را نفریبد.

۲۱۲۴ أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَطْبُوعُ إِذَا لَمْ يَكُ مَسْمُوعٌ : دانش دو تا است یکی آنکه در طبع و نهاد انسانی نهاده شده است دیگر دانشی که بوسیلهٔ شنیدن پیدا میشود علم مطبوع مادامیکه شنیده نشود سودی ندهد و بیشتر نگردد (یعنی انسان طبعاً دارای قوه علمی است و بوسیلهٔ شنیدن آن قوه را تکمیل میکند و بر دانش خویش میافزاید).

۲۱۲۵ أَلْمُؤْمِنُ دَأْبُهُ زِهَادَتُهُ وَهَمُّهُ دِيَانَتُهُ وَعِزُّهُ قَنَاعَتُهُ وَجِدُّهُ لِآخِرَتِهِ قَدْ كَثُرَتْ حَسَنَاتُهُ وَعَلَتْ دَرَجَاتُهُ وَشَارَفَ خَلَاصَهُ وَنَجَاتَهُ : مؤمن روشش زهدش همتش صرف دیانتش و عزتش قناعتش و کوشش برای آخرتش میباشد خوبیهایش بسیار درجاتش بلند و مشرف بر جایگاه رستگاری و رهائی خویش میباشد.

۲۱۲۶ أَلْكَذَّابُ وَالْمَيِّتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثِّقَةُ بِهِ فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ : دروغگو با مرده برابر است زیرا فضل زنده بر مرده همان اعتماد بر او است و وقتی سخنش اعتمادی نباشد زندگانیش بیخود و باطل است.

۲۱۲۷ أَلْحَاسِدُ يُظْهِرُ وُدَّهُ فِي أَقْوَالِهِ وَيُخْفِي بُغْضَهُ فِي أَفْعَالِهِ فَلَهُ إِسْمُ الصَّدِيقِ وَصِفَةُ الْعَدُوِّ : حسود دوستیش را در گفتارش پیدا میدارد و دشمنیش را در کردارش پنهان میکند فلذا نامش دوست و کارش دشمنی است.

۲۱۲۸ أَلنَّفْسُ الْأَمَّارَةُ الْمُسَوِّلَةُ تَتَمَلَّقُ تَمَلُّقَ الْمُنَافِقِ وَتَتَصَنَّعُ بِشِيمَةِ الصَّدِيقِ الْمُوَافِقِ حَتَّى إِذَا خَدَعَتْ وَتَمَكَّنَتْ تَسَلَّطَتْ تَسَلُّطَ الْعَدُوِّ وَتَحَكَّمَتْ تَحَكُّمَ الْعُتُوِّ وَأَوْرَدَتْ مَوَارِدَ السُّوءِ : نفس کار فرمای گول زننده چاپلوسی میکند چاپلوسی کردن منافق و تظاهر میکند مانند دوست موافق تا اینکه شخص را بفریبد و جای گیرد آنگاه مسلط گردد مسلط شدن دشمن و حکم کند حکم کردن گردنکش پس شخص را بجاهای بد بکشاند.

۲۱۲۹ أَلْحُكَمَاءُ أَشْرَفُ النَّاسِ أَنْفُسًا وَأَكْثَرُهُمْ صَبْرًا وَأَسْرَعُهُمْ عَفْوًا وَأَوْسَعُهُمْ أَخْلَاقًا : حکما از حیث نفوسشان شریفتر و از حیث صبر بیشتر و از حیث

گذشت پرشتاب‌تر و از جهة خوی و خلق گشاده‌رو ترین مردم اند.

۲۱۳۰ أَلْعُلَمَاءُ أَطْهَرُ النَّاسِ أَخْلَاقًا وَأَقَلُّهُمْ فِي الْمَطَامِعِ أَعْرَاقًا : دانشمندان از حیث اخلاق پاکیزه‌ترین و از حیث ریشه دوانیدن در طمعها کمترین مردم اند.

۲۱۳۱ أَلْأُنْسُ فِي ثَلَاثَةٍ الزَّوْجَةِ الْمُوَافِقَةِ وَالْوَلَدِ الْبَارِّ وَالْأَخِ الْمُوَافِقِ : آسایش در سه چیز است زن سازگار، فرزند نیک، یار موافق.

۲۱۳۲ أَلسُّؤَالُ يُضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَيَكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ الْبَطَلِ وَيُوقِفُ الْحُرَّ الْعَزِيزَ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ وَيُذْهِبُ بَهَاءَ الْوَجْهِ وَيَمْحَقُ الرِّزْقَ : درخواست از مردم زبان سخنور را گنگ و ناتوان سازد و دل دلاور بهم درشکند و آزادمرد ارجمند را بجایگاه بنده خوار وادارد و طراوت و روشنی رخساره را ببرد و روزی را نابود سازد.

۲۱۳۳ أَلطَّعَامُ يُؤْكَلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ مَعَ الْإِخْوَانِ بِالسُّرُورِ وَمَعَ الْفُقَرَاءِ بِالْإِيثَارِ وَمَعَ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا بِالْمُرُوَّةِ : غذا را سه نوع میتوان خورد با برادران با شادی با بی‌چیزان ببخشش بر آنها (و مهمان کردنشان) و با فرزندان دنیا بمردانگی.

۲۱۳۴ أَلْمُرُوَّةُ الْعَدْلُ فِي الْإِمْرَةِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ وَالْمُوَاسَاةُ مَعَ الْعُسْرَةِ : مروت دادگستری در فرماندهی و گذشت از گناه با توانائی و مواساه و برابری در تنگدستی است.

۲۱۳۵ أَلذُّلُّ بَعْدَ الْعِزِّ يُوَازِي عِزَّ الْوِلَايَةِ : خواری پس از بزرگواری برابر است با عزت حکمرانی (یعنی بهمان اندازه که این لذت بخش است آن سخت است).

۲۱۳۶ أَلْحَازِمُ مَنْ شَكَرَ النِّعْمَةَ مُقْبِلَةً وَصَبَرَ عَنْهَا سَلَاهَا مُوَلِّيَةً مُدْبِرَةً : دوراندیش کسی است که بگاه روی آوردن نعمت سپاس گذارد و بر آن شکیب ورزد و فراموش کند از آن بگاه روی گرداندن و پشت کردن آن.

۲۱۳۷- أَلْمُتَعَدِّي كَثِيرُ الْأَضْدَادِ وَالْأَعْدَاءِ

۲۱۳۸ أَلْمُنْصِفُ كَثِيرُ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَوِدَّاءِ : ستمگر را دشمنان و بدخواهان بسیار است. دادگستر را دوستان و نیک‌خواهان بیشمار.

۲۱۳۹ أَلْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى : دانشمند زنده است میان مردگان.

۲۱۴۰ أَلْجاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الأَحْياءِ : نادان مرده ايست ميان زندگان .

۲۱۴۱ أَلإِخْوانُ جَلاءُ الْهُمُومِ وَالأَحْزانِ : ياران زداينده غمها واندوهها يند .

۲۱۴۲ أَلصِّدْقُ جَمالُ الإِنْسانِ وَدَعامَةُ الإِيمانِ : راستگوئى زيبائى مرد وستون ايمان است .

۲۱۴۳ أَلشَّهَواتُ مَصائِدُ الشَّيْطانِ : شهوتها دامهاى شيطان اند .

۲۱۴۴ أَلْحَياءُ مِنَ اللهِ سُبْحانَهُ يَقِي عَذابَ النّارِ : شرم از خداوند سبحان انسان را از عذاب آتش نگهميدارد .

۲۱۴۵ أَلْفِكْرُ يُوجِبُ الإِعْتِبارَ وَيُؤْمِنُ الْعِثارَ وَيُثْمِرُ الإِسْتِظْهارَ : انديشه موجب پذيرش پند وايمن ميسازد از لغزش وميوه اش پشتيبان يافتن است .

۲۱۴۶ أَلتَّهَجُّمُ عَلَى الْمَعاصِي يُوجِبُ عَذابَ النّارِ : بسوى گناهان تاختن موجب عذاب وآتش گرفتن است .

۲۱۴۷ أَلْغَفْلَةُ تُكْسِبُ الإِغْتِرارَ وَتُدْنِي مِنَ الْبَوارِ : بيخبرى از خدا مغرورى آرد وبهلاكت نزديك سازد .

۲۱۴۸ أَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيا بِعَيْنِ الإِعْتِبارِ وَيَقْتاتُ فِيها بِبَطْنِ الإِضْطِرارِ وَيَسْمَعُ فِيها بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالإِبْغاضِ : مؤمن بجهان بديده عبرت بنگرد وشكم را از روى ناچارى از غذا بيش پرسازد وسخنش را باگوش عداوت ودشمنى بشنود .

۲۱۴۹ أَلْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى حِينِ طُلُوعِ الشَّمْسِ لِلإِشْتِغالِ بِذِكْرِ اللهِ سُبْحانَهُ أَسْرَعُ فِي تَيْسِيرِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي أَقْطارِ الأَرْضِ : پس از درخش سپيده صبح تا هنگام سر زدن خورشيد در مسجد نشستن وبياد خدا سرگرم بودن در آسان كردن كار روزى تندتر از دور در جهان گشتن است .

۲۱۵۰ أَلْعِبادَةُ الْخالِصَةُ أَنْ لا يَرْجُوَ الرَّجُلُ إِلاّ رَبَّهُ وَلا يَخافَ إِلاّ ذَنْبَهُ : عبادت پاكيزه آنست كه انسان بجز از پروردگارش چشم اميد نداشته باشد وبجز از گناهش نترسد .

۲۱۵۱ أَلْمَسْئَلَةُ طَوْقُ الْمَذَلَّةِ تَسْلُبُ الْعَزِيزَ عِزَّهُ وَالْحَسِيبَ حَسَبَهُ : درخواست از مردم كمند خواريست بر گردن عزت ارجمند را ميگيرد وگوهر پاك گهر را مى ستاند .

۲۱۵۲ أَلْعَقْلُ أَنَّكَ تَقْتَصِدُ فَلا تُسْرِفُ وَتَعِدُ

فَلا تُخلِفُ وَإذا غَضِبتَ حَلُمتَ : خردمندی آنست که براه میانه روی نه اسراف و وعده که دادی خلاف نکنی واگر خشم گرفتی برد باری کنی .

۲۱۵۳ أَلعَدلُ أَنَّكَ إذا ظَلَمتَ أَنصَفتَ وَالفَضلُ أَنَّكَ إذا قَدَرتَ عَفَوتَ : دادگستری آنست که تو اگر ستم کردی داد دهی وبرتری آنست که اگر توانا شدی درگذری .

۲۱۵۴ أَلوَفاءُ حِفظُ الذِّمامِ وَالمُرُوَّةُ تَعَهُّدُ ذَوِي الأَرحامِ : وفا نگهداری حرمتها ومردانگی بعهده گرفتن مؤنه خویشاوندان است .

۲۱۵۵ أَلمَرءُ يَتَغَيَّرُ فِي ثَلاثٍ : أَلقُربِ مِنَ المُلوكِ وَالوِلاياتِ ، وَالغِناءِ مِنَ الفَقرِ فَمَن لَم يَتَغَيَّر فِي هٰذِهِ فَهُوَ ذُو عَقلٍ قَويمٍ وَخُلُقٍ مُستَقيمٍ : مرد در سه حالش دگرگون میگردد نزدیکی بپادشاهان ، در فرمانداریها ، در دارائی پس از نداری پس هرکس در این سه مورد حالش دگرگون نگردد این کس دارای عقلی استوار وخوئی درست است

وَكانَ عَلَيهِ السَّلامُ إذا أُثنِيَ عَلَيهِ فِي وَجهِهِ يَقُولُ : أَللّٰهُمَّ إنَّكَ أَعلَمُ بِي مِن نَفسِي وَأَنا أَعلَمُ بِنَفسِي مِنهُم أَللّٰهُمَّ اجعَلنِي خَيراً مِمّا يَظُنّونَ وَاغفِر لِي ما لا يَعلَمُونَ : ومکرر اتفاق میافتاد گاهی که آن حضرت را می ستودند عرض میکرد : بارالهاتو بنفس من ازمن داناتر ومن بنفس خویش از آنان داناترم پروردگارا مرا بهتر از آنچه که می پندارند قرار ده وآنچه را که نمیدانند بیامرز .

۲۱۵۶ أَلمُؤمِنونَ لِأَنفُسِهِم مُتَّهِمُونَ وَمِن فارِطِ زَلَلِهِم وَجِلُونَ وَلِلدُّنيا عائِفُونَ وَإلَى الآخِرَةِ مُشتاقُونَ وَإلَى الطّاعاتِ مُسارِعُونَ : مؤمنون نفوس خویش را (بمعصیت خدا وعبادت نکردن) تهمت مینهند واز لغزشهای گذشته خویش بیمناکند جهان را کنار زده (ومرغ روحشان بهشت جاودان) وسرای آخرت را آرزومندند وبسوی طاعتهای خدا شتابانند

۲۱۵۷ أَلسَّيفُ فاتِقٌ وَالدّينُ راتِقٌ فَالدّينُ يَأمُرُ بِالمَعرُوفِ وَالسَّيفُ يَنهىٰ عَنِ المُنكَرِ قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ وَلَكُم فِي القِصاصِ حَيٰوةٌ : شمشیر میگشاید دین می بندد دین امر بمعروف میکند شمشیر نهی از منکر مینماید لذا خدا تعالی فرماید از برای شما در قصاص کردن زندگانی وحیوة است .

۲۱۵۸ أَلمَعرُوفُ لا يَتِمُّ إلّا بِثَلاثٍ : بِتَصغيرِهِ وَتَعجيلِهِ ، وَسَترِهِ فَإنَّكَ إذا صَغَّرتَهُ

فَقَدْ عَظَّمْتَهُ وَإِذَا عَجَّلْتَهُ هَنَّأْتَهُ وَإِذَا سَتَرْتَهُ فَقَدْ تَمَّمْتَهُ : کار نیک جز بسه چیز تمام نگردد بکوچک گرفتنش تند انجام دادنش بپوشانیدنش زیرا تو وقتی کوچکش گیری البته بزرگش داشته و وقتی تند انجامش دهی البته گوارا و پاکیزه اش ساخته و وقتی پنهانش داری البته تکمیلش کرده .

۲۱۵۹ اَلْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوَّةٌ وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ .

۲۱۶۰ اَلنَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ سُبْحَانَهُ سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا أَنْ يَرُدَّهُ عَنْ رَأْيِهِ[1] : گفتارها نگهداشته شده و رازها دانسته شده است و هر کسی در گرو آنچه که کرده است میباشد . مردم کم گردیده شده و در غرد آنان علتی بهم رسیده جز آنکس را که خداوند پاک نگهدارد از آن مردم آنکه پرسنده است غرضش لغزش طرف است و آنکه پاسخ دهنده است برنج افکنده است نزدیک است آنکه رایش از دیگران سازتر است اینکه گرداند او را از نیکو رایش خوشنودی و خشم .

(تتمهٔ حدیث دوم است) وَيَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُودًا أَنْ تَنْكَأَهُ اللَّحْظَةُ وَتَسْتَحِيلَهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ : و نزدیک است آنکه چوبش از دیگران سخت تر است گوشه چشمی بدرد آورد او را و بیک کلمه از جای در برود .

۲۱۶۱ اَلنَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يُخَلِّفُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنْفَعَةِ غَيْرِهِ وَعَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ بِغَيْرِ عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَالدَّارَيْنِ جَمِيعًا : مردم در جهان سرگرم دو کارند یکی در دنیا بکار دنیاست و دنیا او را از آخرتش باز داشته است میترسد وارثش نادار شود و ترس نداری خود را ندارد این کس روزگارش بسود دیگری بپایان میبرد ، دیگری در دنیا بکار آخرتست روزیش بدون رنج و زحمتی بسویش میآید و دو بهره را یکجا دریافت میکند و دنیا و آخرت را باهم بدست میآورد .

۲۱۶۲ اَللّٰهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ وَأَنْقِذْهُمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ : بارپروردگارا خون

ما و خون آنان را حفظ کن و صلح بر قرار فرما میان ما و آنها و آنها را از گمراهیشان برهان تا آنکه گمراه حق را از نادانی و باطلش بشناسد و برگردد از گمراهی و بیوفائی کسی که حریص بآن باشد (و این دعا را حضرت در روز اول جنگ صفین بهنگام برخورد با سپاهیان معویه ایراد کردند).

۲۱۶۳ أَلْعَقْلُ أَنْ تَقُولَ مَا تَعْرِفُ وَتَعْمَلَ بِمَا تَنْطِقُ بِهِ: از خردمندی است آنچه را میدانی بگوئی و هر چه را گفتی بکار بندی.

۲۱۶۴ أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: صِدْقُ حَدِيثٍ، وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعِفَّةُ بَطْنٍ، وَحُسْنُ خُلُقٍ: چهار چیز است بهر که داده شد خیر دنیا و آخرت را داراست: سخن براست گفتن، امانت را پس دادن، شکم را از حرام نگهداشتن، خوی خوش داشتن.

۲۱۶۵ أَرْبَعٌ تَشِينُ الرَّجُلَ: أَلْبُخْلُ وَالْكِذْبُ وَالشَّرَهُ وَسُوءُ الْخُلُقِ: چهار چیز است که مرد را بزشتی بیالاید: بخل و دروغ و آزمندی و زشتخوئی.

۲۱۶۶ أَلتَّوَاضُعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَالتَّكَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ: افتادگی ریشهٔ خردمندی و گردنکشی بنیاد بیخردی است.

۲۱۶۷ أَلسَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ وَالْقَنَاعَةُ بُرْهَانُ النُّبْلِ: بخشندگی میوهٔ درخت خرد منش و قناعت نشانهٔ نجابت و زیرکی است

۲۱۶۸ أَلْكَرِيمُ عِنْدَ اللهِ مَحْبُورٌ مُثَابٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَحْبُوبٌ مُهَابٌ: جوانمرد نزد خدا دلشاد و با پاداش و نزد خلق دوست داشته شده و با شکوه است.

۲۱۶۹ أَلشَّرُّ أَقْبَحُ الْأَبْوَابِ وَفَاعِلُهُ شَرُّ الْأَصْحَابِ: بدی زشت ترین درگاهها و زشت کار بدترین یاران است.

۲۱۷۰ أَلْعِفَّةُ تُضْعِفُ الشَّهْوَةَ: پاکدامنی شهوت را کم میکند.

۲۱۷۱ أَلصَّدَقَاتُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ: صدقه‌ها رحمت را فرود میآرند.

۲۱۷۲ أَلْبَلَاغَةُ أَنْ تُجِيبَ فَلَا تُبْطِئَ وَتُصِيبَ فَلَا تُخْطِئَ: بلاغت و خوش سخنی آنست که پاسخ دهی و کندی نکنی و مطلب را رسانده خطا نروی.

۲۱۷۳ أَلْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي وَالْجَهْلُ يُغْوِي وَيُرْدِي:

خرد راه مینماید و میرهاند و نادانی گمراه میسازد و هلاک میکند .

۲۱۷۴ أَلْجَوادُ فِي الدُّنْیا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْعُودٌ : مرد بخشنده در دنیا ستوده و در آخرت نیکبخت است .

۲۱۷۵ أَلنُّبْلُ التَّحَلّي بِالْجُودِ وَالْوَفاءُ بِالْعُهُودِ : بزرگی خود را بزیور بخشش آراستن و به پیمانها وفا کردن است .

۲۱۷۶ أَلتَّقْوىٰ لا عِوَضَ عَنْهُ وَلا خَلَفَ فِيهِ : پرهیزکاری را نه برایش عوضی است نه در آن جانشینی .

۲۱۷۷ أَلْمُؤْمِنُ مَنْ تَحَمَّلَ أَذَى النّاسِ وَلا يَنالُ أَذىٰ أَحَدٌ بِهِ : مؤمن کسی است که آزار مردم را هموار بسازد و هیچکس از او اذیت نشود .

۲۱۷۸ أَلْخَوْفُ مِنَ اللهِ فِي الدُّنْیا يُؤْمِنُ الْخَوْفَ فِي الْآخِرَةِ مِنْهُ : در دنیا از خدا ترسیدن شخص را از ترس خدای در آخرت ایمن میدارد .

۲۱۷۹ أَلْقَرِينُ النّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصّالِحُ : یار پندگوی همان عمل صالح است (که همه جا با انسانست) .

۲۱۸۰ أَلطّاعَةُ وَالْبِرُّ هُمَا الْمَتْجَرُ الرّابِحُ : طاعت خدا بردن و نیکی با مردم همان تجارت سودمندند .

۲۱۸۱ أَلْكَرِيمُ مَنْ صانَ عِرْضَهُ بِمالِهِ : جوانمرد کسی است که آبرویش را با مالش نگهدارد (نه آنکه برای مال آبرویش را بباد دهد) .

۲۱۸۲ وَاللَّئِيمُ مَنْ صانَ مالَهُ بِعِرْضِهِ : و فرومایه کسی است که آبرویش را صرف مالش کند .

۲۱۸۳ أَلْمُؤْمِنُ مَنْ وَقىٰ دِينَهُ بِدُنْیاهُ : مؤمن کسی است که با دنیایش دینش را نگهدارد .

۲۱۸۴ وَالْفاجِرُ مَنْ وَقىٰ دُنْیاهُ بِدِينِهِ : و فاجر کسی است که دینش را صرف دنیایش کند .

۲۱۸۵ أَلْوَرَعُ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ : پارسائی آنست که شخص نزد شبهه بایستد (و مرتکب گناه نگردد) .

۲۱۸۶ أَلتَّقْوىٰ أَنْ يَتَّقِيَ الْمَرْءُ كُلَّما يُؤْثِمُهُ : پرهیز آنست که مرد از هر چیزیکه بگناهش وا میدارد بپرهیزد .

۲۱۸۷ أَلْعاقِلُ مَنْ لا يُضَيِّعُ لَهُ نَفْساً فِيما لا يَنْفَعُهُ وَلا يَقْتَنِي ما لا يَصْحَبُهُ : خردمند کسی است که نفس خویش را در چیزیکه برایش سودمند نیست تباه نکند و نیاندوزد چیزی را که با او همراهی ننماید (و همواره در دنیا بکار آخرت پردازد) .

۲۱۸۸ أَلْغَضَبُ يُثِيرُ كَوامِنَ الْحِقْدِ : خشم نهفتگیهای کین توزی را برمیافروزد .

۲۱۸۹ أَللَّهوُ يُفسِدُ عَزائِمَ الجِدِّ : لهو و مزاح عزمهای کوشش را تباه میسازد .

۲۱۹۰ أَلمَرءُ بِفِطنَتِهِ لا بِصُورَتِهِ : مردانگی وابسته بزیرکی و هوشیاری است نه بصورت تنها .

۲۱۹۱ أَلمَرءُ بِهِمَّتِهِ لا بِقُنيَتِهِ : مردانگی بهمّت اواست نه بمایه و دارائی او .

۲۱۹۲ أَلبِشرُ مَنظَرٌ مُونِقٌ وَخُلقٌ مُشرِقٌ : خوشروئی دیداری فرح بخش و خوئی درخشان است

۲۱۹۳ أَلسَّخاءُ وَالحَياءُ أَفضَلُ الخُلقِ : بخشش و حیا برترین خوها است .

۲۱۹۴ أَلفُتُوَّةُ نائِلٌ مَبذُولٌ وَأَذًى مَكفُوفٌ جوانمردی عطائی است بخشیده شده و آزاری است بازداشته شده .

۲۱۹۵ أَلمُرُوَّةُ بَثُّ المَعرُوفِ وَ قِرَى الضُّيُوفِ مردانگی نیکی را بیدریغ کردن و مهمانان را مهمانی کردن

۲۱۹۶ أَلنّاسُ مِن خَوفِ الذُّلِّ مُتَعَجِّلُوا الذُّلِّ : مردم از ترس خواری بسوی خواری می شتابند

۲۱۹۷ أَللَّجاجُ أَكبَرُ الأَشياءِ مَضَرَّةً فِي العاجِلِ وَ الآجِلِ : ستیزه خوئی در دنیا و آخرت پرضررترین چیزها بوده است .

۲۱۹۸ أَلعِلمُ أَكثَرُ مِن أَن يُحاطَ بِهِ فَخُذُوا مِن كُلِّ عِلمٍ أَحسَنَهُ : دانش بیش از آنست که بتوان همه آن را در بند کشید فلذا از هر دانشی بهترش را بگزینید .

۲۱۹۹ أَلرَّجُلُ السُّوءُ لا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيرًا لِأَنَّهُ لا يَراهُ إِلّا بِوَصفِ نَفسِهِ : مرد بد بهیچکس گمان نیک نبرد برای اینکه مردم را جز مانند خود نه بیند .

۲۲۰۰ أَلشُّكرُ أَعظَمُ قَدرًا مِنَ المَعرُوفِ لِأَنَّ الشُّكرَ يَبقَى وَالمَعرُوفُ يَفنَى : شکر را پایه برتر از نیکی است زیرا که شکر بماند و نیکی نماند (مراد این است که باعث دوام نیکی و نعمت شکر است)

۲۲۰۱ أَللُّؤمُ مُضادٌّ لِسائِرِ الفَضائِلِ وَجامِعٌ لِجَميعِ الرَّذائِلِ وَالمَساوِي وَالدَّنايا : بخل دشمن تمام خوبیها و مرکز تمام زشتیها و بدیها و فرومایگیها است .

۲۲۰۲ أَلمُرُوَّةُ إِسمٌ جامِعٌ لِسائِرِ الفَضائِلِ وَالمَحاسِنِ مروت نامی است که گرد آرنده همه خوبیها و برتریها است

۲۲۰۳ أَلحازِمُ مَن يُؤَخِّرُ العُقُوبَةَ فِي سُلطانِ الغَضَبِ وَيُعَجِّلُ مُكافاةَ الإِحسانِ إِغتِنامًا لِفُرصَةِ

اَلْإِمْكَانِ : دوراندیش کسی است که بگاه فشار خشم کیفر را تأخیر اندازد و برجبران کار احسان شتاب کند تا فرصتی که دست داده است غنیمت بشمرد

۲۲۰۴ أَلْكَيِّسُ مَنْ مَلَكَ عِنَانَ شَهْوَتِهِ : زیرک کسی است که زمام خواهشش را بدست گیرد.

۲۲۰۵ أَلْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ نَوَازِعَ أَهْوِيَتِهِ : خردمند کسی است که در ریشه کن کردن آرزوهای از جای برکن پیروز گردد.

۲۲۰۶ أَلْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ (مُهْلِكٌ) : سخن همچون دوا است کمش سودمند وبسیارش کشنده است.

۲۲۰۷ أَلْمَنْعُ الْجَمِيلُ أَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ : بخوبی ودلپذیری کسی چیزی ندادن بهتر از وعدهٔ دراز دادن.

۲۲۰۸ أَلْمَكَانَةُ مِنَ الْمُلُوكِ مِفْتَاحُ الْمِحْنَةِ وَبَذْرُ الْفِتْنَةِ : در پیش پادشاهان جای گزیدن کلید رنج وتخم فتنه است.

۲۲۰۹ أَلتَّسَلُّطُ عَلَى الضَّعِيفِ وَالْمَمْلُوكِ مِنْ لُؤْمِ الْقُدْرَةِ : برناتوان وبنده فرمان راندن از لوازم قدرت وتوانائی است.

۲۲۱۰ أَلضَّمَائِرُ الصِّحَاحُ أَصْدَقُ شَهَادَةً مِنَ الْأَلْسُنِ الْفِصَاحِ : اندیشه های درست شهادتشان راست تر از زبانهای گویا است.

۲۲۱۱ أَلرِّفْقُ لِقَاحُ الصَّلَاحِ وَعُنْوَانُ النَّجَاحِ : نرمی آبستن کننده درستی ونشانه رستکاری است

۲۲۱۲ أَوْقَاتُ الدُّنْيَا وَإِنْ طَالَتْ قَصِيرَةٌ وَالْمُتْعَةُ بِهَا وَإِنْ كَثُرَتْ يَسِيرَةٌ : دوران جهان با همه بلندیش کوتاه وبهره برداری از آن با همه بسیاری اندک است.

۲۲۱۳ أَلصَّنِيعَةُ إِذَا لَمْ تُرَبَّ أَخْلَقَتْ كَالثَّوْبِ الْبَالِي وَالْأَبْنِيَةِ الْمُتَدَاعِيَةِ : نیکی اگر پی درپی نباشد کهنه گردد همچون جامهٔ کهنه وخانهٔ واگذار شده

۲۲۱۴ أَلشَّرُّ كَامِنٌ فِي طَبِيعَةِ كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ غَلَبَهُ صَاحِبُهُ بَطَنَ وَإِنْ لَمْ يَغْلِبْهُ ظَهَرَ : بدی در نهاد هر کسی نهاده شده است اگر صاحبش برآن دست پیدا کرد پنهان ماند واگر برآن پیروز نشد پیدا شود (وشخص اسیر دست بدی گردد)

۲۲۱۵ أَلْغَدْرُ يُعَظِّمُ الْوِزْرَ وَيُزْرِي بِالْقَدْرِ : بیوفائی بزرگ کنندهٔ گناه وکم کنندهٔ جاه است

۲۲۱۶ أَلْمَقَادِيرُ تَجْرِي بِخِلَافِ التَّقْدِيرِ وَالتَّدْبِيرِ

جریان مقدّرات (الٰهی) بخلاف اندازه گیری و تدبیرات (بنده) است .

۲۲۱۷ إنجازُ الوعدِ مِن دلائِلِ المجدِ : بوعده وفا کردن از نشانه های بزرگی است .

۲۲۱۸ التَّشمّرُ للجدِّ مِن سعادةِ الجدِّ : برای کار وکوشش دامن بمیان زدن از خوشبختی ها است

۲۲۱۹ العاقِلُ مَن سلَّمَ إلی القضاءِ وعمِلَ بالحزمِ : خردمند کسی است که واگذار بقضای الٰهی کند ودر کار دوراندیشی رابکار بندد .

۲۲۲۰ الکیّسُ مَن تجلببَ الحیاءَ وادّرعَ الحلمَ : زیرک کسی است که پیراهن حیا را بتن در پوشد و بردباری را روپوش خویش گیرد .

۲۲۲۱ الکامِلُ مَن غلبَ جِدُّهُ هزلَهُ : مرد کامل عیار کسی است که وقارش بر سبکیش بچربد .

۲۲۲۲ العاقِلُ مَن قمعَ هواهُ بعقلِهِ : خردمند کسی است که به نیروی خردش خواهشش را از هم بپاشد .

۲۲۲۳ الدّهرُ ذو حالتینِ إبادةٍ وإفادةٍ فما أبادهُ فلا رجعةَ لهُ وما أفادهُ فلا بقاءَ لهُ : روزگار را دو حالت است یکی نابود کردن ودیگری بهرمند ساختن پس آنچه نابود کند باز نگردد وآنچه بهره ور سازد دوام ندارد

۲۲۲۴ ألإستطالةُ لِسانُ الغوایةِ والجهالةِ : گردن کشی وتطاول زبان گمراهی ونادانی است.

۲۲۲۵ ألإفتخارُ مِن صِغرِ الأقدارِ : بخود نازیدن از پستی رتبه هاست .

۲۲۲۶ ألحِقدُ مِن طبایِعِ الأشرارِ : کین توزی از خوهای بدان است .

۲۲۲۷ ألحِقدُ نارٌ کامِنةٌ لا تُطفیٰ إلّا بالظّفرِ : کین توزی آتش پنهانی است که جز با پیروزی خاموش نگردد .

۲۲۲۸ ألمؤمِنُ أمینٌ علی نفسِهِ مُغالِبٌ لِهواهُ وحِسِّهِ : مومن بر نفس خویش امین و بر حس وهوای نفس خویش پیروز است .

۲۲۲۹ ألحسدُ عیبٌ فاضِحٌ وشُحٌّ فادِحٌ لا یشفی صاحِبَهُ إلّا بلوغُ آمالِهِ فیمن یحسُدُهُ : رشکبری عیبی است رسوا کننده وبخلی است سنگین دارای خود را شفا نبخشد جز اینکه در کسیکه بروی حسد میبرد بآرزوی خود برسد (ونعمت را بر آن شخص محو ومبدّل بنقمت بیند) .

۲۲۳۰ ألألفاظُ قوالِبُ المعانی : الفاظ قالبهای معانی اند (که بوسیلهٔ آن الفاظ بشر میتواند مافی الضمیر

خود را بیان سازد) .

٢٢٣١ أَلْإِعْتِرافُ شَفيعُ الْجانِي : اعتراف بگناه شفیع گنهکاران است .

٢٢٣٢ أَلْإِيثارُ سَجِيَّةُ الْأَبْرارِ وَشِيمَةُ الْأَخْيارِ : برگزیدن خوی نیکان وروش پاکان است .

٢٢٣٣ أَلسَّبَبُ الَّذي أَدْرَكَ بِهِ الْعاجِزُ بُغْيَتَهُ هُوَ الَّذي أَعْجَزَ الْقادِرَ عَنْ طَلِبَتِهِ : وسیله که ناتوان را بآرزویش میرساند همان وسیله ایست که توانا را از رسیدن بخواسته‌اش باز میدارد (یعنی قدرت خداست که هر کس را بهر جا باید میرساند) .

٢٢٣٤ أَلسُّجُودُ الْجِسْمانِيُّ هُوَ وَضْعُ عَتائِقِ الْوُجُوهِ عَلَى التُّرابِ وَاسْتِقْبالُ الْأَرْضِ بِالرّاحَتَيْنِ وَأَطْرافِ الْقَدَمَيْنِ مَعَ خُشُوعِ الْقَلْبِ وَإِخْلاصِ النِّيَّةِ : سجده‌های جسمی (که برای خدا میشود) عبارت است از گذاردن نیکوجاهای روی را برخاک وروی آوردن بزمین است با دو کف دستها و دو زانو و کناره‌های دو پا با فروتنی دل و نیت پاک (که فقط منظور خدا باشد و دیگری در آن شریک نباشد)

٢٢٣٥ أَلسُّجُودُ النَّفْسانِيُّ فَراغُ الْقَلْبِ مِنَ الْفانِياتِ وَالْإِقْبالُ بِكُنْهِ الْهِمَّةِ عَلَى الْباقِياتِ وَخَلْعُ الْكِبْرِ وَالْحَمِيَّةِ وَقَطْعُ الْعَلائِقِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَالتَّحَلِّي بِالْخَلائِقِ النَّبَوِيَّةِ : سجده‌ای روحی عبارت است از فراغت دل از علائق دنیای فانی و با تمام همت روی آوردن بمثوبات باقیه اخروی و کندن ریشه کبر و حمیت و بریدن رشته‌های پیوند دنیا و خویش را بخوهای پاکیزه پیغمبری آراستن .

٢٢٣٦ أَلصَّلوٰةُ حِصْنٌ مِنْ سَطَواتِ الشَّيْطانِ : نماز دژی رویین در مقابل حملات سخت شیطان است .

٢٢٣٧ أَلصَّلوٰةُ حِصْنُ الرَّحْمٰنِ وَمِدْحَرَةُ الشَّيْطانِ : نماز پناهگاه خدائی و وسیله راندن شیطان است .

٢٢٣٨ أَلصَّدَقَةُ تَسْتَدْفِعُ الْبَلاءَ وَالنِّقْمَةَ : صدقه دادن بلا و سزای کردار را از بین میبرد .

٢٢٣٩ أَلْبَطَرُ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ وَيَجْلِبُ النِّقْمَةَ : گردنکشی هنگام نعمت و طغیان نعمت را میگیرد و برای شخص عقوبت را همراه آورد .

٢٢٤٠ أَلْهَوىٰ إِلٰهٌ مَعْبُودٌ : هوا خدائی است پرستیده شده (و هواپرست خداپرست نیست) .

٢٢٤١ أَلْعَقْلُ صَديقٌ مَحْمُودٌ : خرد دوستی است پسندیده

۲۲۴۲ أَللَّيلُ وَالنَّهارُ دائِبانِ فِي إِبلاءِ الباقِينَ وَمَحوِ آثارِ الماضِينَ : روز و شب پیوسته میکوشند در نورد یدن بازماندگان و نابودی مر آثار گذشتگان را.

أَلفَصلُ الثّاني

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أَميرِ المُؤمِنينَ عَلِيّ بنِ أَبيطالِب عَلَيهِ السَّلامُ في حَرفِ الأَلِفِ بِلَفظِ الأَمرِ

(في خِطابِ المُفرَدِ)

فصل دوّم از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام

در حرف الف بلفظ أمر در خطاب مفرد

(قالَ عَلَيهِ السَّلامُ)

۱ أَسلِم تَسلَم : تسلیم شو سالم باش.

۲ إِسئَل تَعلَم : بپرس بدان.

۳ أَطِع تَغنَم : فرمان ببر بهره بگیر.

۴ إِعدِل تَحكُم : دادگر باش فرمانده باش.

۵ إِسمَح تُكرَم : ببخش بزرگ باش.

۶ أَفكِر تَفِق : بیندیش بیدار باش.

۷ أُرفُق تُوَفَّق : مدارا کن کامیاب باش.

۸ أَحسِن تُستَرَقَّ : نیکی کن مردم را بنده ساز.

۹ إِستَغفِر تُرزَق : آمرزش بطلب روزی ببر.

۱۰ أَحلِم تُكرَم : بردباری کن گرامی باش.

۱۱ أَفضِل تُقَدَّم : به نیکی بیفزا پیشوا باش.

۱۲ أُصمُت تَسلَم : خاموش باش سالم باش.

۱۳ إِصبِر تَظفَر : صبر کن ظفر بیاب

۱۴ إِعتَبِر تَزدَجِر : پند گیر از بدی باز ایست.

۱۵ أَفكِر تَستَبصِر : بیندیش بینا باش.

۱۶ أَحلُم تُوَقَّر : بردبار باش سنگین شو.

۱۷ أَطِع تَربَح : فرمان ببر سود بگیر.

۱۸ أَيقِن تُفلِح : درست کار باش رستگار شو.

۱۹ إِرْضَ تَسْتَرِحْ : خورسند باش آسوده شو

۲۰ أُصْدُقْ تَنْجَحْ : راست بگو بیا سای .

۲۱ أُخْبُرْ تَقِلْ : بیازمای آگاه شو .

۲۲ إِصْبِرْ تَنَلْ : بشکیب برس

۲۳ أَقِلْ تُقَلْ : درگذر از دیگران تا درگذرند از تو

۲۴ إِنْسَ رِفْدَكَ، أُذْكُرْ وَعْدَكَ : فراموش نما آنچه را بخشی، یاد کن وعده خود را

۲۵ إِقْنَعْ تَعِزَّ : قناعت کن تا عزیز گردی

۲۶ إِتَّضِعْ تَرْتَفِعْ : فروتنی کن تا بلند گردی

۲۷ أَعْطِ تَسْتَطِعْ : بده توانا باش .

۲۸ إِعْتَبِرْ تَقْتَنِعْ : پندگیر ساز کار باش .

۲۹ إِعْدِلْ تَمْلِكْ : داد بده شاه باش .

۳۰ إِعْقِلْ تُدْرِكْ : خردمند باش تا دریابی

۳۱ إِسْمَحْ تُسَدْ : ببخش آقا باش

۳۲ أَخْلِصْ تَنَلْ : خالص باش نائل شو .

۳۳ أُشْكُرْ تُزَدْ : سپاس بگذار افزوده شوی

۳۴ أَنْعِمْ تُحْمَدْ : ببخش ستوده باش

۳۵ أُطْلُبْ تَجِدْ : بجوی بیاب .

۳۶ إِتَّقِ تَفُزْ : بپرهیز برس .

۳۷ آمِنْ تَأْمَنْ : ایمان بیار امین باش .

۳۸ أَعِنْ تُعَنْ : یاری کن یاریت کنند .

۳۹ أَطِعِ الْعاقِلَ تَغْنَمْ : خردمند را فرمان بر بهره بر

۴۰ إِعْصِ الْجاهِلَ تَسْلَمْ : نادان را نافرمانی کن آسوده باش

۴۱ إِعْدِلْ فيما وُلّيتَ، أُشْكُرِ اللهَ فيما أُولِيتَ : دادگری کن در آنچه زیر فرمان تو است و سپاسگذار خدا را

۴۲ إِصْحَبْ مُخْتَبِراً : همراه باش تا آزمایش کنی

۴۳ أُبْذُلْ مَعْرُوفَكَ وَكُفَّ أَذاكَ : نیکیت را کار بند و آزارت را باز گیر .

۴۴ أَطِعْ أَخاكَ وَإِنْ عَصاكَ وَصِلْهُ وَإِنْ جَفاكَ : برادرت را فرمان بر اگرچه او تو را فرمان نبرد و با او پیوند کن اگرچه او از تو ببرد .

۴۵ أَكْرِمْ وُدَّكَ وَاحْفَظْ عَهْدَكَ : دوستیت را گرامی دار و پیمانت را نگهدار .

۴۶ أَحْسِنْ يُحْسَنْ إِلَيْكَ : نیکی کن تا نیکی کرده شوی

۴۷ أَبْقِ يُبْقَ عَلَيْكَ : بر دیگران نگهداری کن تا بر تو نگهداری کنند .

۴۸ إِلْزَمِ الصَّمْتَ يَسْتَنِرْ فِكْرُكَ : خموشی را پیشه ساز تا اندیشه ات روشن باشد .

۴۹ إِغْلِبِ الشَّهْوَةَ تَكْمُلْ لَكَ الْحِكْمَةُ : بر خواهشت غلبه کن حکمت الهی برایت کامل میشود .

۵۰ أَحْسِنْ إِلَى الْمُسيءِ تَمْلِكْهُ : با بد نیکی کن مالکش باش .

۵۱ إستدم الشكر تدم عليك النعمة : همیشه خدا را سپاس بگذار تا نعمت همیشگی باشد.

۵۲ إزهد في الدنيا تنزل عليك الرحمة : در جهان زاهد باش رحمت خدا بر تو میبارد

۵۳ أطلب العلم تزدد علما : دانش بجوی بر دانش بیفزای.

۵۴ إعمل بالعلم تدرك غنما : دانشت را بکار بند بهره ببری.

۵۵ إكظم الغيظ تزدد حلما : خشم را فرو خور بر بردباری بیافزائی.

۵۶ أصمت دهرك يجلّ أمرك : دورانت را بخموشی بگذران کارت بالا میگیرد.

۵۷ أفضل على الناس تعظم قدرك : بر مردم بخش و تفضّل کن رتبه ات بزرگ میگردد.

۵۸ أعن أخاك على هدايته : برادرت را در هدایتش یاری کن.

۵۹ أحي معروفك بإماتته : نیکیت را بفرو میراندنش (و پنهان داشتنش) زنده ساز.

۶۰ أقلل الكلام تأمن الملام : سخن را کوتاه کن از نکوهش برکنار باش.

۶۱ إحفظ بطنك وفرجك عن الحرام : شکم و شهوت را از حرام نگهدار.

۶۲ إعدل تدم لك القدرة : دادگر باش قدرت برایت پایدار میماند.

۶۳ أحسن العشرة واصبر على العسرة وانصف مع القدرة : نیکو زندگی کن با سختی بساز و با داشتن توانائی بانصاف رفتار کن.

۶۴ أحسن إلى من أساء إليك واعف عمّن جنى عليك : با آنکه با تو بدی میکند خوبی کن و از آن کس که با تو ستم میراند درگذر.

۶۵ إجعل همّك وجدّك لآخرتك : همّت و کوششت را برای آخرتت قرار ده.

۶۶ إحفظ بطنك وفرجك ففيهما فتنتك : شکم و فرجت را از حرام نگهدار که این دو ترا به فتنه میافکنند (و بیچاره میکنند).

۶۷ أستر عورة أخيك لما تعلمه فيك : زشتی برادرت را بپوشان برای آنچه که او را در خودت میدانی (یعنی برای اینکه زشتیهای خودت نیز مکتوم ماند)

۶۸ أقم الرغبة إليك مقام الحرمة بك : بپای دار امید بسوی خود را جای محروم شدن بسبب تو یعنی

کاری کن که مردم امید بتو داشته باشند بجای اینکه مردم بترسند از تو

۶۹ إِغْتَفِرْ زَلَّةَ صَدِيقِكَ لِيَوْمِ يَرْكَبُكَ عَدُوُّكَ : لغزش دوستت را ببخش تا دشمنت ترا پاک بپندارد

۷۰ أُحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ : باکندن ریشه بدی از سینه ات آنرا از سینه دیگری برکن

۷۱ إِرْفَعْ ثَوْبَكَ فَإِنَّهُ أَنْقَى لَكَ وَأَتْقَى لِقَلْبِكَ وَأَبْقَى عَلَيْكَ : جامه ات را کوتاه کن که آن برای تو پاکیزه تر و برای دلت پاکتر و برای خودت پایدارتر است .

۷۲ أُخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ : زبانت را به بند درکش بدانسانکه دینار و درهمت را به بند درمیکشی .

۷۳ إِغْتَفِرْ مَا أَغْضَبَكَ لِمَا أَرْضَاكَ : از آنچه ترا بخشم میافکند بگذر برای آنچه که ترا خرسند مینماید (بواسطه ادراک رحمت الهی خشمت را فروخور) .

۷۴ إِرْكَبِ الْحَقَّ وَإِنْ خَالَفَ هَوَاكَ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ : حق را سوار و مراقب باش اگرچه مخالف آرزویت باشد و آخرتت را بدنیایت مفروش .

۷۵ إِعْرِضْ عَنْ دُنْيَاكَ تَعَمِّدْ مُنْقَلَبَكَ وَ تُصْلِحْ مَثْوَاكَ : از دنیایت روی برتاب تا اینکه با خوشبختی بهرکز بازگشت روی و جایگاهت را اصلاح کنی .

۷۶ إِسْمَعْ تَعْلَمْ وَاصْمُتْ تَسْلَمْ : بشنو بدان مگوی بیاسای .

۷۷ إِرْهَبْ تَحْذَرْ وَلَا تَهْزِلْ فَتُحْتَقَرْ : بترس برکنار باش شوخی مکن که خوار و کوچک میشوی .

۷۸ أُمْحُ الشَّرَّ عَنْ قَلْبِكَ تَتَزَكَّ نَفْسُكَ وَ يُتَقَبَّلْ عَمَلُكَ : بدی را ریشه از دلت برکن تا جانت پاک شود و کارت پذیرفته آید .

۷۹ إِجْعَلْ رَفِيقَكَ عَمَلَكَ وَعَدُوَّكَ أَمَلَكَ : عملت را دوست و آرزویت را دشمن گیر (واز نیکبختان باش) .

۸۰ إِقْصِرْ هَمَّكَ عَلَى مَا يَلْزِمُكَ وَلَا تَخُضْ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ : همتت را بدانچه بکارت آید منحصر و مصروف دار و دنبال آنچه که بکارت نیاید مرو

۸۱ أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحُسْنِ فِعَالِكَ وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ : زشتکار را بکار نیکت براه آر و با گفتار خوشت براه خیرش بکش .

۸۲ إِحْفَظْ أَمْرَكَ وَلَا تُنْكِحْ خَاطِبًا سِرَّكَ : ...

خویش را نگهدار و راز ترا جواهنده کابین مبند.

۸۳ إِنفَرِد بِسِرِّكَ وَلا تُودِعهُ حازِماً فَيَزِلَّ وَلا جاهِلاً فَيَخُونَ: رازت را تنها خودت نگهدار حتّی آن را بمرد آگاه مسپار که او نیز میلغزد و بناداننیز هم مگوی که خیانت میکند.

۸۴ إِفعَلِ المَعرُوفَ ما أَمكَنَ وَازجُرِ المُسيءَ بِفِعلِ المُحسِنِ: تا ممکن است خوبی کن و بدکار را با کردار نیک باز دار و براه آر.

۸۵ إِجعَل هَمَّكَ لِمَعادِكَ تَصلَح: همّت را برای آخرتت قرار ده اصلاح میشوی.

۸۶ أَطِعِ العِلمَ وَاعصِ الجَهلَ تُفلِح: دانش را فرمان ببر و نادانی را نافرمانی کن رستگار میشوی.

۸۷ إِستَرشِدِ العَقلَ وَخالِفِ الهَوى تَنجَح: راه راست را از عقل جوی و هوا را مخالفت کن تا کامروا و پیروزمند گردی.

۸۸ أَحسِن إِلى مَن شِئتَ وَكُن أَميرَهُ: با هر که خواهی نیکی کن امیرش باش.

۸۹ إِستَغنِ عَمَّن شِئتَ وَكُن نَظيرَهُ: از هر که خواهی بی نیاز شو مانندش باش.

۹۰ إِحتَج إِلى مَن شِئتَ وَكُن أَسيرَهُ: نیازمند هر که خواهی بشو اسیرش باش.

۹۱ إِلزَمِ الصَّمتَ فَأَدنى نَفعِهِ السَّلامَةُ: خاموشی را همراه باش که کمترین سودش سلامتی است.

۹۲ إِجتَنِبِ الهَذَرَ فَأَيسَرُ جِنايَتِهِ المَلامَةُ: از بیهوده گوئی برکنار باش که آسانترین زیانش نکوهش است.

۹۳ أَلبَس ما لا تَشتَهِرُ بِهِ وَلا يُزرِي بِكَ: جامه بپوش که بدان مشهور نگردی و تو را از زیان نرساند.

۹۴ إِمشِ بِدائِكَ ما مَشى بِكَ: با دردت راه برو مادام که آن براه برد تو را (با آن بساز و کم نعش کن).

۹۵ إِفعَلِ الخَيرَ وَلا تُحَقِّر مِنهُ شَيئاً فَإِنَّ قَليلَهُ كَثيرٌ وَفاعِلَهُ مَحبُورٌ: کار نیک را بجای آر و چیزیش را کوچک مشمار چرا که کم آن بسیار و بجا آرنده آن دلشاد است.

۹۶ إِفرَح بِما تَنطِقُ بِهِ إِذا كانَ عَرِيّاً عَنِ الخَطاءِ: سخنی که میگوئی هرگاه که از لغزش برکنار است بدان شاد باش.

۹۷ أَغضِ عَلَى القَذى وَإِلّا لَم تَرضَ أَبَداً: دیده از خار و خاشاک روزگار بپوش (و از پست و بلند جهان پر نگران مباش) و گرنه هیچگاه خرسند نخواهی بود

۹۸ إِشْتَغِلْ بِشُكْرِ النِّعْمَةِ عَنِ التَّطَرُّبِ بِهَا : از شادی وخوشی نعمت بشکرانهٔ آن مشغول باش .

۹۹ إِشْتَغِلْ بِالصَّبْرِ عَلَى الرَّزِيَّةِ عَنِ الْجَزَعِ لَهَا : در پیش آمدهای ناگوار از جزع وبیتابی سرگرم صبر وشکیب باش

۱۰۰ أَكْرِمْ نَفْسَكَ مَا أَعَانَتْكَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ : مادام که نفس تو را بر فرمانبرداری خدای یاری میکند گرامیش دار .

۱۰۱ أَهِنْ نَفْسَكَ مَا جَمَحَتْ بِكَ إِلَى مَعَاصِي اللهِ : مادام که نفس تو را بنافرمانی خدای میکشاند خوارش گیر .

۱۰۲ إِسْتَشْعِرِ الْحِكْمَةَ وَتَجَلْبَبِ السَّكِينَةَ فَإِنَّهُمَا حِلْيَةُ الْأَبْرَارِ : پیراهن حکمت و روپوش وقار بپوش که آنها زیور نیکوکاران است .

۱۰۳ إِلْزَمِ الصِّدْقَ وَالْأَمَانَةَ فَإِنَّهُمَا سَجِيَّةُ الْأَخْيَارِ : راستی وامانت داری راهمراه ویار باش که آنها روش نیکان است .

۱۰۴ أَكْذِبِ الْأَمَلَ وَلَا تَثِقْ بِهِ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ : آرزو را دروغ پندار وآن را تکیه گاه مکن که آن فریب دهنده وصاحبش فریب خورده شده است .

۱۰۵ إِرْضَ بِمَا قُسِمَ لَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا : بدانچه میرسد راضی باش مؤمنی .

۱۰۶ إِرْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا : آنچه بر خود می پسندی بر مردم هم بپسند مسلمانی .

۱۰۷ أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنِ ائْتَمَنَكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ : هرکس بتو امانت سپرد آنرا باوی رد کن وباکسی که باتو خیانت میکند خیانت مکن .

۱۰۸ إِقْتَنِ الْعِلْمَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانَكَ وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا صَانَكَ : دانش را بدست آر زیرا تو اگر دارا باشی دانش تو را زینت دهد واگر ندار باشی نگهت دارد .

۱۰۹ إِرْضَ مِنَ الرِّزْقِ بِمَا قُسِمَ لَكَ تَعِشْ غَنِيًّا : خوشنود باش از روزی بآنچه قسمت شده برای تو تا توانگر زندگی کنی

۱۱۰ إِقْنَعْ بِمَا أُوتِيتَهُ تَكُنْ مَكْفِيًّا : بهر چه میرسد بساز تا کارت بسامان باشد .

۱۱۱ إِصْحَبْ أَخَا التُّقَى وَالدِّينِ تَسْلَمْ وَاسْتَرْشِدْهُ تَغْنَمْ : با برادر متدین و پرهیزکار یار شو سالم باش وازوی هدایت جوی بهره مند میشوی .

۱۱۲ أَقْصِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَلْزَمُكَ تَسْلَمْ وَدَعِ الْخَوْضَ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ تَكْرُمْ : اندیشات را

درآنچه ترا بکار آید بکار افکن سالم باش وآنچه که ترا بکار نیاید رها کن ارجمند باش .

۱۱۳ أَقْلِلْ طَعَامًا تُقْلِلْ سَقَامًا أَقْلِلْ كَلَامًا تَأْمَنْ مَلَامًا : خوراکت را کم کن تا کم کنی بیماریرا، سخنت را کم کن از نکوهش ایمن باش .

۱۱۴ إِعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ الدِّينِ التَّسْلِيمُ وَآخِرَهُ الْإِخْلَاصُ : بدان براستی که دین اوّلش گردن نهادن (باحکام وفرامین الهی) وآخرش خلوص وزنگ شرک را از درون رفتن است .

۱۱۵ إِنْتَقِمْ مِنْ حِرْصِكَ بِالْقُنُوعِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ بِالْقِصَاصِ : از آزمندیت بوسیلهٔ قناعت کیفرکش بدانسانکه از دشمنت با قصاص کین وکیفر میکشی .

۱۱۶ أَبْقِ لِرِضَاكَ مِنْ غَضَبِكَ وَإِذَا طِرْتَ فَقَعْ شَكِيرًا : از خشمت برای خوشنودیت بگذار (وقتی که خشم گرفتی دوستی پس از خشمت را بیاد آر وتندروی مکن) واگر پریدی خودرا با پروازی کم فرود آر . (در نهج البلاغه سخن ۴۰۲ است که روزی شخصی نزد آنحضرت سخنی گفت که آن سخن حدّ او نبود که بگوید واز روی بزرگ مینمود حضرت فرمودند: لَقَدْ طِرْتَ شَكِيرًا تو پیش از درآوردن پر پریدی منظور حضرت علیه السلام در اینجا اینست که یکسره از دوستی چشم مپوش وبلند پروازی منمای) .

۱۱۷ أَكْرِمْ ضَيْفَكَ وَإِنْ كَانَ حَقِيرًا وَقُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَمُعَلِّمِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا : مهمانت را گرامی دار اگرچه کوچک باشد وبرای پدرت وآموزگارت از جایت برخیز اگرچه امیر باشی .

۱۱۸ أَقْلِلِ الْمَقَالَ وَقَصِّرِ الْآمَالَ وَلَا تَقُلْ مَا يَكْسِبُكَ وِزْرًا أَوْ يُنَفِّرُ عَنْكَ حُرًّا : سخنرا کم کن وآرزوها را کوتاه گیر وسخنی که برایت گرفتاری بار آرد ویا آزاده مرد از تو برنجد بر زبان میاور .

۱۱۹ إِنْدَمْ عَلَى مَا أَسَأْتَ وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى مَعْرُوفٍ صَنَعْتَ : بر زشتکاریهایت پشیمان شو وبر کارهای نیکت پشیمان مباش .

۱۲۰ أَصْلِحْ إِذَا أَنْتَ أَفْسَدْتَ وَأَتْمِمْ إِذَا أَنْتَ أَحْسَنْتَ : بگاه تباهی خویش (او) را اصلاح کن وهرگاه (آنرا) نیکی کردی تمامش کن .

۱۲۱ أَكْثِرْ سُرُورَكَ عَلَى مَا قَدَّمْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَحُزْنَكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهُ : شادیت را بر

هر کار نیکی که پیش کرده بیش کن و اندوهت را بر آنچه که از تو فوت شده است بسیار گردان و.

۱۲۲ إِسْتَخِرْ وَلَا تَتَخَيَّرْ فَكَمْ مَنْ تَخَيَّرَ أَمْراً كَانَ هَلَاكُهُ فِيهِ : از خدا خیر بخواه و خود مختار مباش ای بسا کس که اختیار کرده است آنچه را که هلاکت وی در او است.

۱۲۳ إِسْتَعْمِلْ مَعَ عَدُوِّكَ مُرَاقَبَةَ الْإِمْكَانِ وَانْتِهَازَ الْفُرْصَةِ تَظْفَرْ : در کار کیفر از دشمنت چشم براه وقت و بانتظار بدست آوردن فرصت باش پیروز میشوی.

۱۲۴ أَنْعِمْ تُشْكَرْ وَأَرْهِبْ تُحْذَرْ وَلَا تُمَازِحْ فَتُحْقَرْ : انعام کن سپاس گذارده شوی تبرسان کنار باش مزاح مکن که خوار میگردی.

۱۲۵ أُذْكُرْ عِنْدَ الظُّلْمِ عَدْلَ اللّٰهِ فِيكَ وَعِنْدَ الْقُدْرَةِ قُدْرَةَ اللّٰهِ عَلَيْكَ : بگاه بیدادگری داد خدا را بیاد آر و بهنگام توانائی توانائی خدا را بر خودت متذکر باش.

۱۲۶ إِضْرِبْ خَادِمَكَ إِذَا عَصَى اللّٰهَ وَاعْفُ عَنْهُ إِذَا عَصَاكَ : خدمتکارت اگر خدا را نافرمانی کرد بزن و اگر تو را نافرمانی کرد بگذر.

۱۲۷ إِصْبِرْ عَلَى عَمَلٍ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ ثَوَابِهِ وَعَنْ عَمَلٍ لَا صَبْرَ لَكَ عَلَى عِقَابِهِ : بر دو کار صبر کن یکی کاریکه ناگزیر از ثواب دیگر کاریکه نتوان از عقاب تحمل آنی (آنرا بگذار و این را واگذار).

۱۲۸ إِعْمَلْ عَمَلَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ مُجَازِيهِ بِإِسَائَتِهِ وَإِحْسَانِهِ : کار کن کار کردن کسیکه میداند (و یقین دارد) که خدا کار بد و نیکش را پاداش میدهد.

۱۲۹ إِلْزَمِ الصِّدْقَ وَإِنْ خِفْتَ ضَرَّهُ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْكِذْبِ الْمَرْجُوِّ نَفْعُهُ : راستی را بکار بند گو اینکه از زیانش بترسی چرا که آن برای تو بهتر از دروغی است که امید سودش را داشته باشی.

۱۳۰ أُسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ : تا میتوانی عیب پوش دیگران باش تا خداوند پاک عیبی که پوشاندن آن دلخواه تو است از تو بپوشاند.

۱۳۱ إِغْتَنِمْ صَنَائِعَ الْإِحْسَانِ وَارْعَ ذِمَمَ الْإِخْوَانِ : کارهای نیک را غنیمت بشمار و پیمان برادران را نگهداری کن.

۱۳۲ أَشْعِرْ قَلْبَكَ التَّقْوٰى وَخَالِفِ الْهَوٰى تَغْلِبِ الشَّيْطَانَ : زیرپوش تقوا را بدلت در پوش و هوا را مخالفت کن شیطان را در هم میشکنی.

۱۳۳ أُطْرُحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ

وَحُسْنِ الْيَقِينِ : بدستیاری بهاو نیروهای صبر و خوش یقینی اندوهها یکه بر تو وارد میشود از خود دور کن

۱۳۴ أَحْبِبْ فِي اللّهِ مَنْ يُجَاهِدُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ وَيُكْسِبُكَ حُسْنَ الْيَقِينِ : بخاطر خدا دوست بدار کسی را که برای اصلاح دین با تو نبرد میکند و تورا یقین نیک و درست میآموزد .

۱۳۵ إِتَّقِ اللّهَ بَعْضَ التُّقَى وَإِنْ قَلَّ وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ : از خدای بترس برخی ترسیدن اگرچه کم باشد و بین خود و خدایت پرده قرار بده اگرچه نازک باشد .

۱۳۶ اِلْزَمِ الْحَقَّ يُنْزِلْكَ مَنَازِلَ أَهْلِ الْحَقِّ يَوْمَ لَا يُقْضَى إِلَّا بِالْحَقِّ : ملازم حق باش تورا بجایگاه مردان حق میرساند در روزیکه جز بحق حکم نشود

۱۳۷ أَلِنْ كَنَفَكَ وَتَوَاضَعْ لِلّهِ يَرْفَعْكَ : نرم جانب باش و برای خدا افتادگی کن تا بلندت کند .

۱۳۸ إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرْكَ اللّهُ عُيُوبَهَا وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ : از دنیا کناره کش تا خدا زشتیهای دنیا را بتو نشان دهد و از خدا غافل مباش که از تو غافل نیستند .

۱۳۹ إِكْظِمِ الْغَيْظَ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ : بهنگام خشم خشم را فرو خور و با بودن جاه و دستگاه از گناه اشخاص بگذر تا پایان کارت به نیکی کشد .

۱۴۰ أَقِلِ الْعَثْرَةَ وَادْرَأِ الْحَدَّ وَتَجَاوَزْ عَمَّا لَمْ يَصِحَّ لَكَ بِهِ : درگذر از لغزش و دفع کن حد را (شاید مقصود آن باشد : که به یافتن شبهه حد شرعی را از او برطرف ساز، که : تدرء الحدود بالشبهات) و گذشت کن از آنچه نزد تو بآن اقرار صریح نشده است

۱۴۱ إِحْتَجِبْ عَنِ الْغَضَبِ بِالْحِلْمِ وَغُضَّ عَنِ الْوَهْمِ بِالْفَهْمِ : از خشم به پشت پرده بردباری نهان شو و با دیدهٔ فهم از پندار و گمان چشم پوشی کن

۱۴۲ إِمْلِكْ عَلَيْكَ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ حَقِيقَةُ الْكَرَمِ : هوای نفست را بفرمان آر و از هرچه که برایت حلال نیست بنفس خویش بخیل باش (و آنرا بجای میاور) زیرا ریشهٔ جوانمردی و کرم بخل ورزیدن بر نفس خویش است

۱۴۳ أَعْطِ النَّاسَ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللّهُ سُبْحَانَهُ وَعَلَى عَفْوٍ فَلَا تَنْدَمْ : از گذشت و گذاشت خویش بمردم ببخش بدانسانکه از خداوند پاک چشم گذشت داری و برگذشت از گناه کسی پشیمان مشو .

۱۴۴ أَكْرِمْ وُدَّكَ وَاصْفَحْ عَنْ عَدُوِّكَ يَتِمَّ لَكَ الْفَضْلُ: دوستت را گرامی دار و از دشمنت در گذر تا فضل و مردانگی برای تو مسلّم گردد.

۱۴۵ إِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ وَازْمُمْهُ بِالنُّهَى وَالْحَزْمِ وَالتُّقَى وَالْعَقْلِ: سرت را از لغزش زبانت نگهداری کن و از منع او دور اندیشی و عقل و تقوی مهاری بر زبانت زن.

۱۴۶ إِغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ: اگر بحال توانائی و دارائی کسی از تو قرض خواست غنیمت بشمار و بده و پس گرفتنش را برای روز نداری و ناتوانیت بگذار.

۱۴۷ إِرْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ يَوْمِ نُزُولِكَ وَوَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ: اختیار منزل برای خود بکن پیش از هنگام فرود آمدن و جایگاه خود را پیش از درآمدن نرم کن.

۱۴۸ إِتَّقِ اللهَ بِطَاعَتِهِ وَأَطِعِ اللهَ بِتَقْوَاهُ: بفرمان برداری خدا از خدا بترس و بوسیلهٔ تقوا و پرهیزکاری فرمانش را ببر.

۱۴۹ إِسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهٌ: از هرچه که نیست دلیل آنچه که هست بگیر زیرا که کارها همانند هم‌اند (و نیست و هست یکسان‌اند)

۱۵۰ إِشْحَنِ الْخَلْوَةَ بِالذِّكْرِ وَاصْحَبِ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ: تنهائی را بیاد خدای پر کن و نعمتها را با سپاسگزاری همراه ساز.

۱۵۱ أَكْثِرِ النَّظَرَ إِلَى مَنْ فُضِّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ: بر کسیکه بر وی برتری داده شده‌ای بسیار نگاه کن که این کار خود از جملهٔ درهای سپاسگزاری است.

۱۵۲ أَلِنْ كَنَفَكَ فَإِنَّ مَنْ يَلِنْ كَنَفُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَحَبَّةَ: نرم جانب شو که هر کس نرم جانب شود از خویشانش پیوسته مهربانی بیند.

۱۵۳ إِلْزَمِ الصَّبْرَ فَإِنَّ الصَّبْرَ حُلْوُ الْعَاقِبَةِ مَيْمُونُ الْمَغَبَّةِ: صبر را همراه باش که صبر را آخری است شیرین و پایانی است مبارک.

۱۵۴ إِحْتَمِلْ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْاِحْتِمَالَ سَتْرُ الْعُيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَغَافُلٌ: نیک و بد آنچه بر تو میگذرد تحمل کن زیرا که تحمل کردن پوشندهٔ عیوب است و نیز مرد خردمند نیمش تحمل و نیمش تغافل و نادیده انگاشتن است.

۱۵۵ إِبْدَءْ بِالْعَطِيَّةِ مَنْ لَمْ يَسْأَلْكَ وَابْذُلِ الْمَعْرُوفَ لِمَنْ طَلَبَهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَرُدَّ السَّائِلَ: پیش از

آنکه از تو بخواهند بده و عطایت را بکسی که خواهان است ببخش و سخت بپرهیز از اینکه سائل را محروم و ناامید گردانی .

۱۵۶ إِجْعَلْ زَمَانَ رَخَائِكَ عُدَّةً لِأَيَّامِ بَلَائِكَ : روزگار آسایشت را پناهگاه دوران گرفتاریت قرار ده .

۱۵۷ إِرْفِقْ بِإِخْوَانِكَ وَاكْفِهِمْ غَرْبَ لِسَانِكَ وَاجْرِ عَلَيْهِمْ سَيْبَ إِحْسَانِكَ : با برادرانت مدارا کن و تیزی زبانت را از آنان باز گیر و بدگوئی مکن و باران بخشایشت را بر آنان ببار و روان ساز

۱۵۸ أُنْصُرِ اللهَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنُصْرَةِ مَنْ يَنْصُرُهُ : خدای را بدل و دست و زبانت یاری کن زیرا که خداوند سبحان ضامن است یاری کننده اش را یاری کند .

۱۵۹ أَطِلْ يَدَكَ فِي مُكَافَاةِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَلَا أَقَلَّ مِنْ أَنْ تَشْكُرَهُ : دستت را در پاداش کسیکه با تو نیکی میکند دراز کن و اگر نتوانستی از سپاسگزاری وی کوتاه میا

۱۶۰ أُبْذُلْ مَالَكَ فِي الْحُقُوقِ وَوَاسِ بِهِ الصَّدِيقَ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحُرِّ أَخْلَقُ : دارائیت را در راه حقوق دوستان صرف کن و با آنان مواساة نما که برای آزاده مرد بخشش سزاوارتر است .

۱۶۱ إِخْلِطِ الشِّدَّةَ بِرِفْقٍ وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَوْفَقَ : در کارها نرمی و سختی را بهم درآمیز و آنجا که نرمی سازگارتر است نرمی بکن

۱۶۲ أُنْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْهَا نَظَرَ الْعَاشِقِ الْوَامِقِ : بسوی جهان بنگر نگریستن بی رغبت و جدای از آن و آن را مبین دیدن عاشق دلباخته .

۱۶۳ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ : از راهی که در آن بیم گم شدن است کنار کش

۱۶۴ إِعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةَ : آنجا که جز از سختگیری چاره نباشد تصمیم بگیر بر سختگیری

۱۶۵ أَلْجِئْ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى إِلٰهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيزٍ : بپناه خدای خود در آور نفس خود را در تمامی کارها پس بدرستی که بپناه درمیاوری آنرا بپناه محکم نگاهدارنده

۱۶۶ اِعْتَصِمْ فِی أَحْوَالِکَ کُلِّهَا بِاللهِ فَإِنَّکَ تَعْتَصِمُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ بِمَانِعٍ عَزِیزٍ : درهمه حالات چنگ در دامان کبریائی خدای درزن پس بدرستیکه چنگ زده ای از او - که پاک است - بمنع کننده چیره

۱۶۷ أَحْیِ قَلْبَکَ بِالْمَوْعِظَةِ وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ وَقَوِّهِ بِالْیَقِینِ وَذَلِّلْهُ بِذِکْرِ الْمَوْتِ وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ وَبَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْیَا : دلت را بموعظت زنده دار و (هوسهای دور و دراز) آنرا بکناره گیری از دنیا بکش و به نیستی قرارش ده و گرفتاریهای گوناگون جهان را بوی بنمای.

۱۶۸ أَشْعِرْ قَلْبَکَ لِجَمِیعِ النَّاسِ وَالإِحْسَانَ إِلَیْهِمْ وَلَا تَنَلْهُمْ حَیْفًا وَلَا تَکُنْ عَلَیْهِمْ سَیْفًا : شعار مهر و محبت و نیکی با کلیه مردم را مر دلت قرار ده و بر آنان ستم منمای و شمشیر برنده بر آنان مباش.

۱۶۹ أُذْکُرْ أَخَاکَ إِذَا غَابَ بِالَّذِی تُحِبُّ أَنْ یَذْکُرَکَ بِهِ وَإِیَّاکَ وَمَا یَکْرَهُ وَدَعْهُ مِمَّا تُحِبُّ أَنْ یَدَعَکَ مِنْهُ : برادرت را که حاضر نبود یاد کن بآن طوریکه دوست داری تو را یاد کند و از آنچه که او را بد آید سخت بپرهیز و واگذار او را از آنچیزیکه دوست میداری تو را واگذارد.

۱۷۰ إِتَّقِ اللهَ الَّذِی لَا بُدَّ لَکَ مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَی لَکَ دُونَهُ : بترس از خدائی که از دیدارش ناگزیری و پایان کارت جز بدو نیست

۱۷۱ أَدِّ الأَمَانَةَ إِذَا ائْتُمِنْتَ وَلَا تَتَّهِمْ غَیْرَکَ إِذَا ائْتَمَنْتَهُ فَإِنَّهُ لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ هر که تو را امین دانست و امانت سپرد امانت را بوی بازده و افترا مزن دیگری را هرگاه امانت سپرده باشی باو پس بدرستی که ایمان نیست از برای کسی که امانت دار نباشد.

۱۷۲ أَحْرِسْ مَنْزِلَتَکَ عِنْدَ سُلْطَانِکَ وَاحْذَرْ أَنْ یَحُطَّکَ عَنْهَا التَّهَاوُنُ عَنْ حِفْظِ مَا رَقَّاکَ إِلَیْهِ : پیش پادشاهان جایگاهت را نگهدار و بترس از اینکه سست انگاری از آنچه که ترا نزد او بلند کرده است ترا فرود آورد و از آن مرتبهٔ که داری.

۱۷۳ إِصْحَبْ مَنْ لَا تَرَاهُ إِلَّا وَکَأَنَّهُ لَا غِنَاءَ بِهِ عَنْکَ وَإِنْ أَسَأْتَ إِلَیْهِ أَحْسَنَ إِلَیْکَ وَکَأَنَّهُ الْمُسِیءُ : کسی را دوست گیر که او ترا نه بیند مگر طوری که گوئی بی تو زندگی کردن نتواند و اگر

بادی بدی کنی او با تو نیکی کند بد انسانکه گوئی او با تو بدی کرده است .

۱۷۴ إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَاعْزِفْ عَنْهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِهَا فَتَشْقَى : بی رغبت در دنیا باش و از جهان دل برکن و زنهار بترس از اینکه مرگ بر تو در آید و تو از پروردگار گریزان و جویای جهان باشی که در اینصورت بدبخت مردی تو باشی .

۱۷۵ إِسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ : آنچه از دیگران زشت میشماری از خودت نیز زشت بشمار .

۱۷۶ إِرْضَ لِلنَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ وَأَخْلِصْ لِلّٰهِ عَمَلَكَ وَعِلْمَكَ وَحُبَّكَ وَبُغْضَكَ وَأَخْذَكَ وَتَرْكَكَ وَكَلَامَكَ وَصَمْتَكَ : آنچه بر خود می پسندی همان را بر مردم بپسند وفقط خاص از برای خدا بگذار (کلیهٔ امورات را از) عملت علمت دوستیت دشمنیت گرفتنت رها کردنت گفتنت نگفتنت را .

۱۷۷ إِسْعَ فِي كَدْحِكَ وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ : سعی کن در کسب و کارت را وسعی گیر و از اموالت بر مردم ببخش) وفقط گنجور غیر خود مباش

۱۷۸ أَدِمْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ ذِكْرَ مَا تَقْدِمُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ : همواره بیاد مرگ باش و یاد آنچه را که در پیش داری پس از مرگ و آرزو مکن مرگ را جز با پیمانی استوار (یعنی با ایمنی از گرفتاریهای آنعالم)

۱۷۹ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَهْلِكَ وَخَاصَّتِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى وَأَعْدِلْ فِي الْعَدُوِّ وَ الصَّدِيقِ : انصاف ده از جانب خودت واز عیالات و نزدیکان و کسانت و کسی که در او محبتی سراغ داری و عدل را در دوست و دشمنت بکار بند .

۱۸۰ أَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ : ای شنونده از این سرمستی بهوش آی و از این خواب غفلت بیدار شو و از این تندرویت باز ایست

۱۸۱ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ فَاقَتِكَ : از مال باندازهٔ کفایت نگهدار و زیادی را برای روز نداریت پیش فرست .

۱۸۲ إِعْقِلْ عَقْلَكَ وَأَمْلِكْ أَمْرَكَ وَجَاهِدْ

نَفسَكَ وَاعمَل لِلآخِرَةِ جُهدَكَ وَاتَّقِ اللهَ فِي نَفسِكَ وَنازِعِ الشَّيطانَ قِيادَكَ وَاصرِف إِلَى الآخِرَةِ وَجهَكَ وَاجعَل لِلّهِ جِدَّكَ : شتر عقلت را زانو بند زن (و آن را کورکورانه بهر راه سر مده) زمام کارت را بدست گیر با نفست بپیکار کن کوششت را برای آخرت بکار بند در پیش خویش از خدا بترس زمام از دست شیطان بدر کش رویت را بسوی آخرت کن و کوششت را برای خدا بکار بند (تا در خیل نیکان و در زمرۀ پاکان باشی)

۱۸۳ إِستَعِن عَلَى العَدلِ بِحُسنِ النِّيَّةِ فِي الرَّعِيَّةِ وَقِلَّةِ الطَّمَعِ وَكَثرَةِ الوَرَعِ : یاری بجوی بر دادگستری به نیّت نیکو و نیک اندیشی در بارۀ عموم مردم و کمی آز و به پرهیزکاری بسیار

۱۸۴ أَطِعِ اللهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طاعَةَ اللهِ فاضِلَةٌ عَلَى كُلِّ شَيءٍ وَالزَمِ الوَرَعَ : در همه کارهایت خدای را فرمان ببر چرا که فرمان خدای بردن بر هر چیزی میچربد (و همه کارها را سروسامان میبخشد) و پرهیز و پارسائی را همراه باش.

۱۸۵ أَجمِلِ الإِدلالَ مَن أَدَلَّ عَلَيكَ وَاقبَل عُذرَ مَنِ اعتَذَرَ إِلَيكَ وَأَحسِن إِلَى مَن أَساءَ إِلَيكَ : زیاده و نیکو گردان زیاده روی در دوستی کسی که زیاده رو در دوستی با تو کند و پوزش پوزش خواه را بپذیر و آنکه با تو بدی کند تو در برابر خوبی کن

۱۸۶ إِستَفرِغ جُهدَكَ لِمَعادِكَ يُصلِح مَثواكَ وَلا تَبِع آخِرَتَكَ بِدُنياكَ : جدّ و کوشش خویش را برای آخرت بکار بند تا جایگاهت نیکو شود و آخرت را بدنیایت مفروش (که بدبخت میگردی).

۱۸۷ إِستَصلِح كُلَّ نِعمَةٍ أَنعَمَها اللهُ عَلَيكَ وَلا تُضَيِّع نِعمَةً مِن نِعَمِ اللهِ عِندَكَ وَليُرَ عَلَيكَ أَثَرُ ما أَنعَمَ اللهُ سُبحانَهُ بِهِ عَلَيكَ : بصلاح درآور هر نعمتی را که ارزانی داشته خدا بر تو و هیچیک از نعمتهای خداوند تبارک و تعالی نباید نزد تو تباه گردد و باید نشانه نعمتی که خداوند سبحان بتو داده است از تو پیدا باشد.

۱۸۸ إِملِك حَمِيَّةَ نَفسِكَ وَسَورَةَ غَضَبِكَ وَسَطوَةَ يَدِكَ وَغَربَ لِسانِكَ وَاحتَرِس فِي ذلِكَ كُلِّهِ بِتَأخِيرِ البادِرَةِ وَكَفِّ السَّطوَةِ حَتَّى يَسكُنَ غَضَبُكَ وَيَثُوبَ إِلَيكَ عَقلُكَ : زمام غیرت خود و تیزی خشم و یورش دست

وتندی زبانت را بدست آور و نگاه خود را در همهٔ اینها به پس انداختن تندی نمودن و باز داری از حمله آوردن تا اینکه خشمت آرام گیرد و عقلت بسویت باز گردد

۱۸۹ أُؤْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ

مردم را به نیکی وادار تا اهل آن باشی و زشت و بد را با دست و زبانت بد بشمار و با کوشش و جدّیت از کاربد دور باش .

۱۹۰ إِجْتَنِبْ مُصَاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنِ اضْطُرِرْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ وَلَا تُعْلِمْهُ أَنَّكَ تُكَذِّبُهُ فَإِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَنْ وُدِّكَ وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ طَبْعِهِ : از همنشینی با دروغگو بپرهیز واگر احیاناً ناچار شدی با او باشی گفتارش را راست پندار و خبرش مکن که باورش نداری زیرا که او در اینحال دست از دوستی تو بکشد و از خوی بدش باز نگردد .

۱۹۱ أَحْسِنْ رِعَايَةَ الْحُرُمَاتِ وَأَقْبِلْ عَلَى أَهْلِ الْمُرُوَّاتِ فَإِنَّ رِعَايَةَ الْحُرُمَاتِ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الشِّيمَةِ وَالْإِقْبَالَ عَلَى ذَوِي الْمُرُوَّاتِ يُعْرِبُ عَنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ : حرمتها را نیکو رعایت کن و بر رادمردان با مروّت روی آر که این حرمتها را نگهداشتن دلیل بر خوشخوئی و بر مردم با مروّت واحسان روی کردن همّت بلند را می شناساند .

۱۹۲ إِفْعَلِ الْخَيْرَ وَلَا تَفْعَلِ الشَّرَّ فَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ مَنْ يَفْعَلُهُ وَشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ مَنْ يَأْتِيهِ بِفِعْلِهِ هماره کار نیک را بجای آر و از بد بگذر زیرا خوبتر از خوب کسی است که کار خوب کند و بدتر از بد کسی است که مرتکب کار بد گردد .

۱۹۳ أَقِمِ النَّاسَ عَلَى سُنَنِهِمْ وَدِينِهِمْ وَلْيَأْمَنْكَ بَرِيئُهُمْ وَلْيَخَفْكَ مُرِيبُهُمْ وَتَعَاهَدْ ثُغُورَهُمْ وَأَطْرَافَهُمْ : بپای دار مردم را بر روش خودشان و دین خودشان و باید که بی گناه آنها از تو ایمن باشد و گنهکارشان از تو بترسد و گوشه کنار کشورشان را نیکو نگهداری کن .

۱۹۴ إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَأَعْرِضْ عَنْهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَقَلْبُكَ مُتَعَلِّقٌ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَتَهْلِكَ : بی اعتنای بدنیا باش و روی گردان از آن و زنهار بترس که مرگ بر تو در آید و تو دلبستهٔ چیزی از آن دنیا باشی که در اینصورت از تباهانی .

۱۹۵ إقبل أعذار الناس تستمتع بإخائهم والقهم بالبشر تمت أضغانهم : پوزش پذیر مردم باش از دوستیشان بهره مند شو با گشاده رویی دیدارشان کن تا کینهٔ سینه‌هایشان را بمیرانی .

۱۹۶ إرحم من دونك يرحمك من فوقك وقس سهوه بسهوك ومعصيته لك بمعصيتك لربك وفقره إلى رحمتك بفقرك إلى رحمة ربك : بر زیردست خویش رحمت آر تا آنکه بالای دست تست بر تو رحمت آرد و فراموشیش را با فراموشیت و نافرمانیش را بر نافرمانی خودت از خدایت و احتیاج او را برحمت خودت با احتیاج خودت برحمت خدایت قیاس کن (تا سنگینی آن کار بر تو آسان گردد) .

۱۹۷ أشكر من أنعم عليك وأنعم على من شكرك فإنه لا زوال للنعمة إذا شكرت ولا بقاء لها إذا كفرت : بر آنکه بر تو انعام کند سپاسش بگذار و بر آنکه از تو سپاس گذاری کند انعام و احسان کن چرا که آن نعمت که سپاس گذاری شود تمام نشود و آنچه کفران شود پایدار نماند .

۱۹۸ إملك عليك هواك وشح بنفسك فإن شح النفس الإنصاف منها فيما أحبت وكرهت : بدست خود گیر زمام خواهش خود و غصهٔ نفس خود را پس بدرستی که غصهٔ نفس دادخواستن از او است در آنچه خوش دارد و ناخوش دارد . (یعنی دادخواهی از نفس در هر چه که خوش یا ناخوشاینش است غصهٔ نفس است پس زمام غصهٔ نفس بدست گرفتن دادخواهی از او است)

۱۹۹ إلصق بأهل الخير والورع ورضهم على أن لا يطروك فإن كثرة الإطراء تدني من الغرة والرضا بذلك يوجب من الله المقت : با مردم نیک و پارسا پیوند کن و آنان را خوشنود کن بشرط اینکه ترا نستایند و ستایشت نکنند چرا که ستایش زیادی در بسیار نزدیک میسازد بفریب و خورسندی دادن بدان سبب دشمنی خداوند است .

۲۰۰ إجعل نفسك ميزاناً بينك وبين غيرك وأحبب له ما تحب لنفسك واكره له ما تكره لها وأحسن كما تحب أن يحسن إليك ولا تظلم كما تحب أن لا تظلم : خویشتن را معیار سنجش بین خود و دیگران قرار ده و آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند و آنچه برای خود را

نمیداری برای دیگران روا مدار خوبی کن بدانسانکه دوستداری با تو خوبی کنند ستم مکن همانطور که دوست نداری دربارهٔ تو ستم کرده شود .

۲۰۱ إِغْتَنِمِ الصِّدْقَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ تَغْنَمْ وَاجْتَنِبِ الشَّرَّ وَالْكِذْبَ تَسْلَمْ : در هر جا و مکانی راستی را غنیمت بشمار تا بهره‌مند شوی و از دروغ و زشتی بپرهیز تا تندرست شوی .

۲۰۲ أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ عَمَّا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا : نفس خویش را از هر پستی و زشتی برکنار دار اگرچه نفست ترا بسوی عطاها بکشاند زیرا که تو هرچه از خودت را که مایه میگذاری هرگز عوض را نمی یابی .

۲۰۳ إِجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا وَاجْعَلْ لِآخِرَتِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيبًا : از خودت برای خودت نگهبانی بگذار (که از تو حساب بکشد) و از دنیایت برای آخرتت بهره بردار .

۲۰۴ إِرْضَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَائِدًا وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا : خورسند باش از اینکه همچون محمّد که درود خدای بر او و آل او باد پیشاهنگ و بسوی رستگاری کشاننده داشته باشی .

۲۰۵ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخَذْتَ لَهُ حِذْرَكَ وَشَدَدْتَ لَهُ أَزْرَكَ وَلَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ : بسیار بیاد مرگ و یورش بردن و بخیر بروی در آمدنت و آنچه پس از مرگ بتو میرسد باش بطوریکه وقتی آن مرگ میرسد تو کمر تنگ بربسته و سلاح خویش را پوشیده و آماده باشی نه اینکه آن ناگاه بر تو تازد و درهمت بکوبد .

۲۰۶ إِجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَحْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ : برای هریک از خدمتکارانت کاری قرار ده که بگیری او را با آن کار (یعنی آن کار را از او خواسته باشی) پس بدرستیکه این سزاوارتر است بجهت آنکه آنان اعتماد بر یکدیگر در انجام دادن کارت نکنند (چون وظیفه هرگاه مشخص نشود هریک اعتماد ...)

۲۰۷ إِجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ وَالْعَدْلَ سَيْفَكَ تَنْجُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَتَظْفَرْ عَلَى كُلِّ عَدُوٍّ : دین را پناهگاه گیر و عدل را شمشیرت گیر از هر بدی برهی و بر هر دشمنی پیروز میگردی .

۲۰۸ أَقْبِلْ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِدْبَارِ عَنْهَا أَغْنَى أَنْ تُقْبِلَ عَلَى نَفْسِكَ الْفَاضِلَةِ الْمُقْنِيَةِ مِنْ

نورِ عقلِكَ الحائلةِ بينكَ وبينَ دواعي
طبعِكَ وأعْنِ بالإدبارِ عن نفسِكَ الأمّارةِ
بالسّوءِ المصافحةَ بيدِ العتوِّ : با پشت کردن
بر نفس خود بدان روی کن (و با مخالفت آن را پاکیزه
ساز) مقصود این است اگر روی آوری بر نفسی که برتری
دارنده و روشنی گیرنده از نور عقل و خرد تواست
که آن نفس پرده ایست میان تو و خواهشهای طبع تو و باز
مقصود آن نفسی است که همواره شخص را به بدی فرمان
دهد و با دست طغیان و سرکشی همدست و مصافحه
کننده است .

۲۰۹ اُهجُرِ اللّهوَ فإنّكَ لم تُخلَقْ عبثاً فتلهوَ و
لم تُترَكْ سُدىً فتلغوَ : از بازیچه و شوخی بدور
باش که تو بیهوده آفریده نشدی که بازی کنی
و سر خود رها نخواهند کرد تا هرزه گو باشی .

۲۱۰ إجعَلْ جِدَّكَ لإعدادِ الجوابِ ليومِ المسألةِ
والحسابِ : برای پرسش روز حساب و تهیه جواب
بکوشش و کار باش .

۲۱۱ إحبِسْ لسانَكَ قبلَ أن يُطيلَ حبسَكَ و
يُردِيَ نفسَكَ فلا شيءَ أولى بطولِ سجنٍ
مِن لسانٍ يعدِلُ عن الصّوابِ ويتسرّعُ إلى
الجوابِ : زبانت را به بند در کش پیش از آنکه به
بند افتادنت در دوزخ بدراز کشاند و نفست را بهلاکت
رساند زیرا که هیچ چیز برای زیاد گرداندن زندان
سزاوارتر نیست از زبانی که از راه راست بدور
و در کار پاسخ دادن شتابان است .

۲۱۲ إجعَلْ كلَّ همِّكَ وسعيِكَ للخلاصِ من
محلِّ الشّقاءِ والعقابِ والنّجاةِ من مقامِ البلاءِ
والعذابِ : تمام سعی و کوشش را بکار بند برای
خلاصی از سرای بدبختی و گرفتاری و رستگاری از
جایگاه بلا رنج و شکنجه .

۲۱۳ إحفَظْ عمرَكَ من التّضييعِ له في غيرِ العبادةِ
والطّاعاتِ : چند روزه زندگیت را از تباهی در
غیر عبادت و اطاعت خدا نگهداری کن .

۲۱۴ إمنَعْ نفسَكَ من الشّهواتِ تَسلَمْ من الآفاتِ
نفست را از خواهشها جلوگیر باش از آفتها بر کناری

۲۱۵ إمحَضْ أخاكَ النّصيحةَ حسنةً كانت أو قبيحةً
پند را با برادرت پاک و بیغش بگذار خواه زشت خواه
زیبا (خواه او را خوش آید و یا بد آید) .

۲۱۶ أكذِبِ السّعايةَ والنّميمةَ باطلةً كانت أو
صحيحةً : سخن چینی را دروغ پندار خواه راست

خواه درست .

۲۱۷ أَطِعِ اللهَ سُبْحانَهُ فِي كُلِّ حالٍ وَلا تُخْلِ قَلْبَكَ مِنْ خَوْفِهِ وَرَجائِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَالْزَمِ الْإِسْتِغْفارَ : در تمام حالات خدای را فرمان ببر و باندازه یک چشم زدن دلت را از بیم و امید وی خالی مگذار و همواره از وی آمرزش بخواه .

۲۱۸ أَعْطِ ما تُعْطِيهِ مُعَجَّلاً مُهَنَّأً وَإِنْ مَنَعْتَ فَلْيَكُنْ فِي إِجْمالٍ وَإِعْذارٍ : بسائل هرچه میدهی بگوارائی و زود بده و اگر خواستی ندهی به نیکوئی و پوزش باید باشد .

۲۱۹ اِجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيما بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ أَفْضَلَ الْمَواقِيتِ وَالْأَقْسامِ : برای خودت میان خود و خدای سبحان بهترین وقتها و قسمتها را قرار بده .

۲۲۰ إِحْذَرِ الْحَيْفَ وَالْجَوْرَ فَإِنَّ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ وَالْجَوْرَ يَعُودُ بِالْجَلاءِ وَيُعَجِّلُ الْعُقُوبَةَ وَالْإِنْتِقامَ : از جفا و ستمکاری بپرهیز که ستم شخص را بسوی قتل و شمشیر میکشد و جور و جفا به طرد و جلا میگردد و کیفر گرفتاری را نزدیک میسازد .

۲۲۱ أَلْزِمِ الصَّمْتَ يَلْزَمْكَ النَّجاةُ وَالسَّلامَةُ وَأَلْزِمِ الرِّضا يَلْزَمْكَ الْغِنَى وَالْكَرامَةُ : خاموشی ملازم باش رستگاری و سلامتی ملازمت میشود و خشنودی از خدا را ملازم باش توانگری و بزرگواری همراهت میگردد .

۲۲۲ أَخْرِجْ مِنْ مالِكَ الْحُقُوقَ وَأَشْرِكْ فِيهِ الصَّدِيقَ وَلْيَكُنْ كَلامُكَ فِي تَقْدِيرٍ وَهِمَّتُكَ فِي تَفْكِيرٍ تَأْمَنِ الْمَلامَةَ وَالنَّدامَةَ : حقوق خدا را از مالت بیرون کن دوست و نزدیک را در آن شرکت ده و باید سخن تو از روی دانش و اندازه و همّت در فکر و اندیشه باشد تا از نکوهش و پشیمانی ایمن باشی .

۲۲۳ أُذْكُرْ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوالَها وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ إِنْتِقالَها وَمَعَ كُلِّ بَلِيَّةٍ كَشْفَها فَإِنَّ ذٰلِكَ أَبْقَى لِلنِّعْمَةِ وَأَنْفَى لِلشَّهْوَةِ وَأَذْهَبُ لِلْبَطَرِ وَأَقْرَبُ إِلَى الْفَرَجِ وَأَجْدَرُ بِكَشْفِ الْغُمَّةِ وَدَرْكِ الْمَأْمُولِ : با هر لذّتی نابودیش و با هر نعمتی رفتنش را و با هر بلائی برطرف شدنش را متذکّر و متوجّه باش که این کار نعمت را نگهدارنده تر و شهوت را دورکننده تر و برنده تر مر شادی و بسوی گشایش کار نزدیکتر و به بردن اندوه و درک امید سزاوارتر است .

۲۲۴ إِحْمِلْ نَفْسَكَ عِنْدَ شِدَّةِ أَخِيكَ عَلَى

اللِّينِ وَعِنْدَ قَطِيعَتِهِ عَلَى الْوَصْلِ وَعِنْدَ جُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ وَكُنْ لِلَّذِي يَبْدُو مِنْهُ حَمُولاً وَلَهُ وَصُولاً : هنگامیکه برادر دینیت بر تو سخت گیرد تو نرمی را بر خود هموار کن وبگاه بریدنش وادارکن خود را بر پیوستگی، وهنگام خشکی او بر بذل وبخشش باد، وباش از برای آنچه سر زند از او (یعنی از بدرفتاری) بردبار، ومر او را اینکی کن وپیوست بخش.

۲۲۵ أَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ : خویشانت را گرامی دار که آنها شهپر تو هستند که با آنها میپری وریشهٔ تو هستند که بسوی آنها برمیگردی ودست تو هستند که با آنها بدیگران حمله میبری .

۲۲۶ إِحْمِلْ نَفْسَكَ مَعَ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصِّلَةِ وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ تَفْعَلَهُ مَعَ غَيْرِ أَهْلِهِ : وادار کن نفس خود را با برادر خود هنگام بریدن او بر پیوند، وهنگام رو گردانیدن او بر ملاطفت ونزدیکی وهنگام دوری گزیدن او بر نزدیک شدن، وهنگام گناه کردن او بر معذور بودن (یعنی او را مقصر ندان) بطوریکه گوئی تو برای او بنده هستی واو ولی نعمت تو است لکن سخت بپرهیز از اینکه این امور را در غیر موضعش وضع کنی وبا غیر اهلش بجای آری (که اگر کردی عظیم جنایتی مرتکب گردیده) .

۲۲۷ إِجْعَلْ هَمَّكَ لِآخِرَتِكَ وَحُزْنَكَ عَلَى نَفْسِكَ فَكَمْ مِنْ حَزِينٍ وَفَدَ بِهِ حُزْنُهُ عَلَى سُرُورِ الْأَبَدِ وَكَمْ مِنْ مَهْمُومٍ أَدْرَكَ أَمَلَهُ : اندوهت را برای آخرتت قرار ده وغمت را برای خودت زیرا بسا اندوهناکی که غم واندوهش شادی همیشگی آخرتی برایش ایجاد کرد وبسا غمناکی که در عین غمگینی باُمید وآرزویش دست یافت .

۲۲۸ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ تَمْلِكُ رِقَّهُ يُحْسِنْ إِلَيْكَ مَنْ يَمْلِكُ رِقَّكَ : با آنکه گردنش بچنبر فرمان تو است نیکی کن تا آنکه گردنت بچنبر فرمان او است با تو نیکی کند .

۲۲۹ أَصْحِبِ النَّاسَ بِمَا تُحِبُّ أَنْ يَصْحَبُوكَ تَأْمَنْهُمْ وَيَأْمَنُوكَ : بهمانطور که دوست داری مردم

با تو مصاحبت کنند همانطور با مردم همراهی و نصفت کن تا آنها از تو ایمن و تو از آنها ایمن باشی .

۲۳۰ أَنْصِفْ مِنْ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ يُنْتَصَفَ مِنْكَ فَإِنَّ ذٰلِكَ أَجَلُّ لِقَدْرِكَ وَأَجْدَرُ بِرِضَا رَبِّكَ : انصاف را خودت پیش قدم باش پیش از آنیکه بخواهند آنرا بزور از تو که اینکار پایه جاه تو را برکشنده و بخوشنودی پروردگارت سزاوارتر است

۲۳۱ إِبْدَءِ السَّائِلَ بِالنَّوَالِ قَبْلَ السُّؤَالِ فَإِنَّكَ إِنْ أَحْوَجْتَهُ إِلَى سُؤَالِكَ أَخَذْتَ مِنْ حُرِّ وَجْهِهِ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَيْتَهُ : درباره سائل پیش از سؤال ببخشش ابتدا کن زیرا که اگر او را بخواهش و سؤال واداری بیش از آنچه که باو میبخشی از آبرویش می‌ستانی (و آنوقت صفت سخاوت در تو صدق میکند) .

۲۳۲ أَكْرِمْ ذَوِي رَحِمِكَ وَوَقِّرْ حَلِيمَهُمْ وَاحْلُمْ عَنْ سَفِيهِهِمْ وَتَيَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَإِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّةُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ : خویشانت را گرامی دار و بردبارشان را اکرام کن با نادانشان بردبار باش و با تنگدستشان آسان بگیر که این خویشاوندان بگاه آسایش و گرفتاری نکو پشتیبانانی هستند .

۲۳۳ أَلِقْ دَوَاتَكَ وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ وَفَرِّجْ بَيْنَ سُطُورِكَ وَقَرْمِطْ بَيْنَ حُرُوفِكَ فَإِنَّ ذٰلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ : (آنحضرت بعبيدالله بن ابی رافع کاتبشان فرمودند) دوات را ليقه بگذار و پاکيزه ساز مرکب گير و نوک خامه‌ات را دراز گير ميان سطرها را فاصله بگذار حروفت را بهم پيوسته و نزديک دار که اين کار بزيبائی خط نزديکتر است

۲۳۴ إِلْزَمِ الْإِخْلَاصَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالْخَشْيَةَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَالْعَدْلَ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ : اخلاص را در نهان و آشکار و خوف از خدا را در ظاهر و باطن اقتصاد و ميانه روی را در دارائی و نداری عدل و دادگری را در حال خشم و خوشنودی ملازم باش و بکار بند .

۲۳۵ إِخْتَرْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدَهُ وَمِنَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمَهُمْ : از هر چيز نوش را بگزين لکن از برادران دينی ديرين ترين را اختيار کن .

۲۳۶ إِسْتَشِرْ أَعْدَاءَكَ تَعْرِفْ مِقْدَارَ عَدَاوَتِهِمْ وَمَوَاضِعَ مَقَاصِدِهِمْ : دشمنانت را مشاوره گیر تا اندازه دشمنیشان و مراکز منظورشان را از اندیشه شان دریابی

۲۳۷ أُبْذُلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ المَوَدَّةِ وَلا تَبْذُلْ لَهُ كُلَّ الطُّمَأْنِينَةِ وَأَعْطِهِ مِنْ نَفْسِكَ كُلَّ المُواساةِ وَلا تَقُصَّ إِلَيْهِ بِكُلِّ أَسْرارِكَ : نهی درجه دوستی را درباره دوستت رعایت کن و همه اطمینانت را باوی بکار مبند و از جانب خودت هر گونه همدردی را بجا بیاور ولکن همه اسرارت را باوی درمیان منه (که اگر نهادی وافشا شد حق گله نداری)

۲۳۸ إِصْحَبِ السُّلْطانَ بِالحَذَرِ وَالصَّدِيقَ بِالتَّواضُعِ وَالبِشْرِ وَالعَدُوَّ بِما تَقُومُ عَلَيْهِ حُجَّتُكَ : پادشاهان را مصاحبت کن لکن با ترس زیرا که پادشاهان را خوئی است مانند شیر که اگر گاهی سواری دهد ناگاه پایمالت سازد) و با دوست با فتادگی و گشاده روئی و با دشمن تا آنجا که بتوانی بروی اقامه حجت کنی

۲۳۹ إِفْحَ بَرْيَةَ قَلَمِكَ وَأَسْمِكْ شَحْمَتَهُ وَأَيْمِنْ قَطَّكَ يَجُدْ خَطُّكَ : قلمی بلند تهیه کن و ستبر گردان پره اش را و راست بتراش اش را تا خطت شیرین و زیبا گردد .

۲۴۰ أُبْذُلْ لِصَدِيقِكَ نُصْحَكَ وَلِمَعارِفِكَ مَعُونَتَكَ وَلِكافَّةِ النّاسِ بِشْرَكَ : ببخش از برای دوست خود پندت را و از آشنایان کمک خود، و برای همگان گشاده روئیت را

۲۴۱ إِحْتَمِلْ دالَّةَ مَنْ دَلَّ عَلَيْكَ وَاقْبَلِ العُذْرَ مِمَّنْ إِعْتَذَرَ إِلَيْكَ وَاغْتَفِرْ لِمَنْ جَنى عَلَيْكَ : بردبار باش نسبت بزیاده روی کسی که در دوستی با تو زیاده روی دارد و پوزش خواه را پوزش پذیر باش و از گناه جنایتکار برخودت بگذر .

۲۴۲ إِجْعَلْ جَزاءَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ الإِحْسانَ إِلى مَنْ أَساءَ إِلَيْكَ : نیکی کردن با هر کسی که با تو بدی میکند پاداش نعمتی که خدا بر تو ارزانی داشته است قرار بده .

۲۴۳ أُبْذُلْ مالَكَ لِمَنْ بَذَلَ لَكَ وَجْهَهُ فَإِنَّ بَذْلَ الوَجْهِ لا يُوازِيهِ شَيْءٌ : مالت را بآن کسی ببخش که آبرویش را پیشت میریزد زیرا که در میزان سنجش هیچ چیزی بپای آبرو نمیرسد .

۲۴۴ أُبْذُلْ مَعْرُوفَكَ لِلنّاسِ كافَّةً فَإِنَّ فَضِيلَةَ فِعْلِ المَعْرُوفِ لا يَعْدِلُها عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ شَيْءٌ : خوبیت را درباره تمام مردم بکار بند زیرا که هیچ چیزی نزد خدای بزرگ بپایه نیکوکاری (با بندگان خدای) نمیرسد .

۲۴۵ إِسْتَشِرْ عَدُوَّكَ العاقِلَ وَاحْذَرْ رَأْيَ

صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ: با دشمن دانا مشورت کن و از رأی دوست نادانت بپرهیز.

۲۴۶ إِصْبِرْ عَلَى مَضَضِ مَرَارَةِ الْحَقِّ وَإِيَّاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلَاوَةِ الْبَاطِلِ: بر درد تلخی حق شکیب آر و از شیرینی باطل سخت بپرهیز (زیرا که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

۲۴۷ إِجْعَلْ شَكْوَاكَ إِلَى مَنْ يَقْدِرُ عَلَى غِنَاكَ: شکایت را پیش کسی بر که بر دار اکردنت توانا باشد

۲۴۸ إِلْزَمِ السُّكُوتَ وَاصْبِرْ عَلَى الْقَنَاعَةِ بِأَيْسَرِ الْقُوتِ تَعِزَّ فِي دُنْيَاكَ وَتَعِزَّ فِي أُخْرَاكَ: خاموشی را ملازم باش و صبر بر راضی بودن باندک خوراکی را پیشه خود بساز تا در دنیا و آخرت عزیز و ارجمند باشی.

۲۴۹ أَطِعْ مَنْ فَوْقَكَ يُطِعْكَ مَنْ دُونَكَ وَأَصْلِحْ سَرِيرَتَكَ يُصْلِحِ اللَّهُ عَلَانِيَتَكَ: ما فوق خود را فرمان ببر ما دونت فرمانت را ببرد باطنت را خوب کن خدا ظاهرت را خوب خواهد کرد.

۲۵۰ إِسْتَكْثِرْ مِنَ الْمَحَامِدِ فَإِنَّ الْمَذَامَّ قَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهَا: ستودگیها را بسیار کن که کمتر کسی از چنگ نکوهشها رهائی یافت.

۲۵۱ أَكْرِهْ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرَّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا: نفس خود را بکار نیکیها دار که بدیها بالطبع در نهاد تو نهاده شده اند.

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ الْأَمْرِ فِي خِطَابِ الْجَمْعِ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل سوم: از آنچه وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ امر که جمع را مخاطب کرده و فرموده اند:

۱ أُطْلُبُوا الْعِلْمَ تَرْشُدُوا: در پی دانش باشید تا راه راست را بیابید.

۲ إِعْمَلُوا بِالْعِلْمِ تَسْعَدُوا: دانش را بکار بندید تا نیک بخت شوید

۳ أَخْلِصُوا إِذَا عَمِلْتُمْ: عمل را با نیت خالص بگذارید

۴ إِعْمَلُوا إِذَا عَلِمْتُمْ: وقتی که دانا شدید بدانشتان عمل کنید.

۵ إِتَّقُوا اللَّهَ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ: خدای را

درآنچه که شما را برای آن آفریده اند پاس دارید

۶ إسمحوا إذا سُئلتم : هنگامیکه از شما بخواهند بخشنده باشید

۷ أطیعوا الله حسب ما أمركم به رسوله : فرمان برخدا باشید چنانچه خدا بوسیلهٔ پیغمبرانش شما را بدان کار مأمور ساخته .

۸ إلزموا الحق تلزمكم النجاة : حق را ملازم باشید تا رستگاری ملازمتان باشد .

۹ إكتسبوا العلم يكسبكم الحيوة : کسب دانش کنید تا دانش شما را بزندگی جاوید بکشاند .

۱۰ إستنزلوا الرزق بالصدقة : روزی را بوسیله صدقه از آسمان فرود آرید .

۱۱ إلزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة : جماعت را ملازم باشید و از پراکندگی بپرهیزید .

۱۲ إملكوا أنفسكم بدوام جهادها : نفوس خویش را همواره با پیکار و مخالفت مالك شوید

۱۳ إعتصموا بالذمم في أوتادها : بدرانیکه وفادار و آهنین پیکرند پناه جوئید (و خود را در سایهٔ نهالهای آنان میخکوب کنید).

۱۴ إستعدوا للموت فقد أظلكم : آماده مرگ باشید که بر سرتان سایه افکنده است .

۱۵ أسمعوا دعوة الموت آذانكم قبل أن يدعى بكم : گلبانگ مرگ را بگوشهایتان بشنوانید پیش از آنکه شما را بخوانند .

۱۶ إستمعوا من ربانيكم وأحضروه قلوبكم واسمعوا إن هتف بكم : گوش فرا دارید کسی از طرف پروردگار است و او را در دلهایتان حاضر دارید و اگر شما را بسوی خدا اعلام زد اندرزش را دل دهید .

۱۷ إسمعوا النصيحة ممن أهداها إليكم واعقلوها على أنفسكم : اندرز را از کسیکه بسوی شما اهدا میکند بشنوید و ببندید آن اندرز را بر نفسهای خود .

۱۸ إتعظوا بمن كان قبلكم قبل أن يتعظ بكم من بعدكم : بآن کسی که پیش از شما گذشت پند گیرید پیش از آنکه آنکه پس از شما است بشما پند گیرد .

۱۹ إرفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضت من كان أشغف بها منكم : ترك و رها کنید این دنیای نکوهیده را پس بدرستی که رها کرده دنیا کسانی را که بیش از شما دوستدارش بودند

۲۰ أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ وَضَمِّرُوا بُطُونَكُمْ وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ:
دیدگانتان را بیدار دارید و شکمهایتان را خالی نگهدارید از پیکرهایتان بگیرید و بر نفوستان ببخشید (و برای آخرت از خود کار بکشید).

۲۱ إِشْغَلُوا أَنْفُسَكُمْ بِالطَّاعَةِ وَأَلْسِنَتَكُمْ بِالذِّكْرِ وَقُلُوبَكُمْ بِالرِّضَا فِيمَا أَحْبَبْتُمْ وَكَرِهْتُمْ:
نفوس خویش را بفرمانبرداری خدا و زبانهایتان بذکر و دلهایتان را در آنچه که محبوب یا مکروهتان است بخوشنودی از خدا وادار کنید (تا رستگار باشید).

۲۲ إِلْزَمُوا الْأَرْضَ وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَهَوَى أَلْسِنَتِكُمْ: برجای خود ثابت بمانید و از آن نجنبید و بر بلا صبر کنید و بخواهش دست و زبانهایتان حرکت مکنید (و پیروی نفس ننمائید).

۲۳ أَخْرِجُوا الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَجْسَادُكُمْ فَفِيهَا اخْتُبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ:
حب دنیا را از دلهایتان بدر کنید پیش از آنکه بدنهایتان از دنیا بیرون روند زیرا شما در اینجهان آزمایش میشوید و برای آنجهان آفریده شده اید.

۲۴ إِنْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ:
فرصتهای خوب را غنیمت شمارید (و از آنها بهره بردارید) که آنها به تندی و شتاب ابر میگذرانند.

۲۵ أَكْذِبُوا آمَالَكُمْ وَاغْتَنِمُوا آجَالَكُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ وَبَادِرُوا مُبَادَرَةَ أُولِي النُّهَى وَالْأَلْبَابِ: آرزوها را دروغ پندارید و دوران خویش را بهترین اعمالتان دریابید و بسوی آخرت بشتابید شتافتن خردمندان و دانشمندان.

۲۶ إِسْتَحْيُوا مِنَ الْفِرَارِ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ: بگاه ستیز و آویز از گریز شرم کنید که این گریز از جنگ ننگ برای بازماندگان و آتش در روز حساب و شمار است.

۲۷ أُذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَّاتِ وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ: بگاه گنهکاری رفتن لذات و باقی ماندن دنباله‌های انها را بیاد آورید.

۲۸ أُهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى ارْتِكَابِ الذُّنُوبِ وَالتَّهَجُّمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ: خود را از شهوات کنار کشید که آنها شما را بسوی ارتکاب گناهان و یورش بردن بر زشتیها میکشند.

۲۹ إِتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ

عَلِمَ: بترسید از آن خدائیکه اگر گوئید بشنود و گر پنهان دارید بداند.

۳۰ إِحْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَأَعِدُّوا لَهُ مَا تُجَاهِدُونَهُ بِهِ مِنَ الْكَظْمِ وَالْحِلْمِ: خود را از افروختگی آتش خشم نگهدارید و برای بیکار و از بین بردن آن از حلم و کظم غیظ چیزی آماده کنید.

۳۱ إِتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَجْرَى الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ: از گمانهای اهل ایمان بترسید که خداوند سبحان حق را بر زبان آنان جاری میسازد (و بسیار افتد که از رازهای درونی اشخاص آگهی میدهند).

۳۲ إِسْتَجِيبُوا لِأَنْبِيَاءِ اللهِ وَسَلِّمُوا لِأَمْرِهِمْ وَاعْمَلُوا بِطَاعَتِهِمْ تَدْخُلُوا فِي شَفَاعَتِهِمْ: اجابت کنید مر پیغمبران خدا را و فرمانشان را گردن نهید و طاعتشان را عمل کنید تا در شفاعتشان (در قیامت) داخل گردید.

۳۳ إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ يَسْأَلُ اللهَ حَقَّهُ وَاللهُ سُبْحَانَهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَقًّا إِلَّا أَجَابَ: بترسید از اینکه مظلوم خدای را بخواند زیرا او از خدا حقّ خود را میخواهد و خدا بزرگتر از آنست که از وی درخواست حقّی شود جز اینکه اجابت کند (و ستمگر را بکیفر کشد).

۳۴ إِجْعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَلَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ فَإِنَّهُ مَا رَجَا أَحَدٌ غَيْرَ اللهِ تَعَالَى إِلَّا خَابَ: همه امیدتان را بخدای پاک ببندید و هیچیک از شما جز بخدا نباید امیدوار باشد زیرا که کسی بغیر از خداوند تعالی امیدوار نشد جز اینکه زیان کرد.

۳۵ أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ: بشتابید و زیاده روی کنید در ذکر خدا که آن بهترین ذکرهاست.

۳۶ إِقْمَعُوا نَوَاجِمَ الْفَخْرِ وَاقْلَعُوا لَوَامِعَ الْكِبْرِ: شاخهای تازه سرزده فخر و تابندگیهای کبر را بر کنید و از ریشه برآرید.

۳۷ إِرْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ اللهُ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْوَعْدِ مِيعَادُهُ: در آنچه که خدا بمتّقین وعده فرموده است رغبت پیدا کنید زیرا که درست‌ترین وعده‌ها وعدهٔ خدا است.

۳۸ إِسْتَحِقُّوا مِنَ اللهِ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ: سزاوار شوید از جانب خدا آنچه را که آماده کرده است که بشما برسد برای اینکه وعدهٔ خدا راست و درست و از هراس بازگشت بسوی وی نیز برحذر باشید

۳۹ إتّعظوا بالعبر واعتبروا بالغير وانتفعوا بالنّذر
از عبرتها پند آموزید و از تغییرات جهان عبرت گیرید و از ترسانندها سود ببرید

۴۰ إمتاحوا من صفو عين قد روّقت من الكدر
از سرچشمهٔ صاف و گوارائی که از تیرگی بدور و پاکیزه است (که آن سرچشمه زلال علوم آل محمد است) آب شیرین درکشید.

۴۱ إسعوا في فكاك رقابكم قبل أن تغلق رهانها
در آزاد کردن گردنهایتان (از آتش و بند دوزخ) بکوشید پیش از آنکه آن گردنها به بند درافتند.

۴۲ أحسنوا جوار نعم الدّين والدّنيا بالشّكر لمن دلّكم عليها : با نعمتهای دین و دنیا درست و خوب همسایگی کنید، بسپاسگزاری مرکسی را که راهنمائی نموده است شما را بر آنها (یعنی نیکو همسایگی کردن بسپاسگزاری نعمتها است)

۴۳ إستتمّوا نعم الله عليكم بالصّبر على طاعته والمحافظة على ما استحفظكم من كتابه : نعمتهای خدا را بر خویش کامل سازید بواسطهٔ صبر بر طاعت و حفظ آنچه که از کتابش بعهدهٔ شما گذارده است.

۴۴ إتّقوا الله حقّ تقاته واسعوا في مرضاته واحذروا ما حذّركم من أليم عذابه : از خدا بترسید منتهی درجه ترسیدن و در بدست آوردن خوشنودی او بکوشید و بترسید از آنچه که شما را ترسانده است از عذاب دردناکش.

۴۵ إتّقوا شرار النّساء وكونوا من خيارهنّ على حذر : از زنان بد بترسید و از خوبانشان در بیم باشید.

۴۶ إتّقوا البغي فإنّه يجلب النّقم ويسلب النّعم ويوجب الغير : از ستم بترسید که آن نقمتها را میکشاند و نعمت را می ستاند و تغییر و تبدیل را همراه میآورد.

۴۷ إتّقوا معاصي الخلوات فإنّ الشّاهد هو الحاكم : از گناهان در پنهانها بترسید زیرا آنکه مینگرد خودش حاکم و فرمان دهنده است.

۴۸ أبعدوا عن الظّلم فإنّه أعظم الجرائم وأكبر المآثم : از ستمکاری دوری کنید که آن بالاترین جرمها و بزرگترین گناهان است.

۴۹ أحيوا المعروف بإماتته فإنّ المنّة تهدم الصّنيعة : کار نیک را بمیراندن و پنهان داشتنش

زنده کنید زیرا که منّت نهادن کار خوب را از بین میبرد .

۵۰ أُغلِبُوا الجَزَعَ بِالصَّبرِ فَإنَّ الجَزَعَ یُحبِطُ الأَجرَ وَیُعظِمُ الفَجیعَةَ : بوسیله صبر بر بیتابی غلبه کنید زیرا که بیتابی در گرفتاری اجر را از بین میبرد و گرفتاری را بزرگ میسازد .

۵۱ إِلتَوُوا فی أَطرافِ الرِّماحِ فَإنَّهُ أَموَرُ لِلأَسِنَّةِ : بپیچید در کنار نیزه ها (یعنی بچپ و راست حرکت کنید) پس بدرستیکه او بیشتر موجب لغزش سرهای نیزه ها است

۵۲ أَقبِلُوا عَلیٰ مَن أَقبَلَت عَلَیهِ الدُّنیا فَإنَّهُ أَجدَرُ بِالغِنیٰ : روی آورید بر کسیکه دنیا بدو روی آورده است برای اینکه این کار برای توانگری سزاوارتر است .

۵۳ إِتَّقُوا الحِرصَ فَإنَّ صاحِبَهُ رَهینُ ذُلٍّ وَعَناءٍ : از آزمندی بپرهیزید پس بدرستیکه دارنده او گرو رنج و خواری است .

۵۴ أُطلُبُوا العِلمَ تُعرَفُوا بِهِ وَاعمَلُوا بِهِ تَکُونُوا مِن أَهلِهِ : بطلب علم برآئید بآن معروف میگردید و بآن عمل کنید از علماء میشوید .

۵۵ إِفعَلُوا الخَیرَ مَا استَطَعتُم فَخَیرٌ مِنَ الخَیرِ فاعِلُهُ : تا میتوانید کار خوب کنید که از خوب بهتر بجا آورنده آن است .

۵۶ إِجتَنِبُوا الشَّرَّ فَإنَّ شَرّاً مِنَ الشَّرِّ فاعِلُهُ : تا میتوانید از بدی بیکسوی شوید که بدتر از بدی بجای آورنده آن بدی است .

۵۷ إِعمَلُوا فی غَیرِ رِیاءٍ وَلا سُمعَةٍ فَإنَّهُ مَن یَعمَل لِغَیرِ اللهِ یَکِلهُ اللهُ سُبحانَهُ إِلیٰ مَن عَمِلَ لَهُ : عمل را بدون نمایاندن و شنواندن بگذارید که هر کس برای جز خدا کار کند خدای سبحان او را بدان کس که برایش کار کرده است واگذارد .

۵۸ إِغتَنِمُوا الشُّکرَ فَأَدنیٰ نَفعِهِ الزِّیادَةُ : شکر و سپاس از خدا را مغتنم شمارید که کمترین سودش افزونی نعمت است .

۵۹ إِستَدیمُوا الذِّکرَ فَإنَّهُ یُنیرُ القَلبَ وَهُوَ أَفضَلُ العِبادَةِ : همیشه بیاد خدا باشید که آن دل را روشن میدارد و آن بالاترین عبادت است .

۶۰ أُطلُبُوا الخَیرَ فی أَخفافِ الإِبِلِ طارِدَةً وَوارِدَةً : خیر و برکت را در سرپنجه های شتر بجوئید بگاهیکه بار افکنده و فرود آینده باشد .

۶۱ أَجمِلُوا فِی الطَّلَبِ فَکَم مِن حَریصٍ خائِبٍ وَمُجمِلٍ

لم یجب : درکار طلب رزق نیکو باشید زیرا بسا آزمندیکه زیانکار است وبسا نیکو طلب کننده‌ئی کرزیانی عاید ش نشود .

۶۲ إخترسوا من سورة الأطراء والمدح فإنّ لها أريجٌ خبيثةٌ في القلب : از شراره خوش آمد گوئی وستایش خودداری کنید که برای آن در دل بوی زشت وبدی است .

۶۳ إعملوا العمل ينفع والدّعاء يسمع والتّوبة ترفع : (بندگان خدای) عمل کنید که عمل سود میدهد ودعا شنیده میشود وتوبه بالا میرود

۶۴ أصدقوا في أقوالكم وأخلصوا في أعمالكم وتزكّوا بالورع : درگفتارهایتان راست بگوئید وکردارتان را پاک وخالص بگذارید وخودرا بوسیله پرهیز پاکیزه سازید .

۶۵ إلزموا الصّبر فإنّه دعامة الأيمان وملاك الأمور : پیرو صبر باشید که آن ستون ایمان وقوام کارها است .

۶۶ أحسنوا تلاوة القرآن فإنّه أحسن القصص واستشفوا به فإنّه شفاء الصّدور واتّبعوا النّور الّذي لا يطفى والوجه الّذي لا يبلى واستنيروا الأمره فإنّكم لن تضلّوا مع التّسليم : قرآن را نیکو (وباتدبّر درآیات ومعانی آن) بخوانید که آن بهترین داستانها است وشفای دردهایتان را از آن بخواهید که آن شفا دهنده سینه‌ها است وپیرو باشید آن نوری را که خاموش نشود وصورت وچهره که فرسوده نگردد اوامر قرآن را گردن نهید وقبول کنید پس بدرستیکه شما گمراه نخواهید شد با قبول فرمان او .

۶۷ إستصبحوا من شعلة واعظٍ متّعظٍ واقبلوا نصيحة ناصحٍ متيقّظٍ وقفوا عند ما أفادكم من التّعليم : از فروغ وپرتو انوار پند دهنده که خود پذیرای پند است چراغی برفروزید ونصیحت ناصح بیدار دل را بپذیرید ودرآنجا که شما را سودمیرساند بایستید وتعلیماتش را بیاموزید (وبکار بندید تا رستگار شوید) .

۶۸ إقتدوا بهدى نبيّكم فإنّه أصدق الهدى واستنّوا بسنّته فإنّها أهدى السّنن : پیرو راه هدایت پیمبرتان باشید که آن درست ترین هدایتها است وبراه سنّت او روان باشید که آن هدایت کننده ترین سنتها

ورویشها است .

۶۹ إتّقوا الله تقیّة من سمع فخشع واقترف فاعترف وعلم فوجل وحاذر فبادر وعمل فأحسن : مردم از خدا بترسیدن کسی که سخن حق را شنید پس فروتنی کرد و در گناه فرو رفت پس اعتراف کرد و دانست پس بیمناک شد و ترسید پس شتاب کرد و عمل کرد پس خوب هم عمل کرد .

۷۰ إتّقوا الله تقیّة من دعی فأجاب وتاب فأناب وحذّر فحذر وعبر فاعتبر وخاف فأمن : از خدا بترسید ترسیدن کسی که خوانده پس اجابت کرده ، و توبه کرده پس روی بدرگاه خدای آورده ، و ترسانیده شده پس ترسیده ، و عبور کرده پس عبرت گرفته و ترسیده پس ایمن شده .

۷۱ إقنعوا بالقلیل من دنیاکم لسلامة دینکم فإنّ المؤمن البلغة الیسیرة من الدنیا تقنعه : بکمی از دنیایتان بسازید برای سلامتی دینتان زیرا که اندک چیزی از دنیا که بمؤمن برسد قانع میگرداند او را .

۷۲ أقیلوا ذوی المروّات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر إلّا و ید الله ترفعه : لغزشهای رادمردان را نادیده گیرید که هیچ لغزنده از آنان نلغزد جز آنکه دست خدا او را برکشد و بلندش سازد .

۷۳ أهربوا من الدّنیا واصرفوا قلوبکم عنها فإنّها سجن المؤمن حظّه منها قلیل و عقله بها علیل و ناظره فیها کلیل : از جهان بگریزید و روی دلهایتان را از آن بگردانید که جهان برای مرد با ایمان زندانست بهره اش از آن کم خردش از آن بیمار و دیده اش در آن خوب بینا نباشد

۷۴ إعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل درایة لا عقل روایة فإنّ رواة العلم کثیر و رعاته قلیل : هرگاه سخن خوبی را شنیدید آنرا برای دریافت و دانستن بشنوید نه برای بازگو کردن زیرا دانش را روایت کننده بسیار و رعایت کننده گان آن اندک .

۷۵ إلجأوا إلی التّقوی فإنّه جنّة منیعة من لجأ إلیها حصّنته ومن اعتصم بها عصمته : بتقوی پناه برید پس بدرستیکه او سپریست قوی و استوار هر کس بدان پناه برد پناهش دهد و هر که بدان دست درزند نگاهش دارد .

٧٦ إِعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ وَمَعْقِلًا مَنِيعًا ذِرْوَتُهُ : تقوی از خدا چنگ بدامن در زنید که آن دارای کمندی است که دستگیره اش بسی محکم و برای آن پناهگاهی است که اوج و قلّه اش بسی بلند است .

٧٧ إِسْتَعِيذُوا بِاللّٰهِ مِنْ سَكْرَةِ الْغِنَى فَإِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِيدَةَ الْإِفَاقَةِ : بر خدا پناه برید از سرمستی غنی و توانگری زیرا که آن را مستی عجیبی است که بهوش آمدن از آن بسیار دور است .

٧٨ إِسْتَعِيذُوا بِاللّٰهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيذُونَ بِهِ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ وَاسْتَعِدُّوا الْمُجَاهَدَتِهِ حَسَبَ الطَّاقَةِ : از صفاتی که انگیزه کبر است بخدا پناه برید همانطور که از گرفتاریهای سهمگین گیتی باو پناه میبرید و باندازه توان و توشتان برای پیکار با آن آماده باشید .

٧٩ إِئْتَمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَأْمُرُوا بِهِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَانْهَوْا عَنْهُ : خود را در بند فرمان معروف کنید و مردم را بدان امر کنید و از منکر و زشتی باز ایستید و مردم را از آن باز دارید .

٨٠ أَعْرِضُوا عَنْ كُلِّ عَمَلٍ بِكُمْ غِنًى عَنْهُ وَاشْغَلُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ بِمَا لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْهُ : از هر کاری که کاری بدان ندارید روبرگردانید و خود را بکار آخرت که ناگزیر از آنید سرگرم سازید .

٨١ إِقْمَعُوا هٰذِهِ النُّفُوسَ فَإِنَّهَا طُلَعَةٌ إِنْ تُطِيعُوهَا تَنْزِعْ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ : این نفوس امّاره را از هم بپاشید که آنها پیرو هوسهای خودند اگر شما آن نفس را پیروی کنید شما را از جا بر کنند و بسوی بدترین سرانجامی .

٨٢ إِغْلِبُوا أَهْوَائَكُمْ وَحَارِبُوهَا فَإِنَّهَا إِنْ تُقَيِّدْكُمْ تُورِدْكُمْ مِنَ الْهَلَكَةِ أَبْعَدَ غَايَةٍ : بر هواهای نفس خویش غلبه کنید و با آنها بجنگید که نفس اگر شما را به بند آرد بدورترین مرکز تباهیتان در میکشاند .

٨٣ أُنْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا الصَّادِفِينَ عَنْهَا فَإِنَّهَا وَاللّٰهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ الثَّاوِيَ السَّاكِنَ وَتَفْجَعُ الْمُتْرَفَ الْآمِنَ : جهان را بچشم بی رغبتان و کوچندگان از آن بنگرید زیرا بخدا سوگند که بهمین نزدیکی جهان ساکن را از جای بر میکند و آنکه در عیش و ایمنی است باندوه و درد دچار میسازد .

٨٤ إِتَّقُوا غُرُورَ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَسْتَرْجِعُ أَبَدًا مَا

خَدَعَتْ بِهِ مِنَ الْمَحَاسِنِ وَنُزْعِجُ الْمَطْمَئِنَّ إِلَيْهَا وَالْقَاطِنَ : از فریب جهان بپرهیزید که جهان همیشه پس می گیرد آنچه را که بدان فریب داده از نیکیها و ساکن دلبسته اش را مشغول از جای برکندن است .

۸۵ إِتَّقُوا خِدَاعَ الْآمَالِ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلِ يَوْمٍ لَمْ يُدْرِكْهُ وَبَانِي بِنَاءٍ لَمْ يَسْكُنْهُ وَجَامِعِ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ أَصَابَهُ حَرَامًا وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا : از فریب دن آرزوها بترسید چه بسا آرزومندی روزی را در نیافت و سازنده بنائی که در آن ننشست و گردآرنده مالی که آن را نخورد و شاید که از راه نامشروع جمع آوری کرده آنرا و از باب حقی که نداده از حرام بوی رسیده و گناهان بسیاری را بواسطه آن بدوش کشید .

۸۶ إِعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا وَضِيعًا كَانَ أَوْ رَفِيعًا : آنکه حق گذار شما است حقش را بگذارید خواه کوچک خواه بزرگ خواه پست خواه بلند .

۸۷ إِحْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْجَمْدِ وَالْحِقْدِ وَالْغَضَبِ وَالْحَسَدِ وَأَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ عُدَّةً تُجَاهِدُونَهُ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَمَنْعِ الرَّذِيلَةِ وَطَلَبِ الْفَضِيلَةِ وَصَلَاحِ الْآخِرَةِ وَلُزُومِ الْحِلْمِ : از شراره آتش نادانی و کینه و خشم و رشک بپرهیزید و از برای هر یک از اینها برای پیکار و بهم در شکستنشان سلاحی تهیه کنید از فکر در عاقبت امر و دور کردن زشتی و طلب فضیلت و فزونی و ساز کار آخرت و جدا نشدن از بردباری .

۸۸ إِعْجَبُوا لِهٰذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ : از این بشر بشگفت آئید (و بنگرید که چگونه) او با پیهی می بیند و با پاره گوشتی سخن میگوید و با استخوانی می شنود و از سوراخی نفس می کشد .

۸۹ إِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ : اندیشه را پاره بپاره بزنید تا رأی درست زاید و بدست آید .

۹۰ أَجْمِلُوا فِي الْخِطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ : مردم را زیبا و نکو خطاب کنید تا جواب زیبا بشنوید .

۹۱ إِمْخَضُوا الرَّأْيَ مَخْضَ السِّقَاءِ يُنْتِجْ سَدِيدَ الْآرَاءِ : همانطوریکه سقاء آب را و شک تجنبا

اندیشه را همانطور بجنبانید تا درست‌ترین رأی بدست آید.

۹۲ إتّهموا عقولکم فإنّه من الثّقة بها یکون فی الخطاء: عقلهای خودرا (با نادرستی و خطا) مورد تهمت قرار دهید برای اینکه انسان ازفرط اطمینان بان بخطا و نادرستی میافتد.

۹۳ إعملوا و أنتم فی آونة البقاء و الصّحف منشورة و التّوبة مبسوطة و المدبر یدعی و المسیئ یرجی قبل أن یخمد العمل و ینقطع المهل و تنقضی المدّة و یسدّ باب التّوبة: (مردم برای آخرت) کار کنید اکنون که شما در دوران زندگانی بوده نامه‌ها گشوده در توبه باز پشت کننده خوانده میشود و گنهکار امیدوار است پیش از انکه چراغ عمل خاموش گردد و زمان مهلت سپری شود و دوران کار بسر آید و در توبه و بازگشت بسوی خدارا دربندند.

۹۴ إتّقوا باطل الأمل فربّ مستقبل یوم لیس بمستدبره و مغبوط فی أوّل لیله قامت بواکیه فی آخره: از آرزوی بیجا بترسید (و بکسی حسرت نبرید که) چه بسا شخصی که در اول شب مردم با وحسرت میبرند و آخر شب که شد گریه کنندگان بگریه و زاری بروی برخاستند.

۹۵ إستعدّوا لیوم تشخص فیه الأبصار و تتدلّه لهوله العقول و تتبلّد البصائر: مردم خودرا برای روزی آماده کنید که در آن روز دیدها از دهشت باز و خیره مانده و خردها خودرا باخته و بینش‌ها کند گردند و از کار بیفتند.

۹۶ إعملوا لیوم تذخر له الذّخائر و تبلی فیه السّرائر: عمل کنید برای روزیکه اندوخته‌ها برای آن روز ذخیره میگردد و رازها آن روز آشکار میشوند.

۹۷ أذکروا هادم اللّذّات و منغّص الشّهوات و داعی الشّتات: یاد آرید از خراب کننده لذتها و ناخوش سازنده آرزوها و خواننده بسوی پراکندگیها.

۹۸ أذکروا مفرّق الجماعات و مباعد الأمنیّات و مدنی المنیّات و المؤذن بالبین و الشّتات: یاد آرید از پراکنده کننده جمعیّتها و دور کننده آرزوها و نزدیک سازنده مرگها و اعلان کننده بجدائی و پریشانیها.

۹۹ أرفضوا هذه الدّنیا التّارکة لکم و

إن لم تحبّوا تركها والمبلية أجسادكم على محبتكم لتجديدها : واگذارید اینجهان را که واگذارنده شما است گو اینکه خوش نداشته باشید که آن را واگذارید همان جهانیکه پیکرهای شما با وجود دوست داشتن شما مر بنای آنرا پوسیده و فرسوده میگرداند

ألفصل الرابع

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الألف بلفظ إحذروا واحذر وهو داخل في ألف الأمر قال عليه السلام

فصل چهارم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ إحذروا و إحذر و آن داخل در باب امر است آنحضرت علیه السلام فرمودند

۱ إحذروا اللسان فإنه سهم يخطي : از زبان بپرهیزید که آن تیری است که به نشانه نمیخورد

۲ إحذروا الشره فإنه خلق مردي : از آزمندی و حرص زیاد بترسید که آن خوئی است که انسان را هلاک کننده است .

۳ إحذروا التفريط فإنه يوجب الملامة : از تفریط کاری بترسید که آن موجب نکوهش است.

۴ إحذروا العجلة فإنها تثمر الندامة : از شتاب در امور بپرهیزید که آن پشیمانی بار میآورد.

۵ إحذروا الجبن فإنه عار ومنقصة : از ترس و بزدلی بپرهیزید که آن نقص است و ننگ

۶ إحذروا البخل فإنه لؤم ومسبة : از بخل حذر کنید که آن پستی و مورد دشنام شنیدن است

۷ إحذروا الغفلة فإنها من فساد الحس : بترسید از غفلت که آن از تباهی حس است .

۸ إحذروا من الحسد فإنه يزري بالنفس : بترسید از حسد و رشک که آن شخص را عیبناک میکند

۹ إحذروا الأمل المغلوب والنعم المسلوب : بترسید از آرزوی چیره شونده و نعمت باز گرفته شده .

۱۰ إحذروا الزائل الشهي والفاني المحبوب : بترسید از برطرف شونده دلکش و نابود شونده ای دوست داشتنی .

۱۱ إحذروا الغضب فإنّه نارٌ محرقةٌ : بترسید از خشم که آن آتشی است سوزنده .

۱۲ إحذروا الأمانيّ فإنّها منايا محقّقةٌ : بترسید از امیدها که محقّقاً آنها مرگها میباشند

۱۳ إحذر كلّ عملٍ إذا سئل عنه صاحبه إستحيى منه وأنكره : بترس از هر کاریکه اگر کارپردازش از آن بازخواست شود حیا کند و آن را منکر گردد .

۱۴ إحذر كلّ أمرٍ إذا ظهر أزرى بفاعله وحقّره : بترس از هر کاریکه چون آشکار گردد کارپرداز را عیبناک و خوار سازد .

۱۵ إحذر الشّرير عند إقبال الدّولة لئلّا يزيلها عنك وعند إدبارها لئلّا يعين عليك : بهنگام اقبال دولت از بدکردار بترس که مبادا دولت را از دستت بگیرد و بگاه برگشت دولت هم از او بترس مبادا او در این هنگام اقدامی کند که زیان تو در آن باشد .

۱۶ إحذر الأحمق فإنّ مداراته تعييك وموافقته ترديك ومصاحبته وبالٌ عليك : از ابله بترس که مدارا کردنت با او خسته‌ات سازد وسازشت با او هلاکت میسازد و ناسازگاری با او آزارت دهد و همراهی با او وبالی است بر تو .

۱۷ إحذر من كلّ عملٍ يعمل في السّرّ ويستحيى منه في العلانية : بترس از هر کاریکه در نهان بجا آورده شود و در آشکار از آن شرمگین گردیده شود

۱۸ إحذر كلّ أمرٍ يفسد الآجلة ويصلح العاجلة : بترس از هر کاریکه آخرت را خراب و دنیا را آباد میسازد .

۱۹ إحذر كلّ عملٍ يرضاه عامله لنفسه ويكرهه لعامّة المسلمين : بترس از هر کاری که کننده آن آن کار را برای خود می پسندد لکن برای عموم مسلمانان ناخوش دارد آنرا .

۲۰ إحذر كلّ قولٍ وفعلٍ يؤدّي إلى فساد الآخرة والدّين : بترس از هر گفتار و کرداریکه کارش بفساد آخرت و دین بکشد .

۲۱ إحذر مجالسة قرين السّوء فإنّه يهلك مقارنه ويردي مصاحبه : از همنشینی با یار بد بگریز که او یار نزدیک خود را هلاک میسازد و همنشینش را برو درمی افکند .

۲۲ إحذر مصاحبة كلّ من يقبل رأيه وينكر عمله فإنّ الصّاحب معتبرٌ بصاحبه : بترس

از همنشینی با هر کسی که اندیشه اش پذیرفته شود و کردارش پذیرفته نگردد زیرا که اعتبار رفیق با رفیقش میباشد (منظور از چنین کسی عالم بی عمل است که رفیقش را عاقبت به بی عملی میکشاند).

۲۳ إِحْذَرْ مُصَاحَبَةَ الْفُسَّاقِ وَالْفُجَّارِ وَ الْمُجَاهِرِينَ بِمَعَاصِي اللّٰهِ : از همنشینی با فاسقان و فاجران و کسانی که آشکارا کنندگان مرنافرمانی خدا اند بترس .

۲۴ إِحْذَرِ الشَّرَهَ فَكَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكَلَاتٍ : از پرحرص زدن بپرهیز که چه بسا یکخوردن که از خوردنهای بسیار مانع میشود .

۲۵ إِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمَزْحِ وَ الضِّحْكِ وَالتُّرَّهَاتِ : از شوخی و بازیگری و پرمزاحی و پرخندیدن و پوچ و گزاف گفتن بپرهیز .

۲۶ إِحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ : از جایگاههای غفلت و جفا و کمی کمکگار بر فرمان خدا بردن بترس .

۲۷ إِحْذَرِ اللَّئِيمَ إِذَا أَكْرَمْتَهُ وَالرَّذْلَ إِذَا قَدَّمْتَهُ وَالسِّفْلَةَ إِذَا رَفَعْتَهُ : بترس از هنگامیکه ناکسی را اکرام کنی و یا شخص پستی را مقدم داری و یا فرومایه را برکشی .

۲۸ إِحْذَرِ الْكَرِيمَ إِذَا أَهَنْتَهُ وَالْحَلِيمَ إِذَا جَرَحْتَهُ وَالشُّجَاعَ إِذَا أَوْجَعْتَهُ : بترس از آن دم که جوانمرد را خوار داری و بردبار را دلریش سازی و دلاورمرد را دلش را بدرد آوری (زیرا آندم که کاسه صبر این تن لبریز گردد دمار از روزگار طرف مقابل برآورند).

۲۹ إِحْذَرْ مُجَالَسَةَ الْجَاهِلِ كَمَا تَأْمَنُ مِنْ مُصَاحَبَةِ الْعَاقِلِ : از همنشینی با بیخردمرد بترس بدانسانکه از نشست و برخاست با مرد خردمند آسوده .

۳۰ إِحْذَرْ فُحْشَ الْقَوْلِ وَالْكِذْبِ فَإِنَّهُمَا يُزْرِيَانِ بِالْقَائِلِ : از دروغ و زشتگوئی بپرهیز که این دو گوینده را عیبناک میسازند .

۳۱ إِحْذَرِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا شَبَكَةُ الشَّيْطَانِ وَ مَفْسَدَةُ الْإِيمَانِ : از جهان بترس که آن دام شیطان و تباهی ایمان است .

۳۲ إِحْذَرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةُ الرَّحْمٰنِ : از خودپسندی بترس که آن سر سرکشی

نافرمانی خداوند مهربان است .

۳۳ أَلْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ : ای شنونده بترس بترس ای بیخبر بکوش بکوش (فریاد کاروان سالار بیدار دل را بشنو و برای روز بازپسین توشه گرد آر) که هیچکس تو را همچون خبر دهنده آگاه آگهی ندهد .

۳۴ أَلْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمَغْرُورُ وَاللهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ : بترس بترس ای فریب خورده جهان وای غافل گنهکار بخدا سوگند که خدا پرده را تا آنجا بر تو پوشاند که گوئی تو را آمرزیده است .

۳۵ إِحْذَرْ أَنْ يَخْدَعَكَ الْغُرُورُ بِالْحَائِلِ الْيَسِيرِ أَوْ يَسْتَزِلَّكَ السُّرُورُ بِالزَّائِلِ الْحَقِيرِ : بترس از اینکه جهان پرفریب تو را باندک پوششی بفریبد و یا شادی کوچک کم دوام تو را بلغزاند .

۳۶ إِحْذَرِ الْمَوْتَ وَأَحْسِنْ لَهُ الْإِسْتِعْدَادَ تَسْعَدْ بِمُنْقَلَبِكَ : از مرگ بترس و برای آن توشه نیک آماده کن تا در فرودگاه هستی از نیکبختان باشی .

۳۷ إِحْذَرْ قِلَّةَ الزَّادِ وَأَكْثِرْ مِنَ الْإِسْتِعْدَادِ لِرِحْلَتِكَ : از کمی زاد و توشه بترس و برای روز کوچیدنت تهیه بسیار ببین .

۳۸ إِحْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَاللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ : بترسید از سطوت و حملهٔ جوانمرد هنگامیکه گرسنه گردد و از سرمستی ناکس هنگامیکه سیر شود .

۳۹ إِحْذَرُوا سَطْوَةَ الْكَرِيمِ إِذَا وُضِعَ وَسَوْرَةَ اللَّئِيمِ إِذَا رُفِعَ : از صولت جوانمرد بترسید هنگامیکه خوار گردد و بیفتد و از تندی ناکس هنگامیکه بلند کرده شود .

۴۰ إِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ : از گریختن نعمت بپرهیزید که هر گریزنده بازگردنده نیست

۴۱ إِحْذَرُوا ضِيَاعَ الْأَعْمَارِ فِيمَا لَا يَبْقَى لَكُمْ فَفَائِتُهَا لَا يَعُودُ : از تباهی عمرها بترسید در آنچه که از برای شما نمیماند زیرا که عمر تلف شده دیگر برگشتنی نیست .

۴۲ إِحْذَرُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ وَحِلْيُهَا حَدِيدٌ : بترسید از آتشی که سوزشش تند و ته آن دور و زیورهای آن آهن است

(قال الله تعالی فی کتابه: کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ

هر زمان پوست پیکر دوزخیان پخته شود پوست دیگری که غیر از آنست تبدیل مینمائیم که تا طعم عذاب را بچشند، حقیر در بعضی کتب که اکنون بخاطر ندارم دیدم که کلفتی پوست بدن دوزخیان چندین متر است. نَعُوذُ بِاللهِ وَ نَسْتَجِیرُ بِهِ مِنْ نَارِ غَضَبِهِ).

۴۳ إِحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُوَرِّطَةَ وَالْعُیُوبَ الْمُسْخِطَةَ

بپرهیزید از گناهانیکه شمارا بورطه های هولناک میافکنند و عیوبیکه خدای را بخشم میآورند.

۴۴ إِحْذَرُوا نَاراً لَجَبُهَا عَتِیدٌ وَلَهَبُهَا شَدِیدٌ وَعَذَابُهَا جَدِیدٌ: بپرهیزید از آتشی که موج خروشان آن آماده و زبانه اش بسیار سخت و سوزش و دردش هردم تازه است (پروردگارا بمقربان درگاهت قسمت میدهیم که ما گروه شیعیان اهل بیت را از آن آتش سوزان بشفاعت مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفیٰ وَعَلِیٍّ الْمُرْتَضیٰ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ برسانی)

۴۵ إِحْذَرُوا مِنَ اللهِ کُنْهَ مَا حَذَّرَکُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَاخْشَوْهُ خَشْیَةً تَحْجُزُکُمْ عَمَّا یُسْخِطُهُ: از خدا بترسید بر حقیقت آنچه که خدا شمارا از خود ترسانده است و بترسید از او ترسیدنیکه شمارا از خشم و سخط او باز دارد.

۴۶ إِحْذَرُوا عَدُوّاً نَفَذَ فِی الصُّدُورِ خَفِیّاً وَنَفَثَ فِی الْآذَانِ نَجِیّاً: بترسید از دشمنی که در سینه ها در میرود و در گوشها آهسته و بطور نجوی در میدمد (و بر همه چیز شما تسلط کامل دارد و آن ابلیس است)

۴۷ إِحْذَرُوا هَوًی[1] هَوَیٰ بِالْأَنْفُسِ هُوِیّاً وَأَبْعَدَهَا عَنْ قَرَارَةِ الْفَوْزِ قَصِیّاً: بترسید از خواهشی که فرود آورده است نفسهارا از بلندی بپستی فرود آوردنی و دور کرده است آنهارا از جایگاه پیروزی دور کردنی.

۴۸ إِحْذَرُوا عَدُوَّ اللهِ إِبْلِیسَ أَنْ یُعْدِیَکُمْ بِدَائِهِ أَوْ یَسْتَفِزَّکُمْ بِخَیْلِهِ وَرَجِلِهِ فَقَدْ فَوَّقَ لَکُمْ سَهْمَ الْوَعِیدِ وَرَمَاکُمْ مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ: از دشمن خدا ابلیس بترسید که مبادا شمارا بدرد خویش گرفتار سازد و یا سواره و پیاده اش شمارا برانگیزاند، پس بدرستیکه شیطان خدنگ وعده پوچ را از ترکش کشیده و پیکانش را بزه نهاده و از نزدیک شمارا هدف ساخته است (تا گمراهشان سازد و بدوزخ دراندازد و وعدهٔ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ خویش را راست آرد).

۴۹ إِحذَرُوا الشُّحَّ فَإِنَّهُ یَکسِبُ المَقتَ وَیَشِینُ المَحاسِنَ وَیُشِیعُ العُیُوبَ : از بخل بپرهیزید که آن دشمنی را ایجاد میکند و خوبیها را آلوده میسازد و عیوب را فاش مینماید .

۵۰ إِحذَرُوا أَهلَ النِّفاقِ فَإِنَّهُم الضّالُّونَ المُضِلُّونَ الزّالُّونَ المُزِلُّونَ قُلُوبُهُم دَوِیَّةٌ وَصِفاحُهُم نَقِیَّةٌ : از مردمان منافق بترسید که آنان گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و لغزانندگان اند دلهای ناپاکشان پردرد لکن صفحات صورتشان پاک است .

۵۱ إِحذَرُوا مَنافِعَ الکِبرِ وَغَلَبَةَ الحَمِیَّةِ وَتَعَصُّبَ الجاهِلِیَّةِ : بترسید از آنچه که مید گردنکشی را و چیرگی ننگ و عار و تعصّبهای جاهلانه (که آنها آثار دوره شرک و جاهلیّت اند) .

۵۲ إِحذَرُوا یَوماً تُفحَصُ فِیهِ الأَعمالُ وَیَکثُرُ فِیهِ الزِّلزالُ وَتَشِیبُ فِیهِ الأَطفالُ : حذر کنید از روزیکه کردارها را در آن روز بررسی میکنند بدنهای مردم در آن روز بسیار میلرزد و کودکان در آن پیر میگردند .

۵۳ إِحذَرُوا سُوءَ الأَعمالِ وَغُرُورَ الآمالِ وَنَفادَ الأَمَلِ وَهُجُومَ الأَجَلِ : بترسید از زشتی کردارها و فریب دادن آرزوها و از بین رفتن امیدها و یورش آوردن و رسیدن سر رسید مرگ .

أَلفَصلُ الخامِسُ

فِیما وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمِیرِ المُؤمِنِینَ عَلِیِّ بنِ أَبِی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فِی حَرفِ الأَلِفِ بِلَفظِ إِیّاكَ وَهُوَ داخِلٌ فِی بابِ الأَمرِ وَالتَّحذِیرِ

فصل پنجم

از آنچه وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب عَلَیهِ السَّلامُ در حرف الف بلفظ ایّاك و آن داخل در باب امر و ترساندن مردم است آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ إِیّاكَ وَفِعلَ القَبِیحِ فَإِنَّهُ یُقَبِّحُ ذِکرَكَ وَیُکثِرُ وِزرَكَ : برتو باد بدوری از زشتکاری که آن نامت را زشت سازد و گناهت را بسیار گرداند .

۲ إِیّاكَ وَالغِیبَةَ فَإِنَّها تُمقِتُكَ إِلَی اللّهِ وَالنّاسِ وَتُحبِطُ أَجرَكَ : برتو باد بدوری از غیبت زیرا غیبت مردم را با تو بدشمنی خدا و مردم وا دارد و پاداشت را از بین برد

۳ إيّاكَ وَالحِرصَ فَإنّهُ شَينُ الدّينِ وَبِئسَ القَرينُ : برتو باد بدوری از حرص که آن زشت کننده دین و بد همنشینی است .

۴ إيّاكَ وَالشّكَّ فَإنّهُ يُفسِدُ الدّينَ وَيُبطِلُ اليَقينَ : برتو باد بدوری از شک که آن دین را تباه سازد و یقین را نابود سازد .

۵ إيّاكَ وَالغَضَبَ فَأَوّلُهُ جُنونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ : برتو باد بدوری از غضب که آن اولش دیوانگی و آخرش پشیمانی است .

۶ إيّاكَ وَالعَجَلَ فَإنّهُ عُنوانُ الفَوتِ وَالنّدَمِ : برتو باد بدوری از شتاب در امور که آن سرآغاز از دست رفتن آن امور و پشیمانی است

۷ إيّاكَ وَالهَذَرَ فَمَن كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَت آثامُهُ : برتو باد بدوری از پرگوئی که هرکه سخنش بسیار گناهانش بسیار است .

۸ إيّاكَ وَالظُّلمَ فَمَن ظَلَمَ كَرِهَت أيّامُهُ : برتو باد بدوری از ستمکاری که روزگار ستمگر ناپسند است .

۹ إيّاكَ وَالبِطنَةَ فَمَن لَزِمَها كَثُرَت أسقامُهُ وَفَسَدَت أحلامُهُ : برتو باد بدوری از پرخوری زیراکه پرخور دردش بسیار و خواب شیرینش پریشان است .

۱۰ إيّاكَ وَمُصاحَبَةَ الفُسّاقِ فَإنّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ يَلحَقُ : برتو باد بدوری از گنهکاران که البته بد با بد می پیوندد .

۱۱ إيّاكَ وَمُعاشَرَةَ الأشرارِ فَإنّهُم كَالنّارِ مُباشَرَتُها تُحرِقُ : برتو باد بدوری از بدان زیراکه آنها همچون آتش اند که آمیزشش با آن سوزنده است .

۱۲ إيّاكَ أن تَرضىٰ عَن نَفسِكَ فَيَكثُرَ السّاخِطُ عَلَيكَ : برتو باد بدوری از خودپسندی که اینکار دشمنان ترا بسیار میکند .

۱۳ إيّاكَ وَالظُّلمَ فَإنّهُ يَزولُ عَمّن تَظلِمُهُ وَيَبقىٰ عَلَيكَ : برتو باد بدوری از ستمکاری زیراکه ستم از ستمکش میگذرد و برتو باقی میماند

۱۴ إيّاكَ أن تُخدَعَ عَن صَديقِكَ أو تُغلَبَ عَن عَدُوّكَ : برتو باد بدوری از اینکه از دوستت فریب خوری و یا از دشمنت شکست خوری

۱۵ إيّاكَ وَمُصادَقَةَ الأحمَقِ فَإنّهُ يُريدُ أن يَنفَعَكَ فَيَضُرُّكَ : برتو باد بدوری [illegible]

با ابله که او میخواهد سود رساند زیانت میزند.

۱۶ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ : برتو باد بدوری از دوستی با بخیل که بدرستی او کوتاهی میکند و می‌نشیند از یاری کردنت بگاهی که محتاج ترین کس باو باشی.

۱۷ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَمِدَ عَلَى اللَّئِيمِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُ مَنِ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ : برتو باد بدوری از اینکه ناکس را تکیه گاه قرار دهی پس بدرستیکه او یاری نکند آنکس که بروی اعتماد کرده و تکیه گاهش قرار داده.

۱۸ إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ بِالسَّلَامَةِ مِنْهُمْ : برتو باد باینکه از دوستی ناپاکان دور باشی زیرا آنان همینکه از دست زیانشان آسوده باشی برتو منّت مینهند.

۱۹ إِيَّاكَ وَمُعَاشَرَةَ مُتَتَبِّعِي عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ : برتو باد بدوری از کسانیکه جویای عیوب مردم اند زیراکه دوست ایشان از زیانشان سالم نیست (یعنی او هم از عیبجوئی آنان بسلامت نخواهد بود)

۲۰ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ : برتو باد بدوری از دوستی با دروغگو زیراکه او نزدیک را برتو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد (کاه را کوه و کوه را کاه جلوه میدهد).

۲۱ إِيَّاكَ وَالتَّحَلِّيَ بِالْبُخْلِ فَإِنَّهُ يُزْرِي بِكَ عِنْدَ الْقَرِيبِ وَيُمَقِّتُكَ إِلَى النَّسِيبِ : برتو باد بدور از اینکه خویش را ببخل بیارائی که این کار ترا نزد نزدیک معیوب میسازد و خویشاوندت را دشمنت میگرداند.

۲۲ إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ وَأَلْأَمُ الْعُيُوبِ وَهُوَ حِلْيَةُ إِبْلِيسَ : برتو باد بدوری از کبر که آن بزرگترین گناهان و پست ترین عیبها است و آن زیور ابلیس است.

۲۳ إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ شَرُّ شِيمَةٍ وَأَقْبَحُ سَجِيَّةٍ وَخَلِيقَةُ إِبْلِيسَ : برتو باد بدوری از حسد که آن بدترین روش و زشت ترین خوی و آن خلق ابلیس است.

۲۴ إِيَّاكَ وَالْخُرْقَ فَإِنَّهُ شَيْنُ الْأَخْلَاقِ : برتو باد بدوری از ابلهی و گولی که آن اخلاق را زشت میسازد.

۲۵ إِيَّاكَ وَالسَّفَهَ فَإِنَّهُ يُوحِشُ الرِّفَاقَ : برتو باد بدوری از بیخردی که آن رفقا را میرماند.

۲۶ إِيَّاكَ وَالتَّسَرُّعَ إِلَى الْعُقُوبَةِ فَإِنَّهُ مَمْقَتَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَمُقَرِّبٌ مِنَ الْغِيَرِ : برتو باد بدوری از شتاب در کار کیفر گناه که آن نزد خدا مورث خشم زیاد بوده و نزدیک کننده است بحوادث دگرگون سازی.

۲۷ إِيَّاكَ وَالْبَغْيَ فَإِنَّهُ يُعَجِّلُ الصَّرْعَةَ وَيُحِلُّ بِالْعَامِلِ بِهِ الْعِبَرَ : برتو باد بدوری از ستمکاری که آن در افتادن را نزدیک میسازد و فرود آورد بر کنندهٔ آن گریه و اندوه بسیار را.

۲۸ إِيَّاكَ وَالشُّحَّ فَإِنَّهُ جِلْبَابُ الْمَسْكَنَةِ وَزِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ دَنَاءَةٍ : برتو باد بدوری از بخل که آن روپوش بیچارگی و مهاری است که کشانیده شود با آن بسوی هر پستی.

۲۹ إِيَّاكَ وَانْتِهَاكَ الْمَحَارِمِ فَإِنَّهَا شِيمَةُ الْفُسَّاقِ وَأُولِي الْفُجُورِ وَالْغَوَايَةِ : برتو باد بدوری از ارتکاب حرامها و بجای آوردن آنها پس بدرستیکه آن خوی فاسقان و گنهکاران و گمراهان است.

۳۰ إِيَّاكَ وَالْعَجَلَ فَإِنَّهُ مَقْرُونٌ بِالْعِثَارِ : برتو باد بدوری از شتابزدگی که آن بالغزش همگام است.

۳۱ إِيَّاكَ وَالشَّرَهَ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ وَيُدْخِلُ النَّارَ : برتو باد بدوری از آز بسیار که آن پارسائی را فاسد کننده و در آتش داخل کننده است.

۳۲ إِيَّاكَ وَالْجَفَاءَ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْإِخَاءَ وَيُمَقِّتُ إِلَى اللّٰهِ وَالنَّاسِ : برتو باد بدوری از جفاکاری که آن برادری را فاسد میکند و خدا و مردم را با شخص دشمن میسازد.

۳۳ إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُبَعِّدُ عَنِ اللّٰهِ وَالنَّاسِ : برتو باد بدوری از سخن چینی که آن کینه را میکارد و شخص را از خدا و خلق دور میسازد.

۳۴ إِيَّاكَ وَالْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ إِنَّ الْغَدُورَ لَمُهَانٌ عِنْدَ اللّٰهِ بِغَدْرِهِ : برتو باد بدوری از غدر و بیوفائی که آن زشت ترین خیانت است براستی که شخص پر مکر بخاطر مکر و بی وفائیش نزد خدایتعالی خوار است.

۳۵ إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي وَإِنَّ الظَّالِمَ لَمُعَاقَبٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظُلْمِهِ : برتو باد بدوری از ستمکاری که آن بزرگترین گناهان است و شخص

ستمگر در قیامت برای ستمکاریش مورد مؤاخذه قرار میگیرد .

۳۶ إیّاکَ وَالإساءَةَ فَإنّها خُلقُ اللّئامِ وَ إنَّ المُسیءَ لَمُتَرَدٍّ فی جَهَنَّمَ بِإسائَتِهِ : برتو باد بدوری از زشتی وبدی که آن خوی ناکسان است وشخص بدکار برای بدیش هر آینه فتاده است در دوزخ .

۳۷ إیّاکَ وَالخِیانَةَ فَإنّها شَرُّ مَعصِیَةٍ وَ إنَّ الخائِنَ لَمُعَذَّبٌ بِالنّارِ عَلی خِیانَتِهِ : برتو باد بدوری از خیانت که آن بدترین گناه است وشخص خائن برای خیانتش البته در آتش معذب است .

۳۸ إیّاکَ وَالشَّرَهَ فَإنَّهُ رَأسُ کُلِّ دَنِیَّةٍ وَ أُسُّ کُلِّ رَذیلَةٍ : برتو باد بدوری از پرحرص زدن که آن سر هر پستی و اساس هر زشتی است .

۳۹ إیّاکَ وَحُبَّ الدُّنیا فَإنَّها أصلُ کُلِّ خَطیئَةٍ وَمَعدِنُ کُلِّ بَلِیَّةٍ : برتو باد بدوری از حب ودلبستگی بدنیا که آن ریشه هر گناه ومرکز همه بلاها است .

۴۰ إیّاکَ وَالجَورَ فَإنَّ الجائِرَ لا یَریحُ رائِحَةَ الجَنَّةِ : برتو باد بدوری از ستمکاری زیرا که نمی یابد بوی بهشت را شخص ستمکار .

۴۱ إیّاکَ وَطاعَةَ الهَوی فَإنَّهُ یَقودُ إلی کُلِّ مِحنَةٍ : برتو باد بدوری از فرمانبرداری هوای نفس که آن شخص را بجانب هر گرفتاری میکشاند .

۴۲ إیّاکَ وَالإعجابَ وَحُبَّ الإطراءِ فَإنَّ ذلِکَ مِن أوثَقِ فُرَصِ الشَّیطانِ : برتو باد بدوری از خودپسندی و دوست داشتن مدح وستایش که این کار از استوارترین فرصتهای شیطان است .

۴۳ إیّاکَ وَالمَنَّ بِالمَعروفِ فَإنَّ الامتِنانَ یُکَدِّرُ الإحسانَ : برتو باد بدوری از اینکه خوبیها را منت گذاری که منت گذاردن خوبی را آلوده میسازد .

۴۴ إیّاکَ وَمَذمومَ اللَّجاجِ فَإنَّهُ یُثیرُ الحُروبَ : برتو باد بدوری از زشتی ستیزه کردن که این کار فروزنده آتش جنگ است .

۴۵ إیّاکَ وَمُستَهجَنَ الکَلامِ فَإنَّهُ یوغِرُ القُلوبَ : برتو باد بدوری از سخن زشت که آن دلها را به کینه میآورد .

۴۶ إیّاکَ وَالثِّقَةَ بِنَفسِکَ فَإنَّ ذلِکَ مِن

أكبر مصائد الشيطان : برتو باد بدوري از اينكه (دون خدا دركارها) فقط تكيه گاهت خودت باشد كه اين از بزرگترين شكارگاههاي شيطان است

۴۷ إيّاك أن تعجب بنفسك فيظهر عليك النقص والشنآن : برتو باد بدوري از خود پسندي پس هويدا شود بر عليه تو كاستي ودشمني

۴۸ إيّاك والإصرار فإنّه من أكبر الكبائر وأعظم الجرائم : برتو باد بدوري از اصرار ورزيدن در گناه كه آن خود از بزرگترين گناهان وبالاترين جرمها است .

۴۹ إيّاك والمجاهرة بالفجور فإنّه من أشدّ المآثم : برتو باد بدوري از آشكار بگناهان برخاستن كه آن از سخت ترين گناهان است.

۵۰ إيّاك وكثرة الكلام فإنّه يكثر الزلل ويورث الملل : برتو باد بدوري از پرگفتن زيرا كه آن موجب لغزش بسيار وخستگي آور است .

۵۱ إيّاك وإدمان الشبع فإنّه يهيّج الأسقام ويثير العلل : برتو باد بدوري از هميشه سير بودن (وبسيار خوردن) كه اين كار برانگيزاند بيماريها ورنجها را .

۵۲ إيّاك أن تذكر من الكلام مضحكا وإن حكيته عن غيرك : برتو باد بدوري از سخن خنده آور گفتن ولو اينكه از غير خودت نقل كني

۵۳ إيّاك أن تستكبر من معصية غيرك ما تستصغره من نفسك أو تستكثر من طاعتك ما تستقلّه من غيرك : برتو باد بدوري از اينكه گناهان ديگري را بزرگ داني درصورتيكه آن را از خودت كوچك بشماري ويا اينكه طاعت خودرا بزرگ شماري درصورتيكه آنرا از ديگري اندك ميداني

۵۴ إيّاك والاتّكال على المنى فإنّها بضائع النوكى : برتو باد بدوري از آرزوها كه آن سرمايه ديوانگان است

۵۵ إيّاك والثقة بالآمال فإنّها من شيم الحمقى : برتو باد بدوري از اعتماد داشتن بر آرمانها كه آن از روش ابلهان است .

۵۶ إيّاك أن تغفل عن حقّ أخيك اتّكالا على واجب حقّك عليه فإنّ لأخيك عليك من الحقّ مثل الذي لك عليه : برتو باد بدوري از تغافل از حقي كه برادرت بر تو دارد براي حق لازمي كه تو براو داري زيرا همان حقي كه تو بر برادرت داري برادرت نيز مانند آن را بر تو دارد (پس

تو دراداي حق برادرت بكوش ومبادا ازخود كوتاهي بخرج دهي بجهت آنكه او كوتاهي كرده است

۵۷ إِيَّاكَ أَنْ تُخْرِجَ صَدِيقَكَ إِخْرَاجًا يُخْرِجُهُ عَنْ مَوَدَّتِكَ وَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ أُنْسِكَ مَوْضِعًا يَثِقُ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ : برتو باد بدوري ازاينكه دوستت را بطوري ازخودت برنجاني و برائي كه اورا از دوستيت بيرون كني وتو بايد از محبت خود جائي براي او باقي بگذاري كه در برگشت بسوي تو تكيه گاهش بآن باشد .

۵۸ إِيَّاكَ أَنْ تُهْمِلَ حَقَّ أَخِيكَ إِتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ : برتو باد بدوري ازاينكه حق برادرت را رها كني باتكاء آنچه كه بين تو واو از دوستي است زيرا كه نيست برادر تو آنكس كه ضايع كرده باشي حق اورا

۵۹ إِيَّاكَ أَنْ تُوحِشَ مُوَادَّكَ وَحْشَةً تُفْضِي إِلَى اخْتِيَارِهِ الْبُعْدَ عَنْكَ وَإِيثَارِ الْفُرْقَةِ مِنْكَ : برتو باد بدوري ازاينكه دوستت را طوري ازخودت برنجاني كه اورا ناگزير كني از تو دوري گزيند وجدائي نمايد .

۶۰ إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيَبِ : برتو باد بدوري ازاينكه بيجا غيرت بورزي، پس بدرستيكه اين وا ميدارد نفس سالم وتندرست را بر بيماري و آسوده را بر آشفتگي واضطراب .

۶۱ إِيَّاكَ أَنْ تَتَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ أَكْثَرَ النُّجْحِ فِيمَا لَا يُحْتَسَبُ : برتو باد بدوري ازاينكه از براي خود چيزي را برگزيني درصورتيكه بيشتر نجاح و رستگاري درچيزي است كه بحساب نيامده باشد (يعني اعتماد مكن براختيار وبرگزيدن خود)

۶۲ إِيَّاكَ وَصُحْبَةَ مَنْ أَلْهَاكَ وَأَغْرَاكَ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ وَيُوبِقُكَ : برتو باد بدوري از رفاقت باكسيكه ترا ببازي وا دارد وفريب دهد زيراكه او ترا بخواري وهلاكت ميكشاند .

۶۳ إِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ رَبُّكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ أَوْ يَرَاكَ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ فَيَمْقُتَكَ : برتو باد بدوري ازاينكه پروردگارت ترا بگاه طاعتش نبيند وبهنگام معصيتش ببيند پس دشمن گيرد مرترا

۶۴ إِيَّاكَ وَالنِّفَاقَ فَإِنَّ ذَا الْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ : برتو باد بدوري از دوروئي

زیرا که شخص دو رویش خدا آبرویی ندارد .

٦٥ إيّاكَ والتجبّرَ على عبادِ اللهِ فإنّ كلَّ متجبّرٍ يقصمُهُ اللهُ : برتو باد بدوری از گردنکشی بر بندگان خدا زیرا گردنکش هر که باشد خدا او را درهم خواهد شکست .

٦٦ إيّاكَ والملقَ فإنّ الملقَ ليسَ من خلائقِ الإيمانِ : برتو باد بدوری از چاپلوسی وتملق گویی زیرا که روشهای مردم با ایمان تملق گویی نیست

٦٧ إيّاكَ والفرقةَ فإنّ الشّاذَّ من النّاسِ للشّيطانِ : برتو باد بدوری از جدائی از جمعیت اهل حق زیرا هر که از جماعت مردمان بیرون رود نصیب شیطان است .

٦٨ إيّاكَ ومحاضرَ الفسوقِ فإنّها مسخطةٌ للرّحمنِ مصليةٌ للنّيرانِ : برتو باد بدوری ازمراکز فسق وفجور که آن بخشم آرنده پروردگار مهربان برفروزنده آتش دوزخ است .

٦٩ إيّاكَ ومقاعدَ الأسواقِ فإنّها معاريضُ الفتنِ ومحاضرُ الشّيطانِ : برتو باد بدوری از نشستن سر گذرهای بازار که آنها جای روآوردن فتنه‌ها وحضور یافتن شیطان است

٧٠ إيّاكَ أن تبيعَ حظّكَ من ربّكَ وزلفتَكَ لديهِ بحقيرٍ من حطامِ الدّنيا : برتو باد بدوری ازاینکه بهره ونصیب ومنزلتی که پیش پروردگارت داری بچیز کمی از مال دنیا بفروشی .

٧١ إيّاكَ ومصاحبةَ أهلِ الفسوقِ فإنّ الرّاضي بفعلِ قومٍ كالدّاخلِ معهم : برتو باد بدوری از همنشینی با اهل فتنه وگناه زیرا هر که بکردار گروهی خورسندی دهد همچون کسی است که با آنان در آن کار همراهی کرده است (همچنانکه ناقه حضرت صالح را یکنفر ازرق چشم سرخ موی زنازاده بنام قیدار پی کرد وخداوند در قرآن شریف فرماید تمامی قوم صالح پی کننده ناقه اند) .

٧٢ إيّاكَ أن تحبَّ أعداءَ اللهِ أو تصفيَ ودّكَ لغيرِ أولياءِ اللهِ فإنّ من أحبَّ قوماً حشرَ معهم : برتو باد بدوری از اینکه دشمنان خدا را دوست داری یا اینکه دوستیت را صاف وخالص برای غیر دوستان خدا کنی زیرا هر کس گروهی را دوست داشته باشد با آنان محشور خواهد شد .

٧٣ إيّاكَ والخديعةَ فإنّ الخديعةَ من خلقِ اللّئيمِ : برتو باد بدوری از مکر وفریب

که انکار از خوی ناکسان است .

۷۴ إِیَّاکَ وَالْمَکْرَ فَإِنَّ الْمَکْرَ لَخُلُقٌ ذَمِیمٌ : بر تو باد بدوری از مکر زیرا که مکر کردن البته خوئیست نکوهیده و زشت .

۷۵ إِیَّاکَ وَالْمَعْصِیَةَ فَإِنَّ اللَّئِیمَ مَنْ بَاعَ جَنَّةَ الْمَأْوَی بِمَعْصِیَةٍ دَنِیَّةٍ مِنْ مَعَاصِی الدُّنْیَا : بر تو باد بدوری از گناه زیرا پست فطرت کسی است که بهشت عنبر سرشت را بگناهی پست از گناهان دنیا بفروشد .

۷۶ إِیَّاکَ وَالْوَلَهَ بِالدُّنْیَا فَإِنَّهَا تُورِثُکَ الشَّقَاءَ وَالْبَلَاءَ وَتَحْدُوکَ عَلَی بَیْعِ الْبَقَاءِ بِالْفَنَاءِ : بر تو باد بدوری از شیفتگی بدنیا که آن ترا گرفتاری و بدبختی میافکند و میراند ترا بر فروختن آخرت بدنیا .

۷۷ إِیَّاکَ أَنْ تَغْلِبَکَ نَفْسُکَ عَلَی مَا تَظُنُّ وَلَا تَغْلِبَهَا عَلَی مَا تَسْتَیْقِنُ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ أَعْظَمِ الشَّرِّ : بر تو باد بدوری از اینکه نفست بر تو غالب شود بچیزیکه فقط گمان بآن دارد و تو بر آن غلبه پیدا نکنی بچیزیکه یقین بآن داری (بصرف وهم و گمان چهار اسبه بسوی دنیا میتازی و از کار آخرت که یقینی و حتمی است نمی‌اندیشی) براستی که این بالاترین زشتی است .

۷۸ إِیَّاکَ أَنْ تُسِیءَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ یُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَیُعَظِّمُ الْوِزْرَ : بر تو باد بدوری از بدگمانی درباره خدا یا مردم زیرا که بدگمانی عبادت را از بین میبرد و گناه را بزرگ میسازد .

۷۹ إِیَّاکَ أَنْ تُسْلِفَ الْمَعْصِیَةَ وَتُسَوِّفَ بِالتَّوْبَةِ فَتَعْظُمَ لَکَ الْعُقُوبَةُ : بر تو باد بدوری از اینکه گناه را پیش فرستی و توبه را پس اندازی تا آنکه کیفر گناه بر تو گران افتد .

۸۰ إِیَّاکَ أَنْ تَکُونَ عَلَی النَّاسِ طَاعِنًا وَلِنَفْسِکَ مُدَاهِنًا فَتَعْظُمَ عَلَیْکَ الْحَوْبَةُ وَتُحْرَمَ الْمَثُوبَةَ : بر تو باد بدوری از اینکه زبان طعنت بر مردم دراز باشد و درباره خودت سهل انگار باشی که آن وقت گناهت سنگین گردد و از ثواب محروم مانی .

۸۱ إِیَّاکَ وَالْإِمْسَاکَ فَإِنَّ مَا أَمْسَکْتَهُ فَوْقَ قُوتِ یَوْمِکَ کُنْتَ فِیهِ خَازِنًا لِغَیْرِکَ : بر تو باد بدوری از ذخیره کردن زیرا هر چه بیش از خوراک یک روزت ذخیره کنی آن را برای دیگری نگه میداری .

۸۲ إِیَّاكَ وَمُلَابَسَةَ الشَّرِّ فَإِنَّكَ تُنِیلُهُ نَفْسَكَ قَبْلَ عَدُوِّكَ وَتُهْلِكُ بِهِ دِینَكَ قَبْلَ إِیصَالِهِ إِلَى غَیْرِكَ: برتو باد بدوری از اینکه بلباس بدی بپوشی (و در صدد آزار دیگران برآئی) زیرا که آن را پیش از دشمنت بخودت میرسانی و پیش از آنکه بدیگری برسد دین خودت را تباه میکنی.

۸۳ إِیَّاكَ أَنْ تُثْنِیَ عَلَى أَحَدٍ بِمَا لَیْسَ فِیهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ یَصْدُقُ عَنْ وَصْفِهِ وَیُكَذِّبُكَ: برتو باد بدوری از اینکه کسی را بچیزیکه در او نیست بستائی زیرا کردار آن شخص راست گوید از صفت او و تکذیب ستایش بیجای تورا میکند.

۸۴ إِیَّاكَ وَطُولَ الْأَمَلِ فَكَمْ مِنْ مَغْرُورٍ افْتُتِنَ بِطُولِ أَمَلِهِ وَأَفْسَدَ عَمَلَهُ وَقَطَعَ أَجَلُهُ فَلَا أَمَلَهُ أَدْرَكَ وَلَا مَا فَاتَهُ اسْتَدْرَكَ: برتو باد بدوری از آرزوی دراز داشتن ای بسا فریب خورده که بواسطه درازی آرزویش عملش تباه گردید و اجلش بسر رسید بعدانه بآرزویش دست یافت نه آنچه از دست داده بود بدستش رسید.

۸۵ إِیَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللهِ سُبْحَانَهُ فِی عَظَمَتِهِ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى یُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَیُهِینُ كُلَّ مُخْتَالٍ: برتو باد بدوری از اینکه با خداوند بزرگ در بزرگیش مقابله و برابری کنی زیرا که خداوند تعالی گردن هر گردنکشی را میشکند و هر متکبر خودخواهی را بخاک خواری میافکند.

۸۶ إِیَّاكَ وَالْغَفْلَةَ وَالْاِغْتِرَارَ بِالْمُهْلَةِ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ وَالْآجَالَ تَقْطَعُ الْآمَالَ: برتو باد بدوری از غرور و غفلت بدون آن روزگار زیرا که غفلت اعمال را فاسد میسازد و دوران روزگار آمال را قطع مینماید.

۸۷ إِیَّاكَ وَالْقِحَةَ فَإِنَّهَا تَحْدُوكَ عَلَى رُكُوبِ الْقَبَائِحِ وَالتَّهَجُّمِ عَلَى السَّیِّئَاتِ: برتو باد بدوری از بیشرمی که آن تورا بسوی ارتکاب کارهای خلاف شنیع‌ها و هجوم بر گناهان میکشاند و میراند.

۸۸ إِیَّاكَ وَالْبَغْیَ فَإِنَّ الْبَاغِیَ یُعَجِّلُ اللهُ لَهُ النِّقْمَةَ وَیُحِلُّ بِهِ الْمَثُلَاتِ: برتو باد بدوری از ستمکاری زیرا که خداوند شخص ستمگر را بتندی بطرف کیفر و عذاب میکشد و فرود میآورد براو عقوبتها را.

۸۹ إِیَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ یُظْهِرُ مِنْ عُیُوبِكَ مَا بَطَنَ وَیُحَرِّكُ عَلَیْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ: برتو باد بدوری از اینکه

در سخن یاوه روی کنی زیرا که این کار آنچه از عیوب تو
که پنهان است آشکار میسازد و آنچه که از دشمنانت
ساکن بوده است بحرکت درمیاورد .

۹۰ إِیّاکَ وَکَثْرَةَ الوَلَهِ بِالنِّساءِ وَالإِغْتِرارَ بِلَذّاتِ الدُّنْیا فَإِنَّ الوَلِهَ بِالنِّساءِ مُمْتَحَنٌ وَالغَرِیَّ بِاللَّذّاتِ مُمْتَهَنٌ : برتو باد بدوری
از بسیار زنان را دل سپردن و با آنان در آمیختن
و بلذات جهان فریب خوردن زیرا آنکس که با زنان
بسیار درآمیزد برنج گرفتار و آنکه فریب لذتهای
جهان را بخورد بیچاره و خوار است .

۹۱ إِیّاکَ وَما یُسْتَهْجَنُ مِنَ الکَلامِ فَإِنَّهُ یَحْبِسُ عَلَیْکَ اللِّئامَ وَیُنَفِّرُ عَنْکَ الکِرامَ :
برتو باد بدوری از سخن زشت و بیهوده گفتن که این
کار پستان و ناکسان را بتو می بندد و نیکان را
از تو دور میسازد .

۹۲ إِیّاکَ وَالوُقُوعَ فِی الشُّبُهاتِ وَالوُلُوعَ بِالشَّهَواتِ فَإِنَّهُما یَقْتادانِکَ إِلَی الوُقُوعِ فِی الحَرامِ وَرُکُوبِ کَثِیرٍ مِنَ الآثامِ : برتو باد
بدوری از درافتادن در شبهه ها و دل باختن
بآرزو ها زیرا که این دو تا تورا بسوی درافتادن در حرام
و ارتکاب بسیاری از گناهان و آثام میکشانند .

۹۳ إِیّاکَ أَنْ تَسْتَسْهِلَ رُکُوبَ المَعاصِی فَإِنَّها تَکْسُوکَ فِی الدُّنْیا ذِلَّةً وَتُکْسِبُکَ فِی الآخِرَةِ سَخَطَ اللهِ : برتو باد بدوری از اینکه ارتکاب گناهان را
آسان گیری که این کار در دنیا لباس خواری را بتو میپوشاند
و در آخرت خشم خدا را برایت فراهم میسازد .

۹۴ إِیّاکَ أَنْ تَجْعَلَ مَرْکَبَکَ لِسانَکَ فِی غِیبَةِ إِخْوانِکَ أَوْ تَقُولَ ما یَصِیرُ عَلَیْکَ حُجَّةً وَفِی الإِساءَةِ إِلَیْکَ عِلَّةً : برتو باد بدوری
از اینکه زبانت را در بدگوئی از برادرانت اسب سواریت
قرار دهی یا چیزی گوئی که بزبان خودت برایت دلیل
باشد و سبب شود که با تو بدی شود (گفته تو را مدرک قرار
داده بآزارت برخیزند) .

۹۵ إِیّاکَ وَما قَلَّ إِنْکارُهُ وَإِنْ کَثُرَ مِنْکَ اعْتِذارُهُ فَما کُلُّ قائِلٍ نُکْراً یُمْکِنُکَ أَنْ تُوسِعَهُ عُذْراً :
برتو باد بدوری از گفتاریکه (زشت باشد و) انکارش
اندک باشد اگرچه ترا عذرخواهی از آن بسیار
باشد زیرا چه بسا کسی که منکر بداند آنرا که
آن شخص گنجایش عذرخواهی را ندارد .

۹۶ إِیّاکَ وَکُلَّ عَمَلٍ یُنَفِّرُ عَنْکَ حُرّاً أَوْ یُذِلُّ

لَكَ قَدْرًا أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا أَوْ تَحْمِلُ بِهِ إِلَى الْقِيٰمَةِ وِزْرًا : برتو باد بدوری از هر کاریکه آزاده مردی را از تو برنجاند یا رتبه و پایهٔ ترا فرو کاهد و یا شرّی را بسوی تو بکشاند و یا بردارى تو بسبب آن بقیامت سنگینی گناه را .

۹۷ إِيّٰاكَ وَمٰا يُسْخِطُ رَبَّكَ وَيُوحِشُ النّٰاسَ مِنْكَ فَمَنْ أَسْخَطَ رَبَّهُ تَعَرَّضَ لِلْمَنِيَّةِ وَمَنْ أَوْحَشَ النّٰاسَ تَبَرَّءَ مِنَ الْحُرِّيَّةِ : برتو باد بدوری از چیزیکه پروردگارت را بخشم آرد و مردم را از تو برماند زیرا هر کس خدایش را بخشم آرد خود را درمعرض مرگ (همیشگی که دوزخ است) درآورده و هر کس مردم را بترساند از آزادگی جدا گردد (و درصف اراذل و اوباش قلم رود) .

۹۸ إِيّٰاكَ وَخُبْثَ الطَّوِيَّةِ وَإِفْسٰادَ النِّيَّةِ وَرُكُوبَ الدَّنِيَّةِ وَغُرُورَ الْأُمْنِيَّةِ : برتو باد بدوری از زشتی درون و نیّت ناپاک و ارتکاب و سواری بر مرکب پستی و فریب خوردن از آرزو .

۹۹ إِيّٰاكَ وَالْإِسْتِئْثٰارَ بِمٰا لِلنّٰاسِ فِيهِ أُسْوَةٌ وَالتَّغٰابِي عَمّٰا وَضَحَ لِلنّٰاظِرِينَ فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ : برتو باد بدوری از تنها بودن و اختصاص بخود دادن آنچه را که همه مردم در آن بهره مساوی دارند و خود را به بیخبری زدن از آنچه که آشکار گردیده است برای بینندگان زیرا که آن گرفته شده است از تو و بدیگری داده شود . و شاید (والله العالم) مراد آن باشد که چیزهائی را که همگانی است چون آبهائی که ملک شخص معیّن نباشد ، و هیمه ، و علف صحرا اینگونه اختصاص بخود مده و دیگران را از بهره برداری از آن محروم مگردان ، و همچنین نادیده نه انگار نعمتهای حضرت حق را که بر همه آشکار گردیده شده است بلکه از اینها حدّ اکثر استفاده را در باره مردم بکن زیرا که هیچیک از اینها برای تو برقرار نخواهند ماند بلکه بستانده شود از تو و بدیگری میرسد .

۱۰۰ إِيّٰاكَ وَمَوَدَّةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يَضُرُّكَ مِنْ حَيْثُ يَرٰى أَنَّهُ يَنْفَعُكَ وَيَسُوئُكَ وَهُوَ يَرٰى أَنَّهُ يَسُرُّكَ : برتو باد بدوری از دوستی با ابله زیرا که او بتو زیان خواهد زد در حالیکه گمانش آنستکه او بتو بهره میرساند و ناخوش آیند ترا بجا میآورد در حالیکه بگمانش ترا شادمان میسازد .

۱۰۱ إِيّٰاكَ أَنْ تَسْتَخِفَّ بِالْعُلَمٰاءِ فَإِنَّ ذٰلِكَ يُزْرِي بِكَ وَيُسِيءُ الظَّنَّ بِكَ وَالْمَخِيلَةَ فِيكَ : برتو باد بدوری از اینکه دانشمندان را سبک شماری زیرا که این کار ترا عیبناک میسازد

و موجب بدگمانی بتو و خیالات بد در بارهٔ تو خواهد شد .

۱۰۲ إيّاكَ أنْ تَغتَرَّ بِما تَرى مِنْ إخلادِ أهلِ الدُّنيا إلَيها وتَكالُبِهِمْ عَلَيها فَقَدْ نَبَّأكَ اللّهُ عَنها وتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ عُيُوبِها وَمَساوِيها : برتو باد بدوری از اینکه فریب خوری از آنچه که می‌بینی از تمایل اهل دنیا بدنیا و چنگ درافکندن آنان بریکدیگر زیراکه خداوند ترا از حقیقت دنیا خبر داده و خود برهنه شده است برای تو از عیبها و بدیهای خود (و در قرآن شریف فرموده است : إنَّما الدُّنيا لَهوٌ ولَعِبٌ وإنَّ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعلَمُونَ) .

۱۰۳ إيّاكَ أنْ تُخدَعَ عَنْ دارِ القَرارِ ومَحَلِّ الطَّيِّبِينَ الأخيارِ والأولِياءِ الأبرارِ الَّتي نَطَقَ القُرآنُ بِوَصفِها وأثنى عَلى أهلِها ودَلَّكَ اللّهُ سُبحانَهُ عَلَيها ودَعاكَ إلَيها : برتو باد بدوری از اینکه فریب خوری و غفلت کنی از خانهٔ آخرت که قرارگاه و جایگاه پاکان برگزیدگان و دوستان نیکوکاران است و قرآن در اوصاف آنجا سخن رانده و ساکنان آنرا ستوده است خداوند سبحان نیز ترا بر آنجا رهنمائی فرموده و بسوی آن خانه خوانده است .

۱۰۴ إيّاكَ والكَلامَ فِيما لا تَعرِفُ طَرِيقَتَهُ ولا تَعلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإنَّ قَولَكَ يَدُلُّ عَلى عَقلِكَ وَعِبارَتَكَ تُنبِئُ عَنْ مَعرِفَتِكَ فَتَوَقَّ مِنْ طُولِ لِسانِكَ ما أمِنتَهُ واختَصِرْ مِنْ كَلامِكَ ما استَحسَنتَهُ فَإنَّهُ بِكَ أجمَلُ وعَلى فَضلِكَ أدَلُّ : برتو باد بدوری از سخن گفتن در چیزیکه راه و روش آن را نشناسی و حقیقت آن مطلب را ندانی زیرا قول تو دلیل عقل تو است و عباراتی که ادا میکنی حاکی از کمال و معرفت میباشد بنابراین از درازی زبان خود آنچه را که ایمن باشی از آن نگهدار و سخنت را تا آنجا که نیکو میشماری مختصر کن که این برای تو زیباتر و برکمال فضلت دلالت کننده‌تر است .

۱۰۵ إيّاكَ ومُشاوَرَةَ النِّساءِ فَإنَّ رَأيَهُنَّ إلى أفنٍ وعَزمَهُنَّ إلى وَهنٍ واكفُفْ عَلَيهِنَّ مِنْ أبصارِهِنَّ بِحِجابِكَ لَهُنَّ خَيرٌ مِنَ الارتِيابِ بِهِنَّ ولَيسَ خُرُوجُهُنَّ بِأشَرَّ مِنْ إدخالِكَ مَنْ لا يُوثَقُ بِهِ عَلَيهِنَّ وإنِ استَطَعتَ أنْ لا يَعرِفنَ غَيرَكَ فافعَلْ :

برتو باد بدوری از مشورت کردن با زنان زیرا که زنان اندیشه شان نارسا و عزمشان بسی سست است و تو باید با حجاب و پرده دیدگان آنان را بپوشانی که این کار برای آنها بهتر از بدگمانی درباره آنان است و دانسته باش که از خانه بیرون آمدن زنها خیلی بدتر از آن نیست که مرد غیر مورد اعتمادی را بر آنان بگماری و اگر توانستی کاری کنی که آنها جز تو را نشناسند چنان کن که برای آنها خیلی بهتر است و این در وصیت نامه آنحضرت با مام حسن مجتبی علیه السلام است).

۱۰۶ إِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ وَتَرْكَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ: برتو باد بدوری از روی از هم بر تافتن و پیوند را بریدن و امر بمعروف و نهی از منکر را ترک گفتن.

۱۰۷ إِيَّاكُمْ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُ مُصَادِقَهُ بِالتَّافِهِ الْمُحْتَقَرِ: برشما باد بدوری از دوستی با شخص بدکار زیرا که او دوست خود را بهر چیز پوچ ناچیز واندکی میفروشد.

۱۰۸ إِيَّاكُمْ وَصَرَعَاتِ الْبَغْيِ وَفَضَحَاتِ الْغَدْرِ وَإِثَارَةَ كَامِنِ الشَّرِّ الْمُذَمَّمِ: برشما باد بدوری از درافتادنهای در ستم و رسوائیهای مکر و بر انگیختن بدیهای نکوهیده پنهانی را.

۱۰۹ إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا مَرْبُوبُونَ وَاعْتَقِدُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ: برشما باد بدوری از غلو و بالا بردن امر ما (اهل البیت) بگوئید ما پروردگان پروردگاریم آنگاه هرچه بخاطرتان رسید و خواستید درحق ما روا دارید.

۱۱۰ إِيَّاكُمْ وَتَحَكُّمَ الشَّهَوَاتِ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ عَاجِلَهَا ذَمِيمٌ وَآجِلَهَا وَخِيمٌ: برشما باد بدوری از اینکه شهوتها برشما فرمان روا گردند زیرا که زود رس آن نکوهیده و دیررسش سخت و دشوار است.

۱۱۱ إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ فَإِنَّهَا مَقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ وَمَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَوٰةِ وَمُفْسِدَةٌ لِلْجَسَدِ: برشما باد بدوری از پرخوری که آن دل را سخت میکند و شخص را در نماز کسل میسازد و تن را به تباهی میکشاند.

۱۱۲ إِيَّاكُمْ وَغَلَبَةَ الدُّنْيَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّ عَاجِلَهَا نَغْصَةٌ وَآجِلَهَا غُصَّةٌ: برشما باد بدوری از اینکه دنیا برشما غالب گردد زیرا عیش کنونی جهان ناخوش و ناتمام و آینده اش با غصه و اندوه است.

۱۱۳ إِيَّاكُمْ وَتَمَكُّنَ الْهَوَىٰ مِنْكُمْ فَإِنَّ أَوَّلَهُ فِتْنَةٌ

وَآخِرُهُ مِحْنَةٌ : برشما باد بدوری ازاینکه هوا دردرونتان جای گیرد زیرا هوا اولش فتنه بار وآخرش محنت زا است .

۱۱۴ إيّاكُمْ وَغَلَبَةَ الشَّهَواتِ عَلى قُلُوبِكُمْ فَإِنَّ بِدايَتَها مَلَكَةٌ وَنِهايَتَها هَلَكَةٌ : برشما باد بدوری ازاینکه شهوات در دلهای شما رخنه افکنند زیرا که آن اولش بندگی ، وآخرش هلاکت وتباهی است .

۱۱۵ إيّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشّاذَّ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيْطانِ كَما أَنَّ الشّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ : برشما باد بدوری از جدائی زیرا دور از اهل حق نصیب شیطان میگردد همچنانکه جدای از گله گوسفند گرفتار گرگ میشود .

۱۱۶ إيّاكُمْ وَالْبُخْلَ فَإِنَّ الْبَخِيلَ يَمْقُتُهُ الْغَرِيبُ وَيَنْفِرُ مِنْهُ الْقَرِيبُ : برشما باد بدوری از بخل وامساک زیرا که بخیل را دور دشمن میدارد ونزدیک ازاو دور ومتنفر میگردد .

۱۱۷ إيّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِغَلْطَةِ شِرِّيرٍ بِالْخَيْرِ برتو باد بدوری ازاینکه اگر بخطا بدکرداری کار خیر ازاو سر بزند که فریب اورا بخوری (یعنی بمجرد کار خوب بخطا از بدکار نباید فریب او را بخوری)

۱۱۸ إيّاكَ أَنْ تَسْتَوْحِشَ مِنْ غَلْطَةِ خَيِّرٍ بِالشَّرِّ برتو باد بدوری ازاینکه وحشت کنی اگر بخطا نیکوکار کار بدی ازاو سر زند (یعنی بمجرد دیدن بدی از روی خطا از نیکوکار نباید ازاو رم کرد).

أَلْفَصْلُ السّادِسُ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حَرْفُ الْأَلِفِ بِأَلِفِ الْإِسْتِفْتاحِ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

فصل ششم

از آنچه وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف با الف استفتاح بلفظ الا آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱ أَلا مُنْتَبِهٌ مِنْ رَقْدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنِيَّتِهِ آیا نیست بیداری از خواب خود پیش از هنگام مرگ خود

۲ أَلا مُسْتَيْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفادِ مُدَّتِهِ آیا نیست هوشیاری از بیخبری که پیش از سر رسیدن

خواب غفلتش برگیرد .

۳ ألا عامِلٌ لِنفسِهِ قبلَ بُؤسِه : آیا کسی نیست که پیش از بدحالیش برای خودش کاری کند

۴ ألا مُستعِدٌّ لِلِقاءِ رَبِّهِ قبلَ زُهوقِ نفسِه آیا نیست آماده شوندهٔ از برای دیدار پروردگار خود پیش از بیرون آمدن نفس او .

۵ ألا مُتزوّدٌ لِآخرتِهِ قبلَ أُزوفِ رِحلتِه آیا مردی نیست که پیش از نزدیکی کوچیدنش از جهان برای آخرتش توشه بردارد .

۶ ألا تائبٌ مِن خطیئتِهِ قبلَ حضورِ منیّتِه آیا مردی نیست که پیش از رسیدن مرگش از گناهش توبه کند .

۷ ألا إنَّ أبصرَ الأبصارِ مَن نفذَ فی الخیرِ طرفُهُ : آگاه باش که بینندہ ترین دیده‌ها دیده ایست که نگاهش بسوی خیر و خوبی باشد .

۸ ألا إنَّ أسمعَ الأسماعِ مَن وعی التذکیرَ وقبِلَهُ : آگاه باش که شنونده ترین گوشها گوشی است که پند بپذیرد و نگهدارد .

۹ ألا إنَّ إعطاءَ هذا المالِ فی غیرِ حقِّهِ تبذیرٌ وإسرافٌ : آگاه باش که این مال را (که خدا بتو داده است باید بهر راهی که خود دستور فرموده صرف کنی) در غیر راهش صرف کردن تبذیر و اسراف است .

۱۰ ألا وإنَّ القناعةَ وغلبةَ الشّهوةِ مِن أکبرِ العفافِ : آگاه باش که بداده خدا خرسند بودن و بر شهوت غلبه پیدا کردن بزرگترین پاک دامنیها است .

۱۱ ألا وإنّی لم أرَ کالجنّةِ نامَ طالِبُها ولا کالنّارِ نامَ هارِبُها : آگاه باش که من مانند این دو چیز ندیدم یکی بهشت و دیگری دوزخ که خواهنده این و گریزنده از آن هر دو بخواب اند .

۱۲ ألا وإنَّ الدّنیا دارٌ لا یُسلَمُ مِنها إلّا بالزّهدِ فیها ولا یُنجی مِنها بشیءٍ کانَ لها : آگاه باش که دنیا خانه ایست که بسلامت نماند کسی از آن مگر بزهد و بی رغبتی در آن و رهائی داده نشود از آن بچیزی که بوده باشد برای آن

۱۳ ألا حُرٌّ یدعُ هذهِ اللّماظةَ لِأهلِها : آیا نیست آزاده مردی که واگذارد این تهمانده از غذای میان دهان را (کنایه از دنیا است) برای صاحبانش .

۱۴ ألا إنّهُ لیسَ لِأنفسِکم ثمنٌ إلّا الجنّةَ

وَلَاتَبِيعُوهَا إلّا بِهَا :
آگاه باشید که بهای نفوس شما فقط بهشت است خود را جز دربرابر بهشت مفروشید (که زیان غیرقابل جبرانی میبرید).

۱۵ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَآذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَصَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا وَسَمِينُهَا غَثًّا : آگاه باش که درست و راست جهان سر رسید و تمام شد نش را آگهی داد کار خوبش بدی و نوش کهنگی و فربهش بلاغری کشید (کجا است آن را دمردی که یکسره دل از آن برکند و بکار آخرتش برخیزد).

۱۶ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ : آگاه باش جهان تندی پشت کرده و میرود و از آن باقی نمانده است مگر باندازه ته مانده که ته کاسه بماند و کاسه لیس آنرا لیسیدن خواهد آخرت نیز بتندی رو کرده و میآید و برای هر یک از این دو اهلی است بنابراین شما از پسران آخرت باشید و از فرزند دنیا نباشید که هر فرزندی روز قیامت بمادرش میپیوندد امروز روز عمل است و حساب نیست فردا روز حساب است و عمل نیست (از نهج البلاغه تیمنا ذکر شد).

۱۶ أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ : آگاه باشید ترسناکترین چیزیکه من از آن بر شما میترسم پیروی هوا کردن و آرزوی دراز داشتن است.

۱۷ أَلَا وَإِنَّ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَىٰ يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ : آگاه باش هر آنکه حق سودش نرساند باطل بزیانش درافکند و آنکه هدایتش براه راست نکشد گمراهی او را میکشد بسوی هلاکت.

۱۸ أَلَا وَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْلَبُهُ وَيَبْقَىٰ عَلَيْهِ حِسَابُهُ وَتَبِعَتُهُ : آگاه باش آنکه برای آخرت آفریده شده است با دنیایش چکار

وچکار دارد با مال آنکس که باندک وقتی آن مال از وی گرفته شود و رنج حساب پس دادنش برای وی باقی ماند.

۱۹ أَلا وَإِنَّ التَّقْوٰى مَطايا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْها أَهْلُها وَأُعْطُوا أَزِمَّتَها فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ: آگاه باش که پرهیز و ترس از خدا بارکی رهوار و نرمی است که پرهیزکاران برآن سوار و مهارش را از دست گذاشته اند و آن مرکب (بتاخت میرود) آنها را داخل بهشت مینماید.

۲۰ أَلا وَإِنَّ الْخَطايا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْها أَهْلُها وَخُلِعَتْ لُجُمُها فَأَوْرَدَتْهُمُ النّارَ: آگاه باش که گناهان مرکبهائی هستند چموش و سرکش که گنهکاران برآن سوار و مهارش را از کف گذارده اند و آن مرکب آنان را بدوزخ وارد میکند.

۲۱ أَلا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمارَ وَغَدًا السِّباقَ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغايَةُ النّارُ: آگاه باش که امروز روز آماده شدن برای پیشی گرفتن است (مضمار: زمانی را گویند که چارپا را تمرین داده و لاغر میکنند تا آماده مسابقه شود) و فردا هنگام پیشی گرفتن است و آنچه پیشی گرفته شود با و بهشت است و پایان کار (بازماندگان) دوزخ (بندگان خدای ستور نفس را بمهمیز ریاضت ببندید و بر سید که دوزخ بد جایگاهی است).

۲۲ أَلا وَإِنَّكُمْ فى أَيّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرائِهِ أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فى أَيّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضْرُرْهُ أَجَلُهُ: آگاه باشید که شما در دوران امید و آرزوئی هستید که اجل بدنبال آنست هر آنکه در دوران امید و آرزویش پیش از رسیدن اجلش بکار برخاست و عمل کرد عملش سودش دهد و اجلش زیانش نرساند (پس تا اجل نرسیده است مردانه بکار و عمل برخیزید).

۲۳ أَلا وَإِنَّ اللِّسانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسانِ فَلا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَلا يُمْهِلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ وَإِنّا لَأُمَراءُ الْكَلامِ وَفينا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنا تَهَدَّلَتْ أَغْصانُهُ: آگاه باش زبان پاره ایست از انسان پس یاری نمیکند او را گفتار هرگاه ابا کند زبان از آن و باو مهلت نمیدهد گویائی هرگاه زبان آمادگی گفتن را داشته باشد ما ئیم امیران ملک سخن که ریشه های آن چنگ در ما فرو برده و شاخه های درختش بر ما آویخته است (سخن اسیر دست ما است و ما با کمال قدرت و فصاحت میتوانیم الفاظ را بمیل و اراده خویش

چرخانده و هر معنایکه دلخواهمان باشد از آن تیر ایم و انجمله را بخواهر زاده خود جعدة بن هبیرهٔ مخزومی پسر ام هانی فرمودند هنگامیکه او را امر دادند بر منبر شده مطلبی را بمردم برساند و او در سخن عاجز ماند. نهج البلاغه سخن ۲۲۴) .

۲۴ أَلا وَإِنَّ مِنَ الْبَلاءِ الْفَاقَةَ وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ : آگاه باش که یکی از (بزرگترین) گرفتاریها نداری است و سخت تر از ناداری بیماری است و سخت تر از بیماری درد دل است (دل اگر نیرومند و سالم شد دردمندی و گرفتاری را بر طرف میسازد و اگر دردمند شد سلامتی بدن و دارائی را از دست انسان میگیرد و او را بنا فرمانی میکشاند .

۲۵ أَلا وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ : آگاه باش که از (بزرگترین) نعمتهای خدا وسعت مال است بالاتر از وسعت مال تندرستی است و برتر از تندرستی پرهیزکاری دل است .

۲۶ أَلا وَإِنَّ مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِمُفْدِحَاتِ النَّوَائِبِ : آگاه باش هر آنکه بدون نگریستن در پایان امور در کارها فرو شود البته خود را دچار و گرفتار مصیبتهای) گران و سنگین ساخته است .

۲۷ أَلا وَإِنَّ اللَّبِيبَ مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ بِفِكْرٍ صَائِبٍ وَنَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ : آگاه باش خردمند کسی است که با اندیشه درست روی بسوی رأیها آرد و پایان کارها را بنگرد .

۲۸ أَلا لا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلا يَنْقُصُهُ إِنْ أَنْفَقَهُ : هان ای مردم نکند که یکی از شما چنانچه خویشاوندش را بینوا دید روی بر تابد از اینکه باب درویشی و بینوائی را بروی او ببندد با چیزیکه اگر آن را نگهدارد بر آن نیفزاید و اگر انفاقش کند کم نشود (بلکه باید با مال خود باو کمک کند تا خدا در آخرت بوی پاداش دهد) .

۲۹ أَلا وَإِنَّ اللِّسَانَ الصَّادِقَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لا يَحْمَدُهُ : بدانید زبان راستی که خداوند برای

انسان در میان مردم مقرر دارد بهتر از دارائی است که آن را بکسی میراث دهد که ابداً سپاسگذاری از آن انسان نکند.

۳۰ أَلا وَإِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْیا ما کانَ مُقْبِلاً وَأَقْبَلَ مِنْها ما کانَ مُدْبِراً وَأَزْمَعَ التَّرحالَ عِبادُ اللهِ الأَخْیارُ وَباعُوا قَلیلاً مِنَ الدُّنْیا لا یَبْقی بِکَثیرٍ مِنَ الآخِرَةِ لا یَفْنی: (بندگان خدای) بدانید که هر چه از جهان روی آورنده بود پشت کرد و هر چه پشت کننده بود روی آورد (و در شرف تمام شدن است) و بندگان خوب خدا آهنگ کوچیدن نمودند. و این دنیای اندک ناپایدار را با آخرت بسیار و پایدار سودا کردند

۳۱ أَلا وَقَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزّادِ فَتَزَوَّدُوا مِنَ الدُّنْیا ما تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَکُمْ غَداً: بدانید که شما بکوچیدن از جهان فرمان داده شده و راه توشه برداری را نشانتان داده اند بنابراین از جهان باندازه که نفوس خود را در فردا بتوانید نگهدارید توشه بردارید (تا درمانده نشوید).

۳۲ أَلا وَإِنَّ الجِهادَ ثَمَنُ الجَنَّةِ فَمَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ مَلَکَها وَهِیَ أَکْرَمُ ثَوابِ اللهِ لِمَنْ عَرَفَها (الا ای سربازان میدان دین) بدانید که پیکار در راه خدا و دین بهای بهشت است پس هر که با نفس خود پیکار کرد بهشت را مالک شد و آن نفیسترین پاداش است از برای کسی که آن را بشناسد.

۳۳ أَلا وَإِنَّ شَرائِعَ الدّینِ واحِدَةٌ وَسُبُلَهُ قاصِدَةٌ فَمَنْ أَخَذَ بِها لَحِقَ وَغَنِمَ وَمَنْ وَقَفَ عَنْها ضَلَّ وَنَدِمَ: بدانید و آگاه باشید که آئین و سنتهای دین یکی و راههای آن راست است هر آنکه راه دین را پیش گیرد برسد و بهره برد و هر کس که از آن باز ایستد گمراه و پشیمان شود.

۳۴ أَلا وَإِنّا أَهْلَ البَیْتِ أَبْوابُ الحِلْمِ وَأَنْوارُ الظُّلَمِ وَضِیاءُ الأُمَمِ: دانسته باش که ما اهل بیت (پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین) درهای بردباری و روشنیهای تاریکیها و نور و چراغ ملتها هستیم (ولی آن مردمی که شیعه و دلباخته گان ما و مسلمانان واقعی اند نه آن کسانیکه نام مسلمان سنی روی خود گذارده و با اهل بیت دشمن اند).

۳۵ أَلا لا يَسْتَحْيِيَنَّ مَنْ لا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ فَإِنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ ما يَعْلَمُ: آگاه باشید آنکه نادان یا حکام است نباید از آموختن و یاد گرفتن شرم کند زیرا که بهای مردی بآن است که بداند

۳۶ أَلا لا يَسْتَقْبِحَنَّ مَنْ سُئِلَ عَمّا لا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لا أَعْلَمُ: آگاه باشید نباید زشت پندارد کسی که از چیزی پرسیده شود و نداند از اینکه بگوید میدانم (بگو میدانم و از رنج سؤال آسوده شو).

۳۷ أَلا فَاعْمَلُوا وَالأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالأَبْدانُ صَحِيحَةٌ وَالأَعْضاءُ لَدْنَةٌ وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ وَالْمَجالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِرْهاقِ الْفَوْتِ وَحُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ حُلُولَهُ وَلا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ: هان عمل کنید اکنون که زبانها باز و تنها درست و عضوها نرم و بازگشت امکان پذیر و میدان کار وسعت دارد پیش از باطل شدن وقت کار و فرود آمدن مرگ بنا بر این مرگ را بر خود محقق و لازم شمرده و انتظار رسیدنش را نکشید (و مردانه بکار آخرت برخیزید)

۳۸ أَلا وَقَدْ أَمَرَنِيَ اللهُ بِقِتالِ أَهْلِ النَّكْثِ وَالْبَغْيِ وَالْفَسادِ فِي الأَرْضِ فَأَمَّا النّاكِثُونَ فَقَدْ قاتَلْتُ وَأَمَّا الْقاسِطُونَ فَقَدْ جاهَدْتُ وَأَمَّا الْمارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ وَأَمّا شَيْطانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفِيتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعْتُ لَها وَجِيبَ قَلْبِهِ وَرَجَّةَ صَدْرِهِ: دانسته باشید که خداوند تعالی مرا به پیکار با عهد شکنان و ستمگران و تبهکاران فرمان راند امّا با پیمان شکنان جنگیدم (و سرزمین بصره را از خون طلحه و زبیر و یاران عائشه سیراب و رنگین کردم) امّا با ستمکاران پیکار کردم (در صحرای صفّین هجده ماه تمام با سپاهیان معاویه و شام نبرد نمودم چه گردن کش مردان مبارز را از خانه زین بخون و خاک زمین کشیدم و چه دودمانهائی از کفر و کین را داغدار ساختم تا اسلام امروز سرافراز و پرچم دین با اهتزاز است) امّا با بی دینان و تبهکاران را خوار گردانیدم (در نهروان از خون خارجیان نهرها روان کردم چهار هزار تن را بیک روز در راه خدا سر از تن بر گرفتم نه از من جز نه تن کشته افتاد و نه از آنان جز نه تن نکشته ماند) امّا شیطان رده را پس از وی کفایت کرده شدم ببانگ و فریادی که در اثر آن شنیدم اضطراب دل او و تکان خوردن

سینه‌اش را. ذو شاید شیطان رده

ذو الثدیه حرقوص بن زهیر رئیس خوارج است او دارای
روئی سیاه و بوئی گندیده بود دستی داشت
دراز همچون پستان زنان و در سر آن پستان
موهائی بدرازی سبلتان پلنگ وجود داشت
و هرگاه آن پستان را میکشیدند بدرازی دستی
میشد و چون رهایش میکردند جمع میشد حدیث شریفی
است دوست دارم آن را بیاورم عدیم بن رویم
گوید: در هنگامهٔ نهروان که خوارج کشته افتادند
حضرت فرمود چهار هزار نی از نیستان بریده
بر سر هر نعشی نئی نصب کردند بعد شمردند از چهار هزار
یکی کم بود حضرت فرمودند بخدا سوگند نه من دروغ
گفته‌ام نه بمن دروغ گفته شده است بگردید آن
یکنفر را بجوئید تا اینکه گودال آبی بود شخصی در آن گودال
رفته جنازهٔ را بیرون کشید همان حرقوص بن زهیر
بود همان دست را بریده بر نیزه زدند و بدان نشان
شناخته گردید و حضرت با سپاهیان صدا بتکبیر
بلند کردند و این پس از عصر تا نزدیک غروب آفتاب
و ذو الثدیه را بهمین مناسبت ذو الیدیه یعنی صاحب
دست نیز گفته اند). [1]

۳۹ أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا الْعِقَابُ هُنَالِكَ شَدِيدٌ لَيْسَ جَرْحًا بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسِّيَاطِ وَلٰكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذٰلِكَ مَعَهُ

۴۰ فَاعْمَلُوا عِبَادَ اللهِ وَالْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ فِي فَيْنَةِ الْإِرْشَادِ وَرَاحَةِ الْأَجْسَادِ وَمَهَلِ الْبَقِيَّةِ وَأُنُفِ الْمَشِيَّةِ وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ وَانْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ قَبْلَ الضَّنْكِ وَالْمَضِيقِ وَالرَّوْعِ وَالزُّهُوقِ قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ وَأَخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ: آگاه باشید که ظلم و ستم
سه گونه است ستمی که آمرزیده نشود و ستمی که واگذار
نگردد و ستمی که آمرزیده شود و بازخواستی ندارد
أمّا آنکه آمرزیده نشود شرک بخدا است بدانسانکه
خداوند خودش در قرآن مجیدش فرموده است خدا

کسیکه با شرک آورد نخواهد آمرزید لکن غیر از شرک هرچه باشد از هرکس خواهد می آمرزد امّا آن ستمی که آمرزیده شود ستم مرد است بر نفس خویش گاه بعضی از خو های بد و خصلتهای زشتی و بگناه برخیزد خدا توبه اش را میپذیرد) امّا ستمی که وا گذار نشود آن ستم بندگان بعضی بر بعضی است اینجا است که کار عذاب آن بسیار سخت است آن عذاب زخم زدن با کاردها و زدن با تازیانها نیست لکن چیزی است که اینها در جنب آن بسیار کوچک است (آن آتش دوزخ است که از خشم و کیفر پروردگار عالم افروخته شده است) بندگان خدای پس بکوشید و کار کنید اکنون که راه نفس باز و روح در بدن روانست بهنگام راهنمائی و هدایت و آسایش پیکرها و فرصت داشتن باقی عمر و آغاز اراده و مهلت داشتن برای توبه و وسعت و گشادگی بهشت پیش از گرفتاری و تنگی و برگشت کار و هلاکت پیش از رسیدن مرگی که انتظارش کشیده شده و فرو گرفتن خداوند عزیز و توانا (و رسیدن عزرائیل) .

اَلفَصلُ السَّابِعُ

مِمَّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمِیرِ المُؤمِنِینَ عَلِیِّ بنِ أَبِیطَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی حَرفِ الأَلِفِ بِالأَلِفِ الاِستِفهَامِ بِلَفظِ أَینَ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ

فصل هفتم

از آنچه وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَیهِ السَّلَامُ در حرف الف بالف استفهام بلفظ این آنحضرت عَلَیهِ السَّلَامُ فرمودند :

١ أَینَ العَمَالِقَةُ وَأَبنَاءُ العَمَالِقَةِ : کجایند عمالقه و فرزندان عمالقه (که از اولاد عملیق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح بودند در زمین فساد بسیار کردند مکه و یمن و شامات را بتصرف در آوردند با حضرت یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی جنگیدند تا آنکه بنفرین حضرت یوشع بر افتادند) .

٢ أَینَ الجَبَابِرَةُ وَأَبنَاءُ الجَبَابِرَةِ : کجایند سرکشان و متکبّران و فرزندان آنان (که تند باد حوادث بساطشان را برچید و خاکستر را بآب دریا ریخت) .

٣ أَینَ أَهلُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ وَأَطفَؤُا نُورَ المُرسَلِینَ : کجا شدند مردم شهرستانهای رسّ که پیغمبران را کشتند و نور

فرستادگان خدا را خاموش ساختند (آنان از
بقیهٔ قوم ثمود بودند در کنار شهر رود خانه از بلاد شرق
در آذربایجان و نهری که آن را رسّ می نامیدند
گرد آمدند پیغمبر شان را در چاهی محبوس داشتند درخت
سروی که یافث بن نوح کاشته و پس از طوفان
برای حضرت نوح سبز شد بنام شاه درخت آن را
می پرستیدند زنان با زنان و مردان با مردان
بکار لواط و جماع بودند انواع و اقسام معاصی را مرتکب
میشدند تا آنکه خداوند زمین شان را سنگ گوگرد کرد که
آتش می افروخت و از بالای سر شان ابر سیاهی را
بفرستاد که همچون قبّه بر سر شان خیمه زد تا آنها در
میان آن زمین و این ابر پیکر شان گداخت بدانسانکه
مس در کوره میگدازد .

۴ أَيْنَ الَّذِينَ عَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَمَدَّنُوا الْمَدَائِنَ
کجایند کسانیکه سپاه از پس سپاه مهیّا کردند
و شهرهای بسیاری بنا نهادند

۵ أَيْنَ الَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَأَكْثَرُ
جَمْعًا : چه شدند آنانکه میگفتند کیست که از ما نیرومند تر
باشد و گروهش بیشتر (کلان ترغ) باشد .

۶ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا أَحْسَنَ آثَارًا وَأَعْدَلَ
أَفْعَالًا وَأَكْنَفَ مُلْكًا : کجایند آنانکه آثار شان
در جهان زیبا تر و کردار شان درست تر و کشور شان
نگهداشته شده تر بود .

۷ أَيْنَ الَّذِينَ هَزَمُوا الْجُيُوشَ وَسَادُوا بِالْأُلُوفِ
کجایند کسانیکه سپاهیان دیگران را پراکنده کردند
و هزار ها لشکر باطراف فرستادند (در تاریخی است که
در روی سنگ قبری خوانده شد که من صمصام بن
هانی بن شیث بن آدمم سه هزار سال عمر کردم چهل هزار
شهر در روی زمین بنا نهادم دوازده هزار دختر از
دختران سلاطین را بکارت برگرفتم هفتاد هزار لشکر داشتم
که در هر لشکری هفتاد هزار سپاه بود ستم را
پیشه کردم خداوند بر من غضب کرد سالیان درازی
نه از زمین گیاهی روئید نه از آسمان بارانی بارید شهرها
خراب و مردم مردند ارزش یکمشت گندم بیک چنگ
زر رسید و پیدا نکردم بالآخره همه از گرسنگی
هلاک شدیم شما از ما پند گیرید).

۸ أَيْنَ الَّذِينَ شَيَّدُوا الْمَمَالِكَ وَمَهَّدُوا الْمَسَالِكَ
وَأَغَاثُوا الْمَلْهُوفَ وَقَرَوُا الضُّيُوفَ : کجایند
کسانی که کشور های بنیان نهادند و راههائی گستردند
و ناتوان و درمانده را بفریاد رسیدند و مهمانداری کردند

۹ أَيْنَ مَنْ سَعَى وَاجْتَهَدَ وَأَعَدَّ وَاحْتَشَدَ: کجا است آن کس که در جهان کوشش و جدیت کرد و وسائل فراهم کرده و آماده ساخت.

۱۰ أَيْنَ مَنْ بَنَى وَشَيَّدَ وَفَرَشَ وَمَهَّدَ وَجَمَعَ وَعَدَّدَ: چه شد آن کس که بنا کرد و استوارش کرد و آنرا فرش گسترد و آماده کرد و مال گرد آورده برای آینده خود.

۱۱ أَيْنَ كِسْرَى وَقَيْصَرُ وَتُبَّعُ وَحِمْيَرُ: (مردم) کجا است کسری (انوشیروان پادشاه عجم) و قیصر (روم) و تبّع و حمیر (پادشاهان یمن تابعه ساکن سرزمین یمن و بر جمیع کشورهای زمین تسلط یافتند هفتاد نفر اند از این میان آخرین تبّع آنان مؤمن و موحّد بود بنام تبّع الکامل بن ملکی ابوکرب بن تبّع بن اکبر بن تبّع الاقرن و این شخص همان ذوالقرنین است که خداوند در قرآن میفرماید أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ و او بزرگترین تبابعه و افصح شعرای عرب است برخی او را پیغمبر مرسل دانسته اند که بر مردم خود در عین سلطنت مبعوث بوده و او هفتصد سال پیش از ظهور اسلام آرزومند مسلمانی و دیدار پیغمبر آخر الزمان بود و دست مجمع البحرین مادّه تبع).

۱۲ أَيْنَ مَنِ ادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ وَجَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ: کجا است آنکه ذخیره کرد و فرا گرفت دارائی و انباشت مال را بر روی مال و بس افزون کرد.

۱۳ أَيْنَ مَنْ حَصَّنَ وَأَكَّدَ وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ: کجا است کسی که قلعه های محکم و استوار ساخت و زینت کرد و آرایش نمود.

۱۴ أَيْنَ مَنْ جَمَعَ فَأَكْثَرَ وَاحْتَقَبَ وَاعْتَقَدَ وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ: چه شد آنکس که گرد آورد و بر آن افزود و ذخیره کرد و فرا گرفت و عاقبت اندیشی کرد بگمان خود از برای فرزند.

۱۵ أَيْنَ مَنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَأَعْظَمَ آثَاراً: چه شدند کسانیکه عمرشان از شما درازتر و آثارشان از شما بزرگتر بود.

۱۶ أَيْنَ مَنْ كَانَ أَعَدَّ عَدِيداً وَأَكْثَفَ جُنُوداً: کو آنکس که بیشمارتر بود شماره اش و بیشتر گردش را گرفته بودند سپاهیانش.

۱۷ أَيْنَ الْمُلُوكُ وَالْأَكَاسِرَةُ: کجایند پادشاهان و خسروان.

۱۸ أَيْنَ بَنُوا الْأَصْفَرِ وَالْفَرَاعِنَةُ: فرزندان اصفر که پادشاهان روم بودند و فرعونهای مصر چه شدند.

۱۹ أَيْنَ الَّذِينَ مَلَكُوا مِنَ الدُّنْيَا أَقَاصِيَهَا: کجا رفتند کسانیکه بر کران تا کران جهان فرمان روا بودند

۲۰ أَيْنَ الَّذِينَ اسْتَذَلُّوا الْأَعْدَاءَ وَمَلَكُوا نَوَاصِيَهَا: چه شدند آنانکه دشمنانشان را بخاک مذلت افکندند و پیشانی خصم را بدست تصرف گرفتند.

۲۱ أَيْنَ الَّذِينَ دَانَتْ لَهُمُ الْأُمَمُ: کجایند کسانیکه مردمان در برابرشان نرم شدند و بفرمانشان گردن نهادند.

۲۲ أَيْنَ الَّذِينَ بَلَغُوا مِنَ الدُّنْيَا أَقَاصِيَ الْهِمَمِ کجایند آنانکه از جهان بمنتها درجهٔ همتشان (برای عیش و بهره‌برداری از آن دنیا) رسیدند (تمام نها پس از آن همه لشکرکشی و کشورگشائی و کیف و عیش و لذت گریبانشان بچنگال قهر اجل افتاد و از آن قصور عالی پر نقش و نگار بقبور تاریک پر مور و مار درافتادند و بجای بالشهای زربفت سر بخشت لحد برنهادند و آن کلهٔ پر از کبر و تفرعن جایگاه کرمان و حشرات الارض گردید.

۲۳ أَيْنَ تَحِيدُ عَنْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ: تا کجا فریب های آرزو شما را فریب میدهد.

۲۴ أَيْنَ يَغُرُّكُمْ سَرَابُ الْآمَالِ: تا چند سراب آب نمای جهان شما را بازی میدهد (و شما بازگول میخورید مگر نمی‌بینید آنها که بازی خوردند بکجا شدند)

۲۵ أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ: این روشهای گوناگون شما را بکجا میکشانند (مگر نمیدانید پیروی از مذاهب پراکنده سبب پراکندگی است راه حق یکی است و آن راه حقهٔ اثنی عشریه است و بس)

۲۶ أَيْنَ تَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ وَتَخْدَعُكُمُ الْكَوَاذِبُ تا چند تاریکیها شما را بگمراهی میافکند و دروغگوها شما را فریب دهند (و شما از این مغروری و مستی بهوش نیائید).

۲۷ أَيْنَ تَتِيهُونَ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ وَعَلَامَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَزِمَّةُ الصِّدْقِ وَأَلْسِنَةُ الْحَقِّ: (شما چرا چنینید) بکجا میروید و از کجا میآئید و چه گونه بشما دروغ گفته شود و برای چه در گمراهی سرگردانید درصورتیکه آل پیغمبر شما در میانتان هستند که آنها زمامداران راستی و درستی و زبان گویای حقند (شما ای اهل سنت و جماعت تا چند این در و آن در میزنید و برای درست کردن مذاهب باطلهٔ خود تأویلات و تشبثات بارده بر میخیزید بخدا سوگند ابوحنیفه و احمد بن حنبل و امام شافعی و مالک خودشان گمراهند تا چه رسد باینکه راهنمای دیگران باشند حدیث إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ را بخاطر آورید

وجنگ در دامن عترت زنید تا رستگار شوید)

۲۸ أَیْنَ تَضِلُّ عُقُولُکُمْ وَتَزِیغُ نُفُوسُکُمْ أَتَسْتَبْدِلُونَ الْکِذْبَ بِالصِّدْقِ وَتَعْتَاضُونَ الْبَاطِلَ بِالْحَقِّ: کجا گمراه میشود خردهای شما، ومنحرف میگردد نفسهای شما آیا بدل میکنید شما راست را بدروغ وحق را بباطل (یعنی آیا سزاوار است که اختیار کنید دروغ ودروغگو را بجای راست وراستگو وباطل را بعوض حق).

۲۹ أَیْنَ الْقُلُوبُ الَّتِی وُهِبَتْ لِلّٰهِ وَعُوقِدَتْ عَلیٰ طَاعَةِ اللّٰهِ: چه شد آن دلهائیکه از برای خدا بخشیده شده اند وبرفرمانبرداری خدا از آنها پیمان گرفته شد.

۳۰ أَیْنَ الَّذِینَ أَخْلَصُوا أَعْمَالَهُمْ لِلّٰهِ وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ لِمَوَاضِعِ نَظَرِ اللّٰهِ: بکجا رفتند کسانیکه اعمالشان را پاک وخالص برای خدا میگذاردند ودلهایشان را برای مراکزیکه چشم عنایت خدا بآنها بیفتد پاکیزه نگه میداشتند.

۳۱ أَیْنَ الْمُوقِنُونَ الَّذِینَ خَلَعُوا سَرَابِیلَ الْهَویٰ وَقَطَعُوا عَنْهُمْ عَلَائِقَ الدُّنْیَا: مردان با ایمان ویقینی که پیراهنهای شهوت وهوس را بدور افکنده ورشته های پیوندهای جهان را از آنان بریدند بکجا رفتند (آن رادمردان آهنین پیکر که در راه خدا از هیچ چیز وهیچکس نهراسیده نهنگ آسا در راه خدا بدریاهای مهالک فرو میرفتند چه شدند همان مردانیکه قرآن را با تدبر میخواندند ودستور آنرا کار می بستند سنت را زنده وبدعت را میکشتند برای پیکار در راه حق سر از پا نمی شناختند عمار یاسر کجا است، ابن تیهان چه شد مالک اشتر، هاشم مرقال، محمد بن ابی بکر که با مرگ پیمان بسته بودند چرا رفتند وعلی را تنها گذاردند وای که تا چه اندازه عاشق ودلباخته دیدار آنانم).

۳۲ أَیْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِیحِ الْهُدیٰ: کجایند آن عقولی که از انوار چراغهای درخشان هدایت نور میگرفتند.

۳۳ أَیْنَ الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ مَنَارَ التَّقْوَیٰ: کجا شدند آن دیده هائیکه شاهراه پرهیزکاری را میدیدند.

۳۴ أَیْنَ الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ دُونَنَا کَذِبًا وَبَغْیًا عَلَیْنَا وَحَسَدًا لَنَا أَنْ رَفَعَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ بِنَا یُسْتَعْطَی الْهُدیٰ وَیُسْتَجْلَی الْعَمیٰ لَا بِهِمْ: کجایند آنانکه

گمان میکردند گذشته از ما آنها سخت و استوار
در دانش اند و این از راه رشک و ستم بر ما بود که چرا
خداوند پاک ما را برگزیده و آنها را واگذارده با علم و
دانش و نبوت و امامت بخشوده و از آنها باز گرفته
ما را داخل در دین و هدایت خویش کرده و آنان را بیرون
رانده است (کفار قریش و غاصبین حق ما کیدها اندیشیدند
و وسیله ها بکار بردند تا مگر نور ما را خاموش کنند
بدبختها نمیدانستند چراغ خدا خاموش کردنی نیست
که نیست ها) هدایت با عطا و عنایت ما گردد .
و کوری امت بوسیله انوار درخشان ما برطرف
میگردد نه بواسطه آنها

۳۵ أبشرك أن تلقى الله غدًا في القيامة و
هو عليك راضٍ غير غضبانٍ كن في الدنيا
زاهدًا و في الآخرة راغبًا و عليك بالتقوى
والصدق فإنهما جماع الدين والزم أهل
الحق واعمل عملهم تكن منهم : اگر
شادمانت کند که خداوند را در فردای قیامت
دیدار کنی و او بر تو خرسند نه خشمگین بوده باشد
پس از دنیا کناره گیرنده و بآخرت روی آورنده باش
و پیوسته صدق و تقوا را ملازم باش که این دو
گرد آورنده دین اند و با اهل حق همراه باش و کارت را
همچون کار آنان کن تا از آنها بوده باشی .

۳۶ أبشرك أن تكون من حزب الله الغالبين
اتق الله سبحانه في كل أمرك فإن الله
مع الذين اتقوا والذين هم محسنون :
اگر شاد شوی که از حزب خدا باشی که بر همه غالبند در هر کار
از خدای بزرگ بترس زیرا که خداوند با خدا ترسان
و پرهیزکاران و نیکوکاران است .

۳۷ أولستم ترون أهل الدنيا يمسون ويصبحون
على أحوالٍ شتى فميتٌ يبكى وحيٌ يعزى
وصريعٌ مبتلى وعائدٌ يعود وآخر بنفسه
يجود وطالبٌ للدنيا والموت يطلبه و
غافلٌ ليس بمغفولٍ عنه وعلى أثر الماضين
يمضي الباقون : مگر شما نگران گوناگون اهل دنیا
نیستید آنها روز را بشب و شب را بروز میآورند
یکی مرده است که گریسته شود و دیگری زنده است که
تعزیتش میدهند دیگری در افتاده و گرفتار گردیده است
یکی بدیدار بیمار میرود و دیگری بجان کندن مشغول
است دیگری (تمام این احوالات را می بیند و)
بجستجوی دنیا است در حالی که مرگ هم جستجوی او

و کسی که او غافل است و حال آنکه از وی غافل نیستند و در پی گذشتگان میروند باقیماندگان (یعنی همچنانکه گذشتگان رفتند بازماندگان آنها نیز خواهند رفت)

ألفصل الثامن

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع في حرف الألف على وزن أفعل و يعبّر عنها بألف التعظيم قال عليه السلام

فصل هشتم

از آنچه وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بروزن افعل و از آن بالف تعظیم تعبیر شده است ❊ آنحضرت علیه السلام فرمودند

۱ أعقلكم أطوعكم: خردمندترین شما فرمان برنده‌ترین شما از خدا است.

۲ أعلمكم أخوفكم: داناترین شما ترسنده‌ترین شماست

۳ أرحمكم أزهدكم: مهربانترین شما پارساترین شماست

۴ أحياكم أحلمكم: شرمنده‌ترین شما بردبارترین شما است.

۵ أشقاكم أحرصكم: بدبخت‌ترین شما حریص‌ترین شما است.

أغناكم أقنعكم: بی نیازترین شما قانع‌ترین شماست

۷ أبرّكم أتقاكم: نیکوکارترین شما پرهیزکارترین شما است.

۸ أعفّكم أحياكم: پاکدامن‌ترین شما شرم دارترین شما است.

۹ أنجحكم أصدقكم: رستگارترین شما راستگوترین شما است.

۱۰ أكيسكم أورعكم: زیرکترین شما پارساترین شماست

۱۱ أسمحكم أربحكم: بخشنده‌ترین شما سودبرنده‌ترین شما است.

۱۲ أخسركم أظلمكم: زیانکارترین شما ستمکارترین شما است

۱۳ أخوفكم أعرفكم: ترسنده‌ترین شما خداشناس‌ترین شما است.

۱۴ أغنى الغنى العقل: توانا ترین توانگری خردمندیست

۱۵ أعظم المصائب الجهل: بزرگترین مصیبتها نادانی است.

۱۶ أصدق شيء الأجل: راست‌ترین چیز مرگ است

۱۷ أكذب شيء الأمل: دروغترین چیز آرزو است

۱۸ أَحْسَنُ شَيْءٍ الْخُلْقُ : بهترین چیز نیکخوئی است

۱۹ أَقْبَحُ شَيْءٍ الْخُرْقُ : زشت ترین چیز ابلهی است

۲۰ أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحُمْقُ : ندارترین نداری کودلی و احمقی است .

۲۱ أَجَلُّ شَيْءٍ الصِّدْقُ : ارجمندترین چیز راستی است

۲۲ أَفْضَلُ شَيْءٍ الرِّفْقُ : برترین چیز نرمی است

۲۳ أَكْيَسُ الْكَيْسِ التَّقْوَى : زیرکتر از زیرکی پرهیزکاری است

۲۴ أَهْلَكُ شَيْءٍ الْهَوَى : هلاک کننده ترین چیز هوا پرستی است .

۲۵ أَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ : ترسناکترین ترسیدنها خودخواهی است .

۲۶ أَقْبَحُ الْخَلَائِقِ الْكِذْبُ : زشت ترین خوها دروغگوئی است .

۲۷ أَفْضَلُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ تَرْكُ الذَّنْبِ : بهترین راه جستن توبه ترک گناه است .

۲۸ أَقْبَحُ الْبَذْلِ السَّرَفُ : زشت ترین دادها اسراف و نابجا خرج کردن است .

۲۹ أَدْوَءُ الدَّاءِ الصَّلَفُ : بدترین دردها لاف زدن و گزاف گفتن است .

۳۰ أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ الْوَفَاءُ : گزیده ترین خوها بوعده وفا کردن است .

۳۱ أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ : بالاترین گرفتاری امید را از خدا بریدن است و بغیر خدا بستن است

۳۲ أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ أَطَاعَ الْعُقَلَاءَ : خردمندترین مردم کسی است که پیرو خردمندان باشد .

۳۳ أَغْنَى النَّاسِ الْقَانِعُ : داراترین مردم مرد قانع است

۳۴ أَفْقَرُ النَّاسِ الطَّامِعُ : ندارترین مردم مرد طمعکار است

۳۵ أَفْضَلُ الْعَقْلِ الرَّشَادُ : بهترین خرد راه راست یافتن است .

۳۶ أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ أَطَاعَ الْعُقَلَاءَ : خردمندترین مردم کسی است که خردمندان را پیروی میکند .

۳۷ أَحْسَنُ الْقَوْلِ السَّدَادُ : بهترین گفتار راست سخن گفتن است .

۳۸ أَكْبَرُ الْحَسَبِ الْخُلُقُ : بزرگترین نسب خوی خوش داشتن است .

۳۹ أَكْبَرُ الْبِرِّ الرِّفْقُ : بزرگترین نیکی نرمی نمودن است

۴۰ أَفْضَلُ الدِّينِ الْيَقِينُ : بالاترین دین بخدا یقین داشتن است .

۴۱ أَفْضَلُ السَّعَادَةِ اسْتِقَامَةُ الدِّينِ : برترین خوشبختی دین درست داشتن است .

۴۲ أَفْضَلُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ : برترين ايمان نيكى با بندگان خدا نيكى كردن است .

۴۳ أَقْبَحُ الشِّيَمِ الْعُدْوَانُ : زشت ترين خوها بر مردم ستم نمودن است .

۴۴ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الزَّهَادَةُ : برترين عبادات زهد ورزيدن است .

۴۵ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلَبَةُ الْعَادَةِ : برترين عبادتها بر خوى زشت پيروز شدن است .

۴۶ أَضَرُّ شَيْءٍ الشِّرْكُ : زيان رساترين چيزها شرك بخدا آوردن است .

۴۷ أَيْسَرُ الرِّيَاءِ الشِّرْكُ : كمترين ريا (هر چند اندك باشد) شرك بخدا است .

۴۸ أَقْبَحُ شَيْءٍ الْإِفْكُ : زشت ترين چيز بر مردم بهتان بستن است .

۴۹ أَسْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ : مرد خردمند خوشبخت ترين مردم است .

۵۰ أَفْضَلُ الْمُلُوكِ الْعَادِلُ : برترين سلاطين سلطان دادگستر است .

۵۱ أَهْلَكُ شَيْءٍ الطَّمَعُ : تباه كننده ترين چيز طمع است .

۵۲ أَمْلَكُ شَيْءٍ الْوَرَعُ : نگهدارنده ترين چيزها پارسائى است .

۵۳ أَفْضَلُ النِّعَمِ الْعَقْلُ : برترين نعمتها خرد است

۵۴ أَسْوَءُ السُّقْمِ الْجَهْلُ : بدترين دردنادانى است

۵۵ أَسْنَى الْمَوَاهِبِ الْعَدْلُ : بلندترين و درخشانترين بخششها دادگرى است .

۵۶ أَضَرُّ شَيْءٍ الْحُمْقُ : احمقى زيان بخشنده ترين چيز است .

۵۷ أَسْوَءُ شَيْءٍ الْخُرْقُ : ابلهى بدترين چيزها است .

۵۸ أَفْضَلُ الْعُدَدِ الْإِسْتِظْهَارُ : خدا را پشتيبان گرفتن برترين پناه است .

۵۹ أَفْضَلُ التَّوَسُّلِ الْأَسْتِغْفَارُ : برترين وسيله از خدا آمرزش خواستن است .

۶۰ أَفْضَلُ السَّخَاءِ الْإِيثَارُ : برترين جوانمردى برگزيدن ديگران است در چيزى كه خود بدان احتياج دارد

۶۱ أَنْفَعُ شَيْءٍ الْوَرَعُ : پارسائى سودمندترين چيزها است

۶۲ أَضَرُّ شَيْءٍ الطَّمَعُ : زيان دارترين چيز طمع است .

۶۳ أَفْضَلُ الذُّخْرِ الْهُدَىٰ : افزونترين پس انداز راه راست يافتن است .

۶۴ أَوْقَىٰ جُنَّةٍ التُّقَىٰ : نگهدارنده ترين سپر (از آتش دوزخ) تقوى است .

۶۵ أَسْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ : نیکبخت ترین مردم خردمند است.

۶۶ أَشْقَى النَّاسِ الْجَاهِلُ : شخص نادان بدبخت ترین مردم است.

۶۷ أَحْسَنُ اللِّبَاسِ الْوَرَعُ : پارسائی خوش ترین جامه است.

۶۸ أَقْبَحُ الشِّيَمِ الطَّمَعُ : زشت ترین خویها چشم طمع از مردم داشتن است.

۶۹ أَفْضَلُ الصَّبْرِ التَّصَبُّرُ : برترین شکیبائیها وادار ساختن خود را است بر شکیبائی.

۷۰ أَقْبَحُ الْخُلْقِ التَّكَبُّرُ : زشت ترین کردارها بزرگی فروختن بدیگران است.

۷۱ أَشْجَعُ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ : دلیرترین مردم بخشنده ترین وجوانمردترین ایشان است.

۷۲ أَعْقَلُ النَّاسِ أَحْيَاهُمْ : خردمندترین مردم شرمناکترین مردم است.

۷۳ أَعْظَمُ الشَّرَفِ التَّوَاضُعُ : بزرگترین شرافتها فروتنی است.

۷۴ أَفْضَلُ الذُّخْرِ الصَّنَائِعُ : برترین پس اندازها (برای قیامت) نیکی درباره مردم است.

۷۵ أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ : برترین ارجمندی وبزرگی کمال ادب داشتن است.

۷۶ أَفْضَلُ الْمُلْكِ مِلْكُ الْغَضَبِ : برترین سلطنتها سلطنت بر خشم وغضب است.

۷۷ أَفْضَلُ الْإِيمَانِ الْأَمَانَةُ : برترین ایمان داشتن بخدا امانت داشتن است (ومال مردم را رد کردن)

۷۸ أَقْبَحُ الْأَخْلَاقِ الْخِيَانَةُ : زشت ترین خوها خیانت کردن است.

۷۹ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ : برترین عبادتها (در کارگاه آفرینش) اندیشیدن است.

۸۰ أَقْوَى عُدَدِ الشَّدَائِدِ الصَّبْرُ : در سختیها استوارترین پناهگاه شکیب ورزیدن است.

۸۱ أَمْقَتُ النَّاسِ الْعَيَّابُ : پردشمن ترین مردم شخص عیبجو است

۸۲ أَذَلُّ النَّاسِ الْمُرْتَابُ : مرد بدگمان (بهمه چیز) پست ترو خوارترین مردم است.

۸۳ أَلْأَمُ النَّاسِ الْمُغْتَابُ : غیبت کننده پست ترین مردم است.

۸۴ أَحْسَنُ الْكَرَمِ الْإِيثَارُ : بهترین بخششها برگزیدن دیگران است بهنگام احتیاج.

۸۵ أَحْمَقُ الْحُمْقِ الْاغْتِرَارُ : پرحماقت ترین حماقتها فریب خوردن است (ودل بدنیا سپردن)

۸۶ أَقْبَحُ الْعِيِّ الضَّجَرُ : زشت ترین بان گرفتگی گرفتگی وتنگی دل است (چون دل اگرخرّم نباشد سخن شیرین ورسا گفته نشود) .

۸۷ أَسْوَءُ الْقَوْلِ الْهَذَرُ : زشت ترین سخن پوچ وهرزه است .

۸۸ أَفْضَلُ السُّبُلِ الرُّشْدُ : برترین راهها راه رشد وهدایت است .

۸۹ أَلْأَمُ الْخُلْقِ الْحِقْدُ : نکوهیده ترین خوی کین توزی است .

۹۰ أَطْيَبُ الْعَيْشِ الْقَنَاعَةُ : گواراترین زندگی قناعت کردن است .

۹۱ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ الطَّاعَةُ : شریفترین کارها فرمان خدا بردن است .

۹۲ أَقْرَبُ شَيْءٍ الْأَجَلُ : نزدیکترین چیزها بانسان مرگ است .

۹۳ أَبْعَدُ شَيْءٍ الْأَمَلُ : دورترین چیزها بانسان آرزو است .

۹۴ أَوَّلُ الزُّهْدِ التَّزَهُّدُ : نخستین زهد آنست که شخص خود را وادار سازد بر بی رغبتی بدنیا

۹۵ أَوَّلُ الْعَقْلِ التَّوَدُّدُ : نخستین عقل دوستی با مردم است (یعنی اولین کاری که عاقل کند دوستی است)

۹۶ أَشْرَفُ الشَّرَفِ الْعِلْمُ : برترین شرافتها دانش داشتن است

۹۷ أَقْبَحُ السِّيَرِ الظُّلْمُ : زشت ترین روشها ستمکاری است .

۹۸ أَعْجَلُ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ : نزدیکترین خوبی بثواب نیکی با مردم است .

۹۹ أَشَدُّ شَيْءٍ عِقَابًا الشَّرُّ : سخت ترین چیز از جهة عقاب بدی با مردم است .

۱۰۰ أَعْجَلُ شَيْءٍ صَرْعَةً الْبَغْيُ : نزدیکترین چیز برای افکندن انسان ستم است .

۱۰۱ أَسْوَءُ شَيْءٍ عَاقِبَةً الْغَيُّ : بدعاقبت ترین کارها گمراهی است .

۱۰۲ أَحْسَنُ الْمَكَارِمِ الْجُودُ : نیکوترین بزرگواریها بخشش است .

۱۰۳ أَسْوَءُ النَّاسِ عَيْشًا الْحَسُودُ : بدترین مردم در زندگی شخص رشکبر است .

۱۰۴ أَشَدُّ الْقُلُوبِ غِلًّا قَلْبُ الْحَقُودِ : سخت ترین دلها از حیث ناپاکی دل مرد کینه ور است .

۱۰۵ أَنْفَعُ الْعِلْمِ مَا عُمِلَ بِهِ : سودمندترین دانش

آنست که بکار بسته شود

۱۰۶ أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُخْلِصَ فِيهِ : برترین عمل آنست که پاک و خالص برای خدا گذارده شود .

۱۰۷ أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ برترین شناسائی آنست که بشر خود را بشناسد وانسان از خود شناسی بخداشناسی خواهد رسید .

۱۰۸ أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ بزرگترین نادانی آنست که انسان کار خود را نشناسد .

۱۰۹ أَعْقَلُ النَّاسِ مُحْسِنٌ خَائِفٌ : خردمندترین مردم شخص نیکوکاریست که از خدا میترسد .

۱۱۰ أَجْهَلُ النَّاسِ مُسِيءٌ مُسْتَأْنِفٌ : نادان ترین مردم گنهکاری است که پیوسته گناه را از سر میگیرد .

۱۱۱ أَسْوَءُ الصِّدْقِ النَّمِيمَةُ : بدترین راستگوئیها راستگوئی در سخن چینی است (وآن از گناهان کبیره است) .

۱۱۲ أَفْظَعُ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ : رسواترین ناپاکی وتیره درونی ناپاکی رهبران هر جمعیتی است .

۱۱۳ أَعْظَمُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ : بزرگترین خیانتها وناپاکیها خیانت بملت وجمعیت است

۱۱۴ أَقْبَحُ الصِّدْقِ ثَنَاءُ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ : زشت ترین راست گفتن آنست که انسان خودستائی کند .

۱۱۵ أَفْضَلُ الْجِهَادِ مُجَاهَدَةُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ : برترین پیکار و جهاد آنست که مرد با نفس امّاره اش بجنگد .

۱۱۶ أَرْبَحُ الْبَضَائِعِ إِصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ : سودمندترین سرمایه ها احسان کردن بمردم است .

۱۱۷ أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الصَّنَائِعِ : برترین پس اندازیها نیکوئی در بخششها است .

۱۱۸ أَحْسَنُ الصَّنَائِعِ مَا وَافَقَ الشَّرَائِعَ : نیکوترین احسان نمودن آنست که موافق دستورات شرایع باشد .

۱۱۹ أَفْضَلُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ : برترین خردمندی باز دین مؤدّب بودن است .

۱۲۰ أَكْرَهُ الْمَكَارِهِ فِيمَا لَا يُحْتَسَبُ : ناخوشترین ناخوشیها در آنچیزیست که در آن پاداش ومزدی طلب نگردد . (شاید مراد آن باشد که شخص چنانچه در ناگواریها انتظار أجر داشته باشد لامحاله شکیبائی بخرج داده پس تا حدی از شدت ناگواری کاسته میشود) والله العالم

۱۲۱ أَشْرَفُ حَسَبٍ حُسْنُ الأَدَبِ: گرامی ترین و والا ترین أصل و تبار نیکوئی أدب است.

۱۲۲ أَحْضَرُ النَّاسِ جَوَاباً مَنْ لَمْ يَغْضَبْ: حاضر جواب ترین مردم کسی است که بخشم نیاید (زیرا خشم مانع آن میشود که شخص جواب را آماده کند)

۱۲۳ أَشْرَفُ الغِنَى تَرْكُ المُنَى: برترین دارائی گذشت از آرزوها است.

۱۲۴ أَمْنَعُ حُصُونِ الدِّينِ التَّقْوَى: تقوی ترس از خدا استوارترین دژ دین است.

۱۲۵ أَفْضَلُ المَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ الأَحْرَارُ: برترین مال آنست که آزاد مردان را به بند بندگی در کشد

۱۲۶ أَفْضَلُ البِرِّ مَا أُصِيبَ بِهِ الأَبْرَارُ: برترین نیکی آنست که به نیکوکاران رسانده شود

۱۲۷ أَفْضَلُ الأَمْوَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ الرِّجَالُ: برترین مالها مالی است که مردان بواسطه آن بنده انسان گردد.

۱۲۸ أَزْكَى المَالِ مَا اكْتُسِبَ مِنْ حِلِّهِ: پاکیزه ترین مال مالی است که از راه حلال بدست آید.

۱۲۹ أَفْضَلُ البِرِّ مَا أُصِيبَ بِهِ أَهْلُهُ: برترین نیکیها نیکی بکسی است که سزاوار آن باشد.

۱۳۰ أَفْضَلُ العَمَلِ مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللهِ: برترین عمل عملی است که خدا در آن منظور باشد.

۱۳۱ أَفْضَلُ المَعْرُوفِ إِغَاثَةُ المَلْهُوفِ: برترین نیکیها درمانده را بفریاد رسیدن است.

۱۳۲ أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُونَسَ بِهِ الوَدُودُ المَأْلُوفُ: سزاوارترین کسیکه باو انس باید گرفته شود دوست الفت پذیر است.

۱۳۳ أَوْفَرُ القِسَمِ صِحَّةُ الجِسْمِ: افزونترین بهره و نصیب تندرستی است.

۱۳۴ أَبْعَدُ الهِمَمِ أَقْرَبُهَا مِنَ الكَرَمِ: بلندترین همتها آنست که بداد و دهش نزدیکتر است.

۱۳۵ أَشَدُّ المَصَائِبِ سُوءُ الخَلَفِ: سخت ترین رنجها و اندوهها بدی فرزندی است که بازماند

۱۳۶ أَهْنَأُ العَيْشِ اطِّرَاحُ الكُلَفِ: گواراترین زندگی دلبستگیها را دور افکندن است.

۱۳۷ أَطْيَبُ العَيْشِ القَنَاعَةُ: گواراترین زندگی قناعت است.

۱۳۸ أَكْبَرُ البَلَاءِ فَقْرُ النَّفْسِ: بزرگترین گرفتاری در این است که انسان جنساً فقیر باشد (بسا اشخاص

ثروتمند لکن فقر ذاتی آنان را آسوده نمیگذارد چنین کسانی زندگیشان در دنیا زندگی فقرا و حسابشان در آخرت حساب اغنیا است) .

۱۳۹ أَعْظَمُ الْمُلْكِ مُلْكُ النَّفْسِ : بزرگترین سلطنت سلطنت بر نفس است .

۱۴۰ أَعْلَى مَرَاتِبِ الْكَرَمِ الْإِيثَارُ : بالاترین پایه‌های بخشش برگزیدن دیگران است بر خود .

۱۴۱ أَكْبَرُ الْأَوْزَارِ تَزْكِيَةُ الْأَشْرَارِ : بزرگترین گناهان بدان را پاک پنداشتن است .

۱۴۲ أَصْعَبُ السِّيَاسَاتِ نَقْلُ الْعَادَاتِ : سخترین سیاستها و اصلاح امور مردم برگردانیدن آنان از چیزهائیست که بدان خوی گرفته‌اند .

۱۴۳ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هَجْرُ اللَّذَّاتِ : برترین طاعتها از لذتها دوری گزیدن است .

۱۴۴ أَلْأَمُ الْبَغْيِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ : نکوهیده‌ترین ستم بگاه توانائی بر مردم ستم راندن است .

۱۴۵ أَحْسَنُ الْجُودِ عَفْوٌ بَعْدَ مَقْدُرَةٍ : بهترین جوانمردی گذشت از گناه پس از توانائی است

۱۴۶ أَنْفَعُ الْكُنُوزِ مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ : سودمندترین گنجها مهر دلهای مردم بسوی انسان) است .

۱۴۷ إِعَادَةُ الْاعْتِذَارِ تَذْكِيرٌ بِالذُّنُوبِ : از نو عذرخواهی کردن گناهان گذشته را بیاد آوردن است (واین کار نسبت بخالق مطلوب و نسبت بمخلوق نامطلوب است) .

۱۴۸ أَفْضَلُ الصَّبْرِ عِنْدَ مُرِّ الْفَجِيعَةِ : برترین صبرها صبریست که گاه تلخی وسوزش درد باشد .

۱۴۹ أَفْضَلُ [1] الصَّنِيعَةِ مَرَبَّةُ الصَّنِيعَةِ : برترین اصل احسان کردن انجام دادن آنست بصورت نیکو

[1] مِن

۱۵۰ أَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ : بهترین دادگری بفریاد ستمکش رسیدن است .

۱۵۱ أَعْظَمُ اللُّؤْمِ حَمْدُ الْمَذْمُومِ : بزرگترین نکوهش شخص پست و نکوهیده را ستودن است (و در حدیث شریف دیگری است که إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ : شخص بدکار که ستوده شود عرش خدا میلرزد و این حدیث شریف درباره اغلب از شعرا صدق میکند که دواوینشان پر است از مدح فلان و بهمان که اغلب فاسق و فاجر بوده‌اند) .

۱۵۲ أَنْفَذُ السِّهَامِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ : گذرنده‌ترین تیرها پیکان دعای مظلوم و ستم رسیده است .

۱۵۳ أَقْوَى الْوَسَائِلِ حُسْنُ الْفَضَائِلِ : استوارترین

وسیله‌ها (برای رسیدن بسعادت دو جهانی همانا علم با عمل) خوبی واکمال فضائل است.

۱۵۴ أَسْوَءُ الْخَلائِقِ التَّحَلِّي بِالرَّذائِلِ: زشت‌ترین خوها خویشتن را برشتیها آراستن است.

۱۵۵ أَحْسَنُ الشِّيَمِ شَرَفُ الْهِمَمِ: بهترین خویها بلندی و برتری همّتها است.

۱۵۶ أَفْضَلُ الْكَرَمِ إِتْمامُ النِّعَمِ: برترین بخششها نعمت را (درباره مردم) کامل کردن است.

۱۵۷ أَوْفَرُ الْبِرِّ صِلَةُ الرَّحِمِ: فزونترین نیکیها پیوند با خویشاوند است.

۱۵۸ أَكْبَرُ الْحُمْقِ الْإِغْراقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ: بزرگترین حماقت در ستایش و نکوهش راه افراط پیمودن است (واین حدیث شریف در ذمّ شعرا است که مخصوصاً برای اغراق گفتن در مدح ویا ذمّ مغز خود را پریشان کرده دنبال مضامین بکر و تازه میگردند تا فلان شخص ترسو را که شاید میدان جنگی هم ندیده باشد گرز گرانش بکوه الوند تشبیه و فریادش را صیحه آسمانی تعبیر نمایند و شاید این معنی درد وادین اغلب شعرا است.

۱۵۹ أَشْرَفُ الْمُرُوَّةِ حُسْنُ الْأُخُوَّةِ: شریفترین مردانگی نیکو برادری کردن است.

۱۶۰ أَفْضَلُ الْأَدَبِ حِفْظُ الْمُرُوَّةِ: برترین ادب مردانگی را نگهداری کردن است (و بموقع کار بستن).

۱۶۱ أَعْقَلُ النّاسِ أَعْذَرُهُمْ لِلنّاسِ: خردمندترین مردم عذر پذیرترین آنانست مر مردم را (یعنی هر چه بیشتر عذر مردم را هنگام تقصیر بپذیرد نشانهٔ خردمندی بیشتر او خواهد بود.

۱۶۲ أَفْضَلُ النّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ: برترین مردم کسی است که بیشتر سودش بمردم میرسد.

۱۶۳ أَسْعَدُ النّاسِ الْعاقِلُ الْمُؤْمِنُ: خوشبخت‌ترین مردم مرد خردمند با ایمان است.

۱۶۴ أَفْضَلُ النّاسِ السَّخِيُّ الْمُوقِنُ: برترین مردم مرد بخشنده ایست که یقین بخدا و آخرت دارد.

۱۶۵ أَفْضَلُ الْإِيمانِ حُسْنُ الْإِيقانِ: برترین ایمان آنست که یقین انسان درباره خدا نیکو باشد.

۱۶۶ أَفْضَلُ الشَّرَفِ بَذْلُ الْإِحْسانِ: بالاترین شرف بسیار کار نیک کردن است.

۱۶۷ أَحْسَنُ شَيْءٍ الْوَرَعُ: بهترین چیزها پارسائی و پرهیز است.

۱۶۸ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمانِ الْحُبُّ فِي اللهِ وَالْبُغْضُ فِي اللهِ: استوارترین رشتهٔ ایمان دوستی برای

خدا و دشمنی برای خدا است.

۱۶۹ أَسْوَءُ شَيْءٍ الطَّمَعُ : زشت ترین چیزها طمع است

۱۷۰ أَنْفَعُ الْمَوَاعِظِ مَا رَدَعَ : سودمندترین پندها آنست که شخص را از گناه بازدارد.

۱۷۱ أَحْسَنُ مَلَابِسِ الدِّينِ الْحَيَاءُ : بهترین پوششهای دین شرم است.

۱۷۲ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا : برترین عبادات بی رغبتی در دنیا است.

۱۷۳ أَعْظَمُ الْخَطَايَا حُبُّ الدُّنْيَا : بزرگترین گناهان دوستی دنیا است.

۱۷۴ أَحْسَنُ أَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْعَفْوُ : بهترین کارهای مرد توانا و قادر گذشت از گناه مردم است.

۱۷۵ أَفْضَلُ الْعَقْلِ مُجَانَبَةُ اللَّهْوِ : برترین خردمندی دوری گزیدن از هرزه گی است.

۱۷۶ أَجْمَلُ أَفْعَالِ ذَوِي الْقُدْرَةِ الْإِنْعَامُ : نیکوترین کردارهای اشخاص صاحب قدرت نعمت دادن و دهش است.

۱۷۷ أَقْبَحُ أَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْاِنْتِقَامُ : زشت ترین کردار شخص توانا کیفر گرفتن و انتقام کشیدن است.

۱۷۸ أَعْظَمُ الْوِزْرِ مَنْعُ قَبُولِ الْعُذْرِ : بزرگترین گناه نپذیرفتن عذر و پوزش است.

۱۷۹ أَقْبَحُ الْغَدْرِ إِذَاعَةُ السِّرِّ : زشت ترین مکر و بیوفاییها فاش کردن راز کسان است

۱۸۰ أَزْيَنُ الشِّيَمِ الْحِلْمُ وَالْعَفَافُ : آراسته ترین خویها حلم و عفت را کار بستن است.

۱۸۱ أَفْحَشُ الْبَغْيِ الْبَغْيُ عَلَى الْأُلَّافِ : نکوهیده ترین ستم ستم بر خویشان و هم پیوندان است.

۱۸۲ أَشْرَفُ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ كَيْسًا : شریفترین مسلمانان زیرکترین ایشان است.

۱۸۳ أَفْضَلُ الْمُلُوكِ أَعَفُّهُمْ نَفْسًا : بزرگترین پادشاهان پاکدامن ترین ایشان است.

۱۸۴ أَقْبَحُ شَيْءٍ جَوْرُ الْوُلَاةِ : زشت ترین چیز ستمکاری فرماندهان است (بر زیردستان)

۱۸۵ أَقْطَعُ شَيْءٍ ظُلْمُ الْقُضَاةِ : برنده ترین رشته اجتماع ستم قاضیان است بر مردم (زیرا قاضی وقتی رشوه خوار از آب درآمد هر روز یکی را بر دیگری حاکم کند در میان مردم هرج و مرج زور و قلدری و نفوذ جای گیر حق و عدالت شود ضعفا از قضاة و هیئت حاکمه مأیوس شوند سر و ساهان کشور از دست برود).

۱۸۶ أَفْضَلُ الْكُنُوزِ حُرٌّ بُذِخٌ : برترین گنجها آزاده

ایست که ذخیره کرده شود (یعنی بوسیلهٔ دوستی با آزاد مردان و نیکوئی با آنها آنان را ذخیرهٔ روز مبادای خود قرار دهد که بهتر از گنج است).

۱۸۷ أَحْسَنُ النِّعْمَةِ شُكْرُ نَشْرٍ: بهترین راها و بگوش مردم شنواندن شکر نیکی اشخاص را منتشر کردن است (و یا سپاس نعمتهای خدا را گفتن).

۱۸۸ أَعْدَلُ الْخَلْقِ أَقْضَاهُمْ بِالْحَقِّ: دادگرترین مردم کسی است که بهتر و بیشتر حکم بحق کند.

۱۸۹ أَصْدَقُ الْقَوْلِ مَا طَابَقَ الْحَقَّ: راست‌ترین گفتار مطابقترین آن با حق و راستی است.

۱۹۰ أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ: برترین کناره گیری از دنیا پنهان داشتن بی رغبتی در آن است.

۱۹۱ أَحْسَنُ الْمُرُوَّةِ الْوُدُّ: بهترین جوانمردی دوستی را نگهداشتن است (حفظ).

۱۹۲ أَفْضَلُ الأَمَانَةِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ: برترین امانت داری وفای بعهد است.

۱۹۳ أَفْضَلُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ: بهترین بخشش آنچه هست بخشیدن است.

۱۹۴ أَفْضَلُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ: برترین راستی بعهدها وفا کردن است.

۱۹۵ أَنْفَعُ الدَّوَاءِ تَرْكُ الْمُنَى: سودمندترین داروها ترک آرزوها است.

۱۹۶ أَقْرَبُ الآرَاءِ مِنَ النُّهَى أَبْعَدُهَا عَنِ الْهَوَى: نزدیکترین اندیشه‌ها بخردها دورترین آنها از هواها است.

۱۹۷ أَحْسَنُ الإِحْسَانِ مُوَاسَاةُ الإِخْوَانِ: بهترین نیکیها برابری با برادران است.

۱۹۸ أَفْضَلُ الْعُدَدِ ثِقَاةُ الإِخْوَانِ: برترین پناهها و بهاها برادران استوارند.

۱۹۹ أَنْفَعُ الذَّخَائِرِ صَالِحُ الأَعْمَالِ: سودمندترین اندوخته‌ها کردارهای نیک اند (الافعال).

۲۰۰ أَحْسَنُ الْمَقَالِ مَا صَدَّقَهُ: بهترین سخن سخنی است که مورد تصدیق واقع شود (کردار).

۲۰۱ أَفْضَلُ الْوَرَعِ حُسْنُ الظَّنِّ: برترین پارسائی گمان نیک داشتن درباره خدا است.

۲۰۲ أَفْضَلُ الْعَطَاءِ تَرْكُ الْمَنِّ: برترین عطاها منت نگذاردن است.

۲۰۳ أَقْرَبُ الْقُرْبِ مَوَدَّاتُ الْقُلُوبِ: نزدیکترین نزدیکیها دوستی‌های دلها است بایکدیگر.

۲۰۴ أَبْعَدُ الْبُعْدِ تَنَائِي الْقُلُوبِ : دورترین دوری دوری دلها است از هم .

۲۰۵ أَفْضَلُ الصَّبْرِ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحْبُوبِ : برترین صبر و شکیب بر چیزی است که دوست داشته شده است (نفس انسانی غالباً تابع هوا و مخالف اوامر و احکام خدا است و بهترین صبر ها مخالفت با چیزی است که محبوب نفس است) .

۲۰۶ أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقاً أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقاً : پاک نژادترین مردم خوش اخلاق ترین آنان است .

۲۰۷ أَحْسَنُ النَّاسِ ذِمَاماً أَحْسَنُهُمْ إِسْلَاماً : خوش پیمان ترین مردم مسلمان ترین آنان است .

۲۰۸ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ : برترین عبادت پاک نگهداشتن شکم و فرج است از حرام .

۲۰۹ أَضْيَقُ مَا يَكُونُ الْحَرَجُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْفَرَجُ : تنگترین زمانی که بوده باشد سختی نزدیکترین زمانی که گشایش شود (بمضمون قوله علیه السّلام وَعِنْدَ التَّنَاهِي يَكُونُ الْفَرَجُ) .

۲۱۰ أَجَلُّ النَّاسِ مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ : بزرگترین مردم کسی است که نفسش را فرو گذارد .

۲۱۱ أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ : پرزورترین مردم کسی است که بر مخالفت با هوای نفسش نیرومند باشد .

۲۱۲ أَفْضَلُ الْغِنَى مَا صِينَ بِهِ الْعِرْضُ : برترین دارائی چیزی است که آبروی انسان بواسطهٔ آن محفوظ ماند .

۲۱۳ أَنْفَعُ الْمَالِ مَا قُضِيَ بِهِ الْفَرْضُ : پرسودترین مال مالی است که واجب بدان اَدا گردد (وانسان حجّ برود و زکوة دهد . مَا قُضِيَ بِهِ الْقَرْضُ نیز درست است یعنی مالی که قرض بدان ادا گردد و آبرو محفوظ ماند) .

۲۱۴ أَزْكَى الْمَالِ مَا اشْتُرِيَ بِهِ الْآخِرَةُ : پاکیزه ترین مال مالی است که آخرت بدان خریداری گردد .

۲۱۵ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً عُقُوبَةُ الْيَمِينِ الْفَاجِرَةِ : پرشتاب ترین چیز بسوی کیفر کیفر سوگند دروغ است .

۲۱۶ أَحْسَنُ شُكْرِ النِّعَمِ الْإِنْعَامُ بِهَا : بهترین شکرگذاری بر نعمتها بخشیدن و احسان کردن بآنها است .

۲۱۷ أَحْسَنُ مَلَابِسِ الدُّنْيَا رَفْضُهَا : بهترین جامه های جهان درهم دریدن جامهٔ جهان است .

۲۱۸ أَصْعَبُ الْمَرَامِ طَلَبُ مَا فِي أَيْدِي اللِّئَامِ : دشوارترین روش آنچه در دستهای ناکسان است خواستن است .

۲۱۹ أشرف الصنائع إصطناع الکرام: شریفترین نیکیها نیکی با نیکان است.

۲۲۰ أهنأ الأقسام القناعة وصحة الأجسام: گواراترین بهره ها قناعت وتندرستی است.

۲۲۱ أقدر الناس علی الصواب من لم یغضب: تواناترین مردم برراستروی کسی است که بخشم نیاید (مگر برای خدا).

۲۲۲ أملك الناس لسداد الرأی کل مجرب: مالکترین مردم مردرستی فکر ورأی اندیشه هرکسی است که آزموده باشد.

۲۲۳ أجل المعروف ما صنع إلی أهله: بزرگترین نیکیها آنست که درباره اهلش بکار بسته شود.

۲۲۴ أطیب المال ما اکتسب من حله: پاکیزه‌ترین مال آنست که از راه حلال بدست آید.

۲۲۵ أفضل من إکتساب الحسنات اجتناب السیئات: از کسب نیکیها بهتر دوری گزیدن از زشتیها و گناهان است.

۲۲۶ أول الحکمة ترك اللذات وآخرها مقت الفانیات: نخستین حکمت لذتها را کنار زدن وآخرش چیزهای فانی شونده را دشمن داشتن است.

۲۲۷ أکثر الناس أملا أقلهم للموت ذکرا: پرآرزوترین مردم کسی است که کمتر بیاد مردن باشد.

۲۲۸ أطول الناس أملا أسوءهم عملا: درمیان مردم کسی آرزویش درازتر است که کردارش از همه زشت‌تر باشد.

۲۲۹ أحب الناس إلی الله تعالی المتأسی بنبیه والمقتص أثره: نزد خداوند تعالی دوست‌ترین مردم کسی است که پیرو پیغمبر خداص بوده ودنبال آن حضرت حرکت کند (وسنتش را کار بندد).

۲۳۰ أولی الناس بالأنبیاء علیهم السلام أعلمهم بما جاؤوا به: سزاوارترین مردم به پیغمبران که درود خدای برآنان باد کسی است که با آنچه که آنان آورده‌اند داناتر باشد (واحکامشان را بهتر عمل کند).

۲۳۱ أقرب الناس من الأنبیاء علیهم السلام أعملهم بما أمروا به: نزدیکترین مردم به پیغمبران که درود خدای برآنان باد عمل کننده‌ترین ایشان است بآنچه که آنان دستورش را داده اند.

۲۳۲ أحسن الناس عیشا من عاش الناس فی فضله: درزندگی بهترین مردم کسی است که درسایه بزرگواریش زندگی کنند.

۲۳۳ أفضل الملوك سجیة من عم الناس بعدله

خوش روش‌ترین پادشاهان پادشاهی است که همای عدلش بر سر همگان سایه گسترد.

۲۳۴ أَوْلَى النّاسِ بِالعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى العُقُوبَةِ سزاوارترین مردم بگذشت از گناه کسی است که بیشتر برکشیدن کیفر توانا است.

۲۳۵ أَبْصَرُ النّاسِ مَنْ أَبْصَرَ عُيُوبَهُ وَأَقْلَعَ عَنْ ذُنُوبِهِ: بیناترین مردم کسی ست که عیوبش را خود بیند و باز ایستد از گناهان خویش.

۲۳۶ أَوْلَى النّاسِ بِالنَّوالِ أَغْناهُمْ عَنِ السُّؤالِ سزاوارترین مردم ببخشش بی نیازترین ایشان از سؤال کردن است.

۲۳۷ أَفْضَلُ النَّوالِ ما حَصَلَ قَبْلَ السُّؤالِ: افزونترین بخشش آنست که پیش از درخواست باشد.

۲۳۸ أَوْلَى النّاسِ بِالرَّحْمَةِ أَحْوَجُهُمْ إِلَيْها: سزاوارترین مردم بمهر و محبّت نیازمندترین ایشان بآن است. [المُحْتاجُ إِلَيْها: نیازمند بآن]

۲۳۹ أَفْضَلُ الأَعْمالِ ما أُكْرِهَتِ النُّفُوسُ عَلَيْها: بالاترین کارها کاری است که وا داشته شوند نفسها بر آن (یعنی که بر خلاف میل و برای رضای خدا باشد)

۲۴۰ أَحَقُّ النّاسِ بِالإِسْعافِ طالِبُ العَفْوِ: سزاوارترین مردم بروا کردن حاجت کسی است که طالب عفو و گذشت است.

۲۴۱ أَبْعَدُ النّاسِ عَنِ الصَّلاحِ المُسْتَهْتِرُ بِاللَّهْوِ: دورترین مردم از صلاح و درستی کسی ست که بیشتر بلهو و بازیچه روی آرنده و حریص است.

۲۴۲ أَحَقُّ مَنْ بَرَرْتَ مَنْ لا يَغْفُلُ بِرَّكَ: سزاوارترین کس که باید باوی نیکی کنی کسی است که نیکیت را نادیده نگیرد.

۲۴۳ أَحَقُّ مَنْ شَكَرْتَ مَنْ لا يَمْنَعُ مَزيدَكَ: سزاوارترین کس که باید از وی تشکر کنی کسی است که افزایش را از تو دریغ نمیکند.

۲۴۴ أَحَقُّ مَنْ ذَكَرْتَ مَنْ لا يَنْساكَ: سزاوارترین کس که باید بیادش باشی کسی ست که فراموشت نمیکند.

۲۴۵ أَوْلَى مَنْ أَحْبَبْتَ مَنْ لا يَقْلاكَ: سزاوارترین کس که باید دوستش داری کسی است که ترا فرو گذار نکند.

۲۴۶ أَرْضَى النّاسِ مَنْ كانَتْ أَخْلاقُهُ رَضِيَّةً: خوشنودترین مردم کسی است که اخلاقش پسندیده باشد.

۲۴۷ أَعْقَلُ النّاسِ أَبْعَدُهُمْ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ: خردمندترین مردم کسی است که از همهٔ زشتیها (و از پستیها) دورتر باشد.

۲۴۸ أَقْوَى النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ: تواناترین مردم

کسی است که برهوای نفسش پیروز باشد.

۲۴۹ أکیس الناس من رفض دنیاه: زیرکترین مردم کسی است که دل از دنیایش برکند.

۲۵۰ أربح الناس من اشتری بالدنیا الآخرة: سودمندترین مردم کسی است که بخرد بدنیا آخرت را.

۲۵۱ أخسر الناس من رضی الدنیا عوضا عن الآخرة: زیانکارترین مردم کسی است که راضی شود آخرت را بدهد و دنیا را بگیرد.

۲۵۲ أفضل القلوب قلب حشی بالفهم: بهترین دلها دلی است که مشحون و پر از دریافت و اندیشه شد.

۲۵۳ أعلم الناس المستهتر بالعلم: دانشمندترین مردم کسی است که بدانش حریص باشد.

۲۵۴ أعجز الناس من عجز عن الدعاء: ناتوانترین مردم کسی است که از دعا کردن و از خدا چیزی خواستن ناتوان باشد.

۲۵۵ أعظم المصائب والشقاء الوله بالدنیا: بزرگترین مصیبتها و بدبختیها دل بدنیا درباختن است.

۲۵۶ أصل قوة القلب التوکل علی الله: ریشه نیرومندی دل واگذاردن کارها است بخدا

۲۵۷ أصل صلاح القلب اشتغاله بذکر الله: ریشه دل درستی دل را بیاد خدا سرگرم داشتن است

۲۵۸ أصل الصبر حسن الیقین بالله: ریشه شکیب در کارها یقین درست (حسن) بخدا داشتن است.

۲۵۹ أصل الرضا الثقة بالله: ریشه خوشنودی از خدا اعتماد نیک بر خدا داشتن است.

۲۶۰ أصل الزهد حسن الرغبة فیما عند الله: ریشه زهد و دل بجهان بستن بدانچه که نزد خدا است بتمام معنی روی آوردن است.

۲۶۱ أصل الإیمان حسن التسلیم لأمر الله: ریشه ایمان براستی و درستی فرمان خدای را گردن نهادن است.

۲۶۲ أصل الإخلاص الیأس عما فی أیدی الناس: ریشه اخلاص و دل درخدا بستن از آنچه در دستهای مردم است دل بریدن است.

۲۶۳ أحمق الناس من ظن أنه أعقل الناس: ابله‌ترین مردم کسی است که گمان دارد که خودش خردمندترین مردم است.

۲۶۴ أفضل الناس من شغلته معایبه عن عیوب الناس: برترین مردم کسی است که عیوب خودش از

(شمردن و دیدن) عیوب دیگران مشغولش کند .

۲۶۵ أفضل الناس من جاهد هواه : برترین مردم کسی است که با هوای نفسش بستیزد

۲۶۶ أحزم الناس من استهان بأمر دنیاه : دوراندیش ترین مردم کسی است که کار دنیایش را خوار و سبک گیرد .

۲۶۷ أصل العقل الفکر و ثمرته السلامة : ریشهٔ خردمندی اندیشه در امور و میوهٔ آن رستگاری از مکروهات است .

۲۶۸ أصل الشره الطمع و ثمرته الملامة : بنیاد آزمندی بر طمع و میوهٔ آن نکوهش است .

۲۶۹ أصل العزم الحزم و ثمرته الظفر : بنیاد کار عزم ثابت روی دوراندیشی و میوهٔ آن پیروزی در امور است .

۲۷۰ أولى الناس بالحذر أسلمهم من الغير : سزاوارترین مردم به پرهیز کردن و ترسیدن آن کسی است که از گردشهای گوناگون گیتی برکنارتر است .

۲۷۱ أصل الورع تجنب الآثام و التنزه عن الحرام : بنیاد پارسائی بر دوری گزیدن از گناهان و پاکیزگی از حرام است .

۲۷۲ أصل السلامة من الزلل الفکر قبل الفعل و الروية قبل الکلام : ریشهٔ رهائی از لغزشها اندیشه در کار است پیش از کردار و اندیشیدن پیش از گفتار .

۲۷۳ أصل الزهد الیقین و ثمرته السعادة : ریشهٔ زهد و دوری از دنیا روی یقین بر خدا است و میوهٔ آن نیکبختی است .

۲۷۴ أعظم الناس سعادة أکثرهم زهادة : بزرگترین مردم از حیث نیکبختی کسی است که از جهان بیشتر کناره گزیند (و این پنج کلمه در غرر الحکم نیست از معانی الأخبار نقل میشود و آنها تا کلام ۲۸۰ از این قرار است)

۲۷۵ أسعد الناس من خالط کرام الناس : نیک بخت ترین مردم کسی است که با بزرگان از مردم آمیزش کند .

۲۷۶ أعقل الناس أشدهم مداراة للناس : خردمندترین مردم کسی است که با مردم در مهر و نرمی استوارتر باشد .

۲۷۷ أذل الناس من أهان الناس : خوارترین مردم کسی است که مردم را بدیده خوارى بنگرد .

۲۷۸ أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنَّاسِ : شایسته ترین مردم کسی است که بیشتر دنبال سروسامان دادن کار مردم باشد .

۲۷۹ أَحْکَمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَّالِ النَّاسِ دانشورترین مردم کسی است که از مردمان نادان بگریزد

۲۸۰ أَصْلُ الْمُرُوَّةِ الْحَیاءُ وَثَمَرَتُهَا الْعِفَّةُ : ریشه جوانمردی حیا و میوه آن پاکدامنی است (چون علت کارهائی که دامان بشر را آلوده میکند اصل همین خیره چشمی و بی شرمی در برابر قوانین الهی است)

۲۸۱ أَشْرَفُ الْمُرُوَّةِ مِلْكُ الْغَضَبِ وَإِمَاتَةُ الشَّهْوَةِ : برترین جوانمردی زمام خشم را بدست گرفتن وشهوت را کشتن است .

۲۸۲ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ تَنَزَّهَتْ نَفْسُهُ وَزَهِدَ عَنْ عُنْیَتِهِ : افزونترین مردم کسی است که نفسش پاکیزه باشد و زهد بورزد و از زر و گوی بی نیاز

۲۸۳ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَحَلُمَ عَنْ قُدْرَةٍ : برترین مردم کسی است که خشمش را فرو خورد و بحال توانائی بردباری کند

۲۸۴ أَفْضَلُ الْحِکْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَوُقُوفُهُ عِنْدَ قَدْرِهِ : بالاترین حکمت آنست که انسان خودش را بشناسد و از اندازهٔ خود تجاوز نکند .

۲۸۵ أَفْضَلُ مَعْرُوفِ اللَّئِیمِ مَنْعُ أَذَاهُ : بالاترین کار نیک ناکس آنست که دست آزار از مردم بدارد .

۲۸۶ أَقْبَحُ أَفْعَالِ الْکَرِیمِ مَنْعُ عَطَاهُ : زشت ترین کار کریم آنست که عطایش را از مردم بازگیرد

۲۸۷ أَحْسَنُ الْعِلْمِ مَا کَانَ مَعَ الْعَمَلِ : بهترین دانش آنست که مقرون بعمل باشد .

۲۸۸ أَحْسَنُ الصَّمْتِ مَا کَانَ عَنِ الزَّلَلِ : بهترین خاموشی آنست که از لغزش باشد (یعنی آنکه زبان خود را از گفتن و بازگو کردن لغزشهای مردم باز دارد . یا آنکه زبان باز داشته و خاموش گردد از گفتارهائی که باعث لغزش میگردند . و شاید شاعر شیرین سخن پارسی سعدی شیرازی همین معنی را بنظم در آورده باشد . تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد .

۲۸۹ أَفْضَلُ عُدَّةٍ الصَّبْرُ عَلَی الشِّدَّةِ : برترین ذخیره بگاه سختی شکیب ورزیدن است در سختی گذاری

۲۹۰ أَفْضَلُ النَّاسِ مِنَّةً مَنْ بَدَءَ بِالْمَوَدَّةِ : برترین مردم

کسی است که دوستی را ابتدا و آغاز نماید .

۲۹۱ أَفْضَلُ السَّخاءِ إِسْتِحْياؤُكَ مِنَ اللهِ : برترین جوانمردی آنست که تو از خدا حیا کنی (و دامن بناشایست نیالائی) .

۲۹۲ أَقْبَحُ الظُّلْمِ مَنْعُكَ حُقُوقَ اللهِ : زشت‌ترین ستم آنست که حقوق خدا را ندهی .

۲۹۳ أَحْسَنُ الْحَياءِ إِسْتِحْياؤُكَ مِنْ نَفْسِكَ : بهترین حیا آنست که تو از خودت حیا کنی (و از نافرمانی خدا بگذری) .

۲۹۴ أَفْضَلُ الْأَدَبِ ما بَدَأْتَ بِهِ نَفْسَكَ : بالاترین ادب و کمال آنست که در امورات اول از خودت آغاز کنی (و سپس دیگران را بکار خیر وا داری) .

۲۹۵ أَفْضَلُ الْمُرُوَّةِ إِحْتِمالُ جِناياتِ الْإِخْوانِ : بالاترین مردانگی ستمهای برادران دینی را تحمل کردن است .

۲۹۶ أَفْضَلُ الْعِلْمِ ما ظَهَرَ فِي الْجَوارِحِ وَالْأَرْكانِ : برترین علم آنست که آن بر اعضاء و جوارح پدیدار گردد (یعنی انسان دانش را با عمل مقرون بسازد) .

۲۹۷ أَوْضَعُ الْعِلْمِ ما وَقَفَ عَلَى اللِّسانِ : فرودترین رتبه علم آنست که فقط زبانی باشد .

۲۹۸ أَبْغَضُ الْخَلائِقِ إِلَى اللهِ تَعالَى الشَّيْخُ الزّانِي : دشمن‌ترین مردم نزد خدا یتعالی پیرمرد زناکار است .

۲۹۹ أَحْسَنُ مِنْ اِسْتِيفاءِ حَقِّكَ الْعَفْوُ عَنْهُ : بهتر از حق گرفتن آنست (در جائیکه موقعیت ایجاب کند و طرف مقابل انسان دارای اهل حق باشد) از حقت بگذری (و گذشت و مردانگی را بخرج دهی و فتنه را بخوابانی و متوجه باشی که این امر در غیر جایش واقع نشود) .

۳۰۰ أَعْلَمُ النّاسِ بِاللهِ سُبْحانَهُ أَخْوَفُهُمْ مِنْهُ : داناترین مردم بخداوند سبحان کسی است که از خدا بیشتر بترسد .

۳۰۱ أَغْبَطُ النّاسِ الْمُسارِعُ إِلَى الْخَيْراتِ : سزاوارترین کس بغبطه خوردن شتابنده بسوی نیکیها است وغبطه : آرزو کردن نعمتی است بدون انتظار زوال آن

۳۰۲ أَبْلَغُ الْعِظاتِ الْاِعْتِبارُ بِمَصارِعِ الْأَمْواتِ : رساترین پندها از مراکز در افتادن مردگان و قبرستان عبرت گرفتن است .

۳۰۳ أَسْرَعُ الْمَوَدّاتِ انْقِطاعاً مَوَدّاتُ الْأَشْرارِ : سریعترین دوستیها از حیث بریدن پیوند دوستی بدان است .

۳۰۴ أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ: پر معرفت‌ترین مردم درباره خودش کسی است که بیشتر از خدایش بترسد.

۳۰۵ أَنْصَحُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ: پند دهنده‌ترین مردم بخودش کسی است که پروردگارش را فرمانبردارتر باشد.

۳۰۶ أَبْغَضُ الْخَلَائِقِ إِلَى اللّٰهِ الْمُغْتَابُ: دشمن‌ترین مردم پیش خدا کسی است که درباره مردم سخن گوید.

۳۰۷ أَكْثَرُ الصَّوَابِ فِي صُحْبَةِ أُولِي النُّهَى وَ الْأَلْبَابِ: بیشتر صلاح و درستی در صحبت خردمندان بسر بردن است.

۳۰۸ أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّٰهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَائِهِ: خداشناسترین مردم کسی است که بیشتر بقضای خدا رضا است.

۳۰۹ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللّٰهِ ذَنْبٌ أَصَرَّ عَلَيْهِ عَامِلُهُ: بزرگترین گناهان نزد خدا گناهی است که گناه کننده بر آن بیشتر اصرار داشته باشد (و اصلاً اصرار بر گناه ولو کوچک خودش از گناهان کبیره است).

۳۱۰ أَوَّلُ اللَّهْوِ لَعِبٌ وَ آخِرُهُ حَرْبٌ: سبکی و بازیچه اولش بازی و شوخی است و آخرش جنگ و ستیزه.

۳۱۱ أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ وَ آخِرُهَا عَطَبٌ: شهوترانی اولش سرمستی و خوشی آخرش هلاکت و تباهی است.

۳۱۲ أَصْلُ الْوَرَعِ تَجَنُّبُ الشَّهَوَاتِ: ریشه پارسائی پرهیز و دوری از شهوتها است.

۳۱۳ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ الْعُزُوفُ عَنِ اللَّذَّاتِ: برترین عبادتها از لذات دل برکندن است (عَزَفَ عَنِ الشَّيْءِ أَيْ زَهِدَ فِيهِ وَ مَلَّهُ) (المنجد).

۳۱۴ أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ: آن کس که طمع را پیشه سازد خود را عیبناک کرده است.

۳۱۵ أَفْسَدَ دِينَهُ مَنْ تَعَرَّى عَنِ الْوَرَعِ: آنکس که از لباس پارسائی برهنه است دینش را تباه کرده است.

۳۱۶ إِدْمَانُ تَحَمُّلِ الْمَغَارِمِ يُوجِبُ الْجَلَالَةَ: پیوسته غرامتها و آزار مردم را تحمل کردن موجب بزرگی است.

۳۱۷ إِغْبَابُ الزِّيَارَةِ أَمَانٌ مِنَ الْمَلَامَةِ: یک در میان بدیدار دوستان رفتن باعث ایمنی از نکوهش است.

۳۱۸ أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ: سخت‌ترین گناهان نزد خداوند سبحان

گناهی است که کننده اش آنرا سبک گیرد .

۳۱۹ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ ذَنْبٌ صَغُرَ عِنْدَ صاحِبِهِ : بزرگترین گناهان نزد خدا گناهی است که دارنده اش آنرا کوچک پندارد .

۳۲۰ أَحْلَى النَّوالِ بَذْلٌ بِغَيْرِ سُؤالٍ : شیرین ترین بخشش بدون درخواست بخشیدن است

۳۲۱ أَفْضَلُ العَطِيَّةِ ما كانَ قَبْلَ مَذَلَّةِ السُّؤالِ برترین بخشش آنست که پیش از خواری درخواست کردن باشد .

۳۲۲ أَزْكَى المَكاسِبِ كَسْبُ الحَلالِ : پاکیزه ترین کسبها کسب حلال کردن است .

۳۲۳ أَفْضَلُ الأَمْوالِ أَحْسَنُها أَثَراً عَلَيْكَ : برترین مالها مالی است که اثرش بر تو بیشتر و بهتر باشد

۳۲۴ أَسْرَعُ المَعاصِي عُقُوبَةً أَنْ تَبْغِيَ عَلَى مَنْ لا يَبْغِي عَلَيْكَ : شتابنده ترین گناهان از حیث عقوبت آنست که بر کسیکه بر تو ستم نکرده است ستم کنی .

۳۲۵ أَعْقَلُ النَّاسِ أَطْوَعُهُمْ للهِ سُبْحانَهُ : خردمندترین مردم کسی است که فرمان خداوند پاک را بیشتر برد

۳۲۶ أَعْظَمُ النَّاسِ عِلْماً أَشَدُّهُمْ خَوْفاً للهِ سُبْحانَهُ : بزرگترین مردم از حیث دانش کسی است که ترسش از خداوند بیشتر باشد .

۳۲۷ أَفْضَلُ العِبادَةِ سَهَرُ العُيُونِ بِذِكْرِ اللهِ سُبْحانَهُ : بزرگترین عبادت دیدگان را بیاد پروردگار بیدار داشتن است .

۳۲۸ أَقْوَى النَّاسِ إِيماناً أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلاً عَلَى اللهِ سُبْحانَهُ : تواناترین مردم از حیث ایمان کسی است که توکلش بر خداوند سبحان بیشتر باشد .

۳۲۹ أَدَلُّ شَيْءٍ عَلَى غَزارَةِ العَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ : راه نماترین چیز بر بسیاری و فراوانی خرد خوبی اندیشه است .

۳۳۰ أَفْضَلُ النَّاسِ رَأْياً مَنْ لا يَسْتَغْنِي عَنْ مُشِيرٍ : نیک اندیش ترین مردم مردیست که خویش را بی نیاز از رأی دهندگان نبیند .

۳۳۱ أَفْضَلُ الجُودِ إِيصالُ الحُقُوقِ إِلَى أَهْلِها : برترین جود و سخا حقوق را بحقداران رساندن است .

۳۳۲ أَقْبَحُ البُخْلِ مَنْعُ الأَمْوالِ عَنْ مُسْتَحِقِّها : زشت ترین بخل باز گرفتن مالها از مستحقش میباشد .

۳۳۳ أَفْضَلُ المُرُوَّةِ إِسْتِبْقاءُ الرَّجُلِ ماءَ وَجْهِهِ : برترین مردانگی آنست که مرد آبرویش را نگهدارد .

۲۳۴ أَشْقَى النَّاسِ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ: بدبخت ترین اشخاص کسی است که دینش را بدنیای دیگری بفروشد (واتّفاقاً این بدبختی و منکر اغلب ما مردم هست جمع میشویم یک نفر وطن فروش بدبخت نزار خود را بکرسی وکالت می نشانیم و همه رنج و سایل تعیّش او را فراهم میسازیم و نه تنها دین خود را بلکه دنیا و دین خود را بواسطه او از دست میدهیم و این قسمت در تمام کشور ما جاری است).

۲۳۵ أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللهِ أَكْثَرُهُمْ خَشْيَةً لَهُ: خداشناس ترین مردم کسی است که از خدا بیشتر بترسد

۲۳۶ أَحَبُّ الْعِبَادِ سُبْحَانَهُ أَطْوَعُهُمْ لَهُ: دوست ترین بندگان خدای پاک و بزرگ فرمانبردارترین آنان است.

۲۳۷ أَحَقُّ النَّاسِ بِالرَّحْمَةِ عَالِمٌ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ جَاهِلٍ وَكَرِيمٌ يَسْتَوْلِي عَلَيْهِ لَئِيمٌ وَبَرٌّ تَسَلَّطَ عَلَيْهِ فَاجِرٌ: سزاوارترین مردم بمهر و محبّت دانشمندی است که فرمان نادانی بروی روان باشد و جوانمردی است که ناکسی بروی مسلّط گردد و یا نیکوکاری است که شخص بدکاری بروی حکومت کند.

۲۳۸ أَمْقَتُ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ الْفَقِيرُ الْمَزْهُوُّ وَالشَّيْخُ الزَّانِي وَالْعَالِمُ الْفَاجِرُ: دشمن ترین مردم نزد خداوند سبحان نادار متکبّر خودپسند و پیرمرد زناکار و دانشمند بدکردار است (ألزّهو مصدر الفخر والتّيه والباطل والكذب «المنجد»)

۲۳۹ أَفْضَلُ الْعُدَدِ أَخٌ وَفِيٌّ وَشَفِيقٌ زَكِيٌّ: برترین پشتیبانان برادر وفادار و یار پاک و پایدار است

۲۴۰ أَبْعَدُ الْخَلَائِقِ مِنَ اللهِ تَعَالَى الْبَخِيلُ الْغَنِيُّ: دورترین مردم از خداوند تبارک و تعالی بخیل توانگر دارا است

۲۴۱ أَكْثَرُ النَّاسِ مَقْتاً الْفَقِيرُ الْمُتَكَبِّرُ: دشمن ترین مردم فقیر نادار و متکبّر است.

۲۴۲ أَبْغَضُ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ الْعَالِمُ الْمُتَجَبِّرُ: دشمن ترین بندگان نزد خداوند سبحان عالم متکبّر است

۲۴۳ أَحْسَنُ الْمَكَارِمِ عَفْوُ الْمُقْتَدِرِ وَجُودُ الْمُفْتَقِرِ: بهترین کرامتها و بزرگواریها گذشت مرد توانا و بخشش کردن مرد نیازمند است.

۲۴۴ أَكْبَرُ الْكُلْفَةِ تَعَنِّيكَ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ: بزرگترین رنج رنج بردن تو است در چیزیکه شایسته تو نیست.

۲۴۵ أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ غَيْرَكَ بِمَا فِيكَ: بزرگترین

عیب آنست که بچیزیکه درخودت هست دیگران را عیبناک دانی .

۳۴۶ أَقَلُّ شَيْءٍ اَلصِّدْقُ وَالْأَمَانَةُ : کمترین چیز درمیان مردم راستی وامانت است

۳۴۷ أَكْثَرُ شَيْءٍ اَلْكِذْبُ وَالْخِيَانَةُ : بیشترین چیز درمیان مردم دروغ وخیانت است

۳۴۸ أَعْدَلُ السِّيرَةِ أَنْ تُعَامِلَ النَّاسَ بِمَا تُحِبُّ أَنْ يُعَامِلُوكَ بِهِ : براست ترین روش آنست که همانطوریکه دوست داری با تو رفتار کنند با مردم همانطور معامله ورفتار کنی .

۳۴۹ أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَنْبِيَاءِ اللهِ أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَأَصْبَرُهُمْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ : همانندترین مردم به پیمبران خدای کسی است که حق را گوینده تر ودر کاربستن دستور حق پافشارتر است .

۳۵۰ أَفْضَلُ النَّاسِ سَالِفَةً عِنْدَكَ مَنْ أَسْلَفَكَ حُسْنَ التَّأْمِيلِ لَكَ : برترین مردم پیش تو ازجهه داشتن پیشینه کسی است که از پیش قرض داده باشد بتو امید نیکو مر ترا .

۳۵۱ أَسْرَعُ الْأَشْيَاءِ عُقُوبَةً رَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ وَكَانَ مِنْ نِيَّتِكَ الْوَفَاءُ لَهُ وَفِي نِيَّتِهِ الْغَدْرُ بِكَ : پرشتابترین چیزها بکیفر آنست که با مردی برکاری پیمان بندی و تو نیت وفای بآن داشته باشی واو نیت بیوفائی داشته باشد .

۳۵۲ أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ : بیشتر افتادنهای خردها زیر درخشش تیغهای طمعها است (یعنی: بیشتر لغزشهای خردها درجائی است که پای طمع درمیان باشد که خرد را بغلط اندازد)

۳۵۳ أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يُزِيلَ النَّقْصَ عَنْ نَفْسِهِ فَلَمْ يَفْعَلْ : ناتوانترین مردم کسی است که قادر است نقص وکاهش را ازخودش بزداید ونزداید

۳۵۴ أَخْسَرُ النَّاسِ مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يَقُولَ الْحَقَّ فَلَمْ يَقُلْ : زیانکارترین مردم کسی است که برگفتن حرف حق توانا باشد ونگوید .

۳۵۵ أَعْظَمُ النَّاسِ رِفْعَةً مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ : بلندترین مردم کسی است که خود را بیفکند .

۳۵۶ أَكْبَرُ النَّاسِ ضَعَةً مَنْ تَعَاظَمَ فِي نَفْسِهِ : بزرگترین مردم ازحیث افتادگی کسی است که خود را بزرگ بداند .

۲۵۷ أَغْلَبُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ بِعِلْمِهِ: پیروزترین کسان کسی است که به نیروی دانش بر هوای نفسش پیروز باشد.

۲۵۸ أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ: نیرومندترین کسان کسی است که به نیروی حلمش بر خشمش دست یابد.

۲۵۹ أَفْضَلُ الْحِلْمِ كَظْمُ الْغَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ مَعَ الْقُدْرَةِ: برترین بردباری خشم را فرو خوردن و بحال توانائی خویشتن را نگهداشتن است.

۲۶۰ أَحْسَنُ الْعَفْوِ مَا كَانَ عَنْ قُدْرَةٍ: بهترین گذشت از گناه آنست که از روی قدرت و توانائی باشد.

۲۶۱ أَفْضَلُ الْجُودِ مَا كَانَ عَنْ عُسْرَةٍ: بالاترین جود و بخشش آنست که بگاه تنگدستی صورت گیرد.

۲۶۲ أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ أَنْصَفَ مَنْ ظَلَمَهُ: دادگسترین کسان کسی است که داد دهد کسی را که بروی ستم کند.

۲۶۳ أَجْوَرُ النَّاسِ مَنْ ظَلَمَ مَنْ أَنْصَفَهُ: بیدادترین کسان کسی است که ستم کند کسی را که بروی داد دهد.

۲۶۴ أَقْوَى النَّاسِ أَعْظَمُهُمْ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ: تواناترین کسان بزرگترین آنانست در کنترل نمودن نفس خویشتن.

۲۶۵ أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ إِصْلَاحِ نَفْسِهِ: ناتوانترین کسان کسی است که از اصلاح نفسش ناتوان است.

۲۶۶ أَبْخَلُ النَّاسِ بِعِرْضِهِ أَسْخَاهُمْ بِمَالِهِ: بخیل‌ترین مردم بآبروی خود کسی است که بمالش سخی‌تر باشد. (مالش را فدای آبرویش میکند و آزادانه زندگی مینماید)

۲۶۷ أَعْوَنُ شَيْءٍ عَلَى صَلَاحِ النَّفْسِ الْقَنَاعَةُ: برای اصلاح امر نفس قناعت یاری کننده‌ترین چیز است.

۲۶۸ أَجْدَرُ النَّاسِ بِرَحْمَةِ اللهِ أَقْوَمُهُمْ بِالطَّاعَةِ: سزاوارترین کسان برحمت خدا پایدارترین کسان بر فرمانبرداری خدا است.

۲۶۹ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيمَانًا: نزدیکترین کس بخداوند سبحان کسی است که ایمانش بهتر و استوارتر است.

۲۷۰ أَعْيَى مَا يَكُونُ الْحَكِيمُ إِذَا خَاطَبَ سَفِيهًا: محصورترین و درمانده‌ترین چیزی شخص دانشمند آگاهی است که نادانی را مخاطب کند (و بخواهد با او سخن گوید چون ناچار است سطح مطالب خود را با فهم مخاطب تطبیق کند از این جهت بزحمت میافتد).

۲۷۱ أَوَّلُ الْمُرُوَّةِ طَاعَةُ اللهِ وَآخِرُهَا التَّنَزُّهُ عَنِ الدَّنَايَا: اوّلین جوانمردی فرمانبرداری از خدا

و آخرش پاکیزه زیستن و برکنار بودن از پستی‌هاست .

۳۷۲ أهل الدنيا غرض النوائب وذرية المصائب ونهب الرزايا : جهانیان همگان هدف پیکانهای ماتمها و برباد داده گرفتاریها و غارت شده خواریها و مصیبتها اند .

۳۷۳ أعظم الناس وزرا العلماء المفرطون : سنگین‌بارترین مردم از حیث گناه آن علمائی هستند که پای از مرز خود بیش فراتر مینهند (و بعلمشان عمل نکرده مال ایتام و اوقاف را میخورند) .

۳۷۴ أشد الناس ندما عند الموت العلماء غير العاملين : در دم مرگ سخت‌ترین کسان از جهت پشیمانی عالمان بدون عمل اند .

۳۷۵ أسفه السفهاء المتبجح بفحش الكلام : نادان‌ترین نادانان شخص دشنام دهنده است که از فحش دادنش شاد است .

۳۷۶ أبخل الناس من بخل بالسلام : بخیل‌ترین مردم کسی است که بر سلام کردن بدیگران بخل ورزد .

۳۷۷ أغنى الأغنياء من لم يكن للحرص أسيرا : توانگرترین توانگران کسی است که در بند حرص اسیر و گرفتار نباشد .

۳۷۸ أجل الأمراء من لم يكن الهوى عليه أميرا : بلند مرتبه‌ترین امیران امیری است که هوای نفس بر وی فرمان نراند و امارت نکند .

۳۷۹ أحسن السناء الخلق السجيح : بهترین بلندی و عظمت خوی نرم هموار است .

۳۸۰ أحسن الفعل الكف عن القبيح : بهترین کارها دست از زشتی (و مردم آزاری) کشیدن است .

۳۸۱ أفضل ما من الله سبحانه على عباده علم وعقل وملك وعدل : افزونترین چیزیکه خداوند بر بندگانش منت گذارده است علم و عقل و پادشاهی و عدل و داد است (و پایه نظم جهان استوار بر این چار پایه میباشد) .

۳۸۲ أجل الملوك من ملك نفسه وبسط العدل : بزرگترین پادشاهان آنکسی است که تسلط بر نفس داشته باشد و عدل را منتشر سازد .

۳۸۳ أدين الناس من لم تفسد الشهوة دينه : متدین‌ترین مردم مردی است که شهوت و خواهش نفس دینش را فاسد و تباه نسازد .

۳۸۴ أعلم الناس من لم يزل الشك يقينه : داناترین مردم کسی است که شک و تردید پایه ایمان و یقینش را متزلزل ننماید .

۳۸۵ أحق الناس بالزهادة من عرف نقص الدنيا

سزاوارترین مردم بزهد وکناره گیری از جهان کسی است که نقص وکاهش جهان را بشناسد (و دامان بزیور زرّش نیالاید).

۳۸۶ أفضل الناس في الدنيا الأسخياء وفي الآخرة الأتقياء: برترین مردان در جهان جوانمردان و بخشندگان و در آخرت پرهیزکاران اند.

۳۸۷ أسوء الناس حالا من انقطعت مادّته وبقيت عادته: بدحال ترین مردم مردی است که (پیرشده قوایش را از دست داده رشته و) مادّه عمرش بریده شده لکن عادت وخوی زشتش بجا مانده است.

۳۸۸ أتعب الناس قلبا من علت همّته وكثرت مروّته وقلّت مقدرته: خسته دل ترین مردم مردی است که همّتش عالی مردانگیش بسیار لکن قدرتش کم باشد (و نتواند بارزوایها و مقاصد بجنگد).

۳۸۹ أشدّ من الموت طلب الحاجة من غير أهلها: از مردن سخت تر از نااهلان حاجت خواستن است.

۳۹۰ أظهر الناس نفاقا من أمر بالطاعة ولم يعمل بها ونهى عن المعصية ولم ينته عنها: درمیان مردم مردی نفاقش از همه آشکارتر است که مردم را بفرمانبرداری از خدا میخواند وخود دستور فرمان نمیبرد و از معصیت نهی میکند وخودش از گناهکاری کنار نمیکشد.

۳۹۱ أشدّ الغصص فوت الفرص: سخت ترین غصه‌های گلوگیر فرصتها را از دست دادن است.

۳۹۲ أفضل الرأي ما لم يفت الفرص ولم يورث الغصص: افزونترین رأی واندیشه آنست که باعث از دست رفتن فرصتها و در پی داشتن اندوهها نشود.

۳۹۳ أشدّ الناس عقوبة رجل كافأ الإحسان بالإساءة: سخت ترین مردم از حیث کیفر وعقوبت مردی است که خوبی مردم را بدی پاداش دهد.

۳۹۴ أسعد الناس من ترك لذّة فانية للذّة باقية: خوشبخت ترین مردم کسی است که برای لذّت باقی آخرت از لذّت دنیای فانی بگذرد.

۳۹۵ أكرم الأخلاق السخاء وأعمّها نفعا العدل: ستوده ترین اخلاق بخشش و سخا است لکن آنکه نفعش عمومی تر است عدل است (چون بخشش درباره چند نفر انگشت شمار بیش نیست ولی عدل سودش بهمه میرسد).

۳۹۶ أفضل العقل معرفة المرء نفسه فمن عرف نفسه عقل ومن جهلها ضلّ: افزون‌ترین خردمندی آنست که انسان خود را بشناسد پس هرکه خود را شناخت عاقل و هرکه خود را نشناخت جاهل و گمراه است.

۳۹۷ أغنى الناس في الآخرة أفقرهم في الدنيا: ندارترین مردم در دنیا دارا‌ترین مردم در آخرت است.

۳۹۸ أوفر الناس حظّا من الآخرة أقلّهم حظّا من الدنيا: پربهره‌ترین مردم در آخرت از حیث حظ و لذت کم‌بهره‌ترین مردم در دار دنیا است.

۳۹۹ أشرف الخلائق التواضع والحلم ولين الجانب: شریفترین اخلاق فروتنی بردباری و نرم جانبی است (که انسان با بندگان خدای سخت نگیرد و از لطف و مهر دریغ نگوید).

۴۰۰ أكرم الشيم اكرام المصاحب وإسعاف الطالب: بهترین خوی‌ها گرامی داشتن یار و برآوردن حاجت خواستار است.

۴۰۱ أشدّ الناس عذابا يوم القيامة المتسخّط لقضاء الله: سخت‌ترین مردم از حیث گرفتاری در روز قیامت کسی است که برارادهٔ خدا خشمناک باشد و بقضا رضا ندهد).

۴۰۲ أوثق سبب أخذت به سبب بينك وبين الله: استوارترین رشته که باید تو چنگ بدان در افکنی رشته‌ایست که بین تو و خداست (زیرا که آن رشته ناگسستنی است).

۴۰۳ أغنى الناس الراضي بقسم الله سبحانه: بی‌نیازترین مردم کسی است که بقسمتهای خدا راضی است.

۴۰۴ أعقل الناس أقربهم من الله سبحانه: خردمندترین مردم کسی است که بخداوند سبحان از همگان نزدیکتر باشد.

۴۰۵ أفضل السخاء أن تكون بمالك متبرّعا وعن مال غيرك متورّعا: برترین بخشش آنست که مال خودت را بلاعوض بخشنده و از مال غیر خودت پرهیزکننده باشی.

۴۰۶ أعرف الناس بالله سبحانه أعذرهم للناس وإن لم يجد لهم عذرا: خداشناس‌ترین مردم کسی است که از مردم عذرخواه‌تر باشد گو اینکه عذری برایشان درکار نباشد.

۴۰۷ أحقّ من تطيعه من لا تجد منه بدّا ولا تستطيع لأمره ردّا: سزاوارترین کس که به

فرمانش را بری کسی است که تورا از روی گزیری نیست و توانائی رد کردن فرمانش نداری .

۴۰۸ أَفْضَلُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ وَفِطَامُهَا عَنْ لَذَّاتِ الدُّنْيَا : برترین پیکار پیکاری است که با دیو نفس در گیرد برای باز داشتنش از هوا و باز گرفتنش از لذات دنیا .

۴۰۹ أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيرًا : خردمندترین مردم مردی است که بینای عیب خویش و از عیب دیگری نابینا است .

۴۱۰ أَفْضَلُ الْمُلُوكِ مَنْ حَسُنَ فِعْلُهُ وَنِيَّتُهُ وَعَدَلَ فِي جُنْدِهِ وَرَعِيَّتِهِ : برترین سلاطین سلطانی است که کار و نیتش خوب و با سپاه و رعیتش بدادگری رفتار نماید .

۴۱۱ أَضْيَقُ النَّاسِ حَالًا مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ وَكَبُرَتْ هِمَّتُهُ وَزَادَتْ مُؤْنَتُهُ وَقَلَّتْ مَعُونَتُهُ : تنگ روزگارترین مردم کسی است که خواهشش بسیار آرزویش دراز خرج و وابستگیش زیاد و یاری کنندگانش کم باشند (چنین کسی وقتی روزگار بر مرادش نگشت همیشه تنگدل است) .

۴۱۲ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَصَىٰ هَوَاهُ وَأَفْضَلُ مِنْهُ مَنْ رَفَضَ دُنْيَاهُ وَأَشْقَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَهُ هَوَاهُ فَمَلَكَتْهُ دُنْيَاهُ وَأَفْسَدَ أُخْرَاهُ : برترین کسان کسی است که هوای نفسش را فرمان نبرد و از او بالاتر کسی است که بدور افکند دنیای خود را لکن بدبخت‌ترین مردم مردی است که هوای نفسش بروی چیره گردد آنگاه دنیایش براو مسلط گردد و آخرتش را تباه ساخته

۴۱۳ أَصْدَقُ الْإِخْوَانِ مَوَدَّةً أَفْضَلُهُمْ لِإِخْوَانِهِ فِي السَّرَّاءِ مُوَازَاةً وَفِي الضَّرَّاءِ مُوَاسَاةً : درست‌ترین برادران از روی دوستی آن کسی است که افزونتر از همه باشد در برابری با برادران خود در خوشی و بهنگام سختی همکاری و کمک مالی با نان کند

۴۱۴ أَحَقُّ مَنْ أَطَعْتَهُ مَنْ أَمَرَكَ بِالتُّقَىٰ وَنَهَاكَ عَنِ الْهَوَىٰ : سزاوارترین کس که باید او را اطاعت کنی کسی است که ترا بتقوی امر نماید و از پیروی خواهشش برکنارت دارد .

۴۱۵ أَحْسَنُ اللِّبَاسِ الْوَرَعُ وَخَيْرُ الذُّخْرِ التَّقْوَىٰ : بهترین لباس پارسائی و بهترین توشه تقوا است (خنک آن رادمردی که این پیراهن را بپوشد و این توشه را پس انداز کند) .

۴۱۶ أَفْضَلُ الْأَدَبِ أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ حَدِّهِ

وَلا يَتَعَدّى قَدْرَهُ : برترين كمال ودانش آنست كه انسان سر مرز خود بايستد واز اندازه اش تجاوز ننمايد (وپاى از گليم خويش فراتر ننهد).

۴۱۷ أَعْدَلُ النّاسِ مَنْ أَنْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ وَأَعْظَمُهُمْ حِلْماً مَنْ حَلُمَ عَنْ قُدْرَةٍ : دادگرترين مردم كسى است كه از روى توانائى براه انصاف رود (نه از راه ناتوانى) وپرحلمترين آنها كسى است كه در حال قدرت بردبارى گرايد.

۴۱۸ أَقْرَبُ الْعِبادِ إِلَى اللّهِ تَعالى أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَإِنْ كانَ عَلَيْهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِهِ وَإِنْ كانَ فِيهِ كُرْهُهُ : نزديكترين بندگان بخدا تعالى كسى است كه حق را گوياتر است اگرچه بزيان او باشد وآن حق را بكار مى بندد اگرچه او را از آن كراهتى باشد (چون طبعاً نفس انسان متابع هوا ومخالف فرمان خداست).

۴۱۹ أَقْبَحُ مِنَ الْعِيِّ الزِّيادَةُ عَلَى الْمَنْطِقِ عَنْ مَوْضِعِ الْحاجَةِ : از آنچه مورد نياز است بيشتر حرف زدن از گنگى ولالى زشت تر است.

۴۲۰ أَحْمَدُ مِنَ الْبَلاغَةِ الصَّمْتُ حِينَ لا يَنْبَغِي الْكَلامُ : آنجا كه جاى سخن گفتن نيست خاموشى پسنديده تر از بلاغت ورسائى در گفتار است.

۴۲۱ أَعْوَنُ الْأَشْياءِ عَلى تَزْكِيَةِ الْعَقْلِ التَّعْلِيمُ : براى پاكيزگى عقل يارى كننده ترين چيزها چيزى بمردم ياد دادن است.

۴۲۲ أَجْدَرُ الْأَشْياءِ بِصِدْقِ الْإِيمانِ الرِّضا وَالتَّسْلِيمُ : سزاوارترين چيزها براستى ومسلمانى از خدا (در همه حال) خوشنود بودن وفرمانش را گردن نهادن است.

۴۲۳ أَعْظَمُ الْحَماقَةِ الْإِخْتِيالُ فِي الْفاقَةِ : بزرگترين نادانى در حال فقر ودرويشى برخويش نازيدن است (وبندهٔ خدا هر قدر هم دارا باشد باز نادار است وفخر وسركشى از وى سزاوار نيست).

۴۲۴ أَفْضَلُ الْمالِ ما قُضِيَتْ بِهِ الْحُقُوقُ : برترين مال مالى است كه حقوق خدا ومردم را كه بر گردن تو است بآن ادا كرده شود.

۴۲۵ أَقْبَحُ الْمَعاصِي قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْعُقُوقُ : زشت ترين گناهان بريدن از خويشان وبد سلوكى با پدر ومادر است.

۴۲۶ أَعْرَفُ النّاسِ بِالزَّمانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْداثِهِ : روزگار را آن مردى شناساتر است كه از حوادث گوناگونش دچار شگفتى وتعجب نگردد.

۴۲۷ أَبْخَلُ النّاسِ مَنْ بَخِلَ (عَلی نَفْسِهِ) بِمالِهِ وَخَلَّفَهُ لِوُرّاثِهِ : بخیل ترین مردم کسی است که بمالش بخل ورزد و آن را برای وارثان خودش بگذارد .

۴۲۸ أَفْضَلُ الذَّخائِرِ حُسْنُ الضَّمائِرِ : برترین اندوخته ها نیکی نیتها و اندیشه ها است .

۴۲۹ أَفْضَلُ الذِّكْرِ الْقُرْآنُ بِهِ تُشْرَحُ الصُّدُورُ وَتَسْتَنِيرُ السَّرائِرُ : برترین ذکر قرآن است که بواسطه آن سینه ها باز و منشرح میگردد و درونها نور میبخشد (و زنگهای تیره شرک و گناه را از آئینه دل میزداید).

۴۳۰ أَشْرَفُ أَخْلاقِ الْكَرِيمِ كَثْرَةُ تَغافُلِهِ عَمّا يَعْلَمُ : برترین خوهای شخص نیکوکار آنست که از آنچه که میداند بسیار خود را بنادانستن میزند (که طرف مقابل شرمنده نگردد) .

۴۳۱ أَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ : دلاورترین مردم مردی است که ببردباری بر نادانی پیروزی یابد

۴۳۲ أَوْهَنُ الْأَعْداءِ كَيْداً مَنْ أَظْهَرَ عَداوَتَهُ : سست ترین دشمنان دشمنی است که دشمنی خود را آشکار کند (زیرا که چون دشمنی خود را آشکار کند شخص همواره از او در حذر باشد و جانب احتیاط را از دست نمیدهد پس فریب و مکر او بی اثر میشود).

۴۳۳ أَعْظَمُ النّاسِ سُلْطاناً عَلى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَأَماتَ شَهْوَتَهُ : بزرگترین مردم از حیث تسلط بر نفس کسی است که ریشه خشمش را از سر زمین دلش برکند و بمیراند هوی و هوس خویش را.

۴۳۴ أَعْلَمُ النّاسِ بِاللهِ سُبْحانَهُ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْأَلَةً : داناترین مردم بخداوند سبحان کسی است که بیشتر (خدا را بخواند و هرچه خواهد) از او درخواست کند .

۴۳۵ أَحْسَنُ الْمُلُوكِ حالاً مَنْ حَسُنَ عَيْشُ النّاسِ فِي عَيْشِهِ وَعَمَّ رَعِيَّتَهُ بِعَدْلِهِ : خوش سلوک ترین پادشاهان (و نیک بخت ترین آنان) کسی است که زندگی مردم در دوران زندگی او نیکو باشد و رعیتش از عدل و احسانش برخوردار گردند .

۴۳۶ أَجْهَلُ النّاسِ الْمُغْتَرُّ بِقَوْلِ مادِحٍ مُتَمَلِّقٍ يُحَسِّنُ لَهُ الْقَبِيحَ وَيُبَغِّضُ إِلَيْهِ النَّصِيحَ : نادان ترین مردم کسی است که بگفتار مداح متملق (و شاعر چاپلوس) فریب خورد آن مداح هرزه درای

زشت را برای او زیبائی بیاراید و پند آموز را در پیش بدشمنی و زشتی جلوه دهد .

۴۳۷ أكبر الشّرّ في الإستخفاف بمولم عظة المشفق النّاصح والإغترار بحلاوة ثناء المادح الكاشح : بزرگترین بدی و بدبختی در سبک شمردن پند پدر دآورندهٔ مهربان اندرز دهنده است آنکه و فریب شیرینی مدح و ثنای ستایشگریکه دشمن نهانی اوست بخورد .

۴۳۸ أصوب الرّأي القول المصيب : راست‌ترین چیزیکه افکنده میشود سخن درست است .

۴۳۹ أعظم النّاس ذلّاً الطّامع الحريص المريب : بزرگترین مردم از حیث خواری شخص طمعکار آزمند که بشک اندازندهٔ مردم باشد .

۴۴۰ أعظم الذّنوب ذنب أصرّ عليه صاحبه : بزرگترین گناهان و مهمترین آنها آن گناهی است که صاحبش بر آن اصرار کند و پافشاری داشته باشد .

۴۴۱ أسعد النّاس بالخير العامل به : نیکبخت‌ترین مردم در نیکی و کار خیر کسی است که آن نیکی را بکار بندد .

۴۴۲ أقلّ ما يجب للمنعم أن لا يعصى بنعمته : کمترین چیزی که لازم است بجای آورده شود از برای نعمت دهنده اینست که نعمت او را صرف در نافرمانی او کرده نشود .

۴۴۳ أعدى عدوّ للمرء غضبه وشهوته فمن ملكهما علت درجته وبلغ غايته : برای مرد دشمن ترین دشمن غضبش و شهوتش میباشد پس هر که آن دو را به بند فرمان درکشد پایگاهش بزرگ گردد و برسد بمقصد خودش .

۴۴۴ أوّل الهوى فتنة وآخره محنة : هوا و هوس اوّلش فتنه انگیزی و آخرش رنج و گرفتاری است .

۴۴۵ أفضل الشّيم السّخاء والعفّة والسّكينة : افزونترین خویها بخشندگی پاکدامنی و وقار و آرامش است .

۴۴۶ أحقّ النّاس أن يحذر السّلطان الجائر والعدوّ القادر والصّديق الغادر : سزاوارترین مردم که باید از او بیم و حذر بود سه کس اند پادشاه ستمگر و دشمن توانا و دوست بیوفا .

۴۴۷ أفضل العقل الإعتبار وأفضل الحزم الإستظهار وأكبر الحمق الإغترار : برترین خردمندی پند آموختن و برترین دوراندیشی پشتیبان گرفتن و بزرگترین نادانی گول خوردن است .

۴۴۸ أحزم النّاس من توهّم العجز لفرط

إستظهاره: دوراندیش‌ترین مردم کسی است که با دشمن پشتیبانان و یاران بسیار خود را ناتوان پندارد.

۴۴۹ أحزم الناس من كان الصبر والنظر في العواقب شعاره ودثاره: دوراندیش‌ترین مردم مردی است که صبر در امور و نگریستن در پایان کار جامهٔ زیرین و روئین او باشد (یعنی همیشه همراه او باشد).

۴۵۰ أكيس الأكياس من مقت دنياه وقطع منها أمله ومناه وصرف عنها طمعه ورجاه: زیرکترین زیرکان کسی است که دنیایش را دشمن دارد و پیوند امید و آرزویش را از آن ببرد و چشم توقع و طمع را از آن بردوزد.

۴۵۱ أفضل المسلمين إسلاماً من كان همّه لأخراه واعتدل خوفه ورجاه: برترین مسلمانان از حیث اسلامیت و دیانت کسی است که همتش برای آخرتش باشد و بیم و امیدش از خدا مساوی و یکسان باشد.

۴۵۲ أفضل المؤمنين إيماناً من كان لله سبحانه أخذه وعطاؤه وسخطه ورضاه: برترین مؤمنین از حیث ایمان بخدا کسی است که گرفتنش و دادنش و خشمش و خشنودیش همه برای خدا باشد و بس.

۴۵۳ أفضل من شاورت ذو التجارب وشر من قارنت ذو المعائب: برترین مردی که با وی مشورت کنی باید دارای تجربه‌های فراوان باشد و بدترین کس که بوی نزدیکی و دوستی میکنی کسی است که عیب بسیار دارد (فلذا آن را یار و از این برکنار باش).

۴۵۴ أفضل الفضائل بذل الرغائب وإسعاف الطالب والإجمال في المطالب: برترین فضیلتها افزون دادن عطاها است و برآوردن حاجت خواهش کننده و میانه روی در خواسته‌ها.

۴۵۵ أنفع الكنوز معروف تودعه الأحرار وعلم يتدارسه الأخيار: پرسودترین گنجها نیکیی است که آن را به آزادمردان بسپاری و یا دانشی است که بخوانند آنرا نیکان.

۴۵۶ أحسن الناس حالاً في النعم من استدام حاضرها بالشكر وارتجع فائتها بالصبر: خوش روزگارترین مردم در حال نعمت کسی است که نعمت موجود را بوسیلهٔ شکر از خدا ادامه دهد و هرچه از آن نعمت که از دستش بدر رفته است بوسیلهٔ صبر و شکیب بازش گرداند.

۴۵۷ أحمق الناس من يمنع البر ويطلب الشكر ويفعل الشر ويتوقع ثواب الخير: نادان‌ترین مردم

کسی است که نیکی را از مردم باز گیرد و خود شکر خواهان باشد بدی را بجای میاورد و خود توقع پاداش خوبی دارد.

۴۵۸ أَنْجَحُ الْأُمُورِ مَا أَحَاطَ بِهِ الْكِتْمَانُ: پیروزمندترین کارها آن کاری است که پرده پنهان داشتن فرا گیرد (تا کسی از راز انسان آگهی پیدا نکند کارش شکست نیابد).

۴۵۹ أَفْضَلُ الشَّرَفِ كَفُّ الْأَذَى وَبَذْلُ الْإِحْسَانِ: برترین شرف دست از آزار کسان باز داشتن و درباره مردم نیکی کردن است.

۴۶۰ أَهْوَنُ شَيْءٍ لَائِمَةُ الْجُهَّالِ: آسان ترین چیز سرزنش کردن نادانان است مر انسان را.

۴۶۱ أَهْلَكُ شَيْءٍ إِسْتِدَامَةُ الضَّلَالِ: هلاک کننده ترین چیز پایداری انسان است بر گمراهی.

۴۶۲ أَبْعَدُ النَّاسِ سَفَراً مَنْ كَانَ سَفَرُهُ فِي ابْتِغَاءِ أَخٍ صَالِحٍ: دراز ترین سفر کننده مردم کسی است که در طلب برادری صالح و یاری نیک سفر کند (زیرا یار یکرنگ این روزها و اینها بجنگ نیفتد).

۴۶۳ أَقْرَبُ النِّيَّاتِ بِالنَّجَاحِ أَعْوَدُهَا بِالصَّلَاحِ: نزدیکترین نیتها برستگاری آنست که بصلاح و رسائی بازگردنده تر باشد.

۴۶۴ أَوَّلُ الْمُرُوَّةِ طَلَاقَةُ الْوَجْهِ وَآخِرُهَا التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ: مردانگی اوّلش گشاده رویی و آخرش با مردمان دوستی کردن است.

۴۶۵ أَوَّلُ الْإِخْلَاصِ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ: نخستین پاکدرونی از آنچه که در دستهای مردم است دیده بر دوختن است.

۴۶۶ أَوَّلُ الْمُرُوَّةِ الْبِشْرُ وَآخِرُهَا إِسْتِدَامَةُ الْبِرِّ: نخستین مردانگی گشاده رویی و آخرش پیوسته با مردم بکار نیکی بودن است.

۴۶۷ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْفَرَجُ عِنْدَ تَضَايُقِ الْأَمْرِ: نزدیکترین هنگام گشایش کار هنگام تنگی وسختی کار است چون کار سخت شود سامان پذیرد.

۴۶۸ أَمْقَتُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ: دشمن ترین بندگان خدا نزد خدایتعالی بنده ایست که همتش همگی صرف پر کردن شکمش و راندن شهوتش باشد.

۴۶۹ أَنْعَمُ النَّاسِ عَيْشاً مَنْ مَنَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْقَنَاعَةَ وَأَصْلَحَ لَهُ زَوْجَهُ: نعمت دارترین مردم در زندگی کسی است که خداوند تعالی وی را خوی قناعت داده

وزنی سازگارش بخشوده باشد.

۴۷۰ أَشَدُّ النّاسِ عَمًى مَنْ عَمِيَ عَنْ حُبِّنا وَفَضْلِنا وَناصَبَنا العَداوَةَ بِلا ذَنْبٍ سَبَقَ مِنّا إِلَيْهِ إِلّا أَنّا دَعَوْناهُ إِلَى الحَقِّ وَدَعاهُ سِوانا إِلَى الفِتْنَةِ وَالدُّنْيا فَآثَرَهُما وَنَصَبَ العَداوَةَ لَنا: سخت ترین مردم در کور باطنی کسی است که از فضل و دوستی ما اهلبیت رسول الله ص کور باشد و کین و دشمنی با ما را آشکار کرده بدون گناهی که از ما بوی رسیده باشد جز اینکه ما او را بسوی حق خوانده ایم ولکن دیگری او را بطرف دنیا و فتنه خوانده است آنگاه او پیرو دعوت دیگری بوده و دشمنی با ما را برپا داشته است.

۴۷۱ أَسْعَدُ النّاسِ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنا وَتَقَرَّبَ إِلَى اللهِ بِنا وَأَخْلَصَ حُبَّنا وَعَمِلَ بِما إِلَيْهِ نَدَبْنا وَانْتَهى عَمّا عَنْهُ نَهَيْنا فَذاكَ مِنّا وَهُوَ فِي دارِ المُقامَةِ مَعَنا: خوشبخت ترین مردم مردی است که فضل و فزونی ما را بر دیگران بشناسد و بوسیلهٔ ما بخداوند تعالی تقرب جوید محبتش را برای ما اهلبیت رسول الله ص خالص کرده بدانچه سنت و طریقهٔ ما باو دستور میدهد عمل کند و از آنچه که نهی ما نهیش میکند کناره گیرد چنین کسی از ما است و در سرای مقام و کرامت با ما است.

۴۷۲ أَحْسَنُ الأَدابِ ما كَفَّكَ عَنِ المَحارِمِ: بهترین ادبها و دانشها ادبی است که تو را از حرامها نگهدارد.

۴۷۳ أَحْسَنُ الأَخْلاقِ ما حَمَلَكَ عَلَى المَكارِمِ: بهترین خوها خوئی است که تو را بسوی نیکیها و بزرگواریها بکشاند.

۴۷۴ أَبْلَغُ الشَّكْوى ما نَطَقَ بِهِ ظاهِرُ البَلْوى: رساترین شکایت آنست که ظاهر بلایا و گرفتاریها حاکی از آن باشد (و نیازی ببیان کردن نداشته باشد).

۴۷۵ أَفْضَلُ النَّجْوى ما كانَ عَلَى الدِّينِ وَالتُّقى وَأَسْفَرَ عَنِ اتِّباعِ الهُدى: برترین راز گفتن آنست که پایه اش بر دین و تقوا بوده و بیان کنندهٔ پیروی هدایت باشد (نه برای نقشه کشیدن و گمراه کردن و غیبت نمودن از مردم) و مخالفت با هوی و خواهش

۴۷۶ أَصْدَقُ المَقالِ ما نَطَقَ بِهِ لِسانُ الحالِ: راست ترین سخن آنست که زبان حال بآن گویا باشد.

۴۷۷ أَحْسَنُ المَقالِ ما صَدَّقَهُ حُسْنُ الفِعالِ: بهترین گفتار آنست که خوبی کار و رفتار انسان تصدیق کنندهٔ آن باشد.

۴۷۸ أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حُسْنُ النِّظَامِ وَفَهِمَهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ: زیباترین سخن آنست که (چون گوهر در سلک نظم منتظم بود) با حسن ترتیب آراسته شده باشد و عالم و عامی آنرا بفهمد (و این در جائی است که انسان بخواهد در امور زندگی و روزمرّه با مردم و برای مردم حرف بزند و گرنه علم را زبان دیگری است که عوام جز با تحصیل نمیتوانند از آن استفاده کنند و اینمعنی از نهج البلاغه خود حضرت ثابت است).

۴۷۹ أَشْرَفُ الْهِمَمِ رِعَايَةُ الذِّمَامِ وَأَفْضَلُ الشِّيَمِ صِلَةُ الْأَرْحَامِ: برترین همتها نگهداری حق و حرمتها است و بالاترین خویها پیوند کردن با خویشان و نزدیکان است.

۴۸۰ أَبْلَغُ الْبَلَاغَةِ مَا سَهُلَ فِي الصَّوَابِ مَجَازُهُ وَحَسُنَ إِيجَازُهُ: رساترین سخن رسا و شیوا سخنی است که گذرگاهش بسوی صواب و راستی آسان باشد و ایجاز و اختصار و فهم و دریافتش درست و نیکو بود.

۴۸۱ أَشَدُّ النَّاسِ نَدَامَةً وَأَكْثَرُهُمْ مَلَامَةً الْعَجِلُ النَّزِقُ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ عَقْلُهُ إِلَّا بَعْدَ فَوْتِ أَمْرِهِ: سخت ترین مردم از حیث پشیمانی و بیشترین ایشان نکوهش شونده مرد شتابنده سبکسری است که در نیابد او را عقل او جز پس از فوت کار (یعنی در کارهایش بدون تأمل و اندیشه اقدام کرده لکن پس از آنکه از انجامش فارغ شده دست بدندان بگزد لکن آنوقت دیگر خیلی دیر شده).

۴۸۲ أَشَدُّ النَّاسِ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهِ عَنْهَا: سخت ترین مردم در دورویی و نفاق کسی است که مردم را بطاعت خدا میخواند و خودش بآن عمل نمیکند و از گناه باز میدارد و خودش از آن باز نمیایستد.

۴۸۳ أَسْعَدُ النَّاسِ بِالدُّنْيَا التَّارِكُ لَهَا وَأَسْعَدُهُمْ بِالْآخِرَةِ الْعَامِلُ لَهَا: خوشبخت ترین مردم جهان کسی است که جهان را واگذارنده است و نیک بخت ترین مردم در آخرت کسی است که برای آخرت کار کند.

۴۸۴ أَفْضَلُ الْمُرُوَّةِ الْحَيَاءُ وَثَمَرَتُهُ الْعِفَّةُ: برترین مردانگی حیا داشتن و نتیجه آن پاکدامنی از گناهانست.

۴۸۵ أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ عِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ وَمَعْرُوفٌ لَا يُمَنُّ بِهِ: برترین پس اندازها و توشه ها دانشی است که کاربسته شود و نیکی درباره کسان است

که بدان منت گذارده نشود.

۴۸۶ أَعقَلُ النّاسِ مَن لا يَتَجاوَزُ الصَّمتَ في عُقوبَةِ الجُهّالِ: خردمندترين مردم مردی است که برای كيفر كردار زشت نادانان از خاموشی درنگذرد.

۴۸۷ أَفضَلُ المُروءَةِ مُواساةُ الإخوانِ بِالأَموالِ وَمُساواتُهُم فِي الأَحوالِ: بالاترين مردانگی با برادران دینی همراهی کردن با اموال و برابر گرفتن خود را با آنان در زندگی و احوال است.

۴۸۸ أَفضَلُ الدّينِ قِصَرُ الأَمَلِ: بالاترين دين داری دامنهٔ آرزو را كوتاه كردن است.

۴۸۹ أَعلَى العِبادَةِ إِخلاصُ العَمَلِ: بالاترين بندگی خدا را كردن عمل را پاک و بی ریا بجا آوردن است.

۴۹۰ أَفضَلُ الإيمانِ الإِخلاصُ وَالإِحسانُ وَ أَفضَلُ الشِّيَمِ التَّجافي عَنِ العُدوانِ: بالاترين ايمان اخلاص بخدا و احسان با خلق و برترين روش دوری از دشمنی کردن برهم و ستمکاری است.

۴۹۱ أَفضَلُ الإيمانِ حُسنُ الإيقانِ: برترين ايمان بخدا يقين درست درباره خدا داشتن است.

۴۹۲ أَفضَلُ الشَّرَفِ بَذلُ الإِحسانِ: برترين بزرگی و شرف نیکی را درباره مردم کار بستن است.

۴۹۳ أَهلَكُ شَيءٍ الشَّكُّ وَالإِرتِيابُ وَأَملَكُ شَيءٍ الوَرَعُ وَالإِجتِنابُ: هلاك كننده ترين چيز درباره خدا شک و ریب اندر بودن و نگهدارنده ترين چيز پارسائی و از محرمات دوری گزیدن است.

۴۹۴ أَكرَمُ حَسَبٍ حُسنُ الأَدَبِ: برترين پاک گهری با آداب نیک دین مؤدب بودن است.

۴۹۵ أَفضَلُ سَبَبٍ كَفُّ الغَضَبِ وَالتَّنَزُّهُ عَن مَذَلَّةِ الطَّلَبِ: استوارترين رشته (بزرگواری در دنیا و آخرت) خشم را فرو خوردن و دامان را از خواری سؤال و خواهش پاکیزه داشتن است.

۴۹۶ أَشرَفُ الأَقوالِ الصِّدقُ: برترين گفتار راست گفتن است.

۴۹۷ أَفضَلُ الخَلقِ أَقضاهُم بِالحَقِّ وَأَحَبُّهُم إِلَى اللهِ أَقوَلُهُم لِلصِّدقِ: بهترين مردم کسی است که بیشتر از همه بحق قضاوت و داوری کند (و در این باره هیچ پروائی ندارد) و دوست ترين آنان نزد خدا کسی است راستگوتر باشد.

۴۹۸ أَحسَنُ الأَفعالِ ما وافَقَ الحَقَّ وَأَفضَلُ المَقالِ ما طابَقَ الصِّدقَ: بهترين كردارها آنست که با حق موافق باشد و برترين سخن آنست که با راستی و

درستی مطابقه کند.

٤٩٩ أَدْرَكُ النَّاسِ لِحَاجَتِهِ ذُو الْعَقْلِ الْمُتَرَفِّقِ بدست آورنده‌ترین مردم مر حاجت خود را آن خردمندی است که نرم و هموار است (چون از سختی و درشتی بجز نزاع و نومیدی حاصل نشود).

٥٠٠ أَفْضَلُ النَّاسِ أَعْلَمُهُمْ بِالرِّفْقِ وَأَكْيَسُهُمْ أَصْبَرُهُمْ عَلَى الْحَقِّ : برترین مردم آن کسی است که برفق و نرمی داناتر است و زیرکترین آنان کسی است که در راه حق شکیباتر و پایدارتر است.

٥٠١ أَحْسَنُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ : بهترین راستی و درستی بوعده وفا کردن است.

٥٠٢ أَفْضَلُ الْجُودِ بَذْلُ الْجُهْدِ : برترین دهش و بخشش همان کوشش و جدیت بکار بستن است.

٥٠٣ أَشْرَفُ الشِّيَمِ رِعَايَةُ الْوُدِّ وَأَحْسَنُ الْهِمَمِ إِنْجَازُ الْوَعْدِ : برترین خویها دوستی را رعایت کردن و بهترین همتها بوعده وفا نمودن است.

٥٠٤ أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ أَيَادِيهِ وَابْتِغَاءُ مَرَاضِيهِ : نخستین چیزیکه لازم و واجب میشود بر شما از برای خداوند سبحان آنکه شکر نعمتهایش را بجا آوردن و از وی طلب خوشنودیها کردن است.

٥٠٥ أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ تَعَالَى أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعَمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ : کمترین چیزیکه لازم میشود بر شما از برای خداوند متعال آن که بوسیله نعمتهای او برنافرمانیش یاری نجوئید (بلکه نعمتهای او را در راه فرمانداریش مصرف کنید).

٥٠٦ أَوَّلُ مَا تُنْكِرُونَ مِنَ الْجِهَادِ جِهَادُ أَنْفُسِكُمْ : از جهاد اوّلین چیزیکه شما را خوش آیند نیست جهاد و پیکار با نفوس خودتان است.

٥٠٧ آخِرُ مَا تَفْقِدُونَ مُجَاهَدَةُ أَهْوَائِكُمْ وَطَاعَةُ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ : آخرین چیزیکه شما آن را گم میکنید با هواهای نفس جنگیدن و فرمان فرمانداران را بردن است (در صورتیکه این دو کار باید سرلوحه عملیات دینی هر بشری بوده باشد).

٥٠٨ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ النَّجَاحِ الْمُسْتَهْتَرُ بِاللَّهْوِ وَالْمِزَاحِ : دورترین مردم از رستگاری مردی است که دلباخته و شیفته لهو و مزاح است.

٥٠٩ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ الصَّلَاحِ الْكَذُوبُ وَذُو الْوَجْهِ الْوَقَاحِ : دورترین مردم از صلاح و پارسائی مرد بسیار دروغگوی و دارای روی

بی شرم و وقیح است .

۵۱۰ أَوْلَى الْعِلْمِ بِكَ مَا لَا يَتَقَبَّلُ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ : سزاوارترین دانش به تو دانشی است که عملت جز بواسطه آن قبول نگردد (و آن دانش عبارت از معارف الهیه ایست که سبب قبولی اعمال است) .

۵۱۱ أَوْجَبُ الْعِلْمِ عَلَيْكَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ عَنِ الْعَمَلِ بِهِ : واجب ترین علم بر تو علمی است که مسئول عمل کردن بآن میباشی (و انسان باید پیش از همه چیز بعلم دین و احکام بپردازد و آداب نماز و روزه و حج را تعلیم گیرد پس از آن اگر خواست در علوم دیگر وارد شود) .

۵۱۲ أَلْزَمُ الْعِلْمِ بِكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ وَأَبَانَ لَكَ عَنْ فَسَادِهِ : واجب ترین علم به تو علمی است که راهنمائی کند تو را بر درستی دینت و آشکار گرداند برای تو خرابی دینت را .

۵۱۳ أَحْمَدُ الْعِلْمِ عَاقِبَةً مَا زَادَ فِي عَمَلِكَ فِي الْعَاجِلِ وَأَزْلَفَكَ فِي الْآجِلِ : خوش عاقبت ترین علم علمی است که در دنیا بعمل تو بیفزاید و در آخرت تو را نزدیک گرداند (یعنی باعث قرب منزلت شود) .

۵۱۴ أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ هُمُ لِوُقُوعِ الْحَوَادِثِ وَهُجُومِ الْأَجَلِ : ناتوان ترین مردم کسی است که از وقوع حوادث و پیش آمدهای سهمگین روزگار و یورش آوردن مرگ ایمن تر است (و ابدا الفکر مردن یا تصادفات ناگهانی نیست) .

۵۱۵ أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَأَشَدُّهُمْ اِهْتِمَامًا بِإِصْلَاحِ مَعَادِهِ : برترین مردم از جهت عقل مردی است که امور زندگیش را بهتر بتواند اندازه گیرد و در اصلاح امر آخرتش بیشتر اهتمام ورزد .

۵۱۶ أَحْزَمُ النَّاسِ مَنْ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَلَمْ يُؤَخِّرْ عَمَلَ يَوْمِهِ لِغَدِهِ : دوراندیش ترین مردم مردیست که بوعده اش وفا کند و کار امروزش را بفردا نیفکند (در امروز دنیا کار فردای آخرتش را اداره کند) .

۵۱۷ أَفْقَرُ النَّاسِ مَنْ قَتَّرَ مَعَ الْغِنَى وَالسَّعَةِ وَخَلَّفَهُ لِغَيْرِهِ : ندارترین مردم مردی است که در حال وسعت و توانگری بر خودش تنگ گیرد و ثروتش را برای وارثش گذارد .

۵۱۸ أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ أَنْكَرَ عَلَى غَيْرِهِ رَذِيلَةً وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهَا : أبله ترین مردم مردی است که کار زشتی را بر دیگری زشت شمارد و خودش بر آن کار پافشاری کند .

۵۱۹ أرجى النّاس صلاحاً من إذا وقف على مساويه سارع إلى التحوّل عنها : امیدوارترین مردم از حیث پارسائی وصلاح کسی است که گاهی بر زشتی کارش آگهی پیدا کند بیدرنگ بسوی بازگشتن از آن بشتابد (ونفس خویش را از آلودگیها پاکیزه سازد)

۵۲۰ أنصف النّاس من أنصف من نفسه بغير حاكم عليه : دادورترین مردم کسی است که بر نفس خود داد دهد وبانصاف رفتار کند بدون اینکه کسی بروی حکومت نماید .

۵۲۱ أجور النّاس من عدّ جوره عدلاً منه : بیدادگرترین مردم مردی است که بیدادگری خود را داد قلمداد کند (بر مردم ویا بر خود ستم کند وخود را در شمار نیکان محسوب بدارد).

۵۲۲ أولى النّاس بالإصطناع من إذا مطل صبر وإذا منع عذر وإذا أعطي شكر : سزاوارترین کسان به نیکوکاری کسی است که اگر وعده‌اش طولانی شود صبر کند واگر منع کرده شود عذر پذیرد واگر عطا کرده شود تشکر کند .

۵۲۳ أبلغ ما تستدرّ به النّعمة الشّكر وأعظم ما تمحّص به المحنة الصّبر : رساترین چیزی که نعمت بواسطه آن ادامه پیدا میکند سپاسگزاری وبزرگترین چیزی که رنج ومحنت بوسیله آن نابود میگردد صبر وشکیبائی است .

۵۲۴ أحقّ النّاس بزيادة النّعمة أشكرهم لما أعطي منها : سزاوارترین مردم بفراوانی نعمت کسی است که وقتی نعمت بوی داده میشود بیشتر بدان سپاس میگذارد .

۵۲۵ أعقل الملوك من ساس نفسه للرّعيّة بما يسقط عنها حجّتها وساس الرّعيّة بما تثبت به حجّته عليها : خردمندترین پادشاهان پادشاهی است که خود را برای رعیت بطوری نگهداری کند که راه حجّت وبهانهٔ رعیت را از خود ساقط سازد ورعیت را بطوری سیاست کند ونگهدارد که حجّت خود را بر آنان تمام نماید (خلاصه بطوری بر آنان حکومت کند که ملت نتواند بر او خرده گیرد وکردارش نمونهٔ لیاقت وکاردانیش باشد که رعیت باطوع ورغبت فرمانش را گردن نهند)

۵۲۶ أحبّ النّاس إلى الله سبحانه العامل فيما أنعم عليه بالشّكر وأبغضهم إليه العامل في نعمه بالكفر : دوست‌ترین کس نزد خداوند سبحان کسی است که در برابر نعمتی که خدا بوی داده است

به سپاسگذاری برخیزد و دشمن ترین آنان کسی است که در مقابل نعمتهای خدا کفر نعمت را پیشه سازد.

۵۲۷ أَبلَغُ ما تُستَجلَبُ بِهِ النِّقمَةُ البَغيُ وَكُفرُ النِّعمَةِ: رساترین چیزیکه کیفر خدا بوسیله آن جلب گردد ستم و کفران نعمت کردن است.

۵۲۸ أَبلَغُ ما تُستَدَرُّ بِهِ الرَّحمَةُ أَن تُضمِرَ لِجَميعِ النّاسِ الرَّحمَةَ: رساترین چیزیکه بوسیله آن از خدا طلب ریزش رحمت کنی آنست که نیت کنی که با همه مردم مهربان باشی.

۵۲۹ أَفضَلُ حَظِّ الرَّجُلِ عَقلُهُ إِن ذَلَّ أَعَزَّهُ وَإِن سَقَطَ رَفَعَهُ وَإِن ضَلَّ أَرشَدَهُ وَإِن تَكَلَّمَ سَدَّدَهُ: والاترین بخش و بهره مرد عقل و خرد او است زیرا که اگر مرد خوار گردد عقلش عزیزش دارد و اگر بیفتد عقلش بلندش سازد و اگر گمراه گردد هدایتش کند و اگر سخن گوید درستش دارد (او را وانگذارد که هنگام سخن گفتن بخطا افتد)

۵۳۰ أَعقَلُ النّاسِ مَن ذَلَّ لِلحَقِّ فَأَعطاهُ مِن نَفسِهِ وَعَزَّ بِالحَقِّ فَلَم يَهِن إِقامَتَهُ وَحُسنَ العَمَلِ بِهِ: خردمندترین کسان کسی است که در پیشگاه حق خوار باشد و از جانب خودش حقگذاری کند و خود را بوسیله حق و حقیقت ارجمند سازد و بر پا داشتن و نیکو عمل کردن بدان را کوچک نشمارد (خلاصه پیرو حقیقت باشد و آن را پایمال نسازد و لو بضررش باشد).

۵۳۱ أَعقَلُ النّاسِ مَن غَلَبَ جِدُّهُ هَزلَهُ وَاستَظهَرَ عَلى هَواهُ بِعَقلِهِ: خردمندترین مردم کسی است که جدیّت و راستیش بر هزل و سبکیش چیره بود و بکار با هوای نفسش از عقلش پشتیبان گیرد.

۵۳۲ أَفضَلُ الفَضائِلِ صِلَةُ الهاجِرِ وَإِيناسُ النّافِرِ وَالأَخذُ بِيَدِ العاثِرِ: برترین فضیلتها پیوند نمودن با کسی است که جدائی گزیده و با کسی که از انسان دور و متنفر است انس گرفتن و دست آنکه لغزیده است گرفتن است.

۵۳۳ أَعظَمُ الجَهلِ مُعاداةُ القادِرِ وَمُصادَقَةُ الفاجِرِ وَالثِّقَةُ بِالغادِرِ: بالاترین نادانی با شخص توانای نیرومند دشمنی کردن و با فاجر گنهکار (فاسق) دوستی نمودن و بر شخص مکّار و بیوفای پیمان شکن تکیه نمودن است.

۵۳۴ أَبغَضُ الخَلائِقِ إِلَى اللهِ تَعالى الجاهِلُ لِأَنَّهُ حَرَمَها مَنَّ بِهِ عَلى خَلقِهِ وَهُوَ العَقلُ: دشمن ترین کسان در پیش خداوند سبحان نادان است زیرا که خدا

محروم کرده او را از آنچه، که بآن چیز بر خلق خود منت گذارده است و آن عقل و خرد است (در اینجا ممکن است این نظر پیش آید که اگر خدا خودش عقل را بروی حرام کرده است چرا او را دشمن میدارد جواب این ایراد را علما و مفسرین در ذیل آیه تُضِلُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و یا در حدیث اَلسَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ داده اند.

۵۳۵ أَظْلَمُ النَّاسِ مَنْ سَنَّ سُنَنَ الْجَوْرِ وَمَحَا سُنَنَ الْعَدْلِ: ستمکارترین مردم کسی است که روش ستم را پایه بکار گذارد و روش عدل و دادگری را از میان بردارد.

۵۳۶ أَبْلَغُ الْعِظَاتِ النَّظَرُ إِلَى مَصَارِعِ الْأَمْوَاتِ وَالْإِعْتِبَارُ بِمَصَائِرِ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ: رساترین پندها بسوی گودالهای مردگان دیدن و از عاقبت پدران و مادران پند گرفتن است.

۵۳۷ أَبْلَغُ نَاصِحٍ لَكَ الدُّنْيَا لَوِ انْتَصَحْتَ بِمَا تُرِيكَ مِنْ تَغَايُرِ الْحَالَاتِ وَتُؤْذِنُكَ بِهِ مِنَ الْبَيْنِ وَالشَّتَاتِ: از برای تو رساننده ترین پندگوی دنیا است اگر تو پندگیر باشی بدانچه از گردشهای گوناگون که نشانت میدهد و از جدائی و پراکندگی که بدان ترا گوشزد مینماید.

۵۳۸ أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَأَسْوَءُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا: بهترین خوبیها محبت و دوستی ما (اهل بیت رسول الله) و بدترین بدیها دشمنی با ما است.

۵۳۹ أَوْلَى النَّاسِ بِنَا مَنْ وَالَانَا وَعَادَ مَنْ عَادَانَا: سزاوارترین مردم بما کسی است که ما را دوست بدارد و دشمن دشمنان باشد.

۵۴۰ أَفْضَلُ تُحْفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ: مرگ والاترین ارمغانی است که بمؤمن داده میشود.

۵۴۱ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ مَا يُتَمَنَّى الْخَلَاصُ مِنْهُ بِالْمَوْتِ: سخت تر از مرگ چیزیست که برای رهائی از آن شخص آرزومند مرگ باشد (من جمله فقر و تنگدستی است که بشر را ناچار بمنت کشیدن از دونان وادار میکند و انسان در هر دمی از خدا طلب مرگ مینماید).

۵۴۲ أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ: خردمندترین کسان کسی است که بیشتر پایان کارها را بنگرد (پایان کار دنیا و یا پایان کار آخرت را می بیند و تدارک بر میخیزد).

۵۴۳ أَوْرَعُ النَّاسِ أَنْزَهُهُمْ عَنِ الْمَطَالِبِ: پارساترین کسان کسی است که از درخواستهای نفسانی پاکدامن تر است

۵۴۴ أَحَقُّ النَّاسِ بِالْإِحْسَانِ مَنْ أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْهِ وَبَسَطَ بِالْقُدْرَةِ يَدَيْهِ: سزاوارترین مردم به نیکوئی کردن درباره مردم مردی است که خدا درباره وی نیکی کرده و دستش را در توانائی و قدرت بازگذارده است.

۵۴۵ أَوْلَى النَّاسِ بِالْإِنْعَامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَيْهِ: سزاوارترین مردم بنعمت دادن و بخشیدن بمردم کسی است که نعمتهای خدا بروی بسیار باشد.

۵۴۶ أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْآذَانُ وَلَا يُتْعِبُ فَهْمُهُ الْأَفْهَامَ: نیکوترین کلام کلامی است که گوشها آن را فراگیرند و فهمها و اندیشها از دریافتش برنج نیفتند.

۵۴۷ أَعْلَى الْأَعْمَالِ إِخْلَاصُ الْإِيمَانِ وَصِدْقُ الْوَرَعِ وَالْإِيقَانِ: بلندترین کارها ایمان خالص داشتن و پارسائی و یقین درست داشتن است.

۵۴۸ أَشْفَقُ النَّاسِ عَلَيْكَ أَعْوَنُهُمْ لَكَ عَلَى صَلَاحِ نَفْسِكَ وَأَنْصَحُهُمْ لَكَ فِي دِينِكَ: مهربانترین مردم بر تو کسی است که تو را بر صلاح نفست بیشتر یاری کند و در دینت بیشتر پندت دهد.

۵۴۹ أَحَقُّ مَنْ أَحْبَبْتَهُ مَنْ نَفْعُهُ لَكَ وَضَرُّهُ لِغَيْرِكَ: سزاوارتر کس که باید دوستش داری کسی است که سودش برای تو و زیانش برای غیر تو است (ظاهراً انجمله مؤید همان جمله فوق است که رفیق انسان کسی باید باشد که سود رساننده و از زیان دنیا بازدارنده باشد)

الْفَصْلُ التَّاسِعُ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ إِنَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَصْلٌ هُمْ

از آنچه وارد گردیده است از حکم علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ إِنَّ آنحضرت علیه السلام فرمودند

۱ إِنَّ فِي الْخُمُولِ لَرَاحَةً: براستیکه آسایش در گمنامی است.

۲ إِنَّ فِي الشَّرِّ لَوَقَاحَةً: براستی که بیشرمی در شرّ و درشتی است.

۳ إِنَّ فِي الْقُنُوعِ لَغِنَاءً: براستی که در قناعت توانگری است
إِنَّ فِي الْحِرْصِ لَعَنَاءً: براستی که در حرص رنج است

۴ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ: براستی که خوش پیمانی از ایمان است.

۵ إِنَّ التَّوَكُّلَ لَمِنْ صِدْقِ الْإِيقَانِ: براستیکه توکل بر خدا از درستی یقین است.

۶ إِنَّ أَعْجَلَ الْعُقُوبَةِ عُقُوبَةُ الْبَغْيِ: براستی که تندترین کیفر (ی که بانسان میرسد) کیفر ستمکاری است

۷ إِنَّ أَسْوَءَ الْمَعَاصِي مَغَبَّةً الْغَيُّ: براستیکه بدترین گناهان نتیجه و عاقبت گمراهی است.

۸ إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ: براستی که شتاب کنندترین خیرها از جهت عاقبت خوبی با مردم است.

۹ إِنَّ أَحْمَدَ الْأُمُورِ عَاقِبَةً الصَّبْرُ: براستی که ستوده ترین کارها پایانش صبر و شکیب است (که انسان باشاهد آرزو هم آغوش گردد).

۱۰ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الظُّلْمُ: براستی که پر شتاب ترین بدیها از حیث کیفر ستمکاری است

۱۱ إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ: براستی که برترین خوی های مردان حلم و بردباری است.

۱۲ إِنَّ أَعْظَمَ الْمَثُوبَةِ مَثُوبَةُ الْإِنْصَافِ: براستی که بزرگترین پاداش پاداش عدل و انصاف است.

۱۳ إِنَّ أَزْيَنَ الْأَخْلَاقِ الْعَفَافُ: براستی که آراسته ترین خوها پاکدامنی و عفاف است.

۱۴ إِنَّ أَدْنَى الرِّيَاءِ شِرْكٌ: براستی که پائین و کمترین مراتب ریا شرک بخدا است.

۱۵ إِنَّ ذِكْرَ الْغِيبَةِ شَرُّ الْإِفْكِ: براستی که غیبت کردن از مردم بدترین بهتان است (زیرا شخص وارد غیبت مردم که شد ممکن است دروغها و بهتانهای بیشتری درباره اشخاص بزبانش جاری گردد در صورتیکه بهتان گاهی یکی بیش نیست).

۱۶ إِنَّ إِعْطَاءَ هَذَا الْمَالِ قُنْيَةٌ وَإِنَّ إِمْسَاكَهُ فِتْنَةٌ: براستی که این مال و ثروت دنیا را بخشیدنش ذخیره است (یعنی توشه و اندوخته برای آخرت است) و همانا که نگاهداشتن آن و دریغ از بخشیدنش فتنه و بلا است (یعنی

هم آن مال و هم صاحبش در معرض بلا است) .

۱۷ إنّ إنفاق هذا المال في طاعة الله أعظم نعمة و إنفاقه في معصية الله أعظم محنة : براستی که این مال دنیا را در طاعت خدا صرف کردن بزرگترین نعمت و در راه معصیت و نافرمانی خدا صرف نمودن بزرگترین رنج و محنت در آخرت است .

۱۸ إنّ النفوس إذا تناسبت إئتلفت : براستی که مردم وقتی که بهم مانند باشند بهم پیوندند .

۱۹ إنّ الرحم إذا تماسّت تعاطفت : براستی که خویشاوندان گاهی که بهم رسند مهرشان بهم بجنبد و بجوشد .

۲۰ إنّ من النعمة تعذّر المعاصي : براستی که دوری و معذوری از گناهان نعمتی است (خوب و مطلوب) .

۲۱ إنّ أسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاضيا : براستی که نیک بخت ترین مردم کسی است که از نفس خویش تقاضا کننده طاعت خدا باشد (و خود را براه حق ولو بکراهت نفس بکشاند) .

۲۲ إنّ أهنأ الناس عيشا من كان بما قسم الله له راضيا : براستی که گواراترین مردم در زندگی کسیست که بآنچه که خدا قسمتش کرده است خوشنود باشد .

۲۳ إنّ من الفساد إضاعة الزاد : براستی که یکی از طرق فساد زاد و توشه را تباه کردن است (یعنی آنکه برای راهی که در پیش دارد توشه فراهم نکند و بهنگام تهیه آن آنرا از دست بدهد) .

۲۴ إنّ من الشقاء إفساد المعاد : براستی که از بدبختی انسان آخرت را تباه نمودن است .

۲۵ إنّ أهل الجنّة كلّ مؤمن هيّن ليّن : براستی که اهل بهشت هر مؤمن نرمخوی همواری است .

۲۶ إنّ الأتقياء كلّ سخيّ متعفّف محسن : براستی که پرهیزکاران هر صاحب سخاوت پارسای نیکوکار است .

۲۷ إنّ أهل النار كلّ كفور مكور : براستی که اهل دوزخ هر ناسپاس پرفریب است .

۲۸ إنّ الفجّار كلّ ظلوم ختور : براستی که بدکاران و فاسقان هر ستمکار نابکار است .

۲۹ إنّ بذل التحيّة من محاسن الأخلاق : براستی که پیشی گرفتن بسلام و یا هدیه برای یکدیگر فرستادن

از خوشخوییها است .

۳۰ إنّ مُواساةَ الرِّفاقِ مِن کَرَمِ الأعراقِ : براستی که با دوستان و رفقا برابری کردن (وخود را در تمام مراحل زندگی با آنان یکسان گرفتن) از خوبی اصل و ریشه است

۳۱ إنّ منعَ المُقتَصِدِ أحسَنُ مِن عطاءِ المُبذِّرِ : براستی چیزیکه شخص میانه رو باز گیرد خوشتر از دادن شخص تلف کننده است (زیرا آن یک با ندادن تا حدّ امکان آبروی خود را محفوظ میدارد و این یک با دادن بیجا آبروی خود را میریزد) .

۳۲ إنّ رُواةَ العِلمِ کَثیرٌ و رُعاتَهُ قَلیلٌ : براستی که روایت کننده علم بسیار است و رعایت کننده آن کم (در صورتیکه منظور از علم عمل کردن است نه دانستن تنها) .

۳۳ إنّ الصّادِقَ لَمُکرَمٌ جَلیلٌ وإنّ الکاذِبَ لَمُهانٌ ذَلیلٌ : براستی که مرد راستگو بزرگ و گرامی و مرد دروغگو خوار و ذلیل است .

۳۴ إنّ اللهَ سُبحانَهُ یُحِبُّ العَقلَ القَویمَ و العَمَلَ المُستَقیمَ : براستی که خداوند سبحان عقل استوار و کردار درست و راست را دوست میدارد

۳۵ إنّ بَطنَ الأرضِ مَیّتٌ وظَهرَهُ سَقیمٌ : براستی که زمین شکمش مرده (یعنی پر از مردگان) و پشتش (پر از شتی مردم) بیمار است .

۳۶ إنّ البَهائِمَ هَمُّها بُطونُها : براستی که چرندگان فقط همّتشان مصروف شکمشان است .

۳۷ إنّ السِّباعَ هَمُّها العُدوانُ علی غَیرِها : براستی که درندگان همّتشان ستم کردن بر غیر خودشان است .

۳۸ إنّ النِّساءَ هَمُّهُنَّ زینةُ الحَیوةِ الدُّنیا والفَسادُ فیها : براستی که زنان همّتشان در زیور زندگانی جهان و فساد کردن در آن است (دیگر شان سست مغزشان سبک عقلشان بسیار کم و کوچک است و جز خوردن و پوشیدن کاری دیگر از آنان ساخته نیست) .

۳۹ إنّ المُسلِمینَ مُستَکینونَ : براستی که مؤمنین (در برابر خدا و مردم) فروتنی کنندگانند .

۴۰ إنّ المُؤمِنینَ مُشفِقونَ : براستی که مؤمنین با مردمان مهربانان اند .

۴۱ إنّ المُؤمِنینَ خائِفونَ : براستی که مؤمنین خدا ترسان اند .

۴۲ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَجِلُونَ : براستی که مؤمنین (از عذاب خدا) بیمناکانند.

۴۳ إِنَّ لِسَانَكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ : براستی که زبانت میخواهد از تو آنچه که وی را بدان خوی داده ای.

۴۴ إِنَّ طِبَاعَكَ تَدْعُوكَ إِلَى مَا أَلِفْتَهُ : بدرستی که خوی های تو وادار میکنند تو را بر آنچه که بدان انس و خوی گرفته ای

۴۵ إِنَّ مِنَ الْعِبَادَةِ لِينَ الْكَلَامِ وَإِفْشَاءَ السَّلَامِ : براستی که نوعی از عبادت آنست که انسان سخن بنرمی گوید و سلام را آشکار و بلند کند.

۴۶ إِنَّ الْفُحْشَ وَالتَّفَحُّشَ لَيْسَا مِنْ خَلَائِقِ الْإِسْلَامِ : براستی که دشنام دادن و دشنام شنیدن هیچیک از اخلاق اسلامی نیستند.

۴۷ إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ لَا يَغْتَرُّ بِالْخُدَعِ : براستی که دوراندیش کسی است که فریب خدعه ها را نخورد (و هشیار باشد).

۴۸ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَنْخَدِعُ بِالطَّمَعِ : براستی که خردمند برای طمع فریب نخورد (و به بند در نیفتد لکن افسوس که عقول ضعیف و دست طمع چنان قوی است که اغلب اشخاص را بدام میکشد و دین و دنیای انسان را تباه میکند).

۴۹ إِنَّ لِلْبَاقِينَ بِالْمَاضِينَ مُعْتَبَرًا : براستی که برای بازماندگان بگذشتگان جای عبرت و پند است.

۵۰ إِنَّ لِلْآخِرِ بِالْأَوَّلِ مُزْدَجَرًا : براستی برای آنکس که پس مانده است بآنکه پیش رفته است منع و بازداشتنی است (و انسان باید در کارهای پیشینیان و گناهانیکه مرتکب شدند و بلاهائیکه بسرشان آمد بنگرد و خود را از گناهان بازدارد تا گرفتار بلاهاشان نشود).

۵۱ إِنَّ كُفْرَ النِّعَمِ لُؤْمٌ وَمُصَاحَبَةَ الْجَاهِلِ شُؤْمٌ : براستی که کفران نعمت پستی و ناکسی است و همنشینی با نادان نامبارک و بدفرجام است.

۵۲ إِنَّ الْفَقْرَ مَذَلَّةٌ لِلنَّفْسِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ جَالِبٌ لِلْهُمُومِ : براستی که فقر و تنگدستی باعث خواری نفس و دهشت و رکود عقل و جلب و کشش غمها و اندوهها است.

۵۳ إِنَّ عُمْرَكَ مَهْرُ سَعَادَتِكَ إِنْ أَنْفَدْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ : براستی که دوران عمر تو کابین نیکبختی تو است اگر آن را در عبادت پروردگار بسر آری و کلید بدبختی تو است اگر در نافرمانی خدا

صرف کنی) .

۵۴ إِنَّ أَنْفاسَكَ أَجْزاءُ عُمْرِكَ فَلا تُفْنِها إِلّا فی طاعَةٍ تُزْلِفُكَ : براستی که این نفسهای تو ذرات و پاره های عمر تواند نکند که آن را تمام کنی مگر در طاعتی که تورا بخدا نزدیک سازد .

۵۵ إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذی أَنْتَ فیهِ : براستی که عمر تو همین وقتی است که تو در آنی (گذشته رفته و آینده نیامده است ما فاتَ مَضی وَما سَيَأْتيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ) .

۵۶ إِنَّ اللّهَ يُجْري الْأُمُورَ عَلى ما يَقْتَضيهِ لا عَلى ما تَرْتَضيهِ : براستی که خداوند کارها را بمقتضای میل خودش میگرداند نه بر آن طوریکه دلخواه تواست .

۵۷ إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَواطِرَ سُوءٍ وَالْعُقُولُ تَزْجُرُ مِنْها : براستی که دلها اندیشه ها و خواسته های بدی میباشد که خردها باز میدارند از آنها (یعنی چنانچه خرد در میان نباشد هر آینه دنبال خواهشهای بد خواهد رفت) .

۵۸ إِنَّ عُمْرَكَ عَدَدُ أَنْفاسِكَ وَعَلَيْها رَقيبٌ يُحْصيها : براستی که دوران زندگی تو شماره نفسهایت میباشد و برای آن (در هر دمی که فرو میبری و بر میآوری) نگهبانی است که آن را شماره میکند .

۵۹ إِنَّ ذَهابَ الذّاهِبينَ لَعِبْرَةٌ لِلْمُتَخَلِّفينَ : براستی که رفتن رفتگان برای بازماندگان عبرت و اندرزی است (اگر گوش پند نیوشی در کار باشد) .

۶۰ إِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ لَيُبْغِضُ الْوَقِحَ الْمُتَجَرِّيَ عَلَى الْمَعاصي : براستی که خداوند پاک و بزرگ هر وقیح بیشرمی که در گناهان بیباک و جری است دشمن میدارد .

۶۱ إِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ يُحِبُّ كُلَّ سَمِحِ الْبَدَنِ حازِمِ الدّينِ : براستی که خداوند بزرگ دوست دارد هر کسی را ، که دستش دهنده و دارای دین محکم باشد .

۶۲ إِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ يُحِبُّ الْمُتَعَفِّفَ الْحَيِيَّ التَّقِيَّ الرّاضي : براستی که خداوند پاک دوست دار هر پاکدامن باشرم پرهیزکاری است که بقضای خدا رضا است .

۶۳ إِنَّ أَفْضَلَ الْإيمانِ إِنْصافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ : براستی که بالاترین ایمان آنست که انسان از نفس انصاف

باشد ولو دربارهٔ خودش (وحق را اگر بضرر خودش هم باشد بگوید).

۶۴ إنَّ أَفضَلَ الجِهادِ مُجاهَدَةُ الرَّجُلِ نَفسَهُ
براستی که بالاترین ستیز و پیکار جنگ و پیکار مرد است با نفس امّارهٔ خودش.

۶۵ إنَّ مِنَ العَدلِ أَن تُنصِفَ فِي الحُكمِ وَتَجتَنِبَ الظُّلمَ: براستی که از دادگری و عدل انسان آنست که بهنگام حکم دادن با انصاف باشد و از ستمکاری دوری گزیند.

۶۶ إنَّ أَفضَلَ العِلمِ السَّكِينَةُ وَالحِلمُ: براستی که حلم و سکینه و وقار بالاترین علم و دانش است.

۶۷ إنَّ القُبحَ فِي الظُّلمِ بِقَدرِ الحُسنِ فِي العَدلِ
براستی که زشتی در ستمکاری باندازهٔ نکوئی در عدل و دادگستری است.

۶۸ إنَّ الزُّهدَ فِي الجَهلِ بِقَدرِ الرَّغبَةِ فِي العَقلِ: براستی که بی رغبتی در نادانی باندازهٔ میل و رغبت در دانائی و خردمندی است.

۶۹ إنَّ اليَومَ عَمَلٌ وَلا حِسابَ وَغَدًا حِسابٌ وَلا عَمَلَ: براستی که امروز روز عمل است و حساب نیست و فردا حساب است و عمل نیست (خنک آن رادمردیکه در امروز بکوشد و برای فردای قیامتش کاری انجام دهد).

۷۰ إنَّ جِدَّ الدُّنيا هَزلٌ وَعِزَّها ذُلٌّ وَعُلُوَّها سُفلٌ
براستی که دنیا جدّ و استواریش بازی و عزتش خواری و بلندیش سستی و پستی است.

۷۱ إنَّ اللهَ سُبحانَهُ عِندَ إضمارِ كُلِّ مُضمِرٍ وَقَولِ كُلِّ قائِلٍ وَعَمَلِ كُلِّ عامِلٍ: براستی که خداوند راز دل هر رازداری و گفتهٔ هر گویندهٔ و کار هر کارپردازی حاضر و ناظر است.

۷۲ إنَّ الزُّهدَ فِي وِلايَةِ الظّالِمِ بِقَدرِ الرَّغبَةِ فِي وِلايَةِ العادِلِ: براستی که بی رغبتی در حکومت ستمکار باندازه ای رغبت در حکومت عادل دادگستر است یعنی که بهمان اندازه که خواهان این هستند از آن بیزارند.

۷۳ إنَّ هذِهِ القُلُوبَ أَوعِيَةٌ فَخَيرُها أَوعاها لِلخَيرِ: براستی که این دلها ظرفهائی هستند برای خوبیها و بهترین دلها دلی است که خوبی را بیشتر در خود جا دهد.

۷۴ إنَّ هذِهِ الطَّبائِعَ مُتَبايِنَةٌ وَخَيرُها

أَبعدُها مِنَ الشّرّ : براستی که این طبیعتها از هم بدوراند وبهترین آنها دورترین آنها است از بدی

۷۵ إِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ أَطاعَ اللهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ : براستی که دوست محمد المصطفی که از خدا براو وبرآلش درود باد کسی است که فرمان خدای را ببرد گو اینکه از جهت خویشی از آنحضرت دور باشد.

۷۶ إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ عَصَی اللهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ : براستی که دشمن محمد که درود خدا براو وبرآلش باد کسی است که خدا را نافرمانی کند اگر چه از حیث خویشی با آنحضرت نزدیک باشد.

۷۷ إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِالأَنْبِیاءِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَعْمَلُهُمْ بِما جاؤُا بِهِ : براستی که سزاوارترین مردم به پیمبران که درود خدای بر آنان باد کسی است که بآنچه که آنها (از طرف خدا) آورده‌اند عاملتر باشد.

۷۸ إِنَّ بِشْرَ الْمُؤْمِنِ فِی وَجْهِهِ وَقُوَّتَهُ فِی دِینِهِ وَحُزْنَهُ فِی قَلْبِهِ : براستی که مؤمن شادیش در چهره اش وتوانائیش در دینش واندوهش در دلش میباشد

۷۹ إِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ لَیُبْغِضُ الطَّوِیلَ الأَمَلِ السَّیِّئَ الْعَمَلِ : براستی که خداوند سبحان دشمن میدارد شخصی را که آرزویش دراز وکردارش زشت باشد

۸۰ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ عِنْدَ دَفْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِیلٌ إِلّا عَنْکَ وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِیحٌ إِلّا عَلَیْکَ وَإِنَّ الْمُصابَ بِکَ لَجَلِیلٌ وَإِنَّهُ قَبْلَکَ وَبَعْدَکَ لَجَلَلٌ : آنحضرت علیه السلام هنگام دفن پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین گفته اند یا رسول الله براستی که صبر وشکیبائی خوبست اما نه در مصیبت تو براستی که بیتابی وجزع زشت است مگر در فراق تو (که نیکو است) براستی آنکه مصیبت زده بتو باشد هم مصیبتش بزرگ است وآن پیش از تو وپس از تو دیگر کوچک است.

۸۱ إِنَّ مَنْ مَشَی عَلَی ظَهْرِ الأَرْضِ لَصائِرٌ إِلَی بَطْنِها : براستی آنکس که بر پشت زمین راه میرود هر آینه در شکم زمین جای خواهد گرفت.

۸۲ إِنَّ الأُمُورَ إِذا تَشابَهَتْ اُعْتُبِرَ آخِرُها بِأَوَّلِها : براستی که کارها وقتی که بهم شبیه باشند آخر آن باولش اعتبار کرده شود (یعنی باید که

از برای آخر آنها از اوّل آنها پند گرفت. پس اگر در اوّل از آن کار سودی دیده است در مانند آن اقدام کند و اگر زیان داشته پرهیزد.

۸۳ إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ مُسْرِعَانِ فِي هَدْمِ الْأَعْمَارِ: براستی که شب و روز در کندن بنیاد عمرهای (بشر) بشتاب میآیند و میروند.

۸۴ إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَعِبْرَةً لِذَوِي اللُّبِّ وَالْإِعْتِبَارِ: براستی که از برای خردمندان و گیرندگان پند در هر چیز (از چیزهای دنیا) پند و عبرتی است.

۸۵ إِنَّ مَاضِيَ يَوْمِكَ مُنْتَقِلٌ وَبَاقِيَهُ مُتَّهَمٌ فَاغْتَنِمْ وَقْتَكَ بِالْعَمَلِ: براستی که روز گذشته تو از دست رفته است و باقی آن مورد تهمت است (و معلوم نیست فردا که میآید تو هستی یا نیستی)، بنابراین وقت را بعمل نیکو بجای آورد و آن غنیمت بشمار.

۸۶ إِنَّ مَاضِيَ عُمْرِكَ أَجَلٌ وَآتِيَهُ أَمَلٌ وَالْوَقْتَ عَمَلٌ: براستی که عمر تو در گرو اجل و آینده در گرو آرزو و هنگامیکه در آنی هنگام کار است (پس فرصت را از دست مگذار و کاری کن).

۸۷ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْتَحْيِي إِذَا مَضَى لَهُ عَمَلٌ فِي غَيْرِ مَا عَقَدَ عَلَيْهِ إِيمَانُهُ: براستی که مرد مؤمن (خداترس) وقتی برخلاف آنچه که عقیده و ایمان او است کاری بکند البته خجالت میکشد و شرمگین میگردد.

۸۸ إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ فَلَا تُخَالِفْهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تُعَارِضْهُ فِي سُلْطَانِهِ: براستی که عدل و دادگری ترازوی سنجش خداوند سبحان است که در میان خلق وضع کرده و برای پایداری حق نصب فرموده است پس در میزان خدا با خدا مخالفت و در قدرت و سلطنت با او معارضه منمای.

۸۹ إِنَّ مَالَكَ لَحَامِدُكَ فِي حَيَاتِكَ وَلَذَامُّكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ: براستی که مال تو در زمان حیات برای ستایشگر تو باشد و پس از مرگت برای نکوهشگر تو (یعنی هرگاه مال خود را در زمان حیاتت بکسی بدهی ستایش کنند ترا و اگر پس از مرگت بکسی برسد نکوهشت کنند).

۹۰ إِنَّ التَّقْوَى عِصْمَةٌ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَزُلْفَى لَكَ بَعْدَ مَمَاتِكَ: براستی که تقوی و پرهیزکاری در دوران زندگانی نگهبان تو است و پس از مرگت

وسیله نزدیکیت بخدا میباشد .

۹۱ إنَّ حِلمَ اللهِ تَعالی عَلَی المَعاصی جَرّأكَ وَبِهَلَکَةِ نَفسِكَ أغراكَ : براستی که حلم بردباری خداوند تعالی ترا برارتکاب گناهان دلیر بی باک ساخته وبر هلاک نفست گول زده است

۹۲ إنَّ أمراً لا تَعلَمُ مَتی یَفجَأُكَ یَنبَغی أن تَستَعِدَّ لَهُ قَبلَ أن یَغشاكَ : براستی کاریکه نمیدانی چه موقع ناگهان برتو میتازد (وچه وقت مرگ ترا از پای درمیافکند بسیار بجا) سزاوار است که پیش از آنکه ترا فروگیرد بتدارک آن قیام واقدام نمائی .

۹۳ إنَّ لِلّٰهِ سُبحانَهُ عِباداً یَختَصُّهُم بِالنِّعَمِ لِمَنافِعِ العِبادِ یُقِرُّها فی أیدیهِم ما بَذَلوها فَإذا مَنَعوها نَزَعَها مِنهُم وَحَوَّلَها إلی غَیرِهِم : براستی که خداوند سبحان را بندگانی است که نعمتهای خود را بآنها اختصاص داده است برای منافع بندگانش ومادام که آنها درکار بذل وبخشش اند آن نعمت در دست آنان باقی است همینکه آنها از دادن آن نعمت خودداری کنند خدا هم آن را از آنها گرفته

و بدیگران میبخشد .

۹۴ إنَّ أحسَنَ الزِّیِّ ما خالَطَكَ بِالنّاسِ وَجَمَّلَكَ بَینَهُم وَکَفَّ ألسِنَتَهُم عَنكَ : براستی که نیکوترین روش آنست که ترا با مردم آمیزش دهد ودرمیان آنها آراسته ات دارد وزبان زشت آنها را از تو بگرداند .

۹۵ إنَّ المَوَدَّةَ یُعَبِّرُ عَنها اللِّسانُ وَعَنِ المَحَبَّةِ العِیانُ : براستی که زبان بیان کننده مراتب دوستی است لکن ظاهر حال محبت درونی را بیان مینماید .

۹۶ إنَّ مَحَلَّ الإیمانِ الجَنانُ وَسَبیلُهُ الأُذُنانِ براستی که دل جایگاه ایمان وراه داشتن ایمان گوشها است .

۹۷ إنَّ لِأنفُسِکُم أثماناً فَلا تَبیعوها إلّا بِالجَنَّةِ براستی که برای نفوس شما مردم قیمتهائی است (سنگین وگران) آنها را جز با بهشت سودا نکنید ونفروشید .

۹۸ إنَّ مَن باعَ نَفسَهُ بِغَیرِ الجَنَّةِ فَقَد عَظُمَت عَلَیهِ المِحنَةُ : براستی که کسی که خودش را بغیر از بهشت بفروشد البته رنج واندوهش بزرگ خواهد بود

۹۹ إنَّ بِذَوِي العُقُولِ مِنَ الحاجَةِ إلَى الأدَبِ كَما يَظْمَأُ الزَّرْعُ إلَى المَطَرِ: براستی که خردمندان نیازمند ویژه ادبند بدانسانکه کشت زار نیازمند و تشنه باران است.

۱۰۰ إنَّ اللهَ تَعالَى يُحِبُّ السَّهْلَ النَّفْسِ السَّمْحَ الخَلِيقَةِ القَرِيبَ الأمْرِ: براستی که خداوند تعالی دوستدار هر مرد نرم جانب خوشخوی زودکار از هم درگذر است.

۱۰۱ إنَّ أفْضَلَ النّاسِ مَنْ حَلُمَ عَنْ قُدْرَةٍ وَزَهِدَ عَنْ غِنًى وَأنْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ: براستی که برترین مردم کسی است که بحال توانائی حلم ورزد و بی رغبت باشد باوجود توانگری و با داشتن قدرت و قوت بانصاف رفتار کند.

۱۰۲ إنَّ كَرَمَ اللهِ سُبْحانَهُ لا يَنْقُضُ حِكْمَتَهُ فَلِذَلِكَ لا يَقَعُ الإجابَةُ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ: براستی که کرم خداوند بزرگ از حکمتش چیزی نمیکاهد (و آنجا که حکمتش اقتضا نکند چیزی بکسی نبخشد) فلذا هر دعائی مستجاب شدنی نیست.

۱۰۳ إنَّ لِلا إلٰهَ إلَّا اللهُ شُرُوطاً وَإنِّي وَذُرِّيَّتِي مِنْ شُرُوطِها: براستی که از برای گفتن کلمه طیبه) لا إله إلّا الله شرطهائی است و من و فرزندانم جزء آن شرطها هستیم (همانطوریکه حضرت رضا ع نیز فرمودند و بدون محبت علی علیه السلام وفرزندان یازده گانه اش گفتن این کلمه چندان سودی ندارد.

۱۰۴ إنَّ الدُّنْيا دارُ خَبالٍ وَوَبالٍ وَزَوالٍ وَانْتِقالٍ لا تُساوِي لَذّاتُها تَنْغِيصَها وَلا تَفِي سُعُودُها بِنُحُوسِها وَلا يَقُومُ صُعُودُها بِهُبُوطِها: براستی که جهان سرای فساد و تبهکاری و رنج و نیستی و دگرگون گشتن است (عیشش باندوه وجوانیش به پیری وحیاتش با مرگ بهم درآمیخته است) لذاتش با مکدر ساختنش برابری نمیکند و نیکبختیش بدبختیش و بالا رفتنش بپائین آمدنش ارزش ندارد که ندارد (خنک آن رادمرد بلندهمتی که دل بدین زال سپید ابرو نسپرد و از این مام سیه پستان طالب شیر نباشد).

۱۰۵ إنَّ مِنْ فَضْلِ الرَّجُلِ أنْ يُنْصِفَ مِنْ نَفْسِهِ وَيُحْسِنَ إلَى مَنْ أساءَ إلَيْهِ: براستی که از بزرگواری و فضل انسان است که از طرف خودش بانصاف رفتار کند و باکسیکه با او بدی میکند خوبی نماید.

۱۰۶ وَعَزّى عَلَيْهِ السَّلامُ قَوْماً بِمَيِّتٍ فَقالَ: إنَّ هٰذا

الْأَمْرَ لَيْسَ بِكُمْ بَدَأَ وَلَا إِلَيْكُمْ انْتَهَى وَ قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ : آنحضرت علیه السّلام گروهی را در مرگ کسی که از آنها مرده بود تعزیت داد و گفت: این کار مرگ چیزی نیست که بشما ابتدا کرده باشد و نه بشما ختم و تمام گردد (اصلاً بشر یعنی عنصر یکه خواه نخواه بچنگال در آن و مخوف مرگ دچار و گرفتار خواهد شد بنابراین چندان متأثر نباشید) و این رفیق شما گاهی بمسافرتی میرفت (و برمیگشت) حالا هم حساب کنید که او بسفری رفته است که بسوی شما باز گردد پس اگر او به نزد شما بازگشت که همان و الّا شما نزد وی میروید.

۱۰۷ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ قَدْ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَىٰ مَعَاصِيهِ زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ : براستی که خداوند بزرگ باز خواست و کیفر را بر گناهانش (که از مردم سر میزند) وضع فرموده است تا اینکه بندگانش را از خشم و سخطش باز دارد (در عبارت کلمهٔ زیاده بازاء اُخت الرّاء ظاهراً با ذال باشد که بمعنای دفع و منع است و اگر غیر از این بخواهیم فرض کنیم معنی درست در نمیآید فتأمّل).

۱۰۸ إِنَّ مَنْ بَاعَ جَنَّةَ الْمَأْوَىٰ بِعَاجِلَةِ الدُّنْيَا تَعِسَ جَدُّهُ وَخَسِرَتْ [صفقته] : براستی آنکس که بهشت برین را بجهان زود گذر سودا کند سعیش هدر شود و در معاملهٔ زیان ببیند.

۱۰۹ إِنَّ طَاعَةَ النَّفْسِ وَمُتَابَعَةَ أَهْوِيَتِهَا أُسُّ كُلِّ مِحْنَةٍ وَرَأْسُ كُلِّ غَوَايَةٍ : براستی که فرمان نفس بردن و در خواستهایش پیروی نمودن ریشهٔ هر رنج و اصل هر گمراهی است.

۱۱۰ إِنَّ هٰذِهِ النُّفُوسَ طَلِعَةٌ إِنْ تُطِيعُوهَا تَنْزِعْ بِكُمْ إِلَىٰ شَرِّ غَايَةٍ : براستی که این نفوس بشری پر میل بهواها و آرزوهایش میباشد (یعنی پرهوس اند) اگر شما از آنها پیروی کنید البتّه شما را ببدترین عاقبتی میکشاند.

۱۱۱ إِنَّ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَىٰ مَعْصِيَةٍ فِي هَوًى : براستی که این نفس انسان در برکندن (دل از جهان) دورترین چیزی است و همیشه در کار آنست که شخص را بسوی گناه و در هوا پرستی بکشاند.

۱۱۲ إِنَّ مُجَاهَدَةَ النَّفْسِ لَتَزُمُّهَا عَنِ الْمَعَاصِي وَ تَعْصِمُهَا عَنِ الرَّدَىٰ : براستی که به پیکار نفس بر

خواستن آنرا از گناهان مهار میکند و از در افتادنش بازمیدارد .

۱۱۳ إِنَّ هٰذِهِ ٱلنَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِٱلسُّوءِ فَمَن أَهمَلَهَا جَمَحَت بِهِ إِلَى ٱلمَآثِمِ : براستی که این نفس بسیار انسان را ببدکاری فرمان دهنده است و هر کس عنان آن را باز گذارد او را بسوی گناهان میکشاند .

۱۱۴ إِنَّ نَفسَكَ لَخَدُوعٌ إِن تَثِق بِهَا يَقتَدكَ ٱلشَّيطانُ إِلَى إِرتِكابِ ٱلمَحارِمِ : براستی که این نفس بسیار فریب دهنده است اگر باو اطمینان پیدا کنی شیطان تو را بسوی ارتکاب حرامها و گناهان میکشاند .

۱۱۵ إِنَّ ٱلنَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِٱلسُّوءِ وَٱلفَحشاءِ فَمَنِ ائتَمَنَها خانَتهُ وَمَنِ ٱستَنامَ إِلَيها أَهلَكَتهُ وَمَن رَضِيَ عَنها أَورَدَتهُ شَرَّ ٱلمَوارِدِ : براستی که این نفس (بیچاره) بسیار انسان را بزشتی و بدی فرمان میدهد هر که او را امین پندارد باوی خیانت کند و هر کس بآن مطمئن شود هلاکش سازد و هر که از او خوشنود گردد او را ببدترین جایگاه بکشاند .

۱۱۶ إِنَّ مُقابَلَةَ ٱلإِساءَةِ بِٱلإِحسانِ وَتَغَمُّدَ ٱلجَرائِمِ بِٱلغُفرانِ لَمِن أَحسَنِ ٱلفَضائِلِ وَأَفضَلِ ٱلمَحامِدِ : براستی که بدی را با خوبی برابر نهادن و پاداش دادن و گناهان را بآمرزش پوشاندن البته از بهترین بزرگواریها و افزونترین ستودگیها است .

۱۱۷ إِنَّ ٱلمُؤمِنَ لا يُمسي وَلا يُصبِحُ إِلّا وَنَفسُهُ ظَنُونٌ عِندَهُ فَلا يَزالُ زارِياً عَلَيها وَمُستَزيداً لَها : براستی که این بشر شام نکند و صبح ننماید جز اینکه نفسش در نزدش مورد بدگمانی است (و مثل اینکه دشمن خونخواری در کمین او باشد از نفس خود هراسناک است ،) و آن نفس را همواره بدگوی و ملامت کننده باشد او را و خواهان زیادتی و افزونی مرتبه اش باشد

۱۱۸ إِنَّ ٱلنَّفسَ لَجَوهَرَةٌ ثَمينَةٌ مَن صانَها رَفَعَها وَمَنِ ٱبتَذَلَها وَضَعَها : براستی که این نفس انسانی (عجب) گوهر گرانبهائی است هر که آن را (از معاصی) نگهداری کند بلندش سازد و هر که آن را بخواهش خودش واگذارش نماید آنرا بیفکند .

۱۱۹ إِنَّ ٱلكَفَّ عِندَ حَيرَةِ ٱلضَّلالِ خَيرٌ مِن رُكوبِ ٱلأَهوالِ : براستی که بگاه سرگردانی و گمراهی در کارها خودداری کردن از آن خوشتر تا بر مرکب

ترسها سوار شدن .

۱۲۰ إنّ قدر السؤال أكثر من قيمة النوال فلا تستكثروا ما أعطيتموه فإنّه لن يوازي قدر السؤال : براستی که قیمت درخواست کردن بیش از قیمت بخشیدن است شما (ای کسانیکه چیزی بکسی میبخشید) عطای خود را بسیار مشمارید که هرگز عطای شما باندازه درخواست کردن قیمت ندارد .

۱۲۱ إنّ اليسير من الله سبحانه لأكرم من الكثير من خلقه : براستی که کمی که از جانب خدای تعالی برسد البتّه گرامی تر و بهتر از بسیاری است که از جانب مردم بانسان برسد .

۱۲۲ إنّ دعوة المظلوم مجابة عند الله سبحانه لأنّه يطلب حقّه والله تعالى أعدل من أن يمنع ذا حقّ حقّه : براستی که دعای شخص ستم رسیده در نزد خداوند تبارک وتعالی مستجاب است زیرا که او حق خود را مطالبه میکند و خداوند تعالی عادلتر از آنست که حقداری را از حقش منع نماید .

۱۲۳ إنّ غاية تنقصها اللحظة وتهدمها الساعة لجديرة بقصر المدّة : براستی بشری که پایان کارش را گردش چشمی بر آوردن دمی از آن بکاهد و نابودش کند بسیار بجا و سزاوار است که آنرا کوتاه گیرد (و عمر گرانبها را در کارهای خیر مصرف نماید) .

۱۲۴ إنّ قادماً يقدم بالفوز أو الشقوة لمستحقّ لأفضل العدّة : براستی که پیش آینده که بیاید به پیروزی یا بدبختی هر آینه سزاوار است بر برترین ساز و برگ ها را (یعنی برای مرگ که حتمی است باید تهیه دید) .

۱۲۵ إنّ غائباً يحدوه الجديدان الليل والنهار لحريّ بسرعة الأوبة : براستی که مرگ پنهانی که دو تازه پدید آینده روز و شب او را میرانند بسیار بجا و سزاوار است که بتندی پدید آید (و گریبان انسانرا بگیرد فلذا انسان باید غافل از مرگ نشیند که ناگاه در میرسد) .

۱۲۶ إنّ المغبون من غبن عمره وإنّ المغبوط من أنفذ عمره في طاعة ربّه : براستی که مغبون و زیانکار کسی است که درباره عمرش زیان کرده باشد و سودمندیکه دیگران با حسرت مینگرند کسی است که عمرش را در طاعت پروردگارش تمام نموده باشد .

۱۲۷ إنّ غداً من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه ويأتي الغد لاحقاً به : براستی که فردای

قیامت) با مروز دنیا بسیار نزدیک است امروز با آنچه در آن است میرود و پشت سر آن فردا در میرسد.

۱۲۸ إِنَّ مَا تُقَدِّمُ مِنْ خَيْرٍ يَكُنْ لَكَ ذُخْرُهُ وَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ: براستی که آنچه از مال و خوبی که تو پیش فرستی پس انداز و بهره اش از آن تو است و آنچه پس اندازکنی از آن خیر و بهره اش از آن دیگری است.

۱۲۹ إِنَّ لِلنَّاسِ عُيُوباً فَلَا تَكْشِفْ مَا غَابَ عَنْكَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَحْلُمُ عَلَيْهَا وَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ: براستی که مردم را عیوبی است (که آشکار کردن آنها برای تو خود عیبست) و تو نباید عیب آن کس را که از تو پنهان است پیدا سازی زیرا که خداوند سبحان ممکن است با آن صاحب عیب ببردباری رفتار کند (و آنرا از وی ندیده گیرد) و تو تا میتوانی رازپوش باش تا خداوند برازتو پرده کشد و عیبی را که دوست میداری تو پوشاندن آنرا بر تو بپوشاند.

۱۳۰ إِنَّ الْمَرْءَ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَى مَا خَلَّفَ نَادِمٌ: براستی که مرد بر آنچه که پیش فرستد برسد و بر آنچه که بنهد (و برای وارث بگذارد) پشیمان گردد.

۱۳۱ إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مُقَارِنٌ عَظِيمَ الْبَلَاءِ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْماً ابْتَلَاهُمْ: براستی که مزد و پاداش بزرگ همدوش با گرفتاری بزرگ است و هرگاه خداوند مردمی را دوست داشته باشد (برای آنکه اجر بزرگی در آخرت بآنها بدهد) آنها را گرفتار (بلاهای بزرگ) میسازد.

۱۳۲ إِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ السَّاعَةَ وَرَاءَكُمْ تَحْدُوكُمْ: براستی که پایان کار زندگی پیش روی شما و ساعت و قیامت پشت سرتان است و شما را میراند.

۱۳۳ إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى نِهَايَتِكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ: براستی که برای شما نهایت و پایانی است پس بسوی پایان کارتان منتهی شوید (و برای آن فکری کنید) و برای شما راهنمائی است پس بواسطهٔ آن راهنما بمقصد خودتان برسید.

۱۳۴ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَمَا أَعْرِفُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ: براستی که وفا و صدق با هم

همراه و توأم اندو من سپری از وفاداری نکهدازم ترنذیدم

۱۳۵ إنَّ بِأَهْلِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى اصْطِنَاعِهِ أَكْثَرَ مِمَّا بِأَهْلِ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِمْ مِنْهُ : براستی که برای بکاربستن نیکی نیازمندی نیکان بدان بیشتر از نیاز نیازمندان به نیکوکاران بدان است

۱۳۶ إنَّ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ سَطَوَاتٍ وَنَقِمَاتٍ فَإِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ فَادْفَعُوهَا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَدْفَعُ الْبَلَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ : براستی که خداوند سبحان را گرفت و گیرها و بازخواستهائی است پس هر وقت که آنها بر شما نازل و وارد شدند بدعا و درخواست از خدا دفعش کنید زیرا که بلا را جز با دعا نمیتوان رفع کرد .

۱۳۷ إنَّ كَلَامَ الْحَكِيمِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَاءً كَانَ دَاءً : براستی که مرد حکیم و دانشور اگر سخنش درست باشد دوا و اگر نادرست باشد درد است .

۱۳۸ إنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءُونَ مَنَازِلَ شِيعَتِنَا كَمَا يَتَرَاءَى الرَّجُلُ مِنْكُمُ الْكَوَاكِبَ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ براستی که بهشتیان منزلهای شیعیان و پیروان ما را بدانطور می بینند که یکی از شما ستاره را در کناره آسمان مینگرد .

۱۳۹ إنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ أَنْصَحُهُمْ لِنَفْسِهِ وَأَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ : براستی که پندگوی ترین کسان کسی است که بیشتر خود دش را اندرز دهد و فرمان پروردگارش را بهتر گردن نهد .

۱۴۰ إنَّ أَغَشَّ النَّاسِ أَغَشُّهُمْ لِنَفْسِهِ وَأَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ : براستی که بیشترین مردم جلوه دهنده بناراغوب آنکه بیشتر آنرا با نفس خود کند و بیشتر پروردگارش را نافرمانی کند .

۱۴۱ إنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنٍ وَأَنْتُمْ وَالْآخِرَةُ فِي قَرَنٍ : براستی که جهان بروش خود بر شما میگذرد (بدانسانکه بر پیشینیان شما گذشت) و شما و آخرت بهم پیوسته هستید

۱۴۲ إنَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةُ الدِّينِ مُسْلِبَةُ الْيَقِينِ وَإِنَّهَا لَرَأْسُ الْفِتَنِ وَأَصْلُ الْمِحَنِ : براستی که جهان دین را تباه کننده و یقین را برنده است راس فتنه ها و ریشه محنتها و غمها جهان است .

۱۴۳ إنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةَ الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجَزَةِ : براستی که

خداوند سبحان (در دور اینکه دیگران از بردن فرمانش ناتوان وسرگرم در عصیان و افراط اند) فرمانبرداری از خویش را غنیمت و بهره زیرکان قرار داده است.

۱۴۴ إنّ النّارَ لا یَنقُصُها ما اُخِذَ مِنها وَلکِن یُخمِدُها أن لا تَجِدَ حَطَباً وَکَذلِکَ العِلمُ لا یُفنیهِ الإقتِباسُ لکِن بُخلُ الحامِلینَ لَهُ سَبَبُ عَدَمِهِ: براستی که آتش چیزی است که برداشتن کم وکاهشی در آن پدید نیاورد ولی اگر هیزم بآن نرسد خاموش میشود همچنین است علم برداشتن از آن تمامش نکند لکن بخل عالم بخیل باعث تمام شدن آن علم میگردد.

۱۴۵ إنّ اللهَ سُبحانَهُ یُعطِی الدُّنیا مَن یُحِبُّ وَمَن لا یُحِبُّ وَلا یُعطِی الدّینَ إلّا مَن یُحِبُّ: براستی که خداوند سبحان دنیا را بدوست و غیر دوستش عطا فرموده است (و برای مصالحی مؤمن و کافر را گاهی از دنیا برخوردار داشته است) لکن دین را فقط بکسی داده است که او را دوست میدارد (و دشمنش را از دین محروم داشته است پس اگر مردی هم فقیر و هم متدیّن بود در معنی خداوند نسبت بوی ارزانی داشته است).

۱۴۶ إنّ اللهَ سُبحانَهُ یَمنَحُ المالَ مَن یُحِبُّ وَیُبغِضُ وَلا یَمنَحُ العِلمَ إلّا مَن أحَبَّ: براستی که خداوند سبحان مال را بدوست و دشمنش بخشیده است امّا علم را نمیدهد مگر بکسی که او را دوست میداشته است (و مراد از این علم علمی است که باعث نجات آخرت و پرهیزکاری در دنیا است نه هر علمی).

۱۴۷ إنّ اللهَ تَعالی لا یُعطِی الدّینَ إلّا لِخاصَّتِهِ وَصَفوَتِهِ مِن خَلقِهِ: براستی که خداوند تبارک و تعالی دین را نداده است مگر بدوستان و برگزیدگان از بندگانش.

۱۴۸ إنّ لِلأسلامِ غایَةً فَانتَهوا إلی غایَتِهِ وَاُخرُجوا إلَی اللهِ مِمّا افتَرَضَ عَلَیکُم مِن حُقوقِهِ: براستی که برای دین اسلام غایت و پایانی است پس شما بانتهای آن برسید (و بتمام دستورات مادّی و معنویش عامل باشید) و آنچه از حقوقش که خدا بر شما واجب گردانیده است بدهید و بادادن آن بیرون روید بسوی خدا.

۱۴۹ إنّ لِلمُحیطِ النِّیَّةَ مِنَ الفَسادِ أشَدُّ عَلَی العامِلینَ مِن طولِ الإجتِهادِ: براستی که این اندیشه و

نیت را از بدی پاک کردن و پیراستن بر مردان کار از کوششهای بسیار دشوارتر است .

۱۵۰ إِنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَلَا غِنَى بِكَ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ :

براستی که پیش روی تو راهی است بسیار دور و سخت و دشوار و تو بی نیاز از این نیستی که در راه طلب زاد و توشه درست و خوب بیدا آن آئی (و بسیار بکوشی) تا باندازه که ترا بمنزل برساند تهیه کنی (حدیث شیرینی است دوست دارم بمناسبت در اینجا نقل کنم تا دیده دوستان اهلبیت علیهم السلام روشن گردد در کتاب مستطاب کافی از یکی از ائمه علیهم السلام نقل میکند که وقتی که میت را بر قبر میگذارند از پنج چیز از او میپرسند از: نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت ما اهلبیت و ولایت ما اهلبیت در گوشه قبر ایستاده آن چهار دیگر را میگوید هر یک از شما کم و کسری داشتید جبران و تمامیت آن بر من است انتهی پس خوشا باحوال شیعیان و دوستان اهلبیت که بچنین تاج کرامتی متوج و سرفرازند امید است خواندن این حدیث شریف باعث تجری دوستان نگردد .

۱۵۱ إِنَّ النَّفْسَ الَّتِي تَطْلُبُ الرَّغَائِبَ الْفَانِيَةَ لَتَهْلِكُ فِي طَلَبِهَا وَتَشْقَى فِي مُنْقَلَبِهَا :

براستی که این نفس (پر خواهشی) که آن در پی خواسته های فانی شونده هست البته در طلب آن چیزها هلاک خواهد شد و گرفتار شقاوت در آخرت و هنگام بازگشت میشود

۱۵۲ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي السَّرَّاءِ نِعْمَةَ الْإِفْضَالِ وَفِي الضَّرَّاءِ نِعْمَةَ التَّطْهِيرِ : براستی که خداوند تعالی را هنگام شادی نعمت بخشش است و در دشواری و سختی نعمت پاکیزه ساختن از گناه (فلذا بنده باید در هر دو موقع خدا را منظور داشته باشد)

۱۵۳ إِنَّ النَّفْسَ الَّتِي تَجْهَدُ فِي اقْتِنَاءِ الرَّغَائِبِ الْبَاقِيَةِ لَتُدْرِكُ طَلَبَهَا وَتَسْعَدُ فِي مُنْقَلَبِهَا

براستی آن نفسی که در بدست آوردن چیزهائیکه دل بدان مایل و باقی است کوشش میکند البته بمطلوب خود دست میرسد و آخر سر نیک بخت میگردد .

۱۵۴ إِنَّ مَنْ أَعْطَى مَنْ حَرَمَهُ وَوَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ وَعَفَا عَمَّنْ ظَلَمَهُ كَانَ لَهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

الظَّهِيرُ وَالنَّصِيرُ : براستی آنکس که ببخشد بآنکس که او را محروم میدارد و بپیوندد با کسی که از وی میبرد و بگذرد از کسی که بروی ستم میکند برای چنین کسی از جانب خدا پشتبان و یاری خواهد بود

۱۵۵ إنّ مَثَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَرَجُلٍ لَهُ إِمْرَأَتَانِ إِذَا أَرْضَى إِحْدَاهُمَا أَسْخَطَ الْأُخْرَى : براستی که مثل دنیا و آخرت مانند مردی است که دو زن داشته باشد که هرگاه یکی از آن دو را خوشنود بدارد دیگری بر او خشم گیرد (که أَلدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ) .

۱۵۶ إنّ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا بِمُحَالِ الْآمَالِ وَخَدَعَتْهُ بِزُورِ الْأَمَانِيِّ أَوْرَثَتْهُ كَمَهًا وَأَلْبَسَتْهُ عَمًى وَقَطَعَتْهُ عَنِ الْأُخْرَى وَأَوْرَدَتْهُ مَوَارِدَ الرَّدَى : براستی کسی کهجهان او را بامیدهای ناشدنی غیر ممکن بفریبد و بآرزوهای دروغینش گول بزند جهان برای چنین کسی نابینائی بجای گذارد و لباس کوری را بوی درپوشاند از آخرتش باز دارد و بجایگاه هلاکت بکشاندش

۱۵۷ إنّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَبَى أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ براستی که خداوند سبحان ابا دارد که روزیهای بندگان مؤمنش را قرار دهد جز از جائیکه از آن گمان ندارند (بسیار افتد که انسان از جائیکه امید خیری دارد نمیرسد و از جائیکه ابدا بخاطرش خطور نمیکرد سود سرشاری عایدش میگردد و این برای آنست که توجه انسان فقط بخدا باشد و بس) .

۱۵۸ إنّ الْمُؤْمِنِينَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ : براستی که مؤمنان هموار ان و نرم خویان اند .

۱۵۹ إنّ الْمُؤْمِنِينَ مُحْسِنُونَ : براستی که مؤمنان نیکوکارانند .

۱۶۰ إنّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ : براستی که مؤمنان خدا ترسانند .

۱۶۱ إنّ سَخَاءَ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَأَفْضَلُ مِنْ سَخَاءِ الْبَذْلِ : براستی که سخاوتمندی نفس انسان از آنچه که در دستهای مردمان است (و چشم توقع نداشتن از آنان) البته بالاتر از سخا و بخشش کردن مال است .

۱۶۲ إنّ الْوَعْظَ الَّذِي لَا يَمُجُّهُ سَمْعٌ وَلَا يَعْدِلُهُ نَفْعٌ مَا سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْفِعْلِ : براستی آن پندیکه هیچ گوشی

آنرا بیرون نیافکند و هیچ سودی با آن برابری نمینماید آن پندی است که زبان گفتار از آن خاموش و زبان کردار بدان گویا است (کونوا دعاة النّاس بغیر ألسنتکم) .

۱۶۳ إنَّ المِسکینَ لَرَسولُ اللهِ فَمَنْ أَعطاهُ فَقَدْ أَعطَى اللهَ وَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللهَ سُبحانَهُ : براستی مرد درویش وبینوا (که دست نیاز بسوی مردم دراز میکند) فرستادهٔ خدااست هرکه باو ببخشد بخدا بخشیده و هرکس ازوی بازگیرد از خدا چیزی را باز گرفته است

۱۶۴ إنَّ أفضَلَ الدّینِ الحُبُّ فِی اللهِ وَالبُغضُ فِی اللهِ وَالأَخذُ فِی اللهِ وَالعَطاءُ فِی اللهِ سُبحانَهُ : براستی که برترین دین آنست که انسان در راه خدا بخواهد در راه خدا دشمنی کند وگرفتن در راه خدا وبخشیدن در راه خدا (وکلیهٔ کارهایش در دار دنیا برای خدا باشد) .

۱۶۵ إنَّ الدّینَ لَشَجَرَةٌ أَصلُها الإیمانُ بِاللهِ وَثَمَرُها المُوالاةُ فِی اللهِ وَالمُعاداةُ فِی اللهِ : براستی که دین درختی است که ریشهٔ آن ایمان بخدا است ومیوه اش دوستی در راه خدا ودشمنی در راه خدااست .

۱۶۶ إنَّ مَکرُمَةً صَنَعتَها إلَی أَحَدٍ مِنَ النّاسِ إنَّما أَکرَمتَ بِها نَفسَكَ وَزَیَّنتَ بِها عِرضَكَ فَلا تَطلُب مِن غَیرِكَ شُکرَ ما صَنَعتَ إلَی نَفسِكَ : براستی که کار نیکی با یکی از مردم بجای آری البتّه بدان کار نفس خود را بزرگ داشته وآبروی خود را بدان آراسته وحفظ کرده پس کار خوبی که در معنی بخود کرده خواهان تشکّر آن از دیگران مباش .

۱۶۷ إنَّ مِن مَکارِمِ الأَخلاقِ أَن تَصِلَ مَن قَطَعَكَ وَتُعطِیَ مَن حَرَمَكَ وَتَعفُوَ عَمَّن ظَلَمَكَ : براستی که از بزرگی اخلاق آنست که با هرکس که از تو میبرد بپیوندی وهرکه ترا محروم میدارد باوی عطا نمائی واز سر گناه هرکس که بتو ستم میکند درگذری .

۱۶۸ إنَّ اللهَ تَعالَی یُدخِلُ بِحُسنِ النِّیَّةِ وَصالِحِ السَّریرَةِ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ الجَنَّةَ : براستی که خداوند تعالی برای نیّت پاك وپاکیزگی درون هر یک از بندگانش را که خواهد داخل بهشت فرماید .

۱۶۹ ، إنّ من رزقه الله عقلاً قويماً و عملاً مستقيماً فقد ظاهر لديه النّعمة و أعظم عليه المنّة : براستی که خداوند هرکس را عقلی درست و کرداری راست و نیکو روزی فرماید البتّه که آن خدا نعمت را نزد وی آشکار فرموده و منّت بزرگی بروی نهاده است (وسزاوار است که آنکس از خداوند بسیار ممنون و متشکّر باشد) .

۱۷۰ إنّ المجاهد نفسه على طاعة الله و عن معاصيه عند الله سبحانه بمنزلة برّ شهيد : براستی آنکس که با نفسش در راه فرمانبرداری خدا و دوری از گناهان و نافرمانیهای الهی پیکار کند این چنین کسی نزد خداوند سبحان بمنزلهٔ شخص نیکوکار و شهید است .

۱۷۱ إنّ العاقل من عقله في إرشاد و من رأيه في إزدياد فرأيه سديد و فعله حميد : براستی که خردمند کسی است که عقلش را در راه نمائی مردم بکار افکند و اندیشه اش در کار افزون باشد چنین کسی رأیش درست و کردارش پسندیده است .

۱۷۲ إنّ الجاهل من جهله في إغواء و من هواه في إغراء فقوله سقيم و فعله ذميم : براستی که نادان کسی است که جهلش در راه گمراهی مردم بکار افتد و هوای نفسش در فریب دادن اشخاص باشد چنین کسی قولش نادرست و کردارش نکوهیده است .

۱۷۳ إنّ هذه القلوب تملّ كما تملّ الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكم : براستی که این دلها خسته میشوند همانطوریکه بدنها خسته میگردند پس نوبرها و تازه پیدا شده های حکمتها را برای آن دلها بجوئید (مثلاً گاهی که از تعمّق در مطالب علمی ملول میگردند آنها را با تاریخ و شعر و حدیث از خستگی برهانند) .

۱۷۴ إنّ أفضل الخير صدقة السرّ و برّ الوالدين و صلة الرّحم : براستی که برترین نیکی در نهان تصدّق دادن ، و با پدر و مادر خوبی کردن و با خویشاوندان پیوند نمودن است .

۱۷۵ إنّ المؤمن يرى يقينه في عمله و إنّ المنافق يرى شكّه في عمله : براستی که مؤمن یقینش بخدا و قیامت در کارش دیده میشود و منافق شکّش در کردارش پدیدار میگردد .

۱۷۶ إنّ أولياء الله تعالى كلّ مستقرب أجله

مُكَذِّبٍ أَمَلَهُ كَثِيرٍ عَمَلُهُ قَلِيلٍ زَلَلُهُ: براستی که دوستان خدایتعالی است هر کس که اجلش را نزدیک پندارد آرزویش را دروغ داند عملش (برای آخرتش) بسیار و خطا و لغزش کم باشد.

۱۷۷ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ: براستی که کار ما (از ولایت و پایداری بر دوستی و محبّت ما بلوازم آن قیام کردن کاری است مشکل و) سخت اندر سخت است متصدّی آن کار نتواند شد مگر بنده که خدا دلش را بایمان (و پایداری در برابر سختیها) آزمایش فرموده باشد و گهرهای شاهوار احادیث ما را بگوش دل نشنوند مگر سینه‌های درست نگهدارنده و عقلهای استوار.

۱۷۸ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ فِينَا فَأُولَئِكَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا وَ هُمْ مَعَنَا فِي الْجِنَانِ: براستی که خداوند تعالی بر زمین نگریست (و از میان تمام آفریدگانش) ما را برگزید و برای ما شیعیان و پیروان ما را اختیار کرد که آنها در شادی ما شاد و در غمناکی ما غمناک اند (از فرط محبّت) در راه ما جانها در بازند و مالها خرج نمایند هم ایشانند که از مایند (در درجات با مایند و روبسوی ما دارند و در بهشت عنبر سرشت با ما خواهند بود.

۱۷۹ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ خَشِنٌ مَخْشُوشٌ سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ مُقَنَّعٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ: براستی که کار ولایت و دوستی ما سخت اندر سخت و دشوار اندر دشوار و پنهان اندر پنهان و سر پوشیده که بر نمیدارد و حامل آن بار نتواند شد مگر ملکی مقرب یا پیغمبری مرسل از جانب خدا یا مؤمنی که خداوند دلش را بایمان و استواری آزمایش فرموده باشد.

۱۸۰ إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ إِنَّ الْأَجَلَ لَجُنَّةٌ حَصِينَةٌ: براستی که با هر انسانی دو

فرشته‌ایست که او را نگهداری میکنند همینکه دوران عمر او سر آمد آن دو فرشته از وی دور و اجلش برو میرود (و او را با اجل بحال خود میگذارند) براستی که این اجل و دوران عمر خود سپری است که (انسان را از هر پیش آمد سوئی) نگهدارنده است.

۱۸۱ إنَّ فَضلَ القَولِ عَلَی الفِعلِ لَهُجنَةٌ وَإنَّ فَضلَ الفِعلِ عَلَی القَولِ لَجَمالٌ وَزینَةٌ

براستی که افزایش دادن گفتار را بر کردار عیب و زشت است لکن کردار را بر گفتار افزودن آرایش و زینت انسان است.

۱۸۲ إنَّ الزّاهِدینَ فِی الدُّنیا لَتَبکی قُلوبُهُم وَإن ضَحِکوا وَیَشتَدُّ حُزنُهُم وَإن فَرِحوا وَیَکثُرُ مَقتُهُم أنفُسَهُم وَإنِ اغتَبَطوا بِما اُوتوا

براستی که کسانیکه زهد را پیشه کرده و از جهان کنار کشیده‌اند اگرچه بلب خندان باشند بدل گریانند و اگرچه شادمان باشند سخت بسیار اندوهناک باشند و نفس خویش را دشمن میدارند اگرچه بآنچه از کردار نیک که میآورند مورد رشک و غبطه مردم باشند.

۱۸۳ إنَّ الأکیاسَ هُمُ الَّذینَ لِلدُّنیا مَقَتوا وَأعیُنَهُم عَن زَهرَتِها أغمَضوا وَقُلوبَهُم عَنها صَرَفوا وَبِالدّارِ الباقِیَةِ تَوَلَّهوا:

براستی که زیرکان کسانی هستند که با دنیا دشمنی کردند و از زیور و آرایش جهان دیده بر دوخته و روی دلها از آن برگردانده و بدار باقی آخرت دلباخته و شیفته گردیدند.

۱۸۴ إنَّ العاقِلَ یَتَّعِظُ بِالأدَبِ وَالبَهائِمَ لا تَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ: براستی که خردمند بوسیله کمال ادب پند آموزد و چارپایان جز با ضرب و زدن پند نیاموزند و براه نیایند.

۱۸۵ إنَّ لِلّهِ سُبحانَهُ مَلَکاً یُنادی فی کُلِّ یَومٍ لِدوا لِلمَوتِ وَابنوا لِلخَرابِ وَاجمَعوا لِلذَّهابِ:

براستی که خداوند سبحان را فرشته ایست که هر روزی ندا بر کشد و صلا در دهد که ای جهانیان بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن و گرد آورید برای رفتن.

۱۸۶ إنَّ السُّعَداءَ بِالدُّنیا غَداً هُمُ الهارِبونَ مِنهَا الیَومَ: براستی که کسانی بسبب دنیا در فردا نیکبخت اند کسانی هستند که امروز از دنیا گریزانند.

۱۸۷ إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ أمَرَ بِالعَدلِ وَالإحسانِ وَنَهی عَنِ الفَحشاءِ وَالظُّلمِ: براستی که خداوند سبحان بندگان را دستور داده است که

بعدل و احسان کار کنند و از زشتیها و بیدادگریها و ستمکاری نهی فرموده (خوشا بحال بنده که این دستور الهی را اجرا نماید و در محشر آسوده باشد).

۱۸۸ إنَّ اللهَ سُبْحانَهُ فَرَضَ في أَمْوالِ الأَغْنِياءِ أَقْواتَ الفُقَراءِ فَما جاعَ فَقيرٌ إلّا بِما مَنَعَ غَنِيٌّ وَاللهُ سائِلُهُمْ عَنْ ذٰلِكَ : براستی که خداوند سبحان روزی فقرا را در اموال اغنیاء واجب کرده و قرار داده است پس هیچ فقیری گرسنه نماند جز آنکه غنیّ حق خدا از آن فقیر باز گیرد و خدا این قسمت را از اغنیاء باز خواست خواهد فرمود.

۱۸۹ إنَّ المَرْءَ يُشْرِفُ عَلىٰ أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ فَسُبْحانَ اللهِ لا أَمَلٌ يُدْرَكُ وَلا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ : براستی که بشر بر آرزوی خویش مشرف میگردد و دست پیدا میکند لکن اجلش میرسد و دستش را کوتاه میسازد پس بزرگ خداوندی که چنین مقدّر فرموده) که نه کسی بامید آرزویش دست پیدا میکند و نه امیدوار بخود وا گذارده میشود.

۱۹۰ وَسَمِعَ عَلَيْهِ السَّلامُ رَجُلاً يَقُولُ إنّا لِلّٰهِ وَإنّا إلَيْهِ راجِعُونَ فَقالَ إنَّ قَوْلَنا إنّا لِلّٰهِ إقْرارٌ عَلىٰ أَنْفُسِنا بِالمِلْكِ وَقَوْلَنا إلَيْهِ راجِعُونَ إقْرارٌ عَلىٰ أَنْفُسِنا بِالهُلْكِ : آنحضرت علیه السّلام شنید که مردی میگفت ما برای خدا و بازگشتمان بسوی او است حضرت فرمود این سخن ما إنّا لِلّٰهِ اقراری است بر نفوس خودمان باینکه ما مملوك خدائیم و سخن دیگرمان که میگوئیم إلَيْهِ راجِعُونَ اقراری است بر نفوس خودمان بهلاکت (والبته انسان تابع اراده پروردگار است تا هر وقت بدارد و هر وقت بخشد)

۱۹۱ إنَّ المَرْءَ إذا هَلَكَ قالَ النّاسُ ما تَرَكَ وَقالَتِ المَلائِكَةُ ما قَدَّمَ لِلّٰهِ آبائُكُمْ فَقَدِّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ ذُخْراً وَلا تُخَلِّفُوا كُلّاً فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ كَلّاً : بدرستی که انسان وقتی که بمیرد مردم میگویند چه گذاشت و فرشتگان گویند چه بر دو پیش فرستاد خدا پدرانتان را رحمت کند پاره از اموالتان را پیش فرستید تا برای شما ذخیره باشد و همه را برای وارث نگذارید که اگر بگذارید بار سنگینی برایتان خواهد شد (و بدون شان خواهد ماند)

۱۹۲ إنَّ الحازِمَ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِجِهادِ نَفْسِهِ فَأَصْلَحَها وَحَبَسَها عَنْ أَهْوِيَتِها وَلَذّاتِها فَمَلَكَها وَإنَّ لِلْعاقِلِ بِنَفْسِهِ عَنِ الدُّنْيا وَما فِيها وَأَهْلِها شُغْلاً : براستی که دور اندیش

و آخر نگر کسی است که خودش را بجهاد و پیکار با نفسش مشغول گردانیده است آن را اصلاح میکند و از آرزوهایش و لذتهایش بازش میدارد و زمامش را بچنگ میگیرد و براستی که برای خردمند بنفس خود مشغول بودن از دنیا و اهل دنیا و آنچه که در دنیا است . (و آن همان پرداختن و پیراستن نفس از آلایش جهات است)

۱۹۳ إِنَّ النَّاظِرَ بِالْقَلْبِ الْعَامِلَ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَءُ عَمَلِهِ أَنْ يَنْظُرَ عَمَلَهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ : براستی آنکس که بدیدهٔ دل بنگرد و با بینش بکار و عمل پردازد اولین کاریکه باید بکند آنست که ببیند این کاریکه میکند بسود و یا بزیان او است اگر بسود او است آن کار را دنبال کند و اگر بزیان او است از آن کنار کشد .

۱۹۴ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِغَدِهِ وَسَعَى فِي فِكَاكِ نَفْسِهِ وَعَمِلَ لِمَا لَابُدَّ لَهُ وَلَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ : براستی که خردمند کسی است که در امروزش فردایش را بنگرد و در آزاد کردن نفسش بکوشد و کار کند برای آنچه که ناگزیر از آن است و چاره و فراری از آن ندارد .

۱۹۵ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى لَأَكْثَرُ النَّاسِ لَهُ ذِكْراً وَأَدْوَمُهُمْ لَهُ شُكْراً وَأَعْظَمُهُمْ عَلَى بَلَائِهِ صَبْراً : براستی که دوستان خدا آنانند که از همه مردم بیشتر یاد خدا بوده در کار سپاسگذاری پایدارتر و در بلا و گرفتاری صبرشان از دیگران بزرگتر است .

۱۹۶ إِنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا أَكْسَبَ ثَنَاءً وَشُكْراً وَأَوْجَبَ ثَوَاباً وَأَجْراً : براستی که بهترین مال مالی است که برای انسان موجب سپاس و شکر گردد و ثواب و اجر را واجب گرداند (و آن جز با دادودهش بدست نیاید) .

۱۹۷ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ : براستی که خداوند سبحان ذکر (و یاد خود را) روشنی دلها قرار داده که بدان بینا گردند پس از تاریکی و شنوا گردند پس از کری و رام شوند پس از سرکشی و دشمنی .

۱۹۸ إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ قَيَّدَ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ وَمَلَكَهَا بِالْمُغَالَبَةِ وَقَتَلَهَا بِالْمُجَاهَدَةِ

براستی که دوراندیش کسی‌ست که نفس خود را در قید حساب کشد (آن را از گناه باز دارد و براه ثواب آرد) و بمبالغه و اصرارش در بند فرمان کشد و بریاضت و کوشش آنرا فرو میراند و بکشد .

۱۹۹ إِنَّ لِلذِّكْرِ أَهْلاً أَخَذُوهُ بَدَلاً فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيٰوةِ وَيَهْتِفُونَ بِهِ فِي آذَانِ الْغَافِلِينَ : براستی که برای ذکر و یاد خدا بودن مردمی‌ست که آنرا بجای دنیا گرفته‌اند (و دل از جهان برکنده‌اند) تجارت و داد و ستد دنیا آنها را از یاد خدا باز ندارد (و زیور و زر جهان دل آنان را نرباید) روزگار کوتاه زندگی را با آن بسر برند و ذکر خدا را همواره در گوش غفلت زدگان (این وادی) فرو خوانند .

۲۰۰ إِنَّ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَراً يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِسَيْفِهِ لِتَكُونَ حُجَّةُ اللّٰهِ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذٰلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ (محمد بن جریر طبری از ابن لیلی روایت میکند که حضرت در یکی از روزهای جنگ صفین با سپاهیان خویش چنین فرمودند) براستی آنکس که بنگرد ستمی بکار بسته شده است و مردم بسوی کار ناشایسته خوانده میشوند و آن را بدل زشت شمارد چنین کسی سالم است (و از آتش رهائی خواهد یافت) و اگر کسی زشت شمارد آنرا بزبان خود پس بتحقیق پاداش و مزد داده میشود و مرتبهٔ او برتر از یار خود میباشد و هرکس که انکار کند آنرا بشمشیر خود تا آنکه حجت خدای بالاتر بوده باشد و سخن ستمکاران پست تر پس او است آنکس که راه هدایت را دریافته و سالک راه شده و نور یقین در دلش آشکار شده .

۲۰۱ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ الْعِبَادِ إِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ عَبْداً أَعَانَهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ : براستی که دوست ترین بنده نزد خدا تعالی بنده‌ایست که خداوند او را بر (جنگ و پیکار با) نفسش یاری کرده است پس آنکس لباس اندوه در روپوش ترس از خدا را بر پیکر جانش پوشیده است پس چراغ هدایت در دلش روشن گشته و زاد و توشهٔ مهمانی را برای روزیکه در آن فرود خواهد آمد آماده

وهیا ساخته است (اعمال نیک از پیش فرستاده وفردای قیامت سرخوش و آسان به بهشت جاودان خواهد خرامید) .

۲۰۲ إنَّ القُرآنَ ظاهِرُهُ أنيقٌ وَباطِنُهُ عَميقٌ لا تَفنى عَجائِبُهُ وَلا تَنقَضي غَرائِبُهُ وَلا تُكشَفُ الظُّلُماتُ إلّا بِهِ : براستی که قرآن ظاهرش دلنواز ومسرت خیز و باطن و معنایش گود و عمیق است دریائی است که عجائب آن تمام نگردد وغرائبش پایان نیابد و پرده تاریکیهای (کفر وشرک وعصیان) جز بانوار تابان آن از پیش دیده ها بر داشته نشود .

۲۰۳ إنَّ أفضَلَ النّاسِ عِندَ اللهِ مَن أحيا عَقلَهُ وَأماتَ شَهوَتَهُ وَأتعَبَ نَفسَهُ لِصَلاحِ آخِرَتِهِ : براستی که برترین کسان در نزد خداوند تعالی کسی است که عقلش را (بوسیله تقوا و طاعت) زنده دارد و شهوتش را بکشد و پیکرش را برای اصلاح امر آخرتش برنج اندازد .

۲۰۴ إنَّ لِلّهِ تَعالى في كُلِّ نِعمَةٍ حَقّاً مِنَ الشُّكرِ فَمَن أدّاهُ زادَهُ مِنها وَمَن قَصَّرَ عَنهُ خاطَرَ بِزَوالِ نِعمَتِهِ : براستی که خداوند تبارک و تعالی را در هر نعمتی (برای هر یک از نعمتهائیکه به بنده اش عطا میفرماید) حقی است از شکر و سپاسگزاری پس هر کس آن حق را ادا کند خداوند نعمتش را بیفزاید و هر کس در گذاردن آن حق کوتاهی کند از زوال نعمت خود باید بیمناک باشد .

۲۰۵ إنَّ مَن كانَ مَطِيَّتَهُ اللَّيلُ وَالنَّهارُ فَإنَّهُ يُسارُ بِهِ وَإن كانَ واقِفاً وَيَقطَعُ المَسافَةَ وَإن كانَ مُقيماً وادِعاً : براستی آنکس که روز و شب مرکب رهوار او هستند او با آن مرکب روان است اگر چه ایستاده باشد و مسافت راه را می پیماید اگر چه ستاده و مانده باشد .

۲۰۶ إنَّ الكَيِّسَ مَن كانَ لِشَهوَتِهِ مانِعاً وَلِنَزوَتِهِ عِندَ الحَفيظَةِ واقِماً قامِعاً : براستی که زیرک کسی است که شهوتش را جلوگیرنده و جستن خود را بهنگام خشم جلوگیر و بازدارنده باشد (یعنی هنگام خشم در صدد انتقام بر نیاید) .

۲۰۷ إنَّ اللهَ سُبحانَهُ قَد أنارَ سَبيلَ الحَقِّ وَأوضَحَ طُرُقَهُ فَشِقوَةٌ لازِمَةٌ أو سَعادَةٌ دائِمَةٌ : براستی که خداوند سبحان راه حق

پرستی را روشن ساخته و جاده‌هایش را واضح و آشکار ساخته است پس بشر (هم از این دو راه بیرون نیست) یا با بدبختی دست بگریبان او یا با نیکبختی همیشگی همراه است.

۲۰۸ إِنَّ مَنْ بَذَلَ نَفْسَهُ فِي طَاعَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ كَانَتْ نَفْسُهُ نَاجِيَةً سَالِمَةً وَصَفْقَتُهُ رَابِحَةً غَانِمَةً: براستی آنکس که نفس خویش را در فرمانبرداری از خدا و رسول بکار دارد البته چنین کسی رستگار و سالم و تجارتش سودمند و با بهره است.

۲۰۹ إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ وَالذُّلَّ اللَّازِمَ الدَّائِمَ وَإِنَّ الْفَارَّ غَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ وَلَا مُؤَخَّرٍ عَنْ يَوْمِهِ: (این سخن را حضرت علیه السلام در یکی از روزهای جنگ صفین با سپاهیان خویش فرمودند) براستی که گریز از جنگ موجب خشم و بازخواست خداست و آن با خواری و سرافکندگی همیشگی همراه است و شخص گریزان از جنگ نه بعمرش افزوده شود و نه از روزی که برای او مقرر است واپس افتد (و قضای خدا را دگرگون نخواهد ساخت).

۲۱۰ إِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَسُوءُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ: (این جمله را حضرت علیه السلام با ابن عباس فرمودند و ابن عباس میگوید پس از کلام رسولخدا صلی الله علیه وآله از هیچ کلام و سخنی این اندازه مستفید و مستفیض نگردیدم) یا ابن عباس گاهی انسان بیافتن چیزی خوشحال میگردد که آن چیز نباید از او فوت شده باشد و گاهی به از دست رفتن چیزی بدحال میگردد که آن چیز نباید بدو رسیده باشد فلذا سرور و شادی تو باید در چیزی باشد که از آخرت بتو میرسد و تأسف و اندوهت باید در چیزی باشد که از آخرتت از دست میدهی و البته در دنیا تو باید فقط برای پس از مردنت اندوهناک باشی.

۲۱۱ إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا وَفَّقَهُ لِإِنْفَادِ أَجَلِهِ فِي أَحْسَنِ عَمَلِهِ وَرَزَقَهُ مُبَادَرَةَ مَهَلِهِ فِي طَاعَتِهِ قَبْلَ الْفَوْتِ: براستی که خداوند سبحان گاهیکه درباره بنده خوبی را اراده کند او را موفق میدارد که عمرش را در نیکوترین کارش بسر برد و روزیش میفرماید که شتاب کند در طاعتش هنگام فرصت پیش از گذشتن وقت.

۲۱۲ إنّ أمامك عقبةً كؤوداً المخفّ فيها أحسن حالاً من المثقل والمبطئ عليها أقبح أمراً من المسرع وإنّ مهبطها بك لا محالة إلى جنّةٍ أو نارٍ : براستی که تو را در پیش روی گریوه و گردنه ایست که (بالا رفتن از آن بسی) سخت و دشوار است که سبکبار در پیمودن آن حالش بهتر از سنگین بار است و کند رو در آن گردنه کارش زشت تر از تندرو است و تو در پایین و فرودگاه آن گردنه ناگزیر یکی از دو جا خواهی بود یا در بهشت و یا در جهنم و آتش (بندگان خدای برای عبور از این گردنه خود را از بار وزر و مال حقوق مردمان سبک سازید تا آسان بگذرید) .

۲۱۳ إنّ أعظم النّاس حسرةً يوم القيامة رجلٌ اكتسب مالاً من غير طاعة الله فورّثه رجلاً أنفقه في طاعة الله فدخل به الجنّة ودخل الأوّل النّار : براستی که در فردای قیامت آن کسی حسرتش از همگان بزرگتر است که مالی را از غیر راه فرمان خدا بدست آورده باشد و آن مال را مردی بمیراث ببرد و او که در راه طاعت و دستور خدا مصرفش کند و این مرد بواسطه آن داخل بهشت گردد لکن اوّلی بجهنّم رود (آیا چه حالی خواهد داشت وقتی که وارث نیکوکار خود را در بهشت و خود را با آنهمه رنج و زحمت در تحصیل آن مال در میان آتش ببیند پس بهتر آنست که انسان کارش را بوارث نگذارد و برای خودش کاری انجام دهد) .

۲۱۴ إنّ النّاس إلى صالح الأدب أحوج منهم إلى الفضّة والذّهب : براستی که مردم بسوی کمال و ادبی نیک و شایسته (که آن علم دین و قرآن است) نیازشان بیشتر است تا بسوی طلا و نقره (زیرا ادب و کمال دین است که جمال باطن و ظاهر بشر است نه درهم و دینار) .

۲۱۵ إنّ هذا القرآن هو النّاصح الّذي لا يغشّ والهادي الّذي لا يضلّ والمحدّث الّذي لا يكذب : براستی که این قرآن مجید پندگوئی است که خیانت نکند و هدایت کننده ایست که گمراه ننماید و سخنگوئی است که دروغ نگوید (نوری است که دلهای خوانندگان خود را روشن سازد و عمل کنندگان را داخل بهشت نماید) .

۲۱۶ إنّ هذا الموت لطالبٌ حثيثٌ لا يفوته المقيم ولا يعجزه من هرب : براستی که این مرگ طلبکار

سختگیری است نه ایستاده آن را گم میکند و نه گریزنده آن مرگ را عاجز میسازد (بلکه آن مرگ گیتیه بشر را بکمند خویش در میکشد و همکاران نابود میسازد)

۲۱۷ إِنَّ فِي الْمَوْتِ لَرَاحَةً لِمَنْ كَانَ عَبْدَ شَهْوَتِهِ أَسِيرَ أَهْوِيَتِهِ لِأَنَّهُ كُلَّمَا طَالَتْ حَيَاتُهُ كَثُرَتْ سَيِّئَاتُهُ وَعَظُمَتْ عَلَى نَفْسِهِ جِنَايَاتُهُ: براستی که در مرگ آسایشی است برای کسیکه بندهٔ شهوت و اسیر و گرفتار هواها و هوسهایش میباشد زیرا که این شخص هرچه زندگیش طولانی شود گناهانش بیشتر گردد و ستمش بر خودش بزرگتر شود.

۲۱۸ إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعْياً رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَاتِهِ وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَاتِهِ: براستی که زیانکارترین مردم در تجارت و معامله و ناامیدترین آنان در سعی و کوشش کسی است که پیکرش را در پی آرزوهایش بفرساید و مقدرات با وی مساعدت نکنند (و او بآرزویش دست نیابد) آنگاه او با اندوه و حسرت فراوان از جهان بیرون رود و با رنجهای فراوانش وارد آخرت گردد (فلذا چه خوش است که انسان دل بدنیا دربندد و عمرش را در راه سعادت و آخرتش بسر برد و باخرمی بر خدای وارد شود.

۲۱۹ إِنَّ لِلْمِحَنِ غَايَاتٍ لَا بُدَّ مِنِ انْقِضَائِهَا فَنَامُوا لَهَا إِلَى حِينِ انْقِضَائِهَا فَإِنَّ إِعْمَالَ الْحِيلَةِ فِيهَا قَبْلَ ذَلِكَ زِيَادَةٌ لَهَا: براستی که برای محنتها نهایتهائی است که ناچار آنها باید بسر آیند پس بر جای خود قرار گرفته و بایستید تا هنگام سرآمدن آنها (یعنی که در صدد چاره جوئی و برطرف کردن آنها برنیائیم) زیرا که پیش از سر رسیدن دوران محنت (برای رهائی از گرفتاری) مکر و حیله را کار بستن آنرا بسیار کردن است.

۲۲۰ إِنَّ لِلْمِحَنِ غَايَاتٍ وَلِلْغَايَاتِ نِهَايَاتٍ لَهَا فَاصْبِرُوا حَتَّى تَبْلُغَ نِهَايَاتِهَا فَالتَّحَرُّكُ لَهَا قَبْلَ انْقِضَائِهَا زِيَادَةٌ لَهَا: براستی که برای روزگار رنج و گرفتاری دورانهائی است و برای آن دورانها پایانهائی است پس صبر کنید تا اینکه دورانهای گرفتاری بپایان برسند زیرا پیش از رسیدن آن نهایات تلاش و تکاپو کردن در معنی گرفتاری را افزودن است.

۲۲۱ إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَاكُمْ عَنْ

أشياءَ فلا تنتهكوها وسكت عن أشياءَ ولم يدعها نسياناً فلا تتكلّفوها: براستی که خداوند سبحان (درکار دین و مذهب) واجباتی بر شما واجب گردانیده و حدودی معین فرموده است شما باید آن واجبات را ضایع نگذارید و از آن حدود تجاوز ننمائید (که اگر کردید دچار بدبختی و عذاب میشوید) و همچنین از چیزهائی بر کنارتان داشته است پس حرمت آنها را مدیدارید، و چیزهائی را بدون نسیان و فراموشی مسکوت عنه گذاشته است پس پی دانستن آنها خود را برنج و مشقت نیفکنید (و خدا خود در قرآن مجید فرماید ای گروه مؤمنان از چیزهائیکه اگر برای شما رازش هویدا گردد شما را خوش آیند نیست پرسش مکنید).

۲۲۲ إنّ الفرص تمرّ مرّ السحاب فانتهزوها إذا أمكنت في أبواب الخير وإلّا عادت ندماً: براستی که فرصتها بجهندی و شتاب ابر درگذرانند هر وقت کارهای خیر دست داد و ممکن شد آن فرصتها را غنیمت شمارید وگرنه کار بندامت و پشیمانی میکشد.

۲۲۳ إنّ حوائج الناس إليكم نعمة من الله عليكم فاغتنموها ولا تملّوها فتتحوّل نقماً: براستی که نیازمندی مردم بسوی شما خود نعمتی است از جانب خدا بر شما آن را غنیمت شمارید و از آن کار خسته نشوید که اگر شدید (فرصت را غنیمت نشمردید) کار بر عکس شود و بکیفر گرفتارتان (یعنی که شما محتاج آنان میشوید).

۲۲۴ إنّ خير المال ما أورثك ذخراً وذكراً وأكسبك حمداً وأجراً: براستی که بهترین مال آنست که برای تو اندوخته و نام نیکی و ثنا و ستایش و اجر و مزدی برجای گذارد.

۲۲۵ إنّ أفضل الأعمال ما استرقّ به حرّ واستحقّ به أجر: براستی که بهترین کارها کاریست که آزاد مردی را به بند بندگی درکشد و اجر و مزدی را سزاوار گردد.

۲۲۶ إنّ مادحك لخادع لعقلك غاشّ لك في نفسك بكاذب الإطراء وزور الثناء فإن حرمته نوالك أو منعته إفضالك وسمك بكلّ فضيحة ونسبك إلى كلّ قبيحة: براستی که آنکه ترا می ستاید عقلت را بازی میگیرد و با ستودن و ستایش کردن بیجا درباره نفس تو خیانت میورزد اگر عطای خود را از وی باز گیری یا بخشش را از او منع کنی ترا بهر رسوائی نشان کند و هر چیز پستی را بتو نسبت دهد و بچسباند.

(پس بهتر آنست که انسان گوش بسخن ستایشگران متملّق و چاپلوس ندهد که اگر داد از ترقیات دو جهانی باز ماند) .

۲۲۷ إنَّ النَّفسَ حَمِضَةٌ وَالأُذُنَ مَجّاجَةٌ فَلا تُجبِّ فَهمَكَ بِالإلحاحِ عَلى قَلبِكَ فَإنَّ لِكُلِّ عُضوٍ مِنَ البَدَنِ إستِراحَةً : براستی که نفس انسان میل و رغبت دارد بآنچه راکه بپسندد از سخنان دلپذیر و گوشها فرا نمیگیرند هرچه راکه بشنوند پس فهم خود را قطع مکن باینکه بر قلبت فشار آوری زیرا برای هر عضوی از بدن انسان موقع آسایش و استراحتی است (واگر استراحت نکند از بسیاری از کارها باز ماند) .

۲۲۸ إنَّ قَوماً عَبَدُوا اللهَ سُبحانَهُ رَغبَةً فَتِلكَ عِبادَةُ التُّجّارِ وَقَوماً عَبَدُوهُ رَهبَةً فَتِلكَ عِبادَةُ العَبيدِ وَقَوماً عَبَدُوهُ شُكراً فَتِلكَ عِبادَةُ الأحرارِ : براستی که گروهی خدا را از روی میل و طمع طاعت کردند پس این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس پرستیدند پس این عبادت بندگان است و گروهی او را فقط برای شکر و سپاسگزاری پرستش کردند پس این عبادت رادمردان و آزادگان است (و خود حضرت در جای دیگری عرض میکند بار الهها من تو را نه بطمع بهشت و نه از ترس دوزخ پرستش میکنم بلکه برای این است که تو را سزاوار پرستش کردن می بینم) .

۲۲۹ إنَّ الحَياءَ وَالعِفَّةَ مِن خَلائِقِ الإيمانِ وَإنَّهُما لَسَجِيَّةُ الأحرارِ وَشيمَةُ الأبرارِ : بدرستی که شرم و پاکدامنی از اخلاق اهل ایمان و بدرستی که آن دو هر آینه خوی آزادگان و شیوهٔ نیکان است

۲۳۰ إنَّ مِن أبغَضِ الخَلائِقِ إلَى اللهِ تَعالى رَجُلاً وَكَلَهُ اللهُ إلى نَفسِهِ جائِراً عَن قَصدِ السَّبيلِ سائِراً بِغَيرِ دَليلٍ : براستی که دشمن ترین کسان نزد خداوند تعالی مردی است که خداوند او را بخودش واگذارش کرده باشد او از راه درست گذشته و (بهراهی) بدون دلیل و راهنما میرود

۲۳۱ إنَّ مَن كانَتِ العاجِلَةُ أمَلَكَ بِهِ مِنَ الآجِلَةِ وَأُمورُ الدُّنيا أغلَبَ عَلَيهِ مِن أُمورِ الآخِرَةِ فَقَد باعَ الباقي بِالفاني وَتَعَوَّضَ البائِدَ عَنِ الخالِدِ وَأهلَكَ نَفسَهُ وَرَضِيَ لَها

بِالحائِلِ الزّائِلِ وَنَكَبَ بِها عَن نَهجِ السَّبيلِ: براستی آنکس که دنیا بیشتر از آخرت بروی تسلّط داشته باشد و امور دنیا بیش از امور آخرت بروی غلبه نموده باشد البتّه چنین کسی باقی را بفانی فروخته و ناپایدار را بپایدار عوض گرفته است و نفس خود را بهلاکت و تباهی کشانده و چیزیکه میان او و حق جدائی افکنده و زایل شونده و اندک است برای خود پسندیده و نفس خویش را از راه آشکار بازگردانیده است.

۲۳۲ إنَّ أَوَّلَ ما تُغلَبونَ مِنَ الجِهادِ جِهادٌ بِأَيديكُم ثُمَّ بِأَلسِنَتِكُم ثُمَّ بِقُلوبِكُم فَمَن لَم يَعرِف بِقَلبِهِ مَعروفاً ولَم يُنكِر مُنكَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعلاهُ أَسفَلَهُ: براستی که اوّلین مرتبه از پیکار در راه حق که باید خود را از آن دور کنید جهاد با دستهایتان است (یعنی برترین مراتب جهاد همانا جهاد با دست است) پس جهاد با زبانهایتان است (یعنی که با زبان خود از بدیها جلوگیری کنید) پس جهاد با دلهایتان است (یعنی که بدکار را بدلهای خود بد داشته باشید) پس هرکس که با دلش امر بمعروف نکند و منکر را منکر نشمارد این کس زنگارش وارون شود و بلندیش به پستی گراید.

۲۳۳ إنَّ المَوتَ لَهادِمُ لَذّاتِكُم ومُباعِدُ طَلِباتِكُم ومُفَرِّقُ جَماعاتِكُم قَد أَعلَقَتكُم حَبائِلُهُ وأَقصَدَتكُم مَعابِلُهُ: براستی که مرگ لذّات شمارا درهم شکننده و آرزوهای شمارا دور کننده و جماعات شمارا از هم پاشنده است محقّق است که آن مرگ شمارا با کمندهای خودش سخت بربسته است و ساز و سلاح جنگش را متوجّه شما ساخته است.

۲۳۴ إنَّ اللهَ تَعالى أَوصاكُم بِالتَّقوى وجَعَلَها رِضاهُ مِن خَلقِهِ فَاتَّقُوا اللهَ الَّذي أَنتُم بِعَينِهِ ونَواصيكُم بِيَدِهِ: براستی که خداوند تبارک و تعالی شمارا بتقوی وصیّت فرموده و آنرا سبب خوشنودی خویش از خلقش قرار داده است بنابراین بپرهیزید از آن چنان خدائیکه شما در مد نظر او قرار گرفته و موی پیشانیتان در قبضهٔ قدرت او است.

۲۳۵ إنَّ العاقِلَ يَنبَغي أَن يَحذَرَ المَوتَ في هذِهِ الدّارِ ويُحسِنَ لَهُ التَّأَهُّبَ قَبلَ أَن يَصِلَ إلى دارٍ يَتَمَنّى فيهَا المَوتَ فَلا يَجِدُهُ: براستی که مرد خردمند را سزد که در این دنیا از مرگ بترسد

وساز و برگی نیکو برای آن آماده سازد پیش از آنکه درسرائی وارد گردد که در آن (از فزع و وحشت و درد و عذاب) هرچه آرزوی مرگ کند آن زمان بیابد.

۲۳۶ إِنَّ تَقْوَى اللهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَهُ مَحَارِمَهُ وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالتَّعَبِ وَالرِّيَّ بِالظَّمَأِ : براستی که تقوا و ترس از خدا چیزی است که دوستان خدا را از وقوع در حرامها نگه میدارد و دلهای آنان را ملازم خوف از خدا میسازد بطوریکه آنها شبهایشان را به بیداری و روزهای گرمشان را به تشنگی بسر میبرند رنج را بر راحت و تشنکامی را به سیرابی بر میگزینند و ترجیح میدهند.

۲۳۷ إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا : براستی که برای مرگ سختیهائی است که آن جگر خراش تر و سخت تر از آنست که وصفی در میانش گیرد یا با عقول اهل دنیا راست و درست آید.

۲۳۸ إِنَّ الْمَوْتَ لَمَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ : براستی که مرگ به پیشانیهای شما بسته شده (و از شما جدا شدنی نیست) و دنیا هم از پشت سر شما هم نورديده میشود.

۲۳۹ إِنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ : براستی که مردان پرهیزکار و خداترس برای رفتند که از متاع دنیا و آخرت برخوردار گردیدند در لذت بردن از دنیا با اهل دنیا شرکت جستند و اهل دنیا نتوانستند با آنان در امر آخرتشان شرکت جویند (روزگی چندرا که در این جهان زیستند از همه چیز جهان بسود خود بهره گرفتند و آخرت خویش را آباد کردند بخلاف اهل دنیا که جز خرابی آخرت توشه از دنیا نگرفتند).

۲۴۰ إِنَّ تَقْوَى اللهِ سُبْحَانَهُ هِيَ الزَّادُ وَالْمَعَادُ زَادٌ مُبَلِّغٌ وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاهَا خَيْرُ وَاعٍ فَأَسْمَعَ دَاعِيهَا وَفَازَ وَاعِيهَا : براستی که ترس و تقوای از خدایتعالی آن توشه و زاد برای معاد است زاد و توشه ای بمنزل رساننده و آخرت و معادی است رهاننده شنواننده ترین کس بندگان را بسوی آن

تقوا خواند و بهترین گوش گیرنده (گروهی از بندگان برگزیده خدا) آنرا گوش گرفت پس شنوانیده است خوانندهٔ آن و پیروز و رستگار است شنوندهٔ آن (و بسعادت دو جهانی رسید).

۲۴۱ إنَّ التَّقْوىٰ حَقُّ اللهِ [1] عَلَيْكُمْ وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللهِ حَقَّكُمْ فَاسْتَعِينُوا بِاللهِ عَلَيْهَا وَتَوَسَّلُوا إِلَى اللهِ بِهَا : براستی که تقوا حقّ خداست بر شما و حقّ شما را بر خدا واجب کننده است (البتّه بنده اگر تقوا گزید و از خدا ترسید بر خدا حقّی پیدا میکند و آن حقّ این است که خدا بیامرزدش و در شمار نیکانش در آورد) بنابراین برای گذاردن حقّ خدا و گزیدن تقوا از خدا یاری جوئید و بوسیلهٔ تقوا چنگ بدامان خدا در زنید (و از هوس و هوا رها شوید).

[1] سُبْحَانَهُ

۲۴۲ إنَّ تَقْوَى اللهِ لَمْ تَزَلْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ وَالْغَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا إِذَا أَعَادَ اللهُ مَا أَبْدَأَ وَأَخَذَ مَا أَعْطَىٰ فَمَا أَقَلَّ مَنْ حَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا : براستی (میگویم) که تقوا همیشه خود را برامتهای گذشته و بازماندگان ایشان نشان میداده است برای نیازمندیکه آنان فردای قیامت بآن داشته‌اند در آن روزیکه خدا هرچه پدید در ده است (آفریده است) بازگرداند و هرچه بهرکس داده است باز ستاند پس (در آنروز خواهی دید که) چقدر کم است کسیکه تقوا را بآنطوریکه باید و شاید حمل کرده و برداشته باشد.

۲۴۳ إنَّ لِتَقْوَى اللهِ حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ وَمَعْقِلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ : براستی که تقوا و ترس از خدا رشته استواری است که حلقه‌های آن محکم است و ملجأ و پناهگاهی است که اوج آن بسی بلند است (و پای هرکسی باین آسانیها بدامان کبریائی آن نرسد و هر بوالهوسی در شمار متّقین در نیاید).

۲۴۴ إنَّ التَّقْوىٰ مُنْتَهىٰ رِضَا اللهِ مِنْ عِبَادِهِ وَحَاجَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ : براستی که تقوا آخرین چیزی است که خدا را از بندگانش خوشنود میسازد و آخرین حاجتی است که از بندگانش میخواهد پس بترسید از خدائیکه اگر رازی را پنهان سازید بداند و اگر آشکار دارید بنویسد آنرا.

۲۴۵ إنَّ التَّقْوىٰ دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ

وَالفُجُورُ دارُ حِصنٍ ذَليلٍ لايَحرُزُ أَهلَهُ وَلايَمنَعُ مَن لَجَأَ إِلَيهِ : براستی که تقوا و ترس از خدا سرا و پناهگاه عزیز و استواری است برای کسی که بدان پناهنده شود و فسق و فجور سرا و پناهگاه سُست و خواری است که اهل خود را نگهداری نکند و مکروهات را از کسیکه بدان پناه برد دفع نمی‌کند (فلذا چه خوش است که بندگان خدای را از سرای نااستوار گناهان بدر برد تا در این تقوا و پرهیزکاری کشند و از گزند جهان ایمن نشینند)

۲۴۶ إِنَّ التَّقوىٰ فِي اليَومِ الحِرزُ وَالجُنَّةُ وَفي غَدٍ الطَّريقُ إِلَى الجَنَّةِ مَسلَكُها واضِحٌ وَسالِكُها رابِحٌ : براستی که ترس و پرهیز از خدا امروز در دنیا پناه و سپری است (از مکروهات جهان) و در فردای محشر راهی است بسوی بهشت که جادّه پیمودن آن صاف و روشن و ره پیمای آن سود برنده است .

۲۴۷ إِنَّ تَقوَى اللهِ عِمارَةُ الدّينِ وَعِمادُ اليَقينِ وَإِنَّها لَمِفتاحُ صَلاحٍ وَمِصباحُ نَجاحٍ : براستی که تقوا و ترس از خدا را کار بستن دین را آباد ساختن و ستون و پایه یقین است این تقوا است که کلید درگاه صلاح و درستی و چراغ درخشان راه رستگاری است .

۲۴۸ إِنَّ مَن صَرَّحَت لَهُ العِبَرُ عَمّا بَينَ يَدَيهِ مِنَ المَثُلاتِ حَجَزَهُ التَّقوىٰ عَن تَقَحُّمِ الشُّبُهاتِ : براستی کسیکه عبرتها برای او روشن و آشکار سازند از آنچه که بین دو دست او است از گرفتاریهای انتهای گذشته که در اثر بی تقوائی و نافرمانی مرتکب شدند) البتّه تقوا او را از افتادن در شبهات نگه میدارد

۲۴۹ إِنَّ مَن فارَقَ التَّقوىٰ أُغرِيَ بِاللَّذّاتِ وَالشَّهَواتِ وَوَقَعَ فِي تيهِ السَّيِّئاتِ وَلَزِمَهُ كَثيرُ التَّبِعاتِ : براستی آن کس که از تقوا کنار کشد فریب لذّات و شهوات را بخورد و در بیابان گناهان واقع گردد و مستوجب بازخواستهای بسیار گردد

۲۵۰ إِنَّ تَقوَى اللهِ مِفتاحُ سَدادٍ وَذَخيرَةُ مَعادٍ وَعِتقٌ مِن كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجاةٌ مِن كُلِّ هَلَكَةٍ بِها يَنجُو الهارِبُ وَتَنجَحُ المَطالِبُ وَتُنالُ الرَّغائِبُ : بدرستی که ترس از خدا کلید درستی و توشه روز بازگشت و رهائی از هر بند و قید و رستگاری و نجات از هر هلاکت است بدان نجات میباید گریزنده و بر آورده شود آرمانها و چیزهائی که مورد رغبتش باشد میرسد .

۲۵۱ إِنَّ الدَّهْرَ لَخَصْمٌ غَيْرُ مَخْصُومٍ وَ مُحْتَكِمٌ غَيْرُ ظَلُومٍ وَ مُحَارِبٌ غَيْرُ مَحْرُوبٍ: براستی که روزگار دشمنی است که با آن دشمنی نتوان کرد فرمان دهی است که ستم نکند و جنگ کننده ایست که کسی یارای جنگیدن با وی ندارد (چه پهلوانان تهمتنی را که جهان از سرخانه زین شوکت و اقتدار برکنده و چه سبازران پولاد پیکری را که در حلقه های کمندها حوادث خویش گرفتار نساخت).

۲۵۲ إِنَّ الْمَوْتَ لَزَائِرٌ غَيْرُ مَحْبُوبٍ وَ وَاتِرٌ غَيْرُ مَطْلُوبٍ وَ قِرْنٌ غَيْرُ مَغْلُوبٍ: براستی که مرگ دیدار کننده ایست دوست نداشتنی و برنده ایست که بدیهی کار نشود و همانندی است ناشکستنی و مغلوب نشدنی (مرگ هرکس را دنبال کند خواهد گرفت و با هر که درافتد او را هم خواهد شکست).

۲۵۳ إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ: براستی که بزرگوارترین مردنها کشته شدن است سوگند بدان کسیکه جان من در دست قدرت او است که هزار ضربت شمشیر خوردن (در راه خدا) بر من آسانتر است از

اینکه در رختخواب بمیرم و جان بدهم.

۲۵۴ إِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةُ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَراً لِمَنْ جَهِلَ وَ بَعْدَ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ رَوْعَاتِ الْفَزَعِ وَ اسْتِكَاكِ الْأَسْمَاعِ وَ اخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ وَ ضِيقِ الْأَرْمَاسِ وَ شِدَّةِ الْإِبْلَاسِ: براستی که انتهای کار بشر قیامت و بس است همین یک موعظه کننده برای کسیکه بداند و عبرت آرنده برای کسی که نداند و پس از اینست آنچه که میدانید از هولهای مرگ و قبر و ترس و وحشتهای قیامت و کر شدن گوشها و قوه شنوائی و پراکندگی پهلوها و تنگی گورها و سختی و شدت ناکامیها و نومیدیها (پس کسیکه چنین عقبات و سختیهائی در پیش دارد سزاوار است اینقدر رو در اسبه دنبال دنیا نتازد و برای آن گرفتاریها چاره بسازد).

۲۵۵ إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَ كَرَاهَةً وَ إِقْبَالاً وَ إِدْبَاراً فَأْتُوهَا مِنْ إِقْبَالِهَا وَ شَهْوَتِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ: براستی که برای دلها خواستنی و نخواستنی پیش آمدن و پس رفتنی است (هر آنگاه که دل بهر میل و رغبت آ[illegible]

پیش آمدن و خواستنش پیش آید (وا و را بکار وا دارد) زیرا که چون دل را بکاری (که بدان مایل نباشد) وادار کرده شود کور گردد (یعنی بینایی‌اش از بین میرود)

۲۵۶ إِنَّ العِلمَ يَهدِي وَيُرشِدُ وَيُنجِي وَإِنَّ الجَهلَ يُغوِي وَيُضِلُّ وَيُردِي : براستی که علم هدایت میکند و براه میآورد و نجات میدهد و براستی که جهل ره میزند گمراه میکند و هلاک میکند.

۲۵۷ إِنَّ لِلقُلُوبِ إِقبالاً وَإِدباراً فَإِذا أَقبَلَت فَاحمِلُوها عَلَى النَّوافِلِ وَإِذا أَدبَرَت فَاقتَصِرُوا بِها عَلَى الفَرائِضِ : براستی که دلها را پیش آمدنی و پس رفتنی است هر آنگاه که پیش آمد او را بکار نوافل و مستحبات وادارید و هرگاه پس رفت بهمان واجبات تنها اکتفا کنید.

۲۵۸ إِنَّ السُّلطانَ لَأَمِينُ اللهِ فِي الأَرضِ وَمُقِيمُ العَدلِ فِي البِلادِ وَالعِبادِ وَوَزَعَهُ فِي الأَرضِ : براستی که پادشاه امین از جانب خدا در زمین است و برپای دارنده عدل در شهرها و میان بندگان است و باز دارندگان مردمند از محرمات الهی در روی زمین

۲۵۹ إِنَّ أَبصارَ هٰذِهِ الفُحُولِ طَوامِحُ وَهِيَ سَبَبُ هَبابِها فَإِذا نَظَرَ أَحَدُكُم إِلَى امرَأَةٍ فَأَعجَبَتهُ فَليَمَسَّ أَهلَهُ فَإِنَّما هِيَ امرَأَةٌ بِامرَأَةٍ : (در نهج البلاغه سخن ۴۱۲ است که روزی حضرت علیه السلام با اصحاب نشسته بودند زنی زیبا و جمیل بر آنان بگذشت اصحاب بزیر چشمی او را تماشا کردند حضرت در نهی از نظر بنامحرم کردن فرمودند) براستی که دیدگان این نرهای سرمست بهوا افکنده شده و این نگاه کردن سبب انگیزش شهوت است هر آنگاه یکی از شما زنی را بنگرد و از او خوشش آید باید با زن خویش همبستر شود پس بدرستی که باشد او زنی جایگاه و برابر زنی.

۲۶۰ إِنَّ أَحسَنَ النّاسِ عَيشاً مَن حَسُنَ عَيشُ النّاسِ فِي عَيشِهِ : براستی که بهترین مردم در زندگی کسی است که مردم در زندگی او باسایش و خوبی زندگی کنند.

۲۶۱ إِنَّ إِحسانَكَ إِلَى مَن كادَكَ مِنَ الأَضدادِ وَالحُسّادِ لَأَغيَظُ عَلَيهِم مِن مَواقِعِ إِساءَتِكَ مِنهُم وَهُوَ داعٍ إِلَى صَلاحِهِم : براستی که نیکی کردن تو با کسیکه مکر کند با تو و از دشمنان

وحسودان توست البتّه این احسان آنهار اخشم آورتر است از واقع شدن تو در بدی کردن با آنها و انگار آنها را بسوی نیکی وصلاح میکشاند .

۲۶۲ إِنَّ رَأْيَكَ لَا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهِمِّ : براستی که اندیشه تو برای همه کارها وسعت ندارد آن را برای کار مهم فارغ ساز .

۲۶۳ إِنَّ مَالَكَ لَا يُغْنِي جَمِيعَ النَّاسِ فَاخْصُصْ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ : براستی که مال تو همه مردم را نمیتواند بی نیاز سازد فلذا مردان حق را بدان اختصاص ده

۲۶۴ إِنَّ كَرَامَتَكَ لَا تَتَّسِعُ لِجَمِيعِ النَّاسِ فَتَوَخَّ بِهَا أَفَاضِلَ الْخَلْقِ : براستی که جود وکرم تو برای همه مردم گنجایش ندارد پس طلب کن برای آن برترین مردمان را .

۲۶۵ إِنَّ لَيْلَكَ وَنَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ لِجَمِيعِ حَاجَاتِكَ فَاقْسِمْهَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَرَاحَتِكَ : البته شب و روز تو از حیث وقت با برسانند که تمام نیازمندیهای تو در آن برآورده شود پس شب و روز خود را میان کار و آسایشت تقسیم کن (روز کار و شب استراحت کن) .

۲۶۶ إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ فَلَا تُنْفِدْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ : البته این روزگار که میگذرانی پاره های عمر تو هستند فلذا تو باید وقت را تمام کنی مگر در چیزیکه آن نجات دهنده تو باشد

۲۶۷ إِنَّ نَفْسَكَ مَطِيَّتُكَ إِنْ أَجْهَدْتَهَا قَتَلْتَهَا وَإِنْ رَفَقْتَ بِهَا أَبْقَيْتَهَا : براستی که این نفس تو شتر سواری توست اگر آن را بار کنی بیش از توانائیش کشته ای و او را اگر بر مدارا داشته ای و آسایش دهی نگهش داشته ای

۲۶۸ إِنَّكَ إِنْ أَخْلَلْتَ بِشَيْءٍ مِنْ هٰذَا التَّقْسِيمِ فَلَا تَقُومُ نَوَافِلُ تَكْتَسِبُهَا بِفَرَائِضَ تُضَيِّعُهَا : براستی که اگر تو در کار این تقسیم (شب و روز که خدا معین فرموده و هر کاری را بوقتی اختصاص داده است) خللی وارد کنی (و کارها از مجرای عادی خود بگردانی) پس برابری نخواهند کرد مستحباتی که بدست آورده ای با واجباتی را که از دست داده ای .

۲۶۹ إِنَّ أَخَاكَ حَقًّا مَنْ غَفَرَ زَلَّتَكَ وَسَدَّ خَلَّتَكَ وَقَبِلَ عُذْرَكَ وَسَتَرَ عَوْرَتَكَ وَنَفَى وَجَلَكَ وَحَقَّقَ أَمَلَكَ : براستی که برادر حقیقی تو آن کس است که از لغزشت درگذرد و بند احتیاج ترا (یعنی مانع آن شود) و عذرت را بپذیرد و عیبت را بپوشاند ترس را (در روزهای تنگدستی و سختی) از

تو دور کند و امید و آرزویت را برآورده روا گرداند

۲۷۰ إنَّ الَّذِي فِي يَدَيْكَ قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى مَنْ بَعْدَكَ وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَ بِطَاعَةِ اللهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ أَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَ بِمَعْصِيَةِ اللهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ أَهْلاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ: براستی که این مالی که الآن در دو دست تواست پیش از تو دیگری آن را دارا بوده است و آن ناچار بکسی که بعد از تواست منتقل میگردد جز این نیست که تو برای یکی از دو نفر بگرد آوردن مال مشغولی یا مردی که در آنچه که تو گرد آورده بفرمانبرداری خدا کار میکند و نیکبخت میگردد بدانچه که تو بدان بدبخت شده و یا مرد دیگر در آنچه که تو گرد آورده بنافرمانی خدای برمیخیزد و بدبخت میشود و هیچیک از این دو نفر سزاوار آن نیستند که تو آن را بر خود بگزینی و بار او را به پشت خود بکشی (غصه وارث را مخور و اگر خدا مالی بتو داده است صرف سعادت دو جهانی خود کن و خدا را از خود خوشنود نمای که خدای وارث و فرزند بزرگ است).

۲۷۱ إنَّ الْعَبْدَ بَيْنَ نِعْمَةٍ وَذَنْبٍ لَا يُصْلِحُهُمَا إِلَّا الْاِسْتِغْفَارُ وَالشُّكْرُ: بدرستی که بنده میان نعمت و گناه درمانده است (زیرا کمتر کسی است که با داشتن نعمت آلوده گناه نگردد) و این دو را اصلاح نمیکند جز طلب آمرزش و سپاسگزاری

۲۷۲ إنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ لَكِنْ يُضَاعِفَانِ الثَّوَابَ وَيُعَظِّمَانِ الْأَجْرَ وَأَفْضَلُ مِنْهُمَا كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ: براستی که امر بمعروف و نهی از منکر نه اجل و مرگ را نزدیک میکنند نه از روزی انسان میکاهند لکن ثواب را دو برابر میکنند و مزد و اجر را بزرگ میگردانند و از این دو کار بالاتر سخن راست و درستی است که نزد پیشوا و پادشاهی ستمگستر گفته شود (متوکل عباسی از ابن سکیت نحوی که پسرانش را درس میگفت روزی پرسید که این پسران من مؤید و معتز افضل اند یا حسن و حسین پسران علی علیه السلام ابن سکیت نگاه پر معنائی بمتوکل کرده گفت بخدا قسم کفش قنبر غلام علی نزد خدا از پسران تو عزیزتر است متوکل فرمان داد فوری زبان مرد حق پرست را از پشت گردنش بیرون کشیدند

اگرچه این سکیت شهید شد لکن تا خورشید گردنده است او هم زنده است و با گفتن این یک سخن حق روی دودمان عباسی را سیاه کرده و بعد از این هم در دنیا کسی لو هر قدر مقتدر بوده است جرئت گفتن اینگونه سخنها را نکرده است و از اینجا میتوان فهمید که عظمت کلام حضرت تا چه اندازه است) .

۲۷۳ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيراً وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيراً وَ كَلَّفَ يَسِيراً وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِباً وَ لَمْ يُنْزِلِ الْكِتَابَ عَبَثاً وَ مَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ: خداوند سبحان بندگانش را فرمان داد تا از روی اختیار فرمانش را گردن نهند و آنها را در حالیکه (از عذاب خود) ترسانندهٔ بود از نافرمانی منع فرمود و تکلیف آسانی نمود نه تکلیفی شاق و دشوار (که در راه فرمان برداری وی بکوشند و از گناهکاری کناره جویند) و براندکی از طاعت مزد فراوانی معین فرمود خدا از راه مغلوبیت گناه کرده نشود و از روی اکراه فرمانش برده نگردد و پیمبران را ببازی نفرستاد و کتاب را بیجهت نازل نفرمود و آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است بباطل نیافرید این گمان گروه کفار است (که بخدا و معاد ایمان نداشته گمانشان این است که این دستگاه شگرف آفرینش بدون صانعی و خالقی سر پا شده است) پس وای برگروه کفار از آتش دوزخ .

۲۷۴ إِنَّ الْعُهُودَ قَلَائِدُ فِي الْأَعْنَاقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللّٰهُ فَمَنْ نَقَضَهَا خَذَلَهُ اللّٰهُ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِهَا خَاصَمَتْهُ إِلَى الَّذِي أَكَّدَهَا وَ أَخَذَ خَلْقَهُ بِحِفْظِهَا: براستی که عهد و پیمانها (ئی که اشخاص با اشخاص میبندند) گردن بندهائی برگردنهایا میباشند تا روز قیامت هر که آنرا وصل کند و بعهدی که بسته است وفا نماید خدا با وی وصل کند و هر که آن را پاره سازد خدا خوارش دارد و هر که آنرا سبک شمارد آن عهدها با کسی که آنها را محکم ساخته بداد خواهی برند (یعنی که نزد خدا از وی داد خواهی طلبند) و آنکس که از خلقش برای حفظ آن عهدها پیمان ستانده است (و در قرآن شریف پیمان شکنان را زشت و خود شکن معرفی فرموده است) .

۲۷۵ إِنَّ صِلَةَ الأَرْحامِ لَمِنْ مُوجِباتِ الإِسْلامِ وَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ أَمَرَ بِإِكْرامِها وَإِنَّهُ تَعالىٰ يَصِلُ مَنْ وَصَلَها وَيَقْطَعُ مَنْ قَطَعَها وَيُكْرِمُ مَنْ أَكْرَمَها : براستی که پیوند با خویشان از موجبات (اخلاقی) دوستی اسلامی است و خداوند سبحان (به همگان) امر داده است که آن را گرامی داریم و بدرستی که خدای متعال پیوند کند با هر که با آنان وصل کند (یعنی لطف و مرحمت الهی شامل او گردد) و هر که آن را قطع نماید خدا از وی قطع نماید و هر که آنرا گرامی و محترم شمارد خدا وی را گرامی و محترم دارد.

۲۷۶ إِنَّ أَكْرَمَ النّاسِ مَنِ اقْتَنَى الْيَأْسَ وَلَزِمَ الْقُنُوعَ وَالْوَرَعَ وَبَرِئَ مِنَ الْحِرْصِ وَالطَّمَعِ فَإِنَّ الطَّمَعَ وَالْحِرْصَ الْفَقْرُ الْحاضِرُ وَإِنَّ الْيَأْسَ وَالْقَناعَةَ الْغِنَى الظّاهِرُ : براستی که گرامی ترین مردم کسی است که نومیدی از مردم را سرمایه سازد و نصب العین خویش کند قناعت و پارسائی را ملازم گردد از حرص و طمع بیزاری جوید چرا که حرص و طمع فقری است حاضر و نومیدی از مردم و قناعت توانگریی است آشکار و پیدا.

۲۷۷ إِنَّ الْمُجاهِدَ نَفْسَهُ وَالْغالِبَ غَضَبَهُ وَالْمُحافِظَ عَلىٰ طاعَةِ رَبِّهِ يَرْفَعُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لَهُ ثَوابَ الصّائِمِ الْقائِمِ وَيُنيلُهُ دَرَجَةَ الْمُرابِطِ الصّابِرِ : براستی آنکه با نفسش جهاد میکند و بر خشمش پیروزی میجوید و بر طاعت پروردگارش مواظبت مینماید خداوند سبحان بالا میبرد برای او ثواب کسی که روزها روزه دار و شبها بنماز شب ایستاده است و نیز او را بپایه کسی میرساند که در سرحدهای مسلمانان (یعنی مرزهای کشورهای اسلامی) به نگهبانی اشتغال داشته و بر رنج آن صبر را پیشه گرفته.

۲۷۸ إِنَّ أَفْضَلَ مَا اسْتُجْلِبَ بِهِ الثَّناءُ السَّخاءُ وَإِنَّ أَجْزَلَ مَا اسْتُدِرَّتْ بِهِ الأَرْباحُ النّافِقَةُ الصَّدَقَةُ : براستی برترین چیزیکه ثنا و ستایش جالب میگردد سخاوبخشش است و بیشترین چیزیکه سودهای پاینده بدان روان میگردد صدقه دادنست.

۲۷۹ إِنَّ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِالْمَفْرُوضِ عَلَيْهِ عَنِ الْمَضْمُونِ لَهُ وَرَضِيَ بِالْمَقْدُورِ عَلَيْهِ وَلَهُ كانَ أَكْثَرَ النّاسِ سَلامَةً فِي عافِيَةٍ وَرِبْحاً في غِبْطَةٍ وَغَنيمَةً في مَسَرَّةٍ : براستی

(و درستی میگویم) کسی که خود را مشغول سازد بچیزی که بر وی واجب گردیده است از چیزیکه برای او از آن چیز ضمانت شده است ورسا شود بآنچه که بسود و زیان وی مقدر گردیده است چنین کسی بیشتر از همه مردم از پاکی باطن درستی و سود با نیکوئی حال و بهره بردن با شادمانی برخوردار است (خداوند جهان امور واجبه مذهبی را واجب بندگان را بعمل کردن فرمان داده است و روزیرا خود ضامن و از حرص زدن و دنبال آن دویدن نهی فرموده است بالعکس بندگان از روی عدم ایمان قول خدارا باور نداشته فرمانش را نمیبریم و شب و روز دنبال روزی دوانیم خنک آن کسانی که فرامین الهی را کار بستند و سرای آخرت را بحسن عمل آباد کردند).

۲۸۰ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَإِنِ اشْتَدَّتْ حِيلَتُهُ وَعَظُمَتْ طَلِبَتُهُ وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقِلَّةِ حِيلَتِهِ أَنْ يَبْلُغَ دُونَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَإِنَّ الْعَارِفَ لِهٰذَا الْعَامِلَ بِهِ أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَةٍ وَإِنَّ التَّارِكَ لَهُ وَالشَّاكَّ فِيهِ لَأَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ:

براستی که خداوند تعالی برای بنده قرار نداده است بیشتر از آنچه که در کتاب استوار و قران مجید از برای او نام برده است اگرچه تمام هوش و حیله خود را بکار افکند خواستکارش بزرگ و کید و اندیشه اش استوار گردد و حایل نگردیده است در میان بنده در حال ضعفش و کمی کید و حیله اش از اینکه باو برسد کمتر از آنچه که در کتاب محکم و قران برای او نام گذاشته و مقرر داشته

براستی آنکه این مطلب را بشناسد و دریابد و بکار بند د این کس از حیث آسایش و سودمندی بزرگترین مردم است از حیث گرفتاری در زیان و ضرر در جرم گوید ای کاش مردم همین مطلب را درست توجه کرده و بدان عمل میکردند و دین و دنیای خویش را آباد میخواستند زیرا اگر بنده کم و زیاد سود و زیان را از جانب خدای داند البته همه جنگ و جدالها از میان برخواهد خاست.

۲۸۱ إِنَّ هٰهُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ صَدْرِهِ - لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَىٰ أُصِيبُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ

لِلدُّنيا أو مُستَظهِراً بِنِعَمِ اللهِ عَلى عِبادِهِ وَبِحُجَجِهِ عَلى أَولِيائِهِ أو مُنقاداً لِحَمَلَةِ الحَقِّ لا بَصيرَةَ لَهُ في أَحنائِهِ يَنقَدِحُ الشَّكُّ في قَلبِهِ لِأَوَّلِ عارِضٍ مِن شُبهَةٍ: (این قسمت از فرمایش حضرت علیه السلام از سخن ۱۳۹ نهج البلاغه است که جناب کمیل بن زیاد رضوان الله علیه گوید حضرت علیه السلام روزی دست مرا گرفت و بصحرا برد در میان صحرا ناگاه مانند مردمان ستم رسیده (که عقدهٔ اندوه راه آمد و شد نفسش را تنگ بر بسته باشد از سینه پرآتش) آهی برکشید و سخنی مشتو بیان نمود تا اینکه دست نازنین بر سینه مبارک زده و فرمود: کمیلا) البته در این سینه من علم فراوانی روی هم انباشته شده است ایکاش کسانی پیدا میکردم و این بار گران دل را کمی بر دوش آنان مینهادم (و اندکی آسوده میگشتم چکنم که در این زمان از چنین کس اثری پیدا نیست) چرا مییابم کسانی را که تیز فهمند و بمطلب زود پی میبرند ولی بر آنان ایمن نیستم کسی که از دین ابزار پیشرفت کار دنیایش بکار میبرد با نعمتهای خدا علیه بندگان خدا و بحجتهای خدا بر دوستان خدا برتری میجوید و گردن فرازی میکند (از او که میگذرم) دیگری را مییابم که او پیرو اهل حق است لکن در لابلای باطنش بینش و بصیرت نیست با ولین شبهه ای که برایش عارض میشود شک و بدگمانی در دلش بنای آتش افروزی را میگذارد (کمیلا هیچیک از این دو در کار دین بدرد خور نیستند شخص سوم بر میخورم او را هم مینگرم که در لذت و خوشی زیاد روی کرده عنان را در کف شهوت رها کرده است همتش فقط بر آن مصروف است که خوش بخورد و خوش بخسبد چهارمی میرسم می بینم که او هم فقط بگرد کردن و پس اندازی مال مشغول است ای کمیل هیچکدام از اینها در کار رعایت و نگهداری دین بدرد خور نیستند و بکس شمرده نمیشوند نزدیکترین چیزی که اینها با آن شباهت دارند چارپایان چرا کننده اند که فقط و فقط همتشان بپرکردن شکمشان مصروف است ای کمیل اینطور میشود که علم بمرگ علمای حقیقی از بین میرود انتهی).

۲۸۲ إِنَّ الدُّنيا دارُ عَناءٍ وَفَناءٍ وَغِيَرٍ وَعِبَرٍ وَمَحَلُّ فِتنَةٍ وَمِحنَةٍ: براستی که این دنیا سرای گرفتاری و ناپایداری و دگرگون گشتن و پند گرفتن و جایگاه فتنه و رنج است.

۲۸۳ إنّ الدّنيا قد أدبرت وآذنت بوداع وإنّ الآخرة قد أقبلت وأشرفت باطّلاع : براستی که جهان پشت کرده و میرود و آهنگ رفتن خود را اعلام داشته است براستی که آخرت رو کرده و میآید و نزدیکست که آشکار او ظاهر شود .

۲۸۴ إنّ الدّنيا دار فجائع من عوجل فيها فجع بنفسه ومن أمهل فيها فجع بأحبّته : براستی که این جهان سرای مصیبتها است هرانکس که درباره او در آن شتاب شده است مصیبت او بخودش باشد و هرانکس که در آن بدو مهلت داده شده است به مصیبت دوستانش گرفتار گردد .

۲۸۵ إنّ الدّنيا معكوسة منكوسة لذّاتها تنغيص ومواهبها تغصيص وعيشها عناء وبقاؤها فناء تجمح بطالبها وتردي راكبها وتخون الواثق بها وتزعج المطمئنّ إليها وإنّ جمعها إلى انصداع ووصلها إلى انقطاع : براستی که جهان کارهایش همه وارونه و بسر در آینده است لذات و گوارائیهایش تیره و ناگواری بخششهایش گلوگرفتنی ، زندگیش با رنج ، بقایش با فنا توأم است ، با طالب خود سرکشی کند ، سوار خود را بهلاکت میاندازد ، با آنکه بآن پناه جوید خیانت ورزد ، و با آنکه بدان اطمینان پیدا کند او را بلرزاند و از جای برکند ، کار جمعش بپراکندگی کشد و پیوندش ببریدن رسد (براستی که چنین سرا و جائی جا و سرای دل بستن و آسوده زیستن نیست که نیست خنک آن رادمردانی که در چند روزی که در این جا و سرا مهمان بودند برگ آخرت را ساز دیدند و سرخوش به بهشت جاودان خرامیدند) .

۲۸۶ إنّ من هوان الدّنيا على الله أن لا يعصى إلّا فيها ولا ينال ما عنده إلّا بتركها : ازپستی و خواری جهان نزد خدا همین بس که خدا جز در آن معصیت کرده نشود و انسان بدانچه در نزد خدا است جز بترک آن نرسد .

۲۸۷ إنّ الدّنيا كالحيّة ليّن مسّها قاتل سمّها فأعرض عمّا يعجبك فيها لقلّة ما يصحبك منها وكن آنس ما تكون بها أحذر ما تكون منها : براستی که جهان همچون گرزه ماری است که نرم باشد آنچه که بدست خورده شود و لیکن آن کشنده است زهر آن پس روگردان از آنچه خوش آید ترا در آن

زیرا که آنچه از آن همراه تو باشد بسیار اندک و ناچیز است و باش در بهترین حالات انس با و ایمنی ترین حالات از او. (و این از سخنانی است که آنحضرت علیه السّلام بجناب سلمان فرمودند).

۲۸۸ إِنَّ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ لَأَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ وَأَحْقَرُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادٍ مَا لِعَلِيٍّ وَنَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَىٰ: براستی که اینجهان شما (که اینقدر دلباخته آن و برایش اهمیت قائلید) در نظر من از رگ و پی و یا استخوان بی گوشت خوکی که (نجس و کثیف و) در دست خوره داری باشد خوارتر است و از برگی (ناچیز) که در دهان ملخی باشد بیمقدارتر و کوچکتر است آخر علی را با نعمتی فانی شونده و لذتی از بین رونده چکار است.

۲۸۹ إِنَّ الدُّنْيَا كَالْغُولِ تَغْوِي مَنْ أَطَاعَهَا وَتُهْلِكُ مَنْ أَجَابَهَا وَإِنَّهَا لَسَرِيعَةُ الزَّوَالِ وَشِيكَةُ الْانْتِقَالِ: براستی که جهان همچون غولی است رهزن گمراه میکند کسی را که اطاعتش کند و میکشد آن را که پاسخش دهد و آن جهان تباهیش تند و زود و انتقال و بر گشتنش نزدیک است.

۲۹۰ إِنَّ الدُّنْيَا تُقْبِلُ إِقْبَالَ الطَّالِبِ وَتُدْبِرُ إِدْبَارَ الْهَارِبِ وَتَصِلُ مُوَاصَلَةَ الْمَلُولِ وَتُفَارِقُ مُفَارَقَةَ الْعَجُولِ: براستی که جهان بسوی انسان روی میآورد روی آوردن شخص خواهنده و پشت میکند پشت کردن شخص گریزنده و پیوند مینماید پیوند کردن شخص خسته و ملول (از مصاحبت انسان که با کمال دلسردی و بیمیلی و اکراه انجام میگردد) و از انسان میبرد بریدن شخص شتاب کننده (خلاصه دنیا تمام کارهایش وارونه است در عین امیدواری انسان را ناامید و در بحبوحه عیش شخص را عزادار میسازد).

۲۹۱ إِنَّ الدُّنْيَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ وَمُلْكُهَا يُسْلَبُ وَعَامِرُهَا يَخْرَبُ: براستی که جهان منزلی عاریتی است که دل از آن کندن باید و سرائی است که در آن خیر و خوشی را طلبیدن نشاید خیر آن کم و شر و بدی آن آماده و دارائی آن ربوده میشود و آبادیش خراب شونده است (النُّجْعَةُ طَلَبُ الْكَلَاءِ فِي مَوَاضِعِهِ).

۲۹۲ إِنَّ الدُّنْيَا لَهِيَ الْكَنُودُ الْعَنُودُ وَالصَّدُودُ الْحَيُودُ وَالْجَحُودُ الْمَيُودُ حَالُهَا انْتِقَالٌ وَسُكُونُهَا زِلْزَالٌ وَعِزُّهَا ذُلٌّ وَجِدُّهَا هَزْلٌ وَكَثْرَتُهَا قُلٌّ وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَسِيَاقٍ وَلِحَاقٍ وَفِرَاقٍ وَهِيَ دَارُ حَرَبٍ وَسَلَبٍ وَنَهَبٍ وَعَطَبٍ: براستی که این جهان همان (پیرزال فرتوت) ناسپاسگذار ستیزه کار و گردانده منکر شونده برگردنده پشت کننده است حالاتش انتقال پذیرفتنی و آرامش آن اضطراب، عزتش خواری، جدّ و کوشش مسخرگی، بسیارش کمی، بلندیش پستی است مردم دنیا بی قرار و سرپا ایستاده در حال کوچیدن و بمردگان پیوستن، و پیوستن و جدا شدن خود دنیا خانهٔ جنگ در بودن و تاراج کردن و تباه شدن است.

۲۹۳ إِنَّ الدُّنْيَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَظِلٌّ زَائِلٌ وَسِنَادٌ مَائِلٌ تَصِلُ الْعَطِيَّةَ بِالرَّزِيَّةِ وَالْأُمْنِيَّةَ بِالْمَنِيَّةِ: براستی که جهان فریب دهنده ایست تغییر یابنده (یعنی بر حالی ثابت نماند) و سایه ایست زایل شونده و پشتبانی است کج و مایل پیوند کند عطا و بخشش را به مصیبت و آرزو را بمرگ.

۲۹۴ إِنَّ الدُّنْيَا عَيْشُهَا قَصِيرٌ وَخَيْرُهَا يَسِيرٌ وَإِقْبَالُهَا خَدِيعَةٌ وَإِدْبَارُهَا فَجِيعَةٌ وَلَذَّاتُهَا فَانِيَةٌ وَتَبِعَاتُهَا بَاقِيَةٌ: براستی که جهان عیش و زندگیش کوتاه خوبیش اندک اقبالش مکر و خدعه ادبارش فتنه اندوه و درد لذّاتش نابود شدنی و رنج و اندوهایش باقی ماندنی است.

۲۹۵ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَآخِرُهَا فَنَاءٌ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ مَنِ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ وَمَنِ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ: براستی که جهان سرائی است که اوّل آن رنج و گرفتاری و آخرش فنا و نیستی است در حلالش حساب و در حرامش عقاب است هر که در آن دارا شد بفتنه گرفتاری دچار شد و هر که در آن نادار ماند گرفتار غصّه و اندوه گردید.

۲۹۶ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ شُخُوصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ وَقَاطِنُهَا بَائِنٌ وَبَرْقُهَا خَالِبٌ وَنُطْقُهَا كَاذِبٌ وَأَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ وَأَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّيَةُ الْعَنُونُ وَ

اَلْجامِحَةُ الْحَرُونُ وَالْمائِنَةُ الْخَؤُونُ :
براستی که جهان سرای کوچیدن وجایگاه باندوه وغصه زیستن است ساکنش کوچنده وجای گیرنده اش جداشونده از آن است برق درخشانش بازی دهنده وبی باران وگفتارش دروغ وبهتان چیزهای گرانبهای او تاراج شونده. آگاه باش که همان دنیا است که متعرض شونده سخت است یعنی که درصدد بدام افکندن شما است ودراین باره سخت کوشا است) وسرکش است چموش ونافرمان ودروغگوئی است خیانت کننده (اَلْخُلَّبُ السَّحابُ الَّذی لا مَطَرَ فیهِ فَکَأَنَّهُ یَخْدَعُ وَیُقالُ لِمَنْ یَعِدُ وَلا یُنْجِزُ إِنَّما أَنْتَ کَبَرْقٍ خُلَّبٍ) .

۲۹۷ إِنَّ الدُّنْیا دارُ مِحَنٍ وَمَحَلُّ فِتَنٍ مَنْ ساعاها فاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْها واتَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَیْها أَعْمَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ :
براستی که جهان سرای محنتها است وجایگاه فتنه ها است هرکه درراه آن بکوشد از دستش برود وهرکه از طلب آن بازایستد جهان بسویش بیاید هرکه بزیور وزر آن دیده دوزد کورش سازد وهرکه (دیده از آن بردوزدو) بواسطه آن بینائی جوید بینایش گرداند.

۲۹۸ إِنَّ الدُّنْیا تُدْنِی الْآجالَ وَتُباعِدُ الْآمالَ وَتُبیدُ الرِّجالَ وَتُغَیِّرُ الْأَحْوالَ مَنْ غالَبَها غَلَبَتْهُ وَمَنْ صارَعَها صَرَعَتْهُ وَمَنْ عَصاها أَطاعَتْهُ وَمَنْ تَرَکَها أَتَتْهُ :
براستی که جهان نزدیک کننده اجلها ودور میگرداند آرزوها را ونابود میکند مردان را ودگرگون کننده احوالات بشر است هرکه بر آن غلبه جستن خواهد جهان بروی غلبه جوید وهرکه با آن کشتی گیرد زمین خوردَش وهرکه ویرا نافرمانی کند جهان ویرا فرمان برد وهرکه آن را واگذارد جهان بسویش روی آرد .

۲۹۹ إِنَّ الدُّنْیا تُخْلِقُ الْأَبْدانَ وَتُجَدِّدُ الْآمالَ وَتُقَرِّبُ الْمَنِیَّةَ وَتُباعِدُ الْأُمْنِیَّةَ کُلَّما اطْمَأَنَّ صاحِبُها مِنْها إِلی سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ مِنْها إِلی مَحْذُورٍ :
براستی که جهان کهنه کننده وفرسایش دهنده پیکرها است وآرزوها را نو میسازد ومرگ را نزدیک میکند وامید را دور میگرداند همینکه شخص دنیاپرست از آن اطمینان پیدا کرد وبشادی وسرمستی گرائید ناگهان او را بسوی ترس ووحشت ومحذور میکشاند (و نقشه هایش را تمام نقش برآب میگرداند) .

۳۰۰ إِنَّ الدُّنْيَا خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ وَلَذَّتُهَا قَلِيلَةٌ وَحَسْرَتُهَا طَوِيلَةٌ تَشُوبُ نَعِيمَهَا بِبُؤْسٍ وَتَقْرِنُ سُعُودَهَا بِنُحُوسٍ وَتَصِلُ نَفْعَهَا بِضُرٍّ وَتَمْزُجُ حُلْوَهَا بِمُرٍّ : براستی که جهان خیرش کم و اندک است و بدیش حاضر و آماده است لذتش کم اندوهش بسیار است نعمتش آمیخته با سختی است و نیکبختیش مقرون با بدبختیها سودش را با زیان بهم پیوسته کند و شیرینیش را با تلخی درهم آمیخته نماید .

۳۰۱ إِنَّ الدُّنْيَا غَرَّارَةٌ خَدُوعٌ مُعْطِيَةٌ مَنُوعٌ مُلْبِسَةٌ نَزُوعٌ لَا يَدُومُ رَخَاؤُهَا وَلَا يَنْقَضِي عَنَاؤُهَا وَلَا يَرْكُدُ بَلَاؤُهَا : براستی که جهان بسیار غافل کننده ، فریب دهنده ، عطا کننده ، بازگیرنده ، پوشاننده ، کَننده است فراخی و آسایشش ناپایدار ، و رنجش سرآمدنی و گرفتاریش ایستادنی و تمام شدنی نیست

۳۰۲ إِنَّ الدُّنْيَا كَالشَّبَكَةِ تَلْتَفُّ عَلَى مَنْ رَغِبَ فِيهَا وَتَتَحَرَّزُ عَمَّنْ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَا تَمِلْ إِلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَلَا تُقْبِلْ عَلَيْهَا بِوَجْهِكَ فَتُوقِعَكَ فِي شَبَكَتِهَا وَتُلْقِيَكَ فِي هَلَكَتِهَا : براستی که جهان همچون دامی است که هرکس آرزومند آن باشد آن دام دراو می پیچد و پرهیز کند از هرکس که روی گرداند از آن ، بنابراین بدان مایل مباش و دل را آن مباز و با روی رغبت روی بآن میاور که آن (صیاد شیاد و زبردست) ترا بدام خویش درمیکشد و به پرتگاه هلاکت درمیافکند .

۳۰۳ إِنَّ الدُّنْيَا تُعْطِي وَتَرْتَجِعُ وَتَنْقَادُ وَتَمْتَنِعُ وَتُوحِشُ وَتُؤْنِسُ وَتُطْمِعُ وَتُؤْيِسُ يُعْرِضُ عَنْهَا السُّعَدَاءُ وَيَرْغَبُ فِيهَا الْأَشْقِيَاءُ : براستی که جهان میدهد و باز میستاند، و رام گردد و سرکشی کند، و بوحشت میافکند و مأنوس میسازد و بطمع میافکند، و مأیوس میسازد ، نیکبختان از آن کناره گیرند و بدبختان در آن رغبت کننده اند .

۳۰۴ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلَا يَسْلَمُ نُزَّالُهَا الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَالْأَمَانُ فِيهَا مَعْدُومٌ : براستی که جهان سرائی است که ببلا و گرفتاری معروف و بمکر و دستان موصوف است حالات آن پایدار و بیک منوال نیست و

سامانش در آسایش نمیباشند زندگی در آن نوید
وامنیت در آن نیست ونابود است .

۳۰۵ إنَّ الدُّنيا ظِلُّ الغَمامِ وحُلمُ المَنامِ، الفَرَحُ
المَوصولُ بالغَمِّ والعَسَلُ المَشوبُ بالسَّمِّ
سَلّابَةُ النِّعَمِ أكّالَةُ الأُمَمِ جَلّابَةُ النِّقَمِ
براستی که جهان سایه ابریست (زودگذر) و
مانند آنچه در خواب ببیند باشد وشادی است
پیوسته با اندوه وعسلی است آمیخته با زهر که شادا
خود را خواهد کشت) نعمتها را گیرنده امتها را خورنده
(ونهنگ آسا بکام مرگ درکشنده) ونقمتها و
گرفتاریها را جلب کننده است .

۳۰۶ إنَّ الدُّنيا لا تَفي لِصاحِبٍ ولا تَصفو
لِشارِبٍ نَعيمُها يَتَنَقَّلُ وأحوالُها تَتَبَدَّلُ
ولَذّاتُها تَفنى وتَبِعاتُها تَبقى فأَعرِضْ عَنها
قَبلَ أن تُعرِضَ عَنكَ واستَبدِلْ بِها
قَبلَ أن تَستَبدِلَ بِكَ : براستی که جهان
بجهان دار وفا نکند وبرای آشامنده آب سر
چشمه اش صافی نشود نعمتش انتقال پذیرد وحالاتش دگر
گون گردد ولذاتش فانی شود گرفتاریهایش باقی ماند
پس پیش از آنکه رخ از تو برتابد تو روی از آن
برتاب وپیش از آنکه او دیگری را بر تو برگزیند تو دیگری
بر او عوض گیر واختیار کن (مشتی بر سینهٔ این زال
سپید ابرو زن روزکی چند صبر کن وبا حوران سمن بر
ولعبتان ماه منظر بهشتی درآمیز) .

۳۰۷ إنَّ الدُّنيا رُبَّما أقبَلَتْ عَلَى الجاهِلِ بالاتِّفاقِ
وأدبَرَتْ عَنِ العاقِلِ بالاستِحقاقِ فإنْ
أتَتْكَ مِنها سُهمَةٌ مَعَ جَهلٍ أو فاتَتْكَ مِنها
بُغيَةٌ مَعَ عَقلٍ فإيّاكَ أن يَحمِلَكَ ذلِكَ عَلَى
الرَّغبَةِ فِي الجَهلِ والزُّهدِ فِي العَقلِ فإنَّ ذلِكَ
يُزري بِكَ ويُردِيكَ : براستی که جهان بسیار
افتد که از روی اتفاق بر نادان بخرد روی کند وبا
وجود استحقاق وسزاوار بودن بر مرد خردمند پشت
نماید پس اگر گاهی بحال نادانی بهره از دنیا ترا برسد
وحصه ای گیرت آید ویا در حال عقل ودانائی بهره از آن
از تو فوت شود پس بترس وبپرهیز از اینکه آن دادن
وآن ندادن ترا بسوی جهل متمایل سازد واز عقل وخرد
دور نماید که اگر چنین شود این کار ترا عیبناک وهلاک
میسازد (خواننده عزیز درست در این دُرّ آبدار و
گوهر پرانوار شاهوار بنگر وببین پس از کلام خدا ورسول
یک چنین کلمه باین پر ارزشی وفصاحت وبلاغت

تمام کتب حکمای جهان از گذشتگان و آیندگان
خواهی یافت بخدای لایزال سوگند است اگر افلاطون
و حکمای دیگر جهان پس از علی بن ابیطالب علیه السلام پای
بدنیا گذاشته بودند خاک پای آن حضرت را توتیای
دیدگان خویش میساختند سوگند بخدای کسانیکه دم
از دانش و دین اسلام زده و دیگری را بر امیر المؤمنین
اختیار نموده اند از قبیل فخر رازیها و غزالیها هیچ شکّی در
کفر و ارتداد شان نیست مگر اینکه تقیّه کرده باشند
بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رُوحِي لَكَ الْفِدَاءُ
يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ وَ
وَزِيرَهُ).

۳۰۸ إِنَّ مِنْ نَكَدِ الدُّنْيَا أَنَّهَا لَا تَبْقَى عَلَى حَالَةٍ
وَلَا تَخْلُو مِنْ إِسْتِحَالَةٍ تُصْلِحُ جَانِباً بِفَسَادِ
جَانِبٍ وَتَسُرُّ صَاحِباً بِمَسَاءَةِ صَاحِبٍ فَالْكَوْنُ
فِيهَا خَطَرٌ وَالثِّقَةُ بِهَا غَرَرٌ وَالْإِخْلَادُ
إِلَيْهَا مُحَالٌ وَالْإِعْتِمَادُ عَلَيْهَا ضَلَالٌ:
براستی که یکی از پستی جهان آنست که بر یک حال
نپاید و خالی از گردشهای گوناگون نیست اصلاح یک
طرفش بفساد و خرابی طرف دیگر است و شادی یک
رفیق بد حالی یار دیگر است ماندن در آن خطر و اطمینان
بدان پیدا کردن بیم زیان دارد و همیشه در آن زیستن
محال و بر آن (با دل خوش) تکیه زدن گمراهی و ضلالت

۳۰۹ إِنَّ الدُّنْيَا سَرِيعَةُ التَّحَوُّلِ كَثِيرَةُ التَّنَقُّلِ
شَدِيدَةُ الْغَدْرِ دَائِمَةُ الْمَكْرِ فَأَحْوَالُهَا
تَتَزَلْزَلُ وَنَعِيمُهَا يَتَبَدَّلُ وَرَخَاؤُهَا
يَتَنَقَّصُ وَلَذَّاتُهَا تَتَنَغَّصُ وَطَالِبُهَا يَذِلُّ
وَرَاكِبُهَا يَزِلُّ : براستی که جهان تغییر و گردش
تند و سریع و نقل و انتقالش از دیگری بدیگری بسیار
بیوفائیش سخت و مکر و خیانتش همیشگی حالاتش متزلزل
و نعمتهایش در گردش آسایشش کم میشود و شادی و
لذاتش تیره و کدر میگردد خواهنده جهان خوار و سوارش
بلغزشش دچار است (و بچنین جا و سرائی دل بستن از
جادهٔ عقل بدور است).

۳۱۰ إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ نَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ
وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَتَحَلَّتْ بِالْآمَالِ وَتَزَيَّنَتْ
بِالْغُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَلَا تُؤْمَنُ فَجْعَتُهَا
غَرَّارَةٌ ضَرَّارَةٌ حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ
أَكَّالَةٌ غَوَّالَةٌ : براستی که جهان شیرین و خرّم است
پیچیده شده بشهوتها است باندکی پاک و روشن گردیده
و آراسته شده بآرزوها است و زیور و زیب آن

فریب و دروغ است شادیش ناپایدار و از گرفتاریش کسی ایمن و برکنار نیست بسیار فریبنده بسیار زیان زننده رنگ برنگ شونده، برکنار شونده، تمام شونده، نابود شونده، بسیار خورنده بسیار هلاک کننده است .

٣١١ إنّ الدّنيا يونق منظرها ويوبق مخبرها قد تزيّنت بالغرور وغرّت بزينتها دار هانت على ربّها فخلط حلالها بحرامها وخيرها بشرّها وحلوها بمرّها لم يصفها الله لأوليائه ولم يضنّ بها على أعدائه : بدرستی که دیدنی های جهان زیبا و طرب انگیز و نادیدنی های آن هلاکت بار بتحقیق که بفریب آراسته و بهمان زینت وارستگیش مردم را فریب سرائی است در نزد پروردگارش بسیار خوار حلالش بحرام خیرش با شرّش و شیرینیش با تلخش بهم درآمیخته است خدا آن را برای دوستانش پاکیزه از آلایش و صافی از کدر قرار نداده و از دادن آن بدشمنان بخل نورزیده و دریغ نکرده است .

٣١٢ إنّ للدّنيا مع كلّ شربة شرقاً ومع كلّ أكلة غصصاً لا تنال منها نعمة إلّا بفراق أخرى ولا يستقبل فيها المرء يوماً من عمره إلّا بفراق آخر من أجله ولا يحيى له فيها أثر إلّا مات له أثر : براستی که دنیا را با هر شربت آبش گلوگرفتنی و با هر لقمه نانش اندوه و غصّه ایست انسان در این جهان بنعمتی نرسد جز آنکه نعمت دیگری را از دست بدهد و روزی از عمرش را استقبال نکند جز آنکه روزی دیگر از مدّتش را پشت سر گذارد و اثری (از آثارش) در آن زنده نشود جز آنکه اثر و نشانه دیگری از او بمیرد و از بین برود.

٣١٣ إنّ الدّنيا دار صدق لمن صدّقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزوّد منها ودار موعظة لمن اتّعظ بها قد آذنت ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها وأهلها فمثّلت لهم ببلائها البلاء وشوّقتهم بسرورها إلى السّرور راحت فيها وتبكّرت بفجيعة ترغيباً وترهيباً وتخويفاً وتحذيراً فذمّها رجال غداة النّدامة وحمدها آخرون ذكّرتهم فذكروا وحدّثتهم فصدّقوا فاتّعظوا منها بالعبر والعبر : براستی که جهان سرای درستی است برای کسی که تصدیقش کرده است و خانه ایمنی از

گرفتاری است برای کسی که حقیقت آن را دریابد و سرای بی نیازی است برای کسی که از آن توشه گرد آرد (و برگ روز بی برگی ذخیره بیند) و سرای پند و موعظت است برای کسیکه بدان پند آموز گوش فرا دارید که جهان جدائیش را از شما اعلام داشته و دوریش را اندار داده است و خبر مرگ خود و مردمش را صلا بر کشیده است خود را با بلاء نموده و بلاه گرفتار کرد را با نان نشان داده و با سرور و شادیش آنان را بسوی سرور و شادی (پوچ و دروغین) تشویق کرده است دور گردیده با تندرستی و سلامت و پیش آمده با مصیبت و گرفتاری همه از برای رغبت دادن ترساندن و دور ساختن و بوحشت و محذور افکندن انسان است فلذا مردانی در بامداد پشیمانی از دنیا (و دلباختگی بدان و حیف و میل کردن عمر عزیز شان) آن را نکوهیدند (و گفتند زهی زال جادوگری که ما را دچار بندهای مکر و اشبال کید و خدیعت خویش کرد) لکن گروهی دیگر آن را ستودند و مدحش کردند دنیا آنان را پند داد و آنها هم پند گرفتند از حدیث پیشینیان (و گرفتاری امم سابقه) با نان سخن راند تصدیقش کردند و بگردشهای گوناگون و چیزهائیکه باید بدان پند گرفت پندشان داد آنها هم آن پند را پذیرفتند .

۳۱۴ إِنَّ الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا مُتَزَوِّدٌ : براستی که جهان آخرین چشم انداز شخص کوردل است و پس از جهان چیز دیگری نمی بیند (و بکار فردای قیامت بینا نشید) ولیکن شخص بینا دیده دلش نفوذ پیدا میکند و در مییابد و میداند که خانه آنست که پشت این دنیا میباشد فلذا شخص بینا از دنیا میکوچد و شخص نابینا بسوی دنیا کوچ میکند بینا از دنیا برای آخرت توشه برمیگیرد نابینا فقط برای دنیا توشه گرد میاورد .

۳۱۵ إِنَّ لِلدُّنْيَا رِجَالاً لَدَيْهِمْ كُنُوزٌ مَذْخُورَةٌ مَذْمُومَةٌ عِنْدَكُمْ مَحْمُودَةٌ يَكْشِفُ بِهِمُ الدِّينَ كَكَشْفِ أَحَدِكُمْ رَأْسَ قِدْرِهِ يَلُوذُونَ كَالْجَرَادِ فَيُهْلِكُونَ جَبَابِرَةَ الْبِلَادِ : براستی که جهان را مردانی است که در نزد ایشان گنجهائی است ذخیره شده که آنها در نزد شما ناپسندیده

وخوار است (وآن را د مردان ممکن است ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وآن گنجها علوم اولین وآخرین و اسماء اعظم الهی بوده باشد چنانچه در بسیاری از احادیث بهمین معنی درباره آنان اشارتها رفته است وآن مردها اسرار دین را میگشایند بدانسانکه کلید شما سرپوش دیکش را برمیدارد آنها بمانند ملخ گرد هم آیند پس بهلاکت رسانند گردنکشان دنیا را

۳۱۶ إنّ الدُّنیا والآخرةَ عدوّانِ متفاوتانِ وسبیلانِ مختلفانِ فمن أحبَّ الدُّنیا وتوالاها أبغضَ الآخرةَ وعاداها وهما بمنزلةِ المشرقِ والمغربِ ماشٍ بینهما فکلّما قرُبَ من واحدٍ بعُدَ من الآخرِ وهما بعدُ ضرّتانِ : براستی که دنیا وآخرت همچون دو دشمن اند که از هم دور باشند و دو راه اند که از هم جدا اند پس هر کس دنیا را دوست داشته و دل بدان در بازد آخرت را دشمن داشته و با آن عداوت ورزیده است واین دو بمنزله مشرق ومغرب اند وآنکه بین این دو در رفت وآمد است هرچه بیکی نزدیک شود از دیگری دور میگردد با این حال این دو باهم نیز دو هووی اند (که ابداً بینشان سازشی نیست) .

۳۱۷ إنّ الدَّهرَ یجری بالباقینَ کجریهِ بالماضینَ لا یعودُ ما قد ولّی منهُ ولا یبقی سرمداً ما فیهِ آخرُ فعالِهِ کأوّلهِ متسابقةٌ أمورُهُ متظاهرةٌ أعلامُهُ لا ینفکُّ مصاحبُهُ من عناءٍ وفناءٍ وسلبٍ وحربٍ : براستی که روزگار بر باقی ماندگان چنان بگذرد که بر گذشتگان گذشت هرچه از آن که پشت کرده روی نکند و آنچه در آن مانده باقی نماند آخر کارش همانند اولش میباشد کارهایش بر یکدیگر پیشی گیرنده اند و نشانه هایش هم بر یکدیگری را گرفته اند (یعنی همه باهم توافق دارند) خواهان آن از رنج وتباهی و ربودن دارایی جدا شدنی نیست

۳۱۸ إنّ الدَّهرَ موتِرٌ قوسَهُ لا تُخطئُ سهامُهُ ولا تُؤسی جراحُهُ یرمی الصَّحیحَ بالسَّقمِ والنّاجی بالعطبِ : براستی که روزگار کمان خود را زه کننده است خدنگش خطا نکند و جراحت پیکانش هیچگاه به نگردد تندرست را هدف تیر بیماری سازد و از پایش در افکند و رستگار را بورطه هلاکت و تباهی کشد

۳۱۹ إنّ الدُّنیا المشغلةَ عن الآخرةِ لم یُصِب صاحبُها منها سبباً إلّا فتحت علیهِ حرصاً علیها ولهجاً بها : براستی که جهان دنیا از

آخرت باز دارند دست دنیادار از دنیا وسیله بدست نیارد جز اینکه دنیا هردم در کاهش و حرص و آز را بروی او باز سازد و او هم دلبستگیش بدنیا بیشتر شود .

۳۲۰ إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ جَعَلَ الدُّنْيا لِما بَعْدَها وَ ابْتَلىٰ فيها أَهْلَها لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ لَسْنا لِلدُّنْيا خُلِقْنا وَ لا بِالسَّعْيِ لَها أُمِرْنا وَ إِنَّما وُضِعْنا فيها لِنُبْتَلىٰ بِها وَ نَعْمَلَ فيها لِما بَعْدَها : براستی که خداوند تعالی جهان را برای ما بعد آن که آخرت است قرار داده است و اهل دنیا را بدان امتحان و آزمایش فرموده تا آنکه بداند کدام یک از آنان بهتر عمل میکنند والبتّه ما را برای دنیا نیافریده و بکوشش و کار برای آن دستورمان نداده‌اند بلکه ما را در آن نهاده و آورده‌اند تا بدان آزموده شویم و در آن از برای آخرت کار کنیم .

۳۲۱ إِنَّ الدُّنْيا دارٌ مُنِيَ لَهَا الْفَناءُ وَ لِأَهْلِها مِنْهَا الْجَلاءُ وَ هِيَ حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ قَدْ عَجِلَتْ لِلطّالِبِ وَ الْتَبَسَتْ بِقَلْبِ النّاظِرِ فَارْتَحِلُوا عَنْها بِأَحْسَنِ ما يَحْضُرُكُمْ مِنَ الزّادِ وَ لا تَسْأَلُوا فيها إِلَّا الْكَفافَ وَ لا تَطْلُبُوا مِنْها أَكْثَرَ مِنَ الْبَلاغِ : براستی که جهان سرائی است که نیستی و نابودی برای آن و کوچیدن برای مردمانش از آن مقدّر گردیده و این دنیا (در نظر دنیا پرستان بسیار) شیرین و سبز و خرّم است همانا شتاب کرده است برای خواهانش و حقیقت آن پوشیده گردیده بر دل نگرنده (دنیا پرست دل بدنیا در میبازد و آنجا را جای امن و خوشی فرض میکند که ناگاه گرفتاری از اطراف بروی چار اسبه میتازد و آن همه رویای شیرینش را نقش بر آب میگرداند) بنابراین از دنیا با بهترین توشه که شما را بسر منزل حقیقی برساند بکوچید و بیش از اندازه کفایت در آن مخواهید و بیش از چیزیکه شما را بآخرت برساند مجوئید (که بیشتر خواستنش درد سر است) .

۳۲۲ إِنَّ الدُّنْيا لا يُسْلَمُ مِنْها إِلّا بِالزُّهْدِ فيها أُبْتُلِيَ النّاسُ بِها فِتْنَةً فَما أَخَذُوا مِنْها لَها أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ وَ ما أَخَذُوا مِنْها لِغَيْرِها قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقامُوا فيهِ وَ إِنَّها عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَالظِّلِّ بَيْنا تَراهُ سابِغاً حَتّىٰ قَلَصَ وَ زائِداً حَتّىٰ نَقَصَ وَ قَدْ أَعْذَرَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ إِلَيْكُمْ فِي النَّهْيِ عَنْها

وَأَنْذَرَكُمْ وَحَذَّرَكُمْ مِنْهَا فَأَبْلَغَ : براستی که کسی از جهان جز بزهد و کناره گیری از آن نرهد (و باشاهد دولت آخرت هم آغوش نگردد) مردم در آن برای امتحان و آزمایش گرفتار شدند هر چه از آن برای آن دنیا فراگیرند (و مال گرد آرند) از آن بیرون رانده شوند و برایش مؤاخذه و محاسبه گردند و هرچه از آن که برای غیر آن (آخرت) گرد آرند بر آن در آیند و در آن اقامت گزینند و این جهان در نزد خردمندان همچون سایه است که بمحض اینکه میرود دامان بگسترد دامن برچیند و بجرد اینکه افزایش خواهد کاستی گیرد بدرستی که خداوند سبحان برای شما عذر نگذاشته در باز داشتنش شما را از آن و ترسانیده و بر حذر داشته است شما را از آن پس رسا بوده است ترسانیدن و بر حذر داشتنش.

۳۲۳ إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ وَلَا مَحَلَّ قَرَارٍ وَإِنَّمَا جُعِلَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ لِدَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَلَا تَخْدَعَنَّكُمُ الْعَاجِلَةُ وَلَا تَغُرَّنَّكُمْ فِيهَا الْفِتْنَةُ : براستی که جهان آفریده نشد که برای شما سرای جای گزیدن و جایگاه آرام گرفتن باشد لکن فی الجمله برای شما گذرگاهی قرار داده شد که (روزکی چند در آن بیاسائید و) از آن برای سرای جای و قرار گرفتن از کردارهای نیک توشه گرد آرید پس بوده باشید از ناحیه آن دنیا در حال شتاب و کوچ کردن (یعنی که در آن آرام و قرار نگیرید) نکند که جهان شما را بفریبد و فتنه در آن جهان شما را مغرور کند و خواب خرگوش دهد (که اگر چنین شود گرفتاری و پشیمانی سختی را دچار خواهید شد) يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلَكَ فَيَقْسُو قَلْبُكَ وَقَاسِي الْقَلْبِ مِنِّي بَعِيدٌ إِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَصِحْ إِلَيَّ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ صِيَاحَ الْمُذْنِبِ الْهَارِبِ مِنْ عَدُوِّهِ وَاسْتَعِنْ بِي عَلَى ذَلِكَ فَإِنِّي نِعْمَ الْعَوْنُ وَنِعْمَ الْمُسْتَعَانُ : (خداوند منّان بموسی بن عمران وحی فرستاد که (یا موسی دامنهٔ آرزویت را در دنیا دراز مکن که دل سنگین میشوی و شخص دل سنگین از من دور است تا آنجا که فرماید و از بسیاری گناهان بنزد من صیحه بزن صیحه زدن شخص گنهکار گریزنده از دشمنش (که هیچ راه مفرّ و مناصی ندارد) و در اینکار از من که خدایم یاری جوی که من بهترین یار و نیکو یاری کننده هستم

۳۲۴ إِنَّ الزَّهَادَةَ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ

وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَحَارِمِ فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ وَلَا تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعْذَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَكُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ : براستی که زهد و کناره گیری از جهان کوتاه کردن آرزو و شکر گزاردن بر نعمت خداوند و دوری است از حرامها پس اگر زهد از جهان بر شما دشوار افتاد (و نتوانستید بلوازم آن عمل کنید) نکند که حرام صبر شما را مغلوب و نابود کند و آن مباد که بگاه نعمتها شکرتان را از یاد ببرید (که اگر بردید بندهٔ ناصبور و ناسپاسگذار خواهید بود) و خداوند بوسیله حجتهای روشن و هویدا و کتابهای آشکار (سماوی که بتوسط پیمبرانش نازل فرموده است) **نشان دهندهٔ عذر راه عذر را بر شما بسته است.**

۳۲۵ إِنَّ عَلَيَّ مِنْ أَجَلِي جُنَّةً حَصِينَةً فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمَتْنِي فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ : براستی که همان سررسید زمان من خود و دشمن ایم سپری فراخ دامن و نگهدارنده است همینکه دوران من سر آید آن سپر از من کنار رود و دو هم شکند و بدست مرگم در سپرد در این هنگام دیگر تیر و کمان دشمن از من نگذرد و زخم و ریش آن بهبودی نپذیرد .

۳۲۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ طَلَبَ رَجُلٌ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً وَهُوَ مِمَّنْ لَا يَسْتَحِقُّ أَنْ يُعْطِيَهُ

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ شَرِكْتَهُمْ فِيهِ وَإِلَّا فَجَنَا أَيْدِيهِمْ لَا يَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ : مردی از مسلمانان وقتی چیزی از آنحضرت خواست و او از کسانی بود که سزاوار نبود آن چیز را بوی دادن آنحضرت علیه السلام فرمودند : البتّه این مال نه مال من است نه مال تو البتّه آن مال مسلمانان است و آنچه که شمشیرهایشان (در میدانهای جنگ با کفّار بکار افتاده) و گرد آورده است اگر در جنگ کردن شریک آنها بوده تو را شریک آنان میگردانم وگرنه چیده دستهای آنها جز برای دهنهای خودشان نمیباشد (این مثل هَذَا جَنَايَ وَخِيَارُهُ فِيهِ وَكُلُّ جَانٍ جَنَاهُ فِي فِيهِ داستانی است معروف که جای نقلش نیست)

۳۲۷ إِنَّ اللّٰهَ سُبحانَهُ يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الإِنسانِ لِلنّاسِ جَمِيلَةً كَما يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّتُهُ فِي طاعَتِهِ قَوِيَّةً غَيرَ مَدخُولَةٍ : براستی که خداوند سبحان دوست میدارد که نیّت انسان درباره مردم نیکو باشد همانطوری که دوست میدارد که نیت وی در فرمانبرداریش نیرومند و بدون شک یا ریا بوده باشد.

۳۲۸ إِنَّ العافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنيا لَنِعمَةٌ جَمِيلَةٌ وَمَوهِبَةٌ جَزِيلَةٌ : براستی که سلامت در دین و دنیا بسیار نعمتی نیکو و از طرف خدا بخششی سنگین و گرانبها است (اگر دست دهد و روزی شود).

۳۲۹ إِنَّ اللَّيلَ وَالنَّهارَ يَعمَلانِ فِيكَ فَاعمَلْ فِيهِما وَيَأخُذانِ مِنكَ فَخُذْ مِنهُما : براستی که روز و شب در تو کار میکنند و از عمرت میگیرند (و پیکر تو را میفرسایند) تو هم در آنها کار کن و از آن چیزی بگیر (و توشه گرد آر).

أَلفَصلُ العاشِرُ

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أَمِيرِ المُؤمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ فِي حَرفِ الأَلِفِ بِحَرفِ الشَّرطِ بِلَفظِ إِنِ المُخَفَّفَةِ وَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ

فصل دهم : از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بحرف شرط بلفظ اِن مخففه آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱ إِنْ أَتاكُمُ اللّٰهُ بِنِعمَةٍ فَاشكُرُوا : اگر خدا شما را نعمتی داد شکر آن نعمت را بجای آرید.

۲ إِنِ ابتَلاكُمُ اللّٰهُ بِمُصِيبَةٍ فَاصبِرُوا : اگر خدا شما را بمصیبتی گرفتار ساخت شکیبائی پیشه گیرید

۳ إِنْ تَصْبِرُوا فَفِي اللهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفٌ : اگر صابر باشید در هر مصیبتی از جانب خدا برای شما جانشین و اجری است .

۴ إِنْ تَبْذُلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي جَنْبِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ مُسْرِعُ الْخَلَفِ : اگر اموالتان را در راه رضای خدا صرف کنید خدا تبدی عوض میدهد

۵ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَلَمُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ : اگر شکیبا و خویشتن دار بوده و در بلاها) صبر کنی آنچه بقلم قدرت جاری شده میگذرد و تو نیز در نزد خدا ماجوری .

۶ وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ : اگر بیتابی کنی تقدیر خدا بر تو میگذرد و تو گنهکاری .

۷ إِنْ صَبَرْتَ أَدْرَكْتَ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزِعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعُكَ عَذَابَ النَّارِ : اگر (در گرفتاریها) صابر باشی جایگاه نیکان را با صبرت درک میکنی و اگر بیتابی کنی آن بیتابیت ترا با آتش و عذاب میکشاند .

۸ إِنْ صَبَرْتَ صَبْرَ الْأَحْرَارِ وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْأَغْمَارِ : اگر صبر میکنی باید صبرت همچون صبر آزادمردان باشد (که هرچه روزگار بیشتر سختی پیش آرد آنان پای بهتر فشارند) وگرنه تسلّی داده شوی همچون تسلّی داده شدن گولان و بی‌ثباتان

۹ إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ : اگر در سخن گفتن رساندن مطلب و بلاغتی است پس در خاموشی سلامتی از لغزش است

۱۰ إِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ الْإِنْتِصَارُ فَفِي الْحِلْمِ ثَوَابُ الْأَبْرَارِ : اگر در خشم پیروزی است پس در بردباری ثواب و مزد نیکان است .

۱۱ إِنْ كُنْتَ جَازِعاً عَلَى كُلِّ مَا يَفْلِتُ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ : اگر بنا باشد بر آنچه که از دستت بدر رفته است بیتابی کنی پس بر آنچه که بتو نرسیده است بیتابی کن .

۱۲ إِنْ كُنْتَ حَرِيصاً عَلَى طَلَبِ الْمَضْمُونِ لَكَ فَكُنْ حَرِيصاً عَلَى أَدَاءِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ : اگر در طلب آنچه که برای تو ضمانت شده است حرص میزنی (و بسیار دنبال روزی مقرر میدوی از این دویدن کم کن) پس در ادای آنچه که بر تو فرض و واجب گردیده است حریص باش (و بطاعت خدا بکوش)

۱۳ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ

اللهِ ذو نعمةٍ فافعل : اگر توانی کاری کنی که بین تو و خدا صاحب نعمتی وجود نداشته باشد (وواسطهٔ بین تو وخدا نباشد) چنان کن .

۱۴ إنْ أحببتَ أنْ تكونَ أسعدَ النّاسِ بما علمتَ فاعمَلْ : اگر دوست داری که نیکبخت ترین مردمان باشی پس بدانچه میدانی عمل کن .

۱۵ إنْ أردتَ قطيعةَ أخيكَ فاستبقِ لهُ مِنْ نفسِكَ بقيّةً يرجعُ إليها إنْ بدا لهُ ذلكَ يوماً ما : اگر بنا داری پیوند دوستی را از برادر دینیت ببری از جانب خودت جائی از دوستی برایش باقی گذار که اگر روزی خواست او بازگردد بدان باقیماندهٔ دوستی بازگشت کند .

۱۶ إنِ استنمتَ إلى ودودِكَ فاحرِزْ لهُ مِنْ أمرِكَ واستبقِ لهُ مِنْ سرِّكَ ما لعلّكَ أنْ تندمَ عليهِ وقتاً ما : اگر روزی اطمینان بدوستی کسی که بسیار مورد علاقت است پیدا کردی پس مقداری از کارهایت را نزد خود نگهدار وازسرت نزد خودت چیزی باقی گذار شاید روزی از دوستی با وی پشیمان شوی (آنوقت او نخواهد توانست علیه تو قیام واقدام کند) .

۱۷ إنْ لمْ تردعْ نفسَكَ عنْ كثيرٍ ممّا تحبُّ مخافةَ مكروهِهِ سمتْ بكَ الأهواءُ إلى كثيرٍ مِنَ الضّررِ : اگر باز نداری نفس خود را از بسیاری از چیزهائی که دوست داری بخاطر ترس از ناخوشآیندش آرزوها ترا بسوی بسیاری از زیان وضرر بکشانند (یعنی هرگاه جلو خواهشهای خود را در بسیاری از موارد که مورد علاقت میباشد ولی عاقبت خوشی ندارند نگیری هرآینه دل تو با بلند پروازیهایش ترا در زیانهای بیشماری میافکند

۱۸ إنْ عقدتَ أيمانَكَ فارضَ بالمضيِّ عليكَ ولكَ ولا ترجُ أحداً إلّا اللهَ سبحانَهُ وانتظرْ ما أتاكَ بهِ القدرُ : اگر پیمانی بستی پس بدانچه قضای الهی بسود وزیان تو قرار گرفته تن درده وبجز از خدای سبحان از هیچکس امید خیری نداشته باش ومنتظر باش تا تقدیر چه پیش آرد .

۱۹ إنْ وقعتْ بينَكَ وبينَ عدوِّكَ قصّةٌ عقدتَ بها صلحاً وألبستَهُ بها ذمّةً فحُطْ عهدَكَ بالوفاءِ وارعَ ذمّتَكَ بالأمانةِ واجعلْ نفسَكَ جُنّةً بينَكَ وبينَ ما أعطيتَ مِنْ عهدِكَ : اگر میان تو و دشمنت

داستانی رخ داد که منجر بآن شد که باوی پیمانی
بندی و لباس ذمت و تعهد را بروی بپوشانی
پس پیمانت را بوفا نگهداری کن و ذمه ات را با امانت
رعایت نمای و نفس خود را سپر خود و آنچه از عهدت که باو
عطا کرده سپری قرار ده (که زیان پیمان بسود و یا بزیان
تو برزودی سپری شدنی است).

۲۰ إِنْ أَحْبَبْتَ سَلامَةَ نَفْسِكَ وَسَتْرَ مَعَايِبِكَ
فَأَقْلِلْ كَلامَكَ وَأَكْثِرْ صَمْتَكَ يَتَوَفَّرْ فِكْرُكَ
وَيَسْتَنِرْ قَلْبُكَ وَيَسْلَمِ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ :
اگر دوست داری که نفست سالم و عیوبت پوشیده
بماند گفتارت را کم و خاموشیت را بسیار ساز
تا اینکه بسیار گردد اندیشه ات و روشن گردد
دلت و مردمان از دست تو در آمان باشند

۲۱ إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ
بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَصِيرَ مِنْهُمْ :
اگر بردبار نیستی بردباری را بر خود ببند (و خود را
بصورت مردم بردبار درآر) زیرا کم کسی خود را بمردمی
شبیه کرد جز اینکه نزدیک شد که خودش یکی از آنان گردد

۲۲ إِنْ صَبَرْتَ صَبْرَ الْأَكَارِمِ وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ
الْبَهَائِمِ : اگر در گرفتاریها صبر میکنی همچون بزرگان
صبر کن و گرنه همچون چارپایان تسلی خواهی یافت.

۲۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِيمَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ
إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا
إِنْ نَظَرُوا اعْتَبَرُوا وَإِنْ أَعْرَضُوا لَمْ يَلْهُوا
إِنْ تَكَلَّمُوا ذَكَرُوا وَإِنْ سَكَتُوا تَفَكَّرُوا :
(بندگان خاص خدا) اگر بگویند راست گویند و اگر خاموش
نشینند کسی (در سخن) بر آنان پیشدستی نکند
اگر نظر و تأمل کنند پند گیرند و اگر روی بر گردانند
غافل نشوند اگر لب بسخن بگشایند یاد خدا
کنند و اگر دم فرو بندند باندیشه اشتغال ورزند

۲۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ إِنْ سَقِمَ
فَهُوَ نَادِمٌ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ وَإِنْ صَحَّ أَمِنَ
مُغْتَرّاً فَأَخَّرَ الْعَمَلَ إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا
عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ إِنِ
اسْتَغْنَى بَطِرَ وَفُتِنَ إِنِ افْتَقَرَ قَنَطَ وَوَهَنَ
إِنْ أُحْسِنَ إِلَيْهِ جَحَدَ وَإِنْ أَحْسَنَ تَطَاوَلَ
وَامْتَنَّ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ مَعْصِيَةٌ وَاقَعَهَا
بِالاتِّكَالِ عَلَى التَّوْبَةِ : و آن حضرت علیه السلام
درباره کسیکه او را نکوهش میکرد فرمودند: (مردم
دنیا پرست احوال هر یکشان چنین است) اگر بیمار شود

پشیمان است که چرا نتوانسته است کار خوب انجام دهد و اگر سالم باشد بجای عزو رایمن از کیفر می‌نشیند و عمل برای آخرت را تأخیر میافکند اگر بکار کشت دنیا خوانده شود بکار پردازد و اگر بسوی زراعت آخرتش بخوانند تنبلی و کسالت نشان دهد اگر دارا گردد بستی و فتنه درافتد و اگر نادار شود مأیوس گردد و در کار سست شود اگر با او خوبی شود انکار کند و اگر با کسی خوبی کند منت گذاری و گردنکشی برخیزد (و آبروی طرف را پاک بریزد) و اگر گناهی بروی عرضه شود باعتماد اینکه توبه کند در آن گناه واقع گردد.

۲۵ إِنْ عَزَمَ عَلَى التَّوْبَةِ سَوَّفَهَا وَأَصَرَّ عَلَى الْحَوْبَةِ إِنْ عُوفِيَ ظَنَّ أَنْ قَدْ تَابَ إِنِ ابْتُلِيَ ظَنَّ وَارْتَابَ إِنْ مَرِضَ أَخْلَصَ وَأَنَابَ إِنْ صَحَّ نَسِيَ وَعَادَ وَاجْتَرَى عَلَى مَظَالِمِ الْعِبَادِ إِنْ أَمِنَ افْتَتَنَ لَاهِيًا بِالْعَاجِلَةِ فَنَسِيَ الْآخِرَةَ وَغَفَلَ عَنِ الْمَعَادِ (آن شخص دنیاپرست از آخرت بی‌خبر) اگر اراده توبه داشته باشد آنرا پس اندازد و بر گناه اصرار ورزد اگر تندرستی و عافیت ببیند گمان میکند توبه کرده (خدا هم توبه‌اش را پذیرفته و او را شفا داده است) اگر گرفتار بلائی گردد بگمان و شک افتد (ممکن است مراد آن باشد که شک در عدالت و حکمت خداوند کند و گمان بد ببرد) اگر بیمار شود اخلاص بخدا میورزد و بسویش بازگشت کند اگر تندرست شود فراموش کرده و بگناه بازگشته و بر ستمکاری بندگان خدا دلیر گردد اگر ایمن از بلا و گرفتاری و نداری شود بفتنه دنیا و بسرگرمی بازی بازیچه زود گذر شده و آخرت را فراموش و از بازگشت غافل شود (این مطالب هر کدام بصورت واحد در نسخه‌ها است و پیوست هم نوشته نشده لکن چون از حیث معنی یکنواخت و در نکوهش شخصی که مورد نکوهش حضرت بوده است بودند لذا تمام را در یک شماره زیر هم ذکر کردیم مترجم).

۲۶ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي تَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا فَإِنِّي الْيَوْمَ أَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمُ الْقَادَةُ وَالْمَوْزُوعُ وَهُمُ الْوَزَعَةُ: چه توان کرد که اغلب مردم را باید پیشوائی خشن و تندخو اداره کند که لاأقل حق و باطل را بهم درآمیزد و مردم زیر بار حکومت حق خالص کمتر میروند و بهمین جهت کار پیشوای حق کمتر بسامان میرسد و فرامینش در اثر ترس و شکنجه اجرا میشود فلذا) اگر رعیتهای پیش از من از دست جور حکام و رعاة بناله در آمده‌اند

کار بجائی رسیده منکه پیشوا و زمامدارم از دست جور و ستم رعیتم بفریاد افتاده ام تو گوئی من پیرو آنان و ایشان پیشوایند و من، وادار به پیروی آنان شده ام و ایشان آموزنده (کار رعیت من بجائی رسیده است که اغلب فرامین مرا بدون اجرا میگذارد و دشمن با خیالی آسوده بر اطراف کشور کمین میگشاید بحکمت نامردان بصورت مرد که عقلشان همچون دختران پرده نشین است گرد من جمع شده اند تابستان فرمان جنگشان میدهم گویند کنون گاه گرما است بگذار تا گرما بگذرد بزمستان گویم گرما گذشت گویند سرما رسیده است صبر کن تا سرما از سر ما برخیزد خدا این ملت بیحس رگ را بکشد دلم را پر خون و سینه ام را از خشم و غیظ لبریز غم کردند نقشه هائی که برای نابودی دشمن کشیده ام در اثر عصیان و نافرمانی نقش بر آب ساختند تا جائیکه قریش کناره نشین و دست و دل فراخ نشستند و گفتند پسر ابیطالب مرد دلاوری است لکن نقشه جنگ را خوب نمیتواند ترسیم کند بروند ؟؟؟ خدا پدرشان را بیامرزد با این سخنی که گفتند مگر من همان کس نیستم که هنوز دوران عمرم به بیست نرسیده بود که سر عمرو و هشتاد ساله و قهرمان کفار را بخواری تمام از پیکرش بریده بپای پیغمبر افکندم و اکنون سال عمرم از شصت تجاوز کرده و در این مدت بکلیه فنون جنگی آشنا شده ام و با پهلوانان دست و پنجه ها نرم کرده ام وَلٰكِنْ لا رَأْيَ لِمَنْ لا يُطاعُ).

۲۷ إِنْ عَقَلْتَ أَمْرَكَ أَوْ أَصَبْتَ مَعْرِفَةَ نَفْسِكَ فَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيا وَازْهَدْ فِيها فَإِنَّها دارُ الأَشْقِياءِ وَلَيْسَتْ بِدارِ السُّعَداءِ بَهْجَتُها زُورٌ وَزِينَتُها غُرُورٌ وَسَحائِبُها مُتَقَشِّعَةٌ وَمَواهِبُها مُرْتَجَعَةٌ : اگر دریافتی کار خود را یا آنکه رسیدی بشناخت نفس خود پس روی گردان از این جهان و بی رغبت در آن باش زیرا بدرستی که جهان جایگاه بدبختان است نه خانهٔ خوشبختان طراوت و خرمیش پوچ و زور و زیور و زینتش فریب و غرور است ابرهایش بی باران و پراکنده شدنی و بخشودهایش تمام باز گرفتنی است.

۲۸ إِنْ آمَنْتَ بِاللهِ أَمِنَ مُنْقَلَبُكَ : اگر بخداوند ایمان داشته باشی بازگشتگاه تو جای ایمنی خواهد بود.

۲۹ إِنْ أَسْلَمْتَ نَفْسَكَ لِلّٰهِ سَلِمَتْ نَفْسُكَ : اگر خودت را بخدا تسلیم کنی البته نفست سالم (از گمراهی) خواهد ماند.

۳۰ إِنْ كُنْتُمْ راغِبِينَ لا مَحالَةَ فَارْغَبُوا فِي

فی جنة عرضها السموات والأرض: اگر شما اهل سبقت ورغبتید لاائق اهل وآرزومند بهشتی باشید که پهنای آن باندازه آسمان و زمین است.

۳۱ إن کنتم عاملین فاعملوا لما ینجیکم یوم العرض: اگر شما مرد کار و عمل هستید پس عمل کنید بدانچه که شما را روز عرض و حساب رستگاری بخشد.

۳۲ إن کنتم لا محالة متنزهین فتنزهوا عن معاصی القلوب: اگر شما ناگزیر از آنید که خود را از آلایشها بدور داشته باشید پس خود را دور سازید از گناهان دلها.

۳۳ إن کنتم لا محالة متعصبین فتعصبوا لنصرة الحق وإغاثة الملهوف: اگر شما ناچار اهل حمیت و عصبیت هستید پس برای یاری حق و فریادرسی بیچارگان تعصب بخرج دهید.

۳۴ إن کنتم لا محالة متسابقین فتسابقوا إلی إقامة حدود الله والأمر بالمعروف: اگر شما ناچار اهل مسابقه و یکه تازی هستید پس بسوی اقامه حدود خداوند تعالی و امر بمعروف (و نهی از منکر) پیش تازید و سبقت گیرید.

۳۵ إن کنتم لا محالة متنافسین فتنافسوا فی الخصال الرغیبة وخلال المجد: اگر شما ناچار با یکدیگر رقابت دارید پس رقابت خود را در خوهای نیکو و مرغوب و خصلتهای موجب بزرگواری و سروری قرار دهید.

۳۶ إن کنتم للنجاة طالبین فارفضوا الغفلة واللهو والزموا الاجتهاد والجد: اگر طالب وجویای نجات و رستگاری هستید پس غفلت و بازی را بدور افکنید و جدا مشوید از کمال سعی و کوشش (یعنی در رواداشتن خود بر طاعت).

۳۷ إن کنتم لا محالة متطهرین فتطهروا من دنس العیوب والذنوب: شما اگر ناگزیر از آنید که پاکیزگان باشید پس خود را از شوخ و چرک عیبها و گناهان پاکیزه سازید.

۳۸ إن کنتم فی البقاء راغبین فازهدوا فی عالم الفناء: اگر شما آرزومند ماندن و پایداری هستید پس در عالم ناپایدار زهد را پیشه خود سازید.

۳۹ إن کنتم للنعیم طالبین فاعتقوا أنفسکم من دار الشقاء: اگر شما طالب نعیم (و خوشبختی سرای آخرت) هستید پس نفوس خود را از سرای بدبختی آزاد سازید.

۴۰ إن رغبتم فی الفوز وکرامة الآخرة

فَخُذُوا مِنَ الْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ : اگر شما آرزومند فوز و کرامت و پیروزی آخرت را آرزومند هستید پس از سرای نماندنی برای دوران ماندن توشه بردارید.

۴۱ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَأَخْرِجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حُبَّ الدُّنْيَا : شما اگر دوستدار خدایید پس محبت دنیا را از دلهایتان بیرون کنید.

۴۲ إِنْ رَأَيْتَ مِنْ نِسَائِكَ رِيبَةً فَاجْعَلْ لَهُنَّ النَّكِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ وَإِيَّاكَ أَنْ تُكَرِّرَ الْعَتْبَ فَإِنَّ ذٰلِكَ يُغْرِي بِالذَّنْبِ وَيُهَوِّنُ الْعَتْبَ : اگر از زنهایت دچار شک و بدگمانی شدی پس قرار ده کیفری سخت و دشوار بر آنچه میکنند از بزرگ و کوچک و سخت بپرهیز از آنکه پی در پی (درباره آن بدگمانی و عیب) آنها را مورد عتاب و سرزنش قرار دهی که این کار آنها را بر ارتکاب گناه (و خدای ناکرده بر خیانت تو) دلیر میسازد و نکوهش را در نظرشان خوار و بی ارزش جلوه میدهد.

۴۳ إِنْ سَمَتْ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَابْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاطِيَكَ صَلَاحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ : اگر بلندی همت تو را بر اصلاح عیوب مردم وادار کرد نخست اصلاح را از خودت شروع کن زیرا با اینکه خودت فاسد بوده و در اصلاح غیر خودت بکوشی و همت کنی این خود بزرگترین عیب است.

۴۴ إِنْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعاً لِدُنْيَاكَ أَهْلَكْتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ : اگر دینت را پیرو دنیایت قرار دهی دین و دنیایت هردو را تباه کرده و در آخرت از زیانکارانی.

۴۵ إِنْ جَعَلْتَ دُنْيَاكَ تَبَعاً لِدِينِكَ أَحْرَزْتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْفَائِزِينَ : اگر دنیایت را پیرو دینت قرار دهی دین و دنیایت هردو را حفظ کرده و در آخرت از بهره‌مندان و رستگارانی.

۴۶ إِنِ اتَّقَيْتَ اللهَ وَقَاكَ : اگر از خدا بترسی خدا نگهت میدارد.

۴۷ إِنْ أَطَعْتَ الطَّمَعَ أَرْدَاكَ : اگر طمع را فرمان بری تو را از پا افکند.

۴۸ إِنْ تَوَقَّرْتَ أُكْرِمْتَ : اگر با وقار باشی اکرام کرده شوی.

۴۹ إن تخلص تفز: اگر پاک روان باشی پیروزی یابی.

۵۰ قیل له: إنّ أهل الکوفة لا یصلحهم إلّا السّیف. فقال علیه السلام: إن لم یصلحهم إلّا إفسادی فلا أصلحهم الله: برای (معرفی‌شان) به آن حضرت عرض شد که مردم کوفه را جز شمشیر بر آن اصلاح نکند (و آنها را بکار دین وادار ننماید) آنگاه حضرت علیه السلام فرمود اگر آنها را جز فاسد شدن من اصلاح نکند پس خدا آنها را اصلاح نفرماید (کنایه از این است که اگر من بخواهم شمشیر را برای اصلاح آنها بکار اندازم ناگریز خود گرگناه و فساد داخل خواهم شد و اگر شمشیر نکشم آنها اصلاح نمیشوند و حضرت در موارد بسیار کوفیان را با نکوهش و نفرین گرفت تا جائیکه فرمود خدایا غلام ثقیف حجاج بن یوسف را بر آنان بگمار که دمار از روزگارشان برآورد و سبزه و جوانشان را درو کند خواننده عزیز باندازه این فرمایش حضرت و این معجزه باهره درست از کار درآمد که روزی حجاج بن یوسف در منبر کوفه گفت سرهائی را می‌نگرم که هنگام درو آنها رسیده است آنگاه بکشتن بسیاری از مردم فرمان داد و آن ملتی که فرامین علوی را بباد ریشخند و تمسخر میگرفت بطوری دستخوش ریشخند و تمسخر قرار گرفت که گران بهاترین خونشان باندک چیزی نمی‌ارزید آب در جویهار روان میگردید و یارای دم زدن نداشتند آری بر هر ملتی که حق سخت و دشوار افتد البته جور و باطل تنگترشان خواهد فشرد).

۵۱ إن تنزّهوا عن المعاصی یحببکم الله: اگر از گناهان پاکیزه دامان باشید خدا شما را دوست خواهد داشت.

الفصل الحادی عشر

ممّا ورد من حکم أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی حرف الألف بلفظ أنا وهی ألف المتکلّم قال علیه السلام:

فصل یازدهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ انا و آن الف متکلّم است (آنحضرت علیه السلام فرمودند:)

۱ أنا قسیم النّار وخازن الجنان وصاحب الحوض وصاحب الأعراف ولیس منّا أهل البیت إمام إلّا وهو عارف بأهل ولایته

وَذٰلِكَ لِقَوْلِهِ تَعَالىٰ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ : من (که علی بن ابیطالبم) قسمت کننده آتش و خازن بهشت و دارنده حوض کوثر و صاحب اعراف (که منزلی بین بهشت و دوزخ است) میباشم و هیچ امامی از ما خانواده رسالت نیست مگر اینکه او شناسای دوستان خویش است و اینست معنی قول خدایتعالی که در قرآن مجید فرماید: جز این نیست که تو ای امام ترساننده و از برای هر گروهی هدایت کننده میباشی .

۲ أَنَا صِنْوُ رَسُولِ اللّٰهِ وَالسَّابِقُ إِلَى الإِسْلَامِ وَكَاسِرُ الأَصْنَامِ وَمُجَاهِدُ الكُفَّارِ وَقَامِعُ الأَضْدَادِ : من برادر مهربان و یا پسر عم رسولخدایم پیش آهنگ در اسلام و شکننده بتها و اصنام پیکار کننده با کفار و ریشه کن کننده دشمنان دینم .

۳ أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدَرِهَا وَنَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا وَرَادُّهَا عَلَى عَقِبِهَا : من بر رو در اورنده جهانم (یعنی که با او کشتی گرفته ام و او را برو بر زمین افکنده ام . کنایه از آنست که زرق و برق دنیا نتوانسته است سرافرازیم را خم کند و مرا مغلوب خود سازد بلکه من او را مغلوب خود ساخته و زیر فرمان خود در آورده ام) و اندازه ای او را گرفته ام بآن اندازه ای که دارد (یعنی که اندازه ای دنیا بر من مخفی نیست بلکه معلوم است و بهمان حدی که دارد من او را شناخته ام) و برگردانندهای آنم برپاشنه اش (یعنی زیر و روی او را دیده ام و چیزی از آن بر دیدگان من مستور نیست و کاملاً از همه جهاتش اطلاع دارم .

۴ أَنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَمَعِي عِتْرَتِي عَلَى الحَوْضِ فَلْيَأْخُذْ آخِذُكُمْ بِقَوْلِنَا وَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا : در روز محشر من همراه رسولخدا و خانواده و فرزندانم در سر حوض کوثر با من اند هر یک از شما که اهل اخذ و عمل است باید حکم را از ما اخذ کند و کارها و دستورات ما را عمل نماید .

۵ إِنَّا لَنُنَافِسُ عَلَى الحَوْضِ وَإِنَّا لَنَذُودُ عَنْهُ أَعْدَائَنَا وَنَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَائَنَا فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا : بدرستی که هر آینه ما ئیم که بر یکدیگر بر سر حوض کوثر پیشی میگیریم و مائیم که دشمنانمان را از آن (تشنه لب و افسرده حال

میرانیم ودوستان را از آن سیراب میسازیم هرکه از آن آب جرعه بنوشد از آن پس هرگز تشنه نگردد

٦ أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ : من بزرگ ورئیس ونگهبان مؤمنان ومال جهان پیشوای بدکاران است . نواجم

٧ أَنَا وَضَعْتُ بِكَلْكَلِ الْعَرَبِ وَكَسَرْتُ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ : این منم که (در راه یاری اسلام از جان شیرینم دست شستم بدریاهای مهالک غوطه خوردم تا اینکه) جماعات عرب را پراکنده کردم وپیش سینه آنان را بخاک هلاک مالیدم وطایفه ربیعه ومضر را (که پرجمعیت ترین ودلیرترین طوایف عرب بودند) درهم شکستم .

٨ أَنَا مُخَيَّرٌ فِي الْإِحْسَانِ إِلَىٰ مَنْ لَمْ أُحْسِنْ إِلَيْهِ وَمُرْتَهَنٌ بِالْإِحْسَانِ إِلَىٰ مَنْ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ لِأَنِّي إِذَا أَتْمَمْتُهُ فَقَدْ حَفِظْتُهُ وَإِذَا قَطَعْتُهُ فَقَدْ أَضَعْتُهُ وَإِذَا أَضَعْتُهُ فَلِمَ فَعَلْتُهُ : من خود را مختار میدانم در احسان کردن به کسی که بوی احسان نکرده باشم وخود را در گرو به پایان رساندن احسان درباره ای که بدو احسان کرده ام زیرا که اگر بپایان رساندمش ورا حفظ کردم واگر قطع کردم ضایعش نموده ام واگر بنا باشد که احسان خود را (بناتمام گذاردن باو) ضایع سازم برای چه احسان کنم (بهتر آنست که چشم از آن بپوشم) .

٩ أَنَا عَلَىٰ رَدِّ مَا لَمْ أَقُلْ أَقْدَرُ مِنِّي عَلَىٰ رَدِّ مَا قُلْتُهُ : من بر برگرداندن آنچه که نگفته ام تواناترم تا آنچه را که گفته ام بخواهم برگردانم .

١٠ أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْكُمْ : من گواه وشاهد شما (ومیزان اعمال) وبر شما حجت در روز قیامت هستم .

١١ أَنَا دَاعِيكُمْ إِلَىٰ طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَمُرْشِدُكُمْ إِلَىٰ فَرَائِضِ دِينِكُمْ وَدَلِيلُكُمْ إِلَىٰ مَا يُنْجِيكُمْ : منم که شما را با طاعت پروردگارتان خواننده وبسوی فرائض وواجبات دینتان هدایت کننده وبسوی چیزیکه شما را رهاننده است هدایت کننده ام .

١٢ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ : من واهل بیت وخانواده ام برای مردم روی زمین باعث ایمنی از عذابیم همچنانکه ستارگان درخشان در آسمان امان از برای اهل آنند .

١٣ أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ فِيكُمْ وَمُقِيمُكُمْ عَلَىٰ

حُدُودِ دِينِكُمْ وَدَاعِيكُمْ إِلَى جَنَّةِ الْمَأْوَى: من از جانب سوی خدا در میان شما نشسته‌ام شما را بحدود و فرض و سنّت دینتان آشنا میدارم و بسوی بهشتی که آرامگاه است میخوانم (البتّه اگر من و اهلبیتم پیروی کردید بآن بهشت میرسید و اگر بدون محبّت و پیروی از من و اهلبیتم هزار سال در میان صفا و مروه خدای را باندازه بخوانید که پیکرتان همچون مشک خشکیده و پوسیده گردد خدا شما را برو بآتش جهنم نگونسار خواهد کرد اکنون اهل سنّت و جماعت خود دانند و این نشانی است که انسان هم دوست عمر هم محب علی علیه السلام باشد وَمَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ).

أَلْفَصْلُ الثَّانِي عَشَرَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ إِنِّي * قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل دوازدهم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در حرف الف بلفظ إنّي آنحضرت علیه السلام فرموده‌اند

۱ إِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَبَصِيرَةٍ مِنْ دِينِي وَيَقِينٍ مِنْ أَمْرِي: بدرستی که من از جانب پروردگارم بر حجّتی روشن و در دینم با بینش و دانش و در کارم بر یقینم (خلاصه ایمانم بخدا و دین بسر حد کمال است).

۲ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شُبْهَةٍ فِي دِينِي: بدرستی که من از جانب پروردگارم بر یقینی استوارم و در دینم بدون شک و شبهه میباشم.

۳ إِنِّي مُحَارِبٌ أَمَلِي وَمُنْتَظِرٌ أَجَلِي: بدرستی که من با آرزویم (و خواهش نفسم) در جنگم و سر رسید زمانم را منتظرم.

۴ إِنِّي مُسْتَوْفٍ رِزْقِي وَمُجَاهِدٌ نَفْسِي وَمُنَالٌ إِلَى قِسْمِي: بدرستی که من روزی خود را حاصل کننده و دریابنده و با نفسم پیکار کننده و بخش و بهره خویش رسنده‌ام.

۵ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةِ الْبَاطِلِ: بدرستی که من بر جاده و راه حق روانم و دشمنانم بر پرتگاه باطلند (آنها و پیروان آنها بالاخره سر از دوزخ بیرون خواهند آورد)

۶ إِنِّي لَعَلَى إِقَامَةِ حُجَجِ اللهِ أُقَاوِلُ وَعَلَى

نُصرةِ دِينهِ أُجاهِدُ: بدرستی که گفتگوی من (با مردم همواره) برای پایداری حجتها و آیات خدائی است و اینهمه پیکار و کوشش برای یاری دین اوست. — أو أن يكون زمانٌ أطولَ من زماني

۷ إنّي لَأَرفعُ نفسي أن تكونَ حاجةٌ لا يَسَعُها جُودي أو جهلٌ لا يَسَعُهُ حِلمي أو ذنبٌ لا يَسَعُهُ عَفوي: البته من نفس خویش را بلندتر از آن میدارم که حاجت و خواهشی باشد که بخشش من گنجایش آنرا نداشته باشد یا آنکه نادانی باشد که حلمم آن را فرونگیرد یا آنکه گناهی باشد که گذشت من آن را در بر نگیرد یا آنکه روزگاری درازتر از روزگار من باشد.

۸ إنّي كنتُ إذا سألتُ رسولَ اللهِ صلواتُ اللهِ وسلامُهُ عليه أعطاني وإذا سكتُّ عن مسألتِهِ ابتدأني (این افتخار خاص و ویژه من دون دیگران است) منم که هرگاه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله چیزی میخواستم و مسئله میپرسیدم عطا میفرمود و جواب میداد هرگاه خاموش میشدم خود حضرت ابتدا میفرمود (و مطلبی را مطرح میکرد و از خرمن علوم خویش مرا برخوردار میداشت).

۹ إنّي لَأَرفعُ نفسي عن أن أنهى الناسَ عمّا لستُ أنتهي عنه أو آمرَهم بما لا أسبِقُهم إليه بعملي أو أرضى منهم بما لا يُرضي ربّي: نفس من رفیعتر و بلندتر از آن است که مردم را باز دارم از چیزی که خودم را از آن باز نمیدارم و آنها را بکاری وادارم که خودم در آن کار بر آنان پیشدستی نکنم یا از آنها بچیزی راضی شوم که خدا را آن کار راضی و خورسند نکند (من رئیس و پیشوای مؤمنان و خداپرستانم و کارهایم تمام باید سرمشق برای مسلمانان جهان باشد و در امر بمعروف و نهی از منکر بر تمامی اسلامیان مقدمم کما اینکه جمله آینده شاهد آن است).

۱۰ إنّي لا أحثُّكم على طاعةٍ إلّا وأسبِقُكم إليها ولا أنهاكم عن معصيةٍ إلّا وأتناهى قبلكم عنها: البته من شما را بطاعتی وا نمیکنم جز اینکه خودم در آن طاعت بر شما پیشی میجویم و از گناهی باز نمیدارم جز آنکه خودم پیش از شما از آن باز میایستم.

۱۱ إنّي طلّقتُ الدُّنيا ثلاثاً بتاتاً لا رجعةَ

لِي فيها وَأَلقيتُ حَبلَها عَلىٰ غارِبِها: این منم که (این گنده پیرزال) جهان راسه طلاق قطعی وهمیشگی گفته ام وهرگز بدان رجوع کننده نیستم ومهار شتر جهان را بروی کوهانش درافکندم (هرکه خواهد بگو آنرا بگیر و بچران وبهر جاکه خواهد بگو بچر).

۱۲ إنّي أَخافُ عَلَيكُم كُلَّ عَلِيمِ اللِّسانِ مُنافِقِ الجَنانِ يَقُولُ ما تَعلَمُونَ وَيَفعَلُ ما تُنكِرُونَ: بدرستی که من برشما میترسم از هرزبان دان شیرین سخنی که دلش (باشما پر از نفاق و) دارونه است آنچه که شما میدانید میگوید وآنچه را که زشت میپندارید بجای میآورد (از چنین شخصی خواه عالم وخواه خطیب بترسید وبپرهیزید).

۱۳ إنّي آمُرُكُمُ الإستِعدادَ وَالإكثارَ مِنَ الزّادِ لِيَومٍ تَقدِمُونَ فِيهِ عَلىٰ ما تُقَدِّمُونَ وَتَندَمُونَ عَلىٰ ما تُخَلِّفُونَ وَتُجزَونَ بِما كُنتُم تُسلِفُونَ: من شما را فرمان میدهم باینکه مهیا شوید وزاد و توشه بسیار تهیه کنید برای روزی که در آن وارد میشوید بر هرچه پیش فرستاده اید و پشیمان میگردید بر هرچه پشت سر گذارده اید و در آن روز جزا داده میشوید بآنچه که شما از پیش بجا آورده اید.

۱۴ إنّي إذا استَحكَمَت فِي الرَّجُلِ خَصلَةٌ مِن خِصالِ الخَيرِ احتَمَلتُهُ لَها وَاغتَفَرتُ لَهُ فَقدَ ما سِواها وَلا أَغتَفِرُ لَهُ فَقدَ عَقلٍ وَلا عَدَمَ دِينٍ لِأَنَّ مُفارَقَةَ الدِّينِ مُفارَقَةُ الأَمنِ وَلا تَهَنَّأُ حَياةٌ مَعَ مَخافَةٍ وَعَدَمُ العَقلِ عَدَمُ الحَياةِ وَلا تُعاشَرُ الأَمواتُ: بدرستیکه هرگاه در مردی خوئی از خوهای خوب وخوش استوار و پدیدار گردد من او را برای آن خصلت میگیرم و میپذیرم و وی را از جز آن هرچه (از آن خصال خیر) که از وی مفقود گردیده است میبخشم مگر از دست دادن عقل و نداشتن دین را که آن را نخواهم بخشود چرا که جدائی ونداشتن دین از امنیت جدا گردیدن است (و انسان هم وقتی که امنیت را از دست بدهد همیشه دچار ترس و بددلی است) و باترس و بددلی هم زندگی گوارا نیست و اصولاً نبودن عقل یعنی نبودن زندگانی وحیات و با مردگان نشاید معاشرت و زندگانی کرد.

ألفصل الثالث عشر

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السّلام في حرف الألف بلفظ إنّك في خطاب المفرد قال عليه السّلام

فصل سیزدهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام در حرف الالف بلفظ إنّك در خطاب مفرد آنحضرت علیه السّلام فرمودند :

۱ إنّك في سبيل من كان قبلك فاجعل جدّك لآخرتك ولا تكترث بعمل الدّنيا : براستی که تو در راه کسانی که پیش از تو بودند روانی (دیر یا زود اجل چنگ در گریبانت خواهد زد و ترا بآنها خواهد رسانید) پس برای آخرتت بکوش و پرپای بند دنیا مباش (که این چند روزه زود میرسد) .

۲ إنّك لن يتقبّل من عملك إلّا ما أخلصت فيه ولم تشبه بالهوى وأسباب الدّنيا : براستی که هرگز عملی از تو پذیرفته نگردد جز آنچه که در آن خلوص نیّت بخرج داده (و خاص از برای خدا بگذاری) وآمیخته با مشتهیات نفسانی و هوىها واسباب دنیوی نبوده باشد (در حدیث قدسی است که ای فرزند آدم فقط برای خدا کار کن که بازرس بسیار دقیق است)

۳ إنّك لن تبلغ أملك ولن تعدو أجلك فاتّق الله وأجمل في الطّلب : البتّه که تو بآرزوت نخواهی رسید (و در هر مرتبه و مقامی که بوده

باشی باز بالاتر آن را خواهانی) و از اجلت هم تجاوز نخواهی کرد بنابراین از خدا بترس و کار طلب را بر خویش آسان گیر.

۴ إِنَّكَ مُدْرِكٌ قِسْمَكَ وَمَضْمُونٌ رِزْقُكَ وَمُسْتَوْفٍ مَا كُتِبَ لَكَ فَأَرِحْ نَفْسَكَ مِنْ شَقَاءِ الْحِرْصِ وَمَذَلَّةِ الطَّلَبِ وَثِقْ بِاللهِ وَخَفِّضْ فِي الْمُكْتَسَبِ: براستی که تو قسمت را یابنده و رزقت برایت تضمین گردیده است و آنچه که برایت نوشته شده است بتو خواهد رسید پس (برای چه این قدر این در و آن در میزنی) خود را از بدبختی حرص و خواری طلب برهان خدا را پناه و پشتیبان گیر و در کار کسب میانه روی باش.

۵ إِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقٍ أَجَلَكَ وَلَا بِمَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ فَلِمَاذَا تُشْقِي نَفْسَكَ يَا شَقِيُّ: البتّه که تو نه از اجلت پیش میافتی و نه بآنچه که روزی تو نیست میرسی پس ای بشر بدبخت برای چه خود را بدبخت میکنی.

۶ إِنَّكَ إِنْ مَلَّكْتَ نَفْسَكَ قِيَادَكَ أَفْسَدَتْ مَعَادَكَ وَأَوْرَدَتْكَ بَلَاءً لَا يَنْتَهِي وَشَقَاءً لَا يَنْقَضِي: البتّه اگر نفس تو مهارت را بدست گیرد آخرتت را فاسد و تباه میسازد و تورا در گرفتاری و بدبختی میافکند که نه آن را پایانی و نه این را انتهائی است.

۷ إِنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو هَارِبُهُ وَلَابُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ: براستی که تو رانده شده مرگی هستی که فرار کننده از چنگ آن نرهد و ناچار آن مرگ را دریابد.

۸ إِنَّكَ إِنِ اشْتَغَلْتَ بِفَضَائِلِ النَّوَافِلِ عَنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ فَلَنْ يَقُومَ فَضْلٌ تَكْسِبُهُ بِفَرْضٍ تُضَيِّعُهُ: البتّه تو اگر از اداء واجبات بفزونی و اضافات مستحبّات بپردازی هرگز فضل سنتی که کسب میکنی جای واجبی را که از دست میدهی پر نخواهد کرد.

۹ إِنَّكَ لَنْ تُدْرِكَ مَا تُحِبُّ مِنْ رَبِّكَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَمَّا تَشْتَهِي: براستی که هرگز تو بآنچه که دوست داری از پروردگارت نخواهی رسید مگر بوسیله صبر از آنچه که دلخواه تو است.

۱۰ إِنَّكَ لَنْ تَلِجَ الْجَنَّةَ حَتَّى تَزْدَجِرَ عَنْ غَيِّكَ وَتَنْتَهِيَ وَتَرْتَدِعَ عَنْ مَعَاصِيكَ وَتَرْعَوِيَ: بدرستی که هرگز تو به بهشت داخل

شدی نیستی تا وقتی که از کرامت باز ایستی و دور شوی و از کرامت دست بکشی و خود را نگهداری و باز کردی.

۱۱ إِنَّكَ إِنْ سَالَمْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ سَلِمْتَ وَ فُزْتَ: براستی که اگر تو با خدای سبحان آشتی کنی رستگار گردی و (بدرجه مقربین) فائز شوی.

۱۲ إِنَّكَ إِنْ حَارَبْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ حُرِبْتَ وَ هَلَكْتَ: براستی که تو اگر با خداوند سبحان بجنگی (و او را معصیت کنی) آنچه که داری از تو گرفته میشود و هلاک گردی.

۱۳ إِنَّكَ إِنْ أَقْبَلْتَ عَلَى الدُّنْيَا أَدْبَرَتْ: براستی که تو اگر بدنیا روی آوری دنیا روی از تو بگرداند.

۱۴ إِنَّكَ إِنْ أَدْبَرْتَ عَنِ الدُّنْيَا أَقْبَلَتْ: براستی که تو اگر روی از دنیا بگردانی دنیا بتو روی آورد.

۱۵ إِنَّكَ إِنْ تَوَاضَعْتَ رَفَعَكَ اللهُ: براستی که تو اگر فروتنی کنی خدایت برکشد و بلند گرداند.

۱۶ إِنَّكَ إِنْ تَكَبَّرْتَ وَضَعَكَ اللهُ: براستی که تو اگر گردنکشی کنی خدایت بفکند و خوارت دارد.

۱۷ إِنَّكَ إِنْ أَنْصَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ أَزْلَفَكَ اللهُ سُبْحَانَهُ: براستی که تو اگر نفس خود را داد کری و انصاف داری خدا تو را بخود نزدیک گرداند.

۱۸ إِنَّكَ إِنِ اجْتَنَبْتَ السَّيِّئَاتِ نِلْتَ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ: براستی که تو اگر از گناهان دوری گزینی به پایگاههای بلندی میرسی.

۱۹ إِنَّكَ إِنْ تَوَرَّعْتَ تَنَزَّهْتَ عَنْ دَنَسِ السَّيِّئَاتِ: براستی که اگر تو پرهیزگار گرائی از پلیدی گناهان پاک گردی.

۲۰ إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللهَ سُبْحَانَهُ نَجَّاكَ وَ أَصْلَحَ مَثْوَاكَ: براستی که اگر تو فرمان خدای سبحان را گردن نهی رستگارت سازد و جایگاهت پاکیزه گرداند.

۲۱ إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَأَعْمَاكَ وَأَفْسَدَ مُنْقَلَبَكَ وَأَرْدَاكَ: براستی که اگر تو مطیع هوای نفست باشی تو را کر و کور و بازگشتگاهت را تباه گرداند و تو را (بدره خواری و پستی) پرتاب نماید و ترا هلاک کند.

۲۲ إنّك إن أحسنت فنفسك تكرم و إليها تحسن : براستی که اگر تو نیکی کرائی نفست را گرامی و ارجمند داشته و نیکی را بنفس خود کرده .

۲۳ إنّك إن أسأت فنفسك تمتهن و إيّاها تغبن : براستی که تو اگر بدی کنی نفس خود را خوار داشته و او را مغبون کرده .

۲۴ إنّك مخلوق للآخرة فاعمل لها : براستی که تو برای آخرت خلق شده برای آن کار کن .

۲۵ إنّك لن تخلق للدّنيا فازهد فيها و أعرض عنها : براستی که تو هیچگاه برای دنیا خلق نشده خود را از دنیا کنار کش و روی از آن برتاب .

۲۶ إنّك موزون بعقلك فزكّه بالعلم براستی که تو بعقلت سنجیده میشوی پس آنرا با دانش افزون کن

۲۷ إنّك مقوّم بأدبك فزيّنه بالحلم : براستی که قیمت و ارزش تو بواسطه کمال و ادبت میباشد پس آن را بحلم و بردباری بیارای

۲۸ إنّك من رآئك طالبا حثيثا من الموت فلا تغفل : براستی که تو را از پشت سر جوینده سخت گیری از مرگ است پس از آن غافل منشین .

۲۹ إنّك لن يغني عنك بعد الموت إلّا صالح عمل قدّمته فتزوّد من صالح العمل : براستی که پس از مرگ هیچ چیز جز عمل صالحی که آن را پیش فرستاده باشی تو را بی نیاز نگرداند پس از این از عمل صالح توشه بیندوز (و برای روز بی برگی بساز) .

۳۰ إنّك إن عملت للآخرة فاز قدحك براستی که تو اگر برای آخرت کار کنی تیرت بنشان میخورد تا آنکه جامت پر میگردد (و قدح واحد اقداح است که بمعنی تیر براشیده است و ممکن است قِدح بکسر باشد که آن هم تیری است که برای بردو باخت تعیین میشود) .

۳۱ إنّك إن عملت للدّنيا خسرت صفقتك براستی که اگر تو برای دنیا کار کنی در سودای دستت زیان بینی (و عمرت را بیهوده از دست میدهی) .

۳۲ إنّك لن تلقى الله سبحانه بعمل أضرّ عليك من حبّ الدّنيا : براستی که تو هیچگاه

خداوند سبحان را با عملی دیدار نخواهی کرد که زیانش بر تو از دنیاپرستی افزونتر باشد.

۲۳ إِنَّكَ لَنْ تَحْمِلَ إِلَى الْآخِرَةِ عَمَلاً أَنْفَعَ لَكَ مِنَ الصَّبْرِ وَ الرِّضَا وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ

براستی که تو هیچگاه عملی را با آخرت نتوانی برد که آن سودمندتر از صبر و رضا و خوف و رجای از خدا باشد.

أَلْفَصْلُ الرَّابِعُ عَشَرَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ فِي خِطَابِ الْجَمْعِ بِلَفْظِ إِنَّكُمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل چهاردهم

از آنچه وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب علیه السّلام در حرف الالف در خطاب جمع بلفظ إنّکم آنحضرت علیه السّلام فرمودند

إِنَّكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ مُجَازُونَ وَ بِهَا مُرْتَهَنُونَ: البتّه که شما بواسطهٔ کارهای زشتتان جزاداده میشوید و در گروان کارها هستید. (قَالَ اللهُ تَعَالَى كُلُّ امْرِءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی در گرو اعمال و کرداری است که کسب کرده است).

۲ إِنَّكُمْ إِلَى الْآخِرَةِ صَائِرُونَ وَ عَلَى اللهِ تَعَالَى مَعْرُوضُونَ: البتّه که شما بسوی آخرت بازگردنده و بر خدایتعالی روی آرنده و عرضه داده شدگانید.

۳ إنّکم حصائد الأجال و أغراض الحمام
البتّه که شما درو شدگان اجلها و نشانهای مرگید (مرگ همواره خدنگهایش بسوی شما رها و از خانه تان بگورها در میکشد).

۴ إنّکم هدف النوائب و دریّة الأسقام
البتّه که شما نشانه پیکانهای گرفتاری و سوراخ بیماریهائید.

۵ إنّکم مدینون بما قدّمتم و مرتهنون بما أسلفتم : البتّه که شما بآنچه که پیش فرستید جزا داده شوید و در گرو آنچه که از پیش گذرانده اید (از کردار زشت) میباشید.

۶ إنّکم طرداء الموت الذی إن أقمتم له أخذکم و إن فررتم منه أدرککم : البتّه که شما دورکردگان آن مرگی هستید که اگر بایستید شما را بگیرد و اگر بگریزید شما را دریابد (و انسان بهر طرفی هم بخواهد بگریزد اتفاقاً بسوی مرگ میرود).

۷ إنّکم إلی العمل بما علمتم أحوج منکم إلی تعلّم ما لم تکونوا تعلمون : البتّه که شما بعمل کردن بدانچه که میدانید نیازمندترید تا یاد گرفتن آنچه را که نمیدانید.

۸ إنّکم إلی إنفاق ما اکتسبتم أحوج منکم إلی إکتساب ما تجمعون : البتّه که شما بدادن و بخشیدن آنچه که بدست آورده اید نیازمندترید تا بدست آوردن آنچه که گرد میآورید.

۹ إنّکم إلی إعراب الأعمال أحوج منکم إلی إعراب الأقوال : البتّه که شما بساز و برگ دادن کردارتان نیازمندترید تا بساز و برگ دادن گفتارتان.

۱۰ إنّکم إلی اکتساب صالح الأعمال أحوج منکم إلی مکاسب الأموال : البتّه که شما بسوی آوردن اعمال صالحه نیازمندترید تا در بدست آوردن اموال.

۱۱ إنّکم إلی الإهتمام بما یصحبکم إلی الآخرة أحوج منکم إلی کلّما یصحبکم من الدّنیا البتّه که شما در همّت گماردن بچیزیکه در آخرت یار و همدمتان باشد نیازمندترید تا بچیزیکه در دنیا همنشینتان باشد.

۱۲ إنّکم إلی أزواد التّقوی أحوج منکم إلی أزواد الدّنیا : البتّه که شما بگردآوردن توشهٔ تقوا نیازمندترید تا گردکردن توشهٔ دنیا.

۱۳ إِنَّكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاءِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ : البتّه كه شما بآباد كردن سراى پاى دار نيازمندتريد تا آباد كردن سراى ناپايدار .

۱۴ إِنَّكُمْ إِلَى الْجَزَاءِ مَا أَعْطَيْتُمْ أَشَدُّ حَاجَةً مِنَ السَّائِلِ إِلَى مَا أَخَذَ مِنْكُمْ : البتّه كه نيازمندى شما بپاداش و جزاى آنچه كه بسائل ميدهيد بسيار بيش از آنست كه سائل از شما ميستاند .

۱۵ إِنَّكُمْ أَغْبَطُ بِمَا بَذَلْتُمْ مِنَ الرَّاغِبِ إِلَيْكُمْ فِيمَا وَصَلَهُ مِنْكُمْ : البتّه كه شما بدانچه كه (در راه خدا) ايثار ميكنيد بيشتر غبطه برده ميشويد از آنكه با رغبت بسوى شما روى مياورد و آنچه كه از شما باو ميرسد .

۱۶ إِنَّكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ : البتّه كه شما بسوى كسب كمال و آداب دين نيازمندتريد تا كسب طلا و نقره .

۱۷ إِنَّكُمْ إِلَى الْقَنَاعَةِ بِيَسِيرِ الرِّزْقِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْحِرْصِ فِي الطَّلَبِ : البتّه كه شما بقناعت و بساختن كمى از روزى نيازمندتريد تا از راه حرص و طلب مال بدست آوردن .

۱۸ إِنَّكُمْ مُؤَاخَذُونَ بِأَقْوَالِكُمْ فَلَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا : البتّه كه شما بگفتارهايتان گرفتار خواهيد شد پس مگوئيد مگر خوب و خوشى .

۱۹ إِنَّكُمْ مُجَازَوْنَ بِأَفْعَالِكُمْ فَلَا تَفْعَلُوا إِلَّا بِرًّا : البتّه كه شما بكردارتان جزا داده ميشويد پس جز كار نيكو نكنيد .

۲۰ إِنَّكُمْ إِلَى مَكَارِمِ الأَفْعَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى بَلَاغَةِ الأَقْوَالِ : البتّه كه شما در كسب كردارهاى نيك نيازمندتريد تا كسب گفتارهاى رسا و شيوا (زيرا كه دو صد گفته چون نيم كردار نيست) .

۲۱ إِنَّكُمْ إِلَى اصْطِنَاعِ الرِّجَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى جَمْعِ الأَمْوَالِ : البتّه كه شما در نيكى كردن با مردم نيازمندتريد تا گرد آوردن اموال .

۲۲ إِنَّكُمْ إِنِ اغْتَرَرْتُمْ بِالآمَالِ تَخَرَّمَتْكُمْ بَوَادِرُ الآجَالِ وَقَدْ فَاتَتْكُمُ الأَعْمَالُ : البتّه اگر شما فريب آرزوها را بخوريد اجلهاى شتابنده (همچون گرگ ديوانه بر شما بتازند و) شما را از هم بدرانند و هلاك سازند و آنهنگام فرصت كارهاى نيكو از دستتان برود (تَخَرَّمَ - إِنْفَصَمَ تَخَرَّمَهُ

وَاخْتَرَمَهُ أَهْلَكَهُ وَاسْتَأْصَلَهُ).

۲۳ إِنَّكُمْ إِنِ اغْتَنَمْتُمْ صَالِحَ الْأَعْمَالِ نِلْتُمْ مِنَ الْآخِرَةِ نِهَايَةَ الْآمَالِ: البته که شما اگر کردارهای نیک را غنیمت شمارید (وآنها را بجای آورید) بانتها درجه امید وآرزوی خودتان از (ثوابهای) آخرت خواهید رسید.

۲۴ إِنَّكُمْ إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ: البته که شما برای آخرت آفریده شده اید نه برای دنیا وبرای ماندن وهستی بدنیا آمده اید نه برای نماندن ونیستی.

۲۵ إِنَّكُمْ إِنْ رَضِيتُمْ بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عَيْشَتُكُمْ وَفُزْتُمْ بِالْغِنَاءِ: البته که شما اگر بقضای خدا راضی باشید زندگیتان گوارا میشود وبثروت وتوانگری میرسید.

۲۶ إِنَّكُمْ إِنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَشَكَرْتُمْ فِي الرَّخَاءِ وَرَضِيتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الرِّضَا: البته اگر شما بر بلا شکیبا وبگاه فراخی وآسایش سپاسگذار بوده بقضای خداوندی رضا باشید از جانب خدا نیز برای شما رضا وخورسندی خواهد بود.

۲۷ إِنَّكُمْ إِنْ زَهِدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شَقَاءِ الدُّنْيَا وَفُزْتُمْ بِدَارِ الْبَقَاءِ: البته شما اگر از دنیا کناره گیرید وزهد را پیشه سازید از بدبختی دنیا آسوده شده بدار باقی خواهید رسید.

۲۸ إِنَّكُمْ إِنْ قَنِعْتُمْ حُزْتُمُ الْغِنَى وَخَفَّتْ عَلَيْكُمْ مُؤَنُ الدُّنْيَا: البته اگر شما قناعت را پیشه خود سازید توانگری پاداش داده شده و بار زندگی دنیا بر شما سبک خواهد شد.

۲۹ إِنَّكُمْ إِنْ رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا أَفْنَيْتُمْ أَعْمَارَكُمْ فِيمَا لَا تَبْقَوْنَ لَهُ وَلَا يَبْقَى لَكُمْ: البته شما اگر بدنیا میل ورغبتی پیدا کنید عمرهای خود را در چیزی تمام کرده اید که نه شما برای آن میمانید ونه آن برای شما.

۳۰ إِنَّكُمْ إِنْ أَمَّرْتُمْ عَلَيْكُمُ الْهَوَى أَصَمَّكُمْ وَ أَعْمَاكُمْ وَأَرْدَاكُمْ: براستی که اگر شما هوا را برخویش امارت دهید آن هوای نفس شما را کر وکور سازد وبرویتان درافکند (ودر دو دنیا بیچاره تان کند).

۳۱ إِنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ نَزَعَتْ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ: براستی که شما اگر نفوس خودتان را

اطاعت کنید شما را از جای (سعادت و نیکبختی) برکنند و بدترین عاقبتها برسانند و دچار سازند.

۳۲ إنّکم إن ملّکتم شهواتکم نزت بکم إلی الأشر والغوایة: البتّه اگر شما آرزوهای خویش را بر خود امارت دهید شما را بسوی کفران نعمت و گمراهی بکشانند.

۳۳ إنّکم إن أقبلتم علی الله أقبلتم وإن أدبرتم عنه أدبرتم: البتّه شما اگر که بر خدا روی آورید پیش آمده اید (و هدایت میشوید) و اگر بر خدا پشت کنید پس رفته اید (و گمراه خواهید شد).

۳۴ إنّکم إن رغبتم إلی الله غنمتم ونجوتم وإن رغبتم إلی الدّنیا خسرتم وهلکتم: البتّه شما اگر بخداوند تبارک و تعالی میل و رغبت پیدا کنید غنیمت برید و رستگار گردید و اگر بسوی دنیا رغبت پیدا کنید زیان برید و هلاک گردید.

۳۵ إنّکم إن رجوتم الله بلغتم آمالکم وإن رجوتم غیر الله خابت آمالکم: البتّه شما اگر امیدوار بخدا باشید خدا شما را بآرزوهایتان برساند و اگر امیدوار بغیر خدا باشید در آرزوها و آمالتان زیان برید (و خدا خود سوگند یاد کرده و فرموده بعزّت و جلال خودم سوگند است که هر کس بغیر من دل بندد و امیدوار باشد البتّه رشته امیدش را قطع خواهم کرد).

۳۶ إنّکم إن أطعتم سورة الغضب أوردتکم موارد العطب: براستی که شما اگر تیزی و شررفشانی آتش خشم و غضب را فرمان برید شما را بجایگاههای هلاکت میکشانند.

۳۷ إنّکم لن تحصّلوا بالجهل أربًا ولن تبلغوا به من الخیر سببًا ولن تدرکوا به من الآخرة مطلبًا: براستی که شما هیچگاه بوسیله جهل و نادانی بهیچ حاجتی نمیتوانید برسید و هرگز بوسیله آن بهیچ سببی از اسباب خیر دست نخواهید یافت و هیچوقت با آن بدرک مطلبی از مطالب آخرت نائل نخواهید گردید.

۳۸ إنّکم فی زمان القائل فیه بالحقّ قلیل واللّسان فیه عن الصّدق کلیل واللّازم فیه للحقّ ذلیل أهله معتکفون علی العصیان مصطلحون علی الأدهان

فَبَناهُمْ عارِمٌ وَشَيْخُهُمْ آثِمٌ وَعالِمُهُمْ مُنافِقٌ وَقارِئُهُمْ مُمارِقٌ وَلا يُعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ وَلا يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرَهُمْ : البتّه که شما در زمانی هستید که در آن زمان گوینده حق بسیار کم و در آن زمان زبان از گفتن حق کند و ملازم و یار حق در آن خوار است مردم آن زمان همه بدرگاهِ گناه زانو زده و برمداهنه وچاپلوسی وهرزه درآئی سازش کرده اند جوانشان بدخو وآزار رسان است (یعنی اخلاق سازش با مردم را ندارند) پیرشان نادان و گنهکار و عالمشان دورو وقاریشان نادرست ومنحرف است نه کوچکشان بر بزرگشان احترام میگذارد ونه دارایشان نادارشان را دستگیری میکند وجزء عیالاتش بحساب میگذارد (روزگار که اینطور شد باران در غیر فصل بکوهسار وشورزار میبارد و زمین برکاتش را بیرون نمیدهد مردمش همچون سگ ها و گرگ دیوانه بجان هم میافتند فسق وفجور جانشین صدق وخدا پرستی میگردد وخدا هم در دنیا چنین ملتی را خوار وتوسری خور قرار میدهد ودر قیامت بدور خشبان نگونسار خواهد کرد) .

۳۹ إِنَّكُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَى سَبِّي وَالْبَرَائَةِ مِنِّي فَسُبُّونِي وَإِيَّاكُمْ وَالْبَرَائَةَ مِنِّي : البتّه بهمین زودیها مینگرم که شما را بر سبّ ودشنام دادن و یا بیزاری جستن از من وادارتان میکنند پس (برای اینکه مجبورید وخون خودرا باید حفظ کنید مانعی ندارد) دشنام را بدهید اما سخت بپرهیزید از اینکه از من بیزاری جوئید (که بیزاری جستن از من کفر است ومن بر فطرت اسلامی متولّد شده واز هنگام بلوغ در راه اجراء احکام اسلام رنجهای بسیار کشیده ام و در نهج البلاغه است که حضرت علیه السلام فرمود در زود است که بر شما مردی فرمان روا گردد گشاده گلو وگود شکم هرچه بیابد بخورد وهرچه نیابد بجوید او معاویة بن ابی سفیان است اگر دستتان رسید او را بکشید اگرچه هرگز او را کشتن نتوانید او شما را بسبّ وبیزاری از من فرمان دهد واین فرمایش حضرت که در شمار معجزات است تحقّق پیدا کرد هشتاد سال تمام سبّ ودشنام بر قهرمان اسلام ویگانه عامل پیشرفت دین در منابر جزء دستور و برنامه حکّام جور قرار گرفت تا عمر عبدالعزیز آن را برانداخت

لکن با تمام این کوششها مگر توانستند نور خدا را خاموش سازند بقول ابن ابی الحدید هرچه اجداد ناپاک خود را ستودند و هرچه آل علیؑ را نکوهیدند معذلک درباره اجداد خودشان مثل اینکه جیفه و لاشه گندیده را برابر خورشید تابستانی قرار داده باشند روز بروز گندشان بیشتر میشد و درباره اهل بیت مانند مشکی بود که هرچه پنهانش کنند عطر و عبیرش فضای جهان را معطرتر میساخت، و داستان شیرین است برای روشنی چشم دوستان دوست دارم بیاورم درهمان ایام که با تمام قواء با خفاء فضائل علیؑ و اخماد نور خدا میکوشیدند بازمردان حق پرست درگوشه و کنار انجمنها تشکیل داده فضائل اهلبیت را بیان میکردند معاویه سالی بحج رفت و بمدینه وارد شد ابن عباس را دیدن کرد و گفت یا ابن عباس مگر دستور من درباره اخفای فضائل علیؑ بتو نرسیده است ابن عباس گفت معاویه یعنی میگوئی ما قرآن نخوانیم گفت بخوانید لکن آنطوری که علماء درباره معنی میکنند معنی کنید (چون اغلب آیات قرآنی درشأن علیؑ است) ابن عباس گفت معاویه قرآن درخانه ما نازل شده است تو میگوئی آن را از طریق زنازادگان و چاپلوسانی چند که در دربار تو شکم چرانی سرگرم اند اخذ کنیم معاویه صلاح در سکوت دیده برفت و بر شدت عمل خود بسختی بیفزود اتفاقاً در همان روزها روزی ابن عباس در حال نابینائی بر استری سوار و بر قومی گذشت که بسب علی مشغول بودند ابن عباس بغلامش گفت استر را نگهدارد آنگاه با آنمردم گفت کدامیک از شما بخدا ناسزا میگوید گفتند بخدا پناه میبریم از این کار گفت کیست از شما که برسول خدا دشنام میدهد گفتند بخدا پناه میبریم از این عمل فرمود کیست از شما که بعلی بن ابیطالب علیه السلام بد میگوید گفتند اینکار را ما مشغولیم فرمود گواه باشید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر که مرا سب کند خدا را سب کرده است هر که علیؑ را سب کند مرا سب نموده است تمام سرها را بزیر انداختند ابن عباس روان شد در راه غلامش را گفت اینها را چگونه دیدی گفت نَظَرُوا إِلَيْكَ بِأَعْيُنٍ مُحْمَرَّةٍ نَظَرَ التُّيُوسِ إِلَى شِفَارِ الْجَازِرِ گفت تورا نگاه میکردند نگاه کردن نر بز بکارد قصاب ابن عباس غلام را گفت دیگر بگو پدر و مادرم بقربانت گفت :

خُزْرُ الْعُيُونِ مُنَكِّسِي أَذْقَانِهِمْ ✽ نَظَرَ الذَّلِيلِ إِلَى الْعَزِيزِ الْقَاهِرِ چشمانشان فرومرده زتهانیر

افتاده تو را نظر میکردند نظر کردن خوار بسوی عزیز
مقتدر گفت بارک الله غلام دیگر بگو گفت :
أَحْيَاؤُهُمْ خِزْيٌ عَلَى أَمْوَاتِهِمْ ✽ أَلْمَيِّتُونَ فَضِيحَةٌ
لِلْغَابِرِ : زنده ایشان بر مردگانشان باعث خواری
و مرده ایشان بر زنده افتاده ایشان سبب ننگ و
رسوائی است ابن عبّاس گفت غلام خدا تو را
برکت دهد دیگر بگو گفت يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ
جَهَنَّماً ، بِئْسَ الْمَصِيرُ لِكُلِّ عَبْدٍ فَاجِرٍ : روز قیامت
همه آنها در دوزخ ساکنند ، و دوزخ بد بازگشتنگاهی
است برای هر بنده بدکاری ابن عبّاس گفت
به به احسن بارک الله غلام باز هم اگر داری بیار گفت
ذَكَرُوا النَّبِيَّ خَصْمَهُمْ مَعَ حَيْدَرٍ ✽ نِعْمَ
الْخَصِيمُ غَداً وَخَيْرُ النَّاصِرِ : گفت پیغمبر و حیدر
دو دشمن خودشان را یاد میکردند در صورتیکه پیغمبر
برای آنها خوب دشمنی است و علی که یاور پیغمبر
است خوب یاری است مرا و را ابن عبّاس پیرمرد
نابینا که از بیانات غلام بوجد و شور افتاده بود گفت
غلام خدا تو را برکت دهد برو که در راه خدا آزادی
و این قسمت را مرحوم محدّث قمی از مروج الذهب مسعودی
و منتخب طریحی نجفی با اختلاف در تحفة الأحباب آورده است (۱)

أَلْفَصْلُ الْخَامِسَ عَشَرَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ إِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فصل پانزدهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الالف بلفظ إنّما آنحضرت فرمود :

۱ إِنَّمَا الْحِلْمُ كَظْمُ الْغَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ : براستی که بردباری فرو خوردن خشم و بدست آوردن نفس است .

۲ إِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللهِ وَمَعْصِيَةُ النَّفْسِ : براستی که دوراندیشی فرمان خدا را بردن و نفس را نافرمانی کردن است .

۳ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَّبِعُ شِرْعَةٍ وَمُبْتَدِعُ بِدْعَةٍ : براستی که مردم دو گروه اند یکی پیرو راه شرعی و یکی پدید آرنده بدعتی (آنکه پیرو راه شرعی است بهشت و آنکه زنده کننده بدعتی است بدوزخ خواهد رفت

۴ إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَإِنَّكُمْ فِي دَارِ بُلْغَةٍ وَمَنْزِلِ قُلْعَةٍ: براستی که شما برای ماندن و بقا آفریده شده‌اید نه برای نماندن و فناء و در سرائی هستید پایان یافتنی و سرمنزلی هستید دل کندنی .

۵ إِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ التَّجَارِبُ: براستی که خردمند کسی است که تجربه‌ها پندش دهد (و سرد و گرم روزگار پخته‌اش سازد) .

۶ إِنَّمَا الْجَاهِلُ مَنِ اسْتَعْبَدَتْهُ الْمَطَالِبُ: براستی که بیخرد کسی است که خواهشها او را بنده و برده خویش سازند .

۷ إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ: براستی که جهان دامی است که هر که آنرا نشناسد در آن درافتد .

۸ إِنَّمَا الدُّنْيَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَتَارَاتٌ مُنْصَرِفَةٌ وَأَغْرَاضٌ مُسْتَهْدِفَةٌ: براستی که جهان را حالاتی است گوناگون و هنگامهائی است آینده و رفته شده و نشانه‌هائی هدف گرفته شده (خلاصه کلیه اوضاعش دمادم در تغییر و تبدل است و هیچکس از ساعت بعد خود خبر ندارد) .

۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ يَسْعَى لِغَيْرِهِ بِمَا فِيهِ ضِرَارُ نَفْسِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ: و آنحضرت علیه السّلام بمردیکه از دیگری سعایت و بدگوئی میکرد و در آن بدگوئی بخودش ضرر میزد فرمود: براستی که تو همچون کسی هستی که نیزه را در شکم خود فرو کند تا ردیف و کسی که پشت سر او است بکشد (دم درکش که این بدگوئی بزیان خودت میباشد) .

۱۰ إِنَّمَا اللَّبِيبُ مَنِ اسْتَسَلَّ الْأَحْقَادَ: براستی که خردمند کسی است که شمشیر بکشد و کینه‌های درونرا بکشد .

۱۱ إِنَّمَا سَادَةُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْأَجْوَادُ: براستی که سروران دنیا و آخرت سخاوتمندان و بخشندگانند .

۱۲ إِنَّمَا الْكَرَمُ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي: براستی که کرم و بخشایش آنست که شخص از گناهان پاکیزه دامان باشد .

۱۳ إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّطَهُّرُ عَنِ الْمَعَاصِي: براستی که پارسائی آنست که انسان خود از گناهان پاک دارد .

۱۴ إِنَّمَا النُّبْلُ التَّبَرِّي مِنَ الْمَخَازِي: براستی

که نجابت از رسوائیها دوری گزیدن است.

۱۵ إنّما الشّرف بالعقل والأدب لا بالمال والحسب: براستی که شرف در عقل و ادب است نه بمال و بزرگی نژاد.

۱۶ إنّما أنت عدد أیّام فکلّ یوم یمضی علیك یمضی بعضك فخفّض فی الطّلب وأجمل فی المکتسب: براستی که تو (ای بشر مجموعه هستی مرکّب از روزی چند و) بشماره ایّامت میباشی هر روزی که از تو بگذرد پاره از تو کنده شود و بگذرد پس در طلب دنیا آهسته باش و در کار کسب هموار باش.

۱۷ إنّما یحبّك من لا یتملّقك ویثنی علیك من لا یسمعك: براستی که دوستدار تو کسی است که از تو تملّق نگوید و ثناگوی تو کسی است که آن را بگوشت نشنواند (کسی که پیش روی تو تملّق و چاپلوسی برخیزد دشمن تو است).

۱۸ إنّما سمّی العدوّ عدوّاً لأنّه یعدو علیك فمن داهنك فی معایبك فهو العدوّ: براستی که دشمن را از آن جهة دشمن نامند که او بر تو تعدّی میکند و تجاوز روا میدارد فلذا هر که در عیب جوئی تو راه مداهنه میپیماید و زشت را زیبا مینماید همان دشمن تو است.

۱۹ إنّما سمّی الصّدیق صدیقاً لأنّه یصدقك فی نفسك ومعایبك فمن فعل ذلك فاستنم إلیه فإنّه الصّدیق: براستی که دوست را برای آن دوست نامند که آن در نفست و عیوبت تو را تصدیق میکند (وزشت و زیبایت را براستی بیان مینماید) پس هر که این کار را کرد دوستی را باوی تمام کن که دوست تو او است.

۲۰ إنّما سمّی الرّفیق رفیقاً لأنّه یرفقك علی صلاح دینك فهو الرّفیق الشّفیق: براستی که رفیق برای آن رفیق نامیده شده است که او در اصلاح امور دینت با تو رفق و نرمی میکند و البتّه این کس رفیق مهربانی است (قدرش را بدان).

۲۱ إنّما یعرف قدر النّعم بمقاساة ضدّها: براستی که قدر نعمتها را بقیاس کردن با ضدّ آن که کم نعمتی و سختی است خواهی شناخت.

۲۲ إنّما المرأة لعبة فمن اتّخذها فلیغطّها: براستی که زن آلت بازی است هر کس آن را گرفت باید بپوشاند آنرا.

۲۳ إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَالْمُتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ فَلَا تَمْنَعُهُمْ أُخُوَّتُهُمْ مِنَ التَّهَارُشِ عَلَيْهَا : براستی که جهان مرداری است گندیده وآنها که بر سر این جیفهٔ گندیده باهم برادری و دوستی میکنند مانند سگانند وبرادریشان آنهارا از دریدن این مردار باز نمیدارد

۲۴ إِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهِرُّ بَعْضُهَا بَعْضاً وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا وَيَقْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا : براستی که مردم دنیا سگانی چندند که عوعو کنند ودرندگانی هستند زیان رساننده وگزنده اند این بروی آن وآن بروی این نهیب زند ونعره وهرا کشد عزیزش ذلیلش را بخورد وبزرگش کوچکش را درهم شکند این دنیاپرستان چارپایانی هستند برخی دربند وبرخی بی بارو بند گمراهانی چندند که خردشان گم گردیده وسوارانی هستند که نشان ونامشان از یاد ها رفته است .

۲۵ إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَالسِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهَا مَنْ وَلَجَهَا : براستی که مثل من (که علی بن ابیطالبم) درمیان شما همچون چراغی است در تاریکی که هرکه در روشنی آن داخل شود روشنی یابد (وازانوار درخشان دانش من بهره مند گردد).

۲۶ إِنَّمَا أَبَادَ الْقُرُونَ تَعَاقُبُ الْحَرَكَاتِ وَالسُّكُونِ : براستی که این آرامش وجنبش جهان که پی درپی صورت میگیرد دوران روزگار وسالهای جهانرا تمام کرد .

۲۷ إِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى بِالْمَسِيرِ يُؤْمَرُونَ : براستی که شما همچون سوارانی هستید ایستاده که نمیدانید چه وقت شمارا فرمان حرکت میدهند (وازمرکب حیاتتان فرود میآورند وبرتختهٔ تابوتتان سوار میکنند) .

۲۸ إِنَّمَا الْمَجْدُ أَنْ تُعْطِيَ فِي الْغُرْمِ وَتَعْفُوَ عَنِ الْجُرْمِ : البته بزرگی آنست که درحال غرامت وخسارت بخشش وبگاه گناه بگذری .

۲۹ إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّحَرِّي فِي الْمَكَاسِبِ وَالْكَفُّ عَنِ الْمَطَالِبِ : براستی که پارسائی درکسبها آزاد بودن وبا سزاوار کار وکسب کردیدن (وتحصیل حلال پرداختن وبامردم آمیزش کردن)

واز خواهشها دست باز داشتن است .

۳۰ إِنَّمَا الْكَرَمُ بَذْلُ الرَّغَائِبِ وَ إِسْعَافُ الطَّالِبِ : براستی که کرم کردن اشیاء دلپسند و دوست داشتنی را بخشیدن و خواهنده را کام روا ساختن است .

۳۱ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ ثُمَّ تَزُولُ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَ تَقَشَّعُ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ : براستی که جهان متاع و توشهٔ روزکی چند بیش نیست آنگاه ناپدید میگردد بدان سانکه سراب ناپدید میشود و پاره شده و از میان میرود همچنانکه ابر از میان میرود .

۳۲ إِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ : براستی که مرد بینا کسی است که بشنود و در آن تفکر کند و نظر (در کار جهان و گردشهای گیتی) کند و بینا گردد و بعبرتها و پندها پند آموزد و سود برگیرد .

۳۳ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا أُوذِيَ صَبَرَ وَ إِذَا ظُلِمَ غَفَرَ : براستی که بردبار کسی ست که اگر آزار بیند صبر کند و اگر بروی ستم شود بگذرد (لکن سخت بپرهیز از اینکه این کار را با غیر اهلش بکنی که کا

بد جائی خواهد کشید) .

۳۴ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ : براستی که مرد بدانچه که پیش فرستاده (از کارهای نیک) جزا داده میشود و بدانچه از گناه که مقدم داشته است خواهد رسید .

۳۵ إِنَّمَا الْكَيِّسُ مَنْ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ وَ إِذَا أَذْنَبَ نَدِمَ : براستی که هشیار و زیرک کسی است که اگر بد کند آمرزش خواهد و گاهی که گناه کند پشیمان گردد .

۳۶ إِنَّمَا زَهَّدَ النَّاسَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثْرَةُ مَا يَرَوْنَ مِنْ قِلَّةِ عَمَلِ مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ : براستی که مردم برای این در طلب علم زهد ورزیده و کنار کشیدند که از بس دیدند کسانیکه اهل علم اند کمتر بعلمشان عمل میکنند (در زمان ما که کار بدرجائی از عمل نکردن بعلم بالاتر رفته هرچه علمشان بیشتر میشود باصل مبدء و مطلب بی اعتقادتر میشوند و برخی کسان که بلباس اهل علم ملبس اند کارهائی میکنند که غیر اهل علم اصلا گرد آن نمیگردند و بجای اینکه باران علم دلهای آنان را شست و شو دهد علفهای هرزهٔ بی اعتقادی و کبر و کین و خودپرستی را بهتر نیرو داده

اغلب کارهای خلاف شرع را مرتکب میگردند و خود را موظف بهیچ وظیفه نمیدانند).

۳۷ إنّما حظّ أحدكم من الأرض ذات الطول و العرض قيد قدّه متعفّراً على خدّه: براستی که حظ و بهره هر یک از شما از دنیا طولاً و عرضاً باندازه دراز و پهنای قد او است که (او را در قبرش بخوابانند و) خاک بر خد و گونه‌اش بپاشند.

۳۸ إنّما الحازم من كان بنفسه كلّ شغله و لدينه كلّ همّه و لآخرته كلّ جدّه: براستی که دوراندیش کسی است که سرگرمیش همه بنفس خویش و همتش همگی مصروف بر دینش و جدیت و کوششش همه برای آخرتش باشد.

۳۹ إنّما الدنيا دار ممرّ و الآخرة دار مستقرّ فخذوا من ممرّكم لمستقرّكم و لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم: براستی که جهان سرای گذشتن و آخرت خانه ماندن است پس از گذرگاهتان برای مرکز ماندن و همیشگیتان توشه برگیرید نکند که شما پرده خویش را در پیش کسی که با سرار شما آگاه است پاره سازید (چون انسان در پرده‌های چندی پیچیده شده است هر گناهی که از وی سر میزند یک پرده را پاره میسازد تا کار بجائی میرسد که خدا او را بخودش وا گذارش میسازد و دیگر قابل رستگار شدن نیست).

۴۰ إنّما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جديب فأمّوا منزلاً خصيباً و جناباً مريعاً فاحتملوا وعثاء الطريق و خشونة السفر و جشوبة المطعم ليأتوا سعة دارهم و محلّ قرارهم: براستی که داستان جهان داستان گروه مسافری است که آنان را منزل خشک و بی آب و گیاهی فرود آورده باشند آنگاه آنها قصد کنند که از آنجا بمنزلی خوش آب و گیاه و عرصه خرم و پر درخت بروند آنگاه آنان رنج راه و ناهمواری سفر و درشتی خوراک را بر خویش هموار سازند (و برای رسیدن بمقصد مشقت بسیاری متحمل گردند) برای اینکه بخانه وسیع و آسایشگاه خویش فرود آیند (حال بشر چنین است باید با سخت و سست روزگار بسازد تا به بهشتی که خدا بوی وعده فرموده است برسد).

۴۱ إنّما ينبغي لأهل العصمة و المصنوع إليهم في السلامة أن يرحموا أهل المعصية و الذنوب و أن يكون الشكر على معافاتهم

هو الغالب علیهم و الحاجز لهم: براستی که سزاوار است اشخاص پاکدامن و کسانی که (لطف خدا شامل حالشان گشته) و با آنان نیکی شده است و سالم و برکنار از گناه مانده اند براینکه بر حال اهل معصیت و گناهان رحمت آرند (و از برایشان آمرزش خواهند) و اینکه شکر معافیت از گناهکاری و پرده که بین آنان و گناه کشیده شده است بر آنان غلبه پیدا کند (و همواره از خدا سپاسگذار باشند که آنها را از اهل گناه قرار نداده است).

۴۲ إنّما قلب الحدث کالأرض الخالیة مهما ألقی فیها من کلّ شیءٍ قبلته: براستی که قلب جوان نوخاسته همچون زمینی است که گیاهی در آن نروئیده باشد هر زمان هر تخمی که در آن افکنده شود بپذیرد (و همان تخم بر و بار رسد پس چه بهتر که انسان تخم علم و دین و اطاعت از خدا در آن بپاشد و در قیامت بهره برگیرد).

۴۳ إنّما طبائع الأبرار طبائع محتملة للخیر فمهما حمّلت منه احتملته: البتّه که طبایع نیکان طبایعی است که بار خیر را بردارنده اند هر زمان که آن بار بدوش آنان نهاده شود آنرا بکشند و بردارند

۴۴ إنّما المرء فی الدّنیا غرض تنتضله المنایا و نهب تبادره المصائب و الحوادث: براستی که مرد در دنیا نشانه ایست که خدنگ آرزوها بوی میرسند (و او را گمراه میسازند) و مرکز تاراجی است که گرفتاریها و پیش آمدها بروی میتازند (و فرّ و بها و توش و توان جوانی او را غارت میکنند سالی چند که میگذرد پیری ناتوان برجای میماند که همه چیز خود را از دست داده و هیچکاری برای آخرتش انجام نداده است).

۴۵ إنّما لک من مالک ما قدّمته لآخرتک وما أخّرته فللوارث: براستی که از مال تو است آنچه را که برای آخرت پیش فرستی و هرچه پس اندازکنی آن (بتو مربوط نیست و) مال وارث است.

۴۶ إنّما النّاس عالم و متعلّم وما سواهما فهمج: مردم یا عالم اند یا آموزنده علم بجز این دو دیگر پوچ و هیچ و پشه کورند.

۴۷ إنّما السّعید من خاف العقاب فأمن و رجا الثّواب فأحسن و اشتاق إلی الجنّة فأدلج: براستی که نیکبخت کسی است که از عذاب بترسد و خود را ایمن سازد (و وسائل رهائی از عذاب را برای

خودش فراهم سازد) امیدوار ثواب باشد و نیکی کند و آرزومند بهشت باشد و شب خیزی نماید

۴۸ إِنَّمَا يَسْتَحِقُّ اِسْمَ الصَّمْتِ الْمُضْطَلِعُ بِالْإِجَابَةِ وَإِلَّا فَالْعِيُّ بِهِ أَوْلَىٰ : براستی کسی سزاوار نام خاموشی است که توانا باشد بر جواب دادن و از دادن جواب صرف نظر کند و گرنه در غیر اینصورت لنگی و واماندگی در سخن برای او سزاوارتر است .

۴۹ إِنَّمَا حُضَّ عَلَى الْمُشَاوَرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمُشِيرِ صِرْفٌ وَرَأْيَ الْمُسْتَشِيرِ مَشُوبٌ بِالْهَوَىٰ : برای این جهة در مشورت تأکید و پافشاری شده است که رأی کسیکه با وی مشورت میشود خالص و صاف و پاک است و رای شخص مشورت کننده آلوده بهوا و هوس است .

۵۰ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَىٰ وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللهِ فَدُعَاؤُهُمْ إِلَيْهَا الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَىٰ : البته شبهه را بدانجهت شبهه نامند که آن شبیه بحق است اما دوستان خدا در آن شبهه چراغ و نورشان یقین است و دلیلشان جانب هدایت است (و بدانجهت در شبهه واقع نگردند) اما دشمنان خدا شبهه آنان را بسوی گمراهی میخواند و دلیلشان کوری و گمراهی است .

۵۱ إِنَّمَا الْعَالِمُ مَنْ دَعَاهُ عِلْمُهُ إِلَى الْوَرَعِ وَالتُّقَىٰ وَالزُّهْدِ فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ وَالتَّوَلُّهِ بِجَنَّةِ الْمَأْوَىٰ : براستی که عالم کسی است که علمش او را بسوی ورع و تقوا و زهد در این جهان ناپایدار بخواند و شیفته بهشت جاودانش سازد .

۵۲ إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ : براستی که ائمه و پیشوایان (یازده گانه از فرزندان من) از جانب خدا اقوام آفرینش اند و شناسا کنندگان خدا بر بندگانش میباشند داخل بهشت نگردد مگر کسی که آنها را با معرفت بشناسد و آنها هم او را بشناسند (که شیعه آنها است) و داخل دوزخ نگردد مگر کسیکه آنها را نشناسد و آنها هم او را نشناسند .

۵۳ إِنَّمَا الْمُسْتَحْفِظُونَ لِدِينِ اللهِ الَّذِينَ أَقَامُوا

الدِّينَ وَنَصَرُوهُ وَحَاطُوهُ مِنْ كُلِّ جَوَانِبِهِ وَحَفِظُوهُ عَلَى عِبَادِ اللهِ وَرَعَوْهُ : براستی که نگهدارندگان دین خدا کسانی هستند که دین را برپای میدارند و یاری میکنند و آنرا از هر سوی درمیان گرفته و نگهداریش مینمایند و رعایت آن را بر بندگان خدا واجب میدارند .

۵۴ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أُولُوا الْفَضْلِ : براستی که فضلا و دانشمندان نسبت فضلا و دانشمندان را می شناسند .

۵۵ إِنَّمَا سَرَاةُ النَّاسِ أُولُوا الْأَحْلَامِ الرَّغِيبَةِ وَالْهِمَمِ الشَّرِيفَةِ وَذَوُوا النُّبْلِ : براستی که رؤساء و سران مردم آنانند که دارای (نیکیها و) شیرین کاریهای دلپسند و همتهای شریف و صاحبان راست روی و درست کرداری میباشند .

أَلْفَصْلُ السَّادِسَ عَشَرَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلِفِ بِلَفْظِ آفَةٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل شانزدهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ آفة آنحضرت علیه السلام فرمودند

۱ آفَةُ الْإِيمَانِ الشِّرْكُ : آفت ایمان شرک بخدا است .

۲ آفَةُ الْيَقِينِ الشَّكُّ : آفت یقین شک باحکام خدا است .

۳ آفَةُ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ : آفت نعمت کفران نعمت خدا کردن است .

۴ آفَةُ الطَّاعَةِ الْعِصْيَانُ : آفت فرمانبرداری از خدا نافرمانی کردن از خدا است .

۵ آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبْرُ : آفت برتری و شرافت سرکشی است .

۶ آفَةُ الذَّكَاءِ الْمَكْرُ : آفت زیرکی و هشیاری مکر است .

۷ آفَةُ الْعِبَادَةِ الرِّيَاءُ : آفت خداپرستی خودنمائی است .

۸ آفَةُ السَّخَاءِ الْمَنُّ : آفت بخشش و سخاوت منت نهادن است

۹ آفَةُ الدِّينِ سُوءُ الظَّنِّ : آفت دین بدگمانی بخدا است .

۱۰ آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى : آفت خردمندی هواپرستی است

۱۱ آفَةُ الْمَجْدِ عَوائِقُ الْقَضاءِ : آفت بزرگی عوائق و موانع و پیش آمدهای قضا و قدر است (که مانع از پیشرفت انسان میگردند) .

۱۲ آفَةُ النَّفْسِ اَلْوَلَهُ بِالدُّنْیا : آفت نفس انسانی دنیا را دل سپردن است .

۱۳ آفَةُ الْمُشاوَرَةِ اِنْتِقاضُ الْآراءِ : آفت مشورت کردن رایها و اندیشه های درست دیگران) را درهم شکستن و آنها را کار نبستن است .

۱۴ آفَةُ الْمُلُوکِ سُوءُ السّیرَةِ : آفت پادشاهان بدرفتاری کردن با رعیت است .

۱۵ آفَةُ الْوُزَراءِ سُوءُ السَّریرَةِ : آفت وزیران ناپاکی و بداندیشی است .

۱۶ آفَةُ الْعُلَماءِ حُبُّ الرِّیاسَةِ : آفت علماء و دانشمندان (برخلاف دستور دین و دانش کار کردن و) رتبه و سروری خواستن است .

۱۷ آفَةُ الزُّعَماءِ ضَعْفُ السِّیاسَةِ : آفت زمامداران سستی و بی سیاستی است .

۱۸ آفَةُ الْجُنْدِ مُخالَفَةُ الْقادَةِ : آفت سپاهیان مخالفت سرلشگران است باید بگردد (مخالفت نه تنها هر سپاهی را شکست میدهد و از بین میبرد بلکه این صفت شوم در هر کشوری و لو هر قدر بزرگ پیدا شود تار و پود آن ملت را بر باد فنا میدهد) .

۱۹ آفَةُ الرِّیاضَةِ غَلَبَةُ الْعادَةِ : آفت ریاضت کشیدن و نفس را هموار کردن غلبهٔ عادت است (مثلاً انسان خیلی مایل است کارهای نیک انجام دهد فرضاً بنماز شب برخیزد چون عادت بشب خیزی ندارد ریاضت از بین میرود و بمقام محمود الهی نمیرسد) .

۲۰ آفَةُ الرَّعِیَّةِ مُخالَفَةُ الطّاعَةِ : آفت و اسباب نابودی رعیت مخالفت در اطاعت از پادشاه است .

۲۱ آفَةُ الْوَرَعِ قِلَّةُ الْقَناعَةِ : آفت پرهیزوپارسایی کمی قناعت است .

۲۲ آفَةُ الْقُضاةِ اَلطَّمَعُ : آفت قاضیان طمع است (که با گرفتن رشوه های کلان حق مردمان را زیر پا میگذارند ابن ابی الحدید در بارهٔ قاضیان قضایائی نقل میکند از جمله گوید دو نفر با هم نزاعی داشتند یکی برای قاضی شتری برد دیگری چراغی آنکه شتر برده بود بقاضی میگفت معاملهٔ ما را ببر بدانسانکه سر شتر را میبرند آن دیگر میگفت : اَیُّهَا الْقاضی اَمْری اَضْوَءُ مِنَ السِّراجِ : امر من از چراغ روشن تر

است و با این سخن رشوه های خویش را برخ قاضی میکشیدند مرحوم حاج شیخ عباس رحمة الله علیه در سفینة البحار در لفظ غلل نقل میکند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در مسجد کوفه نشسته بودند که عبدالله ابن فضل التیمی درحالیکه زره طلحه با او بود گذشت حضرت او را فرمودند این زره طلحه است و تو در روز جنگ بصره آن را بناحق ربوده عبدالله منکر شده از حضرت خواست در نزد قاضی بمحاکمه بروند حضرت شریح قاضی را مقرر داشتند و دعوا را مطرح فرمودند شریح بحضرت عرض کرد شاهد بیاور حضرت امام حسن علیه السلام را معرفی کردند شریح شاهد دیگر خواست قنبر را معرفی کردند شریح گفت قنبر مملوک است شهادتش مقبول نیست در این هنگام حضرت در خشم شد عبدالله را فرمود بگیر زره را که شریح سه مرتبه بظلم و جور قضاوت کرد شریح متحیّر رو بحضرت عرض کرد من قضاوت نمیکنم تا خبرم دهی چرا بجور حکم راندم حضرت فرمود وای بر تو من وقتیکه گفتم این زره طلحه را در گیر و دار جنگ بصره بوده اند و تو شاهد خواستی درصورتیکه پیغمبر صلّی الله علیه و آله وسلم فرمود چیزیکه در گیرودار جنگ بخیانت ربوده شود هرجا دیدند باید بدون بیّنه بستانند شاهد که خواستی گفتم این مردی است که اهل حدیث نیست این یکی حسن ع را معرّفی کردم گفتی بشهادت یکنفر حکم نمیکنم درصورتیکه رسولخدا بشهادت یکنفر و قسم حکم میداد این دو تا قنبر را که آوردم گفتی این مملوک است درصورتیکه مملوک وقتی عادل باشد شهادتش مقبول است این سه تا بعد شریح فرمودند وای بر تو امام مسلمین در میان مردم امین از چیزهای خیلی بزرگتر از این چیزها و این حرفها است).

۲۳ آفَةُ الْعُدُولِ قِلَّةُ الْوَرَعِ: آفت اشخاص عادل (که برخلاف عدل رفتار میکنند) کمی پارسائی است

۲۴ آفَةُ الشَّجاعَةِ إِضاعَةُ الْحَزْمِ: آفت شجاعت و دلاوری ضایع گذاردن رأی و دوراندیشی است (چه بسا مردان دلاوری که در اثر نداشتن رأی و دوراندیشی لشکری را شکست دادند و چه بسا مردان غیر شجاعی که با رأی سپاهی را از مرگ حتمی نجات دادند اگرچه سیاق کتاب اجازه تطویل نمیدهد معذالک از بعضی قضایای لطیف نیز نمیتوان چشم پوشید قابوس وشمگیر را گفته اند با ابوعلی سیمجور در جنگ بود در لشکر قابوس شخصی ابوالفضل نام بود که

با ابو علی دوستی داشت و او را از نقشه‌های قابوس مستحضر میداشت قابوس را از همین اطلاع داد و او از غایت هوشیاری بروی خود نیاورد تا روزی که لشکریانش همگان مسلح و در برابر لشکر ابو علی قرار گرفتند آنگاه سپاهیان خود را مخاطب کرده و گفت اندیشه بخاطر راه ندهید که بزرگان لشکر ابو علی بمن نوشته‌اند همینکه تلاقی فریقین دست داد ابو علی را دست بسته بمن بسپارند ابو الفضل بمجرد شنیدن این سخن او فوری با ابو علی برسانید ابو علی متوحش شده خود را کنار کشید و فرار کرد و لشکرش بدون جنگ و خونریزی مغلوب گردیدند.

۲۵ آفَةُ الْقَوِيِّ اِسْتِضْعافُ الْخَصْمِ: آفت نیرومندی دشمن را ناتوان پنداشتن است.

۲۶ آفَةُ الْحِلْمِ الذُّلُّ: آفت بردباری خواریست

۲۷ آفَةُ الْعَطاءِ الْمَطْلُ: آفت بخشش دیر دادن است (و سائل را چشم براه نگهداشتن).

۲۸ آفَةُ الْإِقْتِصادِ الْبُخْلُ: آفت میانه روی بخل است (چون بخیل از راه ختت بر خود و کسانش تنگ میگیرد و افراط میکند فلذا او را بخیل نامند نه مقتصد)

۲۹ آفَةُ الْهَيْبَةِ الْمِزاحُ: آفت شکوه و هیبت مزاح است

۳۰ آفَةُ الطَّلَبِ عَدَمُ النَّجاحِ: آفت درخواست (سست جنبیدن و) پشت کار را نگرفتن است.

۳۱ آفَةُ الْمُلْكِ ضَعْفُ الْحِمايَةِ: آفت کشورداری در نگهداری آن سستی کردن است.

۳۲ آفَةُ الْعَهْدِ قِلَّةُ الرِّعايَةِ: آفت پیمان را کم نگهداشتن و رعایت نکردن است.

۳۳ آفَةُ الرِّياسَةِ الْفَخْرُ: آفت ریاست بر خویش نازیدن و بالیدن است (و دیگران را خوار پنداشتن و بحساب نیاوردن).

۳۴ آفَةُ النَّقْلِ كِذْبُ الرِّوايَةِ: آفت نقل حدیث حدیث دروغ روایت کردن است.

۳۵ آفَةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ: آفت علم عمل کردن بآن را واگذاردن است.

۳۶ آفَةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْإِخْلاصِ فِيهِ: آفت عمل اخلاص و پاک درونی را در آن واگذاردن است (و برای غیر خدا کار کردن).

۳۷ آفَةُ الْجُودِ الْفَقْرُ: آفت بخشش نداری است

۳۸ آفَةُ الْعامَّةِ الْعالِمُ الْفاجِرُ: آفت عموم مردم عالم زشت کار و بدکردار است.

۳۹ آفَةُ الْعَدْلِ الظّالِمُ الْجائِرُ: آفت دادگستری

پادشاه ستمگر و بیدادگر است .

۴۰ آفَةُ العُمْرانِ جَوْرُ السُّلْطانِ : آفت آبادانی (کشور) ستمکاری پادشاه است .

۴۱ آفَةُ القُدْرَةِ مَنْعُ الإحْسانِ : آفت قدرت احسان را دست نگهداشتن است .

۴۲ آفَةُ اللُّبِّ العُجْبُ : آفت خردمندی عجب و خود پسندی است .

۴۳ آفَةُ الحَدیثِ الکِذْبُ : آفت حدیث دروغ گفتن است (شخص محدّث اگر دروغی چند گفت ولو اینکه حدیث را راست و درست نقل میکند متهم است و روایتش مستحسن نیست) .

۴۴ آفَةُ الأعْمالِ عَجْزُ العُمّالِ : آفت کردارهای کشوری و لشگری فردی و اجتماعی) ناتوانی کارگردانان است .

۴۵ آفَةُ الآمالِ حُضُورُ الآجالِ : آفت امیدها و آرزوها رسیدن اجلها است .

۴۶ آفَةُ الوَفاءِ الغَدْرُ : آفت وفاء بعهد مکر و خیانت است .

۴۷ آفَةُ الحَزْمِ فَوْتُ الأمْرِ : آفت دوراندیشی هنگام کار را از دست دادن است .

۴۸ آفَةُ الأمانَةِ الخِیانَةُ : آفت امانتداری خیانت کردن است (و مال مردم را گرفتن و پس ندادن ابا هارون مکفوف از حضرت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل میکند که حضرت فرمود ای ابا هرون خداوند با خودش عهد کرده است که خیانتکار را بخودش راه ندهد عرض کردم یابن رسول الله خائن کیست فرمود کسیکه یک درهم مال مؤمنی را نگه دارد یا امر از امور دنیای او را حبس کند و معطل گذارد ابا هرون گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا) .

۴۹ آفَةُ الفُقَهاءِ عَدَمُ الصِّیانَةِ : آفت فقیهان آنست که از حقشان نگهداری نمیکنند (و آن را بکار نمی بندند) .

۵۰ آفَةُ الجُودِ التَّبْذیرُ : آفت بخشش مال را بیجهت دادن و بیجا خرج کردن است .

۵۱ آفَةُ المَعاشِ سُوءُ التَّدْبیرِ : آفت امر زندگانی کج اندیشی است (و امور را درست اداره نکردن)

۵۲ آفَةُ الکَلامِ الإطالَةُ : آفت سخن پر گفتن است

۵۳ آفَةُ النَّجاحِ الکَسَلُ : آفت رستگاری و شادمانی کسالت و کاهلی است .

۵۴ آفَةُ الغِنَی البُخْلُ : آفت دارائی بخیلی است .

۵۵ آفةُ الأمَلِ الأجَلُ: آفت آرزومندی مرگ و اجل است.

۵۶ آفةُ الخیرِ قرینُ السّوءِ: آفت نیکی رفیق یار بد است.

۵۷ آفةُ الأقتدارِ البغیُ والعتوُّ: آفت قدرت و نیرومندی ستم و سرکشی است.

ألفصلُ السّابعَ عشرَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أمیرِ المؤمنینَ علیِّ بنِ أبی طالبٍ علیه السّلام فی حرفِ الألفِ بلفظِ إذا بمعنی الشّرطِ قالَ علیه السّلام

فصل هفدهم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الف بلفظ إذا که بمعنی شرط است آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ إذا نطقتَ فاصدُقْ: هرگاه سخن گویی راست گوی.

۲ إذا ملکتَ فارفُقْ: هرگاه بر مردم تملّک پیدا کردی نرمی کن.

۳ إذا أُعطیتَ فاشکُرْ: هرگاه عطا کرده شوی تشکّر کن.

۴ إذا ابتُلیتَ فاصبِرْ: هرگاه گرفتار شدی شکیبائی گرای.

۵ إذا عاقبتَ فارفُقْ: هرگاه از کسی بازخواستی خواستی نرمی کن.

۶ إذا عاتبتَ فاستَبْقِ: هرگاه عتاب کنی جای آشتی را باقی گذار.

۷ إذا أحببتَ فلا تُکثِرْ: هرگاه دوستی کنی دوستی را بسیار برخ طرف مکش.

۸ إذا أبغضتَ فلا تَهجُرْ: هرگاه دشمنی کنی (دشنام مده و) سخن بیهوده و هذیان مگوی.

۹ إذا صنعتَ معروفاً فاستُرْهُ: هرگاه کار نیکی بجای آری آن را پنهان دار (و بر کسی که آن نیکی را درباره اش کردی منت مگذار).

۱۰ إذا صُنِعَ إلیکَ معروفٌ فانشُرْهُ: هرگاه درباره تو نیکی شود آن را منتشر ساز و آشکار کن.

۱۱ إذا مدحتَ فاختَصِرْ: هرگاه کسی را ستایش کنی سخن را کوتاه گوی.

۱۲ إذا ذممتَ فاقتَصِرْ: هرگاه نکوهش کنی سخن دراز مکن

۱۳ إِذا وَعَدْتَ فَأَنْجِزْ : هرگاه وعده کردی وفا کن

۱۴ إِذا أَعْطَيْتَ فَأَوْجِزْ : هرگاه عطا کنی اندک شمار

۱۵ إِذا عَزَمْتَ فَاسْتَشِرْ : هرگاه عزم کاری کنی مشورت کن .

۱۶ إِذا أَمْضَيْتَ فَاسْتَخِرْ : هرگاه برای روان شدن خواستی از خدا طلب خیر کن .

۱۷ إِذا حَدَّثْتَ فَاصْدُقْ : هرگاه خواستی حدیث بگوئی یا سخن رانی کنی راست بگوی .

۱۸ إِذا مَلَكْتَ فَأَعْتِقْ : هرگاه مالک شدی آزاد کن

۱۹ إِذا رُزِقْتَ فَأَنْفِقْ : هرگاه روزی داده شوی انفاق کن .

۲۰ إِذا جَنَيْتَ فَاعْتَذِرْ : هرگاه جنایتی مرتکب شدی عذر بخواه .

۲۱ إِذا جُنِيَ عَلَيْكَ فَاغْتَفِرْ : هرگاه جنایتی بر تو وارد شود بگذر .

۲۲ إِذا عاقَدْتَ فَأَتْمِمْ : هرگاه پیمان بستی تمامش کن .

۲۳ إِذا ائْتُنِبْتَ فَاعْزِمْ : هرگاه در صدد توبه برآمدی تصمیم بگیر . (و آنرا زود عملی ساز مبادا مرگ در رسد ولی تو از دنیا بروی) .

۲۴ إِذا وُلِّيتَ فَاعْدِلْ : هرگاه فرماندار شوی عدالت را کاربند .

۲۵ إِذا ارْتَأَيْتَ فَافْعَلْ : هرگاه رأیت بکاری تعلق گرفت آن کار را بکن .

۲۶ إِذا ائْتُمِنْتَ فَلا تَتَخَوَّنْ : هرگاه کسی را بر چیزی امین کنی نسبت خیانت بوی مده .

۲۷ إِذا ائْتُمِنْتَ فَلا تَخُنْ : هرگاه امانت داده شوی خیانت مکن .

۲۸ إِذا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَاذْكُرْهُ : هرگاه با تو نیکی کرده شود آنرا متذکر باش .

۲۹ إِذا صَنَعْتَ مَعْرُوفاً فَانْسَهُ : هرگاه کار خوبی کنی آنرا از یاد ببر .

۳۰ إِذا رُزِقْتَ فَأَوْسِعْ : هرگاه روزی داده شوی روزی بر کسانت وسعت ده .

۳۱ إِذا حُرِمْتَ فَاقْنَعْ : هرگاه محروم شدی قناعت کن

۳۲ إِذا أَطْعَمْتَ فَأَشْبِعْ : هرگاه اطعام کنی مهمانان را سیر ساز .

۳۳ إِذا تَأَكَّدَ الإِخاءُ سَمُجَ الثَّناءُ : هرگاه رشته برادری استوار گردد ثنا و ستایش ناخوش آیند

۳۴ إِذا أَخَبْتَ فَأَكْرِمْ حَقَّ الأَخاءِ : هرگاه کسی را

برادرگیری حق برادری را درست بگذار .

۳۵ إذا حضرت الآجال إفتضحت الآمال
هرگاه اجلها حاضر گردند آرزوها و امیدها از بین بروند و رسوا شوند .

۳۶ إذا بلغتم نهاية الآمال فاذكروا بغتات الآجال : هرگاه بمنتها درجهٔ آرزوی خود رسیدید از اجلهای ناگهانی یادی بکنید .

۳۷ إذا تغيّرت نيّة السّلطان تغيّر الزّمان
هرگاه نیّت پادشاه دگرگون گردد روزگار گونهٔ دیگر بخود گیرد (حال خواه از بیداد بداد گراید و یا از داد بر سر بیدادگری رود).

۳۸ إذا استشاط السّلطان تسلّط الشّيطان
هنگامیکه خشم پادشاه تند شود و فروزان گردد شیطان مسلّط شود (شاط القدر إذا احترقت واشتاط فلان إلتهب في غضبه) .

۳۹ إذا تمّ العقل نقص الكلام : هرگاه عقل کامل باشد کلام کاهش گیرد .

۴۰ إذا حللت باللّئام فاعتلّ بالصّيام
هرگاه بر ناکسان فرود آمدی (و نخواستی دست برخوان آنان دراز کنی) بروزه بهانه آور .

۴۱ إذا أنعمت بالنّعمة فقد قضيت شكرها
هرگاه نعمتی که بتو داده شده است بدیگران انعام کنی البتّه حق شکران نعمت را ادا کرده .

۴۲ إذا صبرت للمحنة فللت حدّها : هرگاه در رنج و محنت صبر را کار بندی البتّه آن رنج را بپایان رسانی .

۴۳ إذا أضرّت النّوافل بالفرائض فارفضوها
هرگاه مستحبّات بواجبات زیان رسانند مستحبّات را کنار بگذارید (و بهمان واجبات اکتفا کنید ولی بجای آوردن واجبات تنها هم کار هر کس نیست و مرد لازم دارد) .

۴۴ إذا عقدتم على عزائم خير فامضوها : هرگاه بر کارهای خیر پیمان بستید پس بسوی آن بروید و آن کار را بکنید .

۴۵ إذا طالت الصّحبة تأكّدت الحرمة
هرگاه دوستی و صحبت بطول انجامد پیوند رشتهٔ احترام استوار گردد .

۴۶ إذا كثرت القدرة قلّت الشّهوة : هرگاه توانائی و قدرت بسیار گردد خواهش و شهوت کم شود (چون برای شخص دولتمند و توانا هر چه بخواهد

همه وقت آماده است).

۴۷ إِذا أَمْلَقْتُمْ فَتاجِرُوا اللهَ بِالصَّدَقَةِ: هرگاه نادار شدید با خدا بصدقه دادن تجارت کنید تا سود ببرید.

۴۸ إِذا غَلَبَتْ عَلَيْكُمْ أَهْواؤُكُمْ أَوْرَدَتْكُمْ مَوارِدَ الهَلَكَةِ: هرگاه هوای نفس شما بر شما غلبه پیدا کند شما را بجاهای هلاکت و تباهی میکشاند.

۴۹ إِذا فَسَدَتِ النِّيَّةُ وَقَعَتِ البَلِيَّةُ: هرگاه نیّت فاسد باشد بلا نازل گردد (و انسان در اثر نیّت ناپاک در چاهی که کنده است خواهد افتاد).

۵۰ إِذا حَضَرَتِ المَنِيَّةُ إِفْتَضَحَتِ الأُمْنِيَّةُ: هرگاه مرگ حاضر گردد آرزوها رسوا شوند و نابود گردند.

۵۱ إِذا رَأَيْتُمُ الخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ: هرگاه خوبی را دیدار کردید چنگ بدان در زنید.

۵۲ إِذا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَابْعُدُوا عَنْهُ: هرگاه زشتی و بدی را دیدار کردید از آن دوری گزینید.

۵۳ إِذا قَلَّ الخِطابُ كَثُرَ الصَّوابُ: هرگاه سخن کم گفته شود درستی و صواب بسیار گردد.

۵۴ إِذا ازْدَحَمَ الجَوابُ نَفِيَ الصَّوابُ: هرگاه جواب انبوه و بسیار و درهم آید درستی و صواب کم گردد و دور شود.

۵۵ إِذا خِفْتَ الخالِقَ فَرَرْتَ إِلَيْهِ: هرگاه از پروردگار بترسی بسوی او میگریزی (لا مفرّ إلّا إليه).

۵۶ إِذا قَلَّتِ الطّاعاتُ كَثُرَتِ السَّيِّئاتُ: هرگاه طاعتها از خدا کم گردد گناهان بسیار شوند.

۵۷ إِذا ظَهَرَتِ الخِياناتُ إِرْتَفَعَتِ البَرَكاتُ: هرگاه خیانتها پدیدار گردند برکتها از میان بروند.

۵۸ إِذا نَزَلَ القَدَرُ بَطَلَ الحَذَرُ: هرگاه قضا نازل گردد ترس و حذر باطل گردد.

۵۹ إِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً وَعَظَهُ بِالعِبَرِ: هرگاه خداوند بنده را دوست داشته باشد او را بعبرتهای (جهان) پند میدهد.

۶۰ إِذا مَلَكَ الأَراذِلُ هَلَكَ الأَفاضِلُ: هرگاه زمام مملکت بدست ناکسان افتد فضلا و مردان بزرگ تباه گردند.

۶۱ إِذا سادَ السَّفَلُ خابَ الأَمَلُ: هرگاه فرومایگان سروری یابند آرزوها از بین بروند (و امید خیر و خوبی منقطع شود).

٦٢ إذا استولى اللئام اضطهد الکرام
هنگامیکه ناکسان و فرومایگان والی امر و مصدر کار گردند گرامایگان در افتند و مقهور شوند (المضطهد بمعنی المقهور والطاء بدل من تاء الأفتعال)

٦٣ إذا فسد الزمان ساد اللئام : هنگامی که روزگار تباهی پذیرد فرومایگان سروری یابند

٦٤ إذا حلت المقادیر بطلت التدابیر : هرگاه تقدیر الهی فرود آید تدبیرات از بین بروند.

٦٥ إذا قلت المقدرة کثر التعلل بالمعاذیر : هرگاه قدرت و توانائی کم گردد عذرها و بهانه جوئیها بسیار شوند.

٦٦ إذا ابیض أسودک مات أطیبک : هرگاه سیاهی تو سپید گردد (روی سیمین و موی مشکینت تبدیل بعکس شود) بها و پاکیزگیت فرومیرد.

٦٧ إذا رأیت الله سبحانه یؤنسک بذکره فقد أحبک : هرگاه دیدی خداوند سبحان ترا بیاد و ذکر خود مانوس ساخت بدان که تورا دوست میدارد.

٦٨ إذا رأیت الله سبحانه یوحشک فقد أبغضک : هرگاه دیدی که خداوند سبحان ترا از ذکر و یاد بود خودش دور ساخت البته ترا دشمن میدارد.

٦٩ إذا أحببت السلامة فاجتنب مصاحبة الجهول : هرگاه دوستدار تندرستی خویشی از همنشینی با نادان خودداری کن.

٧٠ إذا قلت العقول کثر الفضول : هرگاه خردها کم شود زیادروی‌ها بسیار شوند.

٧١ إذا رأیت عالما فکن له خادما : هرگاه دانشمندی را به بینی و یابی خدمتگذارش باش.

٧٢ إذا قارفت ذنبا فکن علیه نادما : هرگاه گناهی را بجای آوری پس تو بر آن گناه پشیمان باش.

٧٣ إذا رأیت الله سبحانه یتابع علیک النعم مع المعاصی فهو استدراج لک : هرگاه دیدی که خداوند سبحان پی در پی نعمت بر تو میفرستد و تو در حال گناه هستی پس (بدانکه) این در معنی کم نعمت را از تو گرفتن است (استدرجه قربه إلیه رقاه من درجة إلی درجة وبمعنی الأخیر یؤخذ منه قلیلا قلیلا).

۷۴ إذا تفقّه الرّفيع تواضع : هنگاميكه شخص بلند پايه دانش اندوزد فروتن گردد .

۷۵ إذا تفقّه الوضيع ترفّع : هنگاميكه شخص فرومايه دانش آموزد بسركشى گرايد .

۷۶ إذا قام أحدكم إلى الصّلوة فليصلّ صلوة مودّع : هرگاه يكى از شما بنماز ايستد بايد نماز بخواند نماز خواندن كسيكه با نماز وداع ميكند .

۷۷ إذا أردت أن تطاع فاسئل ما يستطاع هرگاه خواسته باشى كه فرمانت اطاعت كرده شود آن را از كسى بخواه كه توانائى داشته باشد

۷۸ إذا حسن الخلق لطف القول : هرگاه خلق وخوى خوش باشد سخن از روى مهر ومحبّت گفته شود .

۷۹ إذا قويت الأمانة كثر الصّدق : هرگاه امانت دارى استوار باشد (وشخص خيانت روا نداشته باشد) راستى بسيار گردد (وآن كس از روى اطمينان قلب صحبت كند .

۸۰ إذا كمل العقل نقصت الشّهوة : هرگاه عقل كامل باشد خواهش وشهوت كاهش گيرد .

۸۱ إذا تباعدت المصيبة قربت السّلوة : هرگاه مصيبت دور گردد آسايش وتسليت نزديك شود .

۸۲ إذا طلبت العزّ فاطلبه بالطّاعة : هرگاه طالب عزّت شدى آن را در طاعت وفرمانبردارى خداى بجوى .

۸۳ إذا طلبت الغنى فاطلبه بالقناعة : هرگاه توانگرى را طالبى آنرا در قناعت بجوى .

۸۴ إذا لم يكن ما تريد فأرد ما يكون : هرگاه آنچه ميخواهى ميسّر نشود چيزى را كه ميسّر ميشود بخواه .

۸۵ إذا ظهرت الرّيبة سائت الظّنون : هرگاه اطمينان ويقين از ميان مردم برداشته شود (و) شك پديدار گردد گمانها بد شود .

۸۶ إذا لم يكن ما تريد فلا تبال كيف كنت : هرگاه آنچه ميخواهى نشود هر طور شدى باكت نباشد

۸۷ إذا غلبت على الكلام فإيّاك أن تغلب على السّكوت : اگر گاهى بر سخن دست پيدا كردى پس سخت بپرهيز از اينكه خاموشى را مغلوب وزيردست سازى (بلكه بايد خاموشى تو را مغلوب سازد وجز بگاه ضرورت لب بسخن نگشائى) .

۸۸ إذا كثرت ذنوب الصّديق قلّ السّرور به :

هرگاه گناهان دوست بسیار گردد شادی که بواسطهٔ او دوست میدهد کم گردد.

۸۹ إذا أبصرت العين الشهوة عمي القلب عن العاقبة: هرگاه دیده شهوت بازگردد چشم دل از دیدن پایان کار کور شود.

۹۰ إذا أحبّ الله عبداً ألهمه حسن العبادة هرگاه خداوند بنده را دوست دارد نیکی عبادت را بدل او اندازد.

۹۱ إذا اقترن العزم بالحزم كملت السعادة: هرگاه عزم وهمت با دوراندیشی توأم گردد نیکبختی کامل و درست است.

۹۲ إذا قصرت يدك بالمكافأة فأطل لسانك بالشكر: هرگاه دست از کیفر و مکافات کوتاه باشد زبانت را بشکرگذاری دراز کن.

۹۳ إذا نزلت بك النعمة فاجعل قراها الشكر هرگاه نعمتی بر تو (از جانب خدا) نازل گردد شکر و سپاس را مهمانی آن نعمت قرار داده.

۹۴ إذا رأيت مظلوماً فأعنه على الظالم هرگاه ستم رسیده را دیدی او را بر ستمکار یاری کن (و دست ستمگر را از سرش کوتاه ساز).

۹۵ إذا رأيت المكارم فاجتنب المحارم: هرگاه بزرگواری را رعایت و نگهداری کردن خواهی پس از حرامها دوری گزین (اصولاً کسب بزرگواری جز بدوری از گناهان بدست نیاید).

۹۶ إذا كان البقاء لا يوجد فالنعيم زائل: هرگاه پایداری وبقا یافت نشود (ورشتهٔ عمر بگسلد) نعمت خود بخود نابود و زائل است (و پرونده روزی او بسته میشود).

۹۷ إذا كان القدر لا يردّ فالاحتراس باطل هرگاه تقدیر تغییرپذیر نباشد خود را نگهداشتن باطل و نابود است (بلکه انسان وقتی که میبیند برگرداندن امری مشکل و محال است اگر از آن فرار کند نامش دچار ننگ گردد و اگر پافشاری نماید نیکنامی برد).

۹۸ إذا استخلص الله عبداً ألهمه الديانة: هرگاه خدا بنده را پاک و خالص خواهد دیانت را بوی تلقین فرماید.

۹۹ إذا أحبّ الله سبحانه عبداً حبّب إليه الأمانة: هرگاه خدا بنده را دوست داشته باشد امانت داری را نزدش محبوب گرداند.

۱۰۰ إذا قويت فاقو على طاعة الله: هرگاه د

نیرومند شدی پس فرمانبرداری از خدا نیرومند باش.

۱۰۱ إذا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعاصِي اللهِ سُبْحانَهُ
هرگاه ضعیف و ناتوان شدی ناتوان از معصیت کردن خدای سبحان باش.

۱۰۲ إذا فَقِهْتَ فَتَفَقَّهْ في دينِ اللهِ سُبْحانَهُ:
هرگاه خواستی اهل فقه و دانش باشی پس در دین خداوند سبحان دانشمند باش (و علم دین را تحصیل کن).

۱۰۳ إذا اتَّقَيْتَ فَاتَّقِ مَحارِمَ اللهِ: هرگاه خواستی تقوا را پیشهٔ خویش سازی تقوای از حرامهای خدا را پیشهٔ خود ساز.

۱۰۴ إذا هَرَبَ الزّاهِدُ مِنَ النّاسِ فَاطْلُبْهُ: اگر زاهدی را دیدی که از مردم گریزان است او را بجوی (که او مرد خدا است).

۱۰۵ إذا طَلَبَ الزّاهِدُ النّاسَ فَاهْرُبْ مِنْهُ: هرگاه دیدی که زاهد جویای مردم است (بدانکه زهدش دامی است برای صید کردن مردم) پس از او بگریز.

۱۰۶ إذا أكْرَمَ اللهُ عَبْدًا شَغَلَهُ بِمَحَبَّتِهِ: هرگاه خداوند سبحان بخواهد بنده را گرامی دارد او را بحب و دوستی خود سرگرم سازد.

۱۰۷ إذا اصْطَفَى اللهُ عَبْدًا جَلَّلَهُ خَشْيَتَهُ:
هرگاه خدا بخواهد بنده را برگزیند (و از میان مردم برکشد و امتیاز بخشد) لباس دوستی خود را بوی پوشاند.

۱۰۸ إذا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُوالي عَلَيْكَ البَلاءَ فَاشْكُرْهُ
هرگاه دیدی که خداوند بلایش را پی در پی بر تو میفرستد سپاسش بگذار (که او ترا خواسته است و با ارسال بلیات هماره بیاد او خواهی بود).

۱۰۹ إذا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُتابِعُ عَلَيْكَ النِّعَمَ فَاحْذَرْهُ
هرگاه دیدی که خداوند نعمتهایش را پی در پی بر تو فرو میبارد از وی بترس.

۱۱۰ إذا تَكَلَّمْتَ بِكَلِمَةٍ مَلَكَتْكَ وَإنْ سَكَتَّ عَنْها مَلَكْتَها: هرگاه بسخنی تکلم کنی آن ترا به بند خویش درکشد و اگر از گفتن خاموش نشینی تو آن را به بند خویش درکشیده.

۱۱۱ إذا أخَذْتَ نَفْسَكَ بِطاعَةِ اللهِ أكْرَمْتَها وَإنْ بَذَلْتَها في مَعاصِي اللهِ ابْتَذَلْتَها:
اگر نفست را بطاعت و فرمانبرداری خدا واداری گرامیش داشته و اگر آن را در کار نافرمانی خدا صرف کنی خوارش داشته.

۱۱۲ إذا ضَلَلْتَ عَنْ حِكْمَةِ اللهِ فَقِفْ عِنْدَ قُدْرَتِهِ فَإنَّهُ إنْ فاتَكَ مِنْ حِكْمَتِهِ ما يَشْفيكَ فَلَنْ

بفوتك من قدرته ما يكفيك : هرگاه در حكمت وتقدير خداوند تعالى سرگردان شدى پس نزد قدرت وتوانائى او بايست (و باو پناه ببر) زيرا اگر از حكمت خدا چيزيكه باعث شفاى درد (سرگردانى وحيرت) تو باشد از دست بدهى البته از قدرت و توانائيش چيزيكه ترا كفايت كند بدست خواهى آورد (و از حيرت وتعجب بيرون خواهى آمد) .

۱۱۳ إذا وثقت بمودة أخيك فلا تبال متى لقيته ولقيك : هرگاه بدوستى برادر دينيت اعتماد كردى ديگر باك مدار چه تو او را ببينى چه او ترا ببيند (شايد مراد اين باشد كه پس از آزمايش واطمينان ديگر از جانب وى آسوده خاطر باش) .

۱۱۴ إذا حلمت عن السفيه غممته فزده غماً بحلمك عنه : هرگاه از نادان حلم كنى وبرويش نياورى اندوهگينش سازى پس ببردباريت از وى غمش را بيفزاى .

۱۱۵ إذا أحسنت إلى اللئيم وترك بإحسانك إليه : هرگاه با ناكس نيكى كنى بواسطه همان احسانيكه باوى كرده (برتو دلير گردد و) ترا بيفكند .

۱۱۶ إذا لم تكن عالماً ناطقاً فكن مستمعاً واعياً : اگر عالم و دانشمند سخن گستر نشدى شنونده نگهدارنده باش .

۱۱۷ إذا صعدت روح المؤمن إلى السماء تعجبت الملائكة وقالت وا عجباً له كيف نجى من دار فسد فيها خيارنا : هنگاميكه روح مؤمن بسوى آسمان بالا رود فرشتگان از روى تعجب گويند عجب از اين مرد مؤمن؟ چگونه او رسته است از سرائيكه خوبان ما در آن تباه وفاسد گرديدند (نسخه ها تمام خيارنا دارند در صورتيكه خيارها ظاهراً اصلح است) .

۱۱۸ إذا علوت فلا تفكر فيمن دونك من الجهال ولكن اقتد بمن فوقك من العلماء : هرگاه رتبه ات بلند گردد (و در كار دانش پيشرفتى برايت حاصل شود خود را بزرگ مدان و) فكرت را بنادانانى كه رتبه ايشان از تو پائين تر است متوجه مساز ولكن بدانشمندانيكه مافوق تو هستند اقتدا كن (تا رتبه ات بلند گردد) .

۱۱۹ إذا كان هجوم الموت لا يؤمن فمن العجز ترك التأهب له : هرگاه بشر از يورش وحمله مرگ ايمن نباشد از ناتوانى است كه مهيا شدن براى آن را

ترک گوید.

۱۲۰ إذا أمضيت أمراً فامضه بعد الرويّة ومراجعة المشورة ولا تؤخّر عمل يوم إلى غد وامض لكلّ يوم عمله: هرگاه کاری ونوشته را امضا کردن خواستی البته آن را پس دیدن و (زیرورو کردن) رأی زدن و مشورت کردن امضا کن و کار امروز را بفردا میفکن و هر روزی کار همان روز را انجام بده.

۱۲۱ إذا نفذ حكمك في نفسك تداعت أنفس الناس إلى عدلك: هر آن گاه که فرمان تو بر نفست روان (و زمام شهوتت بدست) باشد نفوس مردم را بسوی عدل و دادگریت بکشاند و بخواند.

۱۲۲ إذا أردت أن تعظم محاسنك عند الناس فلا تعظم في عينك: هرگاه خواستار باشی که نیکیهای تو در نزد مردم بزرگ باشد خودت بچشم بزرگی در آنها منگر.

۱۲۳ إذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكّرت أحواله: هرگاه ناکس بیش از اندازهٔ خودش ترقی کند حالات و رفتارش زشت گردد.

۱۲۴ إذا رأيت من غيرك خلقاً ذميماً فتجنّب من نفسك أمثاله: هرگاه خوی زشتی را از غیر خودت دیدار کنی مانند آنرا از خودت دور کن.

۱۲۵ إذا أحبّ الله عبداً خطر عليه العلم: هرگاه خدا دوستدار بنده باشد علم بر خاطرش خطور کند (و دانشمندش سازد).

۱۲۶ إذا أحبّ الله عبداً زيّنه بالسكينة والحلم: هرگاه خدا بنده را دوست دارد او را بآرامش و بردباری آرایش میدهد.

۱۲۷ إذا أحبّ الله عبداً ألهمه الصدق: هرگاه خدا بنده را دوست دارد صدق و درستی را باو الهام مینماید.

۱۲۸ إذا أكرم الله عبداً أعانه على إقامة الحقّ: هرگاه خداوند بنده دوست دارد او را بر پایداری حق و راستی یاری میدهد.

۱۲۹ إذا ألوحت للعاقل فقد أوجعته عتاباً: هرگاه شخص خردمند از روی تعریض و تعرض روی ترش کنی او را از روی عتاب و نکوهش دردمند ساخته (التلويح التعريض والتورية).

۱۳۰ إذا حلمت عن الجاهل فقد أوسعته جواباً

هرگاه از نادان بردباری وتحمّل کنی جواب وسیع وخوبی بوی داده .

١٣١ إذا قدّمت الفكر في أفعالك حسنت عواقبك وفعالك : هرگاه فکر واندیشه را درکارهایت کاربندی درهرکاری پایان کارت خوب خواهد شد .

١٣٢ إذا وصلت إليكم أطراف النعم فلا تنفّروا أقصاها بقلّة الشكر : هرگاه اطراف وجوانب نعمت برشما باریدن گرفت (وازهرجانبی چیزی بشما رسید) نعمتهای دوررا بکمی شکرازخدا ازخود دور مسازید .

١٣٣ إذا صعبت عليك نفسك فاصعب لها تذلّ لك وخادع نفسك عن نفسك تنقد لك : هرگاه نفس برتوسخت گیرد تونیز براوسخت گیررامت میشود ونفست را ازخودت بازی ده تامنقاد وفرمانبردار توگردد .

١٣٤ إذا خفت صعوبة أمر فاصعب له يذلّ لك وخادع الناس عن أمثاله تهن عليك : هرگاه ازسختی کاری ترسیدی برآن سخت شو برایت آسان میگردد ومردم را ازمانندهای آن کار فریب ده تاآن برتوهموار شود (ودرنزد کسان آن کار را باهمه دشواری آسان وانمود کن زیرا مردم همین که بدانند انسان درکارسختی واقع شده است شادی میکنند لکن همینکه خصم را برو بنیاد زدی مشتی محکم بردهان بدخواهان کوبیده) .

١٣٥ إذا حدثتك القدرة على ظلم الناس فاذكر قدرة الله سبحانه على عقوبتك وذهاب ما أتيت إليهم عنهم وبقاءه عليك : هرگاه قدرت وتوانائی تورا برستم کردن برمردم تذکر دو برانگیخت قدرت خداوند سبحان را برکیفر کردارت بیادآر ونیز بیادآر که ستمکاری تو برمردم ازآنها میگذرد ووبالش برتو باقی میماند .

١٣٦ إذا أحبّ الله عبدا بغّض إليه المال وقصّر منه الآمال : هنگامیکه خداوند بنده را دوست داشته باشد اورا دشمن مال گرداند و آمال وآرزوهایش را کوتاه سازد .

١٣٧ إذا أراد الله بعبد شرّا حبّب إليه المال وبسط منه الآمال : هرگاه خداوند بدی را بربنده اراده کند مال را محبوب وی گرداند و آرزوهای وی را دراز سازد .

۱۳۸ إِذَا أَرَادَ ٱللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا مَنَحَهُ عَقْلًا قَوِيمًا وَعَمَلًا مُسْتَقِيمًا: هرگاه خداوند نیکی را بر بنده اراده کند او را عقلی استوار و عملی درست و راست میبخشد.

۱۳۹ إِذَا أَحَبَّ ٱللّٰهُ عَبْدًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا: هرگاه خداوند بنده را دوست دارد او را دلی استوار و پاک و خوئی ستوده و پایدار روزی فرماید (که گرد هوا و هوس نگردد).

۱۴۰ إِذَا أَرَادَ ٱللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ: هرگاه خداوند بر بنده نیکی را اراده فرماید فرج و شکمش را پاک و پاکیزه فرماید (و آن دو را از حرام پرهیز دهد).

۱۴۱ إِذَا أَرَادَ ٱللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ وَأَصْلَحَ لَهُ زَوْجَهُ: هنگامیکه خدا بر بنده نیکی را اراده فرماید قناعت را بدل او اندازد و زنش را سازگار قرار دهد (که در دشواریها یار و مددکارش باشد).

۱۴۲ إِذَا أَرَادَ ٱللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ عَنِ ٱلطَّعَامِ وَفَرْجَهُ عَنِ ٱلْحَرَامِ: هرگاه خداوند نیکی را بر بنده اراده فرماید شکمش را از طعام بسیار و پرخوری و فرجش را از حرام و شهوترانی پاک نگهدارد (و باین دو وسیله او را بدرجات عالیه نائل سازد).

۱۴۳ إِذَا أَرَادَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ صَلَاحَ عَبْدٍ أَلْهَمَهُ قِلَّةَ ٱلْكَلَامِ وَقِلَّةَ ٱلطَّعَامِ وَقِلَّةَ ٱلْمَنَامِ: هنگامیکه پاک پروردگار بنده را صالح و نیکوکار خواهد او را کم سخنی و کم خوراکی و کم خوابی ملهم سازد.

۱۴۴ إِذَا بَنَى ٱلْمَلِكُ عَلَى قَوَاعِدِ ٱلْعَدْلِ وَدَعَائِمِ ٱلْعَقْلِ نَصَرَ ٱللّٰهُ مُوَالِيَهُ وَخَذَلَ مُعَادِيَهُ: هنگامیکه پادشاه کار کشور را بر پایه‌های عدل و ستونهای عقل بنا نهد خداوند دوستانش را یاری کند و دشمنانش را خوار دارد.

۱۴۵ إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَاجْتَنِبْ ذَمِيمَ ٱلْعَوَاقِبِ فِيهِ: هرگاه همت بکاری گماری در آن کار از عواقب بد بیندیش (و بنگر پایان آن کار بکجا میکشد و ترا به بهشت یا بدوزخ میکشد).

۱۴۶ إِذَا هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ: هرگاه بسوی مقصد راه یافتی پس تو برای پروردگارت خاشع ترین اشخاص باش

۱۴۷ إِذَا عَجَزَ عَنِ ٱلضُّعَفَاءِ نَيْلُكَ فَلْتَسَعْهُمْ رَحْمَتُكَ: هرگاه عطا و رسیدگی تو از رسیدن بناتوانان و زیردستان کوتاه آید و نرسد باید مهر

ومحبت تو لااقل با يشان برسد .

۱۴۸ إِذَا كَانَ الرِّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا : جائیکه نرمی نادانی ودرشتی محسوب گردد نادانی ودرشتی عین نرمیست .

(نرمی ز حد مبر که چو دندان مار ریخت
هر طفل نی سوار کند تازیانه اش) صائب

۱۴۹ إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى : هرگاه تو در کار پس رفتن و مرگ در کار پیش آمدن باشد پس چقدر دیدار نزدیک خواهد بود (وچه زود بهم خواهید رسید) .

۱۵۰ إِذَا أَمْكَنَكَ الْفُرْصَةُ فَانْتَهِزْهَا فَإِنَّ إِضَاعَةَ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ : هرگاه فرصتی دست دهد غنیمت بشمار که ضایع کردن فرصت موجب غصه واندوه است (کمن عمر ضایع بافسوس و حیف) .

۱۵۱ إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ إِزَالَةَ نِعْمَةٍ عَنْ عَبْدٍ كَانَ أَوَّلَ مَا يُغَيِّرُ مِنْهُ عَقْلَهُ وَأَشَدُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ فَقْدُهُ : هر آنگاه خداوند سبحان نعمتی را از بنده گرفتن خواهد نخستین چیزیکه از وی تغییر میدهد (ومیگیرد) عقل او است وفقدان عقل براو از هر چیزی دشوارتر است .

۱۵۲ إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى عَبْدٍ كَسَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَهُ : هرگاه که جهان بر بنده روی آور د نیکیهای دیگری را (مانند لباس) بروی بپوشاند تا آنجا که همینکه از وی برگردد خوبیهای خودش را هم از وی می ستاند .

۱۵۳ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَيْأَسْ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ : هرگاه یکی از شما اراده کند که از خداوند سبحان چیزی نخواهد جز اینکه باو بدهد باید امیدش را از مردم قطع کند وجز بخداوند پاک امیدوار نباشد .

۱۵۴ إِذَا هِبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقِّيهِ أَشَدُّ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهِ : هرگاه از کاری ترسیدی در آن داخل شو زیرا شدت ترس و خودداری از آن سخت تر از داخل شدن در آن است (مثلی است معروف میان آتش بودن بهتر تا کنار آن ایستادن) .

۱۵۵ إِذَا زَادَكَ السُّلْطَانُ تَقْرِيبًا فَزِدْهُ إِجْلَالًا : هرگاه پادشاه نزدیکی ترا بخودش افزود تو هم بر تجلیل وتعظیم وی بیفزای .

۱۵۶ إذا زادك اللئيم إجلالاً فزده إذلالاً
هرگاه شخص پستی بیفزاید در تعظیم تو در خوار کردنش تو بیفزای .

۱۵۷ إذا أمطر التحاسد نبت التفاسد :
هرگاه رشک و حسد (مانند ابر) میان مردم شروع بباریدن کند گیاه فساد و تباهی بروید .

۱۵۸ إذا ثبت الود وجب الترافد والتعاضد
هرگاه دوستی پای برجا گردد بخشش و یاری و پشتیبانی ازیکدیگر کردن واجب افتد .

۱۵۹ إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين وألهمه اليقين : هرگاه خداوند درباره بنده نیکی را اراده فرماید او را دانشمند و فقیه در دین سازد و یقین (و ایمان باحکام و آخرت) را در دلش اندازد

۱۶۰ إذا فاتك من الدنيا شيء فلا تحزن و إذا أحسنت فلا تمنن : هرگاه چیزی از (چیزهای) دنیا از دستت برود غمگین مشو و هرگاه (با دیگران) نیکی کنی منت مگذار .

۱۶۱ إذا جمعت المال فأنت فيه وكيل لغيرك يسعد به وتشقى أنت : هرگاه مال گرد آوردی پس تو در گرد آوردن آن وکیل دیگری بوده که او بواسطه آن مال نیکبخت و تو بدبخت میشوی .

۱۶۲ إذا قدمت مالك لأخرتك واستخلفت الله سبحانه على من خلفته من بعدك سعدت بما قدمت وأحسن الله لك الخلافة على من خلفت : هرگاه مالت را برای آخرتت پیش فرستی و خدا را بر بازمانده و اولاد خودت خلیفه گردانی تو بهرچه که پیش فرستاده نیکبخت میگردی و خداوند هم بر بازماندگانت نیکو خلیفگی خواهد کرد .

۱۶۳ إذا أراد الله بعبد خيراً ألهمه القناعة فاكتفى بالكفاف واكتسى بالعفاف : هرگاه خدا برای بنده نیکی خواهد قناعت را بدلش اندازد آنگاه او بدانچه که رسد بسازد و جامه پاکدامنی (و دوری از گناهان را به پیکر) در پوشد .

۱۶۴ إذا أراد الله بعبد خيراً ألهمه الإقتصاد وحسن التدبير وجنبه سوء التدبير والإسراف : هرگاه خداوند بر بنده خوش خواهد میانه روی و خوش تدبیری را در دلش اندازد و او را از تدبیر بد و بی اندازه خرج کردن بدور دارد (حسن تدبیر همان باندازه خرج کردن و خارج از اندازه

خرج کردن همان اسراف است).

۱۶۵ إذا ملئ البطن من المباح عمي القلب عن الصّلاح: هرگاه شکم از (چیزهای) مباح وحلال پر گردد دل از دیدار خیر وصلاح کور شود (اما اگر از حرام پر شود که دیگر پناه بر خدا).

۱۶۶ إذا أعرضت عن دار الفناء وتولّهت بدار البقاء فقد فاز قدحك وفتحت لك أبواب النّجاح وظفرت بالفلاح: اگر از دنیای ناپایدار رخ برتابی وسرای پایدار آخرت را دل بسپاری بهره تو از دنیا بتو برسد ودرهای شادی برویت باز گردد وبفلاح ورستکاری دست یابی.

۱۶۷ إذا اتّخذت وليّك فكن له عبدًا وامنحه صدق الوفاء وحسن الصّفاء: هرگاه برای خودت دوستی اتخاذ وانتخاب کردی پس برای او بنده باش واو را درستی وفاداری ونیکی صفا ومحبّت را ببخش.

۱۶۸ إذا كان في الرّجل خلّة رائقة فانتظر منه أخواتها: هرگاه در مرد خوئی خوش یافتی انتظار خوشخوییهای دیگر هم از وی داشته باش.

۱۶۹ إذا دعاك القرآن إلى خلّة جميلة فخذ نفسك بأمثالها: هرگاه قرآن تورا بسوی خوئی خوش خواند پس مانندهای آنرا برای خودت فراگیر.

۱۷۰ إذا أتتك المحن فاقعد لها فإنّ قيامك فيها زيادة لها: هرگاه محنت ورنجی بر تو روی آورد پیشش بنشین زیرا که ایستادن تو در برابر آن رنج رنج را افزودن است.

۱۷۱ إذا أحسنت القول فأحسن العمل لتجمع بذلك بين مزيّة اللّسان وفضيلة الإحسان: هرگاه سخن نیکو گفتی کردار را هم نیکو کن تا باین کار فزونی زبان وفضل نیکی واحسان را باهم جمع کرده باشی (وگرنه فقط سخن خوب گفتن فضیلتی ندارد).

۱۷۲ إذا آمنت بالله سبحانه واتّقيت محارمه أحلّك دار الأمان وإذا أرضيته تغمّدك بالرّضوان: هرگاه بخداوند سبحان ایمان آری واز حرامهایش دوری گزینی خدا تورا بسرای خانه امنی درآورد ووقتی که او را از خود خوشنود سازی او هم تورا در خوشنودی خود فرو برد.

۱۷۳ إذا سئلت فاسئل تفقّهًا ولا تسئل تعنّتًا فإنّ الجاهل المتعلّم شبيه بالعالم وإنّ العالم المتعنّت شبيه بالجاهل: هرگاه

بپرسی از روی دانائی بپرس نه از روی سرکشی و خرده گیری زیرا که نادان یادگیرنده مانند دانشمند است و دانشمند خرده گیر و سرکش همانند نادان است.

۱۷۴ إِذَا اتَّقَيْتَ الْمُحَرَّمَاتِ وَتَوَرَّعْتَ عَنِ الشُّبُهَاتِ وَأَدَّيْتَ الْمُفْتَرَضَاتِ وَتَنَفَّلْتَ بِالنَّوَافِلِ فَقَدْ أَكْمَلْتَ بِالْفَضَائِلِ: هرگاه تو از حرامها و چیزهای شبهه‌ناک پرهیز کردی و پارسائی را کار بستی و واجبات را ادا نمودی و نوافل را بجا آوردی البته فضائل را کامل کرده این جمله با جمله بعدی را بمناسبت لفظ إذا و اینکه از حیث معنی بستگی کامل با زندگانی امروزی ما دارد از بحار الانوار نقل مینمایم تا معلوم شود که فرمایشات رسولخدا اغلب در شمار معجزات است قال النبی صلی الله علیه و آله

۱۷۵ إِذَا غَضِبَ اللهُ عَلَى أُمَّةٍ لَمْ يُنْزِلِ الْعَذَابَ عَلَيْهِمْ غَلَتْ أَسْعَارُهَا وَقَصُرَتْ أَعْمَارُهَا وَلَمْ تَرْبَحْ تُجَّارُهَا وَلَمْ تَزْكُ ثِمَارُهَا وَلَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا وَحُبِسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا وَسَلَّطَ عَلَيْهَا أَشْرَارُهَا: هرگاه خداوند بر امتی خشم گیرد عذاب بر آنها نازل نفرماید (لکن آنها را بچیزهائی مبتلا سازد که در شمار عذابهای دردناک است مثلاً) نرخهایشان بالا رود، عمرهایشان کوتاه گردد، بازرگانان سود نبرند میوه جات پاکیزه نشوند، نهرها و چشمه سارها پر آب نگردند، باران از آن امت منقطع شود و ناکسان بر سر آن مردم مسلط گردند.

۱۷۶ إِذَا طُفِّفَتِ الْمِكْيَالُ أَخَذَهُمُ اللهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكٰوةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمَارِ وَالْمَعَادِنِ وَإِذَا جَارُوا فِي الْحُكْمِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِذَا نَقَضُوا الْعُهُودَ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي: هرگاه میزانها کم و کاهش گیرند (و کم فروشی رایج گردد) خدا آن مردم را بخشکسالی و کم چیزی گرفتار سازد، همین که آن مردم زکوة را ندهند زمین برکاتش را از زرع و میوه و معادن باز گیرد (زارع جز کاه، باغبان جز برگ، معدن کار جز خاک چیزی عایدشان نگردد) همینکه در حکم براه بیداد روند ستمگری و بیدادگری را

یاری دهندگان باشند (بساط عدالت یکسره بر چیده شود ظلم و ستم دامنش را همه جا بگستراند) و همینکه رحمها و پیوندهای خویشاوندی بریده شود اموال در دست اشرار قرار گیرد و وقتی که امر بمعروف و نهی از منکر نکردند دیگر از نیکان و امامان از اهلبیت من پیروی ننمایند (و سایه صفت بدنبال کفار و خارجیان و دشمنان اسلام افتند دنیاشان با نکبت و بدبختی بپایان رسد و در آخرت بعذاب الیم و دوزخ گرفتار باشند ملت مسلمان دو حدیث شریف را بخواند باشد که بخود آید و دست از این روش بردارد) .

۱۷۷ إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللهِ تَعَالَى حَاجَةٌ فَابْدَءْ بِالصَّلوٰةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ ثُمَّ اسْئَلِ اللهَ تَعَالَى حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَىٰ : هرگاه تو را بسوی خداوند تعالی حاجتی رخ داد (پس از حمد و ثنای خدا) بدرود و رحمت بر پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه و آله ابتدا کن آنگاه حاجت را از خداوند تعالی بخواه زیرا که خداوند سبحان بزرگتر از آن است که دو حاجت از وی درخواست شود یکی را روا کند دیگری را روا نماید (روح و رحمت که بر پیغمبر اکرم ص رسید البته آن دومی هم برآورده میشود) .

۱۷۸ إِذَا اسْتَوْلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ الظَّنَّ رَجُلٌ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ خِزْيَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَاعْتَدَىٰ : هرگاه صلاح و نیکی بر زمان و مردم آن چیره گردد و غلبه پیدا کند آنگاه مردی بمردی دیگر بدگمان شود در صورتیکه ناشایسته از آن سر نزده باشد البته این مرد بدگمان ستم کرده و از حد اعتدال در گذشته است .

۱۷۹ إِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ ثُمَّ أَحْسَنَ الظَّنَّ رَجُلٌ بِرَجُلٍ فَقَدْ غُرِّرَ : هرگاه زشتی و فساد بر زمان و مردمش غلبه پیدا کند آنگاه مردی حسن ظن بمردی دیگر پیدا نماید البته این مرد فریب خورده است (و عمده بدبختی امروزه ما مسلمین روی همین اصل است که فساد بر زمان تسلط پیدا کرده و حسن اعتماد بکلی از ما سلب گردیده است و رشته تمام امورمان هم گسیخته است) .

۱۸۰ إِذَا رَأَىٰ أَحَدُكُمُ الْمُنْكَرَ وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُنْكِرَهُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ اللهُ صِدْقَ ذٰلِكَ مِنْهُ فَقَدْ أَنْكَرَهُ :

هرگاه یکی از شما کار ناپسندی را بنگرد و بدست و زبانش توانائی انکار و برگرداندن آن را نداشته بلکه با دلش آن را زشت شمارد و خدا این کار را بدرستی و راستی از وی داند البتّه آن شخص آن کار زشت را زشت دانسته (و در شمار نهی از منکر کنندگان است).

۱۸۱ إِذا زُکِّيَ أَحَدٌ مِنَ الْمُتَّقِينَ خافَ مِمّا يُقالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي أَللّٰهُمَّ لاتُؤاخِذْنِي بِما يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مايَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لِي ما لا يَعْلَمُونَ: هرگاه یکی از شما زبان بستایش گشاید و یکی از پرهیزکاران را پاکیزه داند آن مرد پرهیزکار از آنچه که درباره اش گفته شود بترسد و گوید من بنفس خود از دیگری داناترم و خدا از من بر من داناتر است بار پروردگارا مرا بدانچه که گویند مگیر و بالاتر از آنچه که می پندارند قرارم ده و آنچه را که از من نمیدانند بیامرز.

۱۸۲ إِذا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَارْغَبُوا إِلَيْهِ وَإِذا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَتَباعَدُوا عَنْهُ وَكُونُوا بِالطّاعاتِ عامِلِينَ وَفِي الْمَكارِمِ مُتَنافِسِينَ كُونُوا مُحْسِنِينَ فائِزِينَ: هرگاه شما خیر را دیدید که بسوی آن می شتابید و شر را دیدید که از آن دوری میگزینید و عبادتها را بجای آرنده و نیکیها را آرزو کننده اید (بدانید که) شما از نیکان و پیروزمندانید.

۱۸۳ إِذا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ الزّادَ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَيُوافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيّاهُ وَأَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ أَنْ تَطْلُبَهُ فَلاتَجِدَهُ: هرگاه از نیازمندان کسی را یافتی که برایت بسوی روز قیامت توشه حمل کند و آنجا که تو بدان نیاز داری بتو برساند موقع را مغتنم شمار و بیدرنگ بارت را بر پشتش نه مخصوصًا تا میتوانی بسیار بارش کن شاید که (بهوش آئی) او را بیابی و نجوئیش.

۱۸۴ إِذا أَنْكَرْتَ مِنْ عَقْلِكَ شَيْئًا فَاقْتَدِ بِرَأْيِ عاقِلٍ يُزِيلُ ما أَنْكَرْتَهُ: هرگاه چیزی را پس عقل خودت بد دانی از رأی خردمندی پیروی کن که او ترا از آنچه که بد دانی جدا مینماید.

۱۸۵ إِذا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَاطْوُوا عَلَيْهِ وَلاتَشُوبُوهُ بِهَزْلٍ فَتَمُجَّهُ الْقُلُوبُ: هرگاه دانشی را شنیدید آن را ملازم باشید و در آن کوشش کنید و آنرا بشوخی و بازی و بیهوده میامیزید که دلها آنرا بیرون خواهند

افکند (در برخی نسخه ها بجای إنطووا اکظوا وارد شده است وآن نیز درست و هر دو لفظ بمعنای شدّت در کار و مبالغه در امری است اکز-سجد-مجمع).

۱۸۶ إذا رمتم الأنتفاع بالعلم فاعملوا به وأكثروا الفكر في معانيه تعه القلوب: هرگاه خواستید از علم و دانش سودمند شوید بآن عمل کنید و در معانی آن بسیار بیندیشید تا آنکه دلها آنرا نگهدارند (با اینکه لفظ رمتم در اینجا چندان مناسبتی ندارد و شاید شئتم بوده است معذلک چون اکثر نسخ رمتم بود نوشته شد).

۱۸۷ إذا غلبت عليك الشهوة فاغلبها بالأختصار: هرگاه شهوت بر تو غالب گردد تو بکم کردن آن شهوت بر آن غالب شو.

۱۸۸ إذا غلب عليك الغضب فاغلبه بالحلم والوقار: هرگاه غضب بر تو غالب گردد تو هم بوسیله وقار و بردباری بر آن غالب شو.

۱۸۹ إذا فاجأك البلاء فتحصّن بالصبر والأستظهار: هرگاه بلائی ناگهانی بر تو وارد شود صبر و شکیب را پناه و پشتیبان خویش گیر.

۱۹۰ إذا ظهر غدر الصديق سهل هجره: هنگامیکه از دوست بیوفائی سر زد دوری از وی آسان میشود.

۱۹۱ إذا كرم أصل الرجل كرم مغيبه ومحضره: وقتی که اصل و ریشه شخص خوب باشد پیدا و پنهانش خوب است (و ظاهر و باطنش نیکو).

۱۹۲ إذا لم تنفع الكرامة فالإهانة أحزم وإذا لم ينجع السوط فالسيف أحسم: هنگامیکه نیکی سود ندهد خوار داشتن بدوراندیشی و احتیاط نزدیکتر و گاهی که تازیانه نفع نبخشد (و کاری از پیش نبرد) پس شمشیر برنده تر است.

۱۹۳ إذا كنت جاهلاً فتعلّم وإذا سئلت عمّا لا تعلم فقل الله ورسوله أعلم: هرگاه نادان (بعلمی) باشی آنرا یاد گیر و وقتی که از چیزی که میندانی پرسیده شوی بگوی خدا و رسول داناترند.

۱۹۴ إذا سمعت من المكروه ما يؤذيك فتطأطأ له يخطئك: هرگاه سخن ناپسندی بشنوی که آزارت دهد پس سر پیش افکن (و بخاموشی گرای) از تو در میگذرد.

۱۹۵ إذا كتبت كتاباً فأعد فيه النظر قبل ختمه فإنّما تختم على عقلك: هرگاه نامه و کتابی

بنویسی پیش از آنکه آن را ختم کنی دوباره در آن نظر کن (و کلمات را بدقت برس) زیرا که تو عقل خود را مهر میزنی و ختم میکنی (فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ)

۱۹۶ إِذَا زَادَ عُجْبُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ فَحَدَثَتْ لَكَ أُبَّهَةٌ أَوْ مَخِيلَةٌ فَانْظُرْ إِلَىٰ عِظَمِ مُلْكِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهِ مِمَّا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذٰلِكَ يُلَيِّنُ مِنْ جِمَاحِكَ وَيَكُفُّ مِنْ غَرْبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ : هر آنگاه بچیزی از بزرگی و سلطنتی که تو در آنی ترا خوش آید و بر خودپسندیت بیفزاید و نمایش و خیال شوکتی در تو پیدا گردد ببزرگی سلطنت و قدرت خدا بنگر از چیزهائیکه نفس تو قادر بر (دریافت و اندیشه در) آن نیست زیرا که اینکار ترا از سرکشی بافتادگی و نرمی میکشاند و از دوری باز میدارد و آنچه که از عقلت از تو دور شده بود بتو نزدیک میسازد.

۱۹۷ إِذَا شَابَ الْعَاقِلُ شَبَّ عَقْلُهُ إِذَا شَابَ الْجَاهِلُ شَبَّ جَهْلُهُ : خردمند هنگامیکه پیر گردد عقلش جوان شود و بیخرد هنگامیکه پیر گردد نادانیش جوان گردد.

۱۹۸ إِذَا قَلَّ أَهْلُ التَّفَضُّلِ هَلَكَ أَهْلُ التَّجَمُّلِ : هرگاه اهل بذل و بخشش کم شوند خود آرایان هلاک گردند

۱۹۹ إِذَا رَغِبْتَ فِي صَلَاحِ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ بِالْاِقْتِصَادِ وَالْقُنُوعِ وَالتَّقَلُّلِ : هرگاه باصلاح نفس خویش مایل شدی پس میانه روی و قناعت و کم خیری را لازم باش.

۲۰۰ إِذَا طَابَقَ الْكَلَامُ نِيَّةَ الْمُتَكَلِّمِ قَبِلَهُ السَّامِعُ وَإِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يَحْسُنْ مَوْقِعُهُ فِي قَلْبِهِ هرگاه کلام با نیت شخص متکلم مطابق باشد شنونده آن را بپذیرد و اگر با نیتش مخالف باشد موقعیت آن در قلب شنونده نیکو نباشد.

۲۰۱ إِذَا عَلِمَ الرَّجُلُ زَادَ أَدَبُهُ وَتَضَاعَفَتْ خَشْيَتُهُ مِنْ رَبِّهِ : هرگاه مرد دانش گراید ادبش بیفزاید و ترسش از پروردگارش دوچندان شود.

۲۰۲ إِذَا كَانَتْ مَحَاسِنُ الرَّجُلِ أَكْثَرَ مِنْ مَسَاوِيهِ فَذٰلِكَ الْكَامِلُ وَإِذَا كَانَ مُتَسَاوِيَ الْمَحَاسِنِ وَالْمَسَاوِي فَذٰلِكَ الْمُتَمَاسِكُ وَإِذَا زَادَتْ مَسَاوِيهِ عَلَىٰ مَحَاسِنِهِ فَذٰلِكَ الْهَالِكُ : هرگاه نیکیهای مرد بر بدیهایش بچربد این مردی تمام و کامل است و اگر نیکی و بدیش برابر باشد پس این مردی است که دست آویزی دارد (نه خوب است و نه بد ممکن است خود را نجات دهد) و اگر بدیهایش بر نیکیهایش بچربد

این مرد هلاک شونده است .

۲۰۳ إذا كثر الناعي إليك قام الناعي بك : همینکه آوازه تباه شوندگان بسوی تو بسیار شود (و مرگ دیگران را بتو گذارش دهند طولی نکشد که) آوازه کننده مرگ بر تو برخیزد (و دیگران از مرگ تو آگاهی دهند) .

۲۰۴ إذا أحب الله عبداً ألهمه رشده ووفقه لطاعته : همینکه خدا بنده را دوست دارد راست روی را بدل وی اندازد و او را بطاعتش موفق دارد .

۲۰۵ إذا كان الحلم مفسدة كان العفو معجزة : هرگاه بردباری سبب تباهی باشد عفو و عجز زبونی است .

ألفصل الثامن عشر

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الباء بالباء الزائدة قال عليه السلام :

فصل هیجدهم از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام در حرف باء بباء زائده آنحضرت فرمود :

۱ بالشكر تدوم النعمة : پایداری نعمت بسپاسگزاری است .

۲ بالتواضع تكون الرفعة : سربلندی بافتادگی است .

۳ بالأفضال تعظم الأقدار : بزرگی جاه انسان بواسطه بخشش است .

۴ بالصمت يكثر الوقار : خاموشی وقار را میافزاید .

۵ بحسن الموافقة تدوم الصحبة : دوستی بخوشرفتاری پایدار میماند .

۶ بالوقار تكثر الهيبة : آرامش و وقار هیبت را میافزاید .

۷ بالحلم تكثر الأنصار : بردباری یاران را بسیار میگرداند .

۸ بالهدى يكثر الاستبصار : بواسطه هدایت بینش بسیار میگردد .

۹ بالإيثار يسترق الأحرار : بوسیله بخشش آزادمردان بنده میگردند .

۱۰ بالإحسان يستعبد الإنسان : احسان انسان را بنده میسازد .

۱۱ بالمن يكدر الإحسان : منت نهادن احسان را آلوده مینماید .

۱۲ بالنصفة تدوم الوصلة : پیوند دوستی بعدل

وانصاف پایدار میماند.

۱۳ بِالْمَوَاعِظِ تَنْجَلِي الْغَفْلَةُ: زنگ غفلت با پندها زدوده میشود.

۱۴ بِالْعِلْمِ تُعْرَفُ الْحِكْمَةُ: حکمت بدانش شناخته میشود.

۱۵ بِالتَّوَاضُعِ تُزَانُ الرِّفْعَةُ: بزرگی انسان بفروتنی سنجیده میشود.

۱۶ بِالتَّوَدُّدِ تَكُونُ الْمَحَبَّةُ: مهربانی با دوستی پایدار میماند.

۱۷ بِالْبُخْلِ تَكْثُرُ الْمَسَبَّةُ: بخل ننگ و زشتی را بسیار میسازد.

۱۸ بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ: نیکبختی شخص در اثر توفیق است.

۱۹ بِالْجُودِ تَكُونُ السِّيَادَةُ: بخشش سبب سروری است.

۲۰ بِالشُّكْرِ تُسْتَجْلَبُ الزِّيَادَةُ: جلب زیادی نعمت به سپاسگذاری است.

۲۱ بِالْيَقِينِ تَتِمُّ الْعِبَادَةُ: تمامیت عبادت با یقین وایمان بخداست.

۲۲ بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ تَدُومُ الْمَوَدَّةُ: دوستی با خوش رفتاری پایدار میماند.

۲۳ بِالرِّفْقِ تَتِمُّ الْمُرُوَّةُ: مردانگی با نرمی تمام و کامل است.

۲۴ بِالْمَنِّ تُكَفَّرُ الصَّنِيعَةُ: منت نهادن نیکی را می پوشاند.

۲۵ بِكَثْرَةِ الْجَزَعِ تَعْظُمُ الْفَجِيعَةُ: زاری بسیار باعث بزرگی رنج است.

۲۶ بِالْمَكَارِهِ تُنَالُ الْجَنَّةُ: سختیها شخص را به بهشت میرساند.

۲۷ بِالصَّبْرِ تَخِفُّ الْمِحْنَةُ: محنت با صبر تخفیف پیدا میکند.

۲۸ بِالْإِيمَانِ تَكُونُ النَّجَاةُ: رستگاری در داشتن ایمان است.

۲۹ بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الْحَيَوةِ: لذت زندگی در تندرستی پیدا میشود.

۳۰ بِالْعَقْلِ يُسْتَخْرَجُ غَوْرُ الْحِكْمَةِ: کنه و پایان حکمت با عقل استخراج میگردد.

۳۱ بِذِكْرِ اللهِ تُسْتَنْزَلُ النِّعْمَةُ: با ذکر خدا نعمت خدا نازل میشود.

۳۲ بِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ: بواسطه ایمان انسان بر خوبیها راه برده میشود.

۳۳ بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ: عدالت برکات را دو چندان میکند.

۳۴ بِالْعَقْلِ تُنَالُ الْخَيْرَاتُ: انسان بواسطه عقل بخوبیها میرسد.

۳۵ بِالْبِرِّ يُمْلَكُ الْحُرُّ: بوسیله خوبی آزادمرد بنده و

ملک انسان میشود .

۳۶ بِفِعْلِ الْمَعْرُوفِ يُسْتَدَامُ الشُّكْرُ : با نیکوکاری سپاسگزاری ادامه پیدا میکند .

۳۷ بِالْعَدْلِ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ : کار رعیت با عدالت اصلاح میشود .

۳۸ بِالْفِكْرِ تَصْلُحُ الرَّوِيَّةُ : روش امر زندگی انسان با اندیشه اصلاح میپذیرد .

۳۹ بِالتَّعَلُّمِ يُنَالُ الْعِلْمُ : دانش با دانش آموختن بانسان میرسد .

۴۰ بِالْكَظْمِ يَكُونُ الْحِلْمُ : بردباری بفرو خوردن خشم است .

۴۱ بِالْعِلْمِ تَكُونُ الْحَيٰوةُ : زندگی انسان بواسطه علم است (و جاهل در شمار مردگان است) .

۴۲ بِالصِّدْقِ تَكُونُ النَّجَاةُ : رستگاری در راستی است

۴۳ بِالْكِذْبِ يَتَزَيَّنُ أَهْلُ النِّفَاقِ : دورویان خود را با دروغ میارایند .

۴۴ بِالشَّرَهِ تُشَانُ الْأَخْلَاقُ : اخلاق انسان با آزمندی بسیار عیبناک میگردد .

۴۵ بِالصِّدْقِ تَكْمُلُ الْمُرُوَّةُ : مردانگی با راستی تکمیل است .

۴۶ بِالتَّوَاخِي فِي اللّٰهِ تَكْمُلُ الْمُرُوَّةُ : با برادری در راه خدا با یکدیگر مردانگی تمام است .

۴۷ بِالتَّوَاخِي فِي اللّٰهِ تُثْمِرُ الْأُخُوَّةُ : در راه خدا باهم برادری کردن ثمره اش برادری است .

۴۸ بِالتَّأَنِّي تَسْهُلُ الْمَطَالِبُ : کارها با نرمی و آرامش آسان میگردند .

۴۹ بِالصَّبْرِ تُدْرَكُ الرَّغَائِبُ : چیزهای دلپسند با صبر بدست میآید .

۵۰ بِالصِّحَّةِ تُسْتَكْمَلُ اللَّذَّةُ : لذت زندگی با تندرستی است

۵۱ بِالزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ : درخت حکمت با زهد بار میاورد

۵۲ بِالظُّلْمِ تَزُولُ النِّعَمُ : نعمتها با ستمکاری از بین میروند .

۵۳ بِالْبَغْيِ تُجْلَبُ النِّقَمُ : خشمهای خدا با ستمکاری جلب میشوند .

۵۴ بِالْأَفْضَالِ تُسْتَرَقُّ الْأَعْنَاقُ : با فزایش و بخشش آزادگان به بند بندگی کشیده میشوند

۵۵ بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ تَأْنَسُ الرِّفَاقُ : با خوشرفتاری رفقا با انسان انس میگیرند .

۵۶ بِالْعِلْمِ يَسْتَقِيمُ الْمُعْوَجُّ : کجیها با دانش راست میگردند .

۵۷ بِالْحَقِّ يُسْتَظْهَرُ الْمُحْتَجُّ : شخص حجّت آرنده حق را پشتیبان میگیرد.

۵۸ بِالرِّفْقِ تُدْرَكُ الْمَقَاصِدُ : انسان مقاصد خود را بامدارا بدست میاورد.

۵۹ بِتَحَمُّلِ الْمُؤَنِ تَكْثُرُ الْمَحَامِدُ : ببرداشتن بارهای زحمات (از دوش مردم) ستایشها بسیار میگردد.

۶۰ بِالْعَفَافِ تَزْكُو الْأَعْمَالُ : با پرهیز و پاکدامنی کارها پاکیزه میشوند.

۶۱ بِالصَّدَقَةِ تُفْسَحُ الْآجَالُ : با تصدّق دادن اجلها گشاده میگردند (و مرگهای ناگهانی عقب میرود).

۶۲ بِالدُّعَاءِ يُسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ : بلا بوسیله دعا برطرف میشود.

۶۳ بِحُسْنِ الْأَفْعَالِ يَحْسُنُ الثَّنَاءُ : با کردارهای نیک ستایشها نیکو میگردند.

۶۴ بِالْإِخْلَاصِ تُرْفَعُ الْأَعْمَالُ : با اخلاص و پاکدامنی کارها بالا میروند.

۶۵ بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْإِقْبَالُ : با طاعت خدا اقبال بدست میآید و انسان خوشبخت میشود.

۶۶ بِالْقَنَاعَةِ يَكُونُ الْعِزُّ : عزت و آبرو با قناعت است.

۶۷ بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْفَوْزُ : پیروزی در طاعت خدا است.

۶۸ بِالتَّكَبُّرِ يَكُونُ الْمَقْتُ : خودپسندی موجب دشمنی است.

۶۹ بِالتَّوَانِي يَكُونُ الْفَوْتُ : با کاهلی وقت از دست میرود.

۷۰ بِالْفَنَاءِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا : جهان با نیستی پایان پذیرد.

۷۱ بِالْحِرْصِ يَكُونُ الْعَنَاءُ : رنج با آزمندی است.

۷۲ بِالْيَأْسِ يَكُونُ الْغِنَاءُ : دارائی در نومیدی از خلق است.

۷۳ بِالْمَعْصِيَةِ يَكُونُ الشَّقَاءُ : بدبختی در نافرمانی خدا است.

۷۴ بِعَوَارِضِ الْآفَاتِ تَتَكَدَّرُ النِّعَمُ : با پیدایش آفتها نعمتها تیره و تار میگردند.

۷۵ بِالْإِيثَارِ يُسْتَحَقُّ اسْمُ الْكَرَمِ : بدادن و بخشیدن شخص سزاوار نام کرم میشود.

۷۶ بِقَدْرِ اللَّذَّةِ يَكُونُ التَّنْغِيصُ : غصه و تنگی دل باندازه لذت است.

۷۷ بِقَدْرِ السُّرُورِ يَكُونُ التَّنْغِيصُ : دل شکستگی باندازه شادمانی است.

۷۸ بِرُكُوبِ الْأَهْوَالِ تُكْتَسَبُ الْأَمْوَالُ : بسواری برترسها (و دلاوری) اموال بدست میاید.

۷۹ بِالصِّدْقِ تَتَزَيَّنُ الْأَقْوَالُ : سخنها با راستی آرایش میپذیرد.

۸۰ بِالسَّخاءِ تُزانُ الأَفعالُ : کردارها با سخاوت سنجیده میشوند .

۸۱ بِالإِخلاصِ يَتَفاضَلُ العُمّالُ : کارگذاران با اخلاص و درستکاری برتری میجویند .

۸۲ بِالجُودِ تَسُودُ الرِّجالُ : مردان با دهش و بخشش سروری میابند .

۸۳ بِلِينِ الجانِبِ تَأنَسُ النُّفُوسُ : مردم بواسطه نرم خوئی با انسان مأنوس میگردند .

۸۴ بِالأَقبالِ تُطرَدُ النُّحُوسُ : بدبختیها با بخت و اقبال از بین میروند .

۸۵ بِحُسنِ الأَقبالِ يَطِيبُ العَيشُ : زندگی با خوشخوئی گواراست .

۸۶ بِكَثرَةِ الغَضَبِ يَكُونُ الطَّيشُ : از جای بدر رفتن از بسیار خشم گرفتن است .

۸۷ بِعَدلِ المَنطِقِ تَجِبُ الجَلالَةُ : درستی گفتار موجب بزرگی است .

۸۸ بِالعُدُولِ عَنِ الحَقِّ تَكُونُ الضَّلالَةُ : برگشتن از حق باعث گمراهی است .

۸۹ بِالسِّيرَةِ العادِلَةِ يُقهَرُ المُناوِي : با رفتار درست دشمن پست کرده میشود .

۹۰ بِالكُتّابِ الفَضائِلِ تُكبَتُ المُعادِي : با اندوختن دانش دشمن افکنده و کوبیده میشود .

۹۱ بِدَوامِ ذِكرِ اللّهِ تَنجابُ الغَفلَةُ : همیشه بیاد خدا بودن غفلت را دور میسازد .

۹۲ بِحُسنِ العِشرَةِ تَدُومُ الوُصلَةُ : دوستی با خوشرفتاری پایدار است .

۹۳ بِتَكرارِ الفِكرِ تَنجابُ الشَّكُّ : فکر را مکرر کردن شک را دور کردن است .

۹۴ بِدَوامِ الشَّكِّ يَحدُثُ الشِّركُ : از پرشکی شرک پیدا شود .

۹۵ بِالحِكمَةِ يُكشَفُ غِطاءُ العِلمِ : پرده علم با حکمت گشوده میشود .

۹۶ بِوُفُورِ الحَقِّ يَتَوَفَّرُ الحِلمُ : با فراوانی حق (و همیشه بیاد خدا بودن) حلم فراوان میگردد .

۹۷ بِالعُقُولِ تُنالُ ذُروَةُ العُلُومِ : انسان بوسیله خردها باعلا درجه دانشها میرسد .

۹۸ بِالصَّبرِ تُدرَكُ مَعالِي الأُمُورِ : انسان بنیروی شکیب کارهای بزرگ را درمییابد .

۹۹ بِقَدرِ الهِمَمِ تَكُونُ الهُمُومُ : اندوهها باندازه همتها است .

۱۰۰ بِقَدْرِ الْفِتْنَةِ يَتَضَاعَفُ الْحُزْنُ وَالْغُمُومُ: غم و اندوهها باندازهٔ (وهنگام) گرفتاری چندان میشود.

۱۰۱ بِالتَّقْوَى تُقْطَعُ حُمَةُ الْخَطَايَا: تیزی لغزش و تندی گناهان بوسیلهٔ تقوا قطع میگردد.

۱۰۲ بِالْوَرَعِ يَكُونُ التَّنَزُّهُ عَنِ الدَّنَايَا: پارسائی سبب پاکی از پستیهاست.

۱۰۳ بِحُسْنِ الْأَخْلَاقِ تَدِرُّ الْأَرْزَاقُ: خوشخوئیها روزیها را بر انسان فرو میبارد.

۱۰۴ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ تَكْثُرُ الرِّفَاقُ: بیاری کردن نیکو دوستی بسیار میگردد.

۱۰۵ بِصِدْقِ الْوَرَعِ يُحْصَنُ الدِّينُ: بپارسائی درست دین نگهداری میشود.

۱۰۶ بِالرِّضَاءِ بِقَضَاءِ اللهِ يُسْتَدَلُّ عَلَى حُسْنِ الْيَقِينِ: براضی بودن بقضای الهی بر یقین و باور نیک استدلال میشود.

۱۰۷ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ: بانیکوکاری بر ایمان (هرکس) راه برده میشود.

۱۰۸ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ يُسْتَدَلُّ عَلَى حُسْنِ الْإِيقَانِ: باتوکّل درست و نیک بر یقین نیک (بخدا) راه برده میشود.

۱۰۹ بِكَثْرَةِ التَّوَاضُعِ يُسْتَدَلُّ عَلَى تَكَامُلِ الشَّرَفِ: بافروتنی بسیار بر شرافت کامل و عالی راه برده میشود.

۱۱۰ بِكَثْرَةِ التَّكَبُّرِ يَكُونُ التَّلَفُ: نابودی در گردنکشی بسیاراست.

۱۱۱ بِصِحَّةِ الْمِزَاجِ تُوجَدُ لَذَّةُ الطَّعْمِ: با مزاج سالم و درست لذّت چشیدن یافت میشود.

۱۱۲ بِأَصَالَةِ الرَّأْيِ يَقْوَى الْحَزْمُ: اندیشهٔ درست دوراندیشی را نیرو میدهد.

۱۱۳ بِتَرْكِ مَا لَا يَعْنِيكَ يَتِمُّ لَكَ الْعَقْلُ: باواگذاری آنچه که شایستهٔ تو نیست عقل تو کامل میگردد.

۱۱۴ بِكَثْرَةِ الْاِحْتِمَالِ يَكْثُرُ الْفَضْلُ: فضل و فزونی انسان به بسیاری بردباری است.

۱۱۵ بِالْإِيثَارِ عَلَى نَفْسِكَ تَمْلِكُ الرِّقَابَ: با بخشش بر نفس خویش (و فداکاری در راه مردم) مالک رقاب میگردی.

۱۱۶ بِتَجَنُّبِ الرَّذَائِلِ تَنْجُو مِنَ الْعَابِ: رستگاری از عیب و ننگ بدوری از زشتیهاست.

۱۱۷ بِالْعَمَلِ يَحْصُلُ الثَّوَابُ لَا بِالْكَسَلِ: بعمل ثواب حاصل میشود نه باکسالت و تنبلی.

۱۱۸ بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجْنَى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ

درخت دانش بکردار نیک بارور میگردد نه بگفتار نیک .

۱۱۹ بِالْعَمَلِ تُحْصَلُ الْجَنَّةُ لا بِالْأَمَلِ : بهشت باعمل بدست میآید نه با آرزو .

۱۲۰ بِالْأَعْمالِ الصّالِحَةِ تَعْلُو الدَّرَجاتُ : انسان با اعمال صالحه بدرجات بلند بالا میرود .

۱۲۱ بِغَلَبَةِ الْعاداتِ الْوُصُولُ إِلَى أَشْرَفِ الْمَقاماتِ : انسان بغلبه بعادات (پست) بدرجات ارجمند نائل میگردد .

۱۲۲ بِالْإِحْسانِ تُمْلَكُ الْقُلُوبُ : بانیکی کردن دلها را بدست میآوری .

۱۲۳ بِالتَّغابِي تُسْتَرُ الْعُيُوبُ : عیبها بادوده‌ش پوشیده میشود .

۱۲۴ بِخَفْضِ الْجَناحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورُ : بفروتنی و فروخوابا نذن بال کارها بسامان میشوند .

۱۲۵ بِالْفَجائِعِ يَتَنَغَّصُ السُّرُورُ : شادیها باندوه درهم شکسته میشوند .

۱۲۶ بِالطّاعَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ : بافرمان خدابردن بهشت برپرهیزگاران نزدیک میگردد .

۱۲۷ بِالْمَعْصِيَةِ تُوصَدُ النّارُ لِلْغاوِينَ : با نافرمانی خدا درهای آتش برگمراهان بسته میشود

۱۲۸ بِتَقْدِيرِ أَقْسامِ اللهِ لِلْعِبادِ قامَ وَزْنُ الْعالَمِ وَتَمَّتْ هٰذِهِ الدُّنْيا لِأَهْلِها : باندازه گیری قسمتهای خدا برای بندگان میزان تعادل جهان سرپا و این دنیا برای مردمش تمام و کامل است .

۱۲۹ بِالصِّدْقِ وَالْوَفاءِ تَكْمُلُ الْمُرُوَّةُ لِأَهْلِها : باراستی و وفاداری مردانگی برای مردان کامل میشود (مراد اینست که کسی که درستی و وفا ندارد مردیت وناقص است .

۱۳۰ بِالرِّفْقِ تَهُونُ الصِّعابُ : سختیها بانرمی آسان میگردد

۱۳۱ بِالتَّأَنِّي تَسْهُلُ الْأَسْبابُ : اسباب امور باآهستگی فراهم میشود .

۱۳۲ بِالْاِحْتِمالِ وَالْحِلْمِ يَكُونُ لَكَ النّاسُ أَنْصاراً وَأَعْواناً : بابار برداری (از دوش مردم) و بردباری مردم اعوان و انصار و یاران تو میگردند .

۱۳۳ بِإِغاثَةِ الْمَلْهُوفِ يَكُونُ لَكَ مِنْ عَذابِ اللهِ حِصْنٌ : بانیکه درمانده بفریادرسی برای تو از عذاب خدا پناهی خواهد بود .

۱۳۴ بِفَضْلِ الرَّسُولِ يُسْتَدَلُّ عَلى عَقْلِ الْمُرْسِلِ : بفضل و دانش فرستاده بر عقل فرستنده

میشود (همچنانکه از مکتوب پی بدانش کاتب میبرند)

۱۳۵ بِالْبِشْرِ وَ بَسْطِ الْوَجْهِ يَحْسُنُ مَوْقِعُ الْبَذْلِ: بشادمانی وگشاده رویی موقعیت بخشش نیکو میافتد

۱۳۶ بِإِيثَارِ حُبِّ الْعَاجِلَةِ صَارَ مَنْ صَارَ إِلَى سُوءِ الْآجِلَةِ: به برگزیدن محبت دنیا هرکسی گرفتار بدی و عذاب آخرت شد که شد.

۱۳۷ بِقَدْرِ عُلُوِّ الرِّفْعَةِ تَكُونُ نِكَايَةُ الْوَقْعَةِ: گرفتاری و سختی پیش آمد باندازه بلندی پایگاه است (مثلا کسیکه بپادشاه نزدیکتر است گرفتاریش سخت تر از دیگران است).

۱۳۸ بِالتَّقْوَى قُرِنَتِ الْعِصْمَةُ: پاکدامنی وابسته بپرهیزکاری است (و شخص تا پرهیزکار نباشد دامانش از لوث گناهان پاکیزه نگردد).

۱۳۹ بِالْعَفْوِ تُسْتَنْزَلُ الرَّحْمَةُ: رحمت خدا در اثر عفو و گذشت بر انسان فرود میآید.

۱۴۰ بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ: بوسیله عقل نفس انسانی کامل میگردد.

۱۴۱ بِالْمُجَاهَدَةِ صَلَاحُ النَّفْسِ: اصلاح نفس بکوشش و پیکار با او است.

۱۴۲ بِالْعَقْلِ صَلَاحُ كُلِّ أَمْرٍ: اصلاح هر کاری وابسته بعقل است.

۱۴۳ بِالْجَهْلِ يُسْتَثَارُ كُلُّ شَرٍّ: هر شری بوسیله جهل و نادانی برگزیده میشود.

۱۴۴ بِالْفِكْرِ تَنْجَلِي غَيَاهِبُ الْأُمُورِ: تاریکیها و فروبستگیهای کارها با فکر روشن و باز میگردند.

۱۴۵ بِالْإِيمَانِ يُرْتَقَى إِلَى ذُرْوَةِ السَّعَادَةِ وَ نِهَايَةِ الْحُبُورِ: انسان بانردبان ایمان باعلا درجه سعادت و نهایت شادیها میرسد.

۱۴۶ بِالتَّوْبَةِ تُمَحَّصُ السَّيِّئَاتُ: گناهان با بازگشت بخدا از هم پاشیده میشوند.

۱۴۷ بِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ: بوسیله ایمان انسان بر خوبیها راه برده میشود.

۱۴۸ بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْإِقْبَالُ: اقبال و پیش آمد خوش در اثر فرمان خدا بردن است.

۱۴۹ بِالتَّقْوَى تَزْكُو الْأَعْمَالُ: پاکیزگی کارها بوسیله تقوی است.

۱۵۰ بِكَثْرَةِ الْإِفْضَالِ يُعْرَفُ الْكَرِيمُ: به بسیاری بخشش بخشایشگری مرد شناخته میشود.

۱۵۱ بِكَثْرَةِ الْاِحْتِمَالِ يُعْرَفُ الْحَلِيمُ: بردباری بسیار مرد بردبار شناخته میشود.

۱۵۲ بِالْإِحْسَانِ تُمْلَكُ الْأَحْرَارُ: آزاد مردان

بانیکی بنده و مملوک خواهند شد.

۱۵۳ بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ : نیکان بدرست پیمانی شناخته میگردند.

۱۵۴ بِحُسْنِ الطَّاعَةِ يُعْرَفُ الْأَخْيَارُ : خوبان بخوبی فرمان برداری شناخته میشوند.

۱۵۵ بِالْأَدَبِ تُشْحَذُ الْفِطَنُ : زیرکیها باسوهان ادب تیز میگردند

۱۵۶ بِالْوَرَعِ يَتَزَكَّى الْمُؤْمِنُ : مؤمن بپارسائی پاکیزه میشود.

۱۵۷ بِالْجُودِ يُبْتَنَى الْمَجْدُ وَيُجْلَبُ الْحَمْدُ : مجد و بزرگواری وجلب حمد وستایش مردم روی پایهٔ جود وبخشش است.

۱۵۸ بِالْإِحْسَانِ تُغْمَدُ الذُّنُوبُ : بوسیلهٔ نیکی احسان گناهان پوشیده میشوند.

۱۵۹ بِالْغُفْرَانِ يَعْظُمُ الْمَجْدُ : آمرزش وگذشت ازگناهان پایهٔ بزرگی انسان بزرگ وبلند میگردد.

۱۶۰ بِالرِّفْقِ تُدْرَكُ الْمَقَاصِدُ : انسان بانرمی بمقاصدش میرسد.

۱۶۱ بِالْبَذْلِ تَكْثُرُ الْمَحَامِدُ : ستایشها با بخشش بسیار گردند.

۱۶۲ بِالْإِحْسَانِ تُمْلَكُ الْقُلُوبُ : انسان با احسان خداوند دلها میشود.

۱۶۳ بِالْإِفْضَالِ تُسْتَرُ الْعُيُوبُ : بافزایش وبخشش عیبها پوشیده میشود.

۱۶۴ بِالتَّوَدُّدِ تَتَأَكَّدُ الْمَحَبَّةُ : رشتهٔ دوستی با مهربانی استوار گردد.

۱۶۵ بِالرِّفْقِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ : دوستی بامهر و نرمی پایدار میماند.

۱۶۶ بِبَذْلِ الرَّحْمَةِ تُسْتَنْزَلُ الرَّحْمَةُ : بابکار بردن رحمت رحمت خدا نازل میگردد.

۱۶۷ بِبَذْلِ النِّعْمَةِ تُسْتَدَامُ النِّعْمَةُ : بابکار بردن نعمت (بر بندگان) نعمت خدا ادامه پیدا میکند

۱۶۸ بِالتَّعَبِ الشَّدِيدِ تُدْرَكُ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَالرَّاحَةُ الدَّائِمَةُ : با رنجهای بسیار بشر بپایگاههای بلند وآسایش همیشگی میرسد.

۱۶۹ بِصِلَةِ الرَّحِمِ تُسْتَدَرُّ النِّعَمُ : باخویشاوند پیوند کردن نعمت را بر انسان فرو میبارد.

۱۷۰ بِقَطِيعَةِ الرَّحِمِ تُسْتَجْلَبُ النِّقَمُ : پیوند خویشی را بریدن باعث جلب گرفتاریها است.

۱۷۱ بِتَكْرَارِ الْفِكْرِ تَسْلَمُ الْعَوَاقِبُ : بازیرورو کردن

اندیشه انسان از گرفتاریها بر کنار میماند.

۱۷۲ بحسن النیّات تنجح المطالب: انسان با نیات خوب داشتن بخواهشهایش دست پیدا میکند.

۱۷۳ بالنظر فی العواقب تؤمن المعاطب: بپایان کارها در نگریستن از گرفتاریها بر کنار ماندن است.

۱۷۴ بالاستبصار یحصل الاعتبار: با نظر کردن و از روی بینش دیدن پندها تحصیل میگردند.

۱۷۵ بلزوم الحقّ یحصل الاستظهار: باهمراهی بحق برای انسان پشتیبان پیدا میشود.

۱۷۶ بالاحسان تسترقّ الرّقاب: بانیکی و احسان گردنها به بند بندگی کشیده میشود.

۱۷۷ بملک الشّهوة التّنزّه عن کلّ عاب: با بدست گرفتن زمام شهوت انسان از هر ننگ و عیبی بر کنار خواهد ماند.

۱۷۸ بالبکاء من خشیة الله تمحّص الذّنوب: با گریستن از خوف خدا گناهان از هم پاشیده میشوند.

۱۷۹ بالرّضا عن النّفس تظهر السّوءات والعیوب: باینکه شخص خودپسند باشد عیبها و زشتیها آشکار میگردند.

۱۸۰ بالتّوبة تکفّر الذّنوب: گناهان از پشیمان بوسیله توبه و بخدا بازگشتن است.

۱۸۱ ببلوغ الآمال یهون رکوب الأهوال: با رسیدن بآرزوها سواری بر مراکب هولناک آسان میگردد (انسان پس از کشیدن بار رنجها بآرزو که رسید سختیها را فراموش میکند).

۱۸۲ بالأطماع تذلّ رقاب الرّجال: بوسیله طمعها گردنهای مردان به بند خواری کشیده میشود.

الفصل التّاسع عشر

مما ورد من حکم أمیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فی حرف الباء بلفظ بادروا قال علیه السّلام

فصل نوزدهم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء بلفظ بادروا آنحضرت علیه السلام فرمودند:

۱ بادر الطّاعة تسعد: بطاعت خدا بشتاب نیکبخت باش.

۲ بادر الخیر ترشد: بنیکی بشتاب تا به نیکی راه یابی.

۳ بادر الفرصة قبل أن تکون غصّة: فرصت را

دریاب پیش از آنکه فرصت غصه شود (و از دست برود).

۴ بادِرِ البِرَّ فإنَّ أعمالَ البِرِّ فُرصَةٌ: نیکی را دریاب زیرا که کارهای نیک خود فرصت‌اند.

۵ بادِروا العَمَلَ وَأكذِبوا الأمَلَ وَلاحِظوا الأجَلَ: عمل را پیش دستی کنید آرزو را دروغ پندارید و دیده براه اجل دوخته باشید (که اجل کسی را خبر نمیکند).

۶ بادِروا الأمَلَ وَخافوا بَغتَةَ الأجَلِ تُدرِكوا أفضَلَ الأمَلِ: بر آرزو پیشی جوئید و از ناگهان رسیدن اجل بترسید تا اعمال شایسته را درک کنید.

۷ بادِروا بِالعَمَلِ عُمُرًا ناكِسًا: در این عمر سراشیب شونده عمل را دریابید (پیش از آنکه پیر شوید و دستتان برسد).

۸ بادِروا بِالعَمَلِ مَرَضًا حابِسًا وَمَوتًا خالِسًا: عمل را پیش تازید پیش از آنکه مرضی حبس کننده و مرگی رباینده شما را دریابد.

۹ بادِروا قَبلَ قُدومِ الغائِبِ المُنتَظَرِ: عمل را پیش تازید پیش از آنکه غائب منتظر که مرگ است در رسد.

۱۰ بادِروا قَبلَ أخذِ العَزيزِ المُقتَدِرِ: عمل را پیش تازید پیش از رسیدن مرگی که ارجمند و تواناست (و هر ارجمند و توانائی نزد مرگ زبون و خوار است).

۱۱ بادِروا قَبلَ الضَّنكِ وَالمَضيقِ: عمل را پیش تازید پیش از تنگ گرفتن و به تنگنا افتادن (و جان بگودی گلو رسیدن).

۱۲ بادِروا قَبلَ الرَّوعِ وَالزُّهوقِ: عمل را پیش تازید پیش از ترس و باطل شدن (آرزوها).

۱۳ بادِروا في مَهَلِ البَقيَّةِ وَأُنُفِ المَشِيَّةِ وَانتِظارِ التَّوبَةِ وَانفِساحِ الحَوبَةِ: عمل را پیش تازید در این باقی مهلت و سکافی که راهی هست و انتظار توبه باقی است و از گناه کناره جوئی ممکن است.

۱۴ بادِروا وَالأبدانُ صَحيحَةٌ وَالألسُنُ مُطلَقَةٌ وَالتَّوبَةُ مَسموعَةٌ وَالأعمالُ مَقبولَةٌ: عمل را پیش تازید کنون که تنها درست زبانها باز توبه شنیده شده و کردارها پذیرفته شده است.

۱۵ بادِروا آجالَكُم بِأعمالِكُم وَابتاعوا ما يَبقى لَكُم بِما يَزولُ عَنكُم: بعملهایتان بر اجلهایتان پیشی گیرید و آنچه را که برایتان باقیمانده است بخرید بآنچه که از شما جدا میگردد.

۱۶ بادِروا بِأموالِكُم قَبلَ حُلولِ آجالِكُم تُزَكِّكُم وَتُصلِحكُم وَتُزلِفكُم: باموالتان پیش تازید پیش از آنکه اجلهایتان در رسد تا این کار شما را پاک سازد و اصلاح کند و بخدا نزدیکتان سازد.

۱۷ بادِرُوا المَوتَ وغَمَراتِهِ وَمَهِّدُوا لَهُ قَبلَ حُلُولِهِ وَأَعِدُّوا لَهُ قَبلَ نُزُولِهِ: بر مرگ وسختیهای آن پیش تازید و پیش از رسیدن آن مهیا باشید و آماده گردید پیش از آنکه آن بر شما فرود آید (و دستتان از چاره کوتاه باشد).

۱۸ بادِرُوا فی فُسحَةِ الإرشادِ وَراحَةِ الأجسادِ وَمَهَلِ البَقِیَّةِ وَأُنُفِ المَشِیَّةِ: پیش تازید در پیشگاه هدایت و تندرستیها و باقیمانده مهلت در روزکی چند که از راه و روشتان باقی است.

۱۹ بادِرُوا بِأَعمالِکُم وَسابِقُوا آجالَکُم فَإِنَّکُم مَدِینُونَ بِما أَسلَفتُم وَمُجازُونَ بِما قَدَّمتُم وَمُطالَبُونَ بِما خَلَّفتُم: با کردار نیکتان پیش تازید و بر مرگهایتان پیشی گیرید زیرا که شما بدانچه که پیش فرستاده اید (از اموال) خواهید رسید و بدانچه که مقدم داشته اید (از اعمال) جزا داده خواهید شد و بدانچه که پشت سر نهاده اید باز خواست خواهید گردید.

۲۰ بادِرُوا الأمَلَ وَسابِقُوا هُجُومَ الأجَلِ فَإِنَّ النّاسَ یُوشِکُ أَن یَنقَطِعَ بِهِمُ الأمَلُ فَیَرهَقَهُمُ الأجَلُ: آرزو را پیش تازید و بر یورش آوردن مرگ سبقت گیرید زیرا نزدیک است که پیوند آرزوی بشر بریده شود و مرگ آنان را از میان بردارد.

۲۱ بادِرُوا صالِحَ الأعمالِ وَالخِناقُ مُهمَلٌ وَالرُّوحُ مُرسَلٌ: با عملهای نیک و صالح پیش تازید اکنون که مرگ گلوگیر واگذارده شده و جان در آمد و شد است.

۲۲ بادِر شَبابَکَ قَبلَ هَرَمِکَ وَصِحَّتَکَ قَبلَ سُقمِکَ: با جوانیت پیش تاز پیش از پیر شدنت و تن درستیت را دریاب پیش از بیماریت.

۲۳ بادِر غِناکَ قَبلَ فَقرِکَ وَحَیاتَکَ قَبلَ مَوتِکَ: دارائیت را دریاب پیش از ناداریت و زندگیت را پیش از مردنت.

أَلفَصلُ العِشرُونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ الباءِ الثّابِتَةِ بِلَفظِ بِئسَ مِن ذٰلِکَ قَولُهُ عَلَیهِ السَّلامُ

فصل بیستم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء ثابته بلفظ بئس از

این باب فرمایش آنحضرت علیه السّلام است که فرمود

۱ بئس الداء الحمق: نادانی بد دردی است.
۲ بئس الشیمة الخرق: ابلهی بد روشی است.
۳ بئس الرفیق الحرص: همنشین بدی است حرص
۴ بئس الاختیار التقصیر(الاختیار النقص): به نقص و کاهش (دین) بد برگزیدنی است.
۵ بئس الشیمة النمیمة: بدروشی است سخن چینی.
۶ بئس الطمع الشره: بد طمع کاری است آزمندی بسیار
۷ بئس الطعام الحرام: حرام بد طعامی است.
۸ بئس القوت اکل مال الایتام: بد روزی است مال یتیمان را خوردن.
۹ بئس القلادة قلادة الآثام: بد گردن بندی است گردن بند گناهان.
۱۰ بئس الصدیق الملوک: پادشاهان بد دوستانی هستند (که ابدا وفا در سیر ستشان نیست).
۱۱ بئس السجیة الغلول: بد روشی است کین توزی و خیانت.
۱۲ بئس العادة الفضول: بد خوئی است زیاده روی.
۱۳ بئس القرین الجهول: بد رفیقی است نادانی.
۱۴ بئس الوجه الوقاح: بد روئی است بی شرمی و بیحیائی.
۱۵ بئس القرین العدو: بد همراهی است دشمن.
۱۶ بئس الجار جار السوء: بد همسایه ایست همسایه بد.
۱۷ بئس الرفیق الحسود: بد یاریست یار رشکبر.
۱۸ بئس العشیر الحقود: بد خویشاوندی است خویشاوند کین توز.
۱۹ بئس العمل المعصیة: بد کاری است گنهکاری
۲۰ بئس الرجل من باع دینه بدنیا غیره: بد مردی است آنکه دینش را بدنیای دیگری بفروشد
۲۱ بئس السیاسة الجور: بد رفتاریست ستمکاری
۲۲ بئس الذخر فعل الشر: بد پس اندازی است بدکاری.
۲۳ بئس الظلم ظلم المستسلم: بد ستمی است ستمکاری درباره شخص فرمانبردار.
۲۴ بئس الکسب الحرام: بد کسبی است کسب حرام
۲۵ بئس قرین الورع الشبع: برای پارسائی بد همنشینی است پری شکم.
۲۶ بئس قرین الدین الطمع: برای دین بد همنشینی است

طمع کاری .

۲۷ بِئْسَ الْمَنْطِقُ الْكِذْبُ : بدگفتاری است گفتار دروغ .

۲۸ بِئْسَ النَّسَبُ سُوءُ الْأَدَبِ : بد نسبی است با داب دین مؤدب نبودن .

۲۹ بِئْسَ السَّعْيُ التَّفْرِقَةُ بَيْنَ الْأَلِيفَيْنِ : بد کوشش کردنی است کوشش برای جدائی انداختن بین دو دوست .

۳۰ بِئْسَتِ الْقِلَادَةُ قِلَادَةُ الدَّيْنِ : بد گردن بندی است گردن بند قرض و وام .

۳۱ بِئْسَ الْاسْتِعْدَادُ الْاسْتِبْدَادُ : بد آمادگی است برای خود رائی آماده بودن .

۳۲ بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ : بد توشه ای است برای آخرت بر بندگان خدا ستم راندن .

۳۳ بِئْسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يُفْنِي قَصِيرَ الْعُمْرِ وَيُفَوِّتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ : بدوام خواهی است خواب عمر کوتاه را تباه میسازد و اجر بسیار را از بین میبرد .

۳۴ بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ يُبْدِي الْمَعَايِبَ وَيُدْنِي الشَّرَّ وَيُبَاعِدُ الْخَيْرَ : بد یاری است غضب عیوب را ظاهر میسازد بدی را نزدیک میگرداند و خوبی را دور میسازد .

۳۵ بِئْسَ الْخَلِيقَةُ الْبُخْلُ : بد خوئی است بخل و امساک .

۳۶ بِئْسَ الشِّيمَةُ الْأَمَلُ يُفْنِي الْأَجَلَ وَيُفَوِّتُ الْعَمَلَ : بد روشی است آرزوی دراز داشتن و آن انسان را سر میبرد و عمل را از این میبازد .

۳۷ بِئْسَتِ الدَّارُ الدُّنْيَا : بد خانه ایست جهان که همواره انسان در آن در معرض آفات است)

۳۸ بِئْسَ الْاخْتِيَارُ التَّعَوُّضُ بِمَا يَفْنَى عَمَّا يَبْقَى : بد برگزیدنی است عوض گرفتن بدانچه که فانی میگردد از آنچه که باقی میماند (دین را دادن دینار استاندن)

الفصل الحادي والعشرون

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْبَاءِ بِالْبَاءِ الثَّابِتَةِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل بیست و یکم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف باء بباء ثابته بلفظ مطلق آنحضرت (علیه السلام فرمودند :)

۱ بُكْرَةُ السَّبْتِ وَالْخَمِيسِ بَرَكَةٌ : صبح روز شنبه و پنجشنبه بابرکت است (و در پی کارها رفتن نیکو است).

۲ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ : با پدر و مادر نیکی کردن بزرگترین فریضه است .

۳ بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوُّهُ : شکم انسان دشمن انسان است (زیرا برای پر کردن این شکم است که انسان کارهای حرام را مرتکب میشود) .

۴ بُعْدُ الْمَرْءِ عَنِ الدَّنِيَّةِ فُتُوَّةٌ : دوری گزیدن از پستی جوانمردی است .

۵ بَرَكَةُ الْمَالِ فِي الصَّدَقَةِ : برکت مال انسان در تصدق دادن است .

۶ بِرُّ الرَّجُلِ ذَوِي رَحِمِهِ صَدَقَةٌ : اینکه مرد با خویشانش نیکی کند در شمار تصدق دادن است .

۷ بَلَاءُ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ : گرفتاری مرد در زبانش میباشد .

۸ بَيَانُ الرَّجُلِ يُنْبِئُ عَنْ قُوَّةِ جَنَانِهِ : بیان مرد از نیروی دلش آگهی میدهد (زیرا مرد تا دارای قلبی قوی نباشد نمیتواند سخن را شیرین و شیوا بیان سازد)

۹ بَاكِرِ الطَّاعَةَ تَسْعَدْ : در طاعت حق صبح کن تا نیک بخت شوی .

۱۰ بَادِرِ الْخَيْرَ تَرْشُدْ : بکار نیک مبادرت کن راه را پیدا میکنی .

۱۱ بُكَاءُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ يُمَحِّصُ ذُنُوبَهُ : گریه بنده از ترس خدا گناهانش را از هم میپاشد .

۱۲ بَلَاءُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَدِينِهِ : گرفتاری مرد باندازه دین و ایمان بخدا است (در دنیا لکن در آخرت آسایشش باندازه ایمانش میباشد) .

۱۳ بَرَكَةُ الْعُمُرِ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ : عمر بابرکت در کار نیک کردن است .

۱۴ بَلَاءُ الرَّجُلِ فِي طَاعَةِ الطَّمَعِ وَالْأَمَلِ : گرفتاری مرد در این است که فرمانبردار طمع و آرزوی دراز باشد

۱۵ بَذْلُ الْعِلْمِ زَكَاةُ الْعِلْمِ : دانش بخشی سبب پاکیزگی دانش است (انسان هر قدر علم را بمتعلمین یاد دهد بهمان اندازه صفای باطنش بیشتر گردد) .

۱۶ بِالْعِلْمِ تُدْرَكُ دَرَجَةُ الْحِلْمِ : بواسطه علم رتبه درجه حلم بدست میآید .

۱۷ بَذْلُ الْعَطَاءِ زَكَاةُ النَّعْمَاءِ : زکوة نعمتهای الهی عطا بخشیدن و ایثار نمودن است .

۱۸ بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَنْمَى عَدَدًا وَأَكْثَرُ وَلَدًا : باقیمانده از جنگ عدد شان بیشتر و فرزندانشان

افزونتر است (مثلاً ملتی در راه استقلال مجنگد و کشته فراوان میدهد آنها که باقی مانند کاخ عظمت خود را بر پایه های استواری بنا مینهند و شالوده بهتری و پایدارتری میریزند).

۱۹ بَذْلُ الجاهِ زَكٰوةُ الجاهِ : آبرو را صرف حوائج مردم کردن زکوة آبرومندی است.

۲۰ بَاكِرُوا فَالبَرَكَةُ فِي المُبَاكَرَةِ وَشَاوِرُوا فَالنُّجْحُ فِي المُشَاوَرَةِ : صبح خیز باشید که برکت در صبح خیزی است (و روزیها صبحگاهان تقسیم میشوند) و در امورات مشورت کنید که رستگاری در مشورت کردن است.

۲۱ بَذْلُ مَاءِ الوَجْهِ فِي الطَّلَبِ أَعْظَمُ مِنْ قَدْرِ الحَاجَةِ وَإِنْ عَظُمَتْ وَأُنْجِحَ فِيهَا الطَّلَبُ : آبرو را در راه چیزی خرج کردن بزرگتر از حاجت خواستن است اگرچه حاجت بزرگ باشد و انسان در آن خواستن بخواهش خود برسد.

۲۲ بَخٍ بَخٍ لِعَالِمٍ عَلِمَ فَكَفَّ وَخَافَ البَيَاتَ فَاعَدَّ وَاسْتَعَدَّ إِنْ سُئِلَ أَفْصَحَ وَإِنْ تُرِكَ صَمَتَ كَلَامُهُ صَوَابٌ وَسُكُوتُهُ عَنْ غَيْرِ عِيٍّ فِي الجَوَابِ : بَه بَه از دانشمندیکه بداند و (از بد گفتن) دم در کشد از خواب بسیار بترسد و مهیای مرگ باشد و در آن راه طالب آمادگی باشد اگر از وی سخنی پرسند پاسخ رسا و شیوا دهد و اگر نپرسند خاموش نشیند سخنش درست و دلنشین و خاموشیش بدون ناتوانی از جواب دادن باشد.

۲۳ بَذْلُ التَّحِيَّةِ مِنْ حُسْنِ الأَخْلَاقِ وَالتَّحِيَّةِ : سلام و درود را بکار بستن از خوش اخلاقی و خوش رفتاری است.

۲۴ بَذْلُ اليَدِ بِالعَطِيَّةِ أَجْمَلُ مَنْقَبَةٍ وَأَفْضَلُ سَجِيَّةٍ : دست را بکار پاشیدن و بخشیدن داشتن زیباترین ستودن و بالاترین کار کردن است.

۲۵ بَذْلُ الوَجْهِ إِلَى اللِّئَامِ المَوْتُ الأَكْبَرُ : آبرو را پیش ناکسان ریختن بزرگترین مردن است.

۲۶ بَشِّرْ نَفْسَكَ إِذَا صَبَرْتَ بِالنُّجْحِ وَالظَّفَرِ : هنگامیکه صبر کنی خودت را برستگاری و پیروزی مژده بده.

۲۷ بَرُّوا آبَائَكُمْ يَبَرَّكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ : با پدرانتان نیکی کنید تا پسرانتان با شما نیکی کنند.

۲۸ بَرُّوا أَيْتَامَكُمْ وَوَاسُوا فُقَرَائَكُمْ وَارْأَفُوا بِضُعَفَائِكُمْ : با یتیمان نیکی و با فقرا تان مواسات

وبا ناتوانان مهربانی کنید (تا در روز فقر و ناتوانی خدا با شما مهربانی نماید) .

۲۹ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغِرَّةِ : میان شما و میان پند و موعظت پرده از بیخبری و مغروری آویخته است (آن پرده را پاره کنید و دل را از بیخبری برهانید) .

۳۰ بُعْدُ الْأَحْمَقِ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ : دوری از احمق خوشتر از نزدیکیش و سکوتش بهتر از سخن گفتنش میباشد .

۳۱ بِشْرُكَ أَوَّلُ بِرِّكَ وَوَعْدُكَ أَوَّلُ عَطَائِكَ : نخستین نیکیت گشاده روئی است و اولین عطایت امیدواری دادنت میباشد .

۳۲ بِشْرُكَ يَدُلُّ عَلَى كَرَمِ نَفْسِكَ وَتَوَاضُعُكَ يُنْبِئُ عَنْ شَرَفِ خُلُقِكَ : گشاده روئیت بر بزرگواریت و فروتنیت از شرافت خلقت حکایت میکند .

۳۳ بَقَاؤُكَ إِلَى فَنَاءٍ وَفَنَاؤُكَ إِلَى بَقَاءٍ : هستی تو بسوی نیستی (در دنیا) و نیستیت تو را بسوی هستی (در آخرت) میکشاند .

۳۴ بِيعُوا مَا يَفْنَى بِمَا يَبْقَى وَتَعَوَّضُوا بِنَعِيمِ الْآخِرَةِ عَنْ شَقَاءِ الدُّنْيَا : نابود شدنیها را ببودنیها بفروشید و بدبختی دنیا را بنعمت آخرت عوض کنید (تا کامروا باشید) .

۳۵ بَسْطُ الْيَدِ بِالْعَطَاءِ يُجْزِلُ الْأَجْرَ وَيُضَاعِفُ الْجَزَاءَ : دست را ببخشش گشادن مزد را میافزاید و پاداش را دو چندان میگرداند .

۳۶ فِي ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا : آنحضرت علیه السلام درباره رسولخدا صلّی الله علیه و آله فرمود : امر پروردگار را رساند درحالیکه عذرخواه از خدا بود و امتش را نصیحت کرد درحالیکه آنها را (از دوزخ و عذاب) بیم دهنده و بسوی بهشت مژده رساننده بود .

۳۷ بِنَا اهْتَدَيْتُمُ الظَّلْمَاءَ وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ : (شما مردم جهان بانوار درخشان ما از تاریکی گمراهی هدایت یافتید و باعلا درجه انسانیت بالا رفتید و از شبان تیره بدون ماه بصبح روشن رسیدید .

۳۸ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلِبَ وَبِنَا

يُنزِلُ الغَيثَ فَلا يَغُرَّنَّكُم بِاللهِ الغَرُورُ :
خدا (باب رحمت را) بوسیله ما گشود و آن را بما
ختم و تمام خواهد فرمود بوسیله ما آنچه را بخواهد محو
فرماید و هرچه را بخواهد ثابت بدارد و بواسطه ما خدا روزگار
گزنده را دفع دهد و باران را بخاطر ما (بر خلق) ببارد
پس (متوجه باشید از دور ما پا بسوی دیگران نکشید)
فریب شیطان فریب دهنده را نخورید .

۳۹ وَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ فِي وَصفِ المُؤمِنِ :
بِشرُ المُؤمِنِ فِي وَجهِهِ وَحُزنُهُ فِي قَلبِهِ
أَوسَعُ شَيءٍ صَدراً وَأَذَلُّ شَيءٍ نَفساً يَكرَهُ
الرِّفعَةَ وَيَشنَأُ السُّمعَةَ طَوِيلٌ غَمُّهُ بَعِيدٌ
هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمتُهُ مَشغُولٌ وَقتُهُ صَبُورٌ شَكُورٌ
مَغمُورٌ بِفِكرَتِهِ ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ سَهلُ الخَلِيقَةِ
لَيِّنُ العَرِيكَةِ نَفسُهُ أَصلَبُ مِنَ الصَّلدِ
وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ العَبدِ : آنحضرت علیه السلام
درباره مؤمن فرمود مؤمن گشاده رویش در چهره اش و
اندوهش در قلبش میباشد سینه اش از هر چیزی گشاده تر
و نفس از هر چیزی خوارتر است بلندی و جاه را
بد داند و ریا و سمعه را عیب شمارد اندوهش دراز همتش
دور خاموشیش بسیار است و وقتش مشغول به
صبر و پر شکر است در فکر خودش فرو رفته است ،
بدوستش بخل میورزد (و بزودی او را از دست نمیدهد)
خویش هموار و رفتارش نرم است نفسش از سنگ
خارا سخت تر و از بنده زر خرید افتاده تر میباشد .

اَلفَصلُ الثّانِي وَالعِشرُونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أَمِيرِ المُؤمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ
فِي حَرفِ التّاءِ (قالَ عَلَيهِ السَّلامُ)

فصل بیست و دوم

از آنچه وارد گردیده از حکمتهای
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف تاء
آنحضرت علیه السلام فرمودند

۱ تاجِرِ اللهَ تَربَح : با خدا کار بتجارت کن سود ببر .

۲ تَوَسَّل بِطاعَةِ اللهِ تَنجَح : بطاعت خدا چنگ در زن رستگار شو .

۳ تَمامُ العَمَلِ استِكمالُهُ : تمامیت عمل بکامل کردن آنست .

۴ تَوَقَّ مَعاصِيَ اللهِ تُفلِح : از معاصی خدا بپرهیز رستگار میشوی .

۵ تَفَأَّلْ بِالْخَیْرِ تَنْجَحْ : فال نیکو بزن از گرفتاری میرهی .

۶ تَوَاضَعْ لِلّٰهِ یَرْفَعْكَ : برای خدا تواضع کن تورا بر میکشد .

۷ تَمَسَّكْ بِطَاعَةِ اللّٰهِ یُزْلِفْكَ : بطاعت خدا چنگ درزن تا نزدیکت سازد .

۸ تَعْجِیلُ الْمَعْرُوفِ مِلَاكُ الْمَعْرُوفِ : بسوی کار نیک شتافتن ملاک نیکی است .

۹ تَضْیِیعُ الْمَعْرُوفِ وَضْعُهُ فِی غَیْرِ مَعْرُوفٍ : نیکی را ضایع کردن آنرا در غیر جایش وضع کردن است .

۱۰ تَأْخِیرُ الْعَمَلِ عُنْوَانُ الْکَسَلِ : کار را عقب انداختن نشانه تنبلی است .

۱۱ تَصْفِیَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ : عمل را پاکیزه انجام دادن از خود عمل کردن سخت تر است .

۱۲ تَاجُ الْمَلِكِ عَدْلُهُ : افسر و اکلیل پادشاه عدل اواست .

۱۳ تَزْکِیَةُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ : پاکیزگی مرد بعقل او است

۱۴ تَوَاضُعُ الْمَرْءِ یَرْفَعُهُ : فروتنی مرد باعث بلندی اواست .

۱۵ تَکَبُّرُ الْمَرْءِ یَضَعُهُ : تکبر مرد سبب افتادن او است .

۱۶ تَقَرُّبُ الْعَبْدِ إِلَی اللّٰهِ سُبْحَانَهُ بِإِخْلَاصِ نِیَّتِهِ : خلوص نیت بنده باعث نزدیکی او بخداوند سبحانست

۱۷ تَعَلَّمْ تَعْلَمْ : بیاموز آموزگار شو .

۱۸ تَکَرَّمْ تُکْرَمْ : گرامی دار گرامی شو .

۱۹ تَفَضَّلْ تُخْدَمْ وَاعْلَمْ تُقَدَّمْ : بخشش کن خدمت کرده شو بدان پیشوا باش .

۲۰ تَمَامُ الشَّرَفِ التَّوَاضُعُ : تمامیت در فروتنی است

۲۱ تَمَامُ السُّؤْدَدِ ابْتِدَاءُ الصَّنَایِعِ : تمامی سروری در این است که انسان ابتدای به نیکیها کند .

۲۲ تَمَامُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِمُوجَبِهِ : تمامیت علم بلوازم علم عمل کردن است .

۲۳ تَمَامُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْمَنِّ بِهِ : نیکی را کامل کردن منت گذاردن را واگذاردن است .

۲۴ تَنْزِلُ الْمَثُوبَةُ عَلَی قَدْرِ الْمُصِیبَةِ : ثواب باندازه مصیبت نازل میگردد

۲۵ تَنْزِلُ مِنَ اللّٰهِ الْمَعُونَةُ عَلَی قَدْرِ الْمَؤُونَةِ : در آمد هرکسی از جانب خدا باندازه مخارج او است .

۲۶ تَکَادُ ضَمَائِرُ الْقُلُوبِ تَطَّلِعُ عَلَی سَرَائِرِ الْغُیُوبِ : نزدیکست ضمایر و دانشدلها بر اسرار غیوب آگاه شوند زیرا که مؤمنان بانوار الهی بر اسرار واقف میگردند

۲۷ تَجَرُّعُ غُصَصِ الحِلْمِ يُطْفِئُ نارَ الغَضَبِ : غصه های گلوگیر بردباری را درکشیدن آتش خشم را خاموش کردن است .

۲۸ تَحَرِّي الصِّدْقِ وَتَجَنُّبُ الكِذْبِ أَجْمَلُ شِيمَةٍ وَأَفْضَلُ أَدَبٍ : صدق را تحصیل کردن و از کذب دوری گزیدن زیباترین روش و افزونترین ادبست .

۲۹ تَأَمُّلُ العَيْبِ عَيْبٌ : اندیشیدن در عیب عیب است .

۳۰ تَهْوِينُ الذَّنْبِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ : گناه را خوار کردن (و آن را بجای آوردن) بزرگتر از ارتکاب آن گناه است .

۳۱ تَعْجِيلُ السَّراحِ نَجاحٌ : شتاب در کار آسان باعث رستگاری است .

۳۲ تَعْجِيلُ الاسْتِدْراكِ إِصْلاحٌ : شتاب برای ادراک کار رخدا اصلاح آنست .

۳۳ تَدَبَّرُوا آياتِ القُرْآنِ وَاعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ العِبَرِ : آیات قرآن را تدبّر کنید و بآن پند گیرید که آن رساترین پندها است .

۳۴ تَمْيِيزُ الباقِي مِنَ الفانِي مِنْ أَشْرَفِ النَّظَرِ : سرای آخرت را از دنیا تمیز دادن از برترین نظرهااست .

۳۵ تاجُ الرَّجُلِ عَفافُهُ وَزِينَتُهُ إِنْصافُهُ : افسر و اکلیل مرد پاکدامنی او و انصافش زیورش میباشد .

۳۶ تَقِيَّةُ المُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ وَتَوْبَتُهُ فِي اعْتِرافِهِ : پرهیز و تقوای مؤمن در دلش و توبهٔ او در اعتراف بآنش میباشد .

۳۷ تَلْوِيحُ زَلَّةِ العاقِلِ لَهُ أَمَضُّ مِنْ عِتابِهِ : بلغزش مرد خردمند بکنایه گفتن برای او از سرزنش کردنش دردناکتر است .

۳۸ تَرْكُ جَوابِ السَّفِيهِ أَبْلَغُ جَوابِهِ : نادان را جواب ندادن رساترین جواب او میباشد .

۳۹ تَوَقَّوْا المَعاصِيَ وَاحْبِسُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْها فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ أَطْلَقَ فِيها عِنانَهُ : از گناهان خودداری کنید و نفوستان را از آن در بند کشید زیرا بدبخت کسی است که عنان خود را در گناهان رها کند .

۴۰ تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ المَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ : سخن گوئید تا شناخته شوید زیرا که مرد در زیر زبانش پنهان میباشد (سخن که گفت عیب و هنرش پدیدار میگردد) .

۴۱ تَوَخَّ رِضا اللهِ وَتَوَقَّ سَخَطَهُ وَزَعْزِعْ قَلْبَكَ بِخَوْفِهِ : برای خوشنودی خدا برادری کن و از

خشمش بپرهیز و دولت را با بیم از وی بلرزان (تا در شمار نیکان درآئی).

۴۲ تَحَرَّ رِضَا اللّٰهِ بِرِضَاكَ بِقَدَرِهِ : رضای خدا را تحصیل کن باینکه برضای خدا راضی باشی.

۴۳ تَحَبَّبْ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى بِالرَّغْبَةِ فِيمَا لَدَيْهِ : با رغبت و میل بآنچه که نزد خداست (از ثوابهای در برابر اعمال نیک) خود را در شمار دوستان خدا درآر.

۴۴ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِكِفَايَةِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْهِ : برخداوند سبحان توکل کن زیرا که خداوند کفالت کرده است که توکل کنندگان برخود را کفایت کند.

۴۵ تَقَرَّبْ إِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ يُزْلِفُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْهِ : بخداوند سبحان نزدیک شو که خدا نزدیکان بخود را بخود نزدیک میسازد.

۴۶ تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ بِالزُّهْدِ فِيمَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ تَفُزْ بِالْمَحَبَّةِ مِنْهُمْ : باز هد و کناره گیری از آنچه که بین دستهای مردم است در میان مردم محبتی بدست آر تا از آن محبت بینی (زیرا تا با مال مردم کار نداشته باشی محبوبی)

۴۷ تَمَسَّكْ بِكُلِّ صَدِيقٍ أَفَادَكَ عِنْدَ نَكْبَةِ الشِّدَّةِ : چنگ بدامن دوستی درزن که گاه افتادن در سختی ترا سود رساند (و بفریادت رسد و چنین دوستی فقط خدا است).

۴۸ تَجَلْبَبِ الصَّبْرَ وَالْيَقِينَ فَإِنَّهُمَا نِعْمَ الْعُدَّةُ فِي الرَّخَاءِ وَالشِّدَّةِ : لباس صبر و یقین بخدا را به پیکرت درپوش که این لباس در آسایش و سختی بهترین لباس است.

۴۹ تَأْمِيلُ النَّاسِ خَيْرَكَ خَيْرٌ مِنْ خَوْفِهِمْ نَكَالَكَ : مردم را بخیر خود امیدوار سازی خوشتر تا آنها را از گرفت و گیرت بترسانی.

۵۰ تَحَلَّ بِالسَّخَاءِ وَالْوَرَعِ فَهُمَا حِلْيَةُ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خِلَالِكَ : خویش را بحلیه بخشش و پرهیز بیارای که این دو آرایشگر ایمان و برترین خوهای تواند.

۵۱ تَارِكُ الْعَمَلِ بِالْعِلْمِ غَيْرُ وَاثِقٍ بِثَوَابِ الْعَمَلِ : آنکه با داشتن علم عمل نمیکند (برای آنست که) بثواب عمل اطمینان (و ایمان ندارد).

۵۲ تَارِكُ التَّأَهُّبِ لِلْمَوْتِ وَاغْتِنَامِ الْمَهَلِ غَافِلٌ عَنْ هُجُومِ الْأَجَلِ : آنکه آمادگی برای مرگ

وغنیمت شمردن مهلت را وامیگذارد از هجوم اجل غافل است (ومیبیند اجل چگونه انسان را غافل گیر میکند).

۵۳ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظَلَّكُمْ: از جهان بکوچید که کوچیدن در شما سخت شد آماده مرگ باشید که آن بر سر شما سایه افکند.

۵۴ تَخَفَّفُوا فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَالسَّاعَةَ مِنْ وَرَائِكُمْ تَحْدُوكُمْ: سبکبار شوید که پایان کار پیش رویتان وقیامت پشت سرتان است وشما را میراند.

۵۵ تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ: کارها تا آنجا در بند مقدرات اسیرند که مرگ وافتادن در تدبیر (برای نمردن ونیفتادن) واقع میشود.

۵۶ تَرَوَّدُوا مِنْ أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ فَقَدْ دُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَأُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَحُثِثْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ: از روزگار نیستی برای دوران هستی توشه بردارید که راه توشه گیری (خوب) نشان شما داده اند وبکوچیدن از جهان فرمانتان داده وبرو انه شدن وادارتان کرده اند.

۵۷ تَبَسَّرْ لِسَفَرِكَ وَشِمْ بَرْقَ النَّجَاةِ وَارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ: برای سفرت بار سبک بند وبرق رستگاری را بجوی ومرکبهای کوشش ودامن بکمر زدن را بارگیری کن (که منزل بسی دور است).

۵۸ تُعْرَفُ حَمَاقَةُ الرَّجُلِ بِالْأَشَرِ فِي النِّعْمَةِ وَكَثْرَةِ الذُّلِّ فِي الْمِحْنَةِ: نادانی مرد گاهی شناخته میشود که در نعمت ناسپاسی کند ودر گاه محنت و رنج بیتابی بسیار نشان میدهد.

۵۹ تَرْكُ الذَّنْبِ شَدِيدٌ وَأَشَدُّ مِنْهُ تَرْكُ الْجَنَّةِ: از گناه گذشتن کار سختی است وسخت تر از آن گذشتن از بهشت است.

۶۰ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا: تأدیب نفوس خویش را خود متولی باشید وآن را از عاداتیکه او را خوش آیند است برگردانید.

۶۱ تَوَلِّي الْأَرَاذِلِ وَالْأَحْدَاثِ الدُّوَلَ دَلِيلُ انْحِلَالِهَا وَإِدْبَارِهَا: حکومت ودولت یافتن اشخاص ناکس وتازه بدوران رسیده نشانه از بین رفتن وبرگشتن آن دولت است.

۶۲ تَأْتِینا أَشْیاءُ نَسْتَکْثِرُها إِذا جَمَعْناها وَ نَسْتَقِلُّها إِذا قَسَّمْناها : با چیزها و اموالی میرسد که وقتی آنها را جمع میکنیم بسیارش میشماریم (گمان میکنیم دارای چیزی هستیم) و وقتی که آنها را قسمت میکنیم اندکش میدانیم (و می‌بینیم آنها چیزی نبوده است).

۶۳ تَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ ما یَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَ تَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ وَ یُفْضِی إِلَیْكَ بِرُشْدِكَ : در کار خودت وسیله بدست آر که عذرت (در نزد خدا) بدان قائم گردد و حجتت ثابت شود و تو را بسوی رشد و هدایت رساننده باشد.

۶۴ تَقاضَ نَفْسَكَ بِما یَجِبُ عَلَیْها تَأْمَنْ تَقاضِیَ غَیْرِكَ لَكَ وَ اسْتَقْصِ عَلَیْها تُغْنِ عَنِ اسْتِقْصاءِ غَیْرِكَ عَلَیْكَ : درباره نفس خودت بآنچه که برای او لازم و واجب است تقاضا کن (یعنی او را بترک هوا و هوس محکوم کن) و برای کوبیدن آن از خودت تقاضا کن تا از طلب و تقاضای دیگری برخودت بی نیاز باشی.

۶۵ تَرْكُ الشَّهَواتِ أَفْضَلُ عِبادَةٍ وَ أَجْمَلُ عادَةٍ : شهوات را ترک کردن برترین عبادت و نیکوترین خوی و عادت است.

۶۶ تَجاوَزْ مَعَ الْقُدْرَةِ وَ أَحْسِنْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكْمُلْ لَكَ السِّیادَةُ : بحال توانائی (از گناه خودت یا دیگری) بگذر و در دوران دولت داشتن با مردم نیکی کن تا سیادت و سروری برایت کامل باشد.

۶۷ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ تُعْرَفُوا بِهِ وَ اعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ : دانش را فرا گیرید تا بدانشوری شناخته شوید و آن را بکار بندید تا از دانشمندان باشید.

۶۸ تَحَبَّبْ إِلَی خَلِیلِكَ یُحِبَّكَ وَ أَكْرِمْهُ یُكْرِمْكَ وَ آثِرْهُ عَلَی نَفْسِكَ یُؤْثِرْكَ عَلَی نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ : با دوستت دوستی کن تا دوستت بدارد و با وی اکرام کن تا اکرامت کند و او را برخود بگزین و برتری ده تا او تو را برخود و برکسانش بگزیند و برتری نهد.

۶۹ تَجَرَّعِ الْغُصَصَ فَإِنِّی لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَی مِنْها عاقِبَةً وَ لا أَلَذَّ مَغَبَّةً : جرعه های غم و غصه را (باگشاده روئی) بکام درکش که من ندیدم جرعه که عاقبتش شیرین‌تر و پایانش گواراتر از آن باشد.

۷۰ تَبْتَنِی الْأُخُوَّةُ فِی اللهِ عَلَی التَّناصُحِ فِی اللهِ وَ التَّباذُلِ فِی اللهِ وَ التَّعاوُنِ عَلَی طاعَةِ اللهِ

وَالتَّناهِي عَنْ مَعاصِي اللهِ وَالتَّناصُرِ فِي اللهِ وَإِخْلاصِ المَحَبَّةِ : برادری در راه خدا پایه‌اش مبتنی براین است که انسان در راه خدا پسندد و در راه خدا بخشد - برادرش را در طاعت خدا یاری کند و اورا از معاصی خدا بازدارد ، وبرای خدا نصرتش کند ، و او را پاک و خالص برای خدا دوست بدارد و این فرمایش حضرت از قبیل فرمایش دیگر آن حضرت در نهج البلاغه است که فرماید ما برای یاری دین خدا با کمال بی پروائی سینه خویشان و سرهای بنی اعمام خود را دریدیم و بریدیم و اینکار در ما نیفزود مگر حلاوت و شیرینی ایمان را .

۷۱ تَخْلِيصُ النِّيَّةِ مِنَ الفَسادِ أَشَدُّ عَلَى العامِلِينَ مِنْ طُولِ الاجْتِهادِ : نیت را از فساد و تباهی پاک کردن بر مردان کار سخت‌تر از کوشش کردن بسیار است (وقتی که نیت پاک شد کار هم آسان میگردد) .

۷۲ تَحَلَّوْا بِالأَخْذِ بِالفَضْلِ وَالكَفِّ عَنِ البَغْيِ وَالعَمَلِ بِالحَقِّ وَالإِنْصافِ مِنَ النَّفْسِ وَاجْتِنابِ الفَسادِ وَإِصْلاحِ المَعادِ : خود را بیارایید بفرا گرفتن فضل و دانش و دست بازداشتن از ستم و کار بحق و درستی و از خود عدل و انصاف دادن و از فساد دوری گزیدن و امر آخرت را اصلاح نمودن .

۷۳ تَزَوَّدُوا مِنَ الدُّنْيا ما تَحُوزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً وَخُذُوا مِنَ الفَناءِ لِلْبَقاءِ : باندازه از دنیا توشه بردارید که بتوانید فردا نفوس خود را بآن (از گرفتاری و عذاب) برهانید و از سرای نیستی برای سرمنزل هستی چیزی فراگیرید .

۷۴ تَسَرْبَلِ الحَياءَ وَادَّرِعِ الوَفاءَ وَاحْفَظِ الإِخاءَ وَأَقْلِلْ مُحادَثَةَ النِّساءِ يَكْمُلْ لَكَ السَّناءُ : پیراهن حیا و دراعه وفا را بپیکر دل درپوش برادری را نگهداری کن و با زنان کمتر بنشین و بگوی تا روشنی و زینت تو کامل گردد .

۷۵ تَعالَى اللهُ مِنْ قَوِيٍّ ما أَحْلَمَهُ وَتَواضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ ما أَجْرَأَكَ عَلَى مَعاصِيهِ : بزرگ است خداوند توانا که چه اندازه بردبار است و تو (ای بشر) با اینکه از هر ضعیفی کوچکی میکشی چه چیز ترا بر عصیان خداوند دلیر ساخته است .

۷۶ تَعْنُو الوُجُوهُ لِعَظَمَةِ اللهِ وَتَجِلُ القُلُوبُ مِنْ مَخافَةِ اللهِ وَتَتَهالَكُ النُّفُوسُ عَلَى

مَرَاتِبِهِ : در برابر عظمت و بزرگی خدا چهره‌ها بخاک مذلت میافتند و دلها از ترس او می طپند و نفسها برای خوشنودی او هلاک و تباه میکردند.

۷۷ تَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ (در طاعت خدا) دمی برآرید و نفسی برکشید پیش از آنکه مرگ گلوگاه شما را تنگ در فشار دهد و فرمانبردار شوید پیش از آنکه شما را بسختی برانند (و از جهان برون کنند).

۷۸ تَجَنَّبُوا الْبُخْلَ وَالنِّفَاقَ فَهُمَا مِنْ أَذَمِّ الْأَخْلَاقِ : از بخل و نفاق دوری گزینید که این دو تا از نکوهیده‌ترین خوها میباشند.

۷۹ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ : علم قرآن بیاموزید که آن بهار دلها است و بنور آن خواهان شفا باشید که آن شفای سینه‌(ی دردمند) است.

۸۰ تُعْرَفُ حَمَاقَةُ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثٍ كَلَامِهِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ وَجَوَابِهِ عَمَّا لَا يُسْأَلُ عَنْهُ وَتَهَوُّرِهِ فِي الْأُمُورِ : نادانی مرد در سه جا شناخته میگردد در سخن گفتنش در چیزیکه شایسته او نیست و پاسخ دادنش از چیزیکه از وی نپرسند و بیباکی او در امور (یکه از عهده انجام آنها برنیاید).

۸۱ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ وَلَا تَكُونُوا مِنْ جَبَابِرَةِ الْعُلَمَاءِ فَلَا يَقُومُ جَهْلُكُمْ بِعِلْمِكُمْ : فروتنی کنید برای کسیکه از او علم میآموزید و همچنین برای کسی که علم بوی یاد میدهید و نکنید که شما از علمای گردنکش از کار درآیید (که فقط منظورشان از تحصیل علم ریاست و آقائی فروختن است) که در اینصورت جهلتان بپایه علمتان نمیرسد (و در شمار جهال اید نه علماء).

۸۲ تَجَنَّبُوا تَضَاغُنَ الْقُلُوبِ وَتَشَاحُنَ الصُّدُورِ وَتَدَابُرَ النُّفُوسِ وَتَخَاذُلَ الْأَيْدِي تَمْلِكُوا أَمْرَكُمْ : از کینه ورزی دلها و اندوهگینی سینه‌ها و پشت کردن نفوس و باز گرفتن دستها و ترک یاری از هم کردن دوری گزینید تا خود مالک امر خویش باشید (و گرنه در اثر کین توزیها و اختلاف دیگران مالک رقاب شما خواهند گردید کما اینکه چنین شده است و ملل اسلامی در معنی بنده و برده دیگران شده اند).

۸۳ تَفَكَّرْ قَبْلَ أَنْ تَعْزِمَ وَشَاوِرْ قَبْلَ أَنْ تُقْدِمَ

وَتَدَبَّرْ قَبْلَ أَنْ تَهْجُمَ: پیش از آنکه بکاری پرداختن خواستی بیندیش و پیش از اقدام کردن مشورت کن و پیش از یورش بردن تدبیر کار بند.

۸۴ تَجَرَّعْ مَضَضَ الحِلْمِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الحِكْمَةِ وَثَمَرَةُ العِلْمِ: جرعه های آتشین حلم را بکام در کش که آن ریشه حکمت و بار درخت دانش است.

۸۵ تَعَلَّمِ العِلْمَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيّاً زانَكَ وَإِنْ كُنْتَ فَقِيراً صانَكَ: علم را بیاموز که تو اگر دارا باشی تورا بیاراید و اگر نادار باشی نگهت دارد.

۸۶ تَوَخَّ الصِّدْقَ وَالأَمانَةَ وَلا تَكْذِبْ مَنْ كَذَبَكَ وَلا تَخُنْ مَنْ خانَكَ: صدق و امانت را برادر باش و باکسی که بتو دروغ میگوید و باکسیکه بتو خیانت میکند دروغ مگوی و خیانت مکن (و پاداشش خود را از خدا بخواه).

۸۷ تَعَلَّمُوا العِلْمَ وَتَعَلَّمُوا مَعَ العِلْمِ السَّكِينَةَ وَالحِلْمَ فَإِنَّ العِلْمَ خَلِيلُ المُؤْمِنِ وَالحِلْمَ وَزِيرُهُ. علم را فراگیرید و حلم و وقار را با علم بیاموزید زیرا علم و دانش دوست مؤمن و حلم وزیر او است.

۸۸ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلى ما يَظُنُّ وَلا يَغْلِبُها عَلى ما يَسْتَيْقِنُ قَدْ جَعَلَ هَواهُ أَمِيرَهُ وَأَطاعَهُ فِي سائِرِ أُمُورِهِ: آنحضرت علیه السلام درباره کسی که او را نکوهش میکرد فرمود: نفس او در چیزی که گمان دارد بروی غالب است و در چیزیکه یقین دارد بروی غالب نیست نفس و هوا بروی امیر است و در بیشتر کارهایش از او فرمان میبرد.

۸۹ تَوَقَّوا البَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الأَبْدانِ كَما يَفْعَلُ فِي الأَغْصانِ أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ: در اول سرما (ی توی زمستان) خود را نگهدارید و در آخرش (که طلیعه بهار آغاز میشود) آن را دیدار و ملاقاة نمائید زیرا که آن سرما در پیکرها آن میکند که در شاخسارها اولش میسوزاند و آخرش برگ و بار میآورد.

۹۰ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي ذِكْرِ الإِسْلامِ: تَبْصِرَةٌ لِمَنْ عَزَمَ وَآيَةٌ لِمَنْ تَوَسَّمَ وَعِبْرَةٌ لِمَنِ اتَّعَظَ وَنَجاةٌ لِمَنْ صَدَّقَ: و آنحضرت در وصف اسلام فرمود: اسلام راه بینائی است برای کسی که آنرا قصد کند و نشانه ایست برای کسی که بخواهد با سلام نامبردار گردد و پنداست برای کسیکه

پند پذیر باشد و راستگاری است برای کسی که راستگو باشد، یا آنرا باور دارد .

۹۱ تَحَرَّ رِضَا اللهِ وَتَجَنَّبْ سَخَطَهُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَلَا غِنَاءَ بِكَ عَنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مَلْجَأَ لَكَ إِلَّا إِلَيْهِ : رضای خدارا تحصیل کن و از خشم وی بپرهیز زیرا که تو ناگزیر از خشم او بوده و از آمرزش او بی نیاز نیستی و جز درگاه او از برای تو پناه ملجائی نیست (که نیست).

۹۲ تَوَقَّ سَخَطَ مَنْ لَا يُنْجِيكَ إِلَّا طَاعَتُهُ وَلَا يُرْدِيكَ إِلَّا مَعْصِيَتُهُ وَلَا يَسَعُكَ إِلَّا رَحْمَتُهُ وَالْتَجِئْ إِلَيْهِ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ : خود واپای از خشم کسی که جز طاعت او نجات ندهد و جز معصیت او هلاکت نسازد و جز آمرزش و رحمت او گشایشی در کارت پدید نیاورد با و پناه ببر و بر وی توکل کن (که خدا پناه و پشتیبان خوبی است).

۹۳ تَعَزَّ عَنِ الشَّيْءِ إِذَا مُنِعْتَهُ بِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ إِذَا أُوتِيتَهُ : ارجمندی و عزت جوی از هر چیزیکه از آن بازداشته شوی بکم کردن چیزی که مصاحبت آن چیز گاهی که داده شوی تورا از خواستن آن چیز باز دارد (مثلاً عشق مال داری به دست نمیرسد آخرت و طاعت خدا را مصاحب شو تو از دنیا و مال بی نیاز میگرداند) .

۹۴ تَنَافَسُوا فِي الْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ يَعْظُمْ لَكُمُ الْجَزَاءُ : آرزومند باشید در خوهای دلپذیر و شیرین کامیها و خاطرات عظیم و بزرگ تا اینکه اجر و مزد شما بزرگ گردد .

۹۵ تَبَادَرُوا الْمَكَارِمَ وَسَارِعُوا إِلَى تَحَمُّلِ الْمَغَارِمِ وَاسْعَوْا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ يَحْسُنْ لَكُمْ فِي الدَّارَيْنِ الْجَزَاءُ وَتَنَالُوا مِنَ اللهِ عَظِيمَ الْحِبَاءِ : بشتابید بسوی نیکیها و سرعت گیرید بسوی برداشتن بار غرامتها (و گناهان از دوش اشخاص نادان و گمراه) وسعی کنید در روا کردن حاجت کسی که او در خواب است تا اینکه خدا در دو جهان پاداش خوبی بشما بدهد و از جانب او بخششهای بزرگ نائل گردید .

۹۶ تَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَارِ وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلهِ وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ وَتَحَلَّوْا بِمَكَارِمِ الْخِلَالِ : تعصب و خون گرمی

بخرج دهید برای خوهای نیک از نگهداری همسایه و وفای بعهدها و فرمان برداری از خدا و نافرمانی کبر و سرکشی و خویشتن را بمکارم اخلاق بیارایید (تا از جهان رستگار باشید) . (نسخه بدل: بالبذل)

۹۷ تَبَادَرُوا إِلَى مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَتَنَافَسُوا فِي صِدْقِ الْأَقْوَالِ وَبَذْلِ الْأَمْوَالِ : بشتابید بسوی کارهای ستوده و فضیلتهای دوستانه و آرزومند باشید در راستی گفتارها و بخشیدن مالها .

۹۸ تَقَرَّبْ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ بِالسُّجُودِ وَالرُّكُوعِ وَالْخُضُوعِ لِعَظَمَتِهِ وَالْخُشُوعِ : بخداوند سبحان نزدیک شو بوسیله سجود و رکوع و خضوع و خشوع و افتادگی در برابر عظمت و بزرگی او .

۹۹ تَأَدَّمْ بِالْجُوعِ وَتَأَدَّبْ بِالْقُنُوعِ : نانخورش از گرسنگی ساز و بقناعت خوگیر .

۱۰۰ تَدَاوَ مِنْ دَاءِ الْفَتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَمِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي نَاظِرِكَ بِيَقْظَةٍ : دور دوران فترت و جاهلیت را (که عبارت از کبر و گردنکشی است) بعزم و چیره‌دستی دوا کن و خواب بیهوشی و غفلت را با بیداری و دوا آگاهی از دو چشمت بزن تمامی (و کارها را بدرستی و کاملی انجام ده) .

۱۰۱ تَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَانْتَصِحْهُ وَحَلِّلْ حَلَالَهُ وَحَرِّمْ حَرَامَهُ وَاعْمَلْ بِعَزَائِمِهِ وَأَحْكَامِهِ : برشته استوار قرآن چنگ درزن و از آن طلب پند و اندرز کن حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمار و دستورات و احکام آن را بکار بند (تا قرآن در قیامت شفیع تو باشد) .

۱۰۲ تَخَيَّرْ لِنَفْسِكَ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ : از هر خوئی بهتر آن را برای خودت اختیار کن زیرا که خوبی خود در خوئی خواهد شد .

۱۰۳ تَجَنَّبْ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ أَسْوَأَهُ وَجَاهِدْ نَفْسَكَ عَلَى تَجَنُّبِهِ فَإِنَّ الشَّرَّ لَجَاجَةٌ : از هر خوئی از بدتر آن بپرهیز و نفست را بدوری از آن بکار زیرا که بدی ستیزه خوئی است .

۱۰۴ تَجَاوَزْ عَنِ الزَّلَلِ وَأَقِلِ الْعَثَرَاتِ تُرْفَعْ لَكَ الدَّرَجَاتُ : از لغزشهای دیگران درگذر و لغزش خود را کم کن تا پایگاههایت بلند گردد .

۱۰۵ تَغَمَّدِ الذُّنُوبَ بِالْغُفْرَانِ سِيَّمَا فِي ذَوِي الْمُرُوَّةِ وَالْهَيْئَاتِ : گناهان را با آمرزش بپوش بویژه در جوانمردان و خوش سیرتان (زیرا که هیچیک از جوانمردان

نلغزد جز آنکه دست خدا او را بلند سازد) .

۱۰۶ تَعْجِیلُ الْبِرِّ زِیادَةٌ فِی الْبِرِّ : در کار خیر شتاب کردن نیکی را افزودن است .

۱۰۷ تَأْخِیرُ الشَّرِّ إِفادَةُ خَیْرٍ : بدی را تأخیر افکندن فائده نیک رسانیدن است .

۱۰۸ تَغافَلْ یُحْمَدْ أَمْرُکَ : بدیهای مردم را بروی خود میار کارت ستوده خواهد شد .

۱۰۹ تَحَمَّلْ یُجَلَّ قَدْرُکَ : بردبار باش تا بلند قدر خواهی شد .

۱۱۰ تَدارَکْ فِی آخِرِ عُمْرِکَ ما أَضَعْتَهُ فِی أَوَّلِهِ تَسْعَدْ بِمُنْقَلَبِکَ : هرچه از عمرت را که در اول ضایع کرده در آخرش (بتوبه) تدارک کن تا در بازگشت سعادتمند شوی .

۱۱۱ تَزْکِیَةُ الْأَشْرارِ مِنْ أَعْظَمِ الْأَوْزارِ : بدان را پاک خواستن از بزرگترین گناهان است .

۱۱۲ تَفَکُّرُکَ یُفِیدُکَ الْاِسْتِبْصارَ وَ یُکْسِبُکَ الْاِعْتِبارَ : اندیشه کردنت (در کارگاه آفرینش) تو را بینش زاید و برایت کسب پند و اعتبار کند .

۱۱۳ تَکَبُّرُکَ فِی الْوِلایَةِ ذُلٌّ فِی الْعَزْلِ : تکبر کردنت در هنگام حکمرانی خواری بهنگام برکناری

از کار است .

۱۱۴ تَکَبُّرُکَ بِما لا یَبْقی لَکَ وَ لا تَبْقی لَهُ مِنْ أَعْظَمِ الْجَهْلِ : تکبر کردنت بچیزیکه نه تو برای آن و نه آن برای تو میماند از بزرگترین نادانی است .

۱۱۵ تَعْجِیلُ الْیَأْسِ أَحَدُ الظَّفَرَیْنِ : شتافتن در کاریکه از پیشرفت آن ناامیدی یکی از دو پیروزی است (اگر پیشرفت ماننداو است و اگر پیش رفت که پیروز شده)

۱۱۶ تَوَقُّعُ الْفَرَجِ إِحْدَی الرّاحَتَیْنِ : انتظار گشایش کار کشیدن یکی از دو آسایش است .

۱۱۷ تَعَلَّمْ عِلْمَ مَنْ یَعْلَمُ وَ عَلِّمْ عِلْمَکَ مَنْ یَجْهَلُ فَإِذا فَعَلْتَ ذٰلِکَ عَلِمْتَ ما جَهِلْتَ وَ انْتَفَعْتَ بِما عَلِمْتَ : علم شخص عالم را فرا گیر و علمت را به شخص جاهل بیاموز وقتی که چنین کنی بهرچه که نادانی دانا شوی و از هرچه که آموخته‌ای سودمند گردی .

۱۱۸ تَتَبُّعُ الْعَوْراتِ مِنْ أَعْظَمِ السَّوْآتِ : پیروی کردن زشتیها از بزرگترین زشتیها است .

۱۱۹ تَتَبُّعُ الْعُیُوبِ مِنْ أَقْبَحِ الْعُیُوبِ وَ شَرِّ السَّیِّئاتِ : عیوب مرد [illegible] آنها را نگرک [illegible] آبرو ی آنان [illegible] از زشت‌ترین

و بدترین گناهان است .

۱۲۰ تواضُعُ الشَّریفِ یَدعُو إلی کَرامَتِهِ : تواضع کردن شخص شریف موجب بزرگی او میگردد

۱۲۱ تَکَبُّرُ الدَّنِیِّ یَدعُو إلی إهانَتِهِ : تکبّر کردن شخص ناکس او را بسوی خواری میکشاند

۱۲۲ تَناسَ مَساوِیَ الإخوانِ تَستَدِمْ مَوَدَّتَهُم : زشتیهای دوستان و برادران دینی را فراموش کردن سبب ادامه دوستی آنان میگردد .

۱۲۳ تَجَنَّبُوا المُنی فَإنَّها تَذهَبُ بِبَهجَةِ نِعَمِ اللهِ عِندَکُم وَتُلزِمُکُم اسْتِصغارَها لَدَیکُم وَعَلی قِلَّةِ الشُّکرِ مِنکُم : از آرزوها بپرهیزید زیرا که آنها طراوت و خرمی نعمتهای خدا که نزد شما است میبرد و آنها را نزد شما کوچک وانمود میکند و شما را وادار بکم شکری و ناسپاسی مینماید .

الفصل الثالث والعشرون

بما ورد من حکم أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فی حرف الثاء بلفظ ثمرة قال علیه السلام

فصل بیست و سوم از آنچه که وارد گردیده است از حکم

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف الثاء بلفظ ثمرة آنحضرت علیه السلام فرموده اند

۱ ثَمَرَةُ العِلمِ مَعرِفَةُ اللهِ : نتیجه دانش خدا شناسی است .

۲ ثَمَرَةُ الإیمانِ الفَوزُ عِندَ اللهِ : نتیجه ایمان نزد خدا فائز شدن است .

۳ ثَمَرَةُ الوَعظِ الانتِباهُ : نتیجه موعظت بیداری است .

۴ ثَمَرَةُ العَقلِ الاستِقامَةُ : نتیجه خرد استواری در دین است .

۵ ثَمَرَةُ الحَزمِ السَّلامَةُ : نتیجه دوراندیشی رهائی از گرفتاری است .

۶ ثَمَرَةُ الخَوفِ الأمنُ : نتیجه ترس از خدا ایمنی از دوزخ است .

۷ ثَمَرَةُ المُقتَنَیاتِ الحُزنُ : نتیجه دشمنیها غم و اندوه است .

۸ ثَمَرَةُ الدِّینِ الأمانَةُ : نتیجه دین داری امانت داری است .

۹ ثَمَرَةُ العِفَّةِ الصِّیانَةُ : نتیجه عفت و پاکدامنی نگهداشتن است

۱۰ ثَمَرَةُ اللِّجاجِ العَطَبُ : نتیجه ستیزه خوئی هلاکت است .

۱۱ ثَمَرَةُ العَجْزِ فَوْتُ الطَّلَبِ : نتیجه ناتوانی از دست رفتن خواهش است .

۱۲ ثَمَرَةُ الحِرْصِ العَناءُ : نتیجه آزمندی گرفتاری است .

۱۳ ثَمَرَةُ القَناعَةِ الغَناءُ : نتیجه قناعت توانگری است

۱۴ ثَمَرَةُ العِلْمِ العِبادَةُ : نتیجه علم عبادت خدا کردن است .

۱۵ ثَمَرَةُ الیَقینِ الزَّهادَةُ : نتیجه یقین بخدا کناره گیری از دنیا است .

۱۶ ثَمَرَةُ العَقْلِ لُزُومُ الحَقِّ : نتیجه خردمندی با حق همراهی کردن است .

۱۷ ثَمَرَةُ الأَدَبِ حُسْنُ الخُلْقِ : نتیجه ادب وکمال خوشخوئی است .

۱۸ ثَمَرَةُ التَّفْریطِ مَلامَةٌ : نتیجه تندروی در کار پشیمانی است .

۱۹ ثَمَرَةُ الفَوْتِ نَدامَةٌ : نتیجه از دست دادن وقت پشیمانی است .

۲۰ ثَمَرَةُ العُجْبِ البَغْضاءُ : نتیجه خودپسندی دشمنی است .

۲۱ ثَمَرَةُ الرِّیاءِ الشَّحْناءُ : نتیجه ریاکاری خشم مردم را برانگیختن است .

۲۲ ثَمَرَةُ الرِّضا الغَناءُ : نتیجه خورسندی از خدا توانگری است .

۲۳ ثَمَرَةُ الطَّمَعِ الشَّقاءُ : نتیجه طمع بدبختی است .

۲۴ ثَمَرَةُ الطّاعَةِ الجَنَّةُ : نتیجه فرمان خدا بردن بهشت است .

۲۵ ثَمَرَةُ الوَلَهِ بِالدُّنْیا عَظیمُ المِحْنَةِ : نتیجه شیفتگی بدنیا رنج بزرگ است .

۲۶ ثَمَرَةُ الحَیاءِ العِفَّةُ : نتیجه شرم وحیا داشتن پاکدامنی است .

۲۷ ثَمَرَةُ التَّواضُعِ المَحَبَّةُ : نتیجه فروتنی دوستی است

۲۸ ثَمَرَةُ الکِبْرِ المَسَبَّةُ : نتیجه گردنکشی سب و دشنام است .

۲۹ ثَمَرَةُ العَجَلَةِ العِثارُ : نتیجه شتابزدگی بسر درآمدن است .

۳۰ ثَمَرَةُ العَقْلِ صُحْبَةُ الأَخْیارِ : نتیجه عقل و خرد همنشینی با نیکان است

۳۱ ثَمَرَةُ التَّجْرِبَةِ حُسْنُ الاختیارِ : نتیجه تجربه

کردن آگهی خوب است .

۳۲ ثَمَرَةُ الزُّهْدِ الرَّاحَةُ : نتیجه کناره گیری از دنیا آسودگی است .

۳۳ ثَمَرَةُ الشَّكِّ الحِيرَةُ : نتیجه شک و تردید سرگردانی است .

۳۴ ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الغَيْرَةُ : نتیجه دلاوری خون گرمی و غیرت است .

۳۵ ثَمَرَةُ الكَرَمِ صِلَةُ الرَّحِمِ : نتیجه بخشش پیوند با خویشاوندان است .

۳۶ ثَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ : نتیجه سپاس گذاری فزونی نعمتها است .

۳۷ ثَمَرَةُ طُولِ الحَيَاةِ السُّقْمُ وَالهَرَمُ : نتیجه بسیار ماندن بیماری و پیری است .

۳۸ ثَمَرَةُ العِلْمِ العَمَلُ بِهِ : نتیجه علم بدان عمل کردن است

۳۹ ثَمَرَةُ العَمَلِ الأَجْرُ عَلَيْهِ : نتیجه عمل کردن مزد بردن است .

۴۰ ثَمَرَةُ الأُنْسِ بِاللّٰهِ الاِسْتِيحَاشُ مِنَ النَّاسِ : نتیجه با خدا مانوس شدن از مردم رمیدن و کنار کشیدن است

۴۱ ثَمَرَةُ العَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ : نتیجه خردمندی با مردم مدارا کردن است .

۴۲ ثَمَرَةُ الشَّرَهِ التَّهَجُّمُ عَلَى العُيُوبِ : نتیجه پر حرص زدن بعیبهای بسیار روی آوردن است

۴۳ ثَمَرَةُ الذِّكْرِ اِسْتِنَارَةُ القُلُوبِ : نتیجه یاد خدا بودن نورانی شدن دلها است .

۴۴ ثَمَرَةُ الحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ : نتیجه رشک و حسد بردن بدبختی دنیا و آخرت است

۴۵ ثَمَرَةُ التَّقْوَى سَعَادَةُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ : نتیجه پرهیزکاری خوشبختی در دنیا و آخرت است .

۴۶ ثَمَرَةُ الأُخُوَّةِ حِفْظُ الغَيْبِ وَإِهْدَاءُ العَيْبِ : نتیجه برادری در پنهانی او را نگهداشتن و عیب او را برایش ارمغان بردن است (تا او برفع عیب خود اقدام نماید) .

۴۷ ثَمَرَةُ القَنَاعَةِ الإِجْمَالُ فِي المُكْتَسَبِ وَالعُزُوفُ عَنِ الطَّلَبِ : نتیجه قناعت کسب را بمسامحه گذراندن و از طلب بسیار روی گرداندن است .

۴۸ ثَمَرَةُ الدِّينِ قُوَّةُ اليَقِينِ : نتیجه دین نیرومندی یقین است .

۴۹ ثَمَرَةُ الوَرَعِ صَلَاحُ النَّفْسِ وَالدِّينِ : نتیجه پارسائی اصلاح و درست کردن نفس و دین است .

۵۰ ثَمَرَةُ العِفَّةِ القَنَاعَةُ : نتيجه پاکدامنی قناعت کردن است (چون انسان که قانع شد دامانش بحرام آلوده نمیگردد) .

۵۱ ثَمَرَةُ الوَرَعِ النَّزَاهَةُ : نتيجه پارسائی خرمی وروشن روانی است .

۵۲ ثَمَرَةُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالأخِرَةِ : نتيجه طمعکاری خواری دنیا وآخرت است .

۵۳ ثَمَرَةُ الكِذْبِ المَهَانَةُ فِي الدُّنْيَا وَالعَذَابُ فِي الأخِرَةِ : نتيجه دروغ خواری در دنيا وعذاب درآخرت است .

۵۴ ثَمَرَةُ الأَمَلِ فَسَادُ العَمَلِ : نتيجه آرزوی دراز داشتن (در دنيا) عمل را تباه کردن است .

۵۵ ثَمَرَةُ العِلْمِ إِخْلَاصُ العَمَلِ : نتيجه علم عمل را خالص گذاردن است .

۵۶ ثَمَرَةُ العَقْلِ الصِّدْقُ : نتيجه خردمندی راست گفتاری است .

۵۷ ثَمَرَةُ القَنَاعَةِ العِزُّ : نتيجه قناعت ارجمندی است

۵۸ ثَمَرَةُ الحِكْمَةِ الفَوْزُ : نتيجه حکمت (بر حقايق) پیروز شدن است .

۵۹ ثَمَرَةُ الحِلْمِ الرِّفْقُ : نتيجه بردباری نرمی کردن است

۶۰ ثَمَرَةُ الرَّغْبَةِ التَّعَبُ : نتيجه میل بدنيا پيدا کردن رنج وزحمت است .

۶۱ ثَمَرَةُ الحِرْصِ النَّصَبُ : نتيجه حرص وآز رنج وتعب است .

۶۲ ثَمَرَةُ العَمَلِ الصَّالِحِ كَأَصْلِهِ : نتيجه کار خوب مانند اصل وريشه اش خوب است .

۶۳ ثَمَرَةُ المَعْرِفَةِ العُزُوفُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا : نتيجه معرفت بخدا از دار دنيا روی گرداندن ودل کندن است .

۶۴ ثَمَرَةُ الإِيمَانِ الرَّغْبَةُ فِي دَارِ البَقَاءِ : نتيجه ايمان (دل از دار فنا کندن و) بدار بقا دل سپردن است .

۶۵ ثَمَرَةُ الحِكْمَةِ التَّنَزُّهُ عَنِ الدُّنْيَا وَالوَلَهُ بِجَنَّةِ المَأْوَى : نتيجه حکمت پاکدرونی از دار دنيا ودل باختن ببهشتی است که جايگاه راستان است .

۶۶ ثَمَرَةُ العَقْلِ مَقْتُ الدُّنْيَا وَقَمْعُ الهَوَى : نتيجه خردمندی دشمن داشتن دنيا واز هم پاشيدن هوا است .

۶۷ ثَمَرَةُ المُجَاهَدَةِ قَهْرُ النَّفْسِ : نتيجه رياضت

نفس را درهم شکستن است .

۶۸ ثَمَرَةُ الْمُحاسَبَةِ إِصْلاحُ النَّفْسِ: نتیجه حساب از خود کشیدن نفس را اصلاح کردن (و آنرا از پلیدیها پیراستن) است .

۶۹ ثَمَرَةُ التَّوْبَةِ اِسْتِدْراكُ فَوارِطِ النَّفْسِ: نتیجه توبه افراط کاریهای نفس را دریافتن (و گذشته را تدارک کردن) است .

أَلْفَصْلُ الرّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی حَرْفِ الثّاءِ بِلَفْظِ ثَلاثٍ وَثَلاثَةٍ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل بیست و چهارم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف ثاء بلفظ ثلاث و ثلاثه آن حضرت علیه السلام فرمودند

۱ ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ فَقَدْ کَمُلَ إِیمانُهُ أَلْعَقْلُ وَالْعِلْمُ وَالْحِلْمُ: سه چیز است که آن سه در هر کس باشد ایمانش کامل است عقل و علم و حلم .

۲ ثَلاثٌ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ مُسْتَزادٌ حُسْنُ الْأَدَبِ وَمُجانَبَةُ الرَّیْبِ وَالْکَفُّ عَنِ الْمَحارِمِ: سه چیز است که چیزی برآنها افزودنی نیست نیکی در کمال و ادب ، دوری از ریب و شک ، دست باز داشتن از حرامها .

۳ ثَلاثٌ فِیهِنَّ الْمُرُوَّةُ: غَضُّ الطَّرْفِ ، وَغَضُّ الصَّوْتِ ، وَمَشْیُ الْقَصْدِ: سه چیز است که جوانمردی در آنها است چشم از حرام پوشیدن ، صدا را فرو خوابادن (و در هر موضوع جاری داد و فریاد نکردن) و براه میانه روی رفتن

۴ ثَلاثٌ فِیهِنَّ النَّجاةُ لُزُومُ الْحَقِّ وَتَجَنُّبُ الْباطِلِ وَرُکُوبُ الْجِدِّ: سه چیز است که رستکاری در آن سه است حق را همراه بودن از باطل دوری گزیدن ، کوشش در کار (های اخروی) را سوار شدن .

۵ ثَلاثٌ لا یُسْتَوْدَعُ سِرّاً الْمَرْأَةُ وَالنَّمّامُ وَالْأَحْمَقُ: سه نفرند که رازها بدانها نشاید سپرد: زن ، سخن چین ، احمق .

۶ ثَلاثٌ لا یَهْنَأُ لِصاحِبِهِنَّ عَیْشٌ أَلْحِقْدُ وَالْحَسَدُ وَسُوءُ الْخُلْقِ: سه چیز است که عیش

دارندهٔ آنها گوارا نیست: کینه ورزی، تنگ‌بری، بدخوئی.

۷ ثَلاثٌ یُمْتَحَنُ بِها عُقُولُ الرِّجالِ هُنَّ الْمالُ، وَالْوِلایَةُ وَالْمُصیبَةُ: سه چیز است که خردهای مردان بدانها سنجیده میشود: دارائی، فرمانروائی، گرفتاری (و در این سه مورد اگر انسان متانت و سنگینی بر بار بخرج دهد عاقل و گرنه مردی سبک مغز است).

۸ ثَلاثٌ مُهْلِکاتٌ طاعَةُ النِّساءِ وَطاعَةُ الْغَضَبِ وَطاعَةُ الشَّهْوَةِ: سه چیزند که هلاک کننده‌اند فرمان زن بردن، فرمان غضب بردن فرمان شهوت بردن.

۹ ثَلاثٌ لا یُسْتَحْیی مِنْهُنَّ خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَیْفَهُ وَقِیامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَبیهِ وَمُعَلِّمِهِ وَطَلَبُ الْحَقِّ وَإِنْ قَلَّ: سه چیز است که شرم از آنها نباید کرد خدمت کردن مرد از مهمانش برپاخاستن از مجلسش برای پدرش و آموزگارش و حق را جستن اگر چه کم باشد.

۱۰ ثَلاثٌ هُنَّ جِماعُ الْمُرُوَّةِ عَطاءٌ مِنْ غَیْرِ مَسْئَلَةٍ وَوَفاءٌ مِنْ غَیْرِ عَهْدٍ وَجُودٌ مَعَ إِقْلالٍ: سه چیز است که مردانگی در این نا گرد آمده است دادن بدون خواستن و وفا کردن بدون پیمان بستن بحال تنگدستی بخشیدن.

۱۱ ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ اسْتَکْمَلَ الْإیمانَ مَنْ إِذا رَضِیَ لَمْ یُخْرِجْهُ رِضاهُ إِلَی الْباطِلِ وَإِذا غَضِبَ لَمْ یُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ وَإِذا قَدَرَ لَمْ یَأْخُذْ ما لَیْسَ لَهُ: سه چیز است که در هر کس باشند ایمان در آن کس کامل است کسیکه گاهی که خوشنود میگردد خوشنودیش او را بباطل نکشد و کسیکه چون خشم گیرد خشمش از حق بیرونش نبرد (و برخلاف رضای خدا چیزی نگوید) و کسیکه چون توانا شود چیزیکه مال او نیست نستاند (و دست بجور و تعدی نگشاید).

۱۲ ثَلاثَةٌ هُنَّ الْمُرُوَّةُ جُودٌ مَعَ قِلَّةٍ وَاحْتِمالٌ مِنْ غَیْرِ مَذَلَّةٍ وَتَعَفُّفٌ عَنِ الْمَسْئَلَةِ: سه چیزند که آنها مروت و مردانگی اند بخشش در حال نداری بردباری بدون خواری پاکدامنی و پرهیز از چیزی از مردم خواستن

۱۳ ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ رُزِقَ مِنْ خَیْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ هُنَّ الرِّضا بِالْقَضاءِ وَالصَّبْرُ

عَلَى الْبَلَاءِ وَالشُّكْرُ فِي الرَّخَاءِ : سه چیز است که هر کس بوده باشد از خیر دنیا و آخرت بهره است آن چیزها تن دادن برضای بقضای خداوند و صبر بر گرفتاری و سپاسگزاری در حال خوشی .

١٤ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ كَمُلَ الْإِيمَانُ : الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَا وَاعْتِدَالُ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ : سه چیز است که در هر کس بوده باشد ایمان آن مرد کامل تمام است در خشم و خوشنودی بعدل رفتار کردن در دارائی و ناداری میانه رو بودن و بیم و امید از خدا مساوی بودن .

١٥ ثَلَاثٌ مِنْ كُنُوزِ الْإِيمَانِ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَالصَّدَقَةِ وَالْمَرَضِ : سه چیز است که آنها از گنجهای ایمان اند مصیبت را پنهان داشتن تصدق دادن و بیماری (را تحمل کردن) .

١٦ ثَلَاثٌ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ كَثْرَةُ الْعَائِلَةِ وَغَلَبَةُ الدَّيْنِ وَدَوَامُ الْمَرَضِ : سه چیز اند که بزرگترین گرفتاریها هستند بسیاری نانخور قرض انبوه ، بیماری همیشگی .

١٧ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ الْعَاقِلُ مِنَ الْأَحْمَقِ وَالْبَرُّ مِنَ الْفَاجِرِ وَالْكَرِيمُ مِنَ اللَّئِيمِ : سه کس اند که از سه کس انصاف نمیبینند دانا از نادان نیکوکار از بدکار نیک سرشت از بدسرشت .

١٨ ثَلَاثَةٌ هُنَّ مِنْ جِمَاعِ الْخَيْرِ إِسْدَاءُ النِّعَمِ وَرِعَايَةُ الذِّمَمِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ : سه چیز اند که آنها نیکی را گرد آورند کاشتن نعمت را وصل کردن حقوق (مردم) را رعایت نمودن با خویشان پیوستن .

١٩ ثَلَاثَةٌ هُنَّ زِينَةُ الْمُؤْمِنِ تَقْوَى اللهِ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ : سه چیز است که آنها مؤمن را میآرایند از خدا ترسیدن حدیث را راست و درست روایت کردن امانت را پس دادن .

٢٠ ثَلَاثَةٌ هُنَّ شَيْنُ الدِّينِ الْفُجُورُ وَالْغَدْرُ وَالْخِيَانَةُ : سه چیز اند که آنها دین را معیوب میکنند ارتکاب گناهان ، بیوفائی کردن خیانت روا داشتن .

٢١ ثَلَاثَةٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ الدِّينُ وَالتَّوَاضُعُ وَالسَّخَاءُ : سه چیز اند که موجب محبت اند

دین داری، افتادگی، بخشندگی.

۲۲ ثلاثة هن جماع الدین العفة والورع والحیاء: سه چیز اند که آنها گرد آرندگان دین اند: پاکدامنی، پارسائی، شرم از خدا داشتن.

۲۳ ثلاثة مهلکة: الجرأة علی السلطان وائتمان الخوان وشرب السم للتجربة: سه چیز اند که باعث هلاکت اند: بر پادشاه دلیری کردن (و در برابر وی ایستادن) خیانت گران را امین داشتن، زهر را برای آزمودن خوردن (طبیب معروف عرب حارث بن کلده دست در دهان ماری برای امتحان برد مارش بگزید و در دم بمرد).

۲۴ ثلاثة تدل علی عقول أربابها الرسول والکتاب والهدیة: سه چیز اند که بر خردمندی صاحبانش دلالت میکنند: فرستاده و پیک، نامه (که برای دیگران نویسند) هدیه ارمغان (که بدوستان فرستند).

۲۵ ثلاثة هن المحرقات الموبقات: فقر بعد غنی وذل بعد عز وفقد الأحبة: سه چیز اند که آنها جگرگداز و تباه کننده اند: ناداری پس از دارائی، خواری پس از ارجمندی، از دست دادن دوستان و فرزندان.

۲۶ ثلاث یهددن القوی: فقد الأحبة، والفقر فی الغربة، ودوام الشدة: سه چیز اند که آنها قوا را از هم میپاشند: عزیزان را از دست دادن، در غربت ندار بودن، همیشه بیماری کشیدن.

۲۷ ثلاث یوجبن المحبة: حسن الخلق، وحسن الرفق، والتواضع: سه چیز است که آنها موجب محبت اند: خوشخوئی، خوش رفیقی، افتادگی.

۲۸ ثلاث هن کمال الدین: الإخلاص، والیقین، والتقنع: سه چیز اند که آنها کامل کننده دین اند: اخلاص در عمل، یقین بخدا داشتن، قناعت ورزیدن.

الفصل الخامس والعشرون

مما ورد من حکم أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فی حرف الثاء بلفظ المطلق قال علیه السلام:

فصل بیست و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از کلمات حکمت‌آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف ثاء

بلفظ مطلق آن حضرت علیه السلام فرمودند:

۱ ثَوبُ التُّقَى أَشرَفُ المَلابِسِ: جامهٔ تقوی شریفترین لباسها است.

۲ ثَوابُ عِلمِكَ أَفضَلُ مِن عَمَلِكَ: ثواب علم تو از عملت بالاتر است.

۳ ثَوبُ العافِيَةِ أَهنَأُ المَلابِسِ: جامهٔ تندرستی گواراترین لباسها است.

۴ ثِيابُكَ عَلَى غَيرِكَ أَبقَى مِنها عَلَيكَ: جامهٔ خود را که بر دیگری پوشی برای تو پایدارتر است (چون یکجامه را انسان در ظرف سالی کهنه میکند لکن بدیگری که بخشد عمری نو و پایدار است).

۵ ثَوابُ العَمَلِ عَلَى قَدرِ المَشَقَّةِ فِيهِ: ثواب (هر) کار باندازهٔ رنجی است که در آن برده میشود.

۶ ثَوابُ الصَّبرِ يُذهِبُ مَضَضَ المُصيبَةِ: ثواب و اجر صبر سوزش مصیبت را از بین میبرد.

۷ ثَوابُ الآخِرَةِ يُنسِي مَشَقَّةَ الدُّنيا: ثواب و پاداشی که در آخرت بانسان میرسد گرفتاری دنیا را از یاد انسان میبرد.

۸ ثَوابُ المُصيبَةِ عَلَى قَدرِ الصَّبرِ عَلَيها: ثواب گرفتاری باندازهٔ صبر بر آن گرفتاری است.

۹ ثَوابُ الصَّبرِ أَعلَى الثَّوابِ: ثواب صبر بالاترین ثوابها است.

۱۰ ثَوابُ الجِهادِ أَعظَمُ الثَّوابِ: ثواب پیکار در راه خدا بزرگترین ثواب است.

۱۱ ثَوابُ اللهِ لِأَهلِ طاعَتِهِ وَعِقابُهُ لِأَهلِ مَعصِيَتِهِ: پاداش و مزد خدا برای فرمانبران و کیفر و عذابش برای نافرمانی کنندگان است.

۱۲ ثُوبُوا مِنَ الغَفلَةِ وَتَنَبَّهُوا مِنَ الرَّقدَةِ وَتَأَهَّبُوا لِلنُّقلَةِ وَتَزَوَّدُوا لِلرِّحلَةِ: از این تغافل بازگردید و از خواب گران بیدار شوید و برای دل کندن از جهان آماده باشید و برای کوچیدن توشه بردارید.

۱۳ ثَمَنُ الجَنَّةِ العَمَلُ الصّالِحُ: بهای بهشت کار نیکو است.

۱۴ ثَقِّلُوا مَوازينَكُم بِالعَمَلِ الصّالِحِ: ترازوهای خویش را با کردار نیکو سنگین سازید.

۱۵ ثَمَنُ الجَنَّةِ الزُّهدُ فِي الدُّنيا: بهای بهشت زهد و کناره گیری در دنیا است.

۱۶ ثَوابُ العِلمِ يُخَلِّدُكَ وَلا يَبلَى وَيَبقَى لَكَ

وَلا یَفْنیٰ: ثوب (تحصیل دانش و عمل کردن بر) علم تورا پایدار رونمی پوسد و تورا باقی میدارد وفانی نمیشود.

۱۷ ثَباتُ الدّینِ بِقُوَّةِ الْیَقینِ: استواری وپابرجابودن دین بقدر نیروی یقین واستحکام

۱۸ ثابِرُوا عَلیٰ صَلاحِ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُتَّقینَ: بر اصلاح امور مؤمنین و پرهیزکاران قیام و اقدام نمائید.

۱۹ ثَقِّلُوا مَوازینَکُمْ بِالصَّدَقَةِ: ترازوی اعمال خویش را با تصدق دادن سنگین کنید.

۲۰ ثَرْوَةُ الدُّنْیا فَقْدُ الْآخِرَةِ: دنیا داشتن آخرت را از دست دادن است.

۲۱ ثَرْوَةُ الْعِلْمِ تُنْجی وَتُبْقی: دارائی علم انسان را (از مهالک) میرهاند و پاینده میدارد.

۲۲ ثَرْوَةُ الْمالِ تُرْدی وَتُفْنی: مالداری انسان را درهم میشکند و نابود میکند.

۲۳ ثَرْوَةُ الْعاقِلِ فی عِلْمِهِ وَعَمَلِهِ: دارائی خردمند در دانش و کردار نیک او است.

۲۴ ثَرْوَةُ الْجاهِلِ فی مالِهِ وَأَمَلِهِ: دارائی بیخرد و نادان در مالش و امید و آرزویش میباشد.

۲۵ ثابِرُوا عَلَی اغْتِنامِ عَمَلٍ لا یَفْنیٰ ثَوابُهُ: بپای خیزید برای غنیمت شمردن عملی که ثواب آن از بین رفتنی نیست.

۲۶ ثابِرُوا عَلَی الْأَعْمالِ الْمُوجِبَةِ لَکُمُ الْخَلاصَ مِنَ النّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ: بپای خیزید برای اینکه کاری کنید که آن کار سبب شود که شما را از آتش دوزخ خلاص کند و بهشت برساند.

۲۷ ثابِرُوا عَلیٰ إِفْشاءِ الْمَکارِمِ وَتَحَمَّلُوا أَعْباءَ الْمَغارِمِ تُحْرِزُوا قَصَباتِ الْمَغانِمِ: بپای خیزید برای هویدا ساختن نیکیها و تحمل کردن رنج غرامتها و تاوانها و احراز پیشی گرفتن و ربودن غنیمت ها و کارهای نیکو.

۲۸ ثابِرُوا عَلَی الطّاعاتِ وَسارِعُوا إِلیٰ فِعْلِ الْخَیْراتِ وَتَجَنَّبُوا السَّیِّئاتِ وَبادِرُوا (إِلیٰ) فِعْلِ الْحَسَناتِ وَتَجَنَّبُوا ارْتِکابَ الْمَحارِمِ: با فشاری بر طاعات کنید و بسوی نیکیها پیش تازید و از بدیها دوری گزینید و بسوی کردارهای نیکو مبادرت کنید و از اینکه کارهای حرام را بکار بندید بدور باشید (تا رستگار شوید).

۲۹ ثَوابُ الْعَمَلِ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ: ثواب عمل و کار

شخص نتیجه علم او است .

۳۰ ثَباتُ الدُّوَلِ بِالعَدلِ : پایداری دولتها و سلطنتها بواسطهٔ عدل و دادگری است .

اَلفَصلُ السّادِسُ وَالعِشرُون

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أَبیطالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ الجیمِ ، قالَ عَلَیهِ السَّلامُ :

فصل بیست و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام در حرف جیم آنحضرت علیه السّلام فرمود :

۱ جُد بِما تَجِدُ تُحمَدُ : از آنچه مییابی بخش ستوده میباشی .

۲ جالِسِ العُلَماءَ تَسعَدْ : با دانشمندان بنشین تا نیک بخت شوی .

۳ جَمالُ الرَّجُلِ حِلمُهُ : جمال و زیبائی مرد در بردباری است .

۴ جَلیسُ الخَیرِ نِعمَةٌ : همنشین خوب (خوب) نعمتی است .

۵ جالِسِ الحُلَماءَ تَزدَدْ حِلماً : با بردباران بنشین حلمت را بیفزای .

۶ جالِسِ العُلَماءَ تَزدَدْ عِلماً : با علماء بنشین علمت را بیفزای .

۷ جالِسِ الفُقَراءَ تَزدَدْ شُکراً : با فقراء بنشین تا بر شکرت بیفزاید .

۸ جُد تَسُدْ وَاصبِرْ تَظفَرْ : بخش آقا باش و صبر کن پیروز شو .

۹ جُودُ الوُلاةِ بِفَیءِ المُسلِمینَ جَورٌ وَخَترٌ : بخشش کردن فرماندهان بمال و فرا آوردهای مسلمانان ستم و خیانت است .

۱۰ جُودُ الفَقیرِ أَفضَلُ الجُودِ : بخشش فقیر بالاترین جود و بخشش است .

۱۱ جُودُوا بِالمَوجُودِ وَأَنجِزُوا الوُعُودَ وَأَوفُوا بِالعُهُودِ : آنچه هست و موجود است ببخشید و بوعدهها وفا کنید و عهدها را بجای آرید .

۱۲ جُودُ الرَّجُلِ یُحَبِّبُهُ إِلیٰ أَضدادِهِ وَبُخلُهُ یُبَغِّضُهُ إِلیٰ أَولادِهِ : مرد که بخشنده شد دشمنانش دوستش میدارند و مرد همین که از بخشیدن خودداری کرد فرزندانش دشمنش میگردند

۱۳ جُودُ الفَقیرِ بِجُهْدِهِ وَفَقْرُ البَخیلِ بِبَذْلِهِ : بخشندگی فقیر او را بزرگ میدارد و بخشیدن بخیل او را خوار مینماید .

۱۴ جارُ اللهِ سُبحانَهُ آمِنٌ وَعَدُوُّهُ خائِفٌ : آنکه در پناه خدای رود ایمن است و دشمن خدا ترسان است .

۱۵ جِرْ نَفْسَكَ فی طاعَةِ اللهِ بِالصَّبرِ عَلی أداءِ الفَرائِضِ وَالدُّؤُوبِ فِی النَّوافِلِ وَالوَظائِفِ : نفس خود را بر فرمانبرداری خدای بیازمای بانکه بر اداء فرائض صبر کند و بر نوافل و وظائف دیگر (دستورات اخلاقی اسلامی) مواظبت نماید .

۱۶ جُودُوا بِما یَفنی تَعتاضُوا عَنهُ بِما یَبقی : از آنچه که فانی شدنی است بخشش کنید تا آن را که باقی ماندنی است عوض گیرید .

۱۷ جُودُوا فِی اللهِ وَجاهِدُوا أنفُسَکُم عَلی طاعَتِهِ یُعظِم لَکُمُ الجَزاءَ وَیُحسِن لَکُمُ الحِباءَ : در راه خدا بخشید و بر بردن فرمان او با نفوس خویش پیکار کنید تا اینکه پاداش شما را بزرگ کند و بخشش را برای شما نیکو گرداند .

۱۸ جارُ السُّوءِ أعظَمُ الضَّرّاءِ وَأشَدُّ البَلاءِ : همسایه بد بزرگترین زیانها و سخت ترین گرفتاریهاست .

۱۹ جِماعُ الخَیرِ فِی العَمَلِ لِما یَبقی وَالإستِهانَةِ بِما یَفنی : گرد آوردن نیکی در عمل کردن است برای آنچه که ماندنی است و خوار شمردن آنچه که فانی شدنی است (دنیا را رها کند و برای آخرت کار کند) .

۲۰ جِوارُ اللهِ مَبذُولٌ لِمَن أطاعَهُ وَتَجَنَّبَ مُخالَفَتَهُ : (بهشت و رحمت و) جوار خدا خاص و در خور کسی است که از خدا فرمان برد و از مخالفتش بپرهیزد .

۲۱ جاوِرْ مَن تَأمَنُ شَرَّهُ وَلا یَبعُدُ لَكَ خَیرُهُ : با کسی همسایه شو که از وی در امان باشی و خوبی او از تو در نگذرد .

۲۲ جارُ الدُّنیا مَحرُوبٌ وَمَوفُورُها مَنکُوبٌ : همسایه دنیا تاراج کرده شده و فزاینده آن خوار و نکبت زده است .

۲۳ جُودُ الدُّنیا فَناءٌ وَراحَتُها عَناءٌ وَسَلامَتُها عَطَبٌ وَمَواهِبُها سَلَبٌ : بخشود دنیا نابودی آسایشش رنج تندرستیش تباهی بخششهایش ربوده شدنی است .

۲۴ جانِبُوا الکِذبَ فَإنَّهُ مُجانِبُ الإیمانِ :

از دروغ بپرهیزید که دروغ دور کننده ایمان است.

۲۵ جانِبُوا الغَدرَ فَإِنَّهُ مُجانِبُ القُرآنِ: از مکر و بیوفائی بدور باشید که آن از قرآن (و از حکم قرآن) بدور است.

۲۶ جانِبُوا الخِيانَةَ فَإِنَّها مُجانِبَةُ الإِسلامِ از خیانت بدور باشید که آن دور کننده دین اسلام است (و خائن مسلمان نیست).

۲۷ جانِبُوا التَّخاذُلَ وَالتَّدابُرَ وَقَطيعَةَ الأَرحامِ: دوری کنید از اینکه یکدیگر را خوار دارید و پشت بهم کنید و پیوند خویشی را ببرید.

۲۸ جَمالُ الرَّجُلِ فِي الوَقارِ: جمال و زیبائی مرد در وقار و سنگینی او است.

۲۹ جَمالُ الحُرِّ تَجَنُّبُ العارِ: زیبائی آزاد مرد آنست که از ننگ بدور باشد.

۳۰ جامِلُوا الأَشرارَ وَجالِسُوا الأَخيارَ: با بدان مدارا و نیکی کنید و با نیکان همنشین گردید.

۳۱ جَمالُ المُؤمِنِ وَرَعُهُ: زیبائی مرد با ایمان پارسائی او است.

۳۲ جَمالُ العَبدِ الطّاعَةُ: زیبائی بنده بفرمان برداری او است.

۳۳ جَمالُ العَيشِ القَناعَةُ: زیبائی زندگی بقناعت است.

۳۴ جَمالُ القُرآنِ البَقَرَةُ وَآلُ عِمرانَ: زیب و آرایش قرآن بسوره بقره و آل عمران است.

۳۵ جَمالُ الإِحسانِ تَركُ الإِمتِنانِ: زیب و زیور نیکی نکردن منت نگذاشتن است.

۳۶ جَمالُ المَعرُوفِ إِتمامُهُ: زیبائی کار خوب بتمام کردن است.

۳۷ جَمالُ العالِمِ عَمَلُهُ بِعِلمِهِ: زیبائی عالم آنست که بعلمش عمل کند.

۳۸ جَمالُ العِلمِ نَشرُهُ وَثَمَرَتُهُ العَمَلُ بِهِ وَصِيانَتُهُ وَضعُهُ فِي أَهلِهِ: زیبائی علم بآنست که انتشار یابد و نتیجه آن بدان عمل کردن و نگهداشتنش بآنست که آن را بجای خودش بگذارند (زیرا که تیغ دادن در کف زنگی مست، به که افتد علم ناکس را بدست).

۳۹ جِهادُ النَّفسِ مَهرُ الجَنَّةِ: با نفس جنگیدن بهشت را کابین بستن است.

۴۰ جِهادُ الهَوى ثَمَنُ الجَنَّةِ: جنگیدن با هوا و هوس بهای بهشت است.

۴۱ جِهادُ النَّفسِ أَفضَلُ جِهادٍ : بالاترین پیکار در راه خدا پیکار با نفس است .

۴۲ جَمیلُ القَصدِ یَدُلُّ عَلی طَهارَةِ المَولِدِ : روش نیک شخص دلالت بر پاکی مولدش مینماید (و از اینجا بدست میآید کسانیکه در پی آزار مردم‌اند حلال زاده نیستند) .

۴۳ جاهِد نَفسَکَ وَقَدِّم تَوبَتَکَ تَفُز بِطاعَةِ رَبِّکَ : با نفست بجنگ و توبه‌ات را پیش انداز بفرمانبرداری پروردگارت فائز و سرافراز میگردی .

۴۴ جاهِد شَهوَتَکَ وَغالِب غَضَبَکَ وَخالِف سُوءَ عادَتِکَ تَزکُ نَفسُکَ وَتَکمُل عَقلُکَ وَتَستَکمِل ثَوابَ رَبِّکَ : با شهوت و خواهش نفست بستیز بر خشمت چیره شو و بر خلاف خوی زشتت باش تا نفست را پاکیزه کنی و عقلت را کامل نمائی و از پروردگارت ثواب و بهره کاملی ببری .

۴۵ جاهِد نَفسَکَ عَلی طاعَةِ اللّهِ مُجاهَدَةَ العَدُوِّ عَدُوَّهُ وَغالِبها مُغالَبَةَ الضِّدِّ ضِدَّهُ فَإِنَّ أَقوَی النّاسِ مَن قَوِیَ عَلی نَفسِهِ : در کار طاعت خدا با نفست بجنگ جنگیدن دشمن با دشمن و بر آن غالب شو غالب شدن ضد

و خصم با ضد و خصمش زیرا که قوی ترین مردم کسی است که در پیکار با نفسش قوی باشد .

۴۶ جاهِد نَفسَکَ وَحاسِبها مُحاسَبَةَ الشَّریکِ شَریکَهُ وَطالِبها بِحُقُوقِ اللّهِ مُطالَبَةَ الخَصمِ خَصمَهُ فَإِنَّ أَسعَدَ النّاسِ مَنِ انتَدَبَ لِمُحاسَبَةِ نَفسِهِ : با نفست بجنگ و از او حساب بکش حساب کشیدن شریک شریکش را و حقوق خدای را از وی مطالبه کن مطالبه کردن دشمن از دشمنش زیرا نیکبخت ترین کسان کسی است که خود شرا بحساب کشیدن از نفسش وادار کند (اگر ثواب کرده بیفزاید و اگر گناه کرده توبه نماید) .

۴۷ جِهادُ النَّفسِ ثَمَنُ الجَنَّةِ فَمَن جاهَدَها مَلَکَها وَهِیَ أَکرَمُ ثَوابِ اللّهِ لِمَن عَرَفَها : بهای بهشت پیکار با نفس است هر که با نفسش پیکار کند او را مالک گردد و این گرامی ترین ثواب خدا است لکن برای کسیکه آن را بشناسد .

۴۸ جَعَلَ اللّهُ سُبحانَهُ أَسماعاً لِتَعِیَ ما عَناها وَأَبصاراً لِتَجلُوَ ما عَشاها : خداوند سبحان (برای نیکان از بندگانش) گوشهائی قرار داده است تا آنچه را که او خواهد نگهدارد و چشم...

داده است تا آنچه که بر آنها پوشیده است روشن و هویدا سازد.

۴۹ جَهْلُ الْغَنِيِّ يَضَعُهُ وَعِلْمُ الْفَقِيرِ يَرْفَعُهُ نادانی شخص دارا را می اندازد و دانائی نادار را بر میکشد

۵۰ جَمِيلُ النِّيَّةِ سَبَبٌ لِبُلُوغِ الْأُمْنِيَّةِ: نیت پاک وسیله رسیدن بآرزوها است (چون مردم از چنین کسی نیکی دیده اند وسیله رسیدن بآرزوهایش را برایش فراهم میکنند)

۵۱ جَهْلُ الْمُشِيرِ هَلَاكُ الْمُسْتَشِيرِ: نادانی شخص مشورت شده مشورت کننده را هلاک میسازد (فلذا مشورت باید باکسی کرد که درامور شور دانا و بینا باشد).

۵۲ جَهْلُ الشَّبَابِ مَعْذُورٌ وَعِلْمُهُ مَحْقُورٌ: نادانی جوانی عذرش پذیرفته و همچنین علم و دانشش کوچک و حقیر است.

۵۳ جَمَالُ الْخَبَرِ فِي الْمُشَاوَرَةِ وَالْأَخْذِ بِقَوْلِ النَّصِيحِ: جمال و زیبائی نیکی در مشورت کردن و گفتار پندگوی ناصح را بکار بستن است.

۵۴ جِمَاعُ الدِّينِ فِي إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَتَقْصِيرِ الْأَمَلِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ وَالْكَفِّ عَنِ الْقَبِيحِ: جمعیت دین در کردار پاک و آرزوی کوتاه و در کار کردن نیکی و دست از بدی کشیدن است.

۵۵ جِمَاعُ الشَّرِّ فِي الْاغْتِرَارِ بِالْمَهَلِ وَالْاتِّكَالِ عَلَى الْأَمَلِ: گرد آمدن بدی فریب خوردن از چند روزه مهلت زندگانی و تکیه کردن بر آرزوها است

۵۶ جِهَادُ النَّفْسِ بِالْعِلْمِ عُنْوَانُ الْعَقْلِ: بوسیله علم با نفس جنگیدنش نشانه خردمندی است.

۵۷ جِهَادُ الْغَضَبِ بِالْحِلْمِ بُرْهَانُ النُّبْلِ: بوسیله حلم و بردباری با غضب جنگیدن دلیل راست روی و بزرگی است.

۵۸ جِمَاعُ الشَّرِّ فِي مُقَارَنَةِ قَرِينِ السُّوءِ: گرد آمدن بدی در همنشینی با همنشین بد است.

۵۹ جِمَاعُ الْغُرُورِ فِي الْاسْتِنَامَةِ إِلَى الْعَدُوِّ: گرد آمدن فریب در بازگشت بسوی دشمن است (و از وی طلب مهر و رحمت کردن است).

۶۰ جَمِيلُ الْقَوْلِ دَلِيلُ وُفُورِ الْعَقْلِ: گفتار نیک دلیل بر فراوانی عقل است.

۶۱ جَمِيلُ الْفِعْلِ يُنْبِئُ عَنْ طِيبِ الْأَصْلِ: کردار نیک اخبار کننده از پاکی گهر است.

۶۲ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا

خدا از برای هر چیزی اندازه و از برای هر اندازه مدّتی و سر رسیدی مقرّر فرموده است (انسان باندازهٔ مقدّر رشد و تنومند میشود و مرگش موعد معیّن میرسد).

۶۳ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ عَمَلٍ ثَوَاباً وَلِكُلِّ شَيْءٍ حِسَاباً وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً: خداوند از برای هر کاری مزدی و از برای هر چیزی اندازه و از برای هر وعده نوشته مقرّر فرموده است (که هر یک از آنها بدون کم و بیش بانسان میرسد).

۶۴ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللهِ: خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدّمه بر حقوق خودش قرار داده است پس هر کس برای ادای حقوق بندگان خدا قیام کند اینکار او را بسوی قیام برادای حقوق خدا وادار مینماید (و در زمرهٔ ادا کنندگان حقوق حق محسوب میگردد).

۶۵ جِمَاعُ الْخَيْرِ الْمُوَالاَةُ فِي اللهِ وَالْمُعَادَاةُ فِي اللهِ وَالْمَحَبَّةُ فِي اللهِ وَالْبُغْضُ فِي اللهِ: گرد آوردن خیر بدوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و حبّ در راه خدا و بغض در راه خدا است.

۶۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ: جَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً وَمِنْ خَالِقِهِ ضِمَاناً وَوَعْداً: آن شخصی که ایمانش درباره خدا کامل نیست ترس از بندگان خدا را نقد و از آفریدگار نسیه میپندارد.

۶۷ جَالِسْ أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْحِكْمَةِ وَأَكْثِرْ مُنَاقَشَتَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلاً عَلَّمُوكَ وَإِنْ كُنْتَ عَالِماً ازْدَدْتَ عِلْماً: با پارسایان و حکماء بنشین و با آنها بسیار گفتگو کن زیرا که تو اگر نادان باشی دانشمندت کنند، و اگر دانشمند باشی علم و دانشت را زیاد خواهی کرد. [1] وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ

۶۸ [1] فِي ذِكْرِ إِبْلِيسَ: جَعَلَهُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ وَمَأْخَذَ يَدِهِ: درباره ابلیس آنحضرت فرمودند: شیطان مردم را نشانه پیکانها و مرکز پا نهادن (و خلق را لگدکوب کردن) و جای گرفتن دست خود قرار داده است.

۶۹ جِمَاعُ الْمُرُوَّةِ أَنْ لاَ تَعْمَلَ فِي السِّرِّ مَا تَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلاَنِيَةِ: گرد آوردن مردانگی این است که پوشیده و پنهان کاری نکنی که در پیدا و عیان از آن کار خجالت بکشی و شرمگین باشی.

۷۰ جالِسِ العُلَماءَ يَزدَدْ عِلمُكَ وَيَحسُنْ أَدَبُكَ وَتَزكُ نَفسُكَ : با دانشمندان نشین بدانشت افزوده میشود وادبت نیکو میگردد و نفست بپاکیزگی میگراید .

۷۱ جالِسِ الحُكَماءَ يَكمُلْ عَقلُكَ وَتَشرُفْ نَفسُكَ وَيَنتَفِ عَنكَ جَهلُكَ : با حکماء وبزرگان نشین عقلت کامل میشود و نفست پربها وشریف میگردد و نادانیت از تو فانی میشود .

۷۲ جازِ بِالحَسَنَةِ وَتَجاوَزْ عَنِ السَّيِّئَةِ ما لَمْ يَكُنْ ثَلْماً فِي الدِّينِ أَوْ وَهْناً في سُلطانِ الإسلامِ : نیکی را پاداش ده و از بدی بگذر مادامیکه اینکار در دین رخنه نیفکند و در سلطنت اسلامی سستی پدید نیاورد .

۷۳ جَعَلَ اللهُ سُبحانَهُ العَدلَ قِوامَ الأَنامِ وَتَنزِيهاً مِنَ المَظالِمِ وَالآثامِ وَتَسنِيَةً لِلإسلامِ : خداوند مقرر فرمود که عدل ستون زندگانی مردم وسبب پاکی از ستمکاریها وگناهان وروشن کننده چراغ اسلام بوده باشد (وهر کشوری با کفر بپاید و با ظلم وستمکاری پایدار نماند .)

۷۴ جَمالُ الدِّينِ الوَرَعُ : جمال وزیبائی دین پارسائی است .

۷۵ جَمالُ الشَّرِّ الطَّمَعُ : جمال بدی ستمکاری است .

۷۶ جَمالُ السِّياسَةِ العَدلُ فِي الإمرَةِ وَالعَفوُ مَعَ القُدرَةِ : زیبائی سیاست در امارت عدالت را کار بستن وبجال توانائی عفو واز گناه گذشتن است .

۷۷ جَمالُ الأُخُوَّةِ إِحسانُ العِشرَةِ وَالمُواساةُ فِي العُسرَةِ : زیبائی برادری در حسن معاشرت و آسان گرفتن و یا برابری کردن با او بگاه تنگی وسختی است .

۷۸ جِماعُ الحِكمَةِ الرِّفقُ وَحُسنُ المُداراةِ : نرمی وخوشرفتاری کردن با مردم گرد آرنده حکمت است .

۷۹ جِماعُ الشَّرِّ اللَّجاجُ وَكَثرَةُ المُماراتِ : لجاجت و پافشاری در کار وستیزه خوئی بسیار گرد آرنده شر است .

۸۰ جِماعُ الخَيرِ في أَعمالِ البِرِّ : گرد آمدن خوبیها در نیکوکاریها است .

۸۱ جِماعٌ فِي اصطِناعِ الحُرِّ وَالأَحسانِ إِلى

أهل الخیر: گرد آمدن بزرگوار یها در کار بستن نیکیها است با آزادمردان و بزرگان و نیکی کردن است با نیکان.

۸۲ جُحودُ الأِحسانِ یَحُدُ وعلی قبحِ الأمتنانِ: انکار احسان دیگری را انکار کند کار بر شئی منت نهادن میکشد (و احسان کننده ناچار میشود در روی او ایستاده باکمال تندی خوبیهای خود را برخ او بکشد).

۸۳ جُحودُ الإحسانِ یوجبُ الحِرمانَ: خوبی دیگران را منکر شدن موجب نومیدی و حرمان است.

۸۴ جاوِرِ القُبورَ تَعتَبِر: بقبرستان نگر تا عبرت گیر.

جاوِرِ العُلَماءَ تَستَبصِر: با دانشمندان همنشین باش تا بینا شوی.

۸۵ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَقِّ مَن ذَمَّهُم مِن بَنی أُمَیَّةَ وَغَیرِهِم: جَعَلوا الشَّیطانَ لِأَمرِهِم مالِکاً وَجَعَلَهُم لَهُ أَشراکاً فَفَرَّخَ فی صُدورِهِم وَدَبَّ وَدَرَجَ فی حُجورِهِم فَنَظَرَ بِأَعیُنِهِم وَنَطَقَ بِأَلسِنَتِهِم وَرَکِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَزَیَّنَ لَهُمُ الخَطَلَ فِعلَ مَن شَرَّکَهُ الشَّیطانُ فی سُلطانِهِ وَنَطَقَ بِالباطِلِ عَلی لِسانِهِ: و آنحضرت علیه السلام درباره کسانیکه آنان را نکوهش میفرمود از بنی امیه و غیر آنان فرمودند: دشمنان ما شیطان را مالک امر خود گرفتند و شیطان هم از آنها برای خود دامها قرار داد آهسته در کنارها و سینه های آنان در رفت و جای گرید و جوجه برآورد بچشمهای آنها دید و بزبانهای آنها سخن گفت آنها را بر لغزشها سوار کرد و خطاها را برایشان بیاراست شیطان براو سلطنت پیدا کرد و هر یک از آنها را بدام خود در کشید و هم بزبان شیطان باطل و نادرست سخن گفت (مثلاً ابی بکر برای پیشرفت کار غصب خلافت برخلاف صریح قرآن مجید درباره حضرت فاطمه صلوات الله علیها جمله منحوسه نَحنُ الأَنبیاءَ لا نُوَرِّثُ را بزبان راند و پر پیدا است که این سخن از زبان شیطان است و حضرت زهرا خود شان جواب این کلمه را در مسجد داده و بطلان آن را با آیات قرآن اثبات فرمودند).

أَلفَصلُ السّابِعُ وَالعِشرونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ الحاءِ بِلَفظِ حَسَنٍ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ

فصل بیست وهفتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف حاء بلفظ حسن آنحضرت علیه السلام فرموده اند:

۱ حُسْنُ الصُّورَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ : خوبروئی نخستین نیکبختی است .

۲ حُسْنُ الشُّكْرِ يُوجِبُ الزِّيَادَةَ : سپاس را نیکو گذاردن موجب فزونی نعمت است .

۳ حُسْنُ الصُّورَةِ الْجَمَالُ الظَّاهِرُ : خوبروئی جمال ظاهر (انسان) است .

۴ حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ السَّرَائِرِ : خوش نیتی جمال درونها و باطنها است .

۵ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ الْبَوَاطِنِ وَالظَّوَاهِرِ : عقل نیکو داشتن جمال باطنها و ظاهرها است .

۶ حُسْنُ الْخُلُقِ لِلنَّفْسِ وَحُسْنُ الْخَلْقِ لِلْبَدَنِ : خوی خوش برای جان و خلقت خوش برای تن است .

۷ حُسْنُ الْخُلُقِ أَفْضَلُ الدِّينِ : خوشخوئی (با مردم) بالاترین دین است .

۸ حُسْنُ الشَّهْوَةِ حِصْنُ الْقُدْرَةِ : خوش آرزوئی پناهگاه قدرت است . (شاید مراد این باشد که انسان وقتی آرزویش براین شد که بمردم خدمت کند قدرتش محفوظ میماند و مردم دوستارش میکردند.)

۹ حُسْنُ الْعِشْرَةِ يَسْتَدِيمُ الْمَوَدَّةَ : با مردم خوش رفتاری کردن دوستی را پایدار میدارد .

۱۰ حُسْنُ الصُّحْبَةِ يَزِيدُ فِي مَحَبَّةِ الْقُلُوبِ : نیکوهمنشینی و رفاقت کردن در محبت دلها میافزاید .

۱۱ حُسْنُ الْأَدَبِ يَسْتُرُ قُبْحَ النَّسَبِ : نیکی ادب (و مؤدب باداب دین بودن) زشتی نسب را میپوشاند .

۱۲ حُسْنُ الدِّينِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ : خوبی دین (و باحکام آن عمل کردن) از قوت یقین است .

۱۳ حُسْنُ الْأَدَبِ خَيْرُ مُوَازِرٍ وَأَفْضَلُ قَرِينٍ : حسن ادب بهترین پشتیبان و بالاترین قرین و همنشین است .

۱۴ حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الدِّينِ : بخدا گمان خوب داشتن سبب آسودگی دل و سلامتی دین است .

۱۵ حُسْنُ النِّيَّةِ مِنْ سَلَامَةِ الطَّوِيَّةِ : حسن نیت (درباره خدا و خلق) از پاکدرونی است .

۱۶ حُسْنُ السِّیاسَةِ یَسْتَدیمُ الرِّیاسَةَ: خوبی سیاست باعث ادامه سروری وریاست است.

۱۷ حُسْنُ التَّدْبیرِ وَتَجَنُّبُ التَّبْذیرِ مِنْ حُسْنِ السِّیاسَةِ: نیکی تدبیر و دوری گزیدن از اسراف و تبذیر از خوش سیاستی است.

۱۸ حُسْنُ السِّیاسَةِ قِوامُ الرَّعِیَّةِ: خوبی سیاست واداره کردن امور ملت پایه وستون رعیت است.

۱۹ حُسْنُ الْعَدْلِ نِظامُ الْبَرِیَّةِ: خوبی عدالت باعث نظم امور مردم است.

۲۰ حُسْنُ الْحِلْمِ دَلیلُ وُفُورِ الْعِلْمِ: خوبی حلم دلیل فراوانی علم است.

۲۱ حُسْنُ الظَّنِّ یُخَفِّفُ الْهَمَّ وَیُنْجی مِنْ تَقَلُّدِ الْإِثْمِ: حسن ظن بخدا اندوه را سبک میگرداند وانسان را از پیروی گناه میرهاند.

۲۲ حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشِّیَمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ: حسن ظن بخدا از بهترین روشها و بالاترین بخششها است.

۲۳ حُسْنُ التَّوْفیقِ خَیْرُ قائِدٍ: حسن توفیق (از جانب خدا تعالی در کارها) بهترین پیشوا است.

۲۴ حُسْنُ الْعَقْلِ أَفْضَلُ رائِدٍ: عقل نیکو برتر پیک (بسوی امورات) است.

۲۵ حُسْنُ اللِّقاءِ یَزیدُ فی تَأْکیدِ الْإِخاءِ (وَیُجْزِلُ) الْأَجْرَ وَیُجْمِلُ الثَّناءَ: خوش برخوردی پیوند دوستی را محکم میکند اجر را دو برابر مینماید و ستایش را زیبا میسازد (یعنی مردم او را به نیکی می ستایند).

۲۶ حُسْنُ الْعَفافِ مِنْ شِیَمِ الْأَشْرافِ: حسن عفت و پاکدامنی از خوبها و روشهای بزرگان است.

۲۷ حُسْنُ التَّقْدیرِ مَعَ الْکَفافِ خَیْرٌ مِنَ السَّعْیِ فِی الْإِسْرافِ: اندازه کار را خوب گرفتن و خرج و دخل را بقدر کفایت معین کردن بهتر است از کوشش در زیاده روی نمودن.

۲۸ حُسْنُ ظَنِّ الْعَبْدِ بِاللّٰهِ عَلیٰ قَدْرِ رَجائِهِ لَهُ: خوش گمانی بنده بخدا بقدر امیدواریش باو میباشد.

۲۹ حُسْنُ تَوَکُّلِ الْعَبْدِ عَلَی اللّٰهِ سُبْحانَهُ عَلیٰ قَدْرِ یَقینِهِ بِهِ: حُسن توکل بنده بر خداوند سبحان باندازه یقینش بر خداوند است.

۳۰ حُسْنُ التَّدْبیرِ یُنْمی قَلیلَ الْمالِ وَسُوءُ التَّدْبیرِ یُفْنی کَثیرَهُ: نیک اندیشی مال کم را میافزاید و بد اندیشی مال بسیار را کم میگرداند.

۳۱ حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجايا وَأَجْزَلِ الْعَطايا : حُسن ظنّ (بخدا) از بالاترین رَوِشها و پرپاداش‌ترین عطاها است .

۳۲ حُسْنُ الْبِشْرِ أَوَّلُ الْعَطاءِ وَأَسْهَلُ السَّخاءِ : گشاده رویی نخستین بخشش و عطا و آسانترین دِهش و سخاء است .

۳۳ حُسْنُ الظَّنِّ أَنْ تُخْلِصَ الْعَمَلَ وَتَرْجُوَ مِنَ اللهِ أَنْ يَعْفُوَ عَنِ الزَّلَلِ : معنای حُسن ظنّ (بخدا) آنست که عمل را خالص گذاری و از خدا امید داشته باشی که از لغزشها درگذرد (و تو را بیامرزد) .

۳۴ حُسْنُ الْاِخْتِيارِ وَاصْطِناعُ الْأَحْرارِ وَفَضْلُ الْاِسْتِظْهارِ مِنْ دَلائِلِ الْإِقْبالِ : اختیار خوب و بجا کردن و با آزاد مردان نیکی نمودن و پشتیبان بسیار برای خود گرفتن از نشانه‌های بخت و اقبال است .

۳۵ حُسْنُ الْعَفافِ وَالرِّضا بِالْكَفافِ مِنْ دَعائِمِ الْإِيمانِ : عفّت و پاکدامنی را خوب بکار بستن و با آنچه میرسد خورسندی دادن از پایه های (بخدا) ایمان داشتن است .

۳۶ حُسْنُ الزُّهْدِ مِنْ أَفْضَلِ الْإِيمانِ وَالرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيا تُفْسِدُ الْإِيقانَ : نیک و درست (در دنیا) زهد ورزیدن از بالاترین ایمان داشتن و دل بدنیا بستن یقین را فاسد کردن است .

۳۷ حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ وَالْعُجْبُ داءٌ دَفِينٌ : خوشخوئی همنشینی است خوب و خودخواهی دردیست پنهان (که انسان را بیچاره میکند) .

۳۸ حُسْنُ التَّوْفِيقِ خَيْرُ مُعِينٍ وَحُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرُ قَرِينٍ : موفقیت خوب یاری است و کار را نیک انجام دادن خوب همنشینی است .

۳۹ حُسْنُ الْخُلُقِ مِنْ أَفْضَلِ الْقِسَمِ وَأَحْسَنِ الشِّيَمِ : خوشخوئی از بهترین بهره‌ها و نیکوترین رَوِشها است (که انسان باید آن را دارا باشد) .

۴۰ حُسْنُ الظَّنِّ يُنْجِي مِنْ تَقَلُّدِ الْإِثْمِ : گمان نیک (درباره خدا) داشتن انسان را از گرفتاری گناه میرهاند .

۴۱ حُسْنُ الْقَناعَةِ مِنَ الْعَفافِ : نیکو قناعت کردن از پارسائی است .

۴۲ حُسْنُ الْعَفافِ مِنْ شِيَمِ الْأَشْرافِ : خوبی عفت و پاکدامنی بسیار از رَوِشهای بزرگان است .

۴۳ حُسْنُ السِّيرَةِ عُنْوانُ حُسْنِ السَّرِيرَةِ : با مردم خوشرفتاری کردن نشانه پاکدرونی است .

۴۴ حُسْنُ السِّيرَةِ جَمَالُ الْقُدْرَةِ وَحِصْنُ الْإِمْرَةِ : پاکدرونی سبب زیبائی وزیور قدرت وپناهگاه فرمان روائی است .

۴۵ حُسْنُ وَجْهِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ عِنَايَةِ اللّٰهِ بِهِ : زیبائی روی مؤمن از خوبی لطف و عنایت خدا در بارهٔ او است .

۴۶ حُسْنُ الْبِشْرِ أَحَدُ الْبِشَارَتَيْنِ : گشاده رو ئی یکی از دو مژده دادن است (و شخص خوش روا گر مثلاً بخواهد بکسی مژده دهد همان دیدارش در آوین و حلیه یکی از دو سرور است .

۴۷ حُسْنُ اللِّقَاءِ أَحَدُ النُّجْحَيْنِ : خوش برخوردن یکی از دو رستگاری است (رستگاری از اندوه حاضر و بعد) .

۴۸ حُسْنُ الْخُلُقِ أَحَدُ الْعَطَائَيْنِ : خوشخوئی خوش یکی از دو بخشش است (بهمان معنای جملات پیشین) .

۴۹ حُسْنُ السَّرَاحِ إِحْدَى الرَّاحَتَيْنِ : کار را خوش و آسان گرفتن یکی از دو آسایش است .

۵۰ حُسْنُ الْأَدَبِ أَفْضَلُ نَسَبٍ وَأَشْرَفُ سَبَبٍ : ادب و کمال دین داشتن بالاترین نسب و شریفترین سبب است (از اسبابهای امور و پیشرفت در کارها) .

۵۱ حُسْنُ الْيَأْسِ أَجْمَلُ مِنْ ذُلِّ الطَّلَبِ : امید بخوبی از مردم قطع کردن نیکوتر از خواری چیزی خواستن است .

۵۲ حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ : خوش خوئیها نشانهٔ خوش رگیها و پاک گهریها است .

۵۳ حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ الْأَرْزَاقَ وَيُونِسُ الرِّفَاقَ : خوشخوئیها روزیها را فرو میبارد و دوستان را با انسان مأنوس میسازد .

۵۴ حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بِرٍّ : خوشخوئی رأس و ریشهٔ هر خوبی است .

۵۵ حُسْنُ الْبِشْرِ شِيمَةُ كُلِّ حُرٍّ : گشاده روئی روش و رسم هر آزاد مردی است .

۵۶ حُسْنُ الصَّبْرِ طَلِيعَةُ النَّصْرِ : خوب صبر کردن (در مکاره) بدرزنه و پیش درآمد پیروزی است

۵۷ حُسْنُ الصَّبْرِ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ : خوب صبر کردن یاری کننده بر هر کاری است .

۵۸ حُسْنُ التَّوْبَةِ يَمْحُو الْحَوْبَةَ : بسوی خدا بخوبی و درستی بازگشتن گناه را از بین میبرد .

۵۹ حُسْنُ الْأَسْتِغْفَارِ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ : از خدا بخوبی در خواستن آمرزش خواستن گناهان را از هم میپاشد .

۶۰ حُسْنُ الصَّبْرِ مِلَاكُ كُلِّ أَمْرٍ : خوب صبر کردن اساس و بنیاد هر کاری است .

۶۱ حُسْنُ الْخُلُقِ يُورِثُ الْمَحَبَّةَ وَيُؤَكِّدُ الْمَوَدَّةَ : خوی نیک محبت را پدید میآورد و رشته دوستی را استوار میسازد .

۶۲ حُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرُ ذُخْرٍ وَأَفْضَلُ عُدَّةٍ : کردار خوب بهترین ذخیره و بالاترین توشه و پناه است .

۶۳ حُسْنُ الْبِشْرِ مِنْ دَعَائِمِ النَّجَاحِ : گشاده رویی از ستونهای (قصر) رستگاری است .

۶۴ حُسْنُ الْأَسْتِدْرَاكِ عُنْوَانُ الصَّلَاحِ : خوبی دریافت و ادراک نشانه و نمونه شایستگی است .

أَلْفَصْلُ الثَّامِنُ وَالْعِشْرُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْحَاءِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل بیست و هشتم از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف حاء بلفظ مطلق آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ : دوستی دنیا ریشه هر گناه است .

۲ حُبُّ النَّبَاهَةِ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ : جاه طلبی و شهرت دوستی ریشه هر گرفتاری است .

۳ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَأَصْلُ الْمِحَنِ : دوستی دنیا ریشه فتنه ها و بنیاد گرفتاریها است .

۴ حُبُّ الدُّنْيَا سَبَبُ الْفِتَنِ : دوستی دنیا باعث گرفتاری ها است .

۵ حُبُّ الرِّيَاسَةِ رَأْسُ الْمِحَنِ : حب ریاست ریشه رنجها و اندوهها است .

۶ حُبُّ الدُّنْيَا يُوجِبُ الطَّمَعَ : دوستی دنیا باعث طمعکاری است .

۷ حُبُّ الْفَقْرِ يَكْسِبُ الْوَرَعَ : دوستی فقر باعث پارسائی است .

۸ حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ الْمَآلَ : دوستی مال آل و پایان کار را تباه میسازد .

۹ حُبُّ الْمَالِ يُقَوِّي الْآمَالَ وَيُفْسِدُ الْأَعْمَالَ : دوستی مال آمال را تقویت میکند و اعمال را فاسد میسازد .

۱۰ حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ وَيُفْسِدُ الْيَقِينَ: دوستی مال دین را سست میسازد و یقین را تباه مینماید.

۱۱ حُبُّ الْإِطْرَاءِ وَالْمَدْحِ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ: خوشآمدگوئی و ستایش بسیار را دوست داشتن از استوارترین کمینگاههای شیطان است (و شخص را از پیشرفت در امور دنیوی و اخروی متوقف میسازد).

۱۲ حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ: دوستی دنیا عقل را از بین میبرد و قلب را از شنیدن حکمت و دانش کر میسازد و موجب عذاب دردناک میگردد.

۱۳ حُبُّ الْعِلْمِ وَحُسْنُ الْحِلْمِ وَلُزُومُ الصَّوَابِ مِنْ فَضَائِلِ أُولِي الْأَلْبَابِ: حب علم و بردباری خوب و ملازمت راه درست از فضایل و فزونیهای خردمندان است.

۱۴ حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ تُذْهِبُ مَضَاضَةَ شَقَاءِ الدُّنْيَا: شیرینی آخرت (و ثوابهائیکه خداوند وعده فرموده) سوزش بدبختی دنیا را از بین میبرد.

۱۵ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ وَسُوءُ الْعُقْبَى: شیرینی دنیا تلخی آخرت و بدی عاقبت را در پی دارد (موجب).

۱۶ حَلَاوَةُ الظَّفَرِ تَمْحُو مَرَارَةَ الصَّبْرِ: شیرینی پیروزی تلخی صبر را از بین میبرد.

۱۷ حَلَاوَةُ الْأَمْنِ تُنَكِّدُهَا مَرَارَةُ الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ: تلخی ترس و کناره گیری شیرینی امنیت و آسایش را کم میسازد.

۱۸ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ يُفْسِدُهَا أَلِيمُ الْعُقُوبَةِ: سختی و دردناکی کیفر (خداوندی در قیامت) شیرینی گناه را از بین میبرد.

۱۹ حَلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنَغِّصُهَا عَارُ الْفَضِيحَةِ: ننگ رسوائی (در قیامت) شیرینی شهوت رانی را درهم میشکند.

۲۰ حُلْوُ الدُّنْيَا صَبِرٌ وَغِذَاؤُهَا سِمَامٌ وَأَسْبَابُهَا رِمَامٌ: شیرینی دنیا صبر است (که از هر چیزی تلختر است) خورشش زهرها (ی کشنده) و اسباب و پیوندهایش پوسیدنی است.

۲۱ حَيُّ الدُّنْيَا عَرَضُ الْمَوْتِ وَصَحِيحُهَا غَرَضُ الْأَسْقَامِ وَدَرِيئَةُ الْحِمَامِ: زنده دنیا در معرض مرگ و تندرستیش هدف بیماریها و مورد تازیانه مرگ است.

۲۲ حَسَبُ الْخَلَائِقِ الْوَفَاءُ: اصل و عصاره خوها

(بی خوشی) وفاداری است .

۲۳ حُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ يَحْسُنْ لَكَ الْجَزَاءُ : پیمانت را با وفاداری استوار ساز پاداشت نیکو میگردد .

۲۴ حَسَبُ الرَّجُلِ مَالُهُ وَكَرَمُهُ دِينُهُ : مال مرد وسیله پاکی گهرو آبرومندی او و دینش کرم و جوانمردیش میباشد .

۲۵ حَسَبُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ وَمُرُوَّتُهُ خُلُقُهُ : گوهر و پاک نهادی مرد بعقل او و جوانمردیش بخوشخوئیش میباشد .

۲۶ حَسَبُ الْمَرْءِ عِلْمُهُ وَجَمَالُهُ عَقْلُهُ : پاک نهادی مرد دانش و علمش و عقلش جمال و زیبائیش میباشد .

۲۷ حَسَبُ الْأَدَبِ أَشْرَفُ مِنْ حَسَبِ النَّسَبِ : گوهر و نیکی نژاد ادب والاتر از گوهر نسب است .

۲۸ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ تَأْمَنُوا مِنَ اللهِ الرَّهَبَ وَتُدْرِكُوا عِنْدَهُ الرَّغَبَ : از نفوس خودتان حساب بکشید تا اینکه از ترسهای خدا ایمن باشید و بچیزهای دلپذیریکه نزد او است دست پیدا کنید

۲۹ حَسْبُكَ مِنْ تَوَكُّلِكَ أَنْ لَا تَرَى لِرِزْقِكَ مُجْرِيًا إِلَّا اللهَ سُبْحَانَهُ : از توکل تو همین بس که جاری کننده (ورساننده) روزیت را جز خداوند سبحان کسی را نه بینی .

۳۰ حَسْبُكَ مِنَ الْقَنَاعَةِ غِنًا لَكَ بِمَا قَسَمَ اللهُ لَكَ : از برای قناعت تو همین بس که بهرچه که خدا قسمت کرده است بی نیاز از دیگری باشی .

۳۱ حَدُّ السِّنَانِ يَقْطَعُ الْأَوْصَالَ وَحَدُّ اللِّسَانِ يَقْطَعُ الْآجَالَ : تیزی نیزه پیوندها (ی بدن) را قطع میکند و تیزی زبان سر رسیدها و عمرها را میبرد

۳۲ حَدُّ اللِّسَانِ أَمْضَى مِنْ حَدِّ السِّنَانِ : تیزی زبان از تیزی نیزه گذرنده تر و کاری تر است .

۳۳ حِفْظُ اللِّسَانِ وَبَذْلُ الْإِحْسَانِ مِنْ أَفْضَلِ فَضَائِلِ الْإِنْسَانِ : نگهداری زبان و بکار بستن نیکی و احسان از بالاترین فضائل انسان است .

۳۴ حَدُّ الْحِكْمَةِ الْإِعْرَاضُ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَالتَّوَلُّهُ بِدَارِ الْبَقَاءِ : حد حکمت روی گرداندن از دار فانی دنیا و شیفتگی بدار باقی آخرت است .

۳۵ حَدُّ الْعَقْلِ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالرِّضَا بِمَا يَجْرِي بِهِ الْقَضَاءُ : حد و اندازه عقل پایان کارها را نگریستن و بدانچه که قضای خداوندی بدان جاری است تن دردادن است .

۳۶ حَرامٌ عَلی کُلِّ عَقلٍ مَغلُولٍ بِالشَّهوَةِ أَن یَنتَفِعَ بِالحِکمَةِ : بر هر عقل علیلی که گرفتار و پای بند شهوت است حرام است که از حکمت الهی سود برگیرد .

۳۷ حِفظُ الدِّینِ ثَمَرَةُ المَعرِفَةِ وَرَأسُ الحِکمَةِ : دین نگهداشتن نتیجهٔ معرفت بخدا داشتن اصل و ریشهٔ حکمت است .

۳۸ حَرامٌ عَلی کُلِّ قَلبٍ مُتَوَلِّهٍ بِالدُّنیا أَن یَسکُنَهُ التَّقوی : بر هر دلی که شیفتهٔ دنیا است حرام است که تقوا در آن ساکن گردد .

۳۹ حَدُّ العَقلِ الإِنفِصالُ عَنِ الفانی وَالإِتِّصالُ بِالباقی : اندازه و حدّ عقل بریدن از سرای فانی و پیوستن بدار باقی جاودانی است .

۴۰ حَصِّنُوا أَموالَکُم بِالزَّکاةِ : دارائی خودتان را با پرداخت زکوة حفظ کنید و نگهدارید .

۴۱ حَصِّنُوا الأَعراضَ بِالأَموالِ : آبروها را بوسیلهٔ اموال حفظ کنید .

۴۲ حُسنُ الأَفعالِ مِصداقُ حُسنِ الأَقوالِ : کارهای نیک راست و درست بجای آوردن گفتارهای نیکو است .

۴۳ حَصِّنُوا الدِّینَ بِالدُّنیا وَلا تُحَصِّنُوا الدُّنیا بِالدِّینِ : دین را بوسیلهٔ دنیا حفظ کنید اما دنیا را با دین نگهدارید (و بخاطر دنیا دین را از دست بدهید که بدبخت میشوید) .

۴۴ حَصِّلُوا الآخِرَةَ بِتَرکِ الدُّنیا وَلا تُحَصِّلُوا بِتَرکِ الدِّینِ الدُّنیا : با ترک دنیا تحصیل آخرت کنید لکن بخاطر دنیا دین را ترک نگوئید .

۴۵ حاصِلُ الأَمانِیِّ الأَسَفُ : حاصل آرزوها و امیدها پشیمانی است .

۴۶ حاصِلُ المَعاصِی التَّلَفُ : حاصل گنهکاریها تلف کردن عمر است .

۴۷ حاصِلُ التَّواضُعِ الشَّرَفُ : حاصل فروتنی تحصیل شرف است .

۴۸ حَقٌّ وَباطِلٌ وَلِکُلٍّ أَهلٌ : (دو راه پیش است یکی) حق است و باطل و هریک را اهلی است (که در آن روانند یکی بهشت یکی بدوزخ) .

۴۹ حِفظُ التَّجارِبِ رَأسُ العَقلِ : تجربه‌ها نگهداشتن و (بموقع) کار بستن ریشهٔ خردمندی است .

۵۰ حَقٌّ یَضُرُّ خَیرٌ مِن باطِلٍ یَسُرُّ : حقی که زیان رساند خوشتر است از باطلی که خورسند سازد .

۵۱ حَقُّ اللهِ سُبحانَهُ عَلَیکُم فِی الیُسرِ البِرُّ وَالشُّکرُ وَفِی العُسرِ الرِّضا وَالصَّبرُ : حق خدا

سبحان بر شما نیکی و شکرگاه آسایش و خوشنودی و شکیبائی بهنگام دشواری است.

۵۲ حُسْنُ الصَّبْرِ مِلاكُ كُلِّ أَمْرٍ : پایداری و خوش صبری بنیاد هر کاری است.

۵۳ حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلاءِ وَإِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْعُلَمَاءِ : شایسته است که هر شخص خردمندی رأی خردمندان دیگر را برأی خود بیفزاید و علمش را با علوم دانشمندان دیگر پیوند کند (تا نتیجه مطلوب و نیک حاصل شود).

۵۴ حِفْظُ الْعَقْلِ بِمُخَالَفَةِ الْهَوَى وَالْعُزُوفِ عَنِ الدُّنْيَا : نگهداری عقل بمخالفت کردن با هوا و هوس و کنار کشیدن از دنیا است.

۵۵ حِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ : نگهداری آنچه که در ظرف است باستوار بستن آن ظرف است.

۵۶ حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَدِيمَ الْاِسْتِرْشَادَ وَيَتْرُكَ الْاِسْتِبْدَادَ : شایسته است مرد خردمند طلب رشد و هدایت را ادامه دهد و خودسری را واگذارد.

۵۷ حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ الْعَمَلُ لِلْمَعَادِ وَالْاِسْتِكْثَارُ مِنَ الزَّادِ : شایسته است مرد خردمند برای بازگشتگاهش کار کند و توشه بسیار طلب نماید.

۵۸ حِفْظُ مَا فِي يَدِكَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ : نگهداشتن آنچه که در دست خودت میباشد از برای تو بهتر است از آنچه که در دست غیر تو میباشد طلب کنی.

۵۹ حَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ : برای خودت از نفس خودت حساب بکش زیرا که برای نفوس دیگران محاسبی غیر تو میباشد (که از آنها حساب میکشد).

۶۰ حِكْمَةُ الدَّنِيِّ تَرْفَعُهُ وَجَهْلُ الْغَنِيِّ يَضَعُهُ : فرومایه را دانش برمیکشد و دارا را نادانیش فرو میگذارد و خوار میدارد.

۶۱ حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ : رشک بردن دوست (بر مال و جاه دوست) از ناخوشی دوستی است.

۶۲ حِرَاسَةُ النِّعَمِ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ : نگهداری نعمتها در پیوند با خویشان (و خوبی با آنان است).

۶۳ حُلُولُ النِّقَمِ فِي قَطِيعَةِ الرَّحِمِ : فرود آمدن و نزول گرفتاریها در قطع رحم و بریدن از خویشان است.

۶۴ حَادِثُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ فَإِنَّهَا سَرِيعَةُ الدُّثُورِ : با این دلها بجنگید (و آنها را بیاد خدا صیقلی کنید) که

آنها زود فرسوده میشوند و زنگ میگیرند.

۶۵ حُكِمَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا بِالشَّقَاءِ وَالفَنَاءِ وَالدَّمَارِ وَالبَوَارِ : جهانیان همگان بر بدبختی و نیستی و نابودی و خرابی محکوم اند.

۶۶ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوَازَنُوا : از نفوستان حساب بکشید پیش از آنکه از شما حساب بکشند و آنها را بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند (و کفهٔ اعمالتان را خالی و سبک بینند).

۶۷ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ بِأَعْمَالِهَا وَطَالِبُوهَا بِأَدَاءِ المَفْرُوضِ عَلَيْهَا وَالأَخْذِ مِنْ فَنَائِهَا لِبَقَائِهَا وَتَزَوَّدُوا وَتَأَهَّبُوا قَبْلَ أَنْ تُبْعَثُوا : از نفوس خودتان بکردارشان حساب بکشید و آنچه را که بر آنها فرض و واجبست مطالبه کنید و همچنین از آنها بخواهید که از سرای نابودیشان برای جای بودنشان توشه برگیرند و ساز و برگ رفتن را آماده کنید پیش از آنکه گرفتار مرگ ناگهانی شوید.

۶۸ حُفَّتِ الدُّنْيَا بِالشَّهَوَاتِ وَتَحَبَّبَتْ بِالعَاجِلَةِ وَتَزَيَّنَتْ بِالغُرُورِ وَتَحَلَّتْ بِالآمَالِ : جهان پوشیده شده بشهوتها است و دوست داشته شده است بشتابندگی در زود گذشتن (این پیر فرتوت) خویش را بفریب و غرور آراسته و حلی و زیور آرزوها را بر خود بسته است (فریبش را مخورید و جان را از اشبال خدعه هایش برهانید).

۶۹ حَارِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَاصْرِفُوهَا عَنْهَا فَإِنَّهَا سَرِيعَةُ الزَّوَالِ كَثِيرَةُ الزَّلَازِلِ وَشِيكَةُ الانْتِقَالِ : نفوس خویش را بر دنیا بجنگ وا دارید و آنها را از دنیا بگردانید که جهان بر طرف شدنش زود لرزیدنش بسیار و برگشتنش نزدیک است.

۷۰ حَدِيثُ كُلِّ مَجْلِسٍ يُطْوَى مَعَ بِسَاطِهِ : سخن هر مجلسی با فرش آن مجلس باید در هم نوردیده شود.

۷۱ حُكِمَ عَلَى مُكْثِرِي الدُّنْيَا بِالفَاقَةِ وَأُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ : بر آنکه بسیار دنبال دنیا است فرمان فقر و نداری داده شده و راحتی و آسودگی آنکه از آن بی نیاز است معین گردیده است.

۷۲ حَقٌّ عَلَى العَاقِلِ أَنْ يَقْهَرَ هَوَاهُ قَبْلَ ضِدِّهِ : خردمند سزد که پیش از آنکه دشمنش را در هم شکند هوای نفسش را بشکند.

۷۳ حَقٌّ عَلَى المَلِكِ أَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ قَبْلَ جُنْدِهِ : شایسته است هر پادشاهی پیش از آنکه سپاهیانش را

سیاست کند نفسش را سیاست نماید .

۷۴ حُزْنُ الْقُلُوبِ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ : دلهای شکسته و اندوهناک گناهان را از هم میپاشند .

۷۵ حُسْنُ التَّوْبَةِ يَمْحُو الْحَوْبَةَ : بسوی خدا از روی راستی و نکوئی بازگشتن گناهان را محو مینماید .

۷۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْمُنَافِقِينَ حَسَدَةُ الرَّخَاءِ ، وَمُؤَكِّدُوا الْبَلَاءِ ، وَمُقْنِطُوا الرَّجَاءِ ، لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ آنحضرت علیه السلام دربارهٔ منافقان و دورویان فرمودند : آنان رشکبران بر آسایش اند ، بلا را برانسان استوار خواهند ، و نومیدی را امید دارند برای آنان بهر راهی بخاک افتاده ، و برای هر دلی شفیع ، و برای هر شکستگی اشکهائی ریزانست (با اینکه دلشان بحال کسی نمیسوزد معذالک بدروغ با هر کس اظهار همدردی میکنند و از گرفتاری مردم مسرور رند) .

۷۷ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجِمَاعِ فَقَالَ حَيَاءٌ يَرْتَفِعُ وَعَوْرَاتٌ تَجْتَمِعُ أَشْبَهُ شَيْءٍ بِالْجُنُونِ ، الْإِصْرَارُ عَلَيْهِ هَرَمٌ ، وَالْإِفَاقَةُ مِنْهُ نَدَمٌ ، ثَمَرَةُ حَلَالِهِ الْوَلَدُ إِنْ عَاشَ فَتَنَ وَإِنْ مَاتَ حَزَنَ : از آن حضرت علیه السلام از مقاربت و جماع پرسیدند فرمود جماع حیائی است برداشته شده و عورتهائی است گرد آمده شبیه ترین چیزها بدیوانگی است ، پافشاری در آن باعث پیری و بخود آمدن از آن سبب پشیمانی است (انسان در جوانی اگر در آن کار فشار آورد قوا را از دست میدهد و اگر خودداری کند پیر که شد افسوس میخورد) در حلال آن فرزند است که اگر زنده ماند انسان را بفتنه دراافکند و اگر بمیرد شخص را اندوهناک سازد .

۷۸ حَيَاءُ الرَّجُلِ مِنْ نَفْسِهِ ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ : حیا کردن مرد از خودش (و کار زشت نمودن) نتیجهٔ ایمان او است .

۷۹ حُسْنُ الْخُلُقِ يُورِثُ الْمَحَبَّةَ وَيُؤَكِّدُ الْمَوَدَّةَ : خوشخوئی دوستی را پدید میآورد و مردانگی را میافزاید .

۸۰ حُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرُ ذُخْرٍ وَأَفْضَلُ عُدَّةٍ : عمل را نیکو گذاردن بهترین پس اندازی و افزونترین پناه است .

۸۱ حَاصِلُ الْمُنَى الْأَسَفُ وَثَمَرَتُهُ التَّلَفُ : حاصل آرزومندی اندوه و اسف و نتیجهٔ آن خود را نابود کردنست

٨٢ حَلّوا أنفُسَكُم بِالعَفافِ وَتَجَنَّبوا التَّبذيرَ وَالإسرافَ : نفوس خويش را بعفت و پاكدامنى بياراييد و از بيجا و بى اندازه دادن و خرج كردن دورى گزينيد .

ألفَصلُ التّاسِعُ وَالعِشرونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِكَمِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ في حَرفِ الخاءِ بِلَفظِ خَيرٍ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ :

فصل بيست و نهم

از آنچه كه وارد گرديده است از حكمتهاى حضرت امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام در حرف خاء بلفظ خير آنحضرت فرمود :

١ خَيرُ المَواهِبِ العَقلُ : بهترين بخششهاى (خدا) عقل است .

٢ خَيرُ السِّياساتِ العَدلُ : بهترين سياستها عدل است .

٣ خَيرُ الغِنى غِنَى النَّفسِ : بهترين توانگريها توانگرى نفس است .

٤ خَيرُ الجِهادِ جِهادُ النَّفسِ : بهترين پيكارها پيكار با نفس است .

٥ خَيرُ العِلمِ ما نَفَعَ : بهترين علم علمى است كه سودمند باشد .

٦ خَيرُ المَواعِظِ ما رَدَعَ : بهترين پندها آن است كه شخص را از زشتى باز دارد .

٧ خَيرُ المَكارِمِ الإيثارُ : بهترين بزرگيها بخشش است .

٨ خَيرُ الأخيارِ صُحبَةُ الأخيارِ : بهترين برگزيدنها همنشينى با نيكان است .

٩ خَيرُ البِرِّ ما وَصَلَ إلَى الأحرارِ : بهترين نيكيها آن است كه بآزادمردان برسد .

١٠ خَيرُ الثَّناءِ ما جَرى عَلى ألسِنَةِ الأبرارِ : بهترين ستايشها آنست كه بر زبان نيكان جارى ميگردد .

١١ خَيرُ أعمالِكَ ما قَضى فَرضَكَ : بهترين كارهاى تو آن است كه واجبت را ادا كند .

١٢ خَيرُ أموالِكَ ما وَقى عِرضَكَ : بهترين اموال تو آنست كه آبرويت را نگهدارد .

١٣ خَيرُ الأعمالِ ما اكتَسَبَ شُكراً : بهترين كارهاى تو آنست كه مورد پسند و ستايش قرار گيرد .

١٤ خَيرُ الأموالِ ما استَرَقَّ حُرّاً : بهترين اموال آنست كه آزادمردى را بنده سازد .

۱۵ خَیْرُ مٰا جَرَّبْتَ مٰا وَعَظَكَ : بهترین چیزی که می‌آزمائی آنست که تورا پند دهد.

۱۶ خَیْرُ الْأُمُورِ مٰا أَصْلَحَكَ : بهترین کارها آنست که تورا اصلاح کند.

۱۷ خَیْرُ الدُّنْیٰا حَسْرَةٌ وَشَرُّهٰا نَدَمٌ : بهترین چیز دنیا اندوه و بدترین چیز آن موجب پشیمانی است.

۱۸ خَیْرُ الضِّحٰاكِ التَّبَسُّمُ : بهترین خنده لبخند زدن است.

۱۹ خَیْرُ الْحِلْمِ التَّحَلُّمُ : بهترین بردباری بار خلق را کشیدن است.

۲۰ خَیْرُ الْأَعْمٰالِ مٰا أَصْلَحَ الدِّینَ : بهترین اعمال آنست که دین را اصلاح کند.

۲۱ خَیْرُ الْأُمُورِ مٰا أَسْفَرَ عَنِ الْیَقِینِ : بهترین کارها آنست که از یقین و ایمان حاکی باشد.

۲۲ خَیْرُ الْعِلْمِ مٰا قٰارَنَهُ الْعَمَلُ : بهترین علم آنست که مقرون با عمل باشد.

۲۳ خَیْرُ الْكَلاٰمِ مٰا لاٰ یُمِلُّ وَلاٰ یَقِلُّ : بهترین سخن سخنی است که شنونده را خسته نسازد و از گوینده نکاهد.

۲۴ خَیْرُ الْأُمُورِ مٰا أَدّیٰ إِلَی الْخَلاٰصِ : بهترین امورات امری است که انسان را بسوی رهائی (از گرفتاری کشد).

۲۵ خَیْرُ الْعَمَلِ مٰا صَحِبَهُ الْإِخْلاٰصُ : بهترین کارها آنست که با اخلاص همراه باشد.

۲۶ خَیْرُ أَعْوٰانِ الدِّینِ الْوَرَعُ : بهترین یاران دین پارسائی است.

۲۷ خَیْرُ الْأُمُورِ مٰا عَرِیَ عَنِ الطَّمَعِ : بهترین امور امری است که از طمع جدا باشد.

۲۸ خَیْرُ الْبِرِّ مٰا وَصَلَ إِلَی الْمُحْتٰاجِ : بهترین نیکیها و صدقات آنست که به نیازمند برسد.

۲۹ خَیْرُ الْأَخْلاٰقِ أَبْعَدُهٰا مِنَ اللَّجٰاجِ : بهترین خوها خوئی است که از پرخاش و ستیزه دور باشد.

۳۰ خَیْرُ الصَّدَقَةِ أَخْفٰاهٰا : بهترین صدقه صدقه دادن پنهان است.

۳۱ خَیْرُ الْهِمَمِ أَعْلاٰهٰا : بهترین همتها بلندترین همتها است.

۳۲ خَیْرُ الْإِخْوٰانِ أَقَلُّهُمْ مُصٰانَعَةً فِی النَّصِیحَةِ : بهترین برادران دینی آنست که کمتر در کار پند و اندرز حیله و دوروئی بکار بندد.

۳۳ خَیْرُ السَّخٰاءِ مٰا صٰادَفَ مَوْضِعَ الْحٰاجَةِ : بهترین

بخششها آنست که در موقع حاجت برسد و بکار افتد.

۳۴ خَیرُ النُّفوسِ أزکاها : بهترین نفسها پاکیزه ترین آنهاست.

۳۵ خَیرُ الشِّیَمِ أرضاها : بهترین روشها پسندیده ترین آنهاست.

۳۶ خَیرُ الأخیارِ مُوادَّةُ الأخیارِ : بهترین برگزیدنها دوستی نیکان است.

۳۷ خَیرُ المَعروفِ ما أُصیبَ بِهِ الأبرارُ : بهترین خوبیها خوبی با خوبان است.

۳۸ خَیرُ الکَرَمِ جودٌ بِلا طَلَبِ مُکافاةٍ : بهترین بخششها بخشش بدون پاداش خواستن است.

۳۹ خَیرُ الأخوانِ مَن لا یُحوِجُ إخوانَهُ إلی سِواهُ : بهترین برادران برادریست برادرانش را نیازمند دیگری نگرداند.

۴۰ خَیرُ إخوانِکَ مَن عَنَّفَکَ فی طاعَةِ اللهِ سُبحانَهُ : بهترین برادران کسی است که در فرمانبرداری خداوند سبحان با تو درشتی آغازد (و بدان راهت بدارد).

۴۱ خَیرُ ما استُنجِحَت بِهِ الأُمورُ ذِکرُ اللهِ سُبحانَهُ : بهترین چیزیکه گره کارها را بدان میگشائی بیاد خداوند سبحان بودن است.

۴۲ خَیرُ إخوانِکَ مَن واساکَ وخَیرٌ مِنهُ مَن کَفاکَ وإنِ احتاجَ إلَیکَ أعفاکَ : بهترین برادران برادری است که با تو برابری کند (و از مالش تو را بهره مند سازد) و بهتر از او کسی است که خرج تو را کارسازی نماید و اگر نیازمند تو گردد از تو بگذرد.

۴۳ خَیرُ مَن صاحَبتَ ذَوو العِلمِ والحِلمِ : بهترین کس که تو باید با او مصاحبت کنی صاحبان علم و حلمند.

۴۴ خَیرُ مَن شاوَرتَ ذَوو النُّهی والعِلمِ وأُولوا التَّجارِبِ والحَزمِ : بهترین کس که باید با او مشورت کنی صاحبان خرد و دانش و تجربه ها و آگاهیها باید باشند.

۴۵ خَیرُ الأُمورِ ما أسفَرَ عَنِ الحَقِّ : بهترین امور آنست که حق را هویدا سازد.

۴۶ خَیرُ الأعمالِ ما زانَهُ الرِّفقُ : بهترین اعمال آنست که رفق و نرمی آن را بیاراید.

۴۷ خَیرُ الأموالِ ما قَضَی اللَّوازِمَ : بهترین اموال آنست که حاجات ضروری بدان روا گردد.

۴۸ خَیرُ الأعمالِ ما أعانَ عَلَی المَکارِمِ : بهترین اعمال آنست که انسان را بر بزرگواریها کمک دهد.

۴۹ خَیرُ الْمَکارِمِ الرِّفْقُ : بهترین بزرگواریها رفق ونرمی است .

۵۰ خَیرُ الْکَلامِ الصِّدْقُ : بهترین سخن سخن راست است.

۵۱ خَیرُ الْإِخْوانِ مَنْ لَمْ یَکُنْ عَلیٰ إِخْوانِهِ مُسْتَقْصِیاً : بهترین برادران برادری است درکار برادرانش دقت وکنجکاوی ننماید .

۵۲ خَیرُ الْأُمَراءِ مَنْ کانَ عَلیٰ نَفْسِهِ أَمیراً : بهترین امیران امیری است که برنفسش امارت داشته باشد .

۵۳ خَیرُ الْمَعْرُوفِ مالَمْ یَتَقَدَّمْهُ الْمَطَلُ وَلَمْ یَتْعَقَّبْهُ الْمَنُّ : بهترین نیکیها آنست که تندو بدون کندی انجام گیرد ومنت گذاری را در پی نداشته باشد .

۵۴ خَیرُ النّاسِ مَنْ إِنْ غَضِبَ حَلُمَ وَإِنْ ظُلِمَ غَفَرَ وَإِنْ أُسِیئَ إِلَیْهِ أَحْسَنَ : بهترین مردم کسی است که اگر بخشم آید بردباری کند واگر ستم کرده شود بگذرد واگر باوی بدی شود نیکی کند .

۵۵ خَیرُ النّاسِ مَنْ نَفَعَ النّاسَ : بهترین مردم کسی است که بمردم سود رساند .

۵۶ خَیرُ النّاسِ مَنْ تَحَمَّلَ مَؤُنَةَ النّاسِ : بهترین مردم کسی است که زحمت مردم را تحمل کند (وآسایش خلق را فراهم سازد).

۵۷ خَیرُ خِصالِ النِّساءِ شَرُّ خِصالِ الرِّجالِ : بهترین خوی زنان بدترین خوی مردان است (وبدترین خوی مردان بهترین خوی زنان (مثلاً جبن وبخل وبد دلی برای مرد زشت وبرای زن زیبا است) .

۵۸ خَیرُ الْخِلالِ صِدْقُ الْمَقالِ وَمَکارِمُ الْأَفْعالِ : بهترین دوستی (با مردم) گفتار راست وکردارهای نیک است .

۵۹ خَیرُ الْمُلُوکِ مَنْ أَماتَ الْجَوْرَ وَأَحْیَی الْعَدْلَ : بهترین پادشاهان پادشاهی است که ستم را بمیراند وعدالت را زنده نماید .

۶۰ خَیرُ الدُّنْیا زُهْدُها وَشَرُّها عَتیدُها : دنیا خوبیش رو گرداننده وبدیش آماده است .

۶۱ خَیرُ الشُّکْرِ ما کانَ کافِلاً بِالْمَزیدِ : بهترین سپاسگزاری آنست که کفیل وضامن زیادتی (نعمت) باشد

خَیرُ الْإِجْتِهادِ ما قارَنَهُ التَّوْفیقُ : بهترین جدیت وکوشش (انسان درکارها) آنست که

باجنت وتوفیق دمساز باشد .

۶۳ خَیرُ إِخوانِكَ مَنْ كَثُرَ إِغضابُهُ لَكَ فِي الْحَقِّ : بهترین برادران تو کسی است که در راه حق بیشتر بر تو خشم گیرد (وازکار ناپسندت باز دارد) .

۶۴ خَیرُ الْأَستِعْدادِ ما أَصلَحَ الْمَعادَ : بهترین توشه گیریها آنست که کار آخرت را سر و سامان بخشد .

۶۵ خَیرُ الْآراءِ أَبعَدُها عَنِ الْهَوی وَأَقرَبُها مِنَ السَّدادِ : بهترین رأیها رائی است که از هوای نفس بدور باشد و باستواری و درستی نزدیک باشد .

۶۶ خَیرُ مَن صَحِبتَهُ مَن لا یُحوِجُكَ إِلی حاکِمٍ بَینَكَ وَبَینَهُ : بهترین کس که باید با او رفاقت و دوستی کنی کسی است که تو را محتاج نکند بحاکمی که بین تو و او حکومت نماید (یعنی طوری با تو رفتار کند که هیچگاه نزاعی درنگیرد که منجر بحکومت دیگری شود) .

۶۷ خَیرُ إِخوانِكَ مَن واساكَ بِخَیرِهِ وَخَیرُ مِنهُ مَن أَغناكَ عَن غَیرِهِ : بهترین برادران تو کسی است که با تو بمال مواساة نماید وبهتر از او کسی است که تو را از دیگری بی نیاز سازد .

۶۸ خَیرُ الْإِخوانِ أَنصَحُهُم وَشَرُّهُم أَغَشُّهُم : بهترین برادران پند دهنده ترین ایشان و بدترین شان بدخواه ترین آنان است .

۶۹ خَیرُ الْإِخوانِ مَن إِذا فَقَدتَهُ لَم تُحِبَّ الْبَقاءَ بَعدَهُ : بهترین برادران کسی است که اگر او را از دست بدهی بعد از او دیگر زندگی نخواهی .

۷۰ خَیرُ النّاسِ أَورَعُهُم وَشَرُّهُم أَفجَرُهُم : بهترین مردم پرهیزکارترین ایشان و بدترین مردم بدکارترین ایشان است .

۷۱ خَیرُ الْعِبادِ مَن إِذا أَحسَنَ اسْتَبشَرَ وَإِذا أَساءَ اسْتَغفَرَ : بهترین بندگان خدا کسی است که اگر خوبی کند شادمان باشد و اگر بدی کند از خدا آمرزش طلبد .

۷۲ خَیرُ النّاسِ مَن إِذا أُعطِيَ شَكَرَ وَإِذا ابْتُلِيَ صَبَرَ وَإِذا ظُلِمَ غَفَرَ : بهترین مردم کسی است که هرگاه خدا چیزی بوی دهد سپاس گذارد و هرگاه گرفتار شود شکیبائی کند و هرگاه بوی ستم شود درگذرد .

۷۳ خَیرُ إِخوانِكَ مَن سارَعَ إِلَی الْخَیرِ وَجَذَبَكَ إِلَیهِ وَأَمَرَكَ بِالْبِرِّ وَأَعانَكَ عَلَیهِ : بهترین برادران کسی است که بسوی خیر و نیکی بشتابد و تو را

بسوی تو بکشاند و ترا به نیکی امر کند و بر آن کارت یاری دهد.

۷۴ خَیْرُ إِخْوانِكَ مَنْ دَعاكَ إِلیٰ صِدْقِ الْمَقالِ بِمَقالِهِ وَنَدَبَكَ إِلیٰ حُسْنِ الْأَعْمالِ بِحُسْنِ أَعْمالِهِ: بهترین برادران تو کسی است که با گفتارش ترا بسوی گفتار راست بخواند و با کردار نیکش ترا بسوی بهترین کردارها بکشاند.

۷۵ خَیْرُ الْعِلْمِ ما أَصْلَحْتَ بِهِ رَشادَكَ وَشَرُّهُ ما أَفْسَدْتَ بِهِ مَعادَكَ: بهترین دانشها آنست که رشد و هدایت تو بدان اصلاح گردد و بدترین دانش آنست که آخرت را بدان تباه سازی.

۷۶ خَیْرُ عِلْمِكَ ما أَصْلَحْتَ بِهِ یَوْمَكَ وَشَرُّهُ ما أَفْسَدْتَ بِهِ قَوْمَكَ: بهترین دانش تو آنست که روزگارت را بآن اصلاح کنی و بدترین دانش آنست که قوم و خویشانت را بآن تباه خواهی (و بواسطهٔ آن علم بر آنان تکبر کنی و برتری جوئی).

۷۷ خَیْرُ النّاسِ مَنْ أَخْرَجَ الْحِرْصَ مِنْ قَلْبِهِ وَعَصیٰ هَواهُ فی طاعَةِ رَبِّهِ: بهترین مردم کسی است که حرص را از دلش بدر کند و در طاعت پروردگارش با هوای نفسش بجنگند.

۷۸ خَیْرُ النّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَواتِ قَلْبَهُ وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَأَرْضیٰ رَبَّهُ: بهترین مردم کسی است که دلش را از شهوتها پاک کند خشمش را رام بیاشد و پروردگارش را از خود راضی سازد.

۷۹ خَیْرُ النّاسِ مَنْ کانَ فی یُسْرِهِ سَخِیّاً شَکُوراً: بهترین مردم کسی است که در هنگام آسایش بخشنده و سپاسگذار باشد.

۸۰ خَیْرُ النّاسِ مَنْ کانَ فی عُسْرِهِ مُؤْثِراً صَبُوراً: بهترین مردم کسی است که بهنگام دشواریش ایثار کننده و صابر باشد (این از خلق بزرگان جهانست که در حال تنگدستی دیگران را بر خود مقدم میگزینند و آیهٔ کریمه وَیُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ در شأن اهل البیت علیهم السلام از این معنی است).

۸۱ خَیْرُ إِخْوانِكَ مَنْ دَلَّكَ عَلیٰ هُدیً وَأَکْسَبَكَ تُقیً وَصَدَّكَ عَنْ إِتِّباعِ هَویً: بهترین برادران تو کسی است بر هدایت دلالت کند و برایت کسب تقوا نماید و از پیروی هوا و هوست باز دارد.

۸۲ خَیْرُ مَنْ صَحِبْتَ مَنْ وَلَّهَكَ بِالْأُخْریٰ وَزَهَّدَكَ فِی الدُّنْیا وَأَعانَكَ عَلیٰ طاعَةِ الْمَوْلیٰ: بهترین یاران تو کسی است ترا دلباختهٔ آخرت سازد و در دنیا بزهدت و پارسائیت دارد و بر فرمانبرداری خدا یاریت دهد

۸۳ خیر الناس من زهدت نفسه وقلت رغبته وماتت شهوته وخلص ایمانه وصدق ایقانه : بهترین مردم کسی است که خود را بزهد دارد ومیلش بدنیا کم باشد ایمانش خالص وپاک ویقینش درست وراست باشد.

۸۴ خیر الأمور ما سهلت مبادیه وحسنت خواتمه وحمدت عواقبه : بهترین کارها کاری است که ابتدایش آسان وانتهایش نیکو وپایانش پسندیده باشد (دنیا را بر خود سبک گیرد تا در آخرت آسوده وراحت باشد).

۸۵ خیر الأمور أعجلها عائدة وأحمدها عاقبة : بهترین کارها کاری است که فائده وسودش زودتر برسد وپایانش پسندیده‌تر باشد.

۸۶ خیر أموالك ما كفاك : بهترین مالهای تو آنست که تو را کفایت کند.

۸۷ خیر إخوانك من واساك : بهترین برادران توکسی است که با تو مواسات کند.

۸۸ خیر ما ورّث الآباء الأبناء الأدب : بهترین ارثی که پدران به پسران میدهند کمال وادب است.

۸۹ خیر العطاء ما كان عن غیر طلب : بهترین بخشش آنست که بدان درخواست باشد.

ألفصل الثلاثون

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام في حرف الخاء باللفظ المطلق قال عليه السلام

فصل سی ام

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف خاء بلفظ مطلق آنحضرت فرموده

۱ خذ على عدوك بالفضل فإنه أحد الظفرين : دشمنت را به فضل ونیکی بچنگ آر که این خود یکی از دو پیروزی است.

۲ خذ بالعدل وأعط بالفضل تحز المنقبتين : عدل را فراگیر وبفضل وزیادتی عطا کن تا دو منقبت را دریابی (هم منقبت عدالت هم فضیلت بخشش کردن)

۳ خذ من أمرك ما يقوم به عذرك وتثبت به حجتك : از کار خود چیزی فراگیر که بدان (در نزد

پروردگارت) اقامهٔ عذری واثبات حجتی توانی کرد.

۴ خُذْ مِمّا لا يَبْقى لَكَ لِما يَبْقى لَكَ وَلا يَنْفَدُ: از آنچه که برای تو ماندنی نیست فراگیر برای آنچه که برای تو ماندنی واز تو جداشدنی نیست (از مال و عمرت بنفع آخرتت کار بکش).

۵ خُذِ القَصْدَ فِي الأُمُورِ فَمَنْ أَخَذَ القَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ المُؤَنُ: در امورات عزم وقصد را کار بند که هرکس قصد را فراگیرد کارها بروی سبک گردد.

۶ خُذِ الحِكْمَةَ أَنّى كانَتْ فَإِنَّ الحِكْمَةَ ضالَّةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ: حکمت را هرجا بود آن را فراگیر زیرا که حکمت گمشدهٔ هر مؤمن است.

۷ خُذْ مِنْ قَلِيلِ الدُّنْيا ما يَكْفِيكَ وَدَعْ مِنْ كَثِيرِها ما يُطْغِيكَ: از دنیا باندازه که تو را کفایت کند فراگیر وبیش از آن هرچه که تو را سرکش سازد رها کن.

۸ خُذْ بِالحَزْمِ وَالْزَمِ العِلْمَ تُحْمَدْ عَواقِبُكَ: حزم واحتیاط را فراگیر ودانش را همراه شو پایان کارت پسندیده باشد.

۹ خُذْ مِنْ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ وَتَزَوَّدْ مِنْ يَوْمِكَ لِغَدِكَ وَاغْتَنِمْ عَفْوَ الزَّمانِ وَانْتَهِزْ فُرْصَةَ الإِمْكانِ: از خودت برای خودت فراگیر واز امروزت برای فردایت توشه گرد آر گذشت زمان وامکان وقت وفرصت را غنیمت شمار.

۱۰ خَوْرُ السُّلْطانِ عَلَى الرَّعِيَّةِ أَشَدُّ مِنْ جَوْرِ السُّلْطانِ: سستی پادشاه بر رعیت (رنج وگرفتاریش) سخت تر از سخت گیری وستمکاری پادشاه است.

۱۱ خُذِ الحِكْمَةَ مِمَّنْ أَتاكَ بِها وَانْظُرْ إِلى ما قالَ وَلا تَنْظُرْ إِلى مَنْ قالَ: حکمت از هرجا که بسوی تو روی آرد فراگیر وگفته را بنگر وگوینده را منگر.

۱۲ خُذُوا مِنْ كَرائِمِ أَمْوالِكُمْ مِمّا يَرْفَعُ لِرَبِّكُمْ سَنِيَّ الأَعْمالِ: از اموال نفیس وگرامی خود برگیرید برای آن چیزیکه پروردگارتان شما را بسوی کردارهای نیک بالا برد.

۱۳ خُذْ مِنَ الدُّنْيا ما أَتاكَ وَتَوَلَّ عَمّا تَوَلّى مِنْها عَنْكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ: از دنیا آنچه که بسوی تو میآید بگیر وروی بگردان از آنچه که از تو روی میگرداند واگر این کار را نمیکنی در بدست آوردن دنیا آهسته وسبک باش (تا آسوده باشی).

۱۴ خالِطوا النّاسَ بِما یَعرِفونَ وَ دَعوهُم مِمّا یُنکِرونَ وَ لا تَحمِلوهُم عَلی أَنفُسِکُم وَ عَلَینا فَإِنَّ أَمرَنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ : با مردم بدانچه (از رفتار و کردار) که آن را شناسا هستند آمیزش کنید و آنان را از آنچه که بد میشمارند واگذارید و آنها را بر ما و بر خودتان حمل ننمائید (و مجبورشان نکنید که بروش و راه شما بروند) زیرا که امر ما سخت اندر سخت است (و جز نفوس زکیّه و با ایمان نمیتوانند حامل امر ولایت ما گردند).

۱۵ خَف رَبَّکَ وَارجُ رَحمَتَهُ یُؤمِنکَ مِمّا تَخافُ وَ یُنِلکَ ما رَجَوتَ : از پروردگارت بترس و رحمتش را امیدوار باش تا خدا تو را از آنچه میترسی برهاند و بدانچه که امیدواری برساند.

۱۶ خَرَقَ عِلمُ اللهِ سُبحانَهُ باطِنَ غَیبِ السُّتُراتِ وَ أَحاطَ بِغُموضِ عَقائِدِ السَّریراتِ : علم خداوند سبحان باطن پرده‌های اسرار را دریده و بعمق و قعر عقاید پنهانی رسیده و احاطه کرده است (و در عالم هیچ چیزی بر وی پوشیده نیست)

۱۷ خَف تَأمَن وَ لا تَأمَن فَتَخَف : بترس امین باش و امین مباش تا بترسی (از یاد آخرت امین مباش و از آخرت بترس)

۱۸ خَیرُ الأَعمالِ إِعتِدالُ الرَّجاءِ وَالخَوفِ : بهترین کارها امید و ترس بخدا را بحد اعتدال داشتن است.

۱۹ خَف رَبَّکَ خَوفاً یَشغَلُکَ عَن رَجائِهِ وَارجُهُ رَجاءَ مَن لا یَأمَنُ مِن خَوفِهِ : از پروردگارت بترس ترسیدنی که تو را از امید بوی مشغول سازد و بوی امید داشته باش امیدی کسی که تو را از بیمش امین نباشد.

۲۰ خالِفُ مَن خالَفَ الحَقَّ إِلی غَیرِهِ وَ دَعهُ وَما رَضِیَ لِنَفسِهِ : با آنکه مخالف حق است مخالفت کن بسوی غیر خدا (یعنی او را بغیر خدا و حق واگذار کن) و او را بگذار تا هر که را خواهد برای خود بگزیند (و سزای خود را در آخرت بچشد).

۲۱ خَفِ اللهَ خَوفَ مَن شَغَلَ بِالفِکرِ قَلبَهُ فَإِنَّ الخَوفَ مَطِیَّةُ الأَمنِ وَ سِجنُ النَّفسِ عَنِ المَعاصی : از خدا بترس ترسیدن کسی که دلش را بفکر مشغول ساخته (و خاطر از جز خدای پرداخته است) زیرا که ترس از خدا مرکب رهوار ایمنی و زندان برای نفس است از (ارتکاب) گناهان.

۲۲ خَيْرُ الْأُمُورِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِهِ يَلْحَقُ التَّالِي : بهترین روشها روش راه میانه است آنکه پیش افتاده بسوی آن باز میگردد وآنکه پس مانده است خود را بآن میرساند .

۲۳ خُلَطَاءُ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا أُسُّ الْبَلْوَى وَفَسَادُ التَّقْوَى : با دنیا زادگان درآمیختن ریشه گرفتاری وتباه کننده پرهیزکاری است .

۲۴ خَالِفِ الْهَوَى تَسْلَمْ وَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا تَغْنَمْ : خلاف هوای نفس رفتار کن سالم باش از جهان روی بگردان بهره ببر .

۲۵ خُذُوا مَهَلَ الْأَيَّامِ وَحُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ وَبَادِرُوا هُجُومَ الْحِمَامِ : فرصتهای روزگار را دریابید وانتهای میدان سعی عمل اسلام را احاطه کنید ویورش مرگ را پیش تازید (وبرای پس از مرگتان کاری انجام دهید) قوس وقسی بمعنای روزگار سخت وانتهای میدان مسابقه است .

۲۶ خُلِّفَ لَكُمْ عِبَرٌ مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ لِتَعْتَبِرُوا بِهَا : برای شما از آثار گذشتگان عبرتهائی بیادگار گذاشته شده است تا اینکه از آنها پند گیرید (وآنها را توشه راه زندگانی خود سازید) .

۲۷ خَادِعْ نَفْسَكَ عَنِ الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَدَائِهَا : در کار عبادت نفست را فریب ده وبا آن مدارا کن وگذشت ونشاط آنرا فراگیر (یعنی هموار آنرا شاداب وسرخوش دار واز عبادتش خسته مکن) مگر آنچه را که از آن واجب وبر تو نوشته شده واز بجای آوردن آن ناگزیر وناچاری .

۲۸ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا : از پیکرهایتان بگیرید وبخودتان ببخشید درآزاد کردن گردنهایتان بکوشید پیش از آنکه گروگانهای (کردارهای ناشایسته) خویش بسته شوید (ومرگ مجالتان نگذارد وکه بکار روکردار پسندیده برخیزید).

۲۹ خُضِ الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ : در راه حق فرو رفتن در گردابهای سختی را فرا گیر هر جا خواهد باشد.

۳۰ خَوْضُ النَّاسِ فِي الشَّيْءِ مُقَدِّمَةُ الْكَائِنِ : فرو رفتن در چیزی مقدمه بوجود آمدن آن چیز است (هر کاری وآن سرزبانها میافتد وپس از گفتگوها آن کار جامه عمل بخود میپوشد).

۳۱ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَزَايِلُوهُمْ فِي الْأَعْمَالِ : باخلاق مردم متخلق باشید لکن در

کردار از آنها بگذرید (و پریشان نکنید) .

۳۲ خَلَّتانِ لا تَجْتَمِعانِ فی مُؤْمِنٍ سُوءُ الْخُلُقِ وَالْبُخْلُ : دو خوی است که در مؤمن جمع نشود و آن دو بد خوئی و بخل است .

۳۳ خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إِنْ مِتُّمْ بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ غِبْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ : با مردم آمیزش کنید آمیزش کردنی که اگر مردید بر شما بگریند و اگر پنهان گشتید دلشان بمهر شما طپیدن گیرد .

۳۴ خالِطُوا النّاسَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ وَزايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمالِكُمْ : با مردم با پیکرها و زبانهایتان درآمیزید لکن با دلها و کارهایتان از آنان کناره گیرید (تا از شرشان آسوده باشید) .

۳۵ خُلْطَةُ أَبْناءِ الدُّنْيا تُشِينُ الدِّينَ وَتُضْعِفُ الْيَقِينَ : با فرزندان دنیا درآمیختن دین را معیوب کردن و یقین را ناتوان ساختن است .

۳۶ خَفْضُ الصَّوْتِ وَغَضُّ الْبَصَرِ وَمَشْيُ الْقَصْدِ مِنْ أَمارَةِ الْإِيمانِ وَحُسْنِ التَّدَيُّنِ : صدا را کوتاه کردن و دیده را (از فرط حیا و یا از مردم) فرو خوابانیدن و براه راست رفتن از نشانه ایمان و نیکی دین است .

۳۷ خَطَرُ الدُّنْيا يَسِيرٌ وَحاصِلُها حَقِيرٌ وَبَهْجَتُها زُورٌ وَمَواهِبُها غُرُورٌ : متاع جهان اندک و سرمایه اش ناچیز خوشیش غم و ستم و بخششهایش فریب و پوچ است .

۳۸ خِيانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَشِيرِ أَفْظَعُ الْأُمُورِ وَأَعْظَمُ الشُّرُورِ وَمُوجِبُ عَذابِ السَّعِيرِ : خیانت کردن با شخصی که تسلیم شونده و مشورت کننده است از دردناکترین امور و بزرگترین زشتیها و موجب عذاب دوزخ است .

۳۹ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَقِّ قَوْمٍ ذَمَّهُمْ : خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنابِلٍ وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ وَفَرِيسَةٌ لِصائِلٍ : آنحضرت علیه السلام درباره مردمی که آنان را نکوهش میکرد (و آنان اهل بصره اند که پس از پایان یافتن جنگ جمل مخاطبشان کرد) فرمودند : شما مردمی هستید مغزها و خردهایتان سبک و حلم و بردباریتان سفیهانه است تیرانداز را نشانه و خورنده را لقمه حمله کننده را شکار و صید هستید (شاید که سپاهیان زن و پیروان شتر بدخوی و خلقتان زشت عهد و پیمانتان سست دینتان نزاع و نفاق و آب شهرتان بسی شور

وبیهوده است و هر کس بر منظور پستی داشته باشد بسوی شهر شما راه میبرد و بمنظورش دست میابد.

نهج البلاغه سخن ۱۳).

٤٠ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ في حَقِّ مِثْلِهِمْ مِنَ الذَّمِّ: خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْباطِلَ: و آنحضرت درباره کسان دیگری مانند بصریان از قبیل عبدالله بن عمر بن الخطاب و ابو موسی اشعری و عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی و برخی دیگر که در جنگ جمل و صفین شرکت نکرده گفتند این فتنه است و از فتنه کناره گزیدن اولی است) حضرت آنها را نکوهش کرده فرمودند: آنان حق را خوار و مخذول داشتند و باطل را هم یاری نکردند.

٤١ خُلُوُّ الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوى يَمْلَأُهُ مِنْ فِتَنِ الدُّنْيا: دل را از تقوی خالی نگهداشتن آنرا از گرفتاری دنیا پر کردن است.

٤٢ خَمْسَةٌ يَنْبَغي أَنْ يُهانُوا: اَلدّاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ لَمْ يُدْخِلاهُ في أَمْرِهِما وَالْمُتَأَمِّرُ عَلى صاحِبِ الْبَيْتِ في بَيْتِهِ وَالْمُتَقَدِّمُ عَلى مائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْها وَالْمُقْبِلُ بِحَديثِهِ عَلى غَيْرِ مُسْتَمِعٍ وَالْجالِسُ فِي الْمَجالِسِ الَّتي لا يَسْتَحِقُّها: پنج تن اند که سزاوار است خوار گردند کسیکه داخل گردد در میان دو نفر که آن دو نفر او را در کارشان دخالت ندهند و کسی که بر خانه وارد گردد و صاحب خانه را فرمان دهد (که فلان چیز را بیاور و فلان چیز را بردار) و کسیکه ناخوانده بر خوان و سفره درآید و کسی که بدون داشتن مستمع سخن آغاز کند و کسی که در مجلسیکه لیاقت آنرا ندارد بنشیند (این پنج تن اگر خوار شوند جز خود را باید نکوهش کنند).

٤٣ خَمْسٌ يُسْتَقْبَحْنَ مِنْ خَمْسٍ: كَثْرَةُ الْفَخْرِ مِنَ الْعُلَماءِ وَالْحِرْصُ فِي الْحُكَماءِ وَالْبُخْلُ فِي الْأَغْنِياءِ وَالْقِحَةُ فِي النِّساءِ وَمِنَ الْمَشايِخِ الزِّنا: پنج چیز است که از پنج کس زشت است کبر و نازش بسیار از علماء، حرص در حکما و بزرگان، بخل در توانگران، بیشرمی در زنان، و زنا کردن سالخوردگان و پیران (اگر این پنج چیز در این پنج طایفه پیدا شد ملتی را بباد نابودی خواهد داد و متأسفانه این پنج خوی زشت بلکه کلیه اخلاق رذیله بحد اعلا در جامعه امروزی مسلمین حکمفرما است و ملل اسلامی اسیر دست اجانب است)

٤٤ خَصْلَتانِ فيهِما جِماعُ الْمُرُوَّةِ: اِجْتِنابُ الرَّجُلِ ما يَشينُهُ وَاكْتِسابُهُ ما يَزينُهُ: دو خوی و خصلت است که مردانگی در آن گرد میگردد و دوری گزیدن

مرد از چیزیکه او را زشت بدارد و بدست آوردن چیزیکه او را بیاراید و زینت کند .

۴۵ خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَزْيَنَهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرَانِ نَفِيسَانِ أَحَدُهُمَا فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَالْآخَرُ يُسْتَضَاءُ بِهِ : از هر علمی بهترش را فرا گیرید زیرا که زنبور عسل از هر شکوفه بهترش را میخورد و از او دو گوهر نفیس و شیرین میزاید در یکی از آن دو شفای درد مردم (و آن عسل مصفا) است و از آن دیگر (که موم است و شمع میسازند) نور و روشنی خواسته میشود .

۴۶ خُلُوُّ الصَّدْرِ مِنَ الْغِلِّ وَالْحَسَدِ مِنْ سَعَادَةِ الْعَبْدِ : سینه را از رشک و کین تورزی خالی داشتن از نیک بختی بنده خدا است .

۴۷ خُلُوصُ الْوُدِّ وَالْوَفَاءُ بِالْوَعْدِ مِنْ حُسْنِ الْعَهْدِ : دوستی خالص و پاک و بوعده وفا کردن از نیکی عهد و پیمان است .

۴۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ : آنحضرت علیه السلام درباره رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسولخدا با شکم تهی از جهان بیرون رفت و بحال سلامتی بآخرت وارد گردید (در دنیا که بود) سنگی بر سر سنگی نگذاشت تا اینکه راه خود را پیمود و دعوت کننده پروردگارش را اجابت نمود .

۴۹ خَابَ رَجَاؤُهُ وَمَطْلَبُهُ مَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا أَمَلَهُ وَأَرَبَهُ : امید و خواهشش بنا امیدی و خسران مبدل شد کسیکه دنیا امید و آرزویش باشد .

۵۰ خُذِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ وَلَا تَبْلُغْ مِنْ أَحَدٍ مَكْرُوهَهُ : عفو و گذشت از گناه مردم را فرا گیر و بهیچکس زشت و مکروهی که او را خوش نیاید مرسان (مثلا اگر کسی پشت سر دیگری بد گفت و تو آن بد را بآن شخص رساندی در معنا خودت با او بدگوئی کرده) .

۵۱ خَلِيلُ الْمَرْءِ دَلِيلُ عَقْلِهِ وَكَلَامُهُ بُرْهَانُ فَضْلِهِ : دوست مرد نماینده عقل او است و کلام مرد نشانه فضل و دانشش میباشد (انسان اگر همنشین خوب گرفت معلوم میشود عقلش کامل است و اگر رفیق بد گرفت دلیل بر نادانیش میباشد) .

۵۲ خَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدُهُ وَخَيْرُ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ : هر چیزی تازه آن خوب است لکن بهترین برادران کهن‌ترین

آنان است .

۵۳ خالِفْ نَفْسَكَ تَسْتَقِمْ وَخالِطِ العُلَماءَ تَعْلَمْ
هوای نفست را مخالفت کن پایدار باش با دانشمندان
درآمیز دانا شو .

۵۴ خَشْيَةُ اللهِ جَناحُ الإيمانِ : ترس از خدا
شهپر ایمان است (وانسان را باوج مدارج عالیه
پرواز میدهد) .

۵۵ خَوْفُ اللهِ يَجْلِبُ لِمَنْ تَشَعَّرَهُ الأمانَ : ترس از
خدا برای کسیکه آنرا شعار و تن پوش خود قرار دهد
ایمنی (از عذاب آخرت) میاورد .

۵۶ خَفِ اللهَ يُؤْمِنْكَ وَلاتَأْمَنْهُ فَيُعَذِّبَكَ
(در دنیا) از خدا بترس تا خدا ترا ایمن گرداند و از
خدا ایمن منشین تا خدا (در آخرت) عذابت کند .

۵۷ خُذْ مِمّا لايَبْقى لَكَ وَلاتَبْقى لَهُ لِما لا
يُفارِقُهُ وَلايُفارِقُكَ : از آنچه که برای تو
نمیماند و تو برای آن نمیمانی بگیر برای چیزیکه نه تو از آن
جدا میشوی و نه آن از تو جدا میگردد (در دنیا بتقوا ودین
و عمل کن تا آن عمل در آخرت بدردت بخورد)

۵۸ خَيْرُ الأَصْحابِ أَعْوَنُهُمْ عَلَى الخَيْرِ وَأَعْمَلُهُمْ
بِالبِرِّ وَأَرْفَقُهُمْ بِالمُصاحِبِ : بهترین
دوستان کسی است که بر کار خیر یاری دهنده تر
و به نیکی کارکننده تر و با یار و دوستش مهربانتر باشد

۵۹ خُذْ مِنْ صالِحِ العَمَلِ وَخالِلِ الخَيْرَ خَليلٍ فَإِنَّ
لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مَعَ مَنْ
أَحَبَّ : از عمل صالح و خوب (تا میتوانی) فراگیر و
با بهترین دوستان (که همان عمل صالح است)
دوستی کن زیرا که مرد با آنچه که کسب کند میباشد و
در آخرت با هر کسی است که او را دوست داشته است

۶۰ خِدْمَةُ الجَسَدِ إِعْطاؤُهُ ما يَسْتَدْعيهِ مِنَ
المَلاذِّ وَالشَّهَواتِ وَالمُقْتَنَياتِ وَفي ذلِكَ
هَلاكُ النَّفْسِ : پیکر و تن را خدمت کردن باو
دادن است آنچه را که میخواهد از لذات و شهوتها و
سرمایه‌ها و هلاک نفس در این کار است .

۶۱ خِدْمَةُ النَّفْسِ صِيانَتُها عَنِ اللَّذّاتِ وَ
المُقْتَنَياتِ وَرِياضَتُها بِالعُلومِ وَالحِكَمِ
وَإِجْهادُها بِالعِباداتِ وَالطّاعاتِ وَ
في ذلِكَ نَجاةُ النَّفْسِ : به نفس خدمت کردن
او را از لذات و سرمایه‌ها (ی شهوانی) بازداشتن و
به کسب علمها و حکمتها وا دارش کردن و بعبادات
و طاعتها بکوشش داشتن است و رستگاری

نفس در این کار است. این حدیث شریف و شیرین را مناسبت از خصال شیخ صدوق علیه الرحمه نقل مینمایم قربة الی الله، در خصال شیخ (ره) در معنی این حدیث که روز قیامت پنج کس از پنج کس میگریزد نقل میکند که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جامع کوفه بودند که مردی از اهل شام بپای خاست و از معنی قول خدا تعالی پرسید که فرماید: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ: این برادر و مادر و پدر و یار و فرزند کیانند حضرت فرمود: برادر قابیل است که از هابیل که او را بناحق کشته است گریزان است و آنکه از مادرش میگریزد موسی است (که میترسد حقوق واجبه مادرش را ادا نکرده باشد) و آنکه از پدرش میگریزد ابراهیم است که از مربی خودش که مشرک است و تارخ نام دارد میگریزد، لوط نیز از صاحبه کافره اش میگریزد، نوح نیز از پسر کافرش کنعان فرار مینماید.

أَلْفَصْلُ الْحَادِي وَالثَّلٰثُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الدَّالِ ✻ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فصل سی و یکم از آنچه وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف دال آنحضرت فرموده:

۱ دَلِيلُ عَقْلِ الرَّجُلِ قَوْلُهُ: گفتار مرد دلیل عقل و خرد او است.

۲ دَلِيلُ أَصْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهُ: کار مرد دلیل پاکی گهر او است.

۳ دَلِيلُ دِينِ الْمَرْءِ وَرَعُهُ: پرهیزکاری مرد دلیل دینداری او است.

۴ دَلِيلُ غِنَى الرَّجُلِ عِفَّتُهُ: پاکدامنی مرد دلیل غیر تمندی او است.

۵ دَلِيلُ وَرَعِ الْمَرْءِ نَزَاهَتُهُ: پاکیزگی مرد (از گناهان) دلیل پارسائی او است.

۶ دَوْلَةُ الْكَرِيمِ تُظْهِرُ مَنَاقِبَهُ: دولتمندی مرد نکوکار مناقب و مفاخروی را هویدا میسازد.

۷ دَوْلَةُ اللَّئِيمِ تَكْشِفُ مَسَاوِيَهُ وَمَعَايِبَهُ: دولتمندی مرد بدکار و ناکس عیوب و زشتیهایش را آشکار میگرداند.

۸ دَوْلَةُ الْجَاهِلِ كَالْغَرِيبِ الْمُتَحَرِّكِ إِلَى النُّقْلَةِ: دولتمندی شخص نادان همچون غریبی است که برای نقل مکان کردن در حرکت است (و چون نادان است

بالاخره دولت را از دست میدهد) کالنسیب

۹ دَوْلَةُ الْعَاقِلِ تَحِنُّ إِلَى الْوُصْلَةِ: دولتمندی شخص خردمند و دانا همچون نسبت و پیوندی است که آرزومند است خویشاوندی را پیوند کند.

۱۰ دَوْلَةُ الْعَادِلِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ: دولت و حکومت داشتن شخص دادگستر (برای ملت) از واجبات است. الجائر (ستمگر) خ ل

۱۱ دَوْلَةُ الْجَاهِلِ مِنَ الْمُمْكِنَاتِ: نادان ممکن است روزی بدولت برسد.

۱۲ دَوْلَةُ الْأَكَابِرِ مِنْ أَفْضَلِ الْغَنَائِمِ: دولت پیدا کردن بزرگان و نیکمردان از بالاترین غنیمتهاست

۱۳ دُوَلُ اللِّئَامِ مَذَلَّةُ الْكِرَامِ: دولت پیدا کردن ناکسان باعث خواری نیکان است.

۱۴ دَوْلَةُ الْأَشْرَارِ مِحَنُ الْأَخْيَارِ: دولت یافتن بدان باعث گرفتاری نیکان است.

۱۵ دُوَلُ الْفُجَّارِ مَذَلَّةُ الْأَبْرَارِ: دولت یافتن بدکاران باعث خواری نیکوکاران است.

۱۶ دُوَلُ اللِّئَامِ نَوَائِبُ الْأَيَّامِ: دولت یافتن ناکسان از گرفتاریهای ایام است. من

۱۷ دَارُ الْوَفَاءِ لَا تَخْلُو مِنْ كَرِيمٍ لَا يَسْتَقِرُّ بِهَا اللَّئِيمُ: خانه وفا از کریم خالی نیست و ناکس را در آن بار نیست (و وفا و مردمی خانه زاد یکدیگراند).

۱۸ دَوْلَةُ الْأَوْغَادِ مَبْنِيَّةٌ عَلَى الْجَوْرِ وَالْفَسَادِ: دولت دونان بنایش بر ستمکاری و فساد است

۱۹ دَعُوا طَاعَةَ الْبَغْيِ وَالْفَسَادِ وَاسْلُكُوا سَبِيلَ الطَّاعَةِ وَالْانْقِيَادِ تَسْعَدُوا فِي الْمَعَادِ: فرمانبرداری ستم و فساد را از دست بگذارید و راه انقیاد و فرمان برداری خدا را به پیمائید تا در آخرت و معاد نیکبخت باشید.

۲۰ دِرْهَمٌ يَنْفَعُ خَيْرٌ مِنْ دِينَارٍ يَصْرَعُ: درهمی که سود رساند بهتر از دیناری است (از طلا) که انسان را بسر در افکند.

۲۱ دَلَالَةُ حُسْنِ الْوَرَعِ عُزُوفُ النَّفْسِ عَنْ مَذَلَّةِ الطَّمَعِ: دلیل بر خوش پرهیزی بازگشتن نفس است از خواری طمع.

۲۲ دِرْهَمُ الْفَقِيرِ أَزْكَى عِنْدَ اللَّهِ مِنْ دِينَارِ الْغَنِيِّ: یکدرهم شخص ندار (که تصدق دهد) نزد خدا بهتر از یک دینار شخص دارا است.

۲۳ دَاعٍ دَعَى وَرَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي: خواننده خواند رعایت کننده

رعایت کرد پس شما خواننده را پاسخ دهید و دعوت کننده را پیروی نمائید (گوش بفرمان خدا و پیغمبر دهید تا رستگار شوید).

۲۴ دَارٌ بِالْبَلاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ لا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلا يَسْلَمُ نُزَّالُهَا: جهان سرائی است پیچیده شده ببلا و گرفتاریها و بعذر و بیوفائی موصوف حالاتش بیکنواخت نپاید و فرود آیندگان در آن سالم نمانند (تازگیش بکهنگی و خوشیش به پیری و شادیش باغم و اندوه توأم است).

۲۵ دَارٌ هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلالَهَا بِحَرَامِهَا وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا وَحُلْوَهَا بِمُرِّهَا: جهان خانه ایست که در نزد پروردگارش بی خوار است حلالش بحرامش و خیرش بشرش و شیرینیش بتلخش آمیخته است (در عین خنده شخص را میگریاند و هنوز انسان را شیرین کام نساخته تلخکام میسازد براستی کوشش و دلبستگی بچنین سرائی در حقیقت دیوانگی است).

۲۶ دَارُ الْبَقَاءِ مَحَلُّ الصِّدِّيقِينَ وَمَوْطِنُ الْأَبْرَارِ وَالصَّالِحِينَ: سرای پایداری جایگاه راستگویان و نکویان و خانه درستکاران است.

۲۷ دَارُ الْفَنَاءِ مَحَلُّ الْعَاصِينَ وَمَحَلُّ الْأَشْقِيَاءِ وَالْمُبْعَدِينَ: جهان سرای ناپایداری منزل گنهکاران و جایگاه بدبختان و از خدا بدوران و یا گردنکشان است.

۲۸ دَعَاكُمُ اللهُ سُبْحَانَهُ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ وَقَرَارِ الْخُلُودِ وَالنَّعْمَاءِ وَمُجَاوَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالسُّعَدَاءِ فَعَصَيْتُمْ وَأَعْرَضْتُمْ: خداوند سبحان شما را بسوی دار بقاء و قرارگاه همیشگی و نعمتها و همسایگی پیمبران و نیکبختان خواند (و از مجاورت شیطان و دنیائیان برحذر داشت) لکن شما خدا را معصیت کردید و از دعوت حق روی گردانیدید.

۲۹ دَعَتْكُمُ الدُّنْيَا إِلَى قَرَارَةِ الشَّقَاءِ وَمَحَلِّ الْفَنَاءِ وَأَنْوَاعِ الْبَلاءِ وَالْعَنَاءِ فَأَطَعْتُمْ وَبَادَرْتُمْ وَأَسْرَعْتُمْ: دنیا شما را بسوی قرارگاه بدبختی و جایگاه نیستی و بلاها و رنجهای گوناگون خواند شما (بندگان خدا نا ترس) دعوتش را پذیرفتید و باشتاب و تعجیل بسویش شتافتید.

الفصل الثاني والثلاثون

مما ورد من حكم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام

فی حرف الذال * قال علیه السلام :

فصل سی و دوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف ذال آنحضرت علیه السلام فرموده:

۱ ذاكِرُ اللهِ سُبحانَهُ مُجالِسُهُ : یاد کننده خدا همنشین خدا است .

۲ ذاكِرُ اللهِ مُؤانِسُهُ : یاد کننده خدا با خدا انس گیرنده است .

۳ ذِكْرُ اللهِ نُورُ الإيمانِ : یاد خدا کردن ایمان را روشن داشتن است .

۴ ذِكْرُ اللهِ مَطْرَدَةُ الشَّيْطانِ : بیاد خدا بودن شیطان را راندن است .

۵ ذِكْرُ اللهِ شِيمَةُ المُتَّقِينَ : یاد خدا بودن روش پرهیزکاران است .

۶ ذاكِرُ اللهِ مِنَ الفائِزِينَ : یاد کننده خدا از گروه پیروزمندان است .

۷ ذِكْرُ اللهِ جِلاءُ الصُّدُورِ وَطُمَأْنِينَةُ القُلُوبِ : یاد خدا بودن زنگ شبهه را از آیینه سینه زدودن و دلها را آرامش بخشودن است .

۸ ذِكْرُ اللهِ قُوتُ النُّفُوسِ وَمُجالَسَةُ المَحْبُوبِ : یاد خدا بودن قوت و روزی (روحانی) نفوس و همنشین با دوست است .

۹ ذِكْرُ اللهِ يُنِيرُ البَصائِرَ وَيُونِسُ الضَّمائِرَ : یاد خدا بودن روشن کننده بینشها و انیس و یار درونها (ی آرزومندان است) .

۱۰ ذِكْرُ اللهِ تُسْتَنْجَحُ بِهِ الأُمُورُ وَتُسْتَنِيرُ بِهِ السَّرائِرُ : یاد خدا بودن کارها (ی فرو بسته) را میگشاید و درونها (ی خسته) را نور میبخشد

۱۱ ذِكْرُ اللهِ دَواءُ أَعْلالِ النُّفُوسِ : یاد خدا بودن دوای دردهای نفوس است .

۱۲ ذِكْرُ اللهِ طارِدُ الأَدْواءِ وَالبُؤْسِ : یاد خدا دور کننده دردها و گرفتاریها است .

۱۳ ذِكْرُ اللهِ رَأْسُ مالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَرِبْحُهُ السَّلامَةُ مِنَ الشَّيْطانِ : یاد خدا بودن اصل و ریشه دارائی هر مؤمن است و سود آن (که سرشارترین سودها است) رهائی از چنگال شیطان است

۱۴ ذِكْرُ اللهِ دِعامَةُ الإيمانِ وَعِصْمَةٌ مِنَ

الشَّیْطانِ: یاد خدا ستون ایمان و پناهگاه از شرّ شیطان است.

۱۵ ذِکْرُ اللهِ بَهْجَةُ کُلِّ مُحْسِنٍ وَشِیمَةُ کُلِّ مُؤْمِنٍ: یاد خدا بودن اُبُ مرام هر شخص نیکوکار ورفتار وروش هر مؤمن است.

۱۶ ذِکْرُ اللهِ مَسَرَّةُ کُلِّ مُتَّقٍ وَلَذَّةُ کُلِّ مُوقِنٍ: یاد خدا بودن باعث سُرور وشادی هر پرهیزکار ولذّت بردن هر شخص درستکاری است.

۱۷ ذِکْرُ الْآخِرَةِ دَواءٌ وَشِفاءٌ: یاد آخرت بودن دوا وشفا (ی هر دردی است).

۱۸ ذِکْرُ الدُّنْیا أَدْوَءُ الْأَدْواءِ: یاد دنیا بودن دردناکترین دردها است.

۱۹ ذِکْرُ الْمَوْتِ یُهَوِّنُ أَسْبابَ الدُّنْیا: یاد مرگ بودن امور واسباب دنیا را خوار وآسان میگرداند.

۲۰ ذُلُّ الرِّجالِ فِی خَیْبَةِ الْآمالِ: خواری مردان در ناکامی از امیدها است.

۲۱ ذَوُو الْعَقْلِ لا یَنْکَشِفُ إِلّا عَنْ إِحْتِمالٍ وَإِجْمالٍ وَإِفْضالٍ: خردمندان هویدا وپیدا نمیگردند مگر از بردباری وسبک گرفتن امور (دنیا ویاد شوار یها) وافزایش خیر ونیکی.

۲۲ ذَهابُ الْبَصَرِ خَیْرٌ مِنْ عَمَی الْبَصِیرَةِ: رفتن بینائی چشم خوشتر از آنست که چشم بینش انسان کور باشد.

۲۳ ذَهابُ النَّظَرِ خَیْرٌ مِنَ النَّظَرِ إِلی ما یُوجِبُ الْفِتْنَةَ: چشم را از دست دادن بهتر از نظر کردن بسوی چیزی است که موجب فتنه وشر باشد (وانسان سزاوار است که دیده از حرام ونامحرم بپوشد).

۲۴ ذَرِ الطَّمَعَ وَالشَّرَهَ وَعَلَیْکَ بِلُزُومِ الْعِفَّةِ وَالْوَرَعِ: طمع وحرص بسیار را کنار نه وبا کدامنی وپارسائی را یار وهمراه باش (تا رستگار شوی).

۲۵ ذَرْ ما قَلَّ لِما کَثُرَ وَما ضاقَ لِما اتَّسَعَ: وا گذار آنچه که کم است برای آنچه که بسیار است وآنچه که تنگ است برای آنچه که وسیع وگشاده است (مال دنیا را برای ثواب وخود دنیای پرآشوب را برای آخرت پرآسایش از دست بگذار).

۲۶ ذَرِ الْإِسْرافَ مُقْتَصِداً وَاذْکُرْ فِی الْیَوْمِ غَداً: بحال اقتصاد ومیانه روی اسراف را از دست بگذار ودر امروز دنیا بیاد فردا(ی آخرت) باش.

۲۷ ذَلِّلْ قَلْبَكَ بِالْيَقِينِ وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا : دلت را بوسیلۀ یقین (بخدا و قیامت) خوار دار و فنا و نیستی را بر وی مقرر دار (و خاطر نشانش کن) و آنرا بگرفتاریهای دنیا بینا ساز .

۲۸ ذَرِ السَّرَفَ فَإِنَّ الْمُسْرِفَ لَا يُحْمَدُ جُودُهُ وَ لَا يُرْحَمُ فَقْرُهُ : اسراف و تندروی را واگذار زیرا که مرد مسرف نه بخششش پسندیده میشود و نه نداریش مورد مهر و ترحّم واقع میگردد .

۲۹ ذَرِ الْعَجَلَ فَإِنَّ الْعَجَلَ فِي الْأُمُورِ لَا يُدْرَكُ مَطْلَبُهُ وَلَا يُحْمَدُ أَمْرُهُ : شتابکاری را واگذار زیرا کسی که شتاب کننده در کارها مطلبش بدست نیاید و پایان کارش پسندیده نباشد .

۳۰ ذِرْوَةُ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذَوُو التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهَدَاتِ : انتها درجۀ بلندیها را نمیرسند مگر صاحبان خوهای پاکیزه و ریاضت کشان (و کسانیکه با نفس بد اندیش در جنگ و پیکارند) .

۳۱ ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ حَجَزَهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ : ذمّه من گروگان سخنی است که میگویم و من خود آنرا کفیلم ضامنم براستی آنکس که پندها و عبرتها برایش آشکار شود از آنچه که بین دو دست او است از گرفتاریها و پیش آمدهای بدی که در اثر نافرمانی خداوند برای امّتهای گذشته پیش آمد کرد البتّه چنین کس دست از زشتکاری بکشد) تقوا او را از هجوم در شبهات نگهدارد .

۳۲ ذِلَّ فِي نَفْسِكَ وَعِزَّ فِي دِينِكَ وَصُنْ آخِرَتَكَ وَابْذُلْ دُنْيَاكَ : در پیش نفس خویش خوار و در دینت عزیز و ارجمند باش آخرت را نگاهدار و دنیایت را ببخش و رها کن .

۳۳ ذُدْ عَنْ شَرَائِعِ الدِّينِ وَحُطْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْرِزْ دِينَكَ وَأَمَانَتَكَ بِإِنْصَافِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَالْعَمَلِ بِالْعَدْلِ فِي رَعِيَّتِكَ : از راههای دین دفاع کن و بگذر و سدّ و حدّ کشور اسلامیان را حفظ کن و دین و امانت را نگهداری نمای بایکه درباره خودت از خودت انصاف دهی و درباره رعیّت و زیر دستانت بعدل و انصاف کار کنی .

۳۴ ذُو الْأَفْضَالِ مَشْكُورُ السِّيَادَةِ وَالْمَعْرُوفِ مَحْمُودُ الْعَادَةِ : خداوندان فضل و بخشش سیادت و آقائیشان ستوده است و دارندگان کارهای نیک پسندیده است خویشان .

۳۵ ذو الکرم جمیل الشیم مسد للنعم وصول للرحم: خداوند کرم روشش خوب و نعمت را (در اثر بذل و بخشش فزاینده و) به بند در آرنده با خویشان پیوند کننده است.

۳۶ ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت کالجبل الذی لا تزعزعه الریاح والدنی تبطره أدنی منزلة کالکلاء الذی یحرکه مر النسیم: مرد با شرف بهر پایه و رتبه که برسد آن رتبت او را بکفران و ناسپاسی نیفکند هر چند که آن منزلت بزرگ و عظیم باشد و آن کس گوهی را ماند که هیچ بادی او را جنباندن نتواند و ناکس را کوچکترین پایه بناسپاسی وا میدارد او گیاهی را ماند که جنبش نسیمی او را بلرزش و جنبش اندازد.

۳۷ ذو العیوب یحبون اشاعة معایب الناس لیتسع لهم العذر فی معایبهم: مردمان معیوب دوست میدارند که عیوب مردم را بدیگران بنمایند تا در عیوب خودشان راه عذر بر ایشان باز گردد (و پیش مردم شرمنده نباشند در صورتیکه عیب مردم فاش کردن بدترین عیبها است).

۳۸ ذللوا أنفسکم بترک العادات وقودوها إلی فعل الطاعات وحملوها أعباء المغارم وحلوها بفعل المکارم وصونوها عن دنس المآثم: نفوس خویش را بترک عادات نکوهیده خوار دارید آنها را بسوی فرمان برداری خدا بکشید و بار سنگین غرامتها و تاوانها را بر آنها بار کنید (مشقات زندگی را تحمل نمائید که این دوزه دنیا سپری شدنی است) و آنها را بکردار بزرگان بیارائید و از پلیدی گناهانشان حفظ و نگهداری نمائید (تا از رستگان باشید).

۳۹ ذک عقلک بالأدب کما تذکی النار بالحطب: عقل را بوسیله علم و ادب وقاد و فروزان کن بدانسانکه آتش را با هیزم تیز و فروزان میکنی.

۴۰ ذلل نفسک بالطاعات وحلها بالقناعة وخفض فی الطلب وأجمل فی المکتسب: نفس خویش را بفرمانبرداریهای خدا خوار دار و آنرا با قناعت آرایش کن و در کار خواهش دنیا آرام باش و در کار کسب آراسته و آسان رو.

۴۱ ذل الرجال فی المطامع وفناء الآجال فی غرور الآمال: خواری مردان در طمعکاریها و نابودی وعده ها و سر رسیدها در فریبهای آرزوها است (چه بسا که انسان بامید و آرزو روزها بسر میبرد بلکه عمری را از دست میدهد و بآرزویش دست نمییابد).

۴۲ وَأَثْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ : ذَالِكَ يَنْفَعُ سِلْمُهُ وَلَا يُخَافُ ظُلْمُهُ إِذَا قَالَ فَعَلَ وَإِذَا وَلِيَ عَدَلَ : وآنحضرت عَلَيهِ السَّلام در ستایش مردی فرمود : این است کسیکه آشتی با او سود میدهد و از ستمش کسی ترسید نمیشود هر چه گوید بکند و اگر ولایت یابد عدل و داد را کار بندد .

أَلْفَصْلُ الثَّالِثُ وَالثَّلٰثُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الرَّاءِ بِلَفْظِ رَحِمَ اللّٰهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فصل سی و سوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عَلَیهِ السَّلام در حرف را بلفظ رحم الله آنحضرت عَلَیهِ السَّلام فرمودند :

۱ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ : خدای بیامرزد مردی را که اندازهٔ خود را بشناسد و پای از مرزش فراتر ننهد .

۲ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا رَاقَبَ ذَنْبَهُ وَخَافَ رَبَّهُ : خدای بیامرزد بنده را که گناهش را بدنظر داشته باشد و از پروردگارش بترسد .

۳ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ وَأَبْصَرَ : خدای بیامرزد مردی را که (بنفع آخرتش در کار دنیایش) بیندیشد و پند گیرد و بینا گردد .

۴ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً إِتَّعَظَ وَازْدَجَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ : خدای بیامرزد مردی را که پند گیرد و از گناه باز ایستد و باندرزها منتفع گردد .

۵ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ حَيَاتِهِ وَالتَّقْوٰى عُدَّةَ وَفَاتِهِ : خدای بیامرزد مردی را که صبر را ستور زندگیش و تقوا را ذخیره مردنش قرار دهد .

۶ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً بَادَرَ الْأَجَلَ وَأَحْسَنَ الْعَمَلَ لِدَارِ إِقَامَتِهِ وَمَحَلِّ كَرَامَتِهِ : خدا بیامرزد مردی را که بسوی اجلش بشتابد و برای سرای ماندن و جایگاه بزرگواریش به نیکوکاری گراید .

۷ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً قَصَّرَ الْأَمَلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ : خدای بیامرزد مردی را که آرزو را کوتاه گیرد ، بسوی اجلش بشتابد مهلت را غنیمت شمرد و از کردار نیک توشه گرد آرد .

۸ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً اغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَبَادَرَ الْعَمَلَ

وَأَكْثَرَ مِنْ وَجَلٍ: خدای بیامرزد مردی را که مهلت را غنیمت شمرد و بسوی عمل بشتابد و از ترس خدا دامان بکمر برزند (و بتمام معنی آماده آخرت گردد).

۹ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً غَالَبَ الْهَوىٰ وَأَفْلَتَ مِنْ حَبَائِلِ الدُّنْيَا: خدا بیامرزد مردی را که بر هوای نفسش غلبه جوید و خویش را از بندهای (فریب و غرور) جهان برهاند.

۱۰ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً أَحْيىٰ حَقّاً وَأَمَاتَ بَاطِلاً وَ أَدْحَضَ الْجَوْرَ وَأَقَامَ الْعَدْلَ: خدا بیامرزد مردی را که حقی را زنده بدارد و باطلی را بمیراند و نابود سازد و ستم را از بین ببرد و عدل را پایدار دارد.

۱۱ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً سَمِعَ حُكْماً فَوَعىٰ وَدُعِيَ إِلىٰ رَشَادٍ فَدَنىٰ وَأَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا: خدای بیامرزد مردی را که حکمی (از احکام الهی) را بشنود و نگهداشت و بسوی راه راست خوانده شد و نزدیک آمد چنگ در رشته استوار راه نمایی زد و رستگار گردید.

۱۲ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً عَلِمَ أَنَّ نَفَسَهُ خُطَاهُ إِلىٰ أَجَلِهِ فَبَادَرَ عَمَلَهُ وَقَصَّرَ أَمَلَهُ: خدای بیامرزد مردی را که بداند دمی که بر میآورد او را بسوی اجلش میبرد آنگاه بسوی عملش بشتابد و آرزو را کوتاه گیرد.

۱۳ رَحِمَ اللّٰهُ رَجُلاً رَأىٰ حَقّاً فَأَعَانَ عَلَيْهِ وَ رَأىٰ جَوْراً فَرَدَّهُ وَكَانَ عَوْناً بِالْحَقِّ عَلىٰ صَاحِبِهِ: خدای بیامرزد مردی را که حقی را بنگرد و آنرا یاری کند و ستمی را ببیند و آن را (بصاحبش) برگرداند و از روی حق و عدالت یارش را یاری کننده باشد.

۱۴ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً بَادَرَ الْأَجَلَ وَأَكْذَبَ الْأَمَلَ وَأَخْلَصَ الْعَمَلَ: خدای بیامرزد مردی را که بر اجلش پیشدستی کند و آرزو را دروغ دارد و کار را پاک و نیکو گذارد.

۱۵ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً أَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِي اللّٰهِ بِلِجَامِهَا وَقَادَهَا إِلىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ بِزِمَامِهَا خدای بیامرزد مردی را که با لجام طاعت و تقوای خویش نفسش را مهار کند و لجام زند و با زمام (دین و ایمان) خود او را بسوی فرمانبرداری خدای بکشاند.

۱۶ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً قَمَعَ نَوَازِعَ نَفْسِهِ إِلَى الْهَوىٰ فَصَانَهَا وَقَادَهَا إِلىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ بِعِنَانِهَا: خدای بیامرزد مردی را که برکند نهالهای نفس خویش را

(از قبیل کینه و بخل و حسد و غیر اینها) که او را بسوی هوا میکشند ریشه کن کند و آن را (از پذیرفتن اخلاق فاسده) حفظ نماید و عنانش را گرفته بسوی طاعت خدایش بکشند.

۱۷ رَحِمَ ٱللّٰهُ ٱمْرَءًا أَخَذَ مِنْ حَيَاةٍ لِمَوْتٍ وَمِنْ فَنَاءٍ لِبَقَاءٍ وَمِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ: خدای بیامرزد مردی را که از حیاتش برای موتش و از فنایش برای بقایش و از رونده اش برای پاینده اش برگیرد (و این روزکی چند را که دستش میرسد برای سرای جاودانی آخرتش کار کند).

۱۸ رَحِمَ ٱللّٰهُ ٱمْرَءًا تَوَرَّعَ عَنِ ٱلْمَحَارِمِ وَتَحَمَّلَ ٱلْمَغَارِمَ وَنَافَسَ فِي مُبَادَرَةِ جَزِيلِ ٱلْمَغَانِمِ: خدای بیامرزد مردی را که از حرامها پرهیزد و غرامتها را تحمل نماید و آرزومند شتافتن بسوی بخشش و بهره های بسیار (از ثوابهای آخرت و رسیدن بدرجات عالیه بوده) باشد.

۱۹ رَحِمَ ٱللّٰهُ ٱمْرَءًا رَاقَبَ رَبَّهُ وَتَنَكَّبَ ذَنْبَهُ وَكَابَدَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ إِمْرُءٌ زَمَّ نَفْسَهُ وَأَلْجَمَهَا مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهَا بِلِجَامِ ٱلتَّقْوَىٰ خدای بیامرزد مردی را که پروردگارش را مراقب باشد گناهانش را از هم بپاشد هوای نفسش را درهم بکوبد آرزویش را دروغ پندارد مردی باشد که نفسش را نکوهش کند و از ترس پروردگارش آن نفس را بلجام پرهیز و تقوا ملجم سازد.

۲۰ رَحِمَ ٱللّٰهُ وَلَدًا أَعَانَ وَالِدَيْهِ عَلَىٰ بِرِّهِ وَرَحِمَ ٱللّٰهُ وَالِدًا أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَىٰ بِرِّهِ وَرَحِمَ ٱللّٰهُ جَارًا أَعَانَ جَارَهُ عَلَىٰ بِرِّهِ وَرَحِمَ ٱللّٰهُ رَفِيقًا أَعَانَ رَفِيقَهُ عَلَىٰ بِرِّهِ وَرَحِمَ ٱللّٰهُ خَلِيطًا أَعَانَ خَلِيطًا عَلَىٰ بِرِّهِ: خدای بیامرزد فرزندی را که پدرش را بر نیکی کردن بخودش یاری دهد و خدای بیامرزد پدری را که فرزندش را بر نیکی کردن بخودش یاری دهد (بر طبق حدیث شریف: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ: گویا مراد حضرت این باشد ما که پدر امتیم آنها را بر نیکی کردن یاری کرده ایم سزاوار است امت ما نیز بکار بستن صلاح و تقوا ما را یاری کند) و خدای بیامرزد همسایه که همسایه اش را بر نیکی کردن یاری کند و خدای بیامرزد دوستی را که دوستش را بر یاری کردن بخودش یاری کند و خدای بیامرزد همدمی را که همدمش را بر نیکی کردن بخودش یاری کند (و این دو جملهٔ اخیر ۱۹ و ۲۰ در غرر الحکم نیست از روضه

کافی بمناسبت نقل شد وجمله بیستم را حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه بحضرت امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام فرموده‌اند)

اَلفَصلُ الرّابِعُ وَالثَّلاثُون

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ الرّاءِ بِلَفظِ رَأس * قالَ عَلَیهِ السَّلامُ :

فصل سی وچهارم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَیهِ السَّلام درحرف راء بلفظ رأس آن حضرت عَلَیهِ السَّلام فرمودند

۱ رَأسُ الإیمانِ الصِّدقُ : راستی رأس ایمان است .

۲ رَأسُ الحِکمَةِ لُزومُ الحَقِّ : همراهی با حق وراستی رأس حکمت است .

۳ رَأسُ العِلمِ الرِّفقُ : همواری ونرمی رأس دانش است .

۴ رَأسُ الجَهلِ الخُرقُ : ابلهی وگولی رأس نادانی است .

۵ رَأسُ الإسلامِ الأمانَةُ : امانتداری اصل اسلام است .

۶ رَأسُ النِّفاقِ الخِیانَةُ : خیانت کردن اصل نادرستی است .

۷ رَأسُ الدّینِ صِدقُ الیَقینِ : رأس دین یقین وایمان درست (باحکام الهی وآخرت) داشتن است .

۸ رَأسُ الإحسانِ الإحسانُ إلَی المُؤمِنینَ : اصل احسان احسان کردن با مؤمنان است .

۹ رَأسُ المَعایِبِ الشَّرَهُ : ریشه تمام عیبها حرص بسیار است .

۱۰ رَأسُ کُلِّ شَرٍّ القِحَةُ : وقاحت وبی شرمی ریشه تمام بدیها است .

۱۱ رَأسُ الاستِبصارِ الفِکرُ : اندیشه (در مصنوعات الهی) ریشه بینائی است .

۱۲ رَأسُ العِلمِ الحِلمُ : ریشه دانش وعلم حلم است .

۱۳ رَأسُ الحِلمِ الکَظمُ : ریشه بردباری فروخوردن خشم است .

۱۴ رَأسُ الفَضائِلِ العِلمُ : ریشه تمام فضیلتها علم ودانش است .

۱۵ رَأسُ التَّقوی تَرکُ الشَّهوَةِ : ترک شهوت وهوا اصل تقوا است .

۱۶ رَأسُ الفَضائِلِ مِلکُ الغَضَبِ وَإماتَةُ الشَّهوَةِ : رأس وریشه تمام فضیلتها خشم را نگهداشتن وشهوت را کشتن است .

۱۷ رَأْسُ الْجَهْلِ الْجَوْرُ : ریشه نادانی ستمکاریست

۱۸ رَأْسُ الْإِيمَانِ الصَّبْرُ : ریشه ایمان بخود داشتن صبر و شکیبائی است .

۱۹ رَأْسُ السُّخْفِ الْعُنْفُ : درشتی ریشه دامن بیخردیست

۲۰ رَأْسُ الْوَرَعِ غَضُّ الطَّرْفِ : ریشه پارسائی و پرهیز دیده (از محرمات الهی) پوشیدن است .

۲۱ رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ : ریشه تمام پستیها رشک بردن است .

۲۲ رَأْسُ الْعُيُوبِ الْحِقْدُ : ریشه تمام عیبها کینه توزیست

۲۳ رَأْسُ الْآفَاتِ الْوَلَهُ بِاللَّذَّاتِ : ریشه تمام تباهیها دلباختگی بلذتها است (حب جاه و مقام و خوشگذرانی است که انسان را بدبخت میکند) .

۲۴ رَأْسُ الدِّينِ اكْتِسَابُ الْحَسَنَاتِ : ریشه دین دربدست آوردن نیکیها است .

۲۵ رَأْسُ الْعَقْلِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ : اساس و ریشه خردمندی با مردم دوستی کردن است .

۲۶ رَأْسُ الْجَهْلِ مُعَادَاةُ النَّاسِ : ریشه نادانی با مردم دشمنی نمودن است .

۲۷ رَأْسُ الْحِكْمَةِ تَجَنُّبُ الْخُدَعِ : اصل علم و حکمت از خدعه‌ها دوری گزیدن است .

۲۸ رَأْسُ الْوَرَعِ تَرْكُ الطَّمَعِ : ریشه پارسائی طمع را واگذاشتن است .

۲۹ رَأْسُ السَّخَاءِ تَعْجِيلُ الْعَطَاءِ : راس و ریشه سخاوت عطا را زود دادن است .

۳۰ رَأْسُ النَّجَاةِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا : ریشه رستگاری در دنیا زهد ورزیدن و از جهان دوری گزیدن است .

۳۱ رَأْسُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ : اصل ایمان با مردم نیکی کردن است .

۳۲ رَأْسُ الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الْأَفَاضِلِ : ریشه فضیلتها با فضلا و نیکان نیکی کردن است .

۳۳ رَأْسُ الرَّذَائِلِ اصْطِنَاعُ الْأَرَاذِلِ : ریشه زشتیها و ناکسیها با ناکسان نیکی نمودن است .

۳۴ رَأْسُ الطَّاعَةِ الرِّضَا : ریشه طاعت خدا کردن از خدا خوشنود بودن است .

۳۵ رَأْسُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى : ریشه دینداری بر خلاف دستور هوا رفتن است .

۳۶ رَأْسُ الْحِكْمَةِ لُزُومُ الْحَقِّ وَطَاعَةُ الْمُحِقِّ : ریشه حکمت حق را لازم بودن و حق دار را فرمان بردن است .

۳۷ رَأْسُ الْإِيمَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالتَّحَلِّي بِالصِّدْقِ : راس و ریشه ایمان خوی خوش داشتن و خود را براستی

آراستن است .

۳۸ رَأْسُ الْكُفْرِ الْخِيانَةُ : ریشهٔ کفر (و بدگمانی بخدا) خیانت کردن است .

۳۹ رَأْسُ الْإِيمانِ الْأَمانَةُ : ریشهٔ مسلمانی امانت داشتن است .

۴۰ رَأْسُ الْقَناعَةِ الرِّضا : ریشهٔ قناعت (بآنچه میرسد) خورسند بودن است .

۴۱ رَأْسُ الْآفاتِ الْوَلَهُ بِالدُّنْيا : ریشهٔ تباهیها و آفتها دل بدنیا سپردن است .

۴۲ رَأْسُ الْإِسْلامِ لُزُومُ الصِّدْقِ : ریشهٔ مسلمانی راستی را یار و همراه بودن است .

۴۳ رَأْسُ السِّياسَةِ اسْتِعْمالُ الرِّفْقِ : ریشهٔ سیاستمداری همواری و نرمی را بکار بردن است .

۴۴ رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْأَخْلاقِ وَ إِظْهارُ مَحْمُودِها وَ قَمْعُ مَذْمُومِها : ریشهٔ علم و دانش جدائی افکندن میان خوها (ی نیک از بد) است و ستوده اش را هویدا ساختن و ناستوده اش را ریشه برکندن .

اَلْفَصْلُ الْخامِسُ وَ الثَّلٰثُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَرْفِ الرّاءِ بِلَفْظِ رُبَّ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ

فصل سی و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف راء بلفظ رُبَّ آنحضرت علیه السلام فرمود :

۱ رُبَّ واثِقٍ خَجِلٍ : بسا طمینان دارند که شرمسارند .

۲ رُبَّ آمِنٍ وَجِلٍ : بسا ایمنی که ترسان است .

۳ رُبَّ ساعٍ لِقاعِدٍ : بسا کوشش کننده که برای نشسته میدود .

۴ رُبَّ ساهِرٍ لِراقِدٍ : بسا بیداری که برای خواب میکوشد .

۵ رُبَّ كَلامٍ كِلامٌ : بسا سخنی که خسته کننده است. (بسیار بسیار)

۶ رُبَّ كَلامٍ كَالْحُسامِ : بسا سخنی که همچون تیغ تیز کارگر است .

۷ رُبَّ عادِلٍ جائِرٍ : بسا شخص دادگری که (در معنی) ستمکار است .

۸ رُبَّ رابِحٍ خاسِرٌ : بسا سود برنده (از دنیا) که زیانکار است .

۹ رُبَّ دائبٍ مُضَیَّعٍ : بساکسی که پیوسته بکار است وآن کار را ضایع وتباه مینماید (مانند اغلب اعمالیکه بدون علم انجام میشود) .

۱۰ رُبَّ مُتَوَدِّدٍ مُتَصَنِّعٍ : بساکسیکه از روی ساختگی اظهار دوستی میکند .

۱۱ رُبَّ عاطِبٍ بَعْدَ السَّلامَةِ : بساکسیکه پس از تندرستی هلاک گردد .

۱۲ رُبَّ سالِمٍ بَعْدَ النَّدامَةِ : بساکسی که پس از پشیمانی رستگار گردد (وچیزی راکه خوش نمیداشت باعث رهائیش شود) .

۱۳ رُبَّ عَطَبٍ تَحْتَ طَلَبٍ : بسا هلاکت وتباهی که بدنبال خواهش باشد .

۱۴ رُبَّ طَرَبٍ یَعُودُ بِالْحَرَبِ : بساشادئی که بوسیله جنگ بسوی انسان بازگردد (وبساکشورهائیکه در اثر پیکار وفداکاری مجد وعظمتی بدست آورند) .

۱۵ رُبَّ کَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً : بساکلامی که نعمتی را از انسان سلب میکند .

۱۶ رُبَّ نُزْهَةٍ عادَتْ نَغْصَةً : بساشادی و خرمی که غصه واندوه بار آرد .

۱۷ رُبَّ غِنیً أَذَلَّ مِنْ فَقْرٍ : بسا توانگریکه از ناداری خوارش بیشتر باشد .

۱۸ رُبَّ فَقْدٍ أَعَزُّ مِنْ أَسَدٍ : بسا از دست دادن چیزیکه از بدست آوردنش عزیزتر باشد (زیرا بسیار شده است که انسان دین و دنیای خود را در راه بدست آوردن چیزی از دست داده وآن چیز را بدست نیاورده است) در بارهٔ مادهٔ لفظ أَسَد بفرهنگها مراجعه شد چنین لفظی وجود ندارد جز اینکه بعضی نسخه‌های غرر الحکم رُبَّ فَقیرٍ أَعَزُّ مِنْ أَسَدٍ دارد که معنا چنین میشود بسا فقیریکه از شیر دلیر گرامی‌تر است (یعنی اهل چاپلوسی وتملق نیست) .

۱۹ رُبَّ حَرْفٍ جَلَبَ حَتْفاً : بسا یک سخن که مرگ و سرافکندگی را ببار آورده است .

۲۰ رُبَّ أَمْنٍ اِنْقَلَبَ خَوْفاً : بسا ایمنی که بازگشتش بسوی خوف وترس بوده است .

۲۱ رُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ : چه بسیار کوشش کاری که بزیان خویش کوشیده است .

۲۲ رُبَّ کادِحٍ لِمَنْ لا یَشْکُرُهُ : بساکسیکه کوشش میکند برای کسیکه از وی سپاسگزاری نمیکند .

۲۳ رُبَّ لَغْوٍ یَجْلِبُ شَرّاً : چه بسا بیهوده سخنی که کار را بشر وجنگ میکشاند .

۲۴ رُبَّ لَهْوٍ يُوحِشُ حُرّاً : بسا بیهوده سخنی که آزاده مردی را (از انسان) میرماند .

۲۵ رُبَّ جِدٍّ جَرَّهُ اللَّعِبُ وَ الْمِزاحُ : بسا کین و کوششی که از شوخی و مزاح پیدا شده است .

۲۶ رُبَّ قَوْلٍ أَشَدُّ مِنْ صَوْلٍ : بسا سخنی که از حمله کردنی سخت‌تر باشد .

۲۷ رُبَّ فِتْنَةٍ أَثارَها قَوْلٌ : بسا سخنی که فتنه انگیزی کند .

۲۸ رُبَّ أُمْنِيَّةٍ تَحْتَ مَنِيَّةٍ : بسا آرزوئی که در زیر مرگ باشد (و انسان جان در سر آن آرزو کند).

۲۹ رُبَّ عَمَلٍ أَفْسَدَتْهُ النِّيَّةُ : بسا عملی که نیتی (ناپاک) آنرا از بین ببرد .

۳۰ رُبَّ أَجَلٍ تَحْتَ أَمَلٍ : بسا مرگی که در زیر آرزوئی نهفته است .

۳۱ رُبَّ نِيَّةٍ أَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ : بسا نیتی (پاک) که از عمل کردن سودمندتر باشد .

۳۲ رُبَّ صَلَفٍ أَوْرَثَ تَلَفاً : بسا لاف زدنی که موجب از بین رفتنی باشد .

۳۳ رُبَّ سَلَبٍ عادَ خَلَفاً : بسا ربودنی که عوضش بجایش بازگردد .

۳۴ رُبَّ عالِمٍ قَتَلَهُ عَمَلُهُ : بسا دانشمندی که کردارش او را بکشتن دهد (چون بعلمش عمل نکرده است) .

۳۵ رُبَّ عالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ لا يَنْفَعُهُ : بسا دانشمندی که نادانیش او را بکشتن داد و علمش بحالش سودمند نیفتاد (بسیار اتفاق افتاده است اشخاص در فن علمی خود زبردست اند لکن در امور دیگر باصطلاح کمیتشان لنگ و تاریخ بسیار نشان میدهد اینگونه بسیار را که خود را بکشتن داده‌اند

۳۶ رُبَّ جاهِلٍ نَجاتُهُ جَهْلُهُ : بسا نادانی که نادانیش نجاتش داد (در گرفتاری از روی تهور و بی‌باکی دست بکاری زد و رستگار شد) .

۳۷ رُبَّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ : بسا آزمندی که آزمندیش بکشتنش داد .

۳۸ رُبَّ كَلامٍ جَوابُهُ السُّكُوتُ : بسا سخنی که پاسخش (فقط) خاموشی است .

۳۹ رُبَّ نُطْقٍ أَحْسَنُ مِنْهُ الصَّمْتُ : بسا سخن گفتنی که (بسیار) از آن خاموشی بهتر است .

۴۰ رُبَّ دَواءٍ جَلَبَ داءً : بسا دوائی که دردآور است .

۴۱ رُبَّ داءٍ انْقَلَبَ شِفاءً : بسا دردی که منجر بشفا یافتن شود .

۴۲ رُبَّ رَجاءٍ يُؤَدّي إلَى الحِرمانِ : بسا امیدی که کار را بنا امیدی کشاند .

۴۳ رُبَّ أرباحٍ تَؤُولُ إلَى الخُسرانِ : بسا سودها که بازگشتش بزیان است .

۴۴ رُبَّ لِسانٍ أتى عَلَى الإنسانِ : بسا زبانی که بر انسان زیان وارد سازد .

۴۵ رُبَّ خَوفٍ يَعُودُ بِالأمانِ : بسا ترسی که بازگشتش بر امنی است .

۴۶ رُبَّ طَمَعٍ كاذِبٍ لِأمَلٍ خائِبٍ : بسا دروغین طمع که دنبال آرزوئی زیاندار است .

۴۷ رُبَّ رَجاءٍ خائِبٍ لِأمَلٍ كاذِبٍ : بسا امید زیانداری که در پی آرزوئی دروغین است .

۴۸ رُبَّ حَربٍ جُنِيَت مِن لَفظَةٍ : بسا جنگی که از گفتن یک سخن پدید آید و سرپا گردد .

رُبَّ صَبابَةٍ غُرِسَت مِن لَحظَةٍ : بسا عشقی که بیک نگاه نشانده شود و ریشه دواند .

۵۰ رُبَّ مَغبُوطٍ بِرَخاءٍ هُوَ داؤُهُ : بسا شخصی که باسایشش حسرت برند و آن آسایش برای او درد آور است .

۵۱ رُبَّ مَرحُومٍ مِن بَلاءٍ هُوَ دَواؤُهُ : بسا کسی که از گرفتاری بروی رحمت آورده شود و آن گرفتاری خود دوای درد او است (و یا آنکه برحمت خدا رود و از رنج و گرفتاری برهد) .

۵۲ رُبَّ مُبتَلًى مَصنُوعٌ لَهُ بِالبَلوى : بسا گرفتاری که آن گرفتاری برای او نیکو باشد (چون اگر گرفتاری نباشد ممکن است بسرکشی گراید) .

۵۳ رُبَّ مُنعَمٍ عَلَيهِ مُستَدرَجٌ بِالنُّعمى : بسا دارای نعمتی که آن نعمتها بروی باعث خواری و خذلان است .

۵۴ رُبَّ جَهلٍ أنفَعُ مِن حِلمٍ : بسا نادانی که سودش از بردباری بیشتر باشد (چون حلم بسیار کسان را بر انسان دلیر میسازد) .

۵۵ رُبَّ حَربٍ أعوَدُ مِن سِلمٍ : بسا جنگی که سودش از آشتی بیشتر باشد .

۵۶ رُبَّ سُكُوتٍ أبلَغُ مِن كَلامٍ : بسا سکوتی که از سخن گفتن گویاتر و رساتر است .

۵۷ رُبَّ كَلامٍ أنفَذُ مِن سِهامٍ : بسا سخنی که از تیرهای پران کاری تر است .

۵۸ رُبَّ لَذَّةٍ فيهَا الحِمامُ : بسا عیش و نوشی که مرگ در پی آن است .

۵۹ رُبَّ غَنِيٍّ أفقَرُ مِن فَقيرٍ : بسا دارائی که از ندار ندارتر است (چون آن دارا همیشه برنج و آن ندار

اغلب در آسایش است) .

۶۰ رُبَّ فَقرٍ عادَ بِالغِنَی الباقی : بسا نادارائی (در دنیا) که بازگشتنش بسوی دارائی باقی (آخرت) است .

۶۱ رُبَّ غِنیً أَوَرَثَ الفَقرَ الباقی : بسا دارائی که ناداری همیشگی را ببار آرد .

۶۲ رُبَّ مَخُوفٍ لا یُحذَرُه : بسا جای ترسی که از آن نمی ترسی (یعنی انسان بجهت روی وهم وخیال از آن میترسد) .

۶۳ رُبَّ قاعِدٍ عَمّا یَسُرُّه : بسا کس که از آنچه او را مسرور میسازد بازنشسته است (واز عمل کردن برای آخرت دست بازداشته است) .

۶۴ رُبَّ جامِعٍ لِمَن لا یَشکُرُه : بسا گردآورنده که برای کسی گرد میآورد که سپاسش را نگذارد (و بسا افتد که وارث میخورد و لعنت هم میفرستد) .

۶۵ رُبَّ قَریبٍ أَبعَدُ مِن بَعیدٍ : بسا نزدیکی که از دور دورتر است (دور مهربان بهتر از نزدیک نامهربان است) .

۶۶ رُبَّ صَدیقٍ حَسُودٍ : بسا دوستی که (در عین دوستی) بر انسان رشک میبرد .

۶۷ رُبَّ بَعیدٍ أَقرَبُ مِن کُلِّ قَریبٍ : بسا دور و بیگانه که از هر نزدیکی نزدیکتر است .

۶۸ رُبَّ عَشیرٍ غَیرُ حَبیبٍ : بسا خویشاوندی که نامهربان است .

۶۹ رُبَّ مُحتالٍ صَرَعَتهُ حیلَتُهُ : بسا چاره اندیشی که همان چاره اندیشیش بخاکش در افکند .

۷۰ رُبَّ مُتَحَرِّزٍ مِن شَیءٍ فیهِ آفَتُهُ : بسا پناه جوینده از چیزی که تباهیش در همان است .

۷۱ رُبَّ صَدیقٍ یُؤتیٰ مِن جَهلِهِ لا مِن نِیَّتِهِ : بسا دوستی که از نادانیش بدی رسد نه از سوء نیتش .

۷۲ رُبَّ مَلُومٍ وَلا ذَنبَ لَهُ : بسا نکوهش شده که بی گناه است .

۷۳ رُبَّ مُتَنَسِّکٍ وَلا دینَ لَهُ : بسا زاهد و پارسائی (ریاکار) که دین ندارد .

۷۴ رُبَّ ذَنبٍ مِقدارُ العُقُوبَةِ عَلَیهِ إِعلامُ المُذنِبِ بِهِ : بسا گناهی که اندازه سزا و کیفر بر آن شخص گناهکار خبر داده شده است (و از عواقب وخیم گنهکاری اطلاع دارد .

۷۵ رُبَّ جُرمٍ أَغنیٰ عَنِ الإِعتِذارِ عَنهُ الإِقرارُ بِهِ : بسا جرمی که اقرار کردن بآن شخص را از پوزش

خواستن از آن گناه بی نیاز میسازد .

۷۶ رُبَّ مُوَاصَلَةٍ خَیْرٌ مِنْهَا الْقَطِیعَةُ : بسا پیوند و وصلتی که بریدن بهتر از آن پیوند است .

۷۷ رُبَّ مَوْهِبَةٍ خَیْرٌ مِنْهَا الْفَجِیعَةُ : بسا بخشیدن که درد و مصیبت بهتر از آنست .

۷۸ رُبَّ کَبِیرٍ مِنْ ذَنْبِكَ تَسْتَصْغِرُهُ : بسا از گناه بزرگت که آن را کوچك میشماری (درصورتیکه خیلی بزرگ است) .

۷۹ رُبَّ صَغِیرٍ مِنْ عَمَلِكَ تَسْتَکْبِرُهُ : بسا از کار کوچکت که آن را بزرگ میپنداری (درصورتیکه بسیار ناچیز است) .

۸۰ رُبَّ یَسِیرٍ أَنْمَی مِنْ کَثِیرٍ : بسا اندکی که بیش از بسیار است .

۸۱ رُبَّ صَغِیرٍ أَحْزَمُ مِنْ کَبِیرٍ : بسا کوچکی که از بزرگ دوراندیش‌تر است .

۸۲ رُبَّ مَعْرِفَةٍ أَدَّتْ إِلَی تَضْلِیلٍ : بسا کمال و معرفتی که کار را بسوی گمراهی کشد .

۸۳ رُبَّ مُوَاصَلَةٍ أَدَّتْ إِلَی تَثْقِیلٍ : بسا وصلت و پیوندی که کار را بسوی سر سنگینی و گرانی کشد .

۸۴ رُبَّ أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ : بسا برادری که مادرت او را نزائیده است (بلکه در اثر خوشخوئیت برایت پیدا شده است) .

۸۵ رُبَّ عِلْمٍ أَدَّی إِلَی مَضَلَّتِكَ : بسا دانشی که ترا بسوی گمراهی میکشاند (همچون اغلب علوم امروزی از دایرهٔ اسلام خارجت میسازد) .

۸۶ رُبَّ مَمْلُوكٍ لَا یُسْتَطَاعُ فِرَاقُهُ : بسا بندهٔ (وفاداری) که خداوندش تاب جدائیش را ندارد .

۸۷ رُبَّ فَائِتٍ لَا یُدْرَكُ لِحَاقُهُ : بسا گمشده که بازآوردنش را ادراك نتوان کرد (همچون عمر جوانی که بازیافتنش محال است) .

۸۸ رُبَّ نَاصِحٍ مِنَ الدُّنْیَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ : بسا پندگوینده از دنیا که پیش تو گرفتار تهمت است (درصورتیکه پندزمانه شنیدنی است) .

۸۹ رُبَّ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَیْسَ بِعَالِمٍ : بسا دعویدار دانشی که دانشمند نیست .

۹۰ رُبَّ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِ الدُّنْیَا عِنْدَكَ مُکَذَّبٌ : بسا راست گوینده از خوبی دنیا که نزد تو دروغگوا است (وحال اینکه او راست گو است و دنیا تجارتخانهٔ مردان خدا است) .

۹۱ رُبَّ مَحْذُورٍ مِنَ الدُّنْیَا عِنْدَكَ غَیْرُ مُجْتَنَبٍ

بسا چیز از دنیا که ترس آوراست و پیش تو در شمار نمیآید (در دنیا گناهانی مرتکب میشوی که از بدعاقبت نیستی).

۹۲ رُبَّ امِرٍ غَيْرُ مُؤتَمِرٍ: بسا فرمان ده بر مردمیکه فرمان خدارا نمیپذیرد.

۹۳ رُبَّ زاجِرٍ غَيْرُ مُزدَجِرٍ: بسا منع کننده (از منکری) که خود منع پذیر نیست.

۹۴ رُبَّ واعِظٍ غَيْرُ مُرتَدِعٍ: بسا پند دهنده‌ای که خود را از کارهای زشت باز ندارد (و خود پند را بکار نه بندد).

۹۵ رُبَّ عالِمٍ غَيْرُ مُنتَفِعٍ: بسا دانشمندی که از علمش بهره برنگیرد.

۹۶ رُبَّ خَيرٍ وافاكَ مِن حَيثُ لا تَرتَقِبُهُ: بسا خیر و خوبی که از جائی که چشم نداری بتو میرسد.

۹۷ رُبَّ شَرٍّ فاجاكَ مِن حَيثُ لا تَحتَسِبُهُ: بسا شر و بدی که از جائی گمان نداری بتو میرسد.

۹۸ رُبَّما نَصَحَ غَيْرُ النّاصِحِ: چه بسا پندگوئی که خود پر زیرفتار پند نیست.

۹۹ رُبَّما غَشَّ النّاصِحُ: چه بسا که گوینده پند غش و آلودگی بکار کند.

۱۰۰ رُبَّما أصابَ الأعمىٰ قَصدَهُ: چه بسا که کوری بمقصودش برسد.

۱۰۱ رُبَّما أخطَأَ البَصيرُ رُشدَهُ: چه بسا که بینا راه رشد خود را گم کند.

۱۰۲ رُبَّما كانَ الدَّواءُ داءً: بسیار افتد که دوا درد آورد.

۱۰۳ رُبَّما كانَ الدّاءُ شِفاءً: بسیار افتد که درد شفا دهد.

۱۰۴ رُبَّما سَئَلتَ الشَّيءَ فَلَم تُعطَهُ وَأُعطيتَ خَيراً مِنهُ: چه بسا چیزی را که سؤال کردی و داده نشدی و بهتر از آن را داده شدی.

۱۰۵ رُبَّما شَرِقَ شارِبُ الماءِ قَبلَ رِيِّهِ: چه بسا نوشنده آبی که پیش از سیرابیش آبش در گلوبشکند.

۱۰۶ رُبَّما أدرَكَ الظَّنُّ الصَّوابَ: بسیار افتد که گمان راست را دریابد.

۱۰۷ رُبَّما عَزَّ المَطلَبُ وَالاكتِسابُ: بسیار افتد که کسب و خواسته انسان عزیز و نایاب شود.

۱۰۸ رُبَّما أدرَكَ العاجِزُ حاجَتَهُ: بسیار افتد که ناتوان بحاجتش دست یابد.

۱۰۹ رُبَّمَا خَرِسَ الْبَلِيغُ عَنْ حُجَّتِهِ : بسیار افتد شخص سخنور از دلیل خود عاجز ماند .

۱۱۰ رُبَّمَا عَمِيَ اللَّبِيبُ عَنِ الصَّوَابِ : بسیار افتد که هوشمند از راه راست کور ماند .

۱۱۱ رُبَّمَا أُرْتِجَ عَلَى الْفَصِيحِ الْجَوَابُ : بسیار افتد که پاسخ مرد سخنور را بلرزاند (و او را در جواب دادن عاجز سازد) .

۱۱۲ رُبَّمَا تَحَمَّقَ الْأُمُورُ : بسیار افتد که کارها حمق شود (و درباره انسان تغییر نپذیرد) .

۱۱۳ رُبَّمَا انْتَقَصَ السُّرُورُ : بسیار افتد که خوشیها بناخوشی مبدل شود .

۱۱۴ رُبَّمَا أُتِيتَ مِنْ مَأْمَنِكَ : بسیار افتد که از (روی اجبار و ناچاری) از مرکز آسایش و امنیت بازگردی .

اَلْفَصْلُ السَّادِسُ وَالثَّلٰثُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الرَّاءِ بِلَفْظِ الْمُطْلَقِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فصل سی و ششم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف راء بلفظ مطلق (آنحضرت علیه السلام فرمودند :)

۱ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ : تمایل تو در چیز و یا کسیکه در تو بی میل است سبب خواری است .

۲ رَغْبَتُكَ فِي الْمُسْتَحِيلِ جَهْلٌ : میل کردن تو در چیزیکه محال است نادانی است .

۳ رَاكِبُ الْمَعْصِيَةِ مَثْوَاهُ النَّارُ : آنکه گناه را مرتکب میشود جایگاهش آتش است .

۴ رَاكِبُ الظُّلْمِ يُدْرِكُهُ الْبَوَارُ : آنکه بر مرکب ستم سوار است هلاکت و ویرانی را درک کننده است .

۵ رَاكِبُ الطَّاعَةِ مُنْقَلَبُهُ الْجَنَّةُ : آنکه بر اسب اطاعت سوار است بازگشتنش بهشت است .

۶ رَاكِبُ الْعَجَلَةِ مُشْرِفٌ عَلَى الْكَبْوَةِ : آنکه بر اسب تندی سوار است مشرف بر بروافتادن است .

۷ رَاكِبُ اللَّجَاجِ مُتَعَرِّضٌ لِلْبَلَاءِ : آنکه اسب ستیزه‌خوئی را سوار است خود را برگرفتاری عرضه کننده است .

۸ رَدُّ الشَّهْوَةِ أَقْضَى لَهَا وَقَضَاؤُهَا أَشَدُّ لَهَا : شهوت را برگرداندن برای آن برنده تر و قضا و

تدارک کردن آن شهوت (اعمال شده) برایش سخت تر است

۹ رَاكِبُ الظُّلْمِ يَكْبُو بِهِ مَرْكَبُهُ : اسب ستم بالاخره سوار خویش را بسر در خواهد آورد .

۱۰ رَاكِبُ الْعُنْفِ يَتَعَذَّرُ عَلَيْهِ مَطْلَبُهُ : آنکه بر اسب درشتی سوار است درخواستش برایش دشوار است (و بزودی بمطلبش دست نمییابد) .

۱۱ رَدْعُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوىٰ هُوَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ : نفس را از هوا و هوس باز داشتن خود جهاد اکبر است .

۱۲ رُدَّ الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَكَ فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ الشَّرَّ إِلَّا بِالشَّرِّ : سنگ را از آنجا که بر تو آمده است باز گردان که بدی را جز با بدی نتوان باز گرداند (زیرا که حیات و زندگانی بشر وابسته بقصاص است و اگر قصاص نباشد رشته کارها از هم گسیخته شود) .

۱۳ رَدْعُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوىٰ هُوَ الْجِهَادُ النَّافِعُ : نفس را از هوس باز داشتن خود جهادی است سودمند .

۱۴ رَدْعُ الْحِرْصِ يَحْسِمُ الشَّرَهَ وَالْمَطَامِعَ : حرص را عنان باز کشیدن آرزو و طمعها را رشته بریدن و کندن است .

۱۵ رُوحُوا فِي الْمَكَارِمِ وَأَدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ : برای کسب مکارم بآسانی گام بردارید در بر آوردن حاجت کسیکه خواب است شبخیز باشید .

۱۶ رَدْعُ النَّفْسِ عَنْ زَخَارِفِ الدُّنْيَا ثَمَرَةُ الْعَقْلِ : نفس را از آرایشهای جهان باز داشتن ثمره خرد است

۱۷ رَدْعُ النَّفْسِ عَنْ تَسْوِيلِ الْهَوىٰ ثَمَرَةُ النُّبْلِ : نفس را از فریب آرزو باز داشتن ثمره راست روی است

۱۸ رَوِّ قَبْلَ الْعَمَلِ تَنْجُ مِنَ الزَّلَلِ : پیش از دخول در کاری بیندیش (و پایانش را بنگر) از لغزش برهی

۱۹ رَدْعُ الْهَوىٰ مِنْ شِيمَةِ الْعُقَلَاءِ : هوا و هوس را کنار زدن از کردار خردمندان است .

۲۰ رَدْعُ الشَّهْوَةِ وَالْغَضَبِ جِهَادُ النُّبَلَاءِ : خشم و شهوت را دست باز داشتن پیکار درست روان (و جهاد اکبر) است .

۲۱ رُدُّوا الْبَادِرَةَ بِالْحِلْمِ : شتاب زدگی را با بردباری (در امورات) برگردانید .

۲۲ رُدُّوا الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ : بوسیله علم و دانش

نادانی را باز گرداند .

۲۳ رُدَّ مِن نَفسِكَ عِندَ الشَّهَواتِ وَ أَقِمها عَلیٰ کِتابِ اللّٰهِ عِندَ الشُّبُهاتِ : بگاه شهوت رانیها از نفس خویش باز گرد (و در کار گناهان قدم مگذار) و بهنگام آن نفس را بر کتاب خدای بدار (و از کیفر گردانی بدو عذابهای خدایش بترسان) .

۲۴ رَدعُ النَّفسِ وَ جِهادُها عَن أَهوِيَتِها يَرفَعُ الدَّرَجاتِ وَ يُضاعِفُ الحَسَناتِ : با نفس جنگیدن و آن را از آرزوهایش باز داشتن رتبه ها را بلند میگرداند و نیکیها را دو برابر میکند .

۲۵ رِضَا المُتَعَنِّتِ غايَةٌ لا تُدرَكُ : شخص سرکش و خطاکار را خوشنود خواستن پایانی است نیافتنی (و منزلی است نارسیدنی) .

۲۶ رِضَا اللّٰهِ سُبحانَهُ أَقرَبُ غايَةٍ تُدرَكُ : خوشنودی خداوند سبحان نزدیکترین پایانی است که بدست میآید .

۲۷ رِضَا اللّٰهِ سُبحانَهُ مَقرُونٌ بِطاعَتِهِ : خوشنودی خداوند سبحان وابسته بفرمان برداری او است .

۲۸ رِزقُكَ يَطلُبُكَ فَأَرِح نَفسَكَ مِن طَلَبِهِ : روزی تو ترا میجوید پس نفست را از جستن روزی آسوده دار

۲۹ رِضاكَ عَن نَفسِكَ مِن فَسادِ عَقلِكَ : از خود راضی بودنت از فساد و نقص عقلت میباشد (زیرا که عاقل کامل همیشه طالب رتبه والاتری است) .

۳۰ رِضاكَ بِالدُّنيا مِن سُوءِ اختِيارِكَ وَ شَقاءِ جَدِّكَ : بدنیا خوشنود بودنت از بد برگزیدنت و از بدبختیت میباشد (زیرا نیکبختان طالب آخرت اند و از دنیا گریزان) .

۳۱ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَن كَشَفَ ضُرَّهُ لِغَيرِهِ : آنکس که فقر و زیان خود را برای دیگری آشکار گردد دل بخواری سپرد (و دشمن را بر خویش دلیر ساخت) .

۳۲ رَحمَةُ الضُّعَفاءِ تَستَنزِلُ الرَّحمَةَ : مهربانی با ناتوانان (و دستگیری از آنان) رحمت خدای را فرود آورنده است .

۳۳ رَضِيَ بِالحِرمانِ طالِبُ الرِّزقِ مِنَ اللِّئامِ : آنکه از ناکسان روزی خواست دل بناکامی سپرد (چون ناکس جان را بگیرد و نان را ندهد) .

۳۴ رَأيُ الشَّيخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن جَلَدِ الغُلامِ : رای و اندیشه پیر مرد سالخورد نزد من از تندی و چابکی جوان خورد سال محبوبتر است .

۳۵ رُكُوبُ الأَهوالِ يَكسِبُ الأَموالَ : اسب

ترسها را سوار شدن (و بدریاهای مهالک فرو رفتن) دارائیها را بدست آوردن است .

۳۶ رُكُوبُ الأَطْماعِ يَقْطَعُ رِقابَ الرِّجالِ : اسب طمعها را سوار شدن گردن مردان را قطع میکند .

۳۷ رَغْبَةُ العاقِلِ فِي الحِكْمَةِ وَهِمَّةُ الجاهِلِ فِي الحَماقَةِ : خردمند میلش همه در حکمت و دانش است و بیخرد همتش همه مصروف در نادانی و حماقت

۳۸ رُكُوبُ المَعاطِبِ عُنْوانُ الحَماقَةِ : سواری بر کارهای تباه کننده نشانه حماقت و نادانی

۳۹ رَأْيُ الرَّجُلِ مِيزانُ عَقْلِهِ : رأی و اندیشه مرد میزان عقل و خرد است .

۴۰ رِزْقُ كُلِّ امْرِئٍ مُقَدَّرٌ كَتَقْدِيرِ أَجَلِهِ : روزی هرکس (در لوح محفوظ) مقدر شده است همانطوریکه سر رسید زمانش تقدیر گردیده است .

۴۱ رَأْيُ العاقِلِ يُنْجِي : اندیشه دانا میرهاند .

۴۲ رَأْيُ الجاهِلِ يُرْدِي : اندیشه نادان بسر در میافکند .

۴۳ رَأْيُ الرَّجُلِ عَلى قَدْرِ تَجْرِبَتِهِ : اندیشه مرد باندازه آزمایش او است .

۴۴ رِزْقُ المَرْءِ عَلى قَدْرِ نِيَّتِهِ : روزی شخص باندازه نیت (و وابسته بهمت) او میباشد .

۴۵ رَبُّ المَعْرُوفِ أَحْسَنُ مِنِ ابْتِدائِهِ : نیکی را تربیت نمودن بهتر است تا ابتدای بآن نیکی کردن

۴۶ رِفْقُ المَرْءِ وَسَخاؤُهُ يُحَبِّبُهُ إِلى أَعْدائِهِ : نرمی و بخشندگی مرد او را نزد دشمنانش محبوب میدارد .

۴۷ رَحْمَةُ مَنْ لا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ وَاسْتِبْقاءُ مَنْ لا يَبْقى يُهْلِكُ الأُمَّةَ : بر بی رحم رحم کردن رحمت خدا را باز میدارد و پایداری بر (اموال دنیا و) چیزیکه پاینده نیست امت را هلاک میسازد

۴۸ رَسُولُ الرَّجُلِ تَرْجُمانُ عَقْلِهِ وَكِتابُهُ أَبْلَغُ مِنْ نُطْقِهِ : فرستاده مرد نماینده خردش و نامه اش از گفته اش گویاتر میباشد .

۴۹ رُوَيْداً يُسْفِرُ الظَّلامُ كَأَنْ قَدْ وَرَدَتِ الأَظْعانُ يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ : کمی برجای باش تا اینکه تاریکی روشن گردد تو گوئی کوچیدن (از جهان) محقق شده و فرود آمده است و نزدیک است آنکه بشتاب میگذرد و برسد (و عمر سرآمده و شخص بمنزلگاه رفتگان وارد گردد) .

۵۰ رُسُلُ اللهِ سُبحانَهُ تَراجِمَةُ الحَقِّ وَالسُّفَراءُ بَینَ الخالِقِ وَالخَلقِ : فرستادگان خداوند سبحان نمایندگان حق و پیام آرندگان بین خدا و مردم اند .

۵۱ رُتبَةُ العِلمِ أعلَی المَراتِبِ : بالاترین پایه، پایهٔ دانش است .

۵۲ راقِبِ العَواقِبَ تَنجُ مِنَ المَعاطِبِ : پایان نگر باش تا از تباهی برهی .

۵۳ رَسولُكَ تَرجُمانُ عَقلِكَ وَاحتِمالُكَ دَلیلُ حِلمِكَ : فرستادهٔ تو نمایندهٔ عقلت و بردباریت نشانهٔ حلم و حوصلات میباشد .

۵۴ رَسولُكَ میزانُ نُبلِكَ وَقَلَمُكَ أبلَغُ مَن یَنطِقُ عَنكَ : فرستادهٔ تو ترازوی سنجش راست کرداریت و قلمت از جانب تو گویاترین کس است .

۵۵ رَفاهِیَةُ العَیشِ فِی الأمنِ : زندگی آسوده در امنیت است .

۵۶ رَزانَةُ العَقلِ تُختَبَرُ فِی الرِّضا وَالحُزنِ : سنگینی عقل (هر کس) در دوران شادی و اندوه بدست میآید (و عاقل کسی است که هر دو حالش مساوی باشد) .

۵۷ رِضاءُ العَبدِ عَن نَفسِهِ مَقرونٌ بِسَخَطِ رَبِّهِ : خوشنودی بنده از خودش وابسته بخشم پروردگار میباشد .

۵۸ رِضاءُ العَبدِ عَن نَفسِهِ بُرهانُ سَخافَةِ عَقلِهِ : مرد کز از خودش راضی باشد دلیل بر این است که عقلش تنگ و سست است .

۵۹ رَوِّ قَبلَ الفِعلِ کَیلا تُعابَ بِما تَفعَلُ : پیش از کار بیندیش تا بدانچه که میکنی عیب کرده نشوی .

۶۰ رَوِیَّةُ المُتَأنّی أفضَلُ مِن بَدیهَةِ العَجِلِ : آنکه با آرامش کار میکند اندیشه اش افزونتر از کسی است که بتندی میاندیشد (و عاقبت کار پشیمانی بار میآورد) .

الفَصلُ السّابِعُ وَالثَّلاثونَ

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَرفِ الزّای ، قالَ عَلَیهِ السَّلامُ :

فصل سی و هفتم از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف زای آنحضرت فرموده‌اند

۱ زَکاةُ العِلمِ نَشرُهُ : زکوة و پاکیزه کنندهٔ دانش

آن را آشکار ساختن است .

۲ زَکوٰةُ الجاهِ بَذلُهُ : زکوة بزرگی آن را کار بستن (وکار زیردستان را گشودن است) .

۳ زَکوٰةُ المالِ الإفضالُ : زکوة مال بخشش است .

۴ زَکوٰةُ القُدرَةِ الإنصافُ : زکوة قدرت و توانائی انصاف دادن است .

۵ زَکوٰةُ الجَمالِ العَفافُ : زکوة و پاکیزه کنندهٔ جمال پاکدامنی است .

۶ زَکوٰةُ الظَّفَرِ الإحسانُ : زکوة پیروزی (با زیردستان) نیکی کردن است .

۷ زَلَّةُ اللِّسانِ أنکیٰ مِن إصابَةِ السِّنانِ : لغزش زبان دردناکتر از رسیدن زخم نیزه است .

۸ زَکوٰةُ البَدَنِ الجِهادُ وَالصِّیامُ : در راه خدا جنگیدن و روزه گرفتن پاکیزه کنندهٔ بدن است .

۹ زَکوٰةُ الیَسارِ بِرُّ الجیرانِ وَصِلَةُ الأرحامِ : زکوة توانگری با همسایگان نیکی کردن و با خویشان پیوند نمودن است .

۱۰ زَکوٰةُ الصِّحَّةِ السَّعیُ فی طاعَةِ اللهِ : زکوة تندرستی در طاعت خدا کوشیدن است .

۱۱ زَکوٰةُ الشَّجاعَةِ الجِهادُ فی سَبیلِ اللهِ : زکوة دلاوری در راه خدا پیکار کردن است .

۱۲ زَکوٰةُ السُّلطانِ إغاثَةُ المَلهوفِ : زکوة پادشاه بفریاد بیچاره رسیدن است .

۱۳ زَکوٰةُ النِّعَمِ اصطِناعُ المَعروفِ : زکوة نعمتهای خدا نیکی را کار بستن است .

۱۴ زَکوٰةُ العِلمِ بَذلُهُ لِمُستَحِقِّهِ وَإجهادُ النَّفسِ بِالعَمَلِ بِهِ : زکوة دانش آن را به نیازمندش بخشیدن و (نادان را از گمراهی رهاندن) و نفس را بدان واداشتن است .

۱۵ زِیادَةُ الفِعلِ عَلَی القَولِ أحسَنُ فَضیلَةٍ وَنَقصُ الفِعلِ عَنِ القَولِ أقبَحُ رَذیلَةٍ : کردار بر گفتار فزودن بهترین فضیلت و کردن را از گفتار کمتر کردن زشت ترین رذیلت است .

۱۶ زِد مِن طولِ أمَلِكَ فی قِصَرِ أجَلِكَ وَلا تَغتَرَّنَّكَ صِحَّةُ جِسمِكَ وَسَلامَةُ أمسِكَ فَإنَّ مُدَّةَ العُمرِ قَلیلَةٌ وَسَلامَةُ الجِسمِ مُستَحیلَةٌ : از طول امل و آرزویت (بکیر و) در کوتاهی سر رسیدت بیفزای نکند که تندرستیت و سلامتی امروزت ترا بفریبد زیرا که مدت عمر کوتاه و کم و سلامتی جسم از بین رفتنی است .

۱۷ زَيْنُ الْمُصَاحَبَةِ الْإِحْتِمَالُ : بردباری وتحمل آرایشگر یاری است .

۱۸ زَيْنُ الرِّيَاسَةِ الْإِفْضَالُ : بخشش (بمردم مستمند) آرایشگر ریاست است .

۱۹ زَيْنُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ : حلم و بردباری زینت کننده علم است .

۲۰ زَيْنُ النِّعَمِ صِلَةُ الرَّحِمِ : پیوند باخویشاوند آرایش کننده نعمتها است .

۲۱ زَيْنُ الشِّيَمِ رَعْيُ الذِّمَمِ : نگهداری حقوق آرایش کننده روشها است .

۲۲ زَيْنُ الدِّينِ الْعَقْلُ : عقل وخرد آرایش کننده دین است .

۲۳ زَيْنُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ : بامردم بعدل رفتار کردن آرایش کننده ملک است .

۲۴ زَيْنُ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ : پرهیز و پارسائی آرایش کننده ایمان است .

۲۵ زَيْنُ الْعِبَادَةِ الْخُشُوعُ : ترس از خدا آرایشگر عبادت است .

۲۶ زَيْنُ الْحِكْمَةِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا : زهد کناره گیری از دنیا آرایش کننده علم وحکمت است .

۲۷ زَيْنُ الدِّينِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا : صبر (برمکاره) ورضا (ی بقضای خدا بودن) آرایش کننده دین است .

۲۸ زَلَّةُ الْعَالِمِ تُفْسِدُ الْعَوَالِمَ : لغزش شخص عالم عالمها را خراب میگرداند .

۲۹ زِيَارَةُ بَيْتِ اللهِ أَمْنٌ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ : خانه خدا را زیارت کردن از عذاب جهنم ایمن است .

۳۰ زَلَّةُ الْعَالِمِ كَانْكِسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرَقُ وَتُغْرِقُ مَعَهَا غَيْرَهَا : لغزش عالم همچون شکستن کشتی است غرق میشود و دیگران راهم باخودش غرق میکند .

۳۱ زَوَالُ النِّعَمِ بِمَنْعِ حُقُوقِ اللهِ مِنْهَا وَالتَّقْصِيرِ فِي شُكْرِهَا : حقوق خدا را ندادن ودر شکر نعمتهای خدا کوتاهی کردن باعث از بین رفتن نعمت است .

۳۲ زَلَّةُ الرَّأْيِ تَأْتِي عَلَى الْمُلْكِ وَتُؤْذِنُ بِالْهُلْكِ : اندیشه لرزان بر پادشاهی زیان وارد میکند و هلاکت را اشعار میدارد .

۳۳ زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا يُنْجِيكَ وَرَغْبَتُكَ فِيهَا تُرْدِيكَ : زهد ورزیدن در دنیا ترا (از

آتش جهنم) سیر ماند و میل و دل باختنت بدان دنیا تو را بسر در میافکند (و بدبخت میسازد).

۳۴ زَلَّةُ اللِّسانِ تَأْتي عَلَى الْإِنْسانِ: لغزش زبان زیان است (و او را بیچاره میسازد).

۳۵ زَلَّةُ اللِّسانِ أَشَدُّ مِنْ جُرْحِ السِّنانِ: لغزش زبان زیانش بر انسان از زخم نیزه و سنان کاری تراست.

۳۶ زَلَّةُ الْعاقِلِ مَحْذُورَةٌ: لغزش شخص خردمند خطرناک است.

۳۷ زَلَّةُ الْجاهِلِ مَعْذُورَةٌ: لغزش نادان عذرش پذیرفته است (بخلاف دانا که مسئول است و عذرش پذیرفتنی نیست).

۳۸ زَلَّةُ الْعاقِلِ شَدِيدَةُ النِّكايَةِ: لغزش مرد خردمند اثرش (بر مردم) سخت است.

۳۹ زَلَّةُ الْعالِمِ كَبِيرَةُ الْجِنايَةِ: لغزش شخص عالم و دانشمند جنایتش بزرگ است.

۴۰ زِيادَةُ الْعَقْلِ تُنْجي: عقل که (بر جهل) بچربد انسان را میرهاند.

۴۱ زِيادَةُ الْجَهْلِ تُرْدي: جهل که (بر عقل) بچربد انسان را بسر در میافکند.

۴۲ زَوالُ الدُّوَلِ بِاصْطِناعِ السُّفَلِ: کار را بمردم پست و ناکس سپردن دولتها را از بین برد.

۴۳ زِيادَةُ الشُّكْرِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدانِ النِّعَمَ وَتَفْسَحانِ فِي الْأَجَلِ: شکر افزودن و با خویشان پیوند نمودن در نعمتها افزودن و اجل را دور کردن و وسعت دادن است.

۴۴ زُهْدُ الْمَرْءِ فِيما يَفْنى عَلى قَدْرِ يَقِينِهِ بِما يَبْقى: زهد ورزیدن مرد در آنچه (از مال جهان) که نابود شدنی است باندازه یقین او است بآنچه (از ثوابهای آخرت) که باقی و بودنی است.

۴۵ زادُ الْمَرْءِ إِلَى الْآخِرَةِ الْوَرَعُ وَالتُّقى: توشه که مرد بسوی آخرت میکشد پرهیز و پارسائی است.

۴۶ زِيادَةُ الدُّنْيا يُفْسِدُ الْآخِرَةَ: دنیا را افزودن آخرت را تباه ساختن است.

۴۷ زُرْ فِي اللهِ أَهْلَ طاعَتِهِ وَخُذِ الْهِدايَةَ مِنْ أَهْلِ وِلايَتِهِ: مردان فرمان بردار را بخاطر خدا زیارت کن و رشد و هدایت را از دوستان خدا فراگیر.

۴۸ زُورُوا فِي اللهِ وَأَعْطُوا فِي اللهِ وَامْنَعُوا فِي اللهِ: در راه خدا زیارت کنید در راه خدا بدهید و در راه

خدا بازگیرید (و در تمام امورات اوّل خدا را منظور دارید) .

۴۹ زایلوا أعداء الله و واصلوا أولیاء الله : از دشمنان خدا جدا شوید و بدوستان خدا بپیوندید .

۵۰ زخارف الدّنیا تفسد العقول الضعیفة : زیور و زیب جهان خردهای زبون و ناتوان را تباه میگرداند (لکن مردان خردمند بدان نپیرند و از راه بدر نشوند) .

۵۱ زمان العادل خیر الأزمنة : دوران پادشاه دادگستر بهترین دوران جهان است .

۵۲ زمان الجائر شرّ الأزمنة : دوران پادشاه بیدادگر بدترین دورانهای روزگار است .

۵۳ وقال علیه السلام فی ذکر الایمان : زلفی لمن ازدلف و ثقة لمن توکّل و راحة لمن فوّض و جنّة لمن صبر : و آنحضرت علیه السلام درباره ایمان فرمودند : ایمان نزدیک کننده بخدا است کسی را که مر قربش باشد و پناه است برای آنکه آن را پشتیبان گیرد و سبب آسایش است برای آنکه امر خود را بدان سپرد و سپر است برای آنکه هر آن شکیب ورزد (و از رهش بدر نرود) .

۵۴ زد فی اصطناع المعروف و أکثر من إسداء الاحسان فإنّه أبقی ذخرا و أجمل ذکرا : در نیکوکاری بیفزای و در کار بستن نیکیها استوار باش که آن پایدارترین پس انداز و زیباترین یادگار است .

۵۵ زلّة المتوقّی أشدّ زلّة و علّة اللّوم أقبح علّة : لغزش شخص خوددار (از لغزشها) سخت ترین لغزش و رنج پستی و ناکسی زشت ترین رنج و درد است .

۵۶ زیادة الشّره دناءة و مذلّة : حرص و آز بسیار سبب پستی و خواری است .

۵۷ زینة القلوب إخلاص الایمان : پاکیزگی دلها با یمان پاک و خالص داشتن است .

۵۸ زینة الاسلام إعمال الاحسان : آرایش اسلام بکار بستن نیکی و احسان است .

۵۹ زینة البواطن أجمل من زینة الظّواهر : آرایش درونها زیباتر از آرایش برونها است .

۶۰ زلّة اللّسان أشدّ هلاک : لغزش زبان سخت ترین هلاکت است .

۶۱ زیادة الشّهوة تزری بالمروّة : شهوت بسیار مردانگی را معیوب میسازد .

زِیَادَةُ الشُّحِّ تُفْسِدُ الْفُتُوَّةَ وَ تُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ: بخل بسیار مردانگی را تباه میسازد و برادری را از بین میبرد.

۶۳ زَلَّةُ الْقَدَمِ أَهْوَنُ اسْتِدْرَاكٍ: لغزش پای آسان ترین بازیافت است (لکن لغزش عقل تدارکش بسیار مشکل است).

۶۴ زَیْنُ الْإِیمَانِ طَهَارَةُ السَّرَائِرِ وَ حُسْنُ الْعَمَلِ فِی الظَّوَاهِرِ: پیرایش ایمان پاکیزگی درونها و نیکوکاری در برونها است.

۶۵ زِنُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ حَاسِبُوهَا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ تَنَفَّسُوا مِنْ ضِیقِ الْخِنَاقِ قَبْلَ عُنْفِ السِّیَاقِ: نفوس خویش را بسنجید پیش از آنکه سنجیده شوند و از آنها حساب بکشید پیش از آنکه از آنها حساب بکشند و از این تنگنای گلوگیر (در طاعت و عبادت خدای) دمی بر آرید پیش از رانده شدن بدرشتی و سختی بسوی آخرت.

در خاتمه

این چند روایت را که در غرر الحکم نیست بمناسبت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب فقیه و جاهای دیگر نقل مینمایم: فِی زِیَادَةِ الْأَرْحَامِ

عَنِ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: مَنْ مَشَى إِلَى ذِی قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِیَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِیدٍ وَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مُحِیَ عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَیِّئَةٍ وَ رُفِعَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِکَ وَ کَانَ کَمَنْ عَبَدَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ سَنَةٍ صَابِراً مُحْتَسِباً: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود هر کس خود شخصاً با مالش بسوی خویشی برای صله رحم برود خداوند پاداش صد شهید بوی عطا فرماید و بهر قدمی چهل هزار حسنه بوی دهد و چهل هزار گناه از وی بخشد و مانند آن درجات برایش بالا برد و مانند کسی باشد که صد سال خدا را بحال سختی و شکیبائی عبادت کرده باشد

عَنْ جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لِکُلِّ شَیْءٍ زِینَةٌ وَ زِینَةُ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْأَیْدِی عِنْدَ کُلِّ تَکْبِیرَةٍ وَ هُوَ مَعْنَى النَّحْرِ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ: از جبرئیل علیه السلام است که فرموده: برای هر چیزی زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستها است نزد هر تکبیری در نماز و معنی نحر در سوره کوثر هم همین است که خدا به پیغمبر دستور داد که برای پروردگارت نماز

بخوان و نحر کن و در تفسیر صافی در ذیل ترجمهٔ این آیه اشاره بهمین معنی شده است که وقتی جبرئیل این آیه را آورد حضرت رسول پرسید از این چه نحری است که خدا مرا بدان امر فرموده است عرض کرد بلند کردن دستها است بهنگام رکوع و سجود کردن) .

اَلْفَصْلُ الثّامِنُ وَالثَّلٰثُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ السّینِ بِلَفْظِ سَبَبٍ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل سی و هشتم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف سین بلفظ سبب آنحضرت فرموده:

۱ سَبَبُ الْمَحَبَّةِ السَّخاءُ : سخاوت سبب دوستی است

۲ سَبَبُ الْاِئْتِلافِ الْوَفاءُ : وفاداری سبب آمیزش است

۳ سَبَبُ صَلاحِ الدّینِ الْوَرَعُ : پارسائی سبب اصلاح دین است .

۴ سَبَبُ فَسادِ الْیَقینِ الطَّمَعُ : طمعکاری سبب تباهی ایمان و یقین است .

۵ سَبَبُ صَلاحِ الْاِیمانِ التَّقْوٰی : پرهیزکاری سبب اصلاح ایمان است .

۶ سَبَبُ فَسادِ الْعَقْلِ الْهَوٰی : هوی پرستی سبب فساد عقل است .

۷ سَبَبُ الشَّقاءِ حُبُّ الدُّنْیا : دوستی دنیا باعث بدبختی است .

۸ سَبَبُ زَوالِ النِّعَمِ الْکُفْرانُ : کفران نعمت باعث ازبین بردن نعمت است .

۹ سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْاِحْسانُ : نیکی با مردم باعث دوستی است .

۱۰ سَبَبُ الْعَطَبِ طاعَةُ الْغَضَبِ : فرمان غضب را بردن باعث هلاکت است .

۱۱ سَبَبُ تَزْکِیَةِ الْاَخْلاقِ حُسْنُ الْاَدَبِ : حسن ادب (در دین) باعث پاکیزگی اخلاق است .

۱۲ سَبَبُ الْکَمَدِ الْحَسَدُ : حسد باعث اندوه دائمی است .

۱۳ سَبَبُ الْفِتَنِ الْحِقْدُ : کین توزی باعث فتنه ها است

۱۴ سَبَبُ السِّیادَةِ السَّخاءُ : سخاوت سبب سیادت است

۱۵ سَبَبُ الشَّحْناءِ کَثْرَةُ الْمِراءِ : ستیزه خوئی

باعث کین توزی بسیار است .

۱۶ سَبَبُ الْهِیَاجِ اللِّجَاجُ : ستیز و لجاج سبب انگیزش فتنه است .

۱۷ سَبَبُ زَوَالِ الْیَسَارِ مَنْعُ الْمُحْتَاجِ : سبب از بین رفتن توانگری نیازمند را محروم داشتن است .

۱۸ سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَیَاءُ : حیا و شرم سبب پاکدامنی است .

۱۹ سَبَبُ صَلَاحِ النَّفْسِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنْیَا : کناره گیری از جهان باعث اصلاح نفس است .

۲۰ سَبَبُ الْفَقْرِ الْإِسْرَافُ : بی اندازه خرج کردن سبب ناداری است .

۲۱ سَبَبُ الْفُرْقَةِ الْاِخْتِلَافُ : اختلاف (در میان هر ملت و جمعیتی) باعث پراکندگی است .

۲۲ سَبَبُ الْقَنَاعَةِ الْعَفَافُ : پاکدامنی باعث قناعت و بکم ساختن است .

۲۳ سَبَبُ الشَّرَهِ غَلَبَةُ الشَّهْوَةِ : غلبه شهوت و خواهش باعث حرص بسیار است .

۲۴ سَبَبُ الْفُجُورِ الْخَلْوَةُ : خلوت کردن (با زن اجنبی) باعث فسق و فجور است .

۲۵ سَبَبُ الْوَقَارِ الْحِلْمُ : بردباری سبب سنگینی و وقار است .

۲۶ سَبَبُ الْخَشْیَةِ الْعِلْمُ : علم و دانش باعث ترس از خدا است .

۲۷ سَبَبُ السَّلَامَةِ الصَّمْتُ : خاموشی باعث رستگاری است .

۲۸ سَبَبُ الْفَوْتِ الْمَوْتُ : مرگ سبب نابودی است .

۲۹ سَبَبُ الْإِخْلَاصِ الْیَقِینُ : یقین بخدا سبب خلوص و پاکی نیت است .

۳۰ سَبَبُ الْوَرَعِ قُوَّةُ الدِّینِ : استواری دین باعث پرهیزکاری است .

۳۱ سَبَبُ الْحَیْرَةِ الشَّکُّ : شک (در دین خدا) باعث سرگردانی است .

۳۲ سَبَبُ فَسَادِ الدِّینِ الْهَوَی : هواپرستی باعث تباهی دین است .

۳۳ سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْیَا : حب دنیا باعث از بین بردن عقل و خرد است .

۳۴ سَبَبُ الْمَزِیدِ الشُّکْرُ : شکر و سپاس سبب فزونی نعمت است .

۳۵ سَبَبُ تَحَوُّلِ النِّعَمِ الْکُفْرُ : کفر و ناسپاسی باعث برگشتن نعمتها است .

۳۶ سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْبِشْرُ: گشاده روئی باعث

۳۷ سَبَبُ صَلاحِ النَّفْسِ الْوَرَعُ: پارسائی باعث صلاح نفس است.

۳۸ سَبَبُ فَسادِ الْوَرَعِ الطَّمَعُ: طمعکاری باعث ازبین بردن پارسائی است.

۳۹ سَبَبُ التَّدْمیرِ سُوءُ التَّدْبیرِ: سوء تدبیر و کج اندیشی باعث هلاکت و بسر درافتادن است.

اَلْفَصْلُ التّاسِعُ وَالثَّلٰثُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ السّینِ بِاللَّفْظِ الْمُطْلَقِ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل سی و نهم

از آنچه که وارد گردیده از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف سین بلفظ مطلق آنحضرت فرمودند

۱ سُنَّةُ الْکِرامِ تَرادُفُ الْإِنْعامِ: روش نیکان نعمتها را پی درپی دادن است.

۲ سُنَّةُ اللِّئامِ قُبْحُ الْکَلامِ: روش ناکسان سخن زشت گفتن است.

۳ سِلاحُ الْجُهّالِ السَّفَهُ: سبکی و بیخردی آلت کار نادانان است.

۴ سِلاحُ الْحِرْصِ الشَّرَهُ: آلت کار آزمندی نیازمندی بسیار است (که آن ضد عفت است).

۵ سِلاحُ اللُّؤْمِ الْحَسَدُ: رشک بر دیگران بردن آلت کار ناکسی است.

۶ سِلاحُ الشَّرِّ الْحِقْدُ: کین توزی آلت کار بدی است.

۷ سُنَّةُ الْکِرامِ الْوَفاءُ بِالْعُهُودِ: روش نیکان بر پیمانها (ئی که میبندند) وفادار ماندن است.

۸ سُنَّةُ اللِّئامِ الْجُحُودُ: روش ناکسان ستیزه خوئی است.

۹ سُنَّةُ الْکِرامِ الْجُودُ: روش نیکان جود و بخشش است.

۱۰ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ الدُّعاءُ: دعا وزاری بدرگاه خدا ابزار کار مؤمن است.

۱۱ سِلاحُ الْمُوقِنِ الصَّبْرُ عَلَی الْبَلاءِ وَالشُّکْرُ فِی الرَّخاءِ: ابزار کار شخص دارای یقین صبر بر گرفتاری و شکر در آسایش است.

۱۲ سَعادَةُ الْمَرْءِ الْقَناعَةُ وَالرِّضا: نیکبختی مرد

در قناعت و خوشنودی (از خدا) است

۱۳ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ الْإِسْتِغْفَارُ: ابزار کار مؤمن از خدا آمرزش خواستن است.

۱۴ سِلَاحُ الْحَازِمِ الْإِسْتِظْهَارُ: ابزار کار شخص دوراندیش یار و پشتیبان جستن است.

۱۵ سُنَّةُ الْأَبْرَارِ حُسْنُ الْإِسْتِسْلَامِ: روش نیکان خوب و نیکو گردن نهادن (در پیشگاه خدا) است.

۱۶ سُنَّةُ الْأَخْيَارِ لِينُ الْكَلَامِ وَإِفْشَاءُ السَّلَامِ: روش نیکان سخن را نرم گفتن و سلام را آشکار کردن است.

۱۷ سُوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ وَالْإِسَاءَةُ إِلَى الْمُحْسِنِ لُؤْمٌ: بدخوئی زشت و بدی کردن با شخص نیکوکار نکوهیده است.

۱۸ سُوءُ الْخُلْقِ شَرُّ قَرِينٍ: زشتخوئی بدترین قرین و یار است.

۱۹ سُوءُ النِّيَّةِ دَاءٌ دَفِينٌ: کج اندیشی (درباره مردم) درد پنهانی است.

۲۰ سُوءُ الْفِعْلِ دَلِيلُ لُؤْمِ الْأَصْلِ: بدکرداری نشانهٔ زشت نهادی و بدطینتی است.

۲۱ سُلْطَانُ الدُّنْيَا ذُلٌّ وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ: جهان سلطنتش خواری و بلندیش پستی است.

۲۲ سُوءُ التَّدْبِيرِ سَبَبُ التَّدْمِيرِ: نقشه زشت کشیدن سبب هلاکت است.

۲۳ سُوءُ التَّدْبِيرِ مِفْتَاحُ الْفَقْرِ: نقشه زشت کشیدن گشاینده ابواب فقر است.

۲۴ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ: بدگمانی درباره شخص نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم است.

۲۵ سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَخُونُ مِنَ اللُّؤْمِ: بدگمانی دربارهٔ کسیکه خیانت کار نیست از ناکسی است

۲۶ سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ: بدگمانی (درباره مردم) کارها را درهم میریزد و بدیها را برمیانگیزد.

۲۷ سُرُورُ الدُّنْيَا غُرُورٌ وَمَتَاعُهَا ثُبُورٌ: خوشی جهان فریب و کالایش غم و اندوه است.

۲۸ سُلْطَانُ الْعَاقِلِ يَنْشُرُ مَنَاقِبَهُ: پادشاه خردمند خوبیهایش منتشر میگردد.

۲۹ سُلْطَانُ الْجَاهِلِ يُبْدِي مَعَايِبَهُ: پادشاه بیخرد زشتیهایش هویدا میگردد.

۳۰ سامِعُ ذِکْرِ اللّٰهِ ذاکِرٌ: آنکه ذکر خدا را شنونده است خودش یاد خدا است.

۳۱ ساعَةُ ذُلٍّ لا تَفِی بِعِزِّ الدَّهْرِ: ساعتی خواری با عزت روزگار برابری نمیکند.

۳۲ سامِعُ هُجْرِ الْقَوْلِ شَرِیکُ الْقائِلِ: شنونده سخن بیهوده شریک بیهوده گو است.

۳۳ ساعِدْ أَخاکَ عَلٰی کُلِّ حالٍ وَزُلْ مَعَهُ حَیْثُ ما زالَ: درهرحال با برادرت مساعدت کن [illegible] و با او بیفت هرجا که بیفتد (و برخیز هرجا که برخیزد و منظور حضرت علیه السلام مدارای با مردم است.

۳۴ سامِعُ الْغِیبَةِ أَحَدُ الْمُغْتابِینَ: غیبت شنو خودش یکی از دو غیبت کننده است.

۳۵ سادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْأَتْقِیاءُ الْمُتَّقُونَ: مهتر و آقای بهشتیان پرهیزکاران و اندیشناکانند.

۳۶ سَوْفَ یَأْتِیکَ أَجَلُکَ فَأَجْمِلْ فِی الطَّلَبِ (ای آدمیزاد) مرگ بزودی برتو خواهد تاخت درکار طلب (مال جهان) آهسته باش.

۳۷ سَوْفَ یَأْتِیکَ ما قُدِّرَ لَکَ فَخَفِّضْ فِی الْمُکْتَسَبِ: زود است آنچه که برایت مقدر شده است بتو برسد بنابراین درکار کسب عنان بازکش (و تند مران).

۳۸ سُوسُوا إِیمانَکُمْ بِالصَّدَقَةِ: ایمان خویش را بادادن تصدق نگهدارید (و انسان تا ایمان بآخرت نداشته باشد صدقه نمیدهد).

۳۹ سُوسُوا أَنْفُسَکُمْ بِالْوَرَعِ وَداوُوا مَرْضاکُمْ بِالصَّدَقَةِ: نفوس خویش را بوسیله پرهیز و پارسائی حفظ کنید و بیمارانتان را با دادن تصدق مداوا نمائید.

۴۰ سِیاسَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ سِیاسَةٍ وَرِیاسَةُ الْعِلْمِ أَشْرَفُ رِیاسَةٍ: نگهداری نفس برترین نگهداریها و سروری علم بالاترین سروریها است.

۴۱ سِیاسَةُ الدِّینِ بِحُسْنِ الْیَقِینِ: نگهداری دین با نیکی یقین است.

۴۲ سادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْمُخْلِصُونَ: سید و سرور بهشتیان پاکیزگانند.

۴۳ سِیاسَةُ الْعَدْلِ ثَلاثٌ لِینٌ فِی حَزْمٍ وَاسْتِقْصاءٌ فِی عَدْلٍ وَإِفْضالٌ فِی قَصْدٍ: سیاست درست سه سیاست است نرمی در احتیاط

کنجکاوی در کار عدل و بخشش در میانه روی (منظور
اینست که شخص در امورات دنیا و آخرتش حد وسط را
رعایت کند و کارها را با هشیاری و بیداری
انجام دهد) .

۴۴ سُوءُ الْخُلُقِ يُوحِشُ الْقَرِيبَ وَيُنَفِّرُ الْبَعِيدَ
کج خلقی خویش و نزدیک را میرماند و دور و بیگانه را
میرنجاند .

۴۵ سُرُورُ الْمُؤْمِنِ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَحُزْنُهُ عَلَى
ذَنْبِهِ : مؤمن شادیش بفرمانبرداری
پروردگارش و اندوهش بر گناهش میباشد

۴۶ سَلْ عَمَّا لَا بُدَّ لَكَ مِنْ عَمَلِهِ وَلَا تُعْذَرُ
فِي جَهْلِهِ : بپرس از آنچه که از بجا آوردن آن
ناچاری و در ندانستن آن عذرت پذیرفته
نمیشود (مسائل و احجبه دینی را بهر طوری است فراگیر)

۴۷ سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ : پیش از راه از
همراه بپرس (تا گرفتار رفیق بد نشوی) .

۴۸ سَلُوا اللهَ سُبْحَانَهُ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَ
حُسْنَ التَّوْفِيقِ : از خداوند سبحان گذشت
از گناه و تندرستی و خوبی توفیق را بخواهید .

۴۹ سَلْ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ : پیش از خانه خریدن
از همسایه بپرس .

۵۰ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْأَتْقِيَاءُ الْأَبْرَارُ :
سرور بهشتیان پرهیزکاران و نیکان اند .

۵۱ سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ : الْمُصَاحَبَةُ
وَالْمُعَامَلَةُ ، وَالْوِلَايَةُ ، وَالْعَزْلُ ، وَ
الْغِنَى ، وَالْفَقْرُ : شش چیز است که عقلهای
مردان با آنها سنجیده میشوند : همراهی و همنشینی
داد و ستد کردن ، فرمانداربودن ، معزول
شدن ، دارائی ، نداری .

۵۲ سَلُوا اللهَ سُبْحَانَهُ الْعَافِيَةَ مِنْ تَسْوِيلِ الْهَوَى
وَفِتَنِ الدُّنْيَا : از خداوند سبحان بخواهید رستگاری
از حیله های هوا و فتنه های دنیا .

۵۳ سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ وَفِي
الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ : سروران مردم در دنیا سخاوتمندان
و در آخرت پرهیزکارانند .

۵۴ سَالِمِ اللهَ تَسْلَمْ أُخْرَاكَ : با خدای آشتی کن تا
در آخرت رستگار باشی .

۵۵ سَالِمِ النَّاسَ تَسْلَمْ دُنْيَاكَ : با مردم آشتی کن
تا در دنیایت رستگار باشی .

۵۶ سَالِمِ اللهَ تَسْلَمْ وَاعْمَلْ لِلْآخِرَةِ تَغْنَمْ : با خ

آشتی کن رستگار میشوی برای آخرت کار کن فائده میبری .

۵۷ سَلِّمُوا الأَمْرَ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ وَأَمْرَ وَلِيِّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ : در پیشگاه امر خداوند سبحان وامر ولیّ خدا تسلیم شوید زیرا که شما با تسلیم شدن هیچگاه گمراه نخواهید شد .

۵۸ سَلامَةُ الْعَيْشِ فِي الْمُداراةِ : زندگی سالم و گوارا در نرمی (با مردم) است .

۵۹ سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِها عُقُولُ النّاسِ : اَلْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ ، وَالْقَصْدُ عِنْدَ الرَّغَبِ ، وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الرَّهَبِ ، وَتَقْوَى اللّٰهِ فِي كُلِّ حالٍ ، وَحُسْنُ الْمُداراةِ ، وَقِلَّةُ الْمُماراةِ : شش چیز است که عقول مردم با آنها آزمایش میگردد بردباری بهنگام خشم ، میانه روی بگاه میل و رغبت در کاری ، شکیب بهنگام ترس (از گرفتاری) از خدا ترسیدن در هر حال ، و (با مردم) خوب مدارا و رفتار کردن ، ولکن و ستیز را کم نمودن .

۶۰ سَهَرُ اللَّيْلِ شِعارُ الْمُتَّقِينَ وَشِيمَةُ الْمُشْتاقِينَ : شب زنده داری روش پرهیزکاران و پیشه عشاق و آرزومندان است .

۶۱ سَهَرُ الْعُيُونِ بِذِكْرِ اللّٰهِ خُلْصانُ الْعارِفِينَ وَحُلْوانُ الْمُقَرَّبِينَ : شب را با یاد خدا بیدار بودن (محض و) پاکی عارفان و دوستی بخدا نزدیکان است .

۶۲ سَهَرُ اللَّيْلِ فِي طاعَةِ اللّٰهِ رَبِيعُ الْأَوْلِياءِ وَرَوْضَةُ السُّعَداءِ : شب را در طاعت خدا بیدار بودن بهار دوستان و بوستان (پر گل و ریحان) نیکبختان است .

۶۳ سَهَرُ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ غَنِيمَةُ الْأَوْلِياءِ وَسَجِيَّةُ الْأَتْقِياءِ : شب را با یاد خداوند سبحان بیدار ماندن بخش و بهره دوستان خدا و روش پرهیزکاران است .

۶۴ سَيِّئَةٌ تَسُوؤُكَ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ : گناهی که تو را از آن بد آید بهتر از نیکی و ثوابی است که تو را خوش آید .

۶۵ سِرُّكَ سُرُورُكَ إِنْ كَتَمْتَهُ وَإِنْ أَذَعْتَهُ كانَ ثُبُورَكَ : راز تو را اگر پنهان داری شادی و سرور و اگر فاشش نمائی اندوه و سوک است .

۶۶ سامِعُ الْغِيبَةِ شَرِيكُ الْمُغْتابِ : شنونده غیبت شریک غیبت کننده است .

۶۷ سَمْعُ الْأُذُنِ لا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ : با

غفلت دل (پند) شنیدن گوش سودمند نیست.

۶۸ سُلَّمُ الشَّرَفِ التَّوَاضُعُ وَالسَّخَاءُ: فروتنی و بخشندگی نردبان بزرگی و شرف اند.

۶۹ سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا وَطَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا: کوشنده تندرو (در آخرت) رستگاری یافت و خواهنده کندرو امیدوار ماند.

۷۰ سُخْفُ الْمَنْطِقِ يُزْرِي بِالْبَهَاءِ وَالْمُرُوَّةِ: سخن را سبک و بی وزن گفتن زیب و بهای مردانگی را عیبناک میسازد.

۷۱ سُوءُ الْمَنْطِقِ يُزْرِي بِالْقَدْرِ وَيُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ: گفتار زشت جاه و رتبه مرد را میکاهد و برادری را تباه میسازد.

۷۲ سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرَ مِنْهُ: مادام که کار بکام و روزگار برای تو رام و افتاده است تو نیز کار زمانه برخویش آسان گیر و بیش از ساز کاری چیزی از آن امید نداشته باش.

۷۳ سَعَادَةُ الرَّجُلِ فِي إِحْرَازِ دِينِهِ وَالْعَمَلِ لِآخِرَتِهِ: نیکبختی مرد در اینست که دینش را حفظ کند و برای آخرتش کار کند.

۷۴ سُوءُ الظَّنِّ يُرْدِي مُصَاحِبَهُ وَيُنْجِي مُجَانِبَهُ: بدگمانی رفیقش را بسر در میافکند و دوری کننده از خود را (از گرفتاری دنیا و آخرت) میرهاند.

۷۵ سَبُعٌ أَكُولٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ وَالٍ غَشُومٍ ظَلُومٍ: آن درنده که طعمهٔ خویش را خورنده و درهم شکننده است بهتر از فرمانداری است که ستمگر و درهم شکنندهٔ مردم است.

۷۶ سُوءُ الْخُلُقِ شُؤْمٌ وَالْإِسَاءَةُ إِلَى الْمُحْسِنِ لُؤْمٌ: بدخوئی زشت و با نیکوکار بدی کردن نکوهیده است.

۷۷ سُوءُ الْجِوَارِ وَالْإِسَاءَةُ إِلَى الْأَبْرَارِ مِنْ أَعْظَمِ اللُّؤْمِ: بهمسایگی و با نیکان بدی کردن از بزرگترین زشتیها است.

۷۸ سَفْكُ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا يَدْعُو إِلَى حُلُولِ النِّقْمَةِ وَزَوَالِ النِّعْمَةِ: خون ناحق ریختن کار را بخشم خدا و از بین بردن نعمت میکشاند.

۷۹ سَلِ الْمَعْرُوفَ مِمَّنْ يَنْسَاهُ وَاصْطَنِعْهُ إِلَى مَنْ يَذْكُرُهُ: خوبی را از آن کس که فراموشش میکند باز گیر و درباره آن کس که بیاد دارد بکار بند.

۸۰ سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرْتَ أَسِيرَهُ: راز تو اسیر تو است اگر آن را فاش کردی

(و بدیگران گفتی) تو اسیر اوئی .

۸۱ سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِهَا اَخْلاقُ الرِّجالِ : اَلرِّضا وَالْغَضَبُ ، وَالْأَمْنُ ، وَالرَّهَبُ ، وَ الْمَنْعُ ، وَالرَّغَبُ : شش چیز است که خوی مردان بدانها آزمایش میشود : خشم و خوشنودی ، ترس و ایمنی ، مانع شدن ، و مانع شدن (در امورات و کارها از خدا نسبت به بنده و از بنده نسبت بخدا) .

۸۲ سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِهَا دِیْنُ الرَّجُلِ : قُوَّةُ الدِّیْنِ وَصِدْقُ الْیَقِیْنِ ، وَشِدَّةُ التَّقْوٰی ، وَ مُغالَبَةُ الْهَوٰی ، وَقِلَّةُ الرَّغَبِ ، وَ الْاِجْمالُ فِی الطَّلَبِ : شش چیز است دین مردان بدان آزمایش میگردد : دین استوار ، یقین راست و درست ، پافشاری در پرهیزکاری هوا را مغلوب کردن ، کمی آرزو (مندی بدنیا) در کار طلب (روزی و مال) باجمال و مسامحه برگذار کردن .

۸۳ سَنامُ الدِّیْنِ اَلصَّبْرُ وَالْیَقِیْنُ وَمُجاهَدَةُ الْهَوٰی : بالاترین درجه دین (سه چیز است) صبر و یقین و با هوای نفس جنگیدن .

۸۴ سِتَّةٌ لا یُمارَوْنَ : اَلْفَقِیْهُ ، وَالرَّئِیْسُ وَالدَّنِیُّ ، وَالْبَذِیُّ ، وَالْمَرْأَةُ ، وَالصَّبِیُّ : شش کس اند که با آنها ستیزه کردن نتوان : مرد فقیه دانا ، رئیس و سرور ، شخص ناکس ، مرد بی شرم ، زن در خانه ، و کودک (که هر کس با این شش طایفه بستیز برخیزد بآزار و نابودی خود برخاسته است کما لا یخفی) .

۸۵ سَلُوْنِیْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِیْ فَاِنِّیْ بِطُرُقِ السَّماءِ أَخْبَرُ مِنْکُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ : پیش از آنکه مرا نیابید هر چه میخواهید از من بپرسید زیرا آگاهی من باخبار و راههای آسمانی بیش از شما باخبار و راههای زمینی است (بعد از آن حضرت فرمودند : هر کس پس از من این ادّعا را بکند رسوا میشود و همینطور هم شد) .

۸۶ سارِعُوْا اِلَی الطّاعاتِ وَسابِقُوْا اِلٰی فِعْلِ الصّالِحاتِ فَاِنْ قَصَّرْتُمْ لَکُمْ فَاِیّاکُمْ اَنْ تُقَصِّرُوْا : بسوی طاعات بشتابید و بکارهای پسندیده و شایسته بر یکدیگر پیشی جوئید زیرا که من (جادّه نیکبختی را هموار و) راه را برای شما کوتاه کردم نکند که شما در کار کوتاهی کنید و تقصیر نمائید که سخت پشیمان میشوید) .

۸۷ سَلُوْنِیْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِیْ فَوَاللّٰهِ ما فِی الْقُرْاٰنِ

آيَةٌ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِيمَنْ نَزَلَتْ وَأَيْنَ نَزَلَتْ فِي سَهْلٍ أَوْ فِي جَبَلٍ وَإِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا : پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید (واز دریای دانش من گهرهای گران سنگ بچنگ آرید) سوگند با خدای که در قرآن آیتی نیست جز آنکه من میدانم آن آیه درباره کی و برای چه) نازل شده است درکوه بوده یا در زمین صاف وهموار پروردگارم مرا دلی بسیار دانا و زبانی گویا بخشیده است .

۸۸ سِتٌّ مِنْ قَوَاعِدِ الدِّينِ إِخْلَاصُ الْيَقِينِ وَنُصْحُ الْمُسْلِمِينَ وَإِقَامَةُ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءُ الزَّكٰوةِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا : شش چیزند که آنها از پایه های دین اند (درباره احکام الهی) یقین خالص داشتن ، مسلمانان را نصیحت کردن نماز را بپای داشتن ، زکوة دادن ، حج گذاردن ودر دنیا کناره گرفتن .

۸۹ سُوءُ الْخُلُقِ نَكَدُ الْعَيْشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ : بدخوئی زندگانی را (برانسان) تنگ میکند ونفس را برنج مبتلا میکند .

۹۰ سُوءُ الْخُلُقِ يُوحِشُ النَّفْسَ وَيَرْفَعُ الْأُنْسَ : بدخوئی نفس را بوحشت مبتلا میکند وانس ومودت را از بین میبرد .

۹۱ سَلُوا الْقُلُوبَ عَنِ الْمَوَدَّاتِ فَإِنَّهَا شَوَاهِدُ لَا تَقْبَلُ الرُّشَا : دوستیها ومحبتها را از دلها بپرسید که آنها گواهانی اند که رشوه ها را نپذیرند .

۹۲ سَهَرُ الْعُيُونِ بِذِكْرِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فُرْصَةُ السُّعَدَاءِ وَنُزْهَةُ الْأَوْلِيَاءِ : دیدگان را بیاد خداوند سبحان بیدار داشتن جولانگاه نیکبختان وتفرجگاه دوستان خدا است .

۹۳ سَابِقُوا الْأَجَلَ فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ فَيَرْهَقُهُمُ الْأَجَلُ : بر اجلها سبقت گیرید زیرا نزدیک است امید وآرزوی ایشان بریده شود واجل آنها را درهم کوبد .

۹۴ سَابِقُوا الْأَجَلَ وَأَحْسِنُوا الْعَمَلَ تَسْعَدُوا بِالْمَهَلِ : بر اجل پیشی گیرید وعمل را نیکو گذارید تا با یافتن مهلت ومجال نیکبخت گردید .

۹۵ سَفَهُكَ عَلَىٰ مَنْ فَوْقَكَ جَهْلٌ مُرْدٍ : درافتادن تو با کسیکه از تو بالاتر است نادانی هلاک کننده ایست .

۹۶ سَفَهُكَ عَلَىٰ مَنْ فِي دَرَجَتِكَ نِقَارٌ كَنِقَارِ

الذین یکبن وهراش کهراش الکلبین ولن ینفرقا الا مهجورحین أو مفضوحین ولیس ذلک فعل الحکماء ولا سنة العقلاء ولعله أن یحلم عنک فیکون أوزن منک وأکرم وأنت أنقص منه وألأم : درافتادن تو باکسیکه در درجهٔ تواست جنگی است همچون جنگیدن دو خروس جنگی باهم وگزیدنی است همچون گزیدن دو سگ واین دو تا ازهم بازنگردند جز اینکه هردو زخمین و رسوا باشند واین هم کار وروش دانشمندان و خردمندان نیست چه بسا که او از تو بگذرد و گران سنگ تر و گرامی تر از تو از کار درآید و تو کم وزن تر و ناکس تر خواهی بود (بنابراین ممکن است با اشخاصی که از تو بالاتر یا پائین تر یا مساوی اند بایستی ترک جدال و نزاع کنی) .

۹۷ سفهک علی من دونک جهل مؤذ : درافتادن وجنگیدن تو باکسیکه از تو پائین تر است نادانی است آزار دهنده .

۹۸ وقال علیه السلام فی ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله سنته القصد ، وفعله الرشد ، وقوله الفصل ، وحکمه العدل کلامه بیان ، وصمته أفصح لسان : وآن حضرت علیه السلام درباره رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود: رسولخدا روشش میانه روی ، کردارش درست ، گفتارش جدا کننده حق از باطل ، فرمانش عدل و داد ، سخنش بیان کنندهٔ حقیقت ، وخاموشیش گویاترین زبان بود .

۹۹ سلوا الله سبحانه الایمان واعملوا بموجب القرآن : از خداوند سبحان ایمان را درخواست کنید و دستورات قرآن را کار بندید (تا رستگار گردید) .

۱۰۰ سکون النفس الی الدنیا من أعظم الغرور : نفس را بدنیا سکون دادن و آرامش بخشودن از بزرگترین فریبها است .

۱۰۱ سکر الغفلة والغرور أبعد إفاقة من سکر الخمور : بهوش آمدن از مستی غفلت وغرور سخت تر و دورتر از مستی شرابها است .

۱۰۲ سوء العقوبة من لؤم الظفر : کینه را سخت وبدکشیدن از بد پیروزی جستن است (یعنی کسانی که از راه حیله و تزویر بر دشمن پیروز میگردند او را سختی بزنجیر آزار میکشند وگرنه بزرگان پس از پیروزی با اسیر مهربانی رفتار میکنند) .

ألفصلُ الأربعون

مِمّا وَرَدَ مِن حِکَمِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام فی حَرفِ الشّینِ بِلَفظِ شُکرٍ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ

فصل چهلم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف شین بلفظ شکر آنحضرت علیه السلام فرمود

۱ شُکرُ إلٰهِکَ بِطُولِ الثَّناءِ : سپاسگزاری از پروردگارت بدوام ثنای تو از او است.

۲ شُکرُ مَن فَوقَکَ بِصِدقِ الوَلاءِ : سپاسگزاری از کسیکه فوق تو است بدرستی با وی دوستی نمودن است.

۳ شُکرُ نَظیرِکَ بِحُسنِ الإخاءِ : سپاسگزاری از کسی که با تو برابر است به نیکو برادری کردنست.

۴ شُکرُ مَن دُونَکَ بِسَیبِ العَطاءِ : سپاسگزاری آنکه از تو پائین‌تر است بخشش را بر وی روان ساختن است.

۵ شُکرُ المُنعِمِ عِصمَةٌ مِنَ النِّقَمِ : ولی نعمت را سپاسگذاردن خویشتن را از بلاها وکینه‌ها نگهداشتن است.

۶ شُکرُ الإلٰهِ یُدِرُّ النِّعَمَ : خدا را سپاسگذاردن نعمت‌ها را بر خویش باریدن است.

۷ شُکرُ النِّعمَةِ یَقتَضی مَزیدَها وَیُوجِبُ تَجدیدَها : نعمت را سپاسگذاردن آن نعمت را بسوی زیادتی کشد و موجب فراوانی آن گردد.

۸ شُکرُ النِّعمَةِ أمانٌ مِن تَحویلِها وَکَفیلٌ بِتَأبیدِها : شکر نعمت سبب ایمنی از برگشتن و ضامن همیشگی بودن آن است.

۹ شُکرُ المُؤمِنِ یَظهَرُ فی عَمَلِهِ : سپاسگزاری مؤمن (از خدا) در کردارش هویدا است.

۱۰ شُکرُ المُنافِقِ لا یَتَجاوَزُ لِسانَهُ : منافق و دورو شکرگذاریش از زبانش تجاوز نمیکند (و نفاقش باو اجازه نمیدهد که حق شکر را ادا کند).

۱۱ شُکرُ نِعمَةٍ سالِفَةٍ یَقتَضی تَجَدُّدَ نِعَمٍ مُستَأنِفَةٍ : نعمتهای گذشته را سپاسگذاردن کار را بسوی نعمتهای تازه و نو میکشانند.

۱۲ شُکرُ النِّعَمِ یُضاعِفُها وَیَزیدُها : نعمتها را

سپاسگذاردن آنها را بسیار و افزون میگرداند.

۱۳ شُکْرُ النِّعَمِ یُوجِبُ مَزِیدَهَا وَکُفْرُهَا بُرْهَانُ جُحُودِهَا : نعمتها را سپاسگذاردن موجب افزودن آنها و ناسپاسی کردن نشانهٔ منکر شدن آنهاست

۱۴ شُکْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ : نعمت را سپاسگذاردن از فرود آمدن گرفتاری خود را نگهداشتن است.

۱۵ شُکْرُ الْعَالِمِ عَلَی عِلْمِهِ عَمَلُهُ بِهِ وَبَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ : سپاسگذاری عالم باین است که بعلمش عمل کند و آن را به مستحق آن علم یاد دهد.

۱۶ شُکْرُکَ لِلرَّاضِی عَنْکَ یَزِیدُهُ رِضًا وَوَفَاءً : سپاسگذاری تو از کسیکه از تو خوشنود است رضا و وفاداری او را میافزاید.

۱۷ شُکْرُکَ لِلسَّاخِطِ عَلَیْکَ یُوجِبُ لَکَ مِنْهُ صَلَاحًا وَتَعَطُّفًا : سپاسگذاری تو از کسیکه بر تو خشمگین است مهربانی و سازگاری او را برای تو واجب میگرداند.

۱۸ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ هَنَّأَهُ بِوَلَدٍ : شَکَرْتَ الْوَاهِبَ وَبُورِکَ لَکَ فِی الْمَوْهُوبِ وَبَلَغَ أَشُدَّهُ وَرُزِقْتَ بِرَّهُ : (این جمله در مقام دعاست یعنی) موفق باشی تا خدای بخشنده را شکر کنی و برکت داده شوی در آنچه که بخشیده شده امید است آن مولود بسر حد کمال رسد و از خوبیش برخوردار گردی.

۱۹ شُکْرُ الْإِحْسَانِ مَنْ أَثْنَی عَلَی الْمُحْسِنِ بِهِ وَذَکَرَ بِالْجَمِیلِ مُولِیَهُ : شکر نیکی را آنکس گذارد که نیکی کننده را ستایش کند و او را به نیکی یاد نماید.

الفصل الحادی والأربعون

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی حَرْفِ الشِّینِ بِلَفْظِ شَرٍّ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ :

فصل چهل و یکم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الشین بلفظ شر آنحضرت علیه السلام فرمود

۱ شَرُّ الْأَفْعَالِ مَا جَلَبَ الْآثَامَ : بدترین کردارها آنست که گناهان را جلب نماید.

۲ شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا أَکْسَبَ الْمَذَامَّ : بدترین مالها مالی است که نکوهشها بار آورد.

۳ شَرُّ الْآرَاءِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ: بدترين رأيها آنست كه مخالف با شريعت (اسلام) باشد.

۴ شَرُّ الْأَفْعَالِ مَا هَدَمَ الصَّنِيعَةَ: بدترين كردارها آنست كه نيكى را از مين ببرد.

۵ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ: بدترين مردم كسى است كه بر مردم ستم روا دارد.

۶ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَغُشُّ النَّاسَ: بدترين مردم كسى است كه براى مردم بد انديشد (و آنها را بفتنه در افكند).

۷ شَرُّ مَا صَحِبَ الْمَرْءَ الْحَسَدُ: رشك و حسد بدترين چيزى است كه با مرد همراه است.

۸ شَرُّ مَا سَكَنَ الْقَلْبَ الْحِقْدُ: بدترين چيزى در دل جاى ميگيرد كين توزى و بدخواهى است.

۹ شَرُّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ: نادانى بدترين گرفتاريها است.

۱۰ شَرُّ الْمُلُوكِ مَنْ خَالَفَ الْعَدْلَ: بدترين سلاطين كسى است كه بخلاف عدالت كار كند.

۱۱ شَرُّ الْأَمْوَالِ مَالٌ لَمْ يُغْنِ عَنْ صَاحِبِهِ: بدترين مالها مالى است كه دارنده خود را بى نيازى ندهد.

۱۲ شَرُّ الْأَمْوَالِ مَالٌ لَمْ يُنْفَقْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْهُ وَلَمْ تُؤَدَّ زَكَوتُهُ: بدترين مالها مالى است كه از آن در راه خدا انفاق نگردد و زكوتش داده نشود.

۱۳ شَرُّ الْبِلَادِ بَلَدٌ لَا أَمْنَ فِيهِ وَلَا خِصْبَ: بدترين شهرها شهرى است كه ايمنى و ارزانى در آن نيست (و انسان در آن آسايش ندارد).

۱۴ شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ وَلَا يُقِيلُ الذَّنْبَ: بدترين مردم كسى است كه پوزش پذير نيست و از گناه نميگذرد.

۱۵ شَرُّ الزَّوْجَاتِ مَنْ لَا تُوَاتِي: بدترين زنها زنى است كه در مجامعت تن بمرد ندهد (التواتى المجامعة).

۱۶ شَرُّ الْوُلَاةِ مَنْ يَخَافُهُ الْبَرِيءُ: بدترين فرماندهان كسى است كه بى گناه از او بترسد.

۱۷ شَرُّ الْأَوْلَادِ الْعَاقُّ: بدترين فرزندان آنست كه فرمان پدر و مادر نبرد.

۱۸ شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكِذْبُ وَالنِّفَاقُ: بدترين خوها خوى دروغگوئى و دوروئى است.

۱۹ شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَرْضَاكَ بِالْبَاطِلِ: بدترين برادران تو كسى است كه تو را با باطل خورسند دارد (و بهترين دوستانت كسى است كه برا

راست وحقت باز آرد).

۲۰ شَرُّ مَنْ صاحَبْتَهُ اَلْجاهِلُ : بدترین کسی که اورا همراه میگیری نادان است.

۲۱ شَرُّ الْوُزَراءِ مَنْ کانَ لِلْأَشْرارِ وَزیرًا : بدترین وزیران وزیری است که در دستگاه بدان ونادرستان وزارت داشته است (وراه ورسم وطن فروشی رانیک آموخته است.

۲۲ شَرُّ الْأُمَراءِ مَنْ کانَ الْهَوىٰ عَلَیْهِ أَمیرًا : بدترین فرماندهان کسی است که هوای نفس بروی امارت داشته باشد.

۲۳ شَرُّ الْعِلْمِ ما أَفْسَدْتَ بِهِ رَشادَكَ : بدترین دانشها دانشی است که راه رشد وهدایت رابدان تباه سازی (مانند اغلب علوم مادی امروزی که بیشتر جوانان را طبیعی ولامذهب بارمیآورد).

۲۴ شَرُّ الْعَمَلِ ما أَفْسَدْتَ بِهِ مَعادَكَ : بدترین کردارها آنست که آخرتت را بآن ازبین ببری.

۲۵ شَرُّ ما أُلْقِيَ فِي الْقَلْبِ اَلْغُلُولُ : بدترین چیزی که در دل انداخته میشود کین توزی وناپاکی است.

۲۶ شَرُّ ما شُغِلَ بِهِ الْمَرْءُ الْفُضُولُ : بدترین چیزی که مرد بدان مشغول میگردد (وقتش) زیاده روی (درهرکاری) است.

۲۷ شَرُّ الثَّناءِ ما جَرىٰ عَلىٰ أَلْسِنَةِ الْأَشْرارِ : بدترین ستایشها ستایشی است که بر زبان بدان جاری گردد.

۲۸ شَرُّ إِخْوانِكَ مَنْ أَحْوَجَكَ إِلىٰ مُداراةٍ وَأَلْجَأَكَ إِلَى اعْتِذارٍ : بدترین برادران توکسی است که تورا (دربرابر دیگران) نیازمند تر میسازد وبعذرخواهی ناچارت گرداند.

۲۹ شَرٌّ لا یَدُومُ خَیْرٌ مِنْ خَیْرٍ لا یَدُومُ : بدی ناپایدار بهتر از نیکی ناپایدار است.

۳۰ شَرُّ النّاسِ مَنْ یَرىٰ أَنَّهُ خَیْرُهُمْ : بدترین مردم کسی است که خودرا بهتر از دیگران ببیند.

۳۱ شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یُبالي أَنْ یَراهُ النّاسُ مُسیئًا : بدترین مردم کسی است که باك ندارد از اینکه مردم گنهکارش ببینند.

۳۲ شَرُّ الْقَوْلِ ما نَقَضَ بَعْضُهُ بَعْضًا : بدترین سخن آنست که بعضی از آن بعض دیگر را باطل سازد.

۳۳ شَرُّ إِخْوانِكَ مَنْ یَبْتَغي لَكَ شَرَّ یَوْمِهِ : بدترین برادران توکسی است که تورا بروز زشت وبدخویش نشاندن خواهد.

۳۴ شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَشْکُرُ النِّعْمَةَ وَلا یَرْعَی الْحُرْمَةَ : بدترین مردم کسی است که نعمت را سپاس نگذارد و حرمت و حشمت را رعایت ننماید.

۳۵ شَرُّ إِخْوانِکَ مَنْ تَتَکَلَّفُ لَهُ : بدترین برادران تو کسی است که از برای او بزحمت افتی.

۳۶ شَرُّ الْعِلْمِ عِلْمٌ لا یُعْمَلُ بِهِ : بدترین علمها علمی است که بدان عمل نگردد.

۳۷ شَرُّ الْإِخْوانِ الْخاذِلُ : بدترین برادران برای در است که تو را اخوار کند.

۳۸ شَرُّ الْأَصْحابِ الْجاهِلُ : بدترین یاران نادان است.

۳۹ شَرُّ الْأَمْوالِ ما لَمْ یُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللّٰهِ سُبْحانَهُ : بدترین مالها مالی است که حق خدای بزرگ از آن داده نشده باشد.

۴۰ شَرُّ الْأَوْطانِ ما لَمْ یَأْمَنْ فِیهِ الْقُطّانُ : بدترین جاها جائی است که ساکنش در آن ایمنیت نداشته باشد.

۴۱ شَرُّ النّاسِ مَنْ سَعیٰ بِالْإِخْوانِ وَنَسِیَ الْإِحْسانَ : بدترین مردم کسی است که درباره برادران بدی کوشد و نیکی را فراموش نماید.

۴۲ شَرُّ الْإِخْوانِ الْمُواصِلُ عِنْدَ الرَّخاءِ الْمُفاصِلُ عِنْدَ الْبَلاءِ : بدترین برادران کسی است که بهنگام آسایش بپیوندد و بگاه گرفتاری (رشته برادری و دوستی را) ببرد.

۴۳ شَرُّ إِخْوانِکَ مَنْ أَغْراکَ بِهَوًی وَوَلَّهَکَ بِالدُّنْیا : بدترین برادران تو کسی است که تو را بهوی و هوس بفریبد و از دنیایت بترساند (مثلاً نگذارد دست ببذل و بخشش گشائی و از فقرت بترساند).

۴۴ شَرُّ الْقُضاةِ مَنْ جارَتْ أَقْضِیَتُهُ : بدترین قاضیان قاضی است که احکام صادره او از روی جور و ستم باشد.

۴۵ شَرُّ الْأُمَراءِ مَنْ ظَلَمَ رَعِیَّتَهُ : بدترین فرمانداران فرمانده‌ی است که بر رعیتش ستم کند.

۴۶ شَرُّ الْأُمُورِ أَکْثَرُها شَکًّا : بدترین کارها کاری است که شک در آن بیشتر باشد.

۴۷ شَرُّ الرُّؤْیا أَکْثَرُها إِفْکًا : بدترین خوابها خوابی است که دروغ و بهتان در آن بیشتر باشد.

۴۸ شَرُّ الْفَقْرِ الْمُنیٰ : بدترین ناداری آرزومندی است (که نامحدود) و انسان بهرچه برسد ...

آرزوی بیشتر کند) .

۴۹ شَرُّ الْمِحَنِ حُبُّ الدُّنْیا : بدترین گرفتاریها دوستی دنیا است .

۵۰ شَرُّ الْفَقْرِ فَقْرُ النَّفْسِ : بدترین نداری آنست که انسان نفساً وجنساً فقیر باشد .

۵۱ شَرُّ الْأُمُورِ الرِّضا عَنِ النَّفْسِ : بدترین کارها (خودپسندی و) از خود راضی بودن است .

۵۲ شَرُّ الْإِیمانِ ما دَخَلَهُ الشَّكُّ : بدترین ایمان ایمانی است که شک داخلش باشد .

۵۳ شَرُّ إِخْوانِكَ مَنْ داهَنَكَ فی نَفْسِكَ وَ ساتَرَكَ عَیْبَكَ : بدترین برادران تو برادری است که در کار خواهش نفست با تو مدارا کند و عیبت را بر تو بپوشاند (و نگذارد برفع آن بکوشی)

۵۴ شَرُّ الْخَلائِقِ الْكِبْرُ : بدترین خوها خودپسندی است .

۵۵ شَرُّ الْأَشْرارِ مَنْ تَبَجَّحَ بِالشَّرِّ : بدترین بدان کسی است که به بدی خورسندی دهد و خوشحال گردد .

۵۶ شَرُّ الشِّیَمِ الْكِذْبُ : بدترین روشها دروغگوئی است .

۵۷ شَرُّ ما ضُیِّعَ فیهِ الْعُمْرُ اللَّعِبُ : بدترین چیزیکه عمر در آن تباه میگردد لعب و بازی در دنیا است .

۵۸ شَرُّ إِخْوانِكَ الْغاشُّ الْمُداهِنُ : بدترین برادرانِ تو کسی است که دل با تو بد میدارد و خوشتن دار است .

۵۹ شَرُّ النَّوالِ ما تَقَدَّمَهُ الْمَطَلُ وَتَعَقَّبَهُ الْمَنُّ : بدترین بخششها آنست که کندی بر آن پیشی گیرد و منّت نهادن آن را دنبال کند .

۶۰ شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یُرْجیٰ خَیْرُهُ وَلا یُؤْمَنُ شَرُّهُ : بدترین مردم کسی است که امید خیری در وی نرود و از بدیش راه ایمنی نباشد .

۶۱ شَرُّ إِخْوانِكَ مَنْ یَتَبَطَّئُ عَنِ الْخَیْرِ وَیُبَطِّئُكَ مَعَهُ : بدترین برادرانِ تو کسی است که خودش در کار خیر کُند و تو را هم با خودش بکُندی وا میدارد

۶۲ شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَعْتَقِدُ الْأَمانَةَ وَ لا یَجْتَنِبُ الْخِیانَةَ : بدترین مردم کسی است که اعتقاد بامانت داری ندارد و از خیانت کاری نمی پرهیزد .

۶۳ شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَعْفُو عَنِ الْهَفْوَةِ وَلا یَسْتُرُ

العورة: بدترین مردم کسی است که از لغزش نمیگذرد و عیب را نمی پوشاند.

۶۴ شرّ النّاس من يعين على المظلوم: بدترین مردم کسی است که ستمگر را بر شخص ستمکش یاری میکند.

۶۵ شرّ النّاس من ادّرع اللّوم ونصر الظّلوم: بدترین مردم مردی است که زره ناکسی را در پوشد و ستمکار را یاری کند.

۶۶ شرّ إخوانك وأغشّهم لك من أغراك بالعاجلة وألهاك عن الآجلة: بدترین برادران و بدخواه ترین ایشان برای تو کسی است که تو را بدوستی دنیا برانگیزد و از کار آخرت تو را ببازی گیرد و مشغول سازد.

۶۷ شرّ النّاس من كان متتبّعاً لعيوب النّاس عمياً عن معايبه: بدترین مردم کسی است که عیوب مردم را دنبال کند و نابینای عیوب خود باشد.

۶۸ شرّ النّاس من يخشى النّاس في ربّه ولا يخشى ربّه في النّاس: بدترین مردم کسی است که در کار پروردگارش از مردم بترسد (و بکار حق اقدام ننماید) و در کار مردم از خدا نترسد (و بمردم ستم روا دارد).

۶۹ شرّ النّاس من يبتغي الغوائل للنّاس: بدترین مردم کسی است که مردم را دچار گرفتاریها خواهد.

۷۰ شرّ الأصحاب السّريع الانقلاب: بدترین یاران کسی است که زودتر از یاری و دوستی برگردد.

۷۱ شرّ الأتراب الكثير الارتياب: بدترین همسران پرشک ترین ایشان است.

۷۲ شرّ القلوب الشّاكّ في إيمانه: بدترین دلها دلی است که در ایمانش دچار شک و تردید باشد.

۷۳ شرّ المحسنين الممتنّ بإحسانه: بدترین نیکوکاران کسی است که با نیکی کردنش بر مردم منت گذارد.

۷۴ شرّ الأمور التّسخّط للقضاء: بدترین کارها بر قضای خداوندی خشمگین بودن است.

۷۵ شرّ الفتن محبّة الدّنيا: بدترین فتنه ها دوستی دنیا است.

۷۶ شرّ النّاس من لا يثق بأحد لسوء فعله: بدترین مردم کسی است که از فرط بدکاریش بهیچکس اعتماد نکند (و همگان را چون خود پندارد).

۷۷ شرّ النّاس من يتّقيه النّاس مخافة شرّه:

بدترین مردم کسی است که مردم از بیم بدکاریش از او بترسند .

۷۸ شَرُّ النّاسِ مَنْ کافی عَلَی الْجَمیلِ بِالْقَبیحِ وَ خَیْرُ النّاسِ مَنْ کافی عَلَی الْقَبیحِ بِالْجَمیلِ : بدترین مردم کسی است که نیکی را بدی پاداش دهد و بهترین مردم کسی است که بدی را با نیکی عوض گذارد .

۷۹ شَرُّ النّاسِ الطَّویلُ الْأَمَلِ السَّیِّئُ الْعَمَلِ : بدترین مردم کسی است که آرزویش دراز و زشت کار است .

۸۰ شَرُّ آفاتِ الْعَقْلِ الْکِبْرُ : بدترین آفتهای عقل و خرد گردنکشی است .

۸۱ شَرُّ أَخْلاقِ النَّفْسِ الْجَوْرُ : بدترین خوهای نفس انسانی جور است و ستم .

اَلْفَصْلُ الثّانی وَالْأَرْبَعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ الشّینِ بِلَفْظِ الْمُطْلَقِ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل چهل و دوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الشین بلفظ مطلق * آنحضرت علیه السلام فرمودند :

۱ شاوِرْ قَبْلَ أَنْ تَعْزِمَ وَ فَکِّرْ قَبْلَ أَنْ تُقْدِمَ : پیش از آنکه عزم کاری کنی مشورت کن و پیش از آنکه قدم در کاری نهی بیندیش .

۲ شاوِرْ ذَوِی الْعُقُولِ تَأْمَنِ الزَّلَلَ وَ النَّدَمَ : با خردمندان مشورت کن از لغزش و پشیمانی ایمن باش .

۳ شاوِرْ فی أُمُورِکَ الَّذینَ یَخْشَوْنَ اللهَ تَرْشُدْ : در کارهایت با خداترسان (و پرهیزکاران) مشورت کن تا راه بکارت بری .

۴ شِدَّةُ الْحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ : بداندیشی و کین توزی بسیار از بسیاری و سختی رشک و حسد است .

۵ شَرَفُ الرَّجُلِ نَزاهَتُهُ وَ جَمالُهُ مُرُوَّتُهُ : شرف مرد بگشاده روئی و خرم روانی او و زیبایش بجوانمردیش میباشد .

۶ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ إیمانُهُ وَ عِزُّهُ بِطاعَتِهِ : شرف وارجمندی مؤمن بواسطهٔ ایمانش و عزتش بفرمان

بردارش (از خدا) میباشد .

۷ شَفِیعُ الْمُجْرِمِ خُضُوعُهُ بِالْمَعْذِرَةِ : شفیع شخص گنهکار زاریش بعذرخواهیش میباشد .

۸ شَتَّانَ بَیْنَ عَمَلٍ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَی تَبِعَتُهُ وَبَیْنَ عَمَلٍ تَذْهَبُ مَؤُونَتُهُ وَتَبْقَی مَثُوبَتُهُ : فرق بسیاری است بین کار و گناهی که لذتش برود و رنجش باقی ماند با کار و طاعتی که زحمتش برود و اجر و پاداشش باقی ماند .

۹ شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ وَغَیْرَتُهُ عَلَی قَدْرِ حَمِیَّتِهِ : دلیری و گردنفرازی مرد باندازه همتش وغیرت و رشکش بقدر حمیت و ناموس پرستیش میباشد (وزناکاران خود باکی ندارند از اینکه دیگری با ناموس آنها زنا پردازد).

۱۰ شَیْئَانِ لَا یُعْرَفُ قَدْرُهُمَا إِلَّا مَنْ سُلِبَهُمَا الْغِنَی وَالْقُدْرَةُ : دو چیز است که قیمت و قدرشان شناخته نشود جز آنکه آن دو گرفته شوند آن دو یکی توانگری است دیگر توانائی و نیرومندی (ارزش این دو بگاه نداری و پیری خوب مشهود میگردد).

۱۱ شَیْئَانِ لَا یُعْرَفُ فَضْلُهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا الشَّبَابُ وَالْعَافِیَةُ : دو چیز است که پایه فزونی آن دو شناخته نگردد مگر گاهی که گم شوند یکی جوانی دیگر تندرستی .

۱۲ شَیْئَانِ لَا یُؤْنَفُ مِنْهُمَا الْمَرَضُ وَذُو الْقَرَابَةِ الْمُفْتَقِرِ : دو چیز است که ننگ داشتن و تن زدن از آن دو روا نیست یکی دردمندی دیگری فقر و نداری .

۱۳ شَیْئَانِ لَا تَسْلَمُ عَاقِبَتُهُمَا الظُّلْمُ وَالشَّرُّ : دو چیزی است که پایان آن دو سالم نیست یکی ستم دیگری بدی است (بمردم) .

۱۴ شَیْئَانِ لَا یُبْلَغُ غَایَتُهُمَا الْعِلْمُ وَالْعَقْلُ : دو چیزی است که بکنه و پایان آن دو رسیدن نتوان یکی علم ، دیگری عقل است .

۱۵ شَیْئَانِ لَا یُوزَنُ ثَوَابُهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ : دو چیز است ثواب آن دو را سنجیدن نتوان یکی گذشت از گناه دیگری عدل است .

۱۶ شَیْئَانِ هُمَا مِلَاكُ الدِّینِ الصِّدْقُ وَالْیَقِینُ : دو چیز است آن دو پایه و بنیاد دین اند یکی راستی، دیگری درستی (و باور داشتن احکام الهی را) .

۱۷ شَیْئَانِ لَا یُوَازَنُ ثَوَابُهُمَا عَمَلٌ حُسْنُ الْوَرَعِ وَ

الأحسانُ إلی المؤمنین: دو چیزاند که هیچ عملی با آن دو برابری نکند یکی پرهیزکاری نیکو، دیگر خوبی کردن با مؤمنان.

۱۸ شدّةُ الحرصِ من قوّةِ الشّرهِ وضعفِ الدّین: پرحرص زدن (در بدست آوردن اموال دنیا) از نیرومندی میل و خواهش و ناتوانی دین است.

۱۹ شدّةُ الجبنِ من عجزِ النّاسِ وضعفِ الیقین: بسختی ترسیدن (از پیش آمدهای جهان) از ناتوانی مردم و سستی یقین بخدا است.

۲۰ شُغِلَ من الجنّةُ والنّارُ أمامهُ: سرگرم (بتدارک کار خویش) شد هرکس که بهشت و دوزخش در پیش روی است.

۲۱ شُغِلَ من کانت النّجاةُ ومرضاةُ اللهِ مرامهُ: سرگرم (بانجام وظایف دین خویش) گردید کسیکه رستگاری و رضای خدا روش او است.

۲۲ شیمةُ العقلاءِ قلّةُ الشّهوةِ وقلّةُ الغفلة: روش خردمندان شهوت و غفلت را از خویش کم کردن است.

۲۳ شیمةُ الأتقیاءِ إغتنامُ المهلةِ والتزوّدُ للرّحلة: روش پرهیزکاران فرصت را غنیمت شمردن و برای کوچ کردن توشه گرد آوردن است.

۲۴ شُقّوا أمواجَ الفتنِ بسفنِ النّجاةِ: مردم موجهای فتنه ها را با کشتیهای نجات (که آل محمّد اند) درهم شکافید (تا بسلامتی بساحل نجات برسید و این خطبه ایست که حضرت بهنگامی ایراد کردند که پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوسفیان بآن جناب عرض کرد من حمایت تو با ابی بکر میجنگم تا خلافت را برای تو بدست آرم و منظورش ایجاد هرج و مرج بود) (نهج البلاغه).

۲۵ شوّقوا أنفسکم إلی نعیمِ الجنّةِ تحبّوا الموتَ وتمقتوا الحیاةَ: نفوس خویش را بسوی نعمتهای بهشت تشویق کنید مرگ را دوست و زندگی را دشمن دارید (تا در بزم قرب خدای جای گیرید).

۲۶ شرعَ اللهُ سبحانهُ لکمُ الأسلامَ فسهّلَ شرائعهُ وأعزّ ارکانهُ علی من حاربهُ: خداوند سبحان اسلام را برای شما راهی ساخت و راه و روش آنرا برای شما آسان ساخت (و سرچشمه های آن را آسان و گوارا گرفت تا بدستورش براحتی عمل کنید) و بنیان آن را عزیز و ارجمند گردانید بر کسیکه بخواهد با آن اسلام بجنگد (فلذا هرکس

با اسلام در افتد بر افتد) .

۲۷ شَرُّ الأَعْداءِ أَبْعَدُهُمْ غَوْراً وَأَخْفاهُمْ مَكيدَةً بدترين دشمنان آن كسی است كه بررسی انديشه اش دورتر و كين و كيدش پنهانتر است (و دشمنی با انسان روی عقل و انديشه استوار است) .

۲۸ شَرُّ الأُلْفَةِ اِطِّراحُ الْكُلْفَةِ : بدترين آميزشها ديگری را بر رنج و زحمت انداختن است .

۲۹ شَرْطُ الْمُصاحَبَةِ قِلَّةُ الْمُخالَفَةِ : شرط يار و مصاحب آنست كه مخالفت را كم كند .

۳۰ شَيْنُ الْعِلْمِ الصَّلَفُ : لاف زدن و گزاف گفتن علم را زشت ميگرداند .

۳۱ شَيْنُ السَّخاءِ السَّرَفُ : اسراف زشت گرداننده سخاوت است .

۳۲ شيعَتُنا كَالنَّحْلِ لَوْ عَرَفُوا ما في جَوْفِها لأَكَلُوها شيعيان ما همچون زنبور عسل اند اگر دشمنان ما بدانند (از شيرينی محبت و ولايت ما) در درون آنها چيست البته آن را بخورند .

۳۳ شيعَتُنا كَالأُتْرُجَّةِ طَيِّبٌ ريحُها حَسَنٌ ظاهِرُها وَباطِنُها : شيعيان ما ترنج را مانند كه بويش پاكيزه و ظاهر و باطنش نيكو است .

۳۴ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ في ذِكْرِ الْقُرْآنِ شافِعٌ مُشَفَّعٌ وَقائِلٌ مُصَدَّقٌ : و آنحضرت عليه السلام در باره قرآن فرمودند : قرآن شفيع است كه شفاعتش مقبول است و گوينده ايست كه گفتارش باور داشته شده است .

۳۵ شافِعُ الْخَلْقِ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ وَلُزُومُ الصِّدْقِ حق را كار بستن و درستی را همراه بودن شفاعت كننده مردمان است .

۳۶ شارِكُوا الَّذي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ بِالْحَظِّ وَأَخْلَقُ بِالْغِنىٰ : با كسی كه روزی بسويش روی آورده است شركت كنيد كه آن به بهره مندی سزاوارتر و برای توانگری پسنديده است .

۳۷ شيمَةُ ذَوِي الأَلْبابِ وَالنُّهىٰ الإِقْبالُ عَلىٰ دارِ الْبَقاءِ وَالإِعْراضُ عَنْ دارِ الْفَناءِ وَالتَّوَلُّهُ بِجَنَّةِ الْمَأْوىٰ : روش عقلاء و خردمندان بر دار باقی روی آوردن و از دار فانی روی گرداندن و بهشت جلوه ای دل باختن است .

الفصل الثالث و الاربعون

مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی حرف الصاد بلفظ صلاح قال علیه السلام

فصل چهل و سوم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف صاد بلفظ صلاح آنحضرت فرموده:

۱ صَلاحُ الْعَمَلِ بِصَلاحِ النِّیَّةِ: عمل پاک نیت به پاک و درست است.

۲ صَلاحُ الْبَدَنِ الْحِمْیَةُ: تندرستی در گرسنگی و کم خوراکی است.

۳ صَلاحُ الْعَیْشِ التَّدْبِیرُ: درست زندگی کردن در دوراندیشی است.

۴ صَلاحُ الرَّأْیِ بِنُصْحِ الْمُسْتَشِیرِ: اندیشه درست از پند آنکه باوی مشورت میشود بدست میاید.

۵ صَلاحُ الدِّینِ الْوَرَعُ: دین درست با پرهیزکاری است.

۶ صَلاحُ النَّفْسِ قِلَّةُ الطَّمَعِ: اصلاح نفس در کم طمعی است.

۷ صَلاحُ الْإِیمانِ الْوَرَعُ وَفَسادُهُ الطَّمَعُ: اصلاح ایمان بتقوا و ورع و فسادش در طمعکاری است.

۸ صَلاحُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ: اصلاح عقل با علم و ادب است.

۹ صَلاحُ التَّقْوی تَجَنُّبُ الرِّیَبِ: اصلاح پرهیزکاری از شک ها و ریبها دوری گزیدن است.

۱۰ صَلاحُ الْمَعادِ بِحُسْنِ الْعَمَلِ: اصلاح کار آخرت به نیکوکاری است.

۱۱ صَلاحُ الْعِبادَةِ التَّوَکُّلُ: شایستگی امر عبادت و خداپرستی بتوکل برخداست.

۱۲ صَلاحُ الْبَرِیَّةِ الْعَقْلُ: شایستگی کار مردم بعقل و خرد است.

۱۳ صَلاحُ الرَّعِیَّةِ الْعَدْلُ: کار رعیت با عدل و داد بسامان میرسد.

۱۴ صَلاحُ النَّفْسِ مُجاهَدَةُ الْهَوی: اصلاح کار نفس بجنگیدن با هوا و هوس است.

۱۵ صَلاحُ الْآخِرَةِ رَفْضُ الدُّنْیا: بسامان کردن کار آخرت دنیا را از خود دور کردن است.

۱۶ صَلاحُ السَّرائِرِ بُرْهانُ الْبَصائِرِ: درونها (از کید و کین) پیراستن نشانهٔ بینشها است.

۱۷ صَلاحُ الظَّواهِرِ عُنْوانُ صِحَّةِ الضَّمائِرِ: پاکیزگی برونها نشانهٔ درستی و پاکی درونها است.

۱۸ صَلاحُ الْإِنْسانِ فی حُسْنِ اللِّسانِ وَبَذْلِ الْإِحْسانِ: زیور و آرایشگر انسان (در نیک گفتاری و) خوش زبانی و نیکی را کار بستن است.

۱۹ صَلاحُ الدِّینِ بِحُسْنِ الْیَقینِ: زیور و آرایشگر دین بخوبی یقین است.

۲۰ صَلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عامَّةِ الصَّلٰوةِ وَالصِّیامِ: اصلاح و سازش دادن بین دو نفر را بالاتر از یکسال نماز خواندن و روزه گرفتن است (و این قسمت در وصایای آنحضرت و در غرر الحکم نیست)

الْفَصْلُ الرّابِعُ وَالْأَرْبَعُونَ

مِمّا وَرَدَ مِنْ حِکَمِ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَرْفِ الصّادِ بِلَفْظِ الْمُطْلَقِ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ

فصل چهل و چهارم از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام در حرف صاد بلفظ مطلق آنحضرت علیه السّلام فرمودند:

۱ صِحَّةُ الدُّنْیا أَسْقامٌ وَلَذّاتُها آلامٌ: تندرستی دنیا بیماریها و لذّاتش دردها است.

۲ صِحَّةُ الْأَجْسامِ مِنْ أَهْنَأِ الْأَقْسامِ: تندرستیها از گواراترین بخششها و بهره ها است.

۳ صِحَّةُ الضَّمائِرِ مِنْ أَفْضَلِ الذَّخائِرِ: پاک درونیها از برترین اندوخته ها است.

۴ صِدْقُ الْإِیمانِ وَصَنائِعُ الْإِحْسانِ مِنْ أَفْضَلِ الذَّخائِرِ: ایمان درست را دارا بودن و خوبیها را کار بستن از برترین اندوخته ها است.

۵ صِحَّةُ الْوُدِّ مِنْ کَرَمِ الْعَهْدِ: دوستی درست از خوش پیمانی است.

۶ صِحَّةُ الْأَمانَةِ عُنْوانُ حُسْنِ الْمُعْتَقَدِ: درستی (و ادای) امانت نشانهٔ نیک عقیدتی است.

۷ صَوابُ الرَّأْیِ یُؤْمِنُ الزَّلَلَ: اندیشهٔ درست شخص را از لغزش ایمن میدارد.

۸ صَوابُ الْفِعْلِ یَزینُ الرَّجُلَ: کردار درست (و روش نیک) مرد را می آراید.

۹ صَوابُ الرَّأْیِ بِالدُّوَلِ وَیَذْهَبُ بِذَهابِها

اندیشهٔ درست با دولتها دست دهد و برفتن آن دولتها از دست میرود.

۱۰ صِيانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمُ لِحالِها وَأَدْوَمُ لِجَمالِها: اینکه زن خود را نگهدارد بحال او بهتر و برای زیبائیش پایدارتر است.

۱۱ صَوابُ الْجاهِلِ كَالزَّلَّةِ مِنَ الْعاقِلِ: کار درست شخص نادان مانند لغزش شخص خردمند دانا است (یعنی همانطوریکه دانا کمتر میلغزد نادان کار نیک را بندرت و کم انجام میدهد).

۱۲ صُنْ إيمانَكَ مِنَ الشَّكِّ فَإِنَّ الشَّكَّ يُفْسِدُ الْإيمانَ كَما يُفْسِدُ الْمِلْحُ الْعَسَلَ: ایمان خویش را از شک و تردید نگهدار زیرا شک ایمان را تباه میسازد بدانسان که نمک عسل را تباه مینماید.

۱۳ صَوابُ الرَّأْيِ بِإِجالَةِ الْأَفْكارِ: درستی رأی بواسطهٔ درستی و میدان داری اندیشه ها است.

۱۴ صاحِبُ السُّوءِ قِطْعَةٌ مِنَ النّارِ: رفیق بد پاره از آتش است (که انسان را میسوزاند).

۱۵ صاحِبُ الْمَعْرُوفِ لا يَعْثُرُ وَإِذا عَثَرَ وَجَدَ مُتَّكَأً: خداوند نیکی و احسان از پای درنیفتد و اگر گاهی افتاد تکیه گاهی خواهد یافت.

۱۶ صُحْبَةُ الْأَخْيارِ تَكْسِبُ الْخَيْرَ كَالرّيحِ إِذا مَرَّتْ بِالطّيبِ حَمَلَتْ طيبًا: همراهی با نیکان کسب نیکی کند مانند باد که گاهی بر مشک و بوی خوش بوزد مشک همراه میآورد.

۱۷ صاحِبُ السُّلْطانِ كَراكِبِ الْأَسَدِ يُغْبَطُ بِمَوْضِعِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِمَوْضِعِهِ: همنشین سلطان شیرسوار را ماند که دیگران جایگاهش را آرزو کنند و او خود میداند چه جایگاهی (مخوف و پرخطری) دارد.

۱۸ صَبْرُكَ عَلَى الْمُصيبَةِ يُخَفِّفُ الرَّزِيَّةَ وَيُجْزِلُ الْمَثُوبَةَ: صبر کردنت بر مصیبت اندوه را سبک و ثواب را دوچندان میسازد.

۱۹ صَديقُ الْجاهِلِ مَتْعُوبٌ مَنْكُوبٌ: دوست شخص نادان همواره رنج زده و نکبت یافته است.

۲۰ صاحِبُ الْمالِ مَتْعُوبٌ وَالْغالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ: مالدار همیشه برنج است و آنکه بواسطه بدی و ستم پیروز شده است شکست خورده است.

۲۱ صَبْرُ الدّينِ حِصْنُ دَوْلَتِكَ وَالشُّكْرُ حِرْزُ نِعْمَتِكَ فَكُلُّ دَوْلَةٍ يَحُوطُهَا الدّينُ لا تُغْلَبُ وَكُلُّ نِعْمَةٍ يُحْرِزُهَا الدّينُ لا تُسْلَبُ:

قرار ده دین را پناه دهنده دولت و سپاسگزاری را پناه نعمت، زیرا که هر نعمتی که در پناه دین بدست آید شکست ناپذیر و هر نعمتی که دین نگهدارش کند بازگرفتنی نیست (که نیست).

۲۲ صَاحِبِ الْأَخْوَانَ بِالْإِحْسَانِ وَتَغَمَّدِ الذُّنُوبَ بِالْغُفْرَانِ: با احسان با برادران همراهی کن و گناهان را با آمرزش بپوش (تا خداوند با تو نیکی کند و گناهانت را بیامرزد).

۲۳ صَنَائِعُ الْإِحْسَانِ مِنْ فَضَائِلِ الْإِنْسَانِ: کار بستن نیکیها از فضل و فزونیهای انسان است.

۲۴ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ: بکار بستن نیکیها (را در باره مردم) شخص را از پرتگاههای خواری نگه میدارد.

۲۵ صَاحِبِ الْعُقَلَاءَ تَغْنَمْ وَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا تَسْلَمْ: خردمندان را یار باش بهره ببر رخ از دنیا برتاب رستگار باش.

۲۶ صِلَةُ الرَّحِمِ تُدِرُّ النِّعَمَ وَتَدْفَعُ النِّقَمَ: با خویش پیوند کردن نعمت را فرو میبارد و خشم و نقمت را از بین میبرد.

۲۷ صَاحِبِ الْعُقَلَاءَ وَجَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَاغْلِبِ الْهَوَى تُرَافِقِ الْمَلَأَ الْأَعْلَى: یار خردمندان باش با دانشمندان نشین بر هوای نفس پیروز شو تا رفیق گروه فرشتگان و بالائیان شوی.

۲۸ صَاحِبِ الْحُكَمَاءَ وَجَالِسِ الْحُلَمَاءَ وَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا تَسْكُنْ جَنَّةَ الْمَأْوَى: یار دانشمندان باش و با بردباران نشین و دنیا را کنار زن ساکن بهشت برین باش.

۲۹ صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالنَّتْنِ حَمَلَتْ نَتْنًا: نشستن با بدان بدی بار آرد چونان بادگاهی که بر چیز گندیده بدبو وزد بوی بد با خود آرد.

۳۰ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تُدِرُّ النَّعْمَاءَ وَتَدْفَعُ الْبَلَاءَ: نیکیها را کار بستن نعمتها را فرو میبارد و بلاها را رفع مینماید

۳۱ صُحْبَةُ الْأَحْمَقِ عَذَابُ الرُّوحِ: همنشینی با نادان روح را رنج میدهد.

۳۲ صُحْبَةُ الْوَلِيِّ اللَّبِيبِ حَيَاةُ الرُّوحِ: همنشینی با دوست عاقل روح را زنده میکند.

۳۳ صِلَةُ الرَّحِمِ مِنْ أَحْسَنِ الشِّيَمِ: با خویش پیوند کردن از بهترین روشها است.

۳۴ صِلَةُ الرَّحِمِ مَنْماةٌ لِلْعَدَدِ مَثْراةٌ لِلنِّعَمِ: پیوند با خویشاوند عدد و شماره را میرویاند و نعمتها را میافزاید.

۳۵ صِلَةُ الرَّحِمِ تَسُوءُ الْعَدُوَّ وَتَقِي مَصارِعَ السُّوءِ: پیوند با خویشاوند دشمن را بدحال میگرداند و شخص را از پرتگاههای بد نگه میدارد.

۳۶ صِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللهِ تَسْعَدُوا: بدانچه میان شما و خداست (از دین و احکام) بپیوندید تا نیکبخت شوید.

۳۷ صِلَةُ الْأَرْحامِ تُثْمِرُ الْأَمْوالَ وَتُنْسِئُ الْآجالَ: پیوند با خویشاوندان مالها را میوه دار میگرداند و مرگها را تأخیر میافکند (النّساء التّأخير بقال انسأته بعته بتأخير ومنه النّسيئة في مقابل النّقد).

۳۸ صَدَقَةُ السِّرِّ تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَةُ الْعَلانِيَةِ مَثْراةٌ فِي الْمالِ: صدقهٔ پنهان گناه را می پوشاند و صدقهٔ پیدا در مال میافزاید.

۳۹ صِلْ عَجَلَتَكَ بِتَأَنِّيكَ وَسَطْوَتَكَ بِرِفْقِكَ وَشَرَّكَ بِخَيْرِكَ وَانْصُرِ الْعَقْلَ عَلَى الْهَوى تَمْلِكِ النُّهى: شتابت را باهستگیت و تندی افروخته گیت را بنرمیت و بدیت را بخوبیت پیوند ده و عقلت را بر هوا پرستیت یاری ده تا خداوند خرد گردی (و درهای حکمت بردلت باز گردد).

۴۰ صَدِّقْ بِما سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَاعْتَبِرْ بِما مَضى مِنَ الدُّنْيا فَإِنَّ بَعْضَها يُشْبِهُ بَعْضاً وَآخِرُها لاحِقٌ بِأَوَّلِها: از حق آنچه که گذشته است تصدیق کن و از گذشت کار جهان پندگیر زیرا پاره از جهان بپارهٔ دیگر ماند (آنچه با دیگران کرده با تو هم همان کند) و آخرش بمانند اولش میباشد.

۴۱ صَدَقَةُ الْعَلانِيَةِ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ: صدقه را آشکار دادن مردن بد را از بین میبرد.

۴۲ صِلَةُ الرَّحِمِ تُوجِبُ الْمَحَبَّةَ وَتَكْبِتُ الْعَدُوَّ: پیوند با خویشاوند موجب مهر و محبّت است و دشمن را برو میافکند و خوار میدارد.

۴۳ صَنِيعُ الْمالِ يَزُولُ بِزَوالِهِ: گرد آرندهٔ مال بدنبال مال از بین میرود (و علم پس از مرگ شخص را زنده میدارد).

۴۴ صَدِيقُ كُلِّ امْرِءٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ: هر کس عقلش دوستش و جهلش دشمنش میباشد.

۴۵ صَدِيقُ الْأَحْمَقِ فِي تَعَبٍ: دوست شخص

نادان همیشه دررنج است .

۴۶ صَدِيقُ الْأَحْمَقِ مُعَرَّضٌ لِلْعَطَبِ : دوست شخص نادان همیشه درلب پرتگاه تباهی است.

۴۷ صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ وَعَدُوُّكَ مَنْ أَغْرَاكَ : دوستت کسی است که تورا (از زشتی و ناب کارها) بازدارد و دشمنت کسی است که گولت زند وفریبت (دهد).

۴۸ صَيِّرِ الدِّينَ جُنَّةَ حَيَاتِكَ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِكَ : دین راسپر زندگیت بدار و ترس و پرهیز از خدا را پناه و پس انداز مردنت گیر.

۴۹ صِدْقُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ مُرُوَّتِهِ : درستی مرد باندازهٔ مروتش میباشد .

۵۰ صِيَانَةُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ دِيَانَتِهِ : خودداری مرد (ازگناهان) باندازهٔ دیانتش میباشد .

۵۱ صُنْ دِينَكَ بِدُنْيَاكَ وَلَا تَصُنْ دُنْيَاكَ بِدِينِكَ فَتَخْسَرَهُمَا : بوسیلهٔ دنیایت دینت را نگهدار نه که دینت را وسیلهٔ نگهداری دنیایت کنی که اگر کردی در دو دنیا زیان بردهٔ .

۵۲ صَارَ الْفُسُوقُ فِي النَّاسِ نَسَبًا وَالْعَفَافُ عَجَبًا وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوبًا : (چیز عجیبی است که) فسق و فجور درمیان مردم مانند نسب (متداول و رایج) گردیده تقوا و پاکدامنی مورد تعجب شده است و لباس اسلام (بر پیکر مردم) پوستینی را ماند که آنرا وارونه بدوش گیرند

۵۳ صُنِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا يُنْجِكَ وَلَا تَصُنِ الدُّنْيَا بِالدِّينِ فَتُرْدِيَكَ : دین را بوسیلهٔ دنیا نگهدار تا رستگارت کند و دنیا را بوسیلهٔ دین نگهدار که تورا درهم میشکند .

۵۴ صِلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ تَسْعَدْ بِمُنْقَلَبِكَ : بین خود و خدایت پیوند کن تا در جای بازگشتت نیکبخت باشی .

۵۵ صَمْتٌ يُعْقِبُكَ السَّلَامَةَ خَيْرٌ مِنْ نُطْقٍ يُعْقِبُكَ الْمَلَامَةَ : خاموشی که برایت سلامت بدنبال داشته باشد بهتر از گفتاریست که برایت نکوهش در پی داشته باشد .

۵۶ صَمْتٌ يَكْسُوكَ الْكَرَامَةَ خَيْرٌ مِنْ قَوْلٍ يُكْسِبُكَ النَّدَامَةَ : خاموشی که لباس بزرگی در تو پوشد بهتر از سخنی است که پشیمانی برایت بار آرد .

۵۷ صَمْتٌ يُكْسِبُكَ الْوَقَارَ خَيْرٌ مِنْ كَلَامٍ يَكْسُوكَ الْعَارَ : خاموشی که وقار بار آرد بهتر از سخنی است

که لباس ننگ در تو پوشاند.

۵۸ صُحبَةُ الأَشرارِ تُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالأَخیارِ: نشستن با بدان موجب بدگمانی درباره نیکان است.

۵۹ صَمتٌ تُحمَدُ عاقِبَتُهُ خَیرٌ مِن کَلامٍ تُذَمُّ مَغَبَّتُهُ: خاموشی که پایانش پسندیده باشد خوشتر از سخنی است که بازگفتنش نکوهیده باشد.

۶۰ صِدقُ إِخلاصِ المَرءِ یُعظِمُ زُلفَتَهُ وَیُجزِلُ مَثُوبَتَهُ: اخلاص درست مرد نزدیکیش را بزرگ میدارد (وبررتبه وجاهش میافزاید) و پاداشش را بسیار میگرداند.

۶۱ صَمتُكَ حَتّی تُستَنطَقَ أَجمَلُ مِن نُطقِكَ حَتّی تُسكَتَ: خاموشی تو تا اینکه از تو گفتن خواهند خوشتر از گفتنت تا آنکه تو را خاموش خواهند.

۶۲ صِیامُ أَیّامِ البِیضِ مِن كُلِّ شَهرٍ یَرفَعُ الدَّرَجاتِ وَیُعظِمُ المَثُوباتِ: روزه ایام البیض سیزدهم چهاردهم، پانزدهم از هر ماهی رتبه را بلند میگرداند واجر را بزرگ میسازد.

۶۳ صِیامُ القَلبِ عَنِ الفِكرِ فِی الآثامِ أَفضَلُ مِن صِیامِ البَطنِ عَنِ الطَّعامِ: روزه داری دل از اینکه در اندیشه گناهان باشد بالاتر از روزه گرفتن شکم از طعام است.

۶۴ صَومُ النَّفسِ عَن لَذّاتِ الدُّنیا أَنفَعُ الصِّیامِ: خودداری از لذات دنیا سودمندترین روزه گرفتنها است.

۶۵ صَدرُ العاقِلِ صُندُوقُ سِرِّهِ: خردمند سینه اش صندوق سرش میباشد.

۶۶ صَمتُ الجاهِلِ سِترُهُ: نادان خاموشیش پوشنده رازش میباشد.

۶۷ صِدقُ الأَجَلِ یَفضَحُ كِذبَ الأَمَلِ: درستی وعده مرگ رسوا کننده دروغ آرزو است.

۶۸ صِلَةُ الرَّحِمِ تُوَسِّعُ الآجالَ وَتُنمِی الأَموالَ: پیوند با خویشاوند وعدهای مرگ را دور میگرداند واموال را افزون میسازد.

۶۹ صِلَةُ الرَّحِمِ مَثراةٌ فِی الأَموالِ مَرفَعَةٌ لِلآجالِ: پیوند با خویشاوندان مالها را می افزاید و مرگها را بر میگرداند.

۷۰ صَمداً صَمداً حَتّی یَنجَلِیَ لَكُم عَمُودُ الحَقِّ وَأَنتُمُ الأَعلَونَ وَاللهُ مَعَكُم وَلَن یَتِرَكُم أَعمالَكُم (در یکی از روزهای صفین برای پافشاری در جنگ حضرت به سپاهیان خویش چنین فرمودند):

آهنگ و پافشاری کنید تا اینکه ستون نورانی حق برای شما آشکار گردد و بدانید که شما (غالب) و بلندترید و خدا با شما است و هرگز کارهای شما شما را تنها نگذارند (و بپاداش این کشش و کوشش اجر جزیل از خدا خواهید یافت).

۷۱ صَادِقُوا الشَّيْطَانَ بِالْمُجَاهَدَةِ وَاغْلِبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ تَزْكُوا أَنْفُسُكُمْ وَتَعْلُو عِنْدَ اللَّهِ دَرَجَاتُكُمْ: با شیطان بجنگ و کوشش برابری کنید و او را درهم شکنید تا اینکه نفوس شما پاکیزه گردد و درجات شما نزد خدا بالا رود.

۷۲ صِلَةُ الْأَرْحَامِ مِنْ أَفْضَلِ شِيَمِ الْكِرَامِ: پیوند با خویشان از بالاترین روشهای نیک مردان است.

۷۳ صِلَةُ الرَّحِمِ عِمَارَةُ النِّعَمِ وَدِفَاعَةُ النِّقَمِ: پیوند با قوم و خویش آباد کننده نعمتها و گرداننده گرفتاریها است.

۷۴ صِلَةُ الرَّحِمِ تُنْمِي الْعَدَدَ وَتُوجِبُ السُّودَدَ: پیوند با قوم و خویش عدد (مال و اولاد) را میافزاید و موجب بزرگی میگردد.

۷۵ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَالَمِ الْعِلْوِيِّ فَقَالَ: صُوَرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْاسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ وَطَالَعَهَا فَتَلَأْلَأَتْ وَأَلْقَى فِي هُوِيَّتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوَائِلِ عِلَلِهَا وَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتِ الْأَضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشِّدَادَ: از آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ از عالم بالا (و آسمانها) پرسیدند فرمود: آنها صورتهائی هستند که از مواد و جسمیت بیرون اند، و بالاتر از آنند که قوه و استعداد آنها را ادراک تواند کرد، نور حق در آنها تابید پس تابان شدند و در آنها درخشید و درخشان گردیدند خدا مثال و صورت انوار خویش را در آن عوالم علوی در افکند آنگاه افعال خدائی از آن صورتها هویدا گردید و انسانیکه دارای نفس ناطقه است بیافرید حال این بشر اگر بوسیله علم و عمل خود را پاکیزه ساخت (و خویش را از آلایش خاک پاک خواست) البته گوهرش پاک گردد و معلول علل اولیه خود شود پس همینکه مزاجش معتدل شد و از اضداد خویش (شرک و کبر و هواپرستی) دوری گزید البته بحق واصل شود و روح محض گردد و آسمانهای هفتگانه با آن نفس ناطقه شریک و

ابناز گردند (و این فرمایش حضرت از آن احادیثی است که در پیرامون آن یکدوره حکمت و معقول لازم است نوشته و گفته آید و این بحث در خور این کتاب نیست).

٧٦ صَبْرُكَ عَلَى تَجَرُّعِ الْغُصَصِ يُظْفِرُكَ بِالْفُرَصِ: شکیبائی تو بر درکشیدن جامهای اندوه و ناگواری ترا بر فرصتها پیروزی میدهد.

٧٧ صِفَتَانِ لَا يَقْبَلُ اللهُ سُبْحَانَهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهِمَا أَلتُّقَى وَالْإِخْلَاصُ: دو صفت است که خداوند بزرگ اعمال بدان دو پذیرد یکی تقوا است دیگری اخلاص (در عمل).

٧٨ صَوْمُ الْجَسَدِ الْإِمْسَاكُ عَنِ الْأَغْذِيَةِ بِإِرَادَةٍ وَاخْتِيَارٍ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ وَرَغْبَةً فِي الثَّوَابِ وَالْأَجْرِ: روزه گرفتن بدن از غذاها خودداری کردن است از روی اراده و اختیار در حالیکه انسان از بازجوئی خدا بترسد و در اجر و ثواب رغبت و میل داشته باشد در آن.

٧٩ صَوْمُ النَّفْسِ إِمْسَاكُ الْخَمْسِ عَنْ سَائِرِ الْمَآثِمِ وَخُلُوُّ الْقَلْبِ مِنْ جَمِيعِ أَسْبَابِ الشَّرِّ: روزه گرفتن نفس خودداری حواس پنجگانه است از همه گناهان (که با دست و زبان و چشم و گوش و دماغ انجام میگیرد) و پاک کردن دل است از کلیه اسباب شر و بدی و زشتی.

٨٠ صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ وَصَوْمُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ: روزه داشتن دل بهتر از روزه داشتن زبان و روزه داشتن زبان بهتر از روزه داشتن شکم است.

٨١ صَابِرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى فِعْلِ الطَّاعَاتِ وَصُونُوهَا عَنْ دَنَسِ السَّيِّئَاتِ تَجِدُوا حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: نفوس خویش را بر طاعتهای خدا بشکیبائی دارید و از پلیدی گناهان نگاهشان دارید تا شیرینی ایمان را بیابید.

أَلْفَصْلُ الْخَامِسُ وَالْأَرْبَعُونَ

مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الضَّادِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فصل چهل و پنجم

از آنچه که وارد گردیده است از حکمتهای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حرف ضاد فرمود حضرت

١ ضَرُورَاتُ الْأَحْوَالِ تُذِلُّ رِقَابَ الرِّجَالِ:

ناچاريهاى حالات (و پيش آمدها گردنهاى مردان را به بند خوارى درميكشد.

۲ ضَرُوراتُ الأَحوالِ تَحمِلُ عَلىٰ رُكُوبِ الأَهوالِ: ناچاريهاى حالات سوارى برترسها (وگرفتاريها) را برانسان تحميل ميكند.

۳ ضَرُوراتُ الفَقرِ تَبعَثُ عَلىٰ فَظِيعِ الأَمرِ: ناچارى فقروندارى انسان را بركارهاى بسيار زشت وادار ميمنايد.

۴ ضادُّوا الغَضَبَ بِالحِلمِ تَحمَدُوا عَواقِبَكُم فِي كُلِّ أَمرٍ: با بردبارى برخشم وكين بجنگيد تا درهر كار پايان امر خويش را ستوده سازيد.

۵ ضالَّةُ العاقِلِ الحِكمَةُ فَهُوَ أَحَقُّ بِها حَيثُ كانَت: حكمت ودين گمگشته مرد خرد است وآن هرجا باشد خردمند سزاوار است.

۶ ضالَّةُ الحَكِيمِ الحِكمَةُ فَهُوَ يَطلُبُها حَيثُ كانَت: حكمت گمگشته مرد حكيم ودانشور است وهرجا باشد آن را خواهد يافت.

۷ ضالَّةُ الجاهِلِ غَيرُ مَوجُودَةٍ: گم شده نادان پيدا شدنى نيست (چون خودش نميداند چه چيز را گم كرده است).

۸ ضِرامُ الشَّهوَةِ تَبعَثُ عَلىٰ تَلَفِ المُهجَةِ: افروزش آتش شهوت شخص را به از دست دادن جان برميانگيزد (وممكن هم هست معنى شعر سعدى ازاين حديث گرفته شود كه گويد: به بى رغبتى شهوت انگيختن * برغبت بود خون خود ريختن).

۹ ضَلالُ الدَّلِيلِ هَلاكُ المُستَدِلِّ: رهنما شد چه در خطا چالاك * رهروان راست ره بسوى هلاك

۱۰ ضِياعُ العُقُولِ فِي طَلَبِ الفُضُولِ: تباهى عقلها در افزون طلبيها است.

۱۱ ضَلَّةُ الرَّأيِ تُفسِدُ المَقاصِدَ: سرگشتگى انديشه مقصدها و دلخواهها را تباه ميسازد.

۱۲ ضَلالُ العَقلِ يُبعِدُ مِنَ الرَّشادِ وَيُفسِدُ المَعادَ: سرگشتگى عقل شخص را از راه راست دور ميسازد وآخرت را تباه ميگرداند.

۱۳ ضَرُّ الفَقرِ أَحمَدُ مِن أَشَرِ الغِنىٰ: زيان ندارى پسنديده تر از كفر نعمت در توانگرى است.

۱۴ ضِياعُ العُمرِ بَينَ الآمالِ وَالمُنىٰ: تباهى عمر ميان اميدها وآرزوها است.

۱۵ ضَلَّ مَنِ اهتَدىٰ بِغَيرِ هُدَى اللهِ: هر كه بجز از راه هدايت خدا هدايت جويد تباه گردد.

۱۶ ضاعَ مَن کانَ لَهُ مَقصَدٌ غَیرُ اللّٰهِ: هر آنکه مقصدی بجز از خدا داشته باشد هلاک گردد.

۱۷ ضُرُوبُ الأَمثالِ تُضرَبُ لِأُولِی النُّهیٰ وَ الأَلبابِ: انواع واقسام داستانها برای خردمندان وهوشمندان زده میشود.

۱۸ ضِرامُ نارِ الغَضَبِ یَبعَثُ عَلیٰ رُکُوبِ العَطَبِ: آتش خشم را برافروختن شخص را بسواری براسب هلاکت برمیانگیزد.

۱۹ ضَلالُ النُّفُوسِ بَینَ دَواعِی الشَّهوَةِ وَالغَضَبِ: گمراهی مردم همه بین خواهشهای خشم وشهوت است (وکار تقوا اغلب از این دو خراب است)

۲۰ ضادُّوا الغَضَبَ بِالحِلمِ: بوسیله حلم وبردباری باخشم دشمنی کنید.

۲۱ ضادُّوا الجَهلَ بِالعِلمِ: بوسیله دانائی با نادانی بستیزید.

۲۲ ضادُّوا الجَزَعَ بِالصَّبرِ: بوسیله شکیب با ناشکیبی مبارزه نمائید.

۲۳ ضادُّوا الشَّرَهَ بِالعِفَّةِ: بوسیله پاکدامنی باآزمندی دشمنی کنید.

۲۴ ضادُّوا القَسوَةَ بِالرِّقَّةِ: بوسیله نرمی با دل سختی بستیزید.

۲۵ ضادُّوا الهَویٰ بِالعَقلِ: بوسیله عقل باهوا پرستی بجنگید.

۲۶ ضادُّوا الفِکرَ بِالإِیمانِ: بوسیله ایمان بخدا اندیشه معصیت خدارا پایمال سازید.

۲۷ ضادُّوا الشَّرَّ بِالخَیرِ: بوسیله خوبی با بدی بستیزید.

۲۸ ضادُّوا الشَّهوَةَ بِالقَمعِ: بوسیله کندن ریشه آرزو باخواهش نفس مبارزه کنید.

۲۹ ضادُّوا الطَّمَعَ بِالوَرَعِ: بوسیله پارسائی وپرهیز باطمعکاری دشمنی کنید.

۳۰ ضادُّوا الإِساءَةَ بِالإِحسانِ: بوسیله خوبی با بدی ضدیت نمائید.

۳۱ ضادُّوا الغَفلَةَ بِالیَقظَةِ: بوسیله بیداری بابیهوشی وبیخردی بستیزید.

۳۲ ضادُّوا الغَباوَةَ بِالفِطنَةِ: بوسیله زیرکی وهشیاری باگولی وکودنی بجنگید.

۳۳ ضادُّوا التَّوانِیَ بِالعَزمِ: بوسیله عزم وآمادگی باسستی بجنگید (ودر راه فرمانبرداری خدا دامن همت برکمر زنید که راه بسیار پرفراز ونشیب است)

۳۴ ضادّوا التّفریطَ بالحزمِ : بوسیلهٔ محکم کاری و دوراندیشی با بی اندازه کارکردن بستیزید .

۳۵ ضَبْطُ اللِّسانِ مُلْكٌ وَاِطْلاقُهُ هُلْكٌ : نگهداری زبان مالک بودن آن و رهاکردنش هلاکت است .

۳۶ ضابِطُ نَفْسِهِ عَنِ اللَّذّاتِ (دَواعی) مالِكٌ وَمُهْمِلُها هالِكٌ : آنکه نفس را از لذتها نگه میدارد مالک و آنکه آن را وامیگذارد هالک است .

۳۷ ضَبْطُ النَّفْسِ عِنْدَ حادِثِ الْغَضَبِ یُؤْمِنُ مَواقِعَ الْعَطَبِ : خویشتن داری بهنگام بروز خشم شخص را از پرتگاه هلاکت نجات میدهد .

۳۸ ضَبْطُ النَّفْسِ عِنْدَ الرَّغَبِ وَالرَّهَبِ مِنْ أَفْضَلِ الْأَدَبِ : خویشتن داری بهنگام خواهش نفس و ترس (از نداری و انفاق نکردن در راه خدا) از بالاترین ادب و دینداری است .

۳۹ ضارِبُوا عَنْ دینِکُمْ بِالظُّبی وَصِلُوا السُّیُوفَ بِالْخُطا وَانْتَصِرُوا بِاللّٰهِ تَظْفَرُوا وَتُنْصَرُوا : (در یکی از روزهای صفین حضرت امیرالمؤمنین با سپاهیان خویش فرمودند :) با تیزی تیغ برای پایداری دینتان دشمن را بزنید و شمشیرها را با گامی که فراتر نهید برسانید از خدا کمک خواهید تا پیروز شوید و یاری داده شوید .

۴۰ ضادّوا الشَّهْوَةَ مُضادَّةَ الضِّدِّ (نسخه) وَحارِبُوها مُحارَبَةَ الْعَدُوِّ الْعَدُوَّ : با شهوت نفس پیکار کنید پیکار کردن بدخواه با بدخواه و با او بجنگید جنگیدن دشمن با دشمن .

۴۱ ضَلالُ الْعَقْلِ أَشَدُّ ضَلَّةٍ وَذِلَّةُ الْجَهْلِ أَعْظَمُ ذِلَّةٍ : گمراهی خرد سخت ترین گمراهی و خواری نادانی بزرگترین خواری است .

ذاتِ مقدس پروردگار جهان را سپاس میگذارم که توفیق رفیق و سعادت یار این بندهٔ کمترین کرد و مجلد اول این غرر باهرات و درر زاهرات کلمات و حکمتهای حضرت مولی الموالی امام ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که عقول حکماء و خردمندان بزرگ جهان از درک لطائف و معانی آنها حیران و قاصر است ، با این طرز شیوا و اسلوب شیرین ترجمه گردید و در دسترس پیروان مکتب علوی قرار گرفت امید است پاک پروردگار لطف عنایت و عمری کرامت فرماید تا مجلد دوم که تا آخر حرف یاء مرتب بهمین طرز و اسلوب ترجمه گردد بحق محمد و آله ، از خوانندگان توقع است مؤلف و مترجم و کاتب و ناشر را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند و انا الاحقر شاعر اهل البیت الطاهر ناظم نهج البلاغة الشریف الحاج محمد علی الانصاری القمی ابن المرحوم الآقا محمد حسین من آل الاشعرین رضوان الله علیهم اجمعین مورخه لیله سیزدهم شهر رجب الاصب ۱۳۷۶ قمری مطابق ۲۴ بهمن ماه ۱۳۳۵ خورشیدی . راقم الحروف کتاب شریف حاج حسن هریسی تبریزی الساکن

فہرست جلد دوم کتاب مستطاب غرر الحکم و درر الکلم

جمع کلمات ج اوّل (۵۷۶۷) جمع کلمات ج دوم (۴۹۹۳) مجموع کلمات دو ج (۱۰۷۶۰)